

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد پانزدهم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد پانزدهم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

اسفند ۱۳۹۸

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی



بمناسبت ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، شصت و نهمین سالروز ملی شدن صنعت نفت ایران

فهرست

۳	فهرست
۹	پیشگفتار
۱۱	متن کامل دفاعیه دکتر مصدق در دادگاه لاهه
۲۲	«نویسنده گمنامی در رساله شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، رساله
۲۶	ابراهیم تیموری: عصر بی خبری
۲۹	جواب اشخاصی که بهتان میزنند
۳۰	سفرهای اروپا
۳۴	قحط الرجال
۳۸	فساد اخلاق و خرابی تشکیلات اداری
۴۹	گزارش سر مورتیمر دوراند، وزیرمختار بریتانیا در باره وضعیت ایران
۴۹	"باید منافع ایران را با روسیه تقسیم کنیم"
۷۶	رضا رئیس طوسی: « نفت و بحران انرژی »:
۱۰۳	توضیحات و مآخذ:
۱۰۸	هنری کیسینجر
۱۱۹	فصل اول
۱۱۹	سیری در پیدایش و تاریخ نفت ایران
۱۲۰	در ایران
۱۲۴	دردوره هخامنشیان، نفت برای روشنایی و موارد طبی و... استفاده می‌شد.
۱۲۷	فرشید خدادایان: نفت و گاز در روایات اساطیری
۱۳۱	منشور کوروش از نگاهی دیگر
۱۳۵	توضیحات و مآخذ
۱۳۶	فصل دوم
۱۳۶	سوخت دموکراسی، از زغال سنگ تا نفت
۱۳۸	آفتاب مدفون
۱۴۱	کنترل مجاری کربنی
۱۴۵	از زغال سنگ تا نفت

۱۵۰ نفت و دموکراسی
۱۵۵ نفت به عنوان پول رایج
۱۵۸ اقتصاد کربنی
۱۶۸ توضیحات و مأخذ
۱۶۸ یادداشت‌ها
۱۷۹ فصل سوم
۱۷۹ دانیل برگین: پیدایش نفت در تیتو سویل پنسیلوانیا
۱۸۲ استاد گم شده!
۱۸۵ قیمت و بدعت
۱۹۲ سرهنگ!؟
۱۹۸ روشنایی عصر
۲۰۰ اولین درخشش
۲۰۷ فراز و نشیب
۲۱۲ توضیحات و مأخذ
۲۱۳ فصل چهارم
۲۱۳ تاریخ پیدایش نفت در جهان
۲۲۰ توضیحات و مأخذ
۲۲۲ فصل پنجم
۲۲۲ چارلز عیسوی: تاریخ نفت ایران و خاورمیانه
۲۲۸ گزینش ۱- لارنس لکهارت: پیدایش شرکت نفت ایران- انگلیس ۱۹۱۴ - ۱۹۰۱
۲۲۸ شرکت هوتس و نفت بوشهر
۲۳۹ گزینش ۲ - مصطفی فاتح: تاریخ اکتشاف صنعت نفت در ایران
۲۳۹ ۳ - آغاز عملیات و تحصیل سرمایه
۲۴۳ ۴ - پیشرفت عملیات تا جنگ اول و شرکت دولت انگلستان
۲۴۵ پروژه های خطوط لوله های روسیه
۲۴۷ گزینش ۳. آنانیچ: پروژه های روسیه برای ایجاد خط لوله نفت از طریق ایران،
۲۴۹ بارون دورویتر وارد شد
۲۵۸ توضیحات و مأخذ

۲۶۴	فصل ششم.....
۲۶۴	سند « سحرگاه پنجم خرداد سال ۱۲۸۷ » که نفت فوران کرد.....
۲۷۳	فصل هفتم.....
۲۷۳	سابقه‌ی امتیاز نفت.....
۲۷۶	تجدید امتیاز معادن.....
۲۷۸	امتیاز داریسی.....
۲۸۴	آغاز عملیات و تحصیل سرمایه.....
۲۸۹	پیشرفت عملیات و شرکت دولت انگلیس.....
۲۹۴	توضیحات و مأخذ.....
۲۹۷	بعنوان سند: امتیازنامه داریسی.....
۳۰۵	فصل هشتم.....
۳۰۵	گفتار و گردار مظفرالدین شاه و امتیازات.....
۳۰۵	محمد علی فروغی: دماغ این مرد ابداً قوه کار ندارد.....
۳۰۷	اطرافیان شاه.....
۳۰۷	اقتضاحات و لخرجیها ی.....
۳۰۸	مظفرالدین شاه از نگاه احتشام السلطنه.....
۳۰۹	دومین سفر مظفرالدین شاه به فرنگ.....
۳۰۹	مشکل پذیرائی از اوباش و اراذل ملتزم رکاب.....
۳۱۰	توقع و مطالبه نشان از دولت آلمان.....
۳۱۱	ترس و ناراحتی شاه ایران از سرعت و حرکت قطار راه آهن:.....
۳۱۲	از مادر مهربانتر دایه خاتون!.....
۳۱۴	رعد و برق و بروز انقلاب و وحشت در احوال پادشاه!.....
۳۱۴	مفقود شدن الماس درشت نشان اقدس شاه.....
۳۱۷	آغاز سان و رژه و بروز کسالت و عطش شاه.....
۳۱۸	اظهار خستگی و عزیمت شاه قبل از پایان مراسم.....
۳۲۱	خشم و غضب پادشاه نسبت به امین الحضره.....
۳۲۱	مظفرالدین شاه در ایرای بزرگ برلن.....
۳۲۴	تنها راه حل تغییر رژیم است؟.....

۳۲۵	هما ناطق : عدل مظفری.....
۳۲۶	فرمانروای خرافت.....
۳۳۰	در منش و روش شاه، ناظم الاسلام کرمانی نوشت.....
۳۳۴	امتیازات و وام ها.....
۳۳۸	از روزنامه ملانصرالدین.....
۳۳۹	بیماری های شاه.....
۳۴۱	سفر های شاه.....
۳۴۳	توضیحات و مأخذ.....
۳۵۱	فصل نهم
۳۵۱	مصطفی علم: عصر استبداد و اعطای امتیازات.....
۳۷۹	توضیحات و مأخذ.....
۳۸۱	امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم).....
۳۸۲	صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان.....
۳۸۶	صدراعظمی امین السلطان در زمان سلطنت مظفرالدین شاه.....
۳۸۹	نخست وزیر (صدارت) امین السلطان در زمان محمدعلی شاه.....
۳۹۶	فصل دهم
۳۹۶	اقتصاد سیاسی ایران و نفت در دوره دوم مشروطه.....
۳۹۷	منافع انگلستان در جنوب ایران.....
۴۰۳	مشروطیت و موقعیت اقتصادی انگلیس.....
۴۰۹	ایران کمر بند امنیتی هندوستان.....
۴۱۳	تکاپوی انگلیسی ها در گیلان و قفقاز.....
۴۱۶	جنگ روس و ژاپن از منظر منافع انگلیس در هند.....
۴۱۸	لیبرال ها و سیاست مصالحه با روسیه.....
۴۲۳	نفت و مشروطه ایران.....
۴۲۷	شرکت های نفتی بین المللی و ایران عصر مشروطه.....
۴۳۳	کارنامه شرکت نفت انگلیس و ایران در دوره مشروطه.....
۴۳۹	توضیحات و مأخذ.....
۴۴۳	فصل یازدهم

۴۴۳	الول ساتن: یک قدرت جهانی متولد می شود
۴۶۲	توضیحات و مأخذ
۴۶۲	نگاهی به زندگینامه پروفیسور لورنس پل الول
۴۷۰	فصل دوازدهم
۴۷۰	ابراهامیان: سرگذشت نفت در ایران با امتیاز پر آوازه- یا در واقع ننگین داری
۴۷۱	چرچیل: نفت برای ما غنیمتی از سرزمین پریان بود
۴۷۳	ایران سومین ذخیره بزرگ نفت در جهان بر آورده شده بود
۴۸۴	سیاست موازنه مثبت یعنی از طریق بازی با این دو قدرت ژست استقلال طلبی!
۴۹۱	توضیحات و مأخذ
۴۹۶	فصل سیزدهم
۴۹۶	مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس
۴۹۷	مقدمه
۴۹۸	قرارداد امتیاز داری
۵۰۰	آغاز عملیات استخراج نفت و تشکیل شرکت بهره برداری اولیه
۵۰۰	شرکت سندیکای امتیازات
۵۰۲	شرکت نفت انگلیس و ایران (APOC)
۵۰۷	توضیحات و مأخذ
۵۱۱	فصل چهاردهم
۵۱۱	استفانی کرونین: سیاستهای قرضه: شرکت نفت ایران و انگلیس و خانهای بختیاری
۵۱۳	روابط تیره رضاشاه با خانهای بختیاری
۵۱۴	خانها و شرکت نفت انگلیسی
۵۱۶	حق العمل یا رشوه به خانها
۵۱۸	تقسیم بندی سود مالی بختیاریها با شرکت انگلیسی
۵۲۰	وحشت انگلیسیها از دوستی رضاخان و آمریکاییها
۵۲۲	تاثیر جنگ جهانی اول بر درگیریهای محلی
۵۲۴	مذاکره وزیر مختار انگلستان با خانها
۵۲۸	تشدید اختلاف خانها
۵۳۸	تاثیر رکود اقتصاد جهانی بر سهام شرکت انگلیسی

۵۴۰ انگلیسی‌ها زوال قدرت بختیاری‌ها را رقم زدند.
۵۴۳ افزایش فشار دولت بر خان‌های بختیاری.
۵۴۶ پس از خیانت انگلیس.
۵۴۸ توضیحات و مأخذ.
۵۵۶ فصل پانزدهم
۵۵۶ خوانین بختیاری، دولت انگلیس و سیاست‌های نفتی.
۵۵۷ کشف نفت و قرارداد نفت بختیاری
۵۶۳ فروش اراضی نفتی.
۵۶۴ اختلافات خوانین با شرکت نفت جنوب
۵۷۰ مسئله سهام نفتی
۵۷۳ توضیحات و مأخذ.
۵۷۶ فصل شانزدهم
۵۷۶ چگونه قرارداد نفتی میان داری و خوانین بختیاری در سال ۱۹۰۵ منعقد شد؟
۵۸۷ توضیحات و مأخذ.
۵۸۹ فصل هفدهم
۵۸۹ فرجام نافرجام يك قرارداد
۵۸۹ داستان تشکیل "شرکت نفت بختیاری"
۶۰۲ بیوگرافی خوانین بختیاری امضاکننده قرارداد نفتی داری.
۶۲۲ توضیحات و مأخذ.
۶۲۳ فصل هیجدهم
۶۲۳ بررسی علل تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران و پیامدهای آن
۶۲۷ اهمیت تغییر سیاست عشایری.
۶۴۲ توضیحات و مأخذ.
۶۴۷ فصل نوزدهم
۶۴۷ بررسی عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس در اسناد ۱۹۰۱-۱۹۱۴.

پیشگفتار

هنری کیسینجر: هرکس نفت را کنترل کند ملت‌ها را و هرکس غذا را کنترل کند مردم را کنترل کرده است:

«امریکا با طعمه گذاشتن درحال به دام انداختن روسیه و چین است و ایران آخرین میخ بر این تابوت خواهد بود که البته ایران هدف اصلی اسرائیل هم هست. ما اجازه دادیم که چین ارتش خود را قوی کند و روسیه دوران شوروی خود را بازیابی نماید تا يك غرور کاذب به آنها دست دهد. این، يك مرگ وسیع‌تر را برای آنها خلق خواهد کرد. ما همچون يك تیرانداز ماهری بودیم که به تازه‌کارها جرأت می‌دهد به‌طور عادی تفنگ خود را بردارند و تا آنها متوجه شوند، شلیک می‌کند. جنگ آینده بسیار جدی خواهد بود که فقط يك ابرقدرت می‌تواند آن را ببرد و آن ما خواهیم بود. به همین دلیل است که اتحادیه اروپا عجله دارد که هرچه زودتر يك ابردولت کامل برای حفظ خود تشکیل دهد. چون می‌داند چه پیش خواهد آمد. اروپا مجبور خواهد بود به شکل يك دولت منسجم درآید.

عجله آنها به من می‌گوید آنها به‌خوبی می‌دانند که مرحله نهایی متکی به ما خواهد بود. این، آن چیزی است که من خواب آن را دیده‌ام و این يك لحظه لذت بخش است.»

«هرکس نفت را کنترل کند ملت‌ها را و هرکس غذا را کنترل کند مردم را کنترل کرده است.»

«اگر شما يك آدم معمولی هستید، می‌توانید خود را برای جنگ آماده کنید. به این شکل که به روستا نقل مکان کنید و يك مزرعه ایجاد نمایید، اما باید اسلحه با خودتان داشته باشید که همچون مغولان گرسنگی کشیده، لشکر گرسنگان پرسه خواهد زد. همچنین حتی اگر نخبگان بهشت امن و سرپناه ویژه خود را داشته باشند، در دوران جنگ باید همچون افراد عادی، متوجه باشند که سرپناه آنها می‌تواند به خطر افتد.»

«ما به نظامیان گفته‌ایم که مجبوریم هفت کشور خاورمیانه را به خاطر منابع آنها در اختیار بگیریم و نظامیان تقریباً وظیفه خود را کامل انجام داده‌اند. در مورد نظامیان آنچه همه می‌دانیم، این است که تا به حال دستورات را بیش از حد، اطاعت

کرده‌اند. آخرین سکوی پرتاب، ایران است که واقعاً تعادل را یک‌طرفه خواهد کرد. چین و روسیه تا کی می‌توانند منتظر باشند و امریکا را تماشا کنند که علف‌های هرزه را پاک کند؟ خرس بزرگ روسیه و داس چین از خواب غفلت بیدار خواهند شد و این موقعی خواهد بود که اسرائیل مجبور است با تمامی زور و قدرت و سلاح خود بجنگد و هر چه بیشتر اعراب را بکشد.

اگر همه‌چیز، امیدوارانه پیش رود، نصف خاورمیانه اسرائیلی خواهد شد. نسل جوان ما در دهه‌های گذشته به‌وسیله جنگ‌های کامپیوتری، به‌خوبی تربیت شده است. جالب است که می‌بینیم، فراخوان انجام وظیفه برای مرحله سوم جنگ مدرن، همچون تصویر در آئینه، در آینده نزدیک طبق برنامه پیش‌بینی شده، تحقق خواهد یافت. جوانان ما در ایالات‌متحده و غرب آماده‌اند، زیرا طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که همچون سربازان خوب با مهمات و موقعی که دستور باشد به خیابان‌ها بیایند و با احمق‌های چینی و روسی بجنگند، دستورات را اطاعت خواهند کرد. از این خاکسترها جامعه‌ای نو خواهیم ساخت. یک ابرقدرت باقی خواهد ماند و او آنی خواهد بود که حکومت جهانی را برده است. فراموش نکنید، ایالات‌متحده بهترین سلاح را دارد. پرسنلی داریم که هیچ ملتی ندارد و ما این سلاح را موقعی که لازم باشد به جهان معرفی خواهیم کرد.» «هرکس صدای جنگ را نمی‌شنود کر است.»

«هنری کیسینجر در اجلاس ژنوپولیتیک و اقتصادی - ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲» (۱)

کتابی که در دسترس شما خوانندگان عزیز است با متن کامل دفاعیه دکتر مصداق در دادگاه لاهه (۱۹ خرداد ۱۳۳۱) بعنوان یک سند مهم تاریخی آغاز می‌کنم که دفاعیه ای است بر علیه زور گویی، ظلم و ستمی که سیاست انگلیس با غارتگری و چپاول پنجاه سال نفت ایران و افزون به آن نادیده گرفتن حقوق مردم ایران و دخالت در امور داخلی کشور و قطع ایادی سلطه‌گران خارجی از ثروت ملی است، در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهد.

متن کامل دفاعیه دکتر مصدق در دادگاه لاهه

آقای رئیس، آقایان قضات، بشریت مدتی است به فکر افتاده که به جای توسل به زور و فشار، اختلافات خود را از طریق حق و عدالت و به وسیله ی دادگاههای دادگستری بین المللی حل و تصفیه نماید. منشا این فکر عالی و مقدس، تجربیات تلخ و خونینی است که در گذشته به انسان آموخت که هرگز زور و فشار از عکس العمل های تند و وحشت انگیز مصون نخواهد ماند. رشد عقلی و فکری بشریت، حکم می کند که اختلافات خود را منحصرأ به وسایل مسالمت آمیز تصفیه نماید. یقین داشته باشید که آرزوی نیل به این آمال در اعماق قلوب ملت ایران که از روز اول به جامعه ملل و بعد از آن سازمان ملل متحد ملحق گردیده، ریشه گرفته است. قضات محترم این دیوان بین المللی، تصدیق می فرمایند وقتی ملتی می تواند سرنوشت خود را کاملاً تسلیم حکم دستگاه های بین المللی کند که نه تنها به بی طرفی و استقلال تام کسانی که عهده دار این مقام عالی هستند، ایمان کامل داشته باشد، بلکه به وقوف آنها از جریان امور و همچنین به تجربه و به اصالت رأی آنها نیز معتقد باشد. بنابراین اگر به این حقیقت اعتراف کنیم که هنوز چنین اعتماد وسیع و اعتقاد محکمی در هیچ نقطه دنیا وجود ندارد نباید آن را به منزله اهانتی نسبت به موسسات سازمان ملل متحد تلقی نمود، چه در تمام منشورها و مقاولات و پروتکل ها و هر قرارداد دیگری که راجع به مؤسسات بین المللی بسته شده، دول سعی کرده اند حدود اختیارات این مقامات جدید را تعیین و آنچه را که در نظرشان از مختصات اصلی حق حاکمیت آنها و اساس استقلال شان است، از حدود صلاحیت واسطه ی حکومت آن مقامات خارج سازند

در جایی که دول بزرگی چون کشورهای متحده ی آمریکا و فرانسه، احتیاط را به پایه یی برسانند که تعیین حدود صلاحیت ملی را موکول به تشخیص خود کرده باشند، برملت کوچکی مانند ایران چه بحثی خواهد بود اگر صلاحیت دیوان را در حدود منشور ملل متفق و اعلامیه خود محدود نموده، اجازه ندهند به هیچ عنوان به ان حدود تخطی شود

نباید از آقایان این حقیقت را پنهان کنم که در نزدما ایرانیان، تشویش جلوگیری از هرگونه عملی که در حکم مداخله در صلاحیت ملی باشد، شدیدتر از سازمان ملل

است و علت هم این است که ما ملل شرق، سالیان دراز مزه ی تلخ موسسات اختصاصی و استثنایی را که صرفاً به منظور تامین بیگانگان به وجود آمده بوده، چشیده و به چشم خود دیده ایم که کشور ما میدان رقابت سیاست های استعماری بوده و ضمناً پی برده ایم که متأسفانه علی رغم آن همه امید و آرزو، جامعه ملل و سازمان ملل متحد نتوانسته اند به این وضع اسفناک که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در پنجاه سال اخیر مظهر برجسته ی آن بود، خاتمه دهند

ملت ایران از این وضع به ستوه آمده بود، در یک جنبش مردانه، با ملی ساختن صنایع نفت و قبول پرداخت غرامت، یک باره به سلطه ی بیگانگان خاتمه داد. در آن موقع، دولت انگلیس به یک سلسله عملیات تهدید و ارباب متوسل شد. چتربازان خود را به مجاورت سرحدات ایران و ناوهای جنگی را به نزدیکی آب های ساحلی ما فرستاد. سپس دست به کار محاصره ی اقتصادی شد و خواست این منظور را با فشار اقتصادی و توقیف ارزهایی که در انگلستان داشتیم، عملی سازد. در داخله ی ایران، به کمک عمال و ایادی خود، دسایسی علیه دولت و نهضت ملی برپا نمود و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ما کارشکنی را تشویق کرد. در خارج تبلیغاتی به راه انداخت تا در کشورهای دیگر و محافل بین المللی، موجبات بد نامی ما را فراهم سازد. در پایان، چون از این فعالیت های شوم نتیجه ای به دست نیاورد، قیافه ی مظلومانه به خود گرفت و به دستگاه های ملل متحد از قبیل دیوان بین المللی دادگستری و شورای امنیت شکایت نمود. شاید عدول دولت انگلستان از رویه ی سابق و توسل به موسسات بین المللی به صورت ظاهر پیشرفتی به نظر آید، ولی با سوابق ناگواری که از سیاست انگلیس در ایران وجود داشت، تاثیر این تغییر رویه در اذهان ملت ایران چنین شد که منظور انگلستان از عمل مزبور آن است با حيله ی توسل به وسایل قضایی و مسالمت آمیز دوباره همان رقیب سیاسی و اقتصادی را که به آن خاتمه داده بودیم، بر ما تحمیل کند و حال آن که ملت ایران به احیای وضع سابق هرگز تن در نخواهد داد

با کمال اعتمادی که به حقانیت خود داریم و مخصوصاً برای این که اعتماد ما خلل ناپذیر است، نمی توانیم قضیه ای را که برای ما حیاتی ست، در معرض خطر رای نامساعدی، ولو این که آن خطر غیر محتمل هم باشد، قرار دهیم.

با توجه به آن چه گفته شد، از آقایان تمنا داریم که بر این طرز تفکر ما خرده نگیرند و اگر ممکن است آن را تصدیق کنند و در هر حال لااقل طرز فکر ما را درک کنند. به همین منظور بود که با وجود نقاوت وضعف مزاج که نتیجه ی کبرسن و مصایبی

ست که در راه مبارزه برای آزادی متحمل شده ام و با وجود این که بار سنگین مسولیت مرا ناتوان ساخته است، از راه دور به این دیار آمده ام تا از طرفی با حضور خود حس احترام کامل ملت و دولت ایران را به دستگاه های بین المللی ثابت کنم و از طرف دیگر به آقایان مدلل سازم که گذشته از ایرادات حقوقی که نسبت به صلاحیت دیوان داریم، اخلاقا و سیاستا در وضعی واقع شده ایم که دیگر نمی توانیم موضوع ملی شدن نفت را مورد بحث قرار دهیم. تاریخچه ی روابط ایران و انگلستان طولانی تر از آن است که بخواهیم در اینجا به تفصیل آن را بیان کنیم. همین قدر باید بگویم که در قرن نوزدهم، ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. چندی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را به دو منطقه ی نفوذ تقسیم نمودند. سپس هنگامی که امپراتوری تزاری واژگون گردید و اتحاد جماهیر شوروی گرفتار انقلاب داخلی شد، بریتانیای کبیر که از میدان جنگ فاتح بیرون آمده بود و در خاورمیانه بلامنازع و بی رقیب بود، از فرصت استفاده نمود و خواست با عقد قرارداد ۱۹۱۹ که عنان امور کشوری و لشکری را به دست افسران و کارشناسان انگلیسی می سپرد، ایران را منحصرا در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرارداد هم با مقاومت شدید آزادی خواهان و وطن پرستان مواجه گردید، دیپلماسی انگلیس برای این که نیت خود را به صورت دیگری عملی سازد، رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت نمود، بر سر کار آورد. منظور اقتصادی سیاست انگلیس از تمهید این وسایل این بود که بالانحصار، نفت کشور ما را تصاحب نماید. به این ترتیب، آن چه که می بایست موجب ثروت ملی ما بشود، منشا بلیات گوناگون و مصایب طاقت فرسای ما گردید. این سلطه به وسیله ی کمپانی صاحب امتیاز عملی می گردید، یعنی علاوه بر این که نفت ما را به سوی انگلستان می کشاند، به ضرر ایران فواید کثیر مالی عاید انگلستان می ساخت

میزان این استفاده ها را نمی توان به طور تحقیق معلوم ساخت، چه ایران هیچ وقت نتوانست به اقلامی که در ترازنامه ی شرکت منظور شده بود، بررسی کند و نه از میزان و قیمت نفتی که به ثمن بخش و یا حتا به رایگان به بحریه ی انگلیس فروخته می شد، اطلاع حاصل نماید و هم چنین منافعی را که از راه انحصار حمل و نقل دریایی و معاف ساختن کالاهای وارده به ایران از پرداخت حقوق گمرکی به اقتصاد انگلیس رسیده بود، نمی توانست تشخیص دهد. چنانچه ارقام ترازنامه ی شرکت را

حجت بدانیم، باز ملاحظه می‌کنیم که مثلاً در طی سال ۱۹۴۸، از ۶۱ میلیون لیره عواید خالص شرکت، دولت ایران از جمیع جهات فقط ۹ میلیون لیره دریافت کرده، در صورتی که تنها از بابت مالیات بر درآمد ۲۸ میلیون لیره عاید خزانه ی انگلیس شده است

علاوه بر خسارات مزبور، کارگران و مستخدمین ایرانی همیشه در مقابل کارمندان خارجی خفیف و در وضع نامساعدی بودند. ده ها هزار کارگر ایرانی را در مساکنی که بیشتر به آغل حیوانات شبیه بود، جا می‌دادند و ایرانیان را همواره از ترس آن که مبادا روزی برای اداره ی آن دستگاه آماده شود، از کلیه ی کارهای فنی برکنار می‌داشتند. از طرف دیگر، شرکت به بهانه ی حفظ امنیت، پلیس مخفی واقعی به وجود آورده بود که با کمک «اینتلجنس سرویس» نه تنها در خوزستان که حوزه ی استخراج نفت است، بلکه در کلیه ی نقاط کشور و در بین تمام طبقات رسوخ کند. ضمناً عملیات خود را در تمام شئون اجتماعی توسعه می‌داد. مطبوعات و افکار عمومی را تحت تاثیر قرارداد و عمل انگلیسی را اعم از بازرگانان و نمایندگان سیاسی به دخالت در امورداخلی ایران تشویق می‌نمود. به این ترتیب، بدون این که از جانب مجلسی که نمایندگان آن بر اثر اعمال نفوذ سیاسی بریتانیا و دسایس خود شرکت انتخاب شده و دولتی که افراد آن را نیز خودشان تعیین کرده بودند، مقاومتی ببیند، شرکت نفت ایران و انگلیس که در حقیقت دولتی در داخل دولت تشکیل داده بود، مقدرات مملکت را در دست داشت و مدت سی سال کشور ما را در مقابل وطن پرستان که محکوم به سکوت بودند، گرفتار رقیت و فساد نموده و هیچ اعتنایی به آمال ملت ایران که شیفته ی آزادی است، نداشت.

در ۱۹۵۱، با ملی ساختن صنایع نفت، یک باره به این وضع اسف بار خاتمه داده شد. توضیح آن چه چندسال قبل از آن، مجلس شورای ملی با تصویب قانون خاصی، دولت را مکلف ساخته بود که از طریق مذاکره ی استیفای حقوق ملت را از شرکت بکند. در ۱۹۴۹، برای جلوگیری از خطر قریب الوقوع کمپانی حاضر شد که سهم دولت ایران را از بابت حق الامتیاز افزایش دهد و روی همین زمینه پیشنهادی به مجلس داده شد، ولی مجلس از تصویب آن خودداری کرد. این پیشنهاد هم دیر داده شده بود و هم کافی نبود و موضوع مالی آن هم اثر مهمی نداشت که رضایت ملت ایران را فراهم کند و لذا جز ملی ساختن صنعت نفت چاره ای دیگر نمانده بود. امروز می‌خواهند آن عمل را به قضاوت و بررسی شما واگذار کنند. به چه حق؟

اصل ملی کردن از حقوق مسلمه ی هر ملت است که تاکنون بسیاری از دول شرق و غرب از آن استفاده نموده اند. اصرار و ادعای انگلستان به این که ما را اسیر قرارداد خصوصی کند، آن هم قراردادی که دربی اعتباری آن شک و تردید نیست، جای بسی تعجب است چه علاوه بر این که ایران حاضر به پرداخت غرامات شده، دولت انگلیس هم ملی شدن صنایع نفت رادریک سندرسمی که به «فرمول هریمن» معروف شده و متن آن به استحضار دیوان رسیده است، شناخته و مطابق این سند دولت انگلستان به نام خود و به وکالت از طرف شرکت، اصل ملی شدن را که مطابق قانون تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری باید در دست دولت ایران باشد، شناخته شد.

این شناسایی را سرگلاوین جب، نماینده ی انگلیس هم در جلسه ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ شورای امنیت به مضمون ذیل صریحا تایید نمود: «تا آن جا که من از اظهارات آقای دکتر مصدق فهمیدم، مثل این بود که می خواهند بگویند که دولت انگلستان اصل ملی شدن را قبول ننموده و حال آن که همه می دانند ما آن را قبول کردیم.» بنابراین در حال حاضر دیگر برای شرکت سابق و دولت انگلستان ممکن نیست که از شناسایی اصل ملی شدن صنایع نفت به طریقی که در فرمول هریمن پیش بینی شده، طفره زند و عدول نماید. در چنین موردی، فقط موضوع پرداخت غرامت است که می تواند محل اختلاف واقع شود و چنان که خواهیم دید، در این باب هم از طرف ما هیچ اشکال و ابهامی باقی نمانده است.

قانون ملی شدن، دولت را به طور صریح موظف ساخته که به دعاوی حقه ی شرکت برسد. در این زمینه لازم می دانم توضیح دهم که به موجب همان قانون تا ۲۵ درصد از عواید در صورتی که شرکت آن را تقاضا کند، باید در بانک مرضی الطرفین بودیعه گزارده شود. برطبق قانون، راه توافق راجع به تعیین غرامت برای شرکت مسدود نیست و بر فرض عدم توافق در محاکم ایران به روی شرکت سابق باز خواهد بود. بنابراین استتکاف از احقاق حق که به ما نسبت می دهند، مورد ندارد. با این مقدمات، آیا کدام شخص منصفی است که پیشنهادهای ما را به حرف واهی تعبیر کند؟

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۱، دولت ایران راجع به تعیین غرامات، پیشنهادی به دولت انگلیس داد که متن آن را ذیلا نقل می کنم:

«اول، دولت ایران حاضر است به یکی از طرق سه گانه ی ذیل، دعاوی و مطالبات

حقوقی شرکت سابق نفت را با رعایت دعاوی و مطالبات دولت ایران، تسویق نماید:

الف - از روی قیمت سهام شرکت سابق نفت (به قیمت قبل از قانون ملی شدن صنعت نفت)؛

ب - برطبق قوانین و قواعدی که در مورد ملی کردن صنایع در هر یک از کشورها به موقع اجرا گذاشته شده و شرکت سابق نفت آن را به نفع خود بداند؛

ج - به هر طریق دیگری که مورد توافق طرفین واقع شود
ضمناً برای این که وسیله‌ی پرداخت غرامات هم تامین شده باشد، در همان پیشنهاد قید شده که

دوم، دولت ایران حاضر است مقدار نفتی را که دولت و ملت انگلیس سابقاً خریداری می کرده‌اند، در آینده نیز به قیمت عادلانه‌ی بین‌المللی در هر سال تحویل بندر ایران (فوب) به دولت مذکور برطبق قرارداد طویل‌مدت به فروش برساند. دولت انگلیس می‌تواند با برداشت نصف بهای نفت خریداری خود، غرامات موضوع بند پیک این نامه را استهلاک نماید.» اگر این پیشنهادها مورد قبول دولت انگلیس واقع نگردید، از این جهت بود که مساعی دولت مزبور متوجه امر دیگری غیر از غرامات بود و به بهانه‌ی این که تا بهره‌برداری به طرز مفیدی اداره نشود دولت ایران نخواهد توانست غرامات را بپردازد، سعی داشت دولت ایران را مجدداً در مقابل یک شرکت جدید انگلیسی که بهره‌برداری نفت را خواه از جهت صنعتی و خواه از جنبه‌ی تجاری عهده‌دار شود، متعهد سازد برای من‌جای تردید نیست که مقصود از مراجعه به شورای امنیت و دیوان بین‌المللی، آن است که باز از ما تعهدات مشابهی تحصیل کنند و حال آن که یادگاری‌های تلخ و اجحافات امتیاز ۱۹۳۳، هنوز از خاطره‌ها محو نشده و اگر بنا بود اداره‌ی صنایع ملی شده را دوباره تسلیم بیگانگان کنیم، اساساً چه حاجتی به ملی کردن صنعت نفت داشتیم؟

رویه‌ی دولت و ملت ایران در این قضیه مولمه به شرحی بود که توضیح دادم و انصافاً باید تصدیق کرد که رویه‌ی ما معتدل و منصفانه بوده. برای من درک این نکته دشوار است که چرا موضوع ادعای اشخاص راجع به خسارات ناشی از ملی شدن صنایع در مورد کشور ایران این همه محل‌گفت و گو قرار گرفته و حال در بسیاری از کشورهای دیگر از جمله انگلستان که صنایع خود را ملی ساخته، چنین اشکالی پیش نیامده است. ما این‌طور منصفانه عمل کرده‌ایم، معذک با کمال تأسف ملاحظه می‌کنیم که تراست‌های بین‌المللی ما را مورد حمله و بایکوت خود

قرار داده و از این راه خسارات عظیمی به کشور ما وارد می‌آورند. آقایان قضات، من یقین دارم اگر رسیدگی به اصل موضوع به شما محول شده بود، حقانیت ما را تصدیق می‌فرمودید و پیشنهادهایی که به شرکت ایران و انگلیس داده ایم، عادلانه تلقی می‌نمودید، ولی به طوری که در ابتدای بیانات خود توضیح دادم، این امر به قدری در نظر ما حیاتی و مقدس است که به هیچ صورت نمی‌توانیم آن را در معرض خطر رسیدگی بیگانه قرار دهیم، ولو آن که آن خطر هم صرف تصور باشد. تصمیم ملی شدن صنعت نفت، نتیجه‌ی اراده‌ی سیاسی یک ملت مستقل و آزاد است. تمنا دارم به این نکته توجه بفرمایید که در خواست ما از شما این است که به اتکای مقررات منشور ملل متحد، از دخالت در موضوع خودداری فرمایید. آقای رییس، موقعی که از تهران حرکت کردم، امیدوار بودم مظالمی که به ایران وارد شده، به طور کامل به عرض آقایان برسانم و می‌خواستم مدارک بیشماری که در این زمینه دارم و فقط بعضی از آن‌ها را سابقاً به استحضار شورای امنیت رسانده بودم، به شما ارایه دهم تا به مداخلات شدید شرکت نفت ایران و انگلیس در امور داخلی ما بهتری ببری، ولی چون مرامحدودساختید که از حدود مطالب مربوط به عدم صلاحیت خارج نشوم، ناچارم که از خواسته‌های شما تبعیت کنم و از ارایه‌ی اسنادی که در دست دارم، خودداری نمایم. عرایض خود را به همین جا خاتمه می‌دهم و اگر نتوانستم حقانیت و مظلومیت ایران را کاملاً به معرض افکار عمومی مردم دنیا بگذارم، امیدوارم که لاقلاً حقانیت ما به دیوان ثابت شده باشد. (۲)

خواننده گرامی! پانزدهمین جلد از سری مجله‌های «مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است. موضوع «نفت» که در دو جلد پانزدهم و شانزدهم و ... بدلیل تمديد ننگین قرارداد داری در زمان رضاخان مورد بررسی قرار می‌گیرد، از جمله به سیر مختصری به اوضاع عصر ناصری و مظفرالدین شاه قاجار و تاریخ پیدایش نفت ایران و جهان و امتیاز و قرارداد داری در زمان مظفرالدین شاه و قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس با خان‌های بختیاری، سرنوشت تیمورتاش در رابطه با قرارداد نفت و به قتل رساندن او، تمديد قرارداد ننگین داری و استراتژی نفت و انرژی غرب منطقه خلیج فارس و خاورمیانه پرداخته و در دسترس شما خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم.

◀ ابوالحسن بنی صدر در مقدمه کتاب «نفت و سلطه» درباره «نقش نفت در توسعه سرمایه داری در پهنه جهان و زمان می نویسد:

«عصر انقلاب نفت»، «طلای سیاه» بلای جان ایران شد. ۷۵ سال پیش از این وقتی ایران در سراشیب انحطاط دور برمی داشت، دو نیاز، یکی نیاز گروه های حاکم به منابع درآمد کافی و دیرپا که بدون آن حفظ سلطه طبقاتی و ارضای حرص تشبث جوئی شان، میسر نمی شد و دیگری نیاز کشورهای صنعتی به منابع کانی و غیر آن، همآغوشی کردند و یک رشته امتیازها به دولتهای مسلط یعنی روس و انگلیس داده شدند^(۱)؛ «رجال» کشور در مزایده گذاشتن ایران بر یکدیگر سبقت می جستند و خود بدنبال خارجیان می دویدند تا امتیاز غارت ثروت های کشور را بدانها واگذارند^(۲) از جمله این امتیازها، امتیاز نفت بود. در تاریخ ۱۹۰۱ میلادی دستخط کوتاه زیر صادر شد:

«با احترام به روابط فوق العاده دوستانه ای که بین دولت بریتانیا و دولت علیه ایران برقرار است، موافقت می شود که مهندس ویلیام ناکس داریسی و شرکاء، دوستان، اولاد، احفاد و ارثین قانونی اوبه مدت ۶۰ سال در اراضی دولت شاهنشاهی بهرگونه عملی اعم از کندن قنوات، حفر چاه ها، سوراخ کردن زمین، خاک ریزی، خاک برداری بهر عمقی که مهندس داریسی مایل باشد، مبادرت نموده و کلیه منابع زیرزمینی بدون استثناء از هر نوعی که باشد متعلق به داریسی و یا اشخاص مذکوره در فوق خواهد بود».

جریان ثروت بسوی غرب و نکبت و بلا به طرف ایران، با این چند سطر، تشدید شد ...

پنجاه سال پیش از این، در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتائی انجام گرفت. سلسله قاجار رفت و رضاخان شاه شد. وی در تاریخ ۶ آذر ۱۳۱۱ (۱۹۳۲ میلادی) امتیاز داریسی را لغو کرد. تقی زاده، وزیر دارائی وقت که حسب الامر قرارداد را لغو کرد، خود می دانست این لغو، مقدمه تمديد است چرا که از تدارک مقدمات کار، وقتی سفیر ایران در انگلستان بود، آگاه شده بود^(۳). محض مشروعیت قانونی دادن به تمديد، به درخواست انگلستان، موضوع به جامعه ملل سابق ارجاع شد و این

جامعه، با موافقت دولت ایران! در موضوعی که بدو مربوط نمی شد دخالت کرد و البته حق را به وی داد^(۴). بدینقرار قرارداد نفت بدست یک آلت فعل به مدت ۶۰ سال تمدید گشت.

زمان تمدید مقارن بود با شتاب گرفتن رشد اقتصادهای صنعتی و اهمیت روزافزون نفت در این اقتصادها. از اینرو لازم می شد، و هر روز بیشتر از روز پیش، که درآمدهای نفتی در اقتصاد زیر سلطه ما نقشی را که توقعات رشد اقتصادهای صنعتی مسلط ایجاب می کرد، بعهده بگیرد. بدینسان نفت عامل هدم و تخریب مبانی اقتصاد مستقل ایران گشت و ایران را در راهی انداختند که هرگونه اختیاری در تعیین سرنوشت خویش از دست بدهد و مردمش جز از راه چریان دادن ثروت خود به خارجه نتوانند زندگی کنند.

روزهائی که جنگ دوم به پایان نزدیک می شد، دول متفق، امریکا و انگلستان و روسیه، راجع به مسئله قیمومت بر ایران بتوافق رسیدند. گروه های حاکم کشور شادمان بودند: دودولت سرمایه داری و یک دولت سوسیالیستی درمورد اداره کشور بدست آنها با همدیگر موافق شده بودند. ایران هنوز از تاریکی استبداد رضاخانی بیرون نیامده، بکام تاریکی دیگری می رفت. جانبداران سیاست موازنه مثبت یعنی جناح های مختلف طبقه حاکم با سکوت رضایت آمیز خود سلطه مستقیم خارجیان را بر کشور تدارک می دیدند. اما از میان خلق فریاد مصدق برخاست:

ایران رشید است و زیر بار قیمومت نمی رود.

این فریاد هنگامی در ایران و جهان طنین افکند که کارها بطور پنهانی درخط قیمومت بر ایران پیش می رفت. مقاومت یکپارچه ایرانیان و جریان امور در جهان دست بدست هم دادند و کار قرارداد سه جانبی به جایی نرسید^(۵).

امریکا از زبان وزیرکشورخویش هارولدآیک تشنگی شدید خود را به نفت آشکار ساخت^(۶): و گفت:

«ایالات متحده ازیک کشور صادرکننده نفت به یک کشور وارد کننده نفت مبدل می گردد، ... سرمایه امپراتوری نفت باید بسوی خاورمیانه، خلیج فارس و کشورهای مجاورآن: عراق، عربستان، کویت، بحرین و احتمالاً افغانستان سرازیر

شد. اگر بایسته است که ما تمدن خود را بر پایه نفت استوار داریم و گسترش دهیم می باید همه جا نیز بدنبال نفت برویم.»
 در صحنه ای که تا این هنگام تنها دو قدرت در آن حضور داشتند و از حضور قدرت سوم باتفاق جلوگیری می کردند (۷) قدرت جدیدی ظهور می کرد و سهم خود را از تاراج می خواست. گروه های سیاسی وابسته به قشرهای حاکم و این دو قدرت خارجی، حزب توده و حزب فراماسونها منافع این دو قدرت را در ایران برسمیت می شناختند، حزب توده منافع انگلستان را در جنوب کشور به رسمیت می شناخت و همان منافع را برای روسیه در شمال می خواست. گروه های سیاسی نماینده طبقات زیر ستم و استثمار به رهبری مصدق جانبدار موازنه منفی بودند و می خواستند فرصت آشفتنگی های پس از جنگ دوم جهانی را مغنم شمرند و ایران را از همه روابط سلطه آزاد سازند و خلق زحمتکش ایران را از شر تار عنکبوتی که گروه های حاکم ایجاد کرده و مردم را در آن زبون ساخته بودند آزاد سازند.

مصدق در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ قانون منع امتیاز بهره برداری از منابع طبیعی کشور را از مجلس گذراند و بی درنگ از جانب حزب توده متهم شد. از این زمان نمایندگان هر دو قدرت کوشیدند مصدق را عامل قدرت جدید یعنی امریکا وانمود سازند: «دکتر مصدق عامل درجه اول امپریالیسم آمریکاست...»^(۸) بعدها نیز باز از قول حزب توده مصدق نماینده «بورژوازی ملی» شد. این حزب که همواره جانبدار سیاست موازنه مثبت بسود روسیه بوده و هست و بدین اعتبار منعکس کننده منافع قشرحاکم است، تحت این عنوان که شعار استقلال، شعار بورژوازی ملی است و مصدق به نمایندگی این طبقه، در تضاد خصومت آمیزش با امپریالیسم عمل می کند، وی را نماینده این طبقه و موازنه منفی را سیاست این طبقه معرفی می کرد. این حزب غافل بود که «بورژوازی» نمی تواند جانبدار سیاست موازنه منفی باشد.

در حقیقت استقلال دارای دو مفهوم جدا و متضاد است: استقلال بر پایه موازنه مثبت که همان شعار طبقات حاکم کشورهای مسلط است و استقلال بر پایه موازنه منفی که شعارشان قشرهای زیر سلطه است. استقلال در مفهوم اول عبارتست از ایجاد موازنه قدرت با کشورهای خارجی بسود گروه های حاکم. این موازنه قدرت به

گروه های حاکم امکان می دهد از راه روابط آلی (ارگانیک) با گروه های حاکم کشورهای دیگر موقعیت خویش را هم در داخل یعنی در قبال قشرهای زیر سلطه، و هم در خارج حفظ کند. اما استقلال برپایه موازنه منفی عبارتست از حذف مجموع روابط آلی با قدرتهای خارجی، روابطی که به نحو استمرار از اسباب حاکمیت گروه بندی های قدرت است. در نتیجه شمار استقلال بر پایه موازنه منفی نه تنها شعار گروه بندیهای حاکم نبوده و نیست بلکه مایه تمیز و تشخیص طبقات زیر سلطه از گروه بندیهای حاکم است.^(۹) بدینقرار تمامی گروه های جانبدار سیاست موازنه مثبت، نمایندگان گروه بندیهای حاکم و دارای روابط آلی همه جانبه با سلطه گران خارجی بودند و با مصداق که نماینده بخشی از مستضعفین و دوزخیان روی زمین یعنی مردم محروم ساکن ایران بود ستیز داشتند اما متأسفانه همانطور که همواره گروه های حاکم خود را دلسوز محرومین جا زده و آنها را علیه منافع اساسی شان بکار گرفته اند اینبار نیز چنین کردند.

ایران بعد از جنگ صحنه برخورد قدرتها بود و این برخورد از یکطرف از طریق عوامل این قدرتها با یکدیگر صورت می گرفت و از طرف دیگر با مردم، (با واسطه نیروهای جانبدار استقلال بر پایه موازنه منفی) به ظهور می رسید. برای آنکه جای نفت در این برخوردها معلوم گردد، پرسش و پاسخ زیر را که در آن ایام میان خلیل ملکی و بوین وزیر خارجه حکومت کارگری وقت انگلستان واقع شده است ذکر می کنیم:^(۱۰)

«شما از جان ما چه می خواهید؟ چرا نمی گذارید مردم این کشور روی آسایش ببینند؟ چرا این باتدهای فاسد و سیاهکار را تقویت می کنید؟ چرا نمی گذارید یک حکومت ملی و علاقمند و دلسوز بحال ملت ایران تشکیل گردد و چرا هر روز شکاف بین حکومتها و ملت را زیادتیر می کنید؟ چرا و چرا و چرا ... از جان ما چه می خواهید؟»

و بوین با خونسردی تمام پاسخ می دهد:

«اوایل، اوایل، اوایل»

«نفت، نفت، نفت»^(۳)

از اینرو، در این پیشگفتار به چهار نوشته از کتاب دکتر فریدون آدمیت «اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار» با عنوان «نویسنده گمنامی در رساله شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، رساله»، مقدمه کتاب «عصر بی خبری» از ابراهیم تیموری و «گزارش سرمورتیمردوراند، وزیرمختار بریتانیا درباره وضعیت ایران» و «نفث و بحران انرژی» از رضا رئیس طوسی بسنده می‌کنم که چگونه دربار قاجار و حکومتگران و اکثریت نخبگان آن به پول بیگانگان خود را آلوده کردند و سر سپرده و نوکر انگلیس و روس شدند این خلیقات و رفتار و کردار یک مرض دیرپا در بین اکثریت سران و نخبگان و آخوندها وجود دارد و اکنون هم بطور وضوح لمس می‌کنیم.

چنانکه دکتر مصداق می‌گوید: «من با دستگاهی کار میکردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیب افشارطوس را در رأس اداره کل شهرستانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند... دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روزچه می‌توانست بکند» (۴)

این نکته حائز اهمیت است که در حکومت‌های استبدادی قاجاریه، عصر پهلوی اول و دوم و حکومت سلسله جلیله روحانیت اکثریت قراردادهایی با سلطه‌گران خارجی بر علیه منافع و حقوق ملی مردم ایران بود، قراردادهایی نظیر رویتر، داری در زمان قاجاریه، پیمان سعد آباد ۱۷ تیر ۱۳۱۶، تمدید قرارداد داری در عصر پهلوی اول و قرار داد کنسرسیوم ۱۳۳۳ رژیم کودتا، جدایی بحرین در عصر پهلوی دوم، بیانیه الجزایر ۱۳۵۹، قرارداد وین موسوم به برجام در زمان رژیم روحانیت شیعه و... اینگونه است. زیرا استبداد در ایران با منافع سلطه‌گران خارجی همخوانی دارد، از اینرو:

«نویسنده گمنامی در رساله شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، رساله»

دفتر تنظیمات را مغرضانه به باد انتقاد می‌گیرد و نویسنده آن را ترسبچه‌ای می‌خواند که به فکر اجرای قواعد فرنگیان در میان مسلمانان افتاده است. نویسنده با همه غرض‌ورزی به واماندگی ایران و سایر جامعه‌های اسلامی برخورد کرده و به خطر استیلای مغرب بیناست و معتقد است: «از نوابغ علم و هنر و سیاست، دیگر

احدی بر جای نموده است. دولت بیمار و سلطنت زار و نزار است.» حال اگر «آن مورخ چاپلوس کذاب‌باشی (مقصود سپهر مؤلف ناسخ التواریخ است) ... ذکر جهانگیری سلاطین جلیله قاجاریه و تفصیل کشف و کرامات میرزا آقا خان نوری را بیان می‌کند، حرفش مفت است.» وی مردم را به وطن‌دوستی فرامی‌خواند و بیسر و سامانی کشور را چنین تصویر می‌کند: «دزدی و خوردن مال دولت و ملت علی‌الرئوس به اجازه سلطنت است؛ و این فقره اسباب افتخار سارقین دولت است.» حکام به هر ولایت پا نهند، آنجا را «با مملکت دشمن به یک شمار گیرند، به جای مالیات، اموال مردم را به غارت ببرند ...

اموال ملت را حکام و پیشکاران می‌برند، جیره و مواجب نوکر را صاحب‌منصبان و لشکرنویسان می‌خورند و جان و مال مردم از حرامیان و راهزنان و دزدان، و سیاست حکام و فساد لوطیان و افساد اطباء و جراحان پیوسته در معرض هلاکت است.» چگونه می‌شود که در کشور بیست کروری ایران در دوران «دودمان جلیله قاجاریه» مالیات آن زیاده از ده کرور تومان نباشد و از آن مبلغ نیم کرورش «مصارف تعیش شاه باشد و پنج کرور دیگر در میان سارقین و خوانین دولت تقسیم بشود؟» و حال آنکه این ده کرور را می‌توان بر قانون عدالت فقط از گیلان و مازندران وصول کرد ... مالیات دوره شاه سلطان حسین ۸۵ کرور تومان بود ... همین «ایران ویران» را می‌توان ترقی داد که مالیاتش به هشتاد کرور تومان برسد ... اما «هزار دریغ که عمر دولت از روی هوای نفس جاهلانه به بطالت و کسالت می‌گذرد ... یک مشت میرزای بدگهر ... ریشه دولت و ترقیات ملت و فواید مملکت را مثل موربانه روی هم ریخته می‌خورند ...» قوام‌الملک شیرازی، مستشار خراسانی یا فلان‌الدوله آذربایجانی هر کدام به تفاوت، یک کرور آب و ملک دارند. می‌خواهم بدانم کدام ممیز به ممیزی آن ولایات رفته، جمع‌بندی مالیات ایران را سنجیده است؟ «تمام ولایات در تیول ابدی این اشخاص است.» تا این «بدعت ناهنجار» که بنیان دولت و ملت را می‌خورد ... از بن‌کنده نشود، این مملکت روی آبادی نخواهد دید.» و بالاخره خطاب به شاه می‌گوید: «کی باشد، با اینهمه ستم مملکت آباد کنی و یا طرح نوبنیاد کنی؟» سپس در مقام انتقاد از روشها و بدعت‌های شاه می‌نویسد: شکار جاجرود، گردش چرخ دولت را از کار انداخته است... صدر اعظم که میرشکاریا رئیس آبدارخانه و یا پیشکار عمه‌های درباری نیست، مسؤول اداره مملکت است. در دولتهای بزرگ جز روز یکشنبه «محال است تمام کارخانجات انسانی و شعبات ادارات سلطانی یک ساعت تعطیل شود.» این رسم جدید ایران را حتی «در مملکت حبش و کاکاسیاهای

وحشی» نشنیده‌ایم. سپس به جمعیت دائم التزاید شاهزادگان و روش غیر معقول خاقان مغفور اشاره می‌کند و می‌گوید، اکنون عده اولاد شاه را نمی‌توان به دقت به حساب آورد «هرکجا پا بگذاری خالی از وجود زاده‌های خاقان جنت‌مکان نخواهید دید.» باز خطاب به شاه می‌گوید: «خال اکرمت خانه‌های اصفهانیان را خراب کند، بر فقیر و غنی نبخشاید و از فقیر و قطمیر نگذرد، دود از دل آنها برآورد و فریاد ضعفا و عجایز را بر آسمانها رساند.» به علاوه «درمقابل این طایفه جلیله که منسوب سلطنت عالیه هستند، طایفه دیگری که آبروی دین مبین اسلامیه را برده... سلسله سادات هستند.» شمار آنان به دوسه کرورخاتوار می‌رسد. «داخل قطار سیدهای مصنوعی، سقا، گدا، دوره‌گرد به جهت تکدی پارچه سبزی بر سر و کمر بسته ... اولاد این کذابها تعدادشان همه روز بیشتر می‌شود.» برآن «دو طایفه شاهزادگان و سادات عظام» باید خوانین اهل قاجار را هم افزود. این سه قبیله «گدای مملکت» هرروز زاد و ولد می‌کنند.

«البته واضح و آشکار است که... مخارج عیال و اطفال زیاد آنها از کجاست.»

از روحانیان بگوئیم: «پیشوایان ملت ما که هر یکی در مقام خود امیر الامرای ملت هستند، کسب و تجارت آنها، فلاحات آنها، خوردن خون و گوشت يك مشت رعیت بی صاحب بی‌پشت‌وپناه می‌باشد.» جناب مجدت الاسلام «نایب مناب پیغمبر اکرم» کالسکه چند اسبه سوار می‌شود، عمارت‌های رفیع و زنان متعدد دارد. هرکدام از آقازادگانش «به فراخور متاع دکانداری، پنج نفر عیار طرار به اسم محرری دارد» خرج آن دستگاه محترم را «از مال بیچارگان مسلمان بواسطه احکامات باطل و دست تصرفات در اموال صغیر و کبیر، و ظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر می‌نمایند، تا به کام دل در مسند رسالت ریاست کنند.» هیچکس نیست بپرسد: «بیت المال مسلمین تا کی به هرزه در میانه ملت تلف شود، و گاووان و خران را علف گردد. سال به سال اینهمه اموال به تبذیر هدر شود و مظلومه آن در گردن دهند و برنده و خورنده بماند؟»

سپس نویسنده از قتل وزیر نامدار و بی نظیر ایران، امیر کبیر، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید، ای کاش می‌توانست «ده سال به اختیار صدارت کند» ... «به خدا قسم قرن‌ها بگذرد و ایران مثلش را پیدا نکند.» سپس از مظالم و اعمال ناروای میرزا آقا خان نوری سخن می‌گوید.

ضمن اندرزهای سیاسی فراوانی که می‌دهد به لزوم تفکیک شریعت از سیاست

اشاره می‌کند و مانند ابو الفضل بیهقی معتقد است که دولت و ملت دو برادرند و باید بین آنها صلح و صفا حکومت کند و آرزو دارد که «دولت و ملت چون شیر و شکر به هم درآمیزد.»

به تأسیس عدالتخانه سخت معتقد است و به شاه می‌گوید: «اگر تو امروز بنانکنی دیگران فردامی‌کنند که گوشه‌ها همه آواز تربیت شنیده‌اند و چشمها همه اثر تربیت دیده.» در عزت قانون و مساوات می‌نویسد: از ارکان قوانینی که در فرنگستان جاری است اینکه هر کس از هر طبقه‌ای «در دیوان عدلیه مساوی است. امتیازی برای احدی در دیوانخانه عدلیه نداده‌اند.» چون بنیان حکمرانی بر قانون قرار گرفت، تزلزل و بی‌ثباتی از بین می‌رود.

اگر «وزیر عدلیه‌ای مرحوم یا معزول شد، قوانین مرحوم نخواهد شد؛ بلکه وزیر عدلیه باید همان قوانین را قوت داده تکمیل نماید.»

پس از عزل میرزا آقا خان نوری، ناصرالدین شاه، برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست شخص واحدی به نام «صدر اعظم»، ظاهراً تصمیم گرفت این مقام را براندازد و با تأسیس شورای دولت و تقسیم مسؤلیت امور بین وزرا، به امور کشوری سروسامانی بدهد؛ ولی این نقشه نیز به ثمر نرسید؛ زیرا هر تصمیم و نقشه اصلاحی لازم بود قبل از آنکه به مرحله اجرا و عمل درآید، به تصویب «همایون» برسد. چنانکه تاریخ زندگی ناصرالدین شاه گواه است، وی بزرگترین دشمن اصلاحات اساسی بود؛ بطوری‌که وجود مرد صدیق و خدمتگزار چون امیر کبیر را به زحمت سه سال تحمل کرد، ولی عنصر فاسد و متملقی چون میرزا آقا خان نوری را با علم به خرابکاریهای او هفت سال در مسند صدارت باقی گذاشت. و این خود می‌رساند که سنجیت او با عناصر فاسد به مراتب بیشتر بود. تشکیل مجلس مصلحت‌خانه در سال ۱۲۷۶ تظاهر دیگری است به اصلاح‌طلبی؛ در نتیجه فشار عناصر اصلاح‌طلب، و آشفتگی وضع عمومی کشور، و انعکاس فساد و تباهی و نابسامانی ایران در کشورهای خارج، شاه با تأسیس مصلحت‌خانه موافقت می‌کند. در کتابچه مربوط به مصلحت‌خانه از قول شاه چنین می‌خوانیم:

پس مقرر فرمودیم که مجلس دیگری از کارگزاران [کذا] «تجربه آموخته» منعقد شود تا «در اموری که متضمن صلاح دولت و از دیاد آبادی مملکت باشد، مشاوره و گفت و گو نمایند. و همچنین اذن عمومی دادیم که هر یک از چاکران حضرت و عقلای مملکت و صاحبان افکار صائبه، آنچه برای منافع مملکت و صلاح امور خلق، تدبیر نموده باشند در آن مجلس حاضر شده، در حضور رئیس مجلس تقریر و

بیان نمایند و اهالی مجلس در صحت و سقم آن امعان نظر کرده، هر کدام را از عیوب و نقائص مبرا... دانند در ورقه جداگانه مندرج سازند که ابتدا به عرض رای جهان آرا برسد تا به مجلس خاص مشورت وزرا رجوع شده، بعد از امضای مجلس مزبور حکم به اجرای آن صادر فرماییم و در مسائل مختلف فیها حکم طرف غالب [یعنی اکثریت] معتبر خواهد بود و اگر ادله رد و قبول در یک مساله ای جهت مساوات داشته باشد [یعنی عده موافقان و مخالفان برابر باشند] بعد از رجوع به مجلس خاص، دلیل هر کدام از طرفین را که آرای وزرا تقویت نماید، حکم طرف غالب خواهد داشت.» (۵)

ابراهیم تیموری: عصر بی خبری

ابراهیم تیموری در کتاب «عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران» برای این نظر است که «حکومت یکصد و پنجاه ساله قاجاریه در ایران برای مردم این مملکت متضمن مفاسد زیادی بوده است» و آغا محمد خان مؤسس این سلسله را از حکومت بقیه شاهان قجرجدای کندومی نویسد: فتحعلیشاه، محمدشاه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علیشاه و احمدشاه نه تنها هیچ اقدام اساسی برای بهبود وضع مردم و مملکت بعمل نیامد بلکه هر یک بنوبه خود واسطه بی اطلاعی و سوء سیاست مرتکب لغزش های جبران ناپذیری برای ملت ایران شده اند.

در این مدت ملت ایران سرآشینی تند انحطاط و فساد را پیمود و مخصوصاً در دوره سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه بواسطه شدت رقابتهای خانمانسوز دولت های انگلیس و روسیه تزاری به منظور بسط نفوذ خود در ایران و جهالت و رشوه خواری و فساداخلاق رجال دربار ناصری و تشکیلات فاسد اداری کار مملکت را بجائی رسانید که اگر حوادثی بنفع ایران در جهان پیش نمی آمد امروزه نامی از ایران بود نه از ایرانی.

از ناصرالدین شاه نوشته های زیادی بجای مانده که ممکن است تاحدی از روی آنها بتوان بروحیات و افکار او پی برد و اگر باعمال و رفتار او نیز نظر افکنیم مشاهده می کنیم که اوراق زندگی این مرد مجموعه ایست از اضداد.

ناصرالدین شاه می گفت در مملکت ایران همه مردم باید از عدالت برخوردار باشند ولی دوران سلطنت او مشحون است از بی عدالتی های بسیار.

ناصرالدین شاه به وزرای خود دستور میداد برای عمران و آبادی کشور نقشه هاطرح کنند و خودش را موظف به اجرای آنها می خواند ولی هیچگاه نتوانست قدم مؤثری در این راه بردارد و در سالهای آخرگویا از این امر مأیوس گردیده بود منابع مختلف حیاتی مملکت را بعنوان امتیاز با ثمن بخش به اجانب واگذار می کرد.

ناصرالدین شاه برجال دربار خود میگفت در کلیه امور با هم مشورت کنند و آزادانه عقاید خویش بگویند ولی خودش بزرگترین مظهر استبداد بود.

ناصرالدین شاه در ایران با اروپائیان خلطه و آمیزش داشت و سه سفر هم به اروپا رفت تا بقول خود تمدن فرنگ را از نزدیک ببیند و از اصولی که در دول اروپا پیروی می کنند برای ترقی مملکت استفاده نماید ولی دستوری داد از رفتن جوانان ایران به اروپا جلوگیری کنندومی گفت اگر پای ایرانی به اروپا باز شود برای کشور «خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت»^(۶)

«البته دوره سلطنت ناصرالدین شاه از ادواری است که ایران میدان زور آزمائی دور قیاب نیرومندی مثل امپراطوری های روس و انگلیس بود و این دو دولت به شدیدترین و بی رحمانه ترین وجهی با یکدیگر دست و پنجه نرم میکردند و از هیچ نوع اقدام تخریبی خودداری نداشتند و هر کدام برای توسعه نفوذ و رسیدن به منظور خویش بهر عمل مخالف بشری متوسل می شدند و با اعمال زور و تهدید اشخاص سرسپرده و وابسته بخود را بنام صدراعظم و وزیر و حاکم و غیره به مردم این مملکت تحمیل می کردند.

اینها صحیح است ولی ناصرالدین شاه در تمام مدت سلطنت خود حاضر نبود ذره ای از اقتدار و خود مختاری حکومت مطلقه خویش بکاهد و مردم را تعیین سرنوشت خود آزاد گذارد و همیشه از انجام هر کاری که منافی منافع شخصی او بود اجتناب داشت.

ناصرالدین شاه با اختراعات و کشفیات مردم اروپا میل و رغبت بسیار نشان میداد و می خواست آنها را به ایران بیاورد ولی کارهایش بیشتر به اعمال اشخاص متلون و بوالهوس شباهت داشت و در این مدت نیم قرن بیک کاری اساسی که آسایش مردم در آن باشد دست نزد.

ناصرالدین شاه نه تنها از سفرهای اروپا تجربه ای که بدرد مملکت بخورد نیاموخت بلکه مشاهده آزادیهایی که در کشورهای مختلف اروپا مردم از آن برخوردار بودند

او را بیمناک ساخت و بعدها از رفتن ایرانی به اروپا و بازشدن چشم و گوش آنها وحشت می کرد چنانکه از دستوری که در ذیل تلگراف رمزی که تقریباً پنج ماه قبل از کشته شدنش محمدعلی خان علاء السلطنه از لندن مخابره کرده نوشته این نظر بخوبی درک می شود. این تلگراف عیناً گراور میگردد.

ناصرالدین شاه در ذیل آن با خط خود نوشته است.

«آقا حسن بی اجازه رفته است، نمی دانم از شما اجازه گرفته است یا نه. در هر صورت باید او را زودتر به ایران مراجعت بدهید. خیلی خیلی بد است پای ایرانی این جورها به فرنگستان باز شود.

اگر جلوگیری نشود، بعد از این البته ده هزار، ده هزار به فرنگستان برای دیدن خواهند رفت و خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت.»

منظور از نقل این نوشته ها آگاهی به افکار و روحیات مردی است که پنجاه سال با اختیار مطلقه بر جان و مال افراد ایرانی حکومت کرده است و متاسفانه در اینجا مجال فرصت زیادی نیست که در این باب به تفصیل بحث کنیم و ناچاریم این موضوع را به اختصار برگزاردنمائیم.

برای مزید اطلاع از طرز فکر و عقیده یکنفر معاصر مطلع نسبت به ناصرالدین شاه قسمتی از نامه ای را که منسوب به میرزا ملکم خان ناظم الدوله می باشد و ظاهراً بعد از برکاری از سفارت لندن نوشته در اینجا می آورم.

نخت کردن بدون حق

آیا صحیح نیست که در مدت مدید سلطنت این شاه تمام قوانین مملکتی و مذهبی از میان برداشته شده است و امروز جان و مال و احترام همه ایرانیها نه تنها بسته به بوالهوسی شاه است بلکه صرف میل نوکرهای جوان اوست که آنها را بوزارت رسانده است.

آیا صحیح نیست که دارایی این پنج وزرای بزرگ میرزا آقا خان (میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله صدراعظم) - میرزا صادق (میرزا محمد صادق قائم مقام ملقب به امین الدوله که بعد از عزل میرزا آقاخان بوزارت داخله منصوب شد) - سپهسالار (میرزا محمد خان سپهسالار) - مستوفی الممالک و میرزا حسین خان (میرزا حسین خان

مشیرالدوله سپهسالار اعظم) و دارائی خیلی از سایر وزراء و شاهزادگان و صرافها و تجار مثل آصف الدوله و عیسی خان و عموی شاه و حاجی عبدالکریم و سایر مردمان بزرگ به اشاره شاه ضبط و غارت شده است آیا صحیح است که همین شاه از روی مرحمت میرزا تقی خان صدراعظم خود را و شوهر خواهر خود را که از معارف تاریخ ایران است خفه کرده است.

آیا صحیح است که همین سلطان که بقول روزنامه خیالات بلند او را تمام مردم میدانند در حضور خود و بدون هیچ حکمی یک پیرمردی را کلانتر نام که در مدت شصت سال بدولت در اداره پلیس خدمت کرده بود خفه کرد.

آیا صحیح است که این شاه که از انسانیتش تعریف میکنند یک روز قبل از سفر فرنگستان در شدت خشم و در مقابل چشم خود ۹ نفر سرباز را بی تقصیر سر برید.

آیا صحیح است که اعلیحضرت که بدون تردید در جاده ترقی میزند بمیل خود گوش و دماغ و دست میبرد و بر عیای خود بشدت عذاب میدهد که سنگدل ترین وحشی ها وحشت می کند و از وحشت از پس میافتند.

آیا صحیح است که پسرهای این سلطان بامرحت فیمابین خود بیکدیگر می نویسند که می ترسند شکم آنها را پاره کند مثل اینکه برای اغلب مردم اغلب مردم اتفاق افتاده است زیرا این شاهزادگان بیچاره خیلی خیلی خوب می دانند که پدرا این شاه چشم های برادر خودش را بیرون آورد.

جواب اشخاصی که بهتان میزنند

یک نویسنده بمن تهمت متعصبی میزند آیا از تعصب من است که حالا بیش از بیست سال که از خیال ترقی پرست شاه گذشته است که قدغن نماید کسی برای تحصیل بفرنگستان نرود آیا برای احترام تعصب من است که این شاه نمونه بواسطه ستمهای وحشیانه آسیایی که اختراع کرده سلطنت چهل و پنجساله خود را بخون آغشته است سلیمان را که بزجر کشت این زنهایی را که شکم پاره کرد، این دخترهای جوان که دچار سوء حرکت سربازها و گرفتار دست جلا شدند، این کشت و کشتار تازه اصفهان و یزد که فرنگیها شهادت میدهند آیا دلیل تاریخ برای این مطلب نیست که در عهد سلطنت کسی از ظلم و وحشی گری سلطنت چیزی نشینده است.

سفرهای شاه

اما در خصوص عشق شاه به سفرهای فرنگ برای تحصیل تمدن— خود وزیر اعظم که از نتایج خانواده نامی گرجستان است در مونیخ بمن می گفت که شاه برای روز به فرنگستان نیامده بلکه برای شب آمده است و تفصیل هایی می کرد که هیچ قلمی جرأت نگارش آنرا نمی کند و همچنین از اتفاقات شبانه که در هلند بوقوع رسیده و خود وزیر اعظم برای شهرت سلطان احتیاط کار نقل می کرد نمی خواهم صحبت بکنم...»

سفرهای اروپا

گفتیم سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا جز زیان برای مردم چیزی دربرداشت و و بقول ناظم الاسلام کرمانی نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان «مسافرتهای اروپا باندازه این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنا دول اروپا می نمود، با اسم صلح پسندی تسلیم می کرد.»

اولین سفر فرنگ در سال ۱۲۹۰ هجری قمری اتفاق افتاد ولی تصمیم آن سالها قبل گرفته شده بود. شاید میرزا حسین خان سپهسالار را بتوان از مؤثرترین کسانی دانست که ناصرالدین شاه را به اینکار تشویق می کرد مخصوصاً هنگامی که در استانبول سمت سفارت ایران را داشت با نوشتن گزارشهای مفصل و شرح ترقیات اروپا، او را تشنه این سفرها ساخته بود و رفتن او را به فرنگ از واجبات اموری شمرد.^(۷)

در موقعیکه سپهسالار به صدارت ایران میرسد و ناصرالدین شاه در ماه صفر سال ۱۲۹۰ هجری قمری که تازه چهل و سومین سال زندگی را به پایان رسانده بود عازم اروپا می شود.

در بردن «شاه ایران» به اروپا انگلیس ها نیز سهم عمده ای را داشتند و برای نزدیک کردن ایران و انگلستان علیه روسیه تزاری این سفر را وسیله ای قرار داده بودند و در بریتانیا کارخانه های صنعتی و نیروی بحری و بری خود را به رخ او کشیدند تا ضمناً رعبی در دلش اندازند.

لرد کرزن از قول سر چارلز مک گریگوری نویسد:

« من تصور نمی کنم پذیرائی های ما از پادشاهان ایران بیک نتیجه برسد و یا از آنها فایده ای مترتب شود زیرا که ایرانیها خوب میدانند که ما از روسها در وحشت و اضطراب می باشیم و اینرا مثل یک مسئله سیاسی تصور می کنند پذیرائی ها که با آن شوق و ذوق درلندن از شاه ایران بعمل آمد باعث شد که درانظار ایرانیها به مقامات شاه افزوده شود. اما در اوضاع و احوال سیاسی ما در ایران هیچ تغییری حاصل نگردید بعقیده من حقیقت مطلب در این است که ما در مقابل خطر روس خیلی بی تاب می کنیم...»

یک سال قبل از این تاریخ ناصرالدین شاه امتیاز بارون جولوس رویتر را به انگلیس ها داده بود که هنوز آثار شوم! این اشتباه دامن گیر ملت ایران است.

شوق و ذوق رفتن به اروپا و تفریح و تفرج در انگلستان و سایر کشورهای اروپا و گرفتن چند لیره حق الامتیاز جلو چشم و گوش زمامداران ایران را بطوری که خواهیم دید چنان گرفته بود که یکجا تمام مملکت را به انگلیسیها وا می گذارند.

سفر دوم بطور غیر رسمی در سال ۱۲۹۵ هجری قمری و آنهم باز به راهنمایی سپهسالار و سوغات این سفر ایجاد قزاقخانه و آوردن قزاقان تزاری به ایران بود که مدت نیم قرن استقلال و آسایش مردم کشور ما بدست این دژخیمان تزاری از بین رفت.

سفر سوم در سال ۱۳۰۶ هجری قمری و گرداننده صحنه آن میرزا علی اصغر خان امین السلطان بود.

در این سفر گوئی ناصرالدین شاه از اصلاح امور و ادامه سلطنت خود مأیوس و خسته شده بود و می خواست هر چه زودتر ایران را به اجانب بفروشد و خود را از این زحمت راحت کند!

امتیازات بی شماری که از این تاریخ ببعده به اجانب داده شده شاید هیچوقت در هیچ کشوری سابقه نداشته باشد.

لرد کرزن می نویسد: «بعد از مراجعت شاه از سفر سوم فرنگستان نمایندگان سرمایه داران اروپایی برای گرفتن امتیازات مانند مور و ملخ به تهران هجوم آوردند. و معروف بود عده زیادی در طهران حاضر بودند امتیاز بگیرند از قبیل امتیاز کارخانه قند- شیشه- تلفون- چراغ الکتریک و برای احداث تاکستان و انحصار انواع و اقسام محصولات فلاحتی و غیره شاه نیز حاضر است موافقت کند چونکه مبلغ کلی بحساب شخص شاه داده می شود.»

پرفسور ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران راجع به سفر سوم ناصر الدین شاه به اروپا می نویسد:

سفر سوم در سال ۱۸۸۹ و تا این تاریخ مسافرتهاى شاه مخارج زياد داشته در صورتیکه فايده اى از آنها مترتب نشده و بحال ملت ايران مفيد واقع نگرديد. مخصوصاً سفر اخير شاه که سکه سفر، خوش يمن و خوبى نبود. قبل از اينکه شاه از طهران حرکت کند امتياز بانک شاهنشاهى را بيارون رويتر داد.»

در تاريخ بيدارى ايرانيان ضمن شرح حال ناصر الدین شاه راجع به سفرهاى او مى نويسد « اضافه بر يكصد كرور خزانه ايران صرف اين مسافرت هاى بى معنى شد يکى از مورخين اين پادشاه را عالم بى عمل مى نويسد. در پينجاه سال سلطنت آنچه تصديق شده هشتاد و سه مقولات تجارتي و سياسى و سرحدى و امتيازى با دول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ايران مغبون گرديد سى و پنج از آن مقولات و امتياز نامه بقوت رشوه و اخذ پيشکش چشم بسته به صحنه رسيد که من جمله امتياز رژی و بانک شاهنشاهى انگليس و روس و اجازه راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذى جنسى پوشيده نيست»

سيدجمال الدين اسد آبادى ضمن شکوائيه اى ناصر الدین شاه را در سفر سوم اروپا امتياز انحصار دخانيات را به انگليسيها داده بود اينطور به مرحوم ميرزاى شيرازى معرفى مى کند.

«...پيشواى بزرگ! پادشاه ايران سست عنصر و بد سيرت گشته، مشاعرش ضعيف شده، بدرفتارى را پيش گرفته، خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومى عاجز است، لذا زمام کار را به دست مرد پليد بدکردار پستى داده که در مجمع عمومى به پيغمبران بد مى گويد، به مردم پرهيزکار تهمت مى زند، به سادات بزرگوار توهين مى نمايد، با وعاظ مثل مردم پست رفتار مى کند، از اروپا برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خوى سرى را پيش گرفته، بى پرده بادهگسارى مى نمايد، با کفار دوستى مى ورزد، با مردم نیکوکار دشمنى مى کند، اين کارهاى خصوصى اوست اما آنچه به زبان مسلمانان انجام داده اين است که قسمت عمده کشور و درآمد آن را به دشمنان فروخته که به تفصيل عبارت است از:

۱- معادن و راههاىی که به کانالها منتهى مى شود و همچنين خطوطى که از معادن به نقاط مهم کشور متصل است.

۲- کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنا مى شود (در تمام کشور) به انضمام مزارع و باغستان هاىی که در اطراف اين راه ها واقع است.

۳- رود کارون و مسافرخانه هائیکه در دو طرف این رود (تا منتهی الیه آن) ساخته می شود و همچنین مراتع که تابع این رود خانه است.

۴- راه از اهواز تا تهران آنچه از ساختمانها و مسافرخانهها و باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است.

۵- تنباکو و آنچه لازمه این محصول است (از مراکز کشتزارها، خانهها، نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشنده ها هر کجا واقع شده و هر جا ساخته شود)

۶- جمع آوری انگور به منظور ساختن شراب و هر چه از دکان و کارخانه لازم دارد در تمام کشور

۷- صابون، شمع و شکر و کارخانههایی که لازمه آنهاست.

۸- بانک (می دانی بانک چیست؟) بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند،

آن وقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید، دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و می گوید اینها معاهده موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد؛ چه برهانی برای رسوائی خیانتکاران از این بهتر؟! نصف دیگر مملکت را هم به عنوان حق السکوت به دولت روسیه داده - که اگر ساکت شود - آنها هم عبارت است از:

مرداب رشت و راه انزلی تا خراسان و آنچه از خانهها و مسافرخانه ها و باغستانها تابع این راه است، ولی دولت روسیه به دماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته، اودرصد است اگر این معاهده ای که به تسلیم کشور منتهی می شود به هم نخورد، روسیه در واقع خراسان را مستعمره خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست می اندازد، این اولین نتیجه ای است که به ریاست این احمق مترتب می شود؛ خلاصه این مرد تبهکار، کشور ایران را این طور به مزایده گذاشته و خانه های محمد صل الله علیه و آله و سلم و ممالک اسلامی را به اجنبی می فروشد ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد به قیمتی کم و وجه اندک حاضر به فروش می شود

«.....»

ناصرالدین شاه در این سفرها مبالغ زیادی از پول ملت ایران را بعنوان دیدن ترقیات دول اروپا خرج تفریح و عیاشی های خود کرد. در مواقعی که ملت در فقر و بیچارگی می سوزد و رشته های مختلف صنعت و تجارت یکی بعد از دیگری تعطیل می گردد و روسها و انگلیسها مترصد تسخیر ایران هستند، ناصرالدین شاه

براهنمائی سپهسالار و ملکم و امین السلطان بفرنگ می رود و ثروت این ملت را که حکام مستبد خود خواه با ظلم و جور از یتیم و بیوه زن و بینوایان دیگر گرفته اند بفلان رقاصه و بازیگر فلان سیرک یا فاحشه فلان کاباره میبخشد.

منظور ناصرالدین شاه و کسانیکه او را به این سفرها می بردند متفاوت بود. عمده هدف و مقصود «شاه» در این سفرها فقط تفریح و گردش و عیاشی است چنانکه از ملاحظه سفر نامه ها ی سه گانه اوبخوبی این موضوع را می توان دریافت. سفر نامه های ناصرالدین شاه پر است از توصیف زن فلان آقا که در فلان شب نشینی فلان لباس را پوشیده و ناصرالدین شاه مفتون زیبایی و خوشگلی او شده، یا وقتی فلان رقاصه فلان سیرک مشغول بازی است تن و بدن سفید و اندام قشنگ و ظریفش شاه ایران را از حال برده یا با فلان حیوان در باغ وحش فلان شهر به نظر « ظل الله» خیلی عجیب آمده و یا بالاخره از اینکه « جهان مطاع» در بازی شطرنج، خانم لرد سالیسبوری نخست وزیر انگلستان رامات کرده بخود بالد. از مهارت خویش تعریف کند.

گفتم در دوره سلطنت ناصرالدین شاه روسها وانگلیسی ها برای بسط نفوذ خود در ایران شدیداً مشغول مبارزه بودند و از هیچ نوع اعمال تخریبی و خلاف انسانی هم خود داری نکرده اند و گاهی با تهدید و زمانی با دادن رشوه رجال دربار رامی فریفتند. آنها را به خیانت بوطن خود وادار می کردند^(۸)

قحط الرجال

بزرگترین بدبختی ناصرالدین شاه قلت رجال وطن دوست و کار آموزده بود. در تمام این مدت شاید بجز چند نفر هیچ مرد مقتدری را نمی توانید پیدا کنید که با خارجی ها « بند بستی» نداشته باشد.

هر وزیری، هر حاکمی، هر خانی یا وابسته به سفارت روس و یا سفارت انگلیس بود و اغلب هم با کمک یکی از دو سفارتخانه روی کار آمده بودند و باسنتظار و پشتیبائی آن دو دولت مرتکب هر خیانت و جنایتی می شدند.

ایجاد کنندگان این مکتب بیگانگان بودند ولی ناصرالدین شاه با روش غلط حکومت خود عامل اساسی و پرورش دهنده این اشخاص بود.

هر چند اگر مرد مجرب و مقتدری مثل میرزا تقی خان امیرکبیر در دستگاه سلطنت

ناصری پیدا شد بجرم کبر و نخوت از صدارت معزول و بعد مقتول گردید ولی پس از آن همیشه ناصر الدین شاه خود از فقدان رجال ورزیده و کار آموزده متأثر بود این تأثر او در اغلب نوشته هایش نمایان است.

چنانکه هنگام مراجعت از عتبات در سال ۱۲۸۷ در نامه ای بعنوان میرزا حسین خان سپهسالار (که آنوقت ملقب به مشیرالدوله و سفیر ایران در عثمانی بود) با خط خود اینطور می نویسد:

« مشیرالدوله

من در امور دولتی افکار خوب دارم که انشاء الله دولت ترقی کند و کارهای بزرگ در دنیا بکند و این کارها اسباب می خواهد از من تنها هر چه باشم چه ساخته می شود از شماها بهتر اسبابی البته نخواهد بود خدمات سابق لاحق بخصوص خدمات سفر عراق عرب ماهیچوقت فراموش نمی شود حالاً رادیکر خوب است که در اسلامبول مشغول سفارت باشد باید خدمات رکابی را چندی متصدی باشد بخصوص در شعبات بزرگی که مقصود ترقی آنجاهاست انشاء الله قرار خدمات شما در طهران داده خواهد شد، البته در رکاب بیائید به طهران من مثل شما آدم ها را ده دستی نگاه می دارم و از دست نمی دهم آسوده باشد.» عین این نامه در صفحه مقابل گراور شده است.

و در نامه دیگر می نویسد.

« مشیرالدوله، عریض شما رسید گفتگویی که با عالی پاشا کرده بودید در فقره معهود و قبولی عالی پاشا اراده ما را در مسافرت نمی دانی چقدرها مایه خوشحالی شد و از طرز گفتگوی شما و غیرت و صداقت شما زیاده از حد خرسند شدم و بخصوص از این جهت زیادتر از همه چیز مشعوف تر هستم که یک نفر مثل شما آدمی در ایران هست که درد کار بداند غیرت دولت را بکشد و عاقل و زیرک و کاردان باشد و بفهمد چه می کند و چه شنود می داند که این قسم آدم در ایران بسیار بسیار نادر و بلکه هیچ نیست و البته باید از وجود یکنفر از این نمونه نوکر خوشحال بشوم...»

و در ذیل نامه میرزا حسین خان که از سعایت و سخن چینی دیگران شکایت و اظهار ناراحتی می کند و بعداً عین آنرا در جای خود نقل خواهم کرد چنین نوشته:

« از کاردانی و عقل شما بسیار بعید میدانم که این نوع خیالات بکنید من نوکر خوب را که واقعاً ظاهراً باطناً نوکر باشد و بکار خدمت امروزه دولت بخورد از همه چیز دنیا بهتر می دانم و چهار دستی او را نگاه میدارم. میدانید که در ایران نوکر نماینده است یکی دو تا هم مثل پیدا شود بحرف مردمان پوچ بی معنی چطور می شود در

حق او بی التفاتی بشود و لاهر وقت مثلثو نوکری پیدا شد حرف او اثر دارد یقین است شما در نوکری خود حقیقت مثل ندارید.

ثانیاً تا امروز احدی جرئت سعایت از شما پیش ما ندارد و بخدا قسم نشینده ام... ناصر الدین شاه رجال دربار خود را کاملاً می شناخت و می دانست که این افراد اکثراً فاسد الاخلاق و متملق و چاپلوس هستند و کار عمده شان « دعا گوئی » و « مفتخوری » و سعایت از این و آن است ولی هیچگاه در صدد تصفیه آنها بر نیامد و زمینه ای برای تربیت رجال لایق و وطن پرست فراهم نساخت و اگر کسانی پیدا شدند که ممکن بود وجودشان منشاء اثری بشود بعلت سعایت اشخاص بیکاره و بواسطه رعب و هراسی که از کار دانی آنها در او ایجاد می گشت از کار برکنار و احیاناً بدیار عدم رهسپار می شدند.

مستر بنجامین، اولین وزیر مختار امریکا در ایران که از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ ه. ق. در تهران بود و پس از مراجعت به وطن خود کتابی به عنوان ایران و ایرانیان، نوشته، در جایی از آن کتاب می گوید: «در این او اخر در تابستان روزی اعلیحضرت شاه در عمارت ملوکانه سلطنت آباد دراز کشیده بودند، در صورتی که امنای ایشان در پایین نشسته با پادشاه و ولینعمت خود بطور محرمانه صحبت می داشتند. در اثنای صحبت، شاه گفت چرا انوشیروان را عادل می گفتند مگر من هم عادل نیستم، احدی جسارت نمی کرد که جواب دهد، چه سؤال سختی بود، شاه دوباره پرسید آیا میان شما هیچکس نیست که جواب دهد، باز احدی جواب نداد تا اینکه این سکوت موجب ناراحتی بلکه خطر برای همه گردید. آخر الامر حکیم الممالک مرگ را در پیش نظر آورده با تردید و تغل گفت، قربانت شوم انوشیروان را عادل می گفتند برای اینکه عادل بود. شاه ابروی خود را در هم کشید. گفت آیا ناصر الدین شاه هم عادل نیست؟

احدی جواب نداد، فقط حکیم الممالک شانه های خود را حرکت داده دست خود را باز کرد.

آن وقت شاه با کمال تغیر جواب داد، ای فلان فلان شده ها من یقین دارم که اگر انوشیروان مثل شماها الواط رشومخوار نادرست در دورو کنار خود داشت هیچوقت ممکن نبود که او را عادل گویند. همه جواب دادند، قربانت گردیم قبله عالم حقیقت را فرمودند.» [در باب عادل بودن ناصر الدین شاه چنانکه خود او ادعا کرده البته بسیار حرف می رود، اما در باب حقیقتی که آن «قبله عالم» بیان کرده و همه متملقین دور او نیز آن را تصدیق نموده اند گویا هیچ شك و شبهه ای نباشد. فقط بحث در

اینجاست که پادشاهی که عالماً عامداً يك مشت الواط رشومخوار نادرست را در دور و کنار خود نگاه می‌داشته و به معاشرت با آنها خوش بوده و با داشتن کمال قدرت، ایشان را در الواطی و رشومخواری و نادرستی آزاد می‌گذاشته، بدیهی است که خود چگونه می‌زیسته و تا چه حد به حال تباه مردم و مملکت که ملعبه همین رجال الواط رشومخوار و نادرست بوده‌اند، توجه داشته است.» [

سرپرسی سایکس نیز این موضوع را با جزئی اختلافی در کتاب خود نقل کرده است. در اغلب مجالس و محافلی که ناصرالدین شاه با حضور رجال دربار و دولت یک امر سیاسی و محرمانه راطرح می‌کرد چون می‌دانست یکدسته وابسته بسفارت انگلیس و دسته دیگر مربوط به سفارت روس هستند بگوشه و کنابه به آنها میگفت که از جاسوسی برای بیگانه خود داری کنند و اخبار محرمانه مملکتی را به آنها ندهند ولی متأسفانه از این دستور و سفارش خود هیچوقت نتیجه نمی‌گرفت.

مشکل دیگری که ناصرالدین شاه همیشه از آن مینالید و آنرا مانع عمده ترقی ایران می‌خواند وجود علمای روحانی متعصب بود.

در این مختصر مجال بحث در باره این طبقه نیست فقط برای مزید اطلاع باید گفته شود هر چند در تاریخ ایران علمای دینی برای حفظ استقلال ایران در مقابل اجانب مبارزه‌ها کرده‌اند که پرارزش‌ترین آنها برای نمونه باید قضیه تحریم تنباکورا ذکر کرد و همچنین در اغلب مواقع تنها ملجاء و پناهگاه مردم محروم و مظلوم در برابر دستگاه ظالمانه استبداد روحانیون بوده‌اند معهداً متأسفانه بواسطه بی‌اطلاعی از دنیا و تعصبات خشک و بی‌معنی و مخصوصاً بغلت فساد اخلاق و ریا و دورویی که عده زیادی از آنها بدان مبتلی بودند سد راه اصلاحات مملکت بشمار می‌رفت.

این عده با هر چیز نو و تازه یا مخالفت می‌ورزیدند و اختراعات و اکتشافات اروپا را برای ایران مضر می‌شمردند و برای رونق بازار خود مردم را در جهل و نادانی و خرافات نگاه می‌داشتند و هرگاه در نظر گرفته شود که این دسته تا چه حد در کلیه شئون مردم صاحب نفوذ و تأثیر بودند و تا چه اندازه در همه موارد مردم آنها را از روی ایمان و عقیده بجان و دل پیروی می‌کردند اهمیت طبقه روحانی در عقب ماندگی ایران خوب آشکار خواهد شد.

ناصرالدین شاه برای تضعیف و از بین بردن نفوذ این طبقه خیلی کوشید ولی در قضیه تحریم تنباکو تمام رشته‌هایش پنبه شد.

فساد اخلاق و خرابی تشکیلات اداری

.. برای اطلاع از اخلاق عمومی و اعمال و رفتار رجال دربار قاجار و تشکیلات اداری مملکت در آن زمان بطور کلی و چگونگی قضاوت بیگانگان در این مورد چند کلمه ای نیز گفتگو کنیم.

یکی از امراض خطرناک برای ملت ایران رشوه است که مانند میکرب جذام از قرن‌ها پیش موجب فساد اخلاق هیئت حاکمه این مملکت و فروریختن ارکان هستی این ملت شده است.

مهمترین علت پیدایش این مرض را باید روش نکبت بار حکومت ایران دانست. در دوره قاجاریه و قبلا آن مناصب و القاب و احکام خرید و فروش می شد در این معامله فروشنده شخص «شاه» بود و هر قدر ظالم و پولداری هم می توانست خریدار باشد. به عبارت دیگر حکومت فلان محل را بمزایده می گذاردند، هر کس تعهد پرداخت بیشتری می کرد به حکومت فلان محل منصوب میگشت و بعد از آن این شخص فرمانفرمای مطلق و فعال مایشاء آن ناحیه بشمار میرفت و با جور و ظلم، اموال رعایای بدبخت و پیره زنان مفلوک و ایتم بینوا را می چاپید و بساط عیش و عشرت خود و اطرافیان خویش را فراهم می ساخت.

اگر گاهی هم کسی دست از جان خود می شست و به مرکز شکایت می کرد و بر حسب اتفاق ناله این بیچاره بسمع اولیای اموری رسید و حاکم جابر مورد بازخواست قرار می گرفت مجازاتش پرداخت مبلغی پول اضافه تر به « خزانه عامره» بود و لکه هر ننگ و گناهی را میتوانست با داد « پیشکشی » و « تقدیمی» پاک کند و سپس با خیال راحت بیش از پیش مشغول غارت اموال مردم شده و خانواده ها را بخاک سیاه نشانند.

قسمت عمده عایدی دولت ایران از این نوع درآمدها بود و بطوریکه سر جان ملکم نماینده انگلستان نوشته در دوره فتحعلی شاه مقدار پیشکشی ها به دو پنجم بودجه کل کشوری رسیده است.

اصولاً از دوره فتحعلیشاه ببعده بواسطه مخارج گزاف حرمسرا و عیاشی بی معنی شاهان مخارج دولت افزایش می یافت. محل مالیاتها به پرداخت « وظیفه دعا گویان» و « مقرری چاکران درباری» اختصاص پیدامی کردند و ناچار « شاه»

مجبور شد کم کم کسری بودجه را با گرفتن پول بعناوین مختلف از قبیل «تقدیمی» و «پیشکش» و «مداخل» و «سیورسات» و «عایدی» و غیره تأمین نماید و هر روز نیز دامنه این نوع درآمد را توسعه دهد. پیشکشی و تقدیمی و مداخل که در ابتدا ظاهراً فقط برای احترام و قدرشناسی کوچکتر از بزرگتر بود رفته رفته از صورت اول خارج و حکم رشوه را پیدا کرد این عمل «شاه» گذشته از خرابی کشور و ظلم و جور حکام بر عایا بمضمون «الناس علی دین ملوکهم» خود سر مشخص بود برای رشوه گری مأمورین دولت.

لرد کرزن تحت عنوان «سلطنت مطلقه» راجع به اختیارات «شاه» می نویسد: «...شاه در عمل هر چه بخواهد می کند و گفتارش در حکم قانون است... ممکن است تمام وزراء افسران، کارمندان و قضات را عزل یا نصب کند. زندگی و مرگ تمام فامیل و خانواده سلطنتی و همچنین کلیه افراد کشوری و لشگری بدون آن که به محکمه ای مراجعه نماید بدست اوست اموال هر فردی که محکوم باعدام یا هتک حرمت می شود متعلق به شاه خواهد بود.

حق حیات و سرنوشت مردم مخصوص او و در دست اوست ولی ممکن است حکام و مأمورین نیز از طرف او در این موارد نمایندگی داشته باشند. تمام اموال و ثروتی که سابقاً بالا حقا مصادره یا خریداری شده (و در حقیقت نمی توان گفت از راه مشروع بدست آمده) در اختیار اوست و می تواند در راه عیاشی های خود به مصرف برساند.

تمام حقوق و امتیازات امور عمومی - استخراج معادن - ایجاد تلگراف - راههای شوسه - راه آهن - تراموای و غیره و در حقیقت بهره برداری کلیه منابع کشور متعلق باوست و قبل از اینکه بدست دیگران بیفتد باید از او خریداری شود. قوای سه گانه حکومت یعنی مقننه و مجریه و قضائیه شخص اوست.

هیچگونه تعهدی جز رعایت ظاهری مذهب عمومی بر او تحمیل نشده است. شاه محور اصلی است که دستگاه زندگی اجتماعی بدور او می گردد.

و در جای دیگر زیر عنوان «فساد اداری نوشته است»

این یک نتیجه بارز سیستم اداری و رواج پیشکش است که بشرح آن پرداختیم زیرا مردان محترم برای احراز مقامات اتکائی جز عقل و درایت مقام سلطنت ندارند. از همانوقت که ترقی و احراز مقام با شل بودن بند کیف بستگی یافته فساد و خرابی باید ادارات را فراگیرد و مردان شریف و محترم از کارکناره گیری کرده و منزوی شوند حتی اگر شخص محترمی هم بکسب مقامی توفیق یابد دسیسه ها و رشوه های

نهانی حریف هر لحظه ممکن است او را از پای درآورد و از کار برکنارش دارد... هم اکنون از کسیکه در اثر در دست داشتن قدرت این مداخل پی در پی و پیشکشی های مقرر باو منتهی می گردد. سخن گفتم اما کشور تنها از ظلم و ستم و حرص و طمع درباریان لطمه نمی بیند بلکه از آنچه که نسبت به مردم مضایقه می کنند نیز صدمه می بیند. مقدار مخارج برای کارهای عامه المنفعه مثل حقوق لشکریان تأسیس کارگاههای عمومی ساختمان پلها و مرمت جاده ها از طرف خزانه سلطنتی مقرر می گردد این وجوه نیز هیچوقت به مصرف حقیقی خود نمی رسد بلکه مقدار کمی از آن جان به سلامت می برد و بقیه در بین راه پخش می گردد و بجنب مسئولین امور می رود شاه از جریان امر اطلاع ندارد و یا از کشف آن ناتوان است. دزدی و اختلاس بین زیردستان او رواج کامل دارد و با فقدان نظارت و مسئولیت از طرف مقامات بالا و عدم انتقاد عمومی مراقبت در کار آنان تقریباً محال است.

وقتی حرص و آز در محیط اداری تا این حد رفته و وسیله معشیت گردیده معلوم است که سیستم موجود تا چه اندازه در قبال هر فورم و اصلاح اداری مانع و رادع ایجاد می کند و آشکار می شود امیدواری ایرانیان که بدون کمک برای نجات و رهائی خود تلاش می کنند چقدر ضعیف است.

لرد کرزن «مداخل» را اینطور شرح می دهد.

« آنچه که برای حفظ مقام یا کسب جاه و منزلت حتی بیشتر از هدیه و رشوه اثر بخش و مورد علاقه ایرانیان است مداخل یعنی عوض پاداش یا فایده ای که برای جبران کمبود مخارج شخصی ضرور است و آن یک مطالبه جابرانه است که میلیونها صور مختلف دارد و استادی و مهارتی که در دریافت آن بکار می رود دارای تنوع بیشمار است و آنرا یکی از افتخارات و موجب خرسندی می شمارند.

به نظر واتسون این کلمه مهم در زبان انگلیسی معادل ندارد اما ممکن است آنرا به تناسب جمله و قرینه کمپسیون- عایدی متفرقه - عوض- برداشت - دزدی و منفعت ترجمه کرد. بطور کلی مداخل عبارت از درآمدی است که بصورت نقدی برای کمبود مخارج به صورت و عنوانی حتی بزور و جبر دریافت میگردد. در ایران اگر هم دو طرف معامله که دهنده و گیرنده - رئیس و مرئوس و یا دو نماینده برای انجام آن حاضر باشند باز ممکن نیست معامله ای بدون دخالت یک واسطه که مدعی دریافت حق العمل برای انجام کاری باشد صورت گیرد. البته ممکن است

گفته شود که طبیعت بشر در همه جا یکسان است و یک روش مشابهی در همه جای دنیا در تمام ممالک بنام های مختلف رائج است و ایران نیز مثل سایر جاهاست. این سخن از بعضی جهات درست است ولی تا آنجا که من اطلاع دارم در هیچ کشوری مانند ایران این امر تا به این حد علنی و بدون خجالت و عمومی نیست. ممکن است گفته شود که در نتیجه این عمل سخاوت و کرم و خدمت مجانی از مبحث خصائل ملی می گردیده و حرص و مال اندوزی بنهایت درجه رسیده و یک اصل اخلاقی شده است.

چون امثله و شواهد بهتر از حرفهائی که بر زبانهاست می تواند بشرح مطلب پردازد بنابراین در صدهستم که نشان بدهم چگونه عادت بگرفتن مداخل در تمام مراحل زندگی ایرانی ها نفوذ یافته و اجراء می گردد.

واتسون (Watson) نویسنده دیگر انگلیسی در کتاب تاریخ قاجاریه می نویسد: «یکی از عادات مذموم ایرانیها موضوع مداخل است این کلمه بماسمع ایرانی بسیار خوش آیند می باشد مستخدمین دولت فقط با مداخل خوشحال می باشند موجب و مقرری آنها چندان مورد توجه نیست و فقط مداخل یک شغلی است که تمام حواس آنها را بطرف آن شغل جلب می نماید.»

بدبختانه در اغلب مواقع پیشرفتهائی که نصیب مأمورین بیگانه در این کشور شده بزور رشوه بوده است و نویسندگان آنها در کتب خود راجع به این رویه زشت و ناپسند داستانها نوشته اند.

جان ویلیام کی (J.W. Kaye) نویسنده انگلیسی کتاب «تاریخ جنگ های افغانستان» درباره مأموریت سر جان ملکم نماینده انگلستان در دربار فتحعلی شاه می نویسد: «ملکم مأموریت داشت که از دو طریق با ایران وارد مذاکره شود، اول اینکه سالی سه یا چهار لک روپیه (صد هزار روپیه) برای مدت سه سال بدولت ایران بدهد. طریق دوم با دادن رشوه به شاه و وزراء او آنها را با خیالات خود همراه گرداند. ملکم طریق اخیرا اتخاذ نموده در کیسه پول را باز کرد و به مقصود خویش نائل شد. هراشکالی در تحت تأثیر ولمس طلای انگلیس بطور معجزه ماندی از میان بر داشته میشد.»

و در جای دیگر راجع بموفقیت های مأمور دیگر انگلیسی بنام سر هار فور دجونس (Sir Harford Jones) می نویسد:

«موفقیت های سر هار فور دجونس تماماً بوسیله رشوه بود چونکه در آن اوقات

بدون رشوه غیرممکن بود موفقیت حاصل شود حتی تمام قضایای سیاسی در ایران فقط بوسیله طلا قطع و فصل میشد. هرگاه یکی از عمال دولت فرانسه باید اخراج شود قیمت اخراج اودرست مثل تعیین قیمت یک اسب خریداری است. ایران مملکتی است که در آن بدون صرف پول زیاد نمی توان یک قدم برداشت.» ژنرال تره زل (Trezel) فرانسوی می نویسد:

« عیب کلی اعیان ایران که برطرف کردن آن مشکل می نماید حرص ایشان است پول در این مملکت معبود ملی است بهترین طرح ها اگر اندک معارضه با منفعت فلان وزیر داشته باشد زیر پا می رود.

متأسفانه همانطور که گفته شد بواسطه شیوع این مرض بین هیئت حاکمه ایران نویسندگان خارجی مطالب زیادی در این باب نوشته و نسبت های ناروایی به ملت محروم و بدبخت ایران وارد ساخته اند - البته حاجت به توضیح نیست که منظور نویسندگان خودی و بیگانه از کلمه «ایرانی» همان هیئت حاکمه و آن عده معدود نادرست که همیشه در کارها دخیل و واسطه بوده اند می باشد زیرا در این بده و بستنها آنچه که بحساب نمی آمده همان توده ملت ایران بوده است.

درخاتمه این بحث بی مناسبت نیست چند مقاله از چند روزنامه مختلف اروپائی که در زمان ناصرالدین شاه به چاپ رسیده در اینجا نقل کنم تا خوانندگان این کتاب به ماهیت حکومت ایران در آن دوره بهتر آشنا شده و نحوه قضاوت بیگانگان و افکار آنان را درباره ایرانی بدانند و به ببینند اروپائی ها ما را چگونه می شناختند و برای مطامع پلید دولت های ظالم و استعماری خود در دنیا چطور معرفی می کردند.»

ترجمه مقالات روزنامه های مزبور که در اینجا یا در قسمت های دیگر این کتاب نقل می گردد توسط مأمورین ایران در اروپا تهیه و در همان زمان به تهران فرستاده شده است من متن آن ترجمه را با عبارات همان روز با مختصری تغییری که معنی آن بهتر مفهوم شود در اینجا میاورم.

روزنامه روسی «نوی وریمیا» (عصر جدید) چاپ پترزبورگ در شماره مورخه ۲۷ نوامبر سال ۱۸۸۸ ضمن مقاله ای راجع به ایران می نویسد:

« از اخبار نگار طهران در باب امورات ایران کاغذ با فایده رسیده؛ اول کاغذ در خصوص امور سلطنت و امنای دولت و طبیعت و حالت آنها عنوان می کند که دروغ گوئی ایشان همیشه در اول مسئله است در نهایت بیشرمی با اهل اروپا [اروپا] دروغ می گویند بطوریکه طبیعت از دروغ آنها منزجر می شود و اسم آنها دیپلمات گذاشته اند. یک وقتی یکی از دیپلمات های انگلیسی بوزیر بزرگ ایران میرزا آقا

خان عارض شد که به هیچوجه نمی توان بحرف شما اطمینان حاصل کرد. ایشان جواب دادند شما این مسئله را بدانید هرچه من میگویم کذب صرف است مگر وقتی که می نویسم تخلف ندارد آنهم نه همه وقت ولی حسن و خوبی شان این است وقتی که به آنها می گویند تو دروغ می گوئی و گول میزنی و درمقابل با آنها دعوا می کنی و سخت میگوئی نمی رنجند و همه اهل ایران درنهایت بی باکی دروغ می گویند.»

با وجود اینکه حالت ایرانیها را دیپلماتهای روس می دانستند که دروغ می گویند ملاحظه طرفین را کرده بطورخوش درامورات دولتی محض اخذ منفعت خودشان درمقابل انگلیس هابه دیپلمات ایران اصرارنکرده سلوک و رفتارمی نمودند اگرچه خیلی وقت است آنها از این مقدمه منفعت میبردند ولی کارشان را بانجام نرسانیدند بجهة اینکه دولت انگلیس نخواست مبلغ گزافی از بابت پیشکش آماده کند....»

روزنامه دیگر روسی بنام(هرولد) که بزبان اطریشی درپترزبورغ به چاپ میرسیده . دریکی از شماره های همان سال خود تحت عنوان «وضع جدید پولاتیک ایران با دولتین انگلیس و روس» می نویسد:

نه تنها وزراء ایران بلکه کلیه جمیع اهالی این مملکت اگرچه درسرهرمطلب قسمی یادمی کنندباوجود این براستگویی و صداقت اعتنائی نداشته بگفته شاعر مشهور سعدی دروغ مصلحت آمیزبه از راست فتنه انگیزاست عمل می نمایند.

یک وقتی معمول این قول سعدی درمیان یکنفردیپلمات انگلیسی و وزیر اول ایران اتفاق افتاده بود و دیپلومات مزبورازعدم تحقق حرفهای وزیر مزبور بخودش شکایت کرده بود وزیردرجواب گفته بود که قاعده کلیه دردمست شما باشد من هرچه می گویم دروغ است و آنچه می نویسم شاید راست باشد ولی نه همیشه.

وزیرمزبورمیرزا آقاخان صدراعظم بود که خود ایرانیها هم بدروغگوئی او معتقدند و او را فضول می نامیدندوحالاهم اکثر رجال دولت ایران او را سرمشق خود قرار می دهند.

درایران فضول کسی را می گویند که از برای جلب منفعت وبا مداخل با مردمان متناقض وضد هم راه ودوستی داشته و بدانوسیله ضدیت ازهردوطرف مداخل نماید. فضول عبارت ازشخص بی انصاف ورنلی است که درمقابل رؤسا و بزرگان که زورشان ازوابیستراست خود را بخاک میمالد ولی با زیردستان خود مغرورومتکبر وخود پسندانه رفتارمی کند و بقاعده مالوفه خوددهیمشه دروغ می گوید و از دهنش قول راست در نمی آید مگر وقتی که حرف دروغ را فراموش کرده باشد و یا اینکه بهره و صرفه راستگویی تقوی برمنفعت داشته باشد غالباً به

دروغهای خود از اشعار سعدی و فردوسی شاهد و تصدیق می آورد تا در نظر مردم مثل حرف راست جلوه نماید و از وزیر گرفته تا فرارش بکار همه می خورد و در سر هر کلمه، قسمی یاد می کند تا همه باورش کنند و وقتی که دروغ او را گرفتند بدون خجالت و انفعال بدروغگوئی خود اعتراف کرده و می گویند که خوردم در زبان فارسی با آنها همه وسعتی که دارد با وجود آن برای کلمات ذیل لغت مناسبی وجود ندارد.

شرف - عرض - ناموس - عصمت و عفت - نادم شدن - حق شناسی - وجدان
معانی این کلمات در فرنگستان هم کم کم از میان برداشته می شود نبودن لغات مزبور، در زبان ایران دلیل است بر اینکه ایرانیها از معانی آنها بکلی بی اطلاع هستند.

ایرانیها طالبند با آنها با وضع خودشان رفتار شود یعنی به آنها هم دروغ بگویند و چاپ بزنند. وقتی که یک نفر ایرانی را در دروغ گفتن گرفتند با خنده بدروغگوئی خود اعتراف می کند و خجالت هم نمیکشد زیرا که با قانون تقابل و معاوضه بمثل یکنوع حقی در خود بدروغ گفتن میدانند در عوض پول قلب سکه قلب میدهد و نه خود را فریب دهند می داند و نه دیگری را مقبون. بیانات فوق را برای دیپلماتهای خودمان که در ایران هستند. قبل از آنکه از پولیتیک ایران شرح دهم نوشتم تا اینکه در فرنگستان اظهار تعجب نکنند از اینکه وزیر ایران با شاه ایران بعد از اینکه بموجب سند ممضی به چیزی تعهد کند می تواند عکس او را کرده و دیپلمات اروپائی را گول بزند، در این صورت دیپلمات اروپائی هر قدر با فراس است و با احتیاط باشد باز در ایران با وجود فراهم بودن اسباب پیشرفت کار خود نمی تواند بمقاصد خود برسد اگر طرف مقابل او محیل و موشکاف بوده و کیسه بزرگ پراز طلا در بانکی که همان جاست و از آنجا بوزرای ایران پیشکش های زیاد میفرستد داشته باشد.

بتوسط پول که جان و روح دیپلماسی است در تمام ایران از فراس گرفته تا وزیر اول می توان همه چیز را کرد در این صورت در پیشرفت امور مقاصد دیپلمات هائیکه هم پول دارند و هم حيله، شکی نمی تواند باشد. بخصوص که غیر از پول و حيله تقویتی هم از جانب دولت در حق آنها بشود - این امتیاز تقویت را وزیر مختار انگلیس در طهران از طرف دولت خود در کمال درجه دار است.

دیپلماتهای روسی در ایران که تا حال در امورات محوله خود پیشرفتی نداشتند از این بات بود که بامور دولتی اقدامات کرده و در امور داخله ایران مداخله نداشتند

ولی بعکس انگلیس ها همیشه درخیال مداخله بکارها داخله درایران بودند وبمقصود خودشان رسیدند.

در عهدوزیرمختار راولینسون دولت انگلیس ووجهی را که مشارالیه برای حصول نتایج اقدامات خود می خواست نمی داد وبعد از احضار وزیر مختار مزبور دو طومسون و نیکولسون به طهران مأمور شدند ولی از مأموریت آنها هم ثمری درمقابل پولیتک جوانمردانه روس که سد محکمی بود حاصل نشد تا اینکه ولف مأمور شد وبا وضع جدید خود به طهران رسید گاه بگاه بکنند معنی جوانمردانه را که من به پولیتیک روس صفت قرار دادم از نیکیهای دولت روس که در عرض پنجاه سال آخر در حق ایرانیها کرده است خوب می فهمند- دولت روسیه به اینکه تنها در جنگ سال ۱۸۳۷ که ایران با افغانه کرد به ایران قولا و فعلا کمک کرد بلکه در سال ۱۸۵۷ وقتی که انگلیسها می خواستند وسط مملکت را بواسطه خلیج فارس متصرف شوند ایران را از دست و تصرف انگلیس ها خلاصی داد و از خیره هزارتا هزارتا اسرای ایرانی گرفت و باوطن خود فرستاد و تبریز را در سال ۱۸۸۰ از حمله و هجوم اکراد بتوسط جماعت قشونی که در سرحد جلفا داشت حفظ کرد و به موجب عهد نامه سان اسطفانومحال قطور را از عثمانی ها برای ایران گرفت...»

بعد شرحی راجع به کمک روسها به ایران درباره تصرف کووک تپه و جلوگیری از تراکمه و عدم دخالت در امور ایران و دخالت انگلیس ها اینکه به سردورد موند ولف وزیرمختار انگلیس و عده سفارت استانبول را دادند به شرط اینکه به طهران رفته سیاست روسها را از بین ببرد و ایران نباید گول انگلیسها را بخورد نوشته است.

روزنامه انگلیسی(وسترن پرس) چاپ شهر بیرستول در تاریخ ۵ دسامبر ۱۸۹۴ ضمن مقاله ای راجع باز دیاد نفوذ روسها در ایران پس از اشاره به اینکه این وضع قابل دوام نبوده دیریا زود قراردادی برای تقسیم ایران مثل کشور لهستان که بین همسایگان خود قسمت شده بین روس و انگلیس منعقد می گردد نوشته است:

« پادشاه ایران به هیچوجه پادشاه بی توجه و ملاحظه ای نیست ولی مثل اکثر مأمورین ایران از مسائلی که بفراید شخصی برمیخورد احتیاط دارد و اگر بداند که از کمک های انگلیس در جاده ترقی فوایدی حاصل است اجتنابی نخواهد داشت.

در ایران از بزرگ تا کوچک یک ممر در خود پیشکش و تعارف می دانند تا این رسم در میان است طبقات مختلف بهم اعتنائی ندارند و بیکدیگر اعتماد نمی کنند و کار مملکت مختل است.

ناصرالدین شاه بعد از نیم قرن سلطنت در تاریخ جمعه هفده ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ هجری قمری در حرم حضرت عبدالعظیم بضرب گلوله میرزا رضا کرمانی در سن ۶۷ سالگی به قتل رسید.

میرزا رضا در بازپرسی علت اقدام به اینکار را بواسطه خرابی کشور و ظلم و جور حکام و شیوع فساد و بالاخره وجود هیئت حاکمه خائن بیان می کند و از اینکه امتیازات زیادی بخارجی ها داده شده و مملکت «مسلماتها بدست اجنبی» خواهد افتاد نگرانی داشته و معتقد بوده است پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده و نتیجه کارش خرابی و تباهی کشور و رجال مکتبش یک عده ارادل او باش باشد باید از بین برود و می گوید «چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد.»

مظفر الدین شاه مرد ضعیف النفس

بهر حال ناصرالدین شاه کشوری که «تا مغز استخوان» آنرا فساد گرفته و هر قسمتش بعنوان امتیاز در اختیار اجانب بود با یک مشت رجال طماع و بی اطلاع و خائن بجانشین خود یعنی مظفرالدین شاه سپرد.

مظفرالدین شاه نه تنها جریزه و سیاست پدر را نداشت بلکه ساده لوح و ضعیف النفس و بی اطلاع و متلون بود و اغلب اوقاتش به خواندن نماز هزار قل هو الله و شنیدن ذکر مصائب ائمه دین و گریه کردن می گذشت.

این «شاه» باگروگذار دن گمرکات مملکت و فروختن بقیه منابع کشور باجانب و امهای کمر شکن از بیگانگان گرفت و مانند پدرش سه سفر به اروپا رفت.

حرکات کودکانه «شاه» و درباریان در اروپا مورد تمسخر اروپائیان و باعث آبرو ریزی ایران بود. بی حالی این مرد موجب سرکشی حکام و شدت ظلم و جور و خرابی کشور شد.

مرحوم سید محمد طباطبائی در هنگام نهضت مشروطیت در نامه ای به مظفرالدین شاه چنین می نویسد:

«... اعلیحضرتا مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین

بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مامورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند، قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند، این عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنّت‌اند که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید. در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنّت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمن‌ها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید. حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد، البته اعلیحضرت راضی نمی‌شود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران ببادرفت، اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند «...» (۹)

ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان راجع به مظفرالدین شاه می‌نویسد: «... روس‌ها حسب العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند. در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح‌خواهی و حریت پسندی می‌فرمود، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول به ایران بود، در لاف پاکت به ایشان می‌رسید. دانشمندان به ملاحظه‌ی بی‌کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبید الله و بروز آن درجه‌ی جنبیت امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند».

«در آغاز جلوس سخنان دل‌خوش‌کن پوک که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی، به‌ویژه نظامی بود، می‌فرمود. از این رو تا درجه (ای) توجه‌ی عامه را مبذول به خود نمود؛ خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزا علی اصغر خان (امین السلطان) مطرود و میرزا علی خان امین الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد، اصلاح‌خواهان را تا اندازه‌ای امیدوار ساخت».

«این پادشاه زایدالوصف سادملوح، سهل‌القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه

پسند، بدخلوت و با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عملجات خلوت با وزرا خود غرض اداره می‌شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست‌فطرتان و پست‌نژادان و بی‌تربیت و بداخلاقان انتخاب شده بودند. از این‌رو وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه شخصا با آن‌همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه‌ی جهانداری است بی‌بهره بود و از این‌رو مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی، حتی برای خود اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد.

«چون این پادشاه را شخصا قوه‌ی متصرفه در مهام امور جمهور نبود اگر وزیری کاردان و کافی او رادچاری می‌شد و خلوت او را صاف و پاک می‌کرد، رشته‌ی امور به این قسمت‌ها از هم نمی‌گسیخت. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه‌ای از شعبات دولتی و ملکی اصلاح نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید. حکومت علانیه حراج و القاب و نیاشین و فرامین به دست کهنه‌فروشان داخله و خارجه‌ی آشکارا به معرض بیع می‌رسید. اعتبار دستخط و فرامین دولتی يك دفعه زایل گردید.»

«یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد: آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد. خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده و جودت را نداشت. يك مسافرت‌نامه هم نوشت. به تعزیه‌داری راغب معلوم می‌شد، در فن توپچیگری بی‌مهارت نبود. اگرچه مانند جدش محمد شاه موهوم‌پرست نبود ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبود. شوق بسیار به گربه داشت و حکایات غریبه‌ای در این باب ذکر می‌نمایند.»

«این پادشاه خیلی بذال و منتها درجه‌ی جبان بود از اغتصاب اموال رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر، اجتناب می‌نمود. جنبیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به يك جنبش ملی، مشروطیت سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت به خیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید.»

«از تمام اجداد خود معارف دوست‌تر بود. به ترقی مملکت هم مایل‌تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می‌شد، حرفی نداشت مشروط بر این‌که به دلخواه هرگونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید.»

«در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیه‌ی سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به دعوی سرحدی

به خاک ایران قدری تجاوز نمود. بحرین علنا خودش را زیر بار انگلیس رفت. چند بندر و جزیره‌ی کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد. امتیازات بسیار مضر به خارجه داد من جمله تجدید امتیاز راه آهن به روس، بانک آلمان، حفر شوش کهنه برای آثار عتیقه به فرانسه، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره، اگرچه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصر الدین شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هرگاه چشم از همه این‌ها پوشیده شود، قبول شرایط استقرض که پنجه‌ی روس را به جسم ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۲۴ با نیکنامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترک جان و جهان فرمود.» (۱۰)

گزارش سر مورتیمر دوراند، وزیرمختار بریتانیا در باره وضعیت ایران

"باید منافع ایران را با روسیه تقسیم کنیم"

سر مورتیمر دوراند، وزیرمختار بریتانیا در ایران در دهه ۱۸۹۰، گزارشی در باره وضعیت ایران در حدود ده سال قبل از انقلاب مشروطه نوشته است و نظرش را در باره اوضاع آن موقع ایران اینگونه بررسی کرده است:

تهران، ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۵
اسناد محرمانه: شماره ۶۷۰۴

از آن جا که نزدیک به یک سال است که در ایران هستم بدنیت نظرم را در باره شرایط کنونی کشور و همچنین درباره آنچه که برای بهبود وضع خودمان باید انجام بدهیم بنویسم.

چندی قبل من از سرهنگ پیکو، آتاشه نظامی‌مان در تهران که اطلاعات قابل توجهی درباره ایران دارم خواستم تا سازمان اداری کشور را بررسی کرده و همه اطلاعاتی را که جمع‌آوری کرده برای من بفرستد. شماری از مقالات جالب او را ضمیمه این گزارش کرده‌ام. به گمان من داده‌های سرهنگ پیکو در وجه عمده درست‌اند، اگرچه هیچ دورنمایی وجود ندارد که اصلاحات جدی که او از آنها صحبت می‌کند انجام بگیرد. اگرچه پیشنهادهايش بسیار با ارزشند. من همچنین گزارشی از نواب

حسن علی‌خان، منشی بخش شرق شناسی را درباره درآمدهای کشور و یادداشتی درباره شخصیت صدراعظم را هم ضمیمه کرده‌ام. این مقالات و همچنین گزارش‌های نمایندگان پیش ازمن درباره شرایط داخلی ایران و همچنین روابط خارجی آن اطلاعات زیادی می‌دهند که مرا از بررسی جزئیات شرایطی که در آن هستم بی‌نیاز می‌کند. درخصوص هرطرحی که داشته باشم فقط کافی است که من داده‌های اصلی را ردیف کنم.

تردید نیست که اگر براساس معیارهای اروپایی بخواهیم قضاوت کنیم، شرایط داخلی ایران اصلاً رضایت بخش نیست. حکومت ایالات و مقامات بالای دولتی به طور منظم از طرف شاه به کسی که بیشترین پول را بپردازد برای مدت کوتاه فروخته می‌شود. به همین خاطر، کشور را غارت می‌کنند و اداره امور به شدت سازمان نیافته است. دولت مرکزی ضعیف است و نه فقط از سوی حکمرانان محلی بلکه از سوی روحانیون هم نادیده گرفته می‌شود که قدرت شان بسیار بیشتر از آن است که باید باشد. وضعیت مالی بسیار نامنظم و مغشوش است و در طول سه سال گذشته میزان کسری سالانه ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ بود. بخش قابل توجهی از حقوق سربازان و کسانی که در دیگر بخش‌های دولتی کار می‌کنند، پرداخت نشده مانده است. ارتش در ایران گروهی از مردمان فاقد ارزشند که نه سلاح شان کار می‌کند و نه چیزی به اسم نظم دارند. در کشور هیچ گونه دادگاه عدل قابل اعتمادی وجود ندارد. عملاً جاده‌ای وجود ندارد و در نتیجه گسترش تجارت به شدت با مانع روبه‌رو است. سرانجام، سیل واره‌ای از پول‌های مسی که به شدت به ضرر فقر است کشور را فراگرفته است و در بسیاری از مناطق شاهد شورش‌هایی برای نان هستیم. در میان عوامل عمده این وضعیت، حرص و آز و بی‌عرضگی شاه عامل مهمی است. تقاضای دائمی شاه برای پول فقط با کاستن از بودجه شاخه‌های عمومی دولت می‌تواند برآورد شود.^(۱)

شیوه‌هایی که شاه از مردم پول می‌گیرد متنوع و گاه عجیب‌اند. قبل از اینکه تهران را در ماه مه گذشته ترک کنم بارها او را در سفرهای دور و اطراف تهران همراهی کرده بودم. هر آدم سرشناسی که مورد تفضل شاه قرار می‌گرفت باید «بیشکش» می‌داد که معمولاً بین ۵۰ تا ۲۰۰ لیره استرلینگ می‌شد. اگر شاه برای شکار قوچ کوهی خوب تیر می‌انداخت که اغلب اینگونه بود، کسانی که دور و بر او بودند باید کیسه‌ای انباشته از سکه‌های طلا را به نشانه ستایش خویش تقدیم می‌کردند. شاه به بازی شطرنج بسیار علاقه دارد و اغلب هم بر سر دو یا سه سکه

طلا با بزرگان حکومتی شطرنج بازی می‌کند. بزرگان حکومتی همیشه بازی را می‌بازند و شاه هم سکه‌های طلا را به جیب می‌زند. گفته می‌شود که مدتی پیش که برای شکار رفته و گرفتار برف سختی شده بود شبی در خانه‌ای محقر دریای تپه‌ای سرکرد. صبح هنگام ترک خانه محقر از صاحبخانه پرسید که چه «پیشکشی» به شاه می‌دهد. صاحبخانه هم ۶ سکه امپریال روسی (حدوداً ۵ لیره) به شاه «پیشکش» داد که شاه با خود برد. البته شاه تنها کسی نیست که از این کارها می‌کند. ولیعهد او آدمی است که شخصیت ضعیفی دارد و اجازه داده که ایالت آذربایجان به طرز خطرناکی بد اداره شود. ظل السلطان هم اجازه داده است که بی‌نظمی در جنوب همه جا گیر بشود، البته اگر خودش در این بی‌نظمی نقش نداشته باشد. سومین و محبوب‌ترین پسر شاه، نایب السلطنه که فرمانده کل قشون است به هزینه سربازان ثروتمند می‌شود یعنی از رفاه آنها غفلت کرده و آنها را می‌چاپد. صدراعظم هم همه کارهای دولت را در دست خویش گرفته است که قادر به انجامشان هم نیست. اگرچه در مدیریت شاه و در مبارزه با دشمنان متعدّدش بسیار هوشمند است ولی برای اداره امور بی‌قابلیت است و قدرت سازمان‌دهی ندارد. به هیچ کس اعتماد نمی‌کند و می‌کوشد همه کارها را خودش انجام بدهد و نتیجه اینکه بسیاری از ادارات عمومی عملاً به حالت تعطیل درآمده‌اند و صدراعظم هم زیادی سرش شلوغ است و مملکت هم بدون هیچ روشمندی و با شلختگی اداره می‌شود.^(۱) اداره صدراعظم به واقع یک کیف سیاه چرمی است که هرنامه یا تلگرامی که به او می‌رسد را در آن انبار می‌کند. درباره هر موضوعی که تصورش را بکنید به صدراعظم نامه می‌نویسند و به همین خاطر این کیف همیشه از زیادی نامه و تلگرام دارد می‌ترکد. گاه و بیگاه نامه یا تلگرامی را از کیف در می‌آورد و در پیوند با آنها دستور اجرایی صادر می‌کند. همین که نامه از کیف در می‌آید دیگر فراموش می‌شود و به احتمال زیاد مفقود می‌شود. بی‌قابلیتی و بی‌عرضگی دو نفری که به عنوان منشی‌اش کار می‌کنند غیرقابل توصیف است. تازه همه مکاتبات مهم دولت ایران را هم اینها جواب می‌دهند. از اینها گذشته، تمرکز قدرت در دست صدراعظم به مصیبت‌های دیگری هم دامن زده است. چون همه چیز در دست اوست او از همه این منابع، درآمد دارد و به همین خاطر درآمد سالانه او بین ۷۰ هزار تا ۱۰۰ هزار لیره استرلینگ است. هر کدام از این کمبودهای اداری اگر برطرف شود باعث خواهد که صدراعظم بخشی از درآمد خود را از دست بدهد. صدراعظم مدعی است که درآمد مقامات متعددی که دارد

نصیب فامیلان و بستگان و زیردستان او می‌شود که حتی اگر راست هم بگوید، تفاوت چندانی ایجاد نمی‌کند. متاسفم اعلام کنم که یکی از موانع جدی اصلاحات در ایران صدراعظم است. در نهایت باید بگویم که ضعف کسانی که اکنون در قدرتند تنها دلیل شرایط نامطلوب کنونی نیست. اداره مملکت نه تنها در حال حاضر بلکه برای نسل‌ها به شدت فاسد بوده است. اولین ایده‌ای که به ذهن یک مامور ایرانی می‌رسد، درآمدهای نامشروع او است. تردیدی نیست که شیوه کار شاه و دیگران که باید نمونه‌های خوبی به دست بدهند، [ولی نمی‌دهند] موجب تشدید فساد می‌شود ولی شاه و قدرتمندان دیگر این وضعیت کاملاً فاسد کنونی را به وجود نیاورده‌اند. ریشه‌هایش به طور خیلی عمقی در شخصیت ملی ایرانی‌ها نهفته است. صدراعظم به من می‌گفت که تازگی‌ها متوجه شده است که وزیر پست، پسر رییس هیات دولت، شخصاً از بسته‌های پستی که فکر می‌کند با ارزش‌اند، می‌دزدد. صدراعظم کاری نمی‌تواند بکند چون رییس هیات به کارهای پسرش می‌خندد و قدرتمندتر از آن است که بتوان به او حمله کرد و اما از غیر اعتماد بودن‌شان، من با هیچ سیاستمدار ایرانی تاکنون درباره سیاستمدار دیگری صحبت نکرده‌ام که به من نگفته باشد، تو هرگز نباید به حرف آن سیاستمدار اعتماد بکنی.^(۳)

هیچ وطن دوستی که بر آن اساس بتوان کار کرد، وجود ندارد. وطن‌پرستی با فریب ملی جایگزین شده است که موجب می‌شود تا ایرانی‌ها به دیگران به دیده تحقیر بنگرند، ولی باعث نمی‌شود تا برای بهبود وضعیت در ایران از کوچکترین منافع شخصی خود بگذرند. به طور کلی، نمی‌توان منکر شد که وضع داخلی ایران اصلاً رضایت‌بخش نیست.

دورنمای مناسبات ایران با قدرت خارجی از نظر ما رضایت بخش تراز اوضاع داخلی‌اش نیست. اگرچه ایران آنقدر ضعیف و نالایق است که هر متجاوز می‌تواند به او زور بگوید ولی در برابر دیگر قدرت‌ها به استثنای یکی، زبان تهورآمیز و آمرانه‌ای به کار می‌گیرد. ایران اگرچه به مرزهای کلات، افغانستان و ترکیه تجاوز می‌کند ولی تکیه‌اش به طبیعت خوب انگلستان آن قدر کامل است که اغلب به خودش اجازه می‌دهد تا بانمایندگان مابا غفلت و حتی در مواقعی با چنان سبک سری و جلفی برخورد کند که کمتر از بی‌احترامی و تحقیر نیست.

برخوردش با روسیه از سوی دیگر، همراه با احترام و واهمه است. فشار روسیه را روی مرزهای شمالی خود از قفقاز تا مشهد احساس می‌کند و تقریباً تردیدی ندارد که ایالات شمالی سرانجام به سلطه حکومت تزاری در خواهند آمد. تقریباً همه

مردان قدرتمند در دولت، شمالی‌اند و حتی پایتخت کشور هم در شمال واقع است و این دو مهم روی سیاست‌ها تأثیر دارد. شاه و دولت او تقریباً به طور دائمی از نزدیکی خود به روسیه واهمه دارند و مورد ستم قرار می‌گیرند. در واقع تردیدی نیست که نفوذ روسیه در تهران غالب است و متاسفم اضافه کنم که این نفوذ در تناقض با نفوذ ما قرار دارد. باید اضافه کنم که اعتقاد عمومی بر این است که نفوذ روسیه که به طور روزافزونی اعمال می‌شود هر کوششی برای اصلاح و پیشرفت در ایران را خنثی کرده و در برابرش کارشکنی می‌کند یعنی جلوی هر چه که باعث قدرتمند شدن و جلوگیری از این روند قهقرایی کشور می‌شود را می‌گیرد.

این یکی از آن مواردی است که باید بپذیریم که چه در پیوند با شرایط داخلی ایران و چه در رابطه با مناسبات ایران با قدرت‌های خارجی، ما در وضع نامناسبی هستیم و باید در فکر چاره باشیم. صدراعظم هر وقت که خیلی افسرده باشد، می‌گوید که هیچ‌امیدی نیست و در هیچ گوشه‌ای هیچ جرقه نوری نیست. با این همه، باید درباره احتمال بهبود هم سخن گفت و من در صفحات دیگر از آن رویه دیگر که مایه امیدواری است هم سخن خواهم گفت.

در ابتدای امر، باید بگویم که در خصوص وضعیت داخلی ایران، که آشفتگی سازمانی در آن موجود است به خودی خود طبیعت نامیدکننده‌ای ندارد. این حقیقت دارد که از نظر اروپایی‌ها، هیچ چیزی بر سر جایش نیست ولی هنوز به صورتی که غیرقابل اصلاح باشد در نیامده است. این را هم بگویم که من مطمئن نیستم که در مقایسه با وضعیت عادی در یک دولت آسیایی، وضع ایران خیلی آشفته‌تر باشد. در بعضی زمینه‌ها در بیست سال گذشته پیشرفت‌های قابل توجهی حاصل شده است. برای مثال، تجارت افزایش یافته و یک نظام منظم پست و تلگراف ایجاد شده است. اگر با معیارهای آسیایی اوضاع را بسنجیم ایران در واقع، خیلی عقب نیست. من در ایالات هندوستان اوضاعی به مراتب وخیم‌تر از اوضاع ایران دیده‌ام ولی وقتی دولت هندوستان کنترل اوضاع را در دست گرفت، شرایط به سرعت بهبود پیدا کرد و اقتصاد رونق گرفت. اگرچه وضعیت مالی بسیار وخیم است ولی ایران منابع طبیعی زیادی دارد و عملاً هیچ قرضی ندارد. این وضعیت اساس خیلی چیزها است و یک مدیر قابل با قدرت سازمان‌دهی در طول چند سال، اگر از سوی شاه حمایت شده و آزادی عمل داشته باشد می‌تواند ایران را به صورت یک کشور موفق در بیاورد. مردم با همه ضعف‌هایی که دارند بسیار هوشمند و حرف‌شنو هستند. آنها مطیع شاه که او را اولین شاه جهان می‌دانند، می‌باشند و طبیعت تنبل و دلپسندشان

و اینکه متحجر و فناتیک نیستند مدیریت بر آنها بسیار آسان است. حتی در ایران کمبود مالی که هر ساله اتفاق می‌افتد برخلاف دیگر کشورها خیلی جدی و اساسی نیست. تقریباً همگان به بی‌نظمی در پرداخت حقوق عادت دارند و حقوق و مزد هم به نسبت بخش ناچیزی از درآمد یک ایرانی است. چه حقوق باشد و چه نباشد، زندگی یک ایرانی به یک نحوی می‌گذرد. سربازش باقرض زندگی می‌کند و کارمندانش هم با اخاذی‌های گوناگون زندگی می‌کنند. بخش قابل توجهی از کمبود مالی به خاطر وجود یک لیست طولانی بازنشستگان است. وقتی خزانه خالی باشد، حقوق تقاعد، که بودنش از نبودش بهتر است.^(۴) [در واقع یک امتیاز است تا اینکه چیز بدی باشد گفته می‌شود که با پرداخت حقوق تقاعد یک ساله به شاه، پرداخت‌کننده برای همه عمر حقوق تقاعد دریافت خواهد کرد. شاه پول نقد را دریافت می‌کند و خزانه‌داری هم مسوول پرداخت حقوق تقاعد است. چند هفته پیش شخصی که ۱۵۰ لیره به شاه پرداخته بود، برای همه عمر حقوق تقاعدی معادل ۲۰۰ لیره در سال گرفت.] به طور کلی اگرچه وضعیت کلی ایران به یقین خیلی خطرناک است ولی به عقیده من، واقعا ناامیدکننده نیست یعنی آن گونه نیست که سریعاً به خاطر عوامل داخلی فروپاشد. اگر ایرانی‌ها را به خودشان واگذاریم، به احتمال زیاد برای نسل‌ها همچنان به همین زندگی بی‌نظم و شلخته‌شان ادامه خواهند داد و انجام یک سری اصلاحات خیلی متوسط می‌تواند کشور را به صورتی که مورد نیاز است بهبود بخشد.

اگرچه نفوذ روسیه با قدرت‌ترین نفوذ خارجی در تهران است و اگرچه باور عمومی براین است که روسیه به طور ناجوانمردانه‌ای دارد برای نابودی ایران کار می‌کند. البته من هیچ سندی در این راستا ندارم. ولی در عین حال کاملاً مشهود است که نفوذ روسیه منحصر به فرد و نامحدود نیست. می‌توان با اعتماد قابل توجهی گفت که هیچ کشور اروپایی دیگر نفوذ قابل توجهی در ایران ندارد ولی نفوذ انگلستان بدون تردید بسیار چشمگیر است. با توجه به موقعیت جغرافیایی روسیه، من گاه متعجب می‌شوم که چگونه است که نفوذ ما در این کشور این همه زیاد است. اگرچه گاه بی‌تفاوت عمل کرده‌ایم ولی ارتباطات ما با ایران برای سال‌های متمادی کافی بود تا از تجاوز به سرزمین ایران جلوگیری شود و جلوی اضمحلال استقلال ایران را بگیریم و فکر می‌کنم که ایرانی‌ها به خوبی این مسائل را می‌دانند. هر چند که روس‌ها خیلی دلشان برای نسیم کوهستانی و دشت‌های حاصلخیز خراسان غش و ضعف می‌رود ولی ناچار شده‌اند که خط مرز

پیشروی شان در آسیا را از یک صحرای شنی بگذرانند. در عمل، مرزهای ایران همان است که ۷۰ سال پیش بود. من فکر می‌کنم باید اذعان کنم که این به خاطر احترامی است که روس‌ها برای قدرت بریتانیا قائل هستند و مردم اینجا نیز این واقعیت را می‌دانند. تردیدی نیست که ما فرصت‌هایی را از دست داده‌ایم و باید از آنچه که هستیم قوی‌تر بوده باشیم ولی دولت ایران از ما انتظار دارد که در برابر زورگویی روس‌ها از آنها حمایت کنیم و روس‌ها نیز همچنان دو دلند که در پیوند با این کشور کاری نکنند که باعث رنجش ما بشود. در نتیجه من فکر نمی‌کنم که ما باید از میزان نفوذ خود در ایران ناراضی بوده و نگران یک حرکت ناگهانی از سوی روسیه علیه ایران باشیم.

گرچه ممکن است نظر من نادرست باشد و مرگ شاه فعلی [ناصرالدین شاه] علامت لازم را بدهد- همان طور که خیلی‌ها چنین پیش‌بینی می‌کنند- روسیه پیشروی کرده و یک کشور تحت‌الحمایه خود ایجاد کند یا بعضی از ایالات را غصب کند. ولی من دلیلی ندارم فکر کنم که روسیه چنین خیالاتی دارد. در حال حاضر، به گمان من روسیه به خوبی به ضعف‌های خودش در آسیا آگاهی دارد. مأموران مرزی‌اش در نگرش شان اغراق‌آمیز و خشن‌اند، ولی در عین حال روسیه درباره سرزمین‌های آسیای میانه به شدت نگران است و من بر این باورم که نگرانی روسیه کاملاً طبیعی است. وقتی به آسیای میانه می‌نگرد، آنچه روسیه می‌بیند نیروهای ناچیز و بسیار پراکنده او است که با جمعیتی محاصره شده است که خلق و خوی شان مشکوک است. به عوض ما را می‌بیند با نیروهای برتر و بیشتر، که با سلاح و عرضه منابع فوق‌العاده زیاد که می‌توانیم ده‌ها میلیون جمعیت جنگجو را بسیج نماییم آن هم نیروهایی که قابل اعتماد ما هم هستند به عوض روس‌ها نمی‌توانند به ازبک‌ها و ترکمن‌ها اعتماد کنند. توسعه سیاسی در اروپا، که پی آمدهای آن را این جا نمی‌توان یاد کرد، ممکن است هر لحظه روس‌ها را به جنگ ما برانگیزد، ولی اگر بر اساس رفتارشان در چند سال گذشته کنم، باید بگویم که به گمانم روسیه، همان قدر که ما از آن می‌ترسیم - بلکه بیش از آن؛ از ما بیم دارد. حتی از ایران، که آن جا سرباز نداریم، می‌توانیم یا اندکی تحریک عاقلانه در مرزهای ترکمن‌ها، احساسات را از دریای خزر تا مرو برانگیزیم. از این پس، فرضت اگر جنگ کریمه و جنگ ترکیه چنین کرد- و بتواند تمام توانش را صرف شرق کند، و پیشروی‌های اخیرش را تحکیم بخشد، بعید نیست برای ما هم در آسیا در دسترس کند. در حال حاضر، به نظر نمی‌رسد که روسیه تمایلی به این کار داشته باشد. و اگر این نظر درست باشد،

دلیلی ندارد که روسیه برای برهم زدن وضعیت فعلی ایران کار خاصی بکند. اگر اوضاع تقریباً به همین صورت باشد که می‌گوییم، نتیجه کلی این است که اوضاع داخلی ایران رضایت بخش نیست و تا حدودی هم خطرناک است و بسیار تحت نفوذ روسیه است. ولی از بابت هیچ یک از این‌ها نگرانی نیست؛ چون ایران اگر به حال خود رها شود، می‌تواند مدت‌ها یکپارچه باقی بماند و به نظر نمی‌آید روسیه بخواهد کاری کنی که درگیری جدی است با ما را به دنبال داشته باشد. پرسش بعد این که چه قدم‌هایی باید برداریم تا نه فقط وضع فعلی را حفظ، بلکه بهتر کنیم و در برابر خطرات احتمالی آینده هم بتوانیم از خود دفاع کنیم و در برابر خطرات احتمالی آینده هم بتوانیم از خود دفاع کنیم. از این نکته درمی‌گذرم که آیا اصولاً باید قدمی برداشت یا نه. ممکن است کسی بگوید که اوضاع به همان صورتی که هست، مناسب است و ما عملاً چیزی فراتر از آن چه که به دست آورده ایم از او نمی‌خواهیم؛ ولی من با این نظر مخالفم.

موقعیت ما در ایران به عنوان مانعی در برابر توسعه طلبی روسیه، در کل چندان بد نیست ولی به آن خوبی که باید باشد نیست. و اگر حواسمان جمع نباشد و از فرصت‌ها استفاده نکنیم، بعید نیست آنچه هست بدتر شود. اگر ایران ورشکست شود یا گرفتار بی‌نظمی و اغتشاش شود، شرایط به سرعت وخیم خواهد شد و به روسیه این بهانه و مشروعیت را خواهد داد که مداخله کند. به علاوه، ما باید به ایران به عنوان بازاری برای تجارت خود بنگریم. ناکفته روشن است که این نظر، وضع فعلی هنوز خیلی مانده تا مطلوب شود.

اولین کاری که باید کرد، ایجاد تغییری اساسی در سیاست‌هایی است که مورد حمایت سر هنری درموند وولف بود. اگر روسیه نخواهد جدی در اوضاع داخلی ایران خرابکاری کند، به نظر ممکن می‌آید که سعی کنیم با روسیه بر سر ایران به توافق برسیم و در اقدامات مشترک برای تجدید سازماندهی و توسعه این کشور با آن‌ها همکاری کنیم. چنین طرحی به نظر خیلی جذاب است. در حال حاضر، دولت ایران، روسیه و انگلیس را به جان هم می‌اندازد و در نتیجه هیچ‌کدام نمی‌توانند کار زیادی از پیش ببرند و ایران بد اداره می‌شود و توسعه نیافته مانده است. اگر روسیه و انگلیس به هم نزدیک شوند و با یکدیگر همکاری کنند، ما می‌توانیم آسیا را بین خودمان تقسیم کنیم و بدون کوچکترین مشکلی هرکاری که می‌خواهیم در ایران بکنیم. خواسته مشترک ما و روس‌ها برای اصلاحات مقاومت ناپذیر می‌شود و بعید است مقاومتی در برابر آن صورت گیرد. یک وام ضمانت شده، به میزانی که

برای سازماندهی وضعیت مالی و احداث کارخانه های دولتی کافی باشد، به آسانی می تواند تأمین شود و بعد، می توانیم میزان که برای سازماندهی وضعیت مالی واحداث کارخانه های دولتی کافی باشد، به آسانی می تواند تأمین شود و بعد، می توانیم ایران را با ارتباطات زمینی و آبی توسعه دهیم، زمین های زیر کشت را گسترش بدهیم تا درآمد دولت افزایش یابد و از نظرتجاری پیشرفت کند. ایران امتیازات طبیعی فراوان دارد و از بسیاری جهات همین حالا هم خوب است، طوری که مداخله در جزئیات آن لازم نیست. اعمال اندکی فشارمستمربرسرچند نکته اساسی ازسوی نمایندگان روس وانگلیس— اگر متحد عمل کنند- ایران را ظرف تنها چند سال به کشوری بدون بدهی، درحال توسعه، ودرگذارزمان، به کشوری نسبتاً ثروتمند تبدیل خواهدکرد.^(۵) در این صورت، هم انگلیس و هم روسیه منافع بازرگانی زیادی کسب می کنند ولی سؤال این جاست که آیا روسیه با چنین طرحی موافقت خواهد کرد یا نه وحتی اگر موافقت کند، آیا می توان چنین طرحی را بدون اختلاف نظرودرگیری به پایان برد؟ این به نظرم نامحتمل است. امکان دارد که اگر این طرح را به روسیه پیشنهاد کنیم، آن ها بپذیرند؛ مخصوصاً اگر آن را در قالب بخشی از برنامه ای بزرگ تر برای رسیدن به یک تفاهم عمومی درباب روابطمان در آسیا ارائه کنیم. البته آینده هم ممکن است که اگر چنین پیشنهادی بکنیم، روسیه از همکاری با ما برای نجات ایران از هرج مرج و فرو پاشی احتمالی خود داری کند. درمقابل، تجارت سودآورش را با ایران گسترش دهد. حداقل منفعت این طرح این است که روس ها را ناچار می کنیم دستشان را رو کنند. با این همه، مطمئن نیستم که باید این کار را بکنیم یا نه. به اعتقاد من، روس ها طرح ما را نادیده می گیرند و می کوشند با بدگویی از ما پیش شاه ودولتمردانش، که همگی می خواهند وضع کنونی برقرار بماند، از اوضاع به نفع خود و به ضرر ما بهره برداری کنند. حتی اگر روسیه با این طرح موافقت کند، دیر یا زود، به ما خیانت می کند و ما رابه حال خود رها می کند تا بار این اصلاحات نا خوشایند را به تنهایی به دوش بکشیم و خودش هم، در نهان، با آن ها مخالفت خواهد کرد. راه ما از راه روس ها جداست و سرانجام، ما از این که سعی کردیم با روس ها همکاری کنیم، پشیمان خواهیم بود. روسیه ممکن است با ما برسر تقسیم ایران به توافق برسد ولی فکر نمی کنم که روس ها با ما برای بازسازی و احیای ایران کمک مهمی بکنند. باید به خاطر داشت که فشار روسیه و انگلیس بر ایران، به شیوه ای که ذکر شد، هرگونه روحیه استقلال طلبی در ایران را از بین می برد و ایران عادت می کند که

با همچون دولتی دست نشانده رفتار کنند. این به نظر من درس خطرناکی است که می توانیم به ایران بدهیم.

با این همه، هرچند این طرح جذاب به نظر برسد، فکر نمی کنم امیدزایی به موفقیتش باشد. البته این فقط نظر من است و شاید بهتر باشد که نظر دولت روسیه را درباره اصول این طرح جویا شویم.

درباره نظر نماینده روسیه در تهران نخواستیم چیزی بگویم. نماینده روسیه در تهران، ام. دی بوتزوف، آدم خیلی خوبی است ولی خیلی محتاط و کم حرف است. تقریباً مطمئنم که او خود را به هیچ نظری متعهد نخواهد کرد و فکرمی کنم حتی اگر دستور بدهید که نظرش را بپرسم، دردی دوا نخواهد شد. چند بار سعی کردم با او، دوستانه، درباره مسائل ایران صحبت کنم ولی به نظرمی رسد که از صحبت کردن با من در این باره واهمه دارد.

اگر نتیجه این باشد که نخواهیم همراه روسیه در احیای ایران بکوشیم، بلافاصله با این پرسش رو به رو خواهیم شد که به تنهایی چه می خواهیم بکنیم. از همین آغاز، به گمان من، باید این ایده را کنار بگذاریم که دست روسیه را کوتاه کنیم یا ضعیف کنیم و خودمان تسلط انحصاری پیدا کنیم. این واقعیت دارد که اسلام هنوز نیرویی زنده است. اگر بتوان کشورهای عمده اسلامی را که هنوز استقلال خود را حفظ کرده اند، به منافع اتحاد بایکدیگر در برابر قدرت هایی که همه آن ها را تهدید می کنند، متقاعد کرد، در آن صورت بریتانیا، با ۶۰ میلیون هندی مسلمان خود، رهبر طبیعی چنین اتحادی خواهد بود که می تواند بخش های جنوبی آسیا را از یوسفورتا پنجاب حفظ کند و در این راستا، از حمایت همه کشورهای برخوردار خواهد بود. وقتی در کابل بودم، امیر اغلب از اختلافات مرگبار قدرت های مسلمان غصه دار بود؛ این قدرت ها زیادی با هم اختلاف دارند و خود خواه تر از آن اند که برای هدفی نهایی متحد شوند. شاید بد هم نیست که چنین است. با توجه به منافع ماحتمالاً دوراندیشانه نیست اسلام مستقل حتی اگر ممکن بود، خیلی قدرتمند شود. اگر این ترکیب شکست خورد - که به گمان من کاملاً محتمل است - بسیار بعید است که بتوانیم نفوذ روسیه در ایران را پایان دهیم و کشور را تحت نفوذ کامل سیاسی خود در آوریم. به گمانم، فعلاً باید به دنبال اهداف کوچک تر باشیم.

فکرمی کنم با همراهی کشورهای دیگر، غیر از روسیه، بتوان کارزایی برای بهبود اوضاع در ایران کرد. از یک سو، هر قدر سرمایه خارجی بیش تر به ایران بیاید بهتر است. عواملی از این دست باعث تحکیم موقعیت کشور و جلب توجه اروپا

خواهد بود؛ ولی ایران در موقعیتی نیست که بتواند سرمایه خارجی جذب کند و تازمانی که این وضع اصلاح نشود، ملل خارجی در باره ایران خود را به درد سر نخواهند انداخت. من رفتار نمایندگان آلمانی، اتریشی و بلژیکی ساکن تهران را بسیار دوستانه دیدم و در مواردی هم از همراهی شان برخوردار بوده ام، ولی عملاً فکرمی کنم روسیه و انگلیس تنها قدرت های مطرح در تهران اند. ما باید برای انجام هر کاری در این جا به خودمان متکی باشیم.

همان طور که یکی از نمایندگان فرانسوی در تهران، باراول که به اینجا آمده بودم، به من گفت: «شما و روس هابا هم بازی می کنید و بقیه ما فقط امتیازات طرفین را می شماریم.»

حال که اوضاع چنین است، به گمانم باید دست از اصلاحات عمومی و کلی بکشیم و ایران را کشوری قانونمند و در حال توسعه بسازیم. بعضی اصلاحات اداری را می شود به تدریج اجرا کرد ولی کار ساده ای نیست؛ حتی اگر روس هابا ما مخالفت نکنند. البته هر اصلاحاتی به ضرر قدرتمندان و منافع آنها خواهد بود و در ایران کسی نیست که حقیقتاً وطن پرست و خواهان بهبود اوضاع باشد.

برای مثال، فروش حکومت منشأ ستم گری های بی حساب است. دوست بزرگ ما، فرمانفرما اخیراً به حکومت کرمان منصوب شده است برای این منصب، او ۱۰۰۰۰ لیره به شاه و ۲۰۰۰ لیره به صدراعظم و مبالغی کمتر از این به چند تن دیگر پرداخته است و اگر خواست منصبش یک سال دیگر تمدید شود، سال آینده می بایست همین مبلغ - و چه بسا بیش از این - بار دیگر را بپردازد. می گویند مردم را سخت تحت فشار قرار داده است تا این مبالغ را باز ستاند و همچنین مالیات های دولتی را جمع آوری کند. در شهر های دیگر هم اوضاع همین است. بنابراین، حمایت از پرداخت حقوق مناسب به مقامات و نادیده گرفتن شرایطی که شاه و صدراعظم در تداوم آن منافع عظیمی دارند بیهوده است درخواست مشترک و آمرانه انگلیس و روسیه کم ترین کاری است که برای پایان بخشیدن به این وضعیت لازم است. شاه از این بابت شاید سالی ۱۰۰,۰۰۰ لیره و صدراعظم هم سالی ۱۰,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ لیره به جیب می زند.

مثال دیگری می زنم: ارتش منظم از نیازهای اولیه ایران است تا از اقتدار دولت حمایت کند. اما هر کوششی برای اصلاح ارتش، موجب ناراحتی پسر محبوب شاه است؛ که هر سال از تأخیر در پرداخت حقوق سربازان و به جیب زدن بودجه او نیفورم و سلاح آن ها، درآمد هنگفتی دارد. بنابراین، اگر بر پرداخت منظم حقوق سربازان

اصرار کنیم، شاه برپسرش فشار نخواهد آورد و روس ها هم که با پسر شاه روابط دوستانه دارند احتمالاً از او حمایت خواهد کرد.

یا ضرب بیش از حد سکه، یا به قول ایرانی ها «پول سیاه» که به واقع در دسرهای زیادی دارد و بعید نیست به مشکلی جدی تبدیل شود. دلیلی که برای ادامه این وضع نامطلوب می آورند، این است که با پرداخت «پیشکشی» که شاه برای واگذار کردن امتیاز ضرب سکه طلب کرده است - سالی ۲۶۰۰۰ لیره - ضرب سکه نقره دیگر سودآور نیست. به نظر حق بآنهاست و اوضاع پیچیده تر می شود اگر در نظر داشته باشیم که پیمانکار اصلی ضرب سکه خود صدراعظم است که به من گلايه می کرد که ظلم شاه و این نوع پول گرفتاش دارد مملکت را نابود می کند.

از میان مشکلاتی که بر سر راه اصلاحات اداری قرار دارند، یکی هم اوضاع گمرک است. تردیدی نیست که اگر گمرک خوب اداره شود می تواند منبع درآمد قابل توجهی باشد ولی صدراعظم گمرک کشور را از شاه، سالانه ۲۰۰,۰۰۰ لیره ، اجاره کرده است و با اجاره دادن بخش های گمرک به دیگران، سالی ۴۵,۰۰۰ لیره به جیب می زند. طبیعتاً هر اصلاح واقعی در نظام گمرکی، که موجب از دست رفتن این منافع می شود، ضربه سنگینی به صدراعظم خواهد بود، اگر چه او ادعا می کند که این پول ها به جیب برادرش وعده ای دیگر می روند.

این نمونه ها احتمالاً برای نشان دادن مشکلاتی که در اصلاح جدی امور ایران داریم کافی است. اگر بدون توجه به همه جوانب، در اصلاحات پافشاری کنیم، نه تنها احتمال شکست مان زیاد است، بلکه از چشم شاه و صدراعظم و دیگر قدرتمندان خواهیم افتاد و عملاً آن ها را به آغوش روسیه خواهیم فرستاد.

در نتیجه در قلمرو اقدامات ما عملاً محدودتر می شود. ما می توانیم با توسل به حرص و آز شاه، بعضی اصلاحات را اعمال کنیم. شاه برای پول تقریباً هر کاری می کند. مثلاً می توانیم به او وامی بدهیم تا بتواند بدهی اش بابت «رژیم» را بپردازد و مبلغ قابل توجهی هم برای خودش بماند تا ترغیب شود که مدیریت گمرک جنوب را به ما بسپارد و بگذارد اوضاع مالی را سامان دهیم ولی نگرانم که این طرح به سقوط صدراعظم، که با نفوذترین دوست ما در ایران است بینجامد. در این صورت، او قبل از سقوط، به کمک نمایندگی روسیه در ایران با هر گونه اصلاحی مقابله خواهد کرد. البته با معیارهای اروپایی، خود او هم بسی تقصیر نیست و گاه رفتاراش با ما رضایت بخش نبوده است. البته ممکن است که همانطور که در این جا می گویند، او را از سال ۱۸۹۲ - مخفیانه - متمایل به روس هاست و لی به

یقین زمانی باما بود و برای گسترش منافع ما بسیار کوشید. گرچه مدیر خوبی نیست؛ از دیگران بدتر نیست. البته شخصاً آدم دلپذیری است. چنین به نظرمی رسد که او باما دوستانه رفتار می کند. به نظرم عاقلانه نیست به خاطر اصلاحاتی که عملاً بعید نیست شکست بخورد، او را به مخالفت واداریم. به اعتقاد من، چندان دشوار نیست که صدراعظم را ساقط کنیم و از جهاتی شاه به مراتب مطیع تر از او است. با این همه، فکرمی کنم بهتر است او را به حال خود واگذاریم تا این درآمدها را داشته باشد و ایران رابه شیوه ایرانی اداره کند و دل به اصلاحاتی خوش کنیم که با همکاری صدراعظم می توان به آن دست یافت.

حالا برای سازماندهی اوضاع ایران نمی توان طرحی کلی داد و از طرفی، با اعمال فشار برای اصلاحات اساسی هم موافق نیستیم، تنها پیشنهادم این است که همان سیاست هایی را که در این سال ها در پیش رفته بودیم، ادامه دهیم. تلاش ما باید عمدتاً در راستای حفظ تمامیت ایران باشد تا حسن نیت، اعتماد و احترام دولت و مردم ایران را کسب کنیم. باید از ایران حمایت کنیم تا بتواند در مقابل فشارها مقاومت کند. مواظب اقدامات روس ها هم باید باشیم. همچنین باید تجارت با ایران را گسترش دهیم و برای بهبود اوضاع ایران از هر فرصتی استفاده کنیم. می ماند این که برای رسیدن به این اهداف چه سیاست هایی باید در پیش بگیریم.

درباره حفظ تمامیت ایران، پیش تر گفته ام که باور عمومی بر این است که مرگ شاه کنونی موجب پیشروی روسیه خواهد شد. من این را بسیار بعید می دانم. با این وصف، باید پذیرفت که چه بسا روسیه چنین برنامه ای داشته باشد و حتی الامکان آمادگی خود را برای مقابله با آن حفظ کنیم. هر چند شاه در سلامت کامل است، دیگر جوان نیست و بهتراست قبل از مرگش خودمان را آماده کنیم تا وقتی مرد، باید بدانیم دقیقاً چه باید کرد. روسیه بارها دفاع از تمامیت ایران را تضمین کرده است و هم روسیه و هم انگلیس به شیوه های گوناگون اعلام کرده اند که ولیعهد رابه عنوان جانشین پدر به رسمیت می شناسند. به نظرم ما و روس ها باید طرحی در پیش بگیریم که اگر مرگ شاه در زمان زندگی ولیعهد رخ دهد، بدانیم چه باید بکنیم. انتشار اعلامیه مشترک روسیه و انگلیس در حمایت از ولیعهد، بلافاصله پس از مرگ شاه، برادرانش را، در تهران و اصفهان، از هر گونه کوششی برای به دست آوردن تاج و تخت باز می دارد. ولی ما باید از قبل توافق کنیم که چه می خواهیم بکنیم و در ضمن به روس ها نشان بدهیم که به ماجرا بی اعتنا نخواهیم بود. اگر نمایندگان انگلیس و روسیه در تهران دستور لازم را دریافت کنند، می توانند بر سر جزئیات

توافق و طرح را برای تأیید و تصویب ارائه کنند. پرسش این است که آیا روسیه وانگلیس از ادعای ولیعهد برای جانشینی پدر، حفظ تمامیت ارضی ایران و حقوق سیاسی آن حمایت می کنند یا نه؟

به احتمال زیاد روسی با ما در این مورد همکاری خواهد کرد چون ظل السلطان دوباره فعال شده است و روسیه همچنان به او بدگمان است. در هر حال، به نظرمی رسد باید در همکاری با روسیه بکوشیم. ما نباید در وضعیتی باشیم که با مرگ شاه هیچ گونه نقشه ای در سر نداشته باشیم و ندانیم روسیه چه می خواهد بکند، یا در شرایطی باشیم که ناگزیر از روسیه تبعیت کنیم و به اقداماتش تن در دهیم.

خود ولیعهد هم عیب های بزرگی دارد؛ ضعیف النفس و بزدل است و در محیطی نامطلوب تربیت شده است و دسته ای از افراد بی کفایت خاندانش و مقامات غیر قابل اعتماد او را در بر گرفته اند که آذربایجانی اند و بسیار تحت نفوذ روسیه. البته ولیعهد کاملاً در اختیار روسها نیست. او اخیراً با اقدامات فرمانفرما که خویشاوند او و از عیان ترین هواداران ماست، قوی تر شده است. او همچنین یک پزشک انگلیسی را علی رغم مخالفت های کنسول گری روسیه به خدمت گرفته است. حتی بعضی مأموران آذربایجانی اش هم اخیراً باعث نارضایتی روس ها شده اند و از این بابت هم می توان به آن ها امیدوار بود. بد نیست درباره شاهزاده هم، که چند ماه پیش در تهران بود، بگویم که اگر چه صراحتاً در جهت منافع ما عمل نمی کند، خصلت های مطلوب خودش را دارد. فریبکاری و خشونت طلبی او از برادرانش کم تر است و در مقایسه با شاه، گشاده دست تر است. با صدراعظم هم روابط بسیار خوبی دارد. اگر او زنده بماند و شاه شود به احتمال زیاد از پدرش شاه بهتری خواهد بود و هیچ نمی دانم چرا او باید بیش از دیگران تحت اختیار روس ها باشد. مگر این که مخفیانه با آن ها به توافقاتی رسیده باشد. البته دلیلی بر این مدعا نیست.

در این شرایط، به نظرم بهتر است با ولیعهد روابط خوبی داشته باشیم و او را بیشتر تحت نفوذ خود در آوریم. البته از اعطای نشان لیاقت به برادرش کمی دلخور است و صدراعظم فکرمی کند بهتر است که مدال "صلیب باث" را به او بدهیم. با وجود شواهدی که برای مخالفت با این کار دارم، اگرنا آرامی اخیر تبریز - که نتیجه ضعف او و بی کفایتی مأمورانش بود - پیش نیامده بود، این کار را توصیه می کرد؛ اما الان وقت مناسبی برای مدال دادن به او نیست ولی دو کار دیگر هست که به نظرم باید بکنیم. پزشک انگلیسی خیلی دوست دارد که پزشک مخصوص کنسولگری باشد و سالانه ۱۵۰ لیره مقرر می بگیرد. درآمدش اندک است و ولیعهد

هم در مضیقه است؛ مگر ما این پول را تأمین کنیم. نگرانم که دکتر ادکاک مجبور شود او را ترک کند که مایه تأسف است چون دکتر ادکاک آدم خوبی است و برای ما مهم است که یک انگلیسی همیشه در کنار ولیعهد باشد. اگر ولیعهد قبل از پدرش بمیرد، که اصلاً نامحتمل نیست، این مقرری برای ما هزینه سنگینی دارد اگر هم زنده بماند و جاننشین پدرشود، ما این پول را جای خوبی خرج کرده ایم. دیگر این که به نظرم حقوق کنسول کل ما در تبریز باید دست کم به سالی ۲۰۰ لیره افزایش یابد. حقوق فعلی او برای حفظ موقعیتش کافی نیست. اطلاعاتی که ضمیمه کرده ام اوضاع نامناسب او را در قیاس با همتایان روسی، فرانسوی و ترک اونشان می دهد. فکرمی کنم کنسول کل ما لااقل باید به اندازه کنسول کل فرانسه حقوق بگیرد. اگر نتوانیم این مبلغ را از راه های دیگر تأمین کنیم پیشنهاد من این است که از حقوق کنسول کل در رشت کم کنیم و بر حقوق او بیفزاییم؛ چون رشت آن قدرها برای ما مهم نیست. این مهم است که در مرکز اقامت ولیعهد تاج و تخت ایران، مأمورانی حافظ منافع ما شرایط مناسبی داشته باشند.

باید سعی کنیم، با سیاست هایی که پیشنهاد کردم نفوذمان را بر ولیعهد بیشتر کنیم و برای آینده آماده باشیم. در این صورت، کارهای ما مورد توجه دیگر پسران شاه هم قرار می گیرد و آنها را متقاعد خواهد کرد - البته اگر تردید داشته باشند - می خواهیم از ولیعهد حمایت کنیم. این اقدامات بر آذربایجان - و تمام ایران - اثر آرامبخش دارد. نباید نگران باشیم دیگر فرزندان شاه از ما برنجدند. اگر ولیعهد بمیرد، ولیعهد بعدی با آمادگی بیش تری به سمت ما خواهد آمد؛ چون می داند که اگر او را به ولیعهدی بپذیریم، از او فعالانه حمایت خواهیم کرد.

البته این را هم در نظر دارم که پیشنهاد من ممکن است روس ها را حساس تر کند تا برای نفوذ بیش تر در تبریز بکوشند. ولی آقای "وود" و "دکتر ادکاک" معتقدند چنین خطری وجود ندارد. اگر چه ممکن است تا حدودی مغرضانه باشد، ولی عقیده آن ها به نظر من هم منطقی است.

ضرورتی برای بررسی این موضوع که اگر ولیعهد زودتر از شاه بمیرد چه باید بکنیم، نمی بینیم. تعیین ولیعهد جدید از اختیارات شاه است و در این بابا جداگانه خواهم نوشت.

نمی دانم دیگر چه پیشنهادی می توان کرد تا در صورت مرگ شاه، ولیعهد به آرامی بر تخت بنشینند. و بتوانیم در برابر پاره پاره شدن کشور، از منافع خود دفاع کنیم؛ مگر این که دولت علیاحضرت ملکه [انگلستان] آشکارا مصمم باشد که اگر

روسیه بخش هایی از شمال ایران را اشغال کرد، ما هم بخش هایی از جنوب ایران را اشغال کنیم. به نظر من، روس ها حاضرند برای دورنگه داشتن ما از جنوب ایران خیلی کارها بکنند؛ چون حضور ما، مزاحم همیشگی آن ها در شمال است و راه خلیج فارس را - که امیدوارند سرانجام به آن برسند - بر آنان سد خواهد کرد.

پیشنهاد ایجاد حکومت تحت الحمايه انگلیس یا ضمیمه کردن ایران نیز سیاست بسیار خطرناکی است؛ چون از طرفی نمی توان گفت این کار تا چه حدودی ممکن است و از سوی دیگر، نمی دانیم برای انجام آن چه میزان نیروی نظامی لازم است. این راه باید گفت که نیروی نظامی را نمی توان نا محدود گسترش داد. ولی نظرم این است که حتی اگر لازم باشد از بنادر به سوی ایالات داخلی ایران پیشروی کنیم، از نظر نظامی عقل حکم می کند که بخشی از پادگان های ما در هندوستان - اروپاییان و بومی ها - در زمین های مرتفع اسکان بدهیم تا هسته اصلی نیروی نظامی بسیار بزرگ تری باشند که با عرب ها، بختیاری ها و دیگر قبایل تشکیل می دهیم. به هر تقدیر، روس ها و ایرانی ها به گمان من باید بفهمند که هرگونه پیشروی روس ها در شمال موجب می شود که ما اقدام لازم را برای اطمینان از دسترسی به بنادر خلیج فارس انجام دهیم. این یک عامل بازدارنده است.^(۶)

در برشمردن اهداف سیاست ما تا جایی که به نظر من می رسد، گفته ام که باید بکوشیم که احترام، اعتماد و حسن نیت دولت و مردم ایران را جلب کنیم. ممکن است چنین هدفی قدری مبهم به نظر برسد اما این سخن گزافه نیست. در سرتاسر ایران، ما اکنون از حسن نیت، احترام و اعتماد قابل توجهی برخورداریم و راه های مشخصی هم برای افزودن بر این احساسات وجود دارد که عملاً به سود ماست. در شهرهای بزرگ، البته ما به بقیه خارجی ها فرقی نداریم ولی در کشور به طور کلی، نام انگلیس همچنان بسیار برجسته است. برای نمونه که می توانم به اتفاقی که چند روز پیش افتاد، اشاره کنم؛ یکی از حاکمان محلی در نواحی اطراف همدان، که مثل دیگر حاکمان ایرانی برای ثروتمند شدن عجله دارد، در این راه با رئیس سالخورده یکی از قبایل کرد مرز نشین ختلاف پیدا کرد. این شخص که وجوه درخواستی حاکم را نپرداخته بود، و آن گونه که شایعه است عادت داشته گاوهای همسایگانش را بدزدد، اخیراً با هجوم ۶۰۰ سوار غافلگیر شد. آن ها روستایش را آتش زدند و اموالش را بردند و عده ای از رعایای او - از زن و مرد - را کشتند. او پس از نبرد، سرانجام فرار کرد و همراه پسرش و یکی، دو نفر دیگر، پس از طی مسافتی ۲۵۰ مایلی، خود را به سفارتخانه ما رساند، و تقاضا کرد که در پناه پرچم انگلیس قرار

بگیرد. او گفت که شنیده است که انگلیسی ها بر عدالت همگان تأکید می کنند. البته شاه و صدراعظم به او امان داده اند و با شادمانی به روستای خود بازگشته است. چنین وقایعی را نباید بی اهمیت تلقی کرد. گزارش مقامات انگلیسی، که در میان ترکمن ها، بختیاری ها و طوایف دیگر سفر می کنند، نشان می دهد که احساسات دوستانه ای نسبت به ما دارند. اگر علاقهٔ بیش تری به آن ها نشان دهیم، این احساسات صمیمانه تر خواهد شد و در سر تا سر ایران، عدهٔ زیادی جذب ما خواهند شد. برای نمونه، ایجاد کنسولگری در کرمان و انتصاب آقای سایکس به این مقام حرکت بسیار خوبی بود. آقای سایکس جوان لایقی است و برای این مقام بسیار مناسب است. او به فرمانفرما، که یکی از با نفوذترین دولتمردان ایران و حافظ منافع ماست، بسیار نزدیک شده و میان مردم شهرت خوبی کسب کرده است. اگر در بخش های دیگر ایران هم افرادی مثل آقای سایکس داشته باشیم، نفوذ ما در کشور به طور چشمگیری بیش تر خواهد شد و اگر نمایندگان ما در بوشهر، اصفهان و خراسان به مسافرت در داخل کشور و ایجاد روابط دوستانه با سران قبایل تشویق شوند، نفوذ ما بیش تر خواهد شد.

لازم نیست با مسافرت های مکرر در مناطق مرزی ایران و روسیه، احساسات روس ها را تحریک کنیم؛ ولی فکری کنم برای مسافرت در دیگر مناطق باید کمی بیش تر هزینه کنیم و در نقاط مهم هم باید دفتر نمایندگی تأسیس کنیم. برای مثال، من فکرنمی کنم مخالفت دولت هندوستان با ایجاد نمایندگی در سیستان درست باشد، و در شرایط ویژه، به نفع ماست که نماینده ای در شوشتر داشته باشیم که به باز شدن راه ها در مناطق لرو بختیاری کمک کند. ولی باید مأمورانی لایق و کاردان را انتخاب کنیم که طبق دستور العمل معین کار کنند، نه بچه های کم سن و سال و بی تجربه ای که بیهوده می چرخند و درد سر درست کنند.

راه های دیگری هم برای جلب نظر مردم ایران هست؛ از جمله تأمین پول رایج و مطمئن. اگر بتوانیم اعتبارات لازم را برای به جریان انداختن پول نقره به دست بیاوریم و طبقات فرودست را از مصائبی که به خاطر «پول سیاه» متحمل می شوند خلاص کنیم، می توانیم تمام - حتی بیش تر از تمام - زیان ناشی از قضیهٔ تنباکورا جبران کنیم. مس این روزها با تخفیف ۱۵ تا ۲۵ درصد معامله می شود و دستمزد همه رابا سکه های مسی می پردازند. ولی چنان که پیش تر گفتم، اصلاحاتی از این دست چندان آسان نیست.

و اما تآنجا که به دولت ایران مربوط می شود، من مطمئنم که اعتماد آنها را جلب

کرده ایم، یعنی می دانند که ما لطمه ای به آن ها نمی زنیم؛ ولی فکرمی کنند که ما خود خواهیم و مایل نیستیم کارزیادی برای آن ها بکنیم. بنابراین، اعتماد آن ها- چنان که باید و شاید- جلب نشده است. دست کم آن ها این احترام را به طرز غریبی ابراز می کنند. بسیار اتفاق افتاده است که از لحن آمرانه مأموران ایرانی یا حتی بی توجهی بی شرمانه آنان که در موارد مختلف، خیرخواهی ما را رد کرده یا نادیده گرفته اند، غافگیر شده ام. این موضوع دلایل متعددی می تواند داشته باشد؛ از جمله می توانم به تمرکز بیش از حد کارها یا کارزیاد و یا تنبلی شرقی، ونخوت بی حد و حصر ایرانی ها و علاقه آن ها به تظاهر و اطمینان از نیک سرشتی پایان ناپذیر ما، اشاره کنم ولی این رفتارها را- هر علتی که داشته باشد- نباید نادیده گرفت. عملاً اشتباه است که منتظر بمانیم تا دولت های آسیایی به میل خود به ما احترام بگذارند. بنابراین، من دومورد انتخاب کردم که به نظرم رفتار دولت ایران با ما محترمانه نبوده است و سعی کردم که این نکات را با جدیت به آن ها یاد آوری کنم. یکی از این موارد را که دولت ایران در یک درگیری در مناطق مرزی از خشونت خود داری نکرد و بسیار هم درد سرساز شد، پیش تر به تفصیل گزارش کرده ام. در مورد دوم، دریافتم که بسیاری از ادعاهای به حق مالی تجارانگلیسی و دیگران، که مورد حمایت این نمایندگی هم بوده اند، سال ها نادیده گرفته شده و بعضی از وزرای اصلی شاه، از جمله وزیر عدلیه و وزیر بازرگانی و رئیس هیئت دولت، شخصاً از عدم رسیدگی به این ادعا ها سود می برده اند. به نظرم موضوع مناسبی بود که باید به آن می پرداختم و وقتی صدراعظم گفت که در برابر مقاومت افراد با نفوذ کاری نمی تواند بکند، موضوع را مستقیماً به شاه اطلاع دادم. نتیجه آن شد که اگرچه وزرای بازرگانی و عدلیه استعفای خود را تسلیم کردند، شاه - که هر وقت بخواهد می تواند دیگران را وادارد که مطابق میل او رفتار کنند - برفیصله یافتن ماجرا تأکید کرد و سرانجام همگی خلاص شدند.^(۷) امیدوارم این دواقدام در تهران نتایج خوشایندی داشته باشد.

نظرم این است که در رفتارمان با دولت ایران، از هیچ مهربانی دریغ نکنیم، ولی در عین حال نباید بگذاریم و خواهان بهروزی آن؛ اما دولت ایران، که وجودش کاملاً به حمایت ما وابسته است، باید بفهمد که تمام اظهارات ما را باید بسیار جدی بگیرند. اندکی ترس توأم با اعتماد به تمایلات ما، باعث می شود که روابط ما با ایرانیان از این که هست، بسیار راضی کنند تر شود.

درباره به دست آوردن حسن نیت دولت ایران، مسئله این است که ما برای آنها چه

می توانیم بکنیم. پاسخش - متأسفانه - بسیار ساده است. شاه و صدراعظم - در واقع دولت ایران - عملاً از ما چیزی جز پول نمی خواهند. بی تردید، شاه دوست دارد که او را در برابر مطالبات نامناسب روس ها حمایت کنیم و صدراعظم هم بی گمان خوش دارد که، اگر دوباره با شاه اختلاف پیدا کرد، از او حمایت کنیم. ولی هیچ کدام نگران این مسائل نیستند. فعلاً خواسته حقیقی هر دو رهایی از بدهی رژی است و این که بگذاریم مملکت را، هر طور خواستند، اداره کنند. شاه، از آغاز، این بدهی را یک اخاذی نفرت انگیزی دانست. اکنون نفرتش بسیار بیشتر شده؛ چون با سقوط ارزش نقره، نرخ بدهی، به قران، بسیار بیش تر شده است و باید پول بیش تری بپردازد. او فکر می کند که ما - اگر بخواهیم - می توانیم او را از این بدهی خلاص کنیم و اگر واقعاً دوست او هستیم باید این کار را بکنیم. باور نمی کند که دولت سلطنتی بریتانیا قدرت نقض حقوق شرکت های تجاری را ندارد و هرگز هم باور نخواهد کرد. صدراعظم مسئله را کمی بهتر درک می کند، ولی او هم معتقد است که باید کمکش کنیم. استدلال صدراعظم این است که شاه یک روز خوش هم برایش باقی نگذاشته است و مدام او را به خاطر معرفی رژی سرزنش می کند و می گوید صدراعظم شخصاً مسئول این بدهی است و باید پولش را بپردازد. صدراعظم می گوید که این کار بسیار دشوار است و اصرار دارد که حالاً که حفظ منافع ما او را به در دسر انداخته است، کم ترین کاری که ما می توانیم بکنیم، پرداخت بدهی است. والاحضرت از یاد برده اند که در واقع حمایت ما ایشان را تا امروز در قدرت نگاه داشته است. با این همه، فکر می کنم طبیعی است که او این طور فکر کند. او و شاه باید هم اوقاتشان از قرارداد رژی تلخ باشند چون در قضیه رژی هر دو را به شدت تحت فشار گذاشتیم. مبلغی که باید سالانه بپردازند، برای ما چیزی نیست ولی تمام درآمد سالانه دولت ایران اندکی بیش از یک میلیون لیره و میزان کسری سالانه هم در سال های اخیر ۵۰ هزار لیره بوده است و پرداخت سالی ۴۰ هزار لیره دیگر به عنوان بهره، مالیات ناچیزی نیست.^(۸ و ۹)

ضرورتی به تأکید دوباره نیست که وقتی حقوق سربازان و دیگر کارمندان دولت پرداخت نمی شود، بدهی بابت رژی ما را در ایران محبوب تر نمی کند. همیشه بسیاری از مردم می گویند خارجی ها در درآمد ایران را می چابند و چیزی به ایرانیان نمی رسد.

نمی دانم حسن نیت دول ایران آنقدر مهم هست که ناچار شویم تعهدات مالی به گردن بگیریم و حتی نمی دانم که می شود با سهامداران رژی در این باره به توافق

رسید یا خیر. ولی آن چه هم صدر اعظم را خلاص می کند و هم امتیازبزرگی برای ماست، این است که ما- پس از گرفتن ضمانت - پرداخت بدهی را تعهد کنیم و بعد نرخ بهره را به ۳ یا ۴ درصد کاهش بدهیم. به این ترتیب، دولت ایران سالی چند هزارلیره پس انداز می کند و این در نظرایرانی هامطلوب خواهد بود. از قرار معلوم، برای ما هم هزینه ای نخواهد داشت؛ چون خودمان می توانیم این پول را با بهره کم تر وام بگیریم و این برای ما اهرم بسیار مؤثری خواهد بود. از سوی دیگر، شکی نیست که این کار ما را مجبور میکند که برای گرفتن بهره خودمان تلاش کنیم ولی عملاً، حالا هم همین کار را می کنیم و این نمایندگی، برای دریافت اقساط، صدر اعظم را تحت فشار می گذارد. به نظر نمی رسد که اگر این پول مال خودمان باشد، نفرت ایرانی ها از ما بیش تر شود؛ و اگر شرایط مناسب برای باز پرداخت اصل را فراهم کنیم، تسلط ما بر دولت ایران بسیار بیش تر خواهد شد. به نظرم، هر ضمانتی که بخواهیم به ما خواهند داد، مشروط به این که خودمان را به جنوب ایران محدود کنیم.^(۱۰)

باید اعتراف کنم که این کار باعث منظم شدن وضع مالی کشور نمی شود ولی بی تردید، کمک محسوسی خواهد بود. و من بسیار نگرانم که اگر چیزی شبیه آن چه گفتیم انجام نگیرد، ممکن است صدر اعظم را که مسلماً از زمان رژی از ما رنجیده است، از دست بدهیم. همچنین می ترسم که در آن صورت، از روس ها کمک بخواهند. روس ها با وام دادن به ایران مشکلی ندارند و صدر اعظم به من هشدار داده است که اگر کمکش نکنیم، او نخواهد توانست جلوی شاه را برای کنار آمدن با روس ها بگیرد. البته ممکن است قصدشان ترساندن ما باشد ولی معتقدم سخن صدر اعظم حقیقت دارد. اندکی قبل نوشته بودم که وقتی بانک عثمانی می خواست به شاه قرض بدهد، اویه راستی و سوسه شده بود.

علاوه بر جلب حسن نیت دولت ایران، اعطای کمک مالی باید طوری باشد که ما را در رسیدن سیاست های دیگرمان یاری دهد. این کمک ها باید به گونه ای باشد که توصیه ما در مخالفت با پیشروی روس ها را محکم تر کند تا در تجارت و دیگر عرصه ها هم منافع آشکاری کسب کنیم. اگر خواسته های شاه را برآورده سازیم، طبیعی است که انتظار داشته باشیم شاه هم برای ما کاری کند و شاه این را می داند. او صراحتاً به خود من گفت که اگر در بدهی رژی کمکش کنیم، او بخش علیای رود کارون را بر تجارت انگلیس می گشاید و مسئولیت حفظ امنیت این راه تجاری در مسیر شرق و شمال، از شوشتر تا اصفهان و بجنورد، را عهده دار می

شود. این نشان می دهد که اعلیحضرت حاضر است به ما امتیاز بدهد؛ او پیش از این نسبت به مداخله ما در منطقه کارون علیا خیلی حساس بود. اگر دولت اعلیحضرت ملکه آماده است تا استمداد شاه را بررسی کند، ماباید - به گمان من - از قبل متن کامل قرارداد و جزئیات دقیق امتیازاتی را که می خواهیم مشخص کنیم. این مسائل را نمی توان به صراحت با ایرانی ها در میان گذارد؛ چون در مسائل مالی هیچ ظرفیتی ندارند و شیوه شان این است که تامی توانند، بگیرند و حتی الامکان چیزی برنگردانند. در مورد منافع تجاری، مشکل این است که بتوانیم طرحی دقیق برای مصالح عمومی تجارت بریتانیا را از خود بازرگانان بگیریم. بهبود وضعیت راه نه چندان مناسب بین بوشهر و شیرازیکی از این موارد است و بی تردید، بهبود جاده های داخلی ایران باعث می شود تولیدات این مناطق مورد استفاده قرار بگیرد. به نظر من کاری مهم تر از رسیدگی به جاده ها نیست و دولت ایران پولی ندارد که صرف این قبیل مصارف عمومی کند. تهران حتی ۲۰ یارد راه مناسب ندارد. و خیابانهای اصلی آن برای عبور وسایل نقلیه نامناسب است. گشودن کارون علیا برای تجارت و ایجاد یک مرکز تجاری در شوشتر، به نظر من، دستاوردهای مهمی است. به خصوص اگر سد اهواز هم تعمیر شود و مشکلات انتقال اجناس از یک کشتی به کشتی دیگر مرتفع شود ولی بنگاه های انگلیسی باید پول لازم برای این کار را با فروش آب به کشورهای مجاور برای آبیاری، به دست بیاورند و در باب نتایج این کار، نمی توانم با اطمینان سخن بگویم.

از مسائل تجاری که بگذریم به نظرم کمک مالی به دولت ایران فرصت خوبی فراهم می کند تا جا پای خود را در جنوب ایران محکم تر کنیم. تأکید می کنم که تحدید مرز ایران - بلوچ ضروری است؛ زیرا یارانی ها دائماً پیشروی می کنند و ارگ دولت هندوستان دلایل مکفی به دولت علیا حضرت ارائه کرده باشد، حتی فشار می آورم تا پرچم ایران را از جزیره سیری جمع کنند. بر این نکته هم باید تأکید کنم که با توجه به منافع عظیم ما در جنوب ایران، دولت ایران باید در عزل و نصب حکمرانان خواسته های ما را هم در نظر بگیرد. البته بعید است بتوانیم رسماً چنین چیزی بخواهیم یا برای کمک مالی چنین شرطی بگذاریم؛ ولی دولت ایران در این موارد معمولاً با دولت صحبت کنم و قرار بگذارم. نباید بگذاریم در بوشهر و مناطق مشابه، کسانی را به ما تحمیل کنند که با آنها موافق نیستیم، فقط به این دلیل که پول بیشتری به شاه پرداخته اند. فکرمی کند بتوانیم بر انتخابات های نامناسب - با به کار گیری عوامل بازدارنده - اثر بگذاریم و فکرمی کنم کنترل این مسائل چندان

دشوار باشد؛ به ویژه اگر دولت علیاحضرت به این مسائل عنایت داشته باشد. درباره جنوب ایران، هیچ امتیازی برای ما از این بهترین نیست که بدانیم حاکمی که مورد قبول ما نباشد، منصوب نخواهد شد. تا چند سال پیش، روال دقیقاً همین بود و دوست دارم ببینم این وضع رضایت بخش دوباره برقرار شده است.

حتی در حوزه اصلاحات اداری در ایران، فکرمی کنم که کمک مالی به دولت ایران احتمالاً به ما امکان می دهد که بتوانیم در این حوزه ها هم خوب عمل کنیم. من تردید ندارم که اگر کمک مالی چشمگیری بکنیم، چنین خواهد شد. مثلاً درباره اصلاح واحد پولی، اطمینان دارم که این کار به تطمیع شاه وابسته است. اگر پیشکش» ی را که فعلاً دریافت می کند، تضمین کنیم و مبلغی هم نقدابه او بپردازیم، شکی نیست که ضرب سکه رابه بانک شاهنشاهی یا هرکسی که ما بخواهیم، واگذار خواهد کرد. درباره مسائل دیگر هم همین طور. اگر به این نمایندگی اجازه بدهید که پولی کلانی به شاه بپردازد، این نمایندگی می تواند تقریباً هر کاری که دوست دارد - به دست شاه - به انجام برساند. هیچ چیزی فایده تراز پرداخت یارانه سالانه به شاه - همان چیزی که از ما انتظار دارد - نیست. اگر بر سر این یارانه توافق شود و مقدارش ضمانت شود. اودیدگر کاری نخواهد کرد ولی با یک نظام روشن پرداخت، به ازای بهای دریافتی، عملاً هر چه بخواهیم، می توانیم از شاه بگیریم. شاه هر حاکمی که ماتبیین کنیم، منصوب خواهد کرد. بی تردید، صدراعظم را برکنار خواهد کرد. او تنها به این دلیل در قدرت مانده است که می تواند پول نیاز شاه را تأمین کند. تنها چیزی که اعطای امتیازات از جانب شاه را محدود می کند ترس اواز تهدید روس ها یا شورش مردم است. برای من دشوار است که این نکات را واضح تر بگویم.

حدمی زرم که دولت علیاحضرت مایل نیست سیاستی را که به اختصار توضیح دادم در ایران اعمال کند؛ مثلاً به شما یک میلیون لیره قرض بدهد تا اوضاع مالی مملکت را طبق طرحی که بانک عثمانی داده است، سامان دهد که پیامد احتمالی آن برکناری صدراعظم است. بنابراین خودم را به این محدود می کنم که چگونه می توانیم - فقط در قضیه بدهی رژی - به دولت ایران کمک کنیم.

پیش از پرداختن به این پرسش، باید اشاره کنم که در همین روزهای اخیر، شاه - که همچنان درباره رژی کمک می خواست - دوبار رسماً از من خواست برایش توضیح دهم که به نظر دولت علیاحضرت چه اصلاحاتی باید صورت بگیرد، «چه در اوضاع مالی، چه ارتش، چه عدلیه» باید برای اجتناب از بدفهمی، بگویم، من به

اودربارهٔ رژی مطلقاً و عده ای ندادم تا این را بپرسد. برعکس، هیچ وعده ندادم که دولت علیاحضرت این نکته را بررسی کند. وحتى وعده ندادم که موضوع را به اطلاع دولت علیاحضرت برسانم. حتی گفتم که کمک مالی انگلیس بی فایده خواهد بود و ایران را از ورشکستگی نجات نخواهد داد و منطقی نیست که ایران در شرایطی که کاری برای خودش نمی کند، از انگلیس انتظار کمک داشته باشد.

چه بسا شاه از این گفت و گو نتیجه گرفته است که خوب است از ما برای اصلاح امور راهنمایی بخواهد؛ ولی تقاضای شاه کاملاً خود انگیزه و بی قید و شرط بود. البته خیلی هم نباید حرفش را جدی گرفت. شاه همین که پول بگیرد، همیشه ممکن است بهانه ای بیابد و به رهنمودها عمل نکند و چنان که به خودش گفته ام، او باید بهتر از هر کسی علت اوضاع کنونی را بشناسد. با این همه، معتقدم که هم شاه و هم صدراعظم در این مقطع زمانی متوجه هستند که در وضعی بحرانی قرار دارند و چه بسا مایل باشند، اگر فداکاری زیادی لازم نباشد، دست به اصلاحات هم بزنند. صدراعظم به من می گوید که تداوم نگرانی مالی او را به شدت فرسوده است و شاه در آخرین گفت و گویمان قویاً بر همین مشکل تأکید کرد. ممکن است در این شرایط، اگر رهنمودی بدهیم به آن عمل کنند.

در هر حال، شاه آشکارا رهنمود خواسته است و به آن عمل کند یا نه، خوب است راهنمایی اش کنیم. دست کم فرصتی است تا با شاه بی پرده حرف بزنیم و اگر سودی نداشته باشد، ضرر هم ندارد.

منی دانم انتظار دارید در این باره پیشنهادی کنم یا نه؛ ولی امیدوارم معذورم بدارید اگر چند کلمه ای در این باب خواهم گفت.

در بارهٔ عدلیه، پیشنهاد می کنم وارد جزئیات شویم. هرچه بگوئیم تحریف و حمله به روحانیون تلقی می شود؛ که آن چه را این جا عدلیه می نامند، آنان اداره می کنند. این تازه جزء مهم ترین مسائل نیست. ایرانیان نیازی به نظام قضایی پیچیده و دقیق ندارند و نمی توانند آن را اداره کنند. در مورد ارتش، کار منطقی این است که حقوق سربازان را منظم بپردازند و از هر جهت رفاه آن ها در نظر گرفته شود تا نیرویی مطمئن باشند و دولت ایران بتواند برای نظم عمومی به آنها تکیه کند. به طور مرتب، شاه برای حفظ ارتش پول می فرستد ولی بعید است پسر محبوب خود را از فرماندهی برکنار کند تا پول ها به خود سربازان برسد. به نظر من، پرداخت منظم حقوق سربازان و تأمین رفاه آنان ضروری ندارد. دست کم صدر اعظم را - که از نایب السلطنه منتفر است - خوشحال می کند و شاه هم ممکن است آن را برای

کنترل پسرش به کار گیرد.

اگر بخواهیم ارتش ایران کارکردی فراتر از حفظ نظم داخلی داشته باشد بدون افسران اروپایی ممکن نیست. نمی دانم دولت علیاحضرت ملکه معتقد است که بخشی از این ارتش برای آموزش باید به ما واگذار شود یا خیر. این برنامه، اگرچه منافع خاص خودش را دارد، به یقین روس ها با آن مخالفت می کنند؛ حتی اگر حوزه فعالیت افسران مابه مناطق جنوبی محدود شود. در ضمن، شاه هم احتمالاً زیر بار آن نخواهد رفت؛ چون خرج دارد. اگر ترتیبی دهیم که از این کار سودی هم به شاه برسد، احتمالاً موافقت خواهد کرد.

در باره پول، پیشنهاد می کنم که به دولت ایران بابت واداشتن اداره ضرب سکه به ضرب بی رویه پول خرد؛ هشدار جدی دهیم. علتش این است که شاه اجاره زیادی از این بابت می گیرد و در این مورد باید صدراعظم را نیز با خود همراه کنیم. این اقدام، حتی اگر نتایج مثبت چندانی نداشته باشد، لااقل به ما اعتبار می دهد که کوشیدیم سیل «پول سیاه» را مهار کنیم.

احتمالاً مفید خواهد بود اگر چند مأمور تعلیم دیده انگلیسی به ایران بفرستیم تا به دولت ایران در باره نظام مالی و اصلاحات مورد نیاز گزارش دهند. البته روس ها به آنان حسادت خواهند کرد و مأموران اعزامی برای غلبه بر آنان کار سختی در پیش خواهند داشت. اما صدراعظم احتمالاً این پیشنهاد را با ملاحظاتی خواهد پذیرفت. اگر مردی کاردان بیابیم که به آرامی کارش را بکند و سعی نکند همه چیز را زیر و رو کند، احتمالاً پس از مدتی نتایج خیلی خوبی کسب خواهیم کرد. اما این پیامد را هم دارد که دولت ایران متخصصان آلمانی و فرانسوی را هم به کار خواهد گرفت. برای لغو نظام فروش مقامات حکومتی و اصلاح نظام حسابداری و خیمی که سرهنگ پیکو در گزارش خود به آن اشاره کرده است باید شاه را تحت فشار قرارداد. راهنمایی ما در اصلاح نظام حسابداری احتمالاً فرصتی در اختیار صدر اعظم قرار خواهد داد.

در باره اصلاح نظام گمرکی- که بزرگترین منبع افزایش درآمد است- چیزی ننوشته ام.^(۱۱) همگان باوردارند که ابقای صدراعظم یا عزل او به اجاره گمرکی بستگی دارد و فکرمی کنم به نفع ماست که او بماند.

هشدار برای کاهش اسراف در پرداخت حقوق تقاعد و مستمری نیز خالی از فایده نیست.

سرانجام این که، بررسی جزئیات هزینه های شاه برای ما دشوار است، ولی نظر

به این که از ما راهنمایی خواسته است، می توانیم به او یاد آوری کنیم که توجه به این مسئله هم بسیار مهم است. او، اگر بخواهد، می تواند با بررسی فهرست کارمندان دولت، بسیار صرفه جویی کند. شاه پول را در کمال بی ملاحظگی هدر می دهد. فکرمی کنم که صدراعظم این هشدارها را با کمال میل می پذیرد و شاه هم بعید نیست به آن ها توجه کند.

شاید بتوان گفت که اگر قرار است به شاه کمک مالی بکنیم، باید مجبورش کنیم که به این هشدارها توجه و مطابق آن ها عمل کند. البته درست است که اگر کمک مالی کنیم، می توانیم انتظار داشته باشیم که رهنمودهای ما را بکلی نایده نگیرند؛ ولی اصراری ندارم که همه اینها یکبارہ انجام شود. این به نظرم خطاست. نباید توقع زیادی داشته باشیم و این اصلاحات بسیار گسترده است. فکرمی کنم بهتر است دولت ایران را از وظایفی که می کوشد به ما محول کند، آگاه کنیم. من بهترین پیشنهادی را که از ما برمی آید، ارائه خواهم کرد ولی دولت ایران را تنها می گذارم که تمام جوانب را بسنجد و اگر قرار است کمک مالی بکنیم، باید شرط کنیم که دولت ایران ما را از توانایی و تمایل خود به افزودن درآمد و کاستن هزینه ها، یا ترکیبی از این دو، برای موازنه حسابش در آینده قانع کند. من معتقدم که صدراعظم می تواند پیشنهادی ما را به عنوان اهرم به کار بندد و به آن عمل کند و در این صورت، کارها به مقدار زیادی اصلاح خواهد شد.

پیش از آن که این گزارش را تمام کنم، که تا همین جا هم طولانی تر از آن شده است که انتظار داشتیم، به یک موضوع دیگر هم باید به اختصار اشاره کنم و آن، گوش به زنگ بودن درباره کارهای روس هاست. موضوع تنها مربوط به ایران نیست. تا وقتی که صدراعظم دوست ماست، ما را در جریان آن چه روس ها در ایران می کنند، قرار خواهد داد؛ ولی او که از آن چه در بیرون از ایران می گذرد خیر ندارد و برای دولت هندوستان و این نمایندگی بسیار مهم است که درباره این امور اطلاع دقیق داشته باشیم. درباره این امور نمایندگی ما در مشهد تاکنون تنها منبع اطلاعاتی مابوده است ولی به نظر نمی رسد که این ترتیبات به اندازه کافی موفق بوده باشد. به همین سبب من از سرهنگ پیکو خواسته ام به این نکته هم، به ویژه با توجه به مسائل نظامی بپردازد و گزارشی را که نوشته است ضمیمه می کنم. فکرمی کنم اگر به واقع بخواهیم بدانیم که چه می گذرد، باید در خود روسیه، کارهای روس ها را رصد کنیم نه خارج از آن کشور نمی خواهم از قلمرو خودم شوم و در نتیجه دیگر چیزی از آن کشور. نمی خواهم از قلمرو خودم خارج شوم و در نتیجه دیگر

چیزی در این باره نمی گویم ولی اگر دولت علیاحضرت می خواهد که مراکز اطلاعاتی در مناطق دیگر ایجاد کند، این کاری تواند با کاستن از هزینه های مشهد و رشت تأمین شود. واحد مشهد البته در اختیار دولت هندوستان است و شاید آن ها با عقیده موافق نباشند.

اکنون من نظرم را درباره اوضاع این کشور بیان کرده ام . اگر بخواهم جمع بندی کنم باید بگویم:

ایران بسیار بد اداره می شود و شرایط کلی اش رضایت بخش نیست. وضع مالی اش خراب است. منابع دست نخورده مانده است و تجارتش رونقی ندارد. بعضی نشانه های شورش و نا آرامی هم در کشور دیده می شود. ضمناً ارتشی هم وجود ندارد که دولت بتواند با استفاده از آن اقتدار خود را حفظ کند. نفوذ روسیه ی، که در مقابل مآقرار دارد، در تهران غالب است و گمان می رود برضد منافع کشور باشد. از سوی دیگر، ایران تقریباً بدهی ندارد و منابع طبیعی اش هم قابل توجه نیست که باعث نگرانی جدی باشد. نفوذ روسیه اگرچه غالب است، کامل نیست انگلیس هنوز در سرتاسر کشور موقعیت بسیار مستحکمی دارد و روسیه - که از ضعف هایش در آسیا با خبر است - بعید است در ایران کاری کند که ناراحتی جدی ما را در پی داشته باشد.

بنابراین، شرایط کلی ممکن است بد باشد ولی با این وضعیت ما نمی توانیم دست روی دست بگذاریم و راحت کنار بکشیم.

بعید به نظرمی رسد که روسیه با انگلیس در بازسازی ایران و بهبود وضع تجاری آن همکاری کند. از دیگر کشورهای اروپایی هم نمی توان انتظار مساعدت داشت؛ چون در تهران نفوذ زیادی ندارند.

انگلیس به تنهایی، مخصوصاً اگر روسیه هم چوب لای چرخ بگذارد، نمی تواند با مخالفت صاحبان قدرت و افراد ذینفع در مقامات بالا مقابله کند و برنامه ای اصلاحی برای احیای ایران اجرا کند. در واقع انگلیس به احتمال زیاد نمی تواند هیچ گونه اصلاحات ریشه ای در ایران انجام دهد و بهترین کاری که می تواند هیچ گونه اصلاحات ریشه ای در ایران انجام دهد و بهترین کاری که می تواند بکند، این است که سیاست فعلی اش را دنبال کند؛ یعنی بکوشد ضمن حفظ یکپارچگی و استقلال ایران، مراقب تجاوز روسیه هم باشد و آن را کنترل کند. حسن نیت مردم و اعتماد دولت ایران را به دست بیاورد، تجارتش را افزایش بدهد و هر فرصتی که پیش می آید، دولت ایران را ترغیب کند تا سیاست هایی را که به نفع کشور است اجرا کند.

برای حفظ یکپارچگی و استقلال ایران، یکی از کارهایی که باید بکنیم این است که شرایط را برای به سلطنت رسیدن آرام و بدون دردسر و لیبعد پس از مرگ شاه کنونی، آماده کنیم و باید بکوشیم نفوذمان بر ولیعهد بیش تر شود. باید یک پزشک انگلیسی همراه ولیعهد کنیم و وضعیت دفتر نمایندگی مان در تبریز را هم سامان دهیم. و خلاصه، هرکاری که در این راه لازم است باید بکنیم. باید کاری کنیم که همه بدانند هرگونه اقدام متجاوزانه روس هادرشمال، فوراً با اقدام مشابه ما در جنوب پاسخ داده خواهد شد.

برای افزایش نفوذمان و نیز حفظ احساسات دوستانه نسبت به انگلیس در بخش های مختلف کشور، کارگزاران منتخب ما باید ترغیب شوند که در میان رؤسای قبایل و در داخل کشور بگردند و در مناطق مهم باید نمایندگی های تازه تأسیس کنیم. همچنین باید سعی کنیم که وضع واحد پولی به نفع مردم بهبود یابد.

باید بدولت ایران بفهمانیم که دیگر نمی تواند با ما بازی کند؛ چنان که در گذشته به ندرت این کار را کرده است. اما باید بکوشیم که حسن نیت دولت ایران را جلب کنیم و هرطور می توانیم، به آن ها کمک کنیم. اکنون موقعیتی فراهم شده است که با سبک کردن بار بدهی شان به رژی، که برایشان بسیار دشوار شده است، بتوانیم تعهدات لازم را از آن ها بگیریم. شاه عاجزانه خواسته است که در این مورد کمکش کنیم و رسماً از ما برای اصلاحاتی که باید در اداره امور انجام بگیرد، رهنود خواسته است. فکر می کنم تا جایی که برای ما ممکن است باید رهنمود بدهیم و برای پرداخت بدهی رژی به دولت پانصد هزار لیره، با ۳ یا ۴ درصد بهره، قرض بدهیم؛ البته مشروط به ارائه تضمین کافی و با شرایط کاملاً مشخص. این شرایط باید شامل امتیازات تجاری برای ما باشد؛ از جمله گشودن کارون علیا برای تجارت و نیز ضمانت رضایت بخشی که درآمد و هزینه های دولت، در آینده به تعادل خواهد رسید.

نتیجه احتمالی این اقدام، تا جایی که به ما مربوط می شود، اتخاذ اصلاحات مشخص در اداره امور و افزایش نفوذ ما در ایران، مخصوصاً مناطق جنوبی است؛ تا بتوانیم موقعیت خود را مستحکم کنیم.

اگر به شیوه ای که گفتم، دولت ایران را کمک نکنیم، این خطر هست که صدر اعظم را که تا همینجا بابت بدهی رژی از ما رنجیده است، از دست بدهیم و او را به سمت شاه سوق دهیم، که هرچه پیرتر می شود، حرصش به پول بیش ترمی شود و بعید نیست با روسیه سازش کند.

این را هم بگویم که شرایط کنونی، به نظر من، کاملاً استثنایی است. هرچه سعی کردم امید واهی ندهم؛ شاه و صدراعظم انتظار عجیبی از نتایج اخیر انگلیس دارند. به این انتخابات امید بسیار و مطمئن اند که انگلیس از این پس توجه بیش تر و جدی تری به اوضاع ایران نشان خواهد داد. آن ها همچنین بیش از پیش از حرف دیگران تأثیر می پذیرند. رفتار دولت علیاحضرت ملکه را به دقت می پایند و هرکاری کنیم، به نظر من، اثر قابل توجه و ماندگاری بر روابط آینده ما با ایران خواهد داشت. (۱۱)

تهران، ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۵
مور تیمر دوران

رضا رئیس طوسی: « نفت و بحران انرژی »:

رضا رئیس طوسی در کتاب پژوهشی خود تحت عنوان « نفت و بحران انرژی » می نویسد: امروز کمتر کالا محصولی را می توان یافت که نفت به صورت یک عنصر اساسی در تولید آن چه به صورت مستقیم و چه به صورت واسطه نقش کلیدی نداشته باشد. اکنون نیازهای انسان از لحاظ مواد غذایی، پوشاکی، دارویی و ساختمانی گرفته تا عظیم ترین و پیچیده ترین تأسیسات صنعتی به نفت وابسته است. جهان بدون نفت، در حال حاضر، جهانی را تداعی می کند که انسان برای امرار معاش خود، با وسائلی بسیار ساده و به کمک حیوانات، زمین را شخم بزند و محصول بردارد، با دوک پنبه و پشم بریسد و با کارگاههای ساده لباس ببافد، در چهار دیواری های ساده و محقر دست ساخته ای در کنار مزارع خود مسکن داشته باشد، و یا در شهرهای کوچکی در قلب مراکز روستایی سازنده ابزار ساده یا واسطه مبادله محصولات کشاورزی باشد، و یا به کار خدمات دیگر مربوط به آن اشتغال ورزد. در چنین حالتی، تصور سینه های فضایی یا ماهواره هایی که مردم به کار علمی و شناسایی طبقات زیر زمین و فعالیت های اطلاعاتی در مدارهای زمین در حرکتند، افسانه تلقی می شود و پدیده هایی نظیر انتقال امواج رادیویی و تصویر تلویزیونی از چهار گوشه جهان و پخش آن در اقصی نقاط دیگر داستانهایی تخیلی به شمار آمده، خبری از مسافرت انسان بر فراز آسمانها، از کنکاشش در اعماق اقیانوسها و از جستجویش در دل زمین نیست. روابط و ارتباطات انسان و جوامع، بکندی و سرعت چهار پایانی که در اختیار دارد صورت می گیرد... تمدن فعلی بدون نفت،

غیر قابل تصور است. جایگزین کردن کامل انرژیهای دیگر به جای آن نیز اقلاً تا چند دهه آینده غیر ممکن است.

سهولت و استفاده ی چند گانه از نفت به نفت خواران غربی فرصت داد تا با استفاده از آن، به ثروت و قدرت خیره کننده ای دست یابند. [بدینسان]، با استفاده از این قدرت و ثروت، سلطه خود را بتدریج نه تنها در کشورهای تولید کننده نفت، بلکه در قسمت اعظمی از جهان تحکیم بخشند.

امتیاز نفت ایران که اولین تولیدکننده نفت در خاورمیانه بود، به وسیله انگلیسیها ربوده شد. اولین چاه ایران دو سال قبل از انقلاب مشروطیت به نفت رسید از آن پس علاوه بر موقعیت حساس استراتژیک، نفت عمل دیگری شد تا انگلستان با تمام قوا سلطه خود را در ایران بگستراند و دسترسی به نفت در تشویق انگلستان به انعقاد قرارداد شوم ۱۹۰۷ نقش داشت. قرارداد مزبور، ایران را به مناطق تحت نفوذ روسیه و انگلیس تقسیم کرد و نتایج انقلاب مشروطیت را که هنوز حدود یکسال از عمرش نگذشته بود برباد داد. با انعقاد این قرارداد، انگلستان نفوذ خود را در ایران و منطقه بیشتر تحکیم بخشید. قرار داد مزبور، ایران را به سه منطقه تقسیم کرد، منطقه وسیعی از شمال ایران از ذوالفقار، اولین نقطه تلاقی مرز ایران با افغانستان در شرق تا امتداد آن به یزد در مرکز و قصر شیرین در غرب جزو منطقه تحت نفوذ روسیه تزاری شناخته شد.

منطقه ای در محدوده تلاقی خطی از بیرجند به مرز افغانستان در شرق، و از بیرجند به کرمان و از کرمان به قشم در ساحل خلیج فارس به عنوان منطقه ای نفوذ انگلستان شناخته شد. منطقه ای بین این دو ناحیه بی طرف خوانده شد و دو قدرت، نفوذ سیاسی و اقتصادی برابری را در این منطقه برای یکدیگر شناختند.

اما منطقه بیطرف، عملاً تحت نفوذ غیر قابل رقابت انگلستان قرار داشت. ایلات اصلی این منطقه عبارت بودند از ایلات لر، عرب، بختیاری و خزیمه علم. ایلات لر در شمال و غرب این منطقه زندگی می کردند. آنها به دو شاخه اصلی به نامهای ایلات پیشکوه و پستکوه تقسیم شده بودند. منطقه پیشکوه، شامل قسمت شرقی استان لرستان، از شمال به کرمانشاه، از مشرق و جنوب به منطقه بختیاری و از غرب به رودخانه کرخه محدود بود.

منطقه ایلات پستکوه، بین پیشکوه و مرز عراق (در آن زمان جزو قلمرو عثمانی) قرار است. این منطقه شامل رشته کوههای تقریباً نفوذ ناپذیری بود که در طرف راست ساحل رودخانه کرخه تا مرز عراق کشیده شده بود. انگلستان توانسته بود به

طرق مختلف همکاری هر دو ایل را تا سال ۱۹۰۷ به نفع خود به دست آورد. سه ایل بزرگ دیگر منطقه یعنی ایلهای بختیاری، کعب و خزیمه علم در طول قرن نوزدهم از نزدیک با دولت بریتانیا همکاری داشته و عملاً تحت کنترل و حمایت آن کشور بودند. بختیارها برای قرن‌ها، قسمت‌های مرکزی کوهستانی را که از شمال از بروجرد تا دامنه‌های اصفهان امتداد می‌یابد و از غرب به دزفول، شوستر، رامهرمز و منطقه بهبهان در جنوب ادامه دارد تحت کنترل داشتند. در ادامه قلمرو بختیارها به سمت غرب، حوزه قلمرو ایل کعب قرار داشت. ایل کعب عملاً منطقه‌ای را از بالاتر از بند قیرتا خرمشهر در سراسر طول رودخانه کارون در اختیار داشتند آنها نفوذ خود را حتی بر ایلات عرب شرق رودخانه در نیز گسترده بودند. از خرمشهر و قشم کلیه بنادر مهم ساحلی خلیج فارس یعنی بندر بوشهر، بندر لنگه و بندر عباس تحت نفوذ شدید انگلستان بود. قایمات، بخش شرقی این منطقه به اصطلاح بیطرف در اختیار خانواده خزیمه علم بود که از دیرگاه تحت نفوذ و حمایت انگلستان بودند.

از زمان افتتاح رودخانه کارون بر روی کشتیرانی بریتانیا در سال ۱۸۸۸ این امپراطوری آن چنان نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در جنوب ایران گسترش داده بود که هیچ حاکمی در منطقه بدون موافقت آنها منصوب نمی‌شد. بنا به نوشته لرد کرزن، در سال ۱۸۹۰ تجارت عمده تمام منطقه جنوب «انحصاراً در دست بریتانیا بود». سرمور تیمردوراند سفیر انگلستان در ایران در گزارش محرمانه سالانه سال ۱۸۹۹ خود به وزارت خارجه انگلیس در مورد نفوذ بریتانیا در جنوب ایران می‌نویسد که نفوذ آن کشور در این منطقه غیر قابل رقابت است. او با اشاره به فرمانبرداری فرمانداران، شیخ و سران ایلات محلی از نمایندگان سیاسی بریتانیا در محل نوشت:

آنها می‌بینند که مرزما، صرف نظر از مرز افغانستان و ایران، از کلات تا دریا در طول ۱۵ هزار مایل در امتداد مرز آنهاست. آنها بخوبی می‌دانند که روسها نمی‌توانند در جنوب و جنوب شرقی به آنها کمک کنند. آنها می‌دانند قدرتی که هنوز در ایلات خلیج فارس اعمال می‌کنند بستگی به تحمل، اگر نه به حمایت ما دارد و برای مثال، بندر لنگه در اختیار یک شیخ عرب که از طرف دولت ایران فرماندار است می‌باشد که اکنون شورش کرده و ایران قدرتی برای سرکوبی او ندارد. از من خواهش کرده اند تا یک قایق توپدار برای سرکوبی او بفرستیم. حاکم مزبور با خوشحالی زیاد حاضر است پرچم ما را در بندر لنگه به اهتزاز در آورد.

در (منطقه) کارون عربها مستقرند و حاضرند با شنیدن کلمه ای از طرف ما کوچکترین نشان تفوق ایران را در آنجا محو کنند. بنادر خلیج، محمره (خرمشهر)، بوشهر، بندرلنگه و بندرعباس در حمایت کشتیهای ما هستند...^(۲)

بدین ترتیب، انگلستان در این منطقه از نفوذ غیر قابل رقابتی برخوردار بود. حوزه های عظیم نفت که امتیاز آن در اختیار بریتانیا بود در همین منطقه قرار داشت. بدون شک به این دلیل انگلیس در قرارداد تقسیم ایران، با بیطرف بودن این منطقه موافقت کرد. علاوه بر این، انگلستان همزمان با دست اندازی بر نفت ایران، پیوند خود را با ایلات جنوب محکمتر ساخت. این پیوند از طریق امضای تعهد نامه های محرمانه ای صورت می گرفت که در آن ها انگلستان ضمن شناختن خود مختاری و استقلال ایلات، جان و مال آنها را نیز تحت حمایت خود قرار می داد. انگلستان در ازای چنین حمایتی از ایلات از آنها می خواست تا مجری سیاست آن کشور در جنوب ایران باشند. امضای چنین قرار دادهایی باعث شده بود که مهمترین ایلات منطقه بدون مشورت و دریافت نظر از مأمورین بریتانیا دست به هیچ کاری نمی زدند.

در ملاقاتی که در ۱۹۰۳ بین لرد کرزن نایب السلطنه حکومت هند بریتانیا با سرآرتور هاردینگ سفیر انگلستان در ایران در خلیج فارس صورت گرفت، سیاست بریتانیا در مورد ایلات جنوب ایران مورد تجدید قرار گرفت. در این مذاکرات خصوصاً مسئله افزایش نفوذ بریتانیا بر ایلات لرمورد ملاحظه قرار گرفت. در این مذاکرات تصمیم گرفته شد که لرها را مانند ایل بختیاری و ایل کعب تقویت نمایند. «سرهنگ جیمز داکلاس» وابسته نظامی سفارت انگلیس که در مذاکرات حضور داشت در مورد نتایج تصمیمات اتخاذ شده چنین نوشت:

به نظر می رسد سیاست ما توسعه نفوذ هرچه بیشتر در میان تمامی این ایلات خواهد بود تا از آنها به عنوان مانعی در برابر هر پیشروی خصمانه ای از هر قسمت از شمال ایران بسوی دشتهای عربستان* (خوزستان)، استفاده گردد، و به مشکل پیشروی دولت مرکزی با روسها به سوی شیراز و بوشهر بیفزاید.^(۳)

برای تحقق این سیاست سرگرد برتون یکی دیگر از مأمورین مستشاری نظامی بریتانیا برای تماس با رؤسای ایلات لربه دزفول فرستاده شد.

منطقه پیشکوه که ایلات آن دارای ۴۱ هزار نفر جمعیت بودند از لحاظ استراتژیک حائز اهمیت بسزایی بود چه، راه دزفول - خرم آباد - بروجرد از این منطقه می گذشت و این راه مستقیم ترین راهی بود که هر نیرویی که می خواست از شمال به دشت خوزستان دست یابد می بایست از آن می گذشت.

مأمورین انگلیس قراردادهای مالی مختلفی برای حفظ این راه با سران ایلات لربسته بودند، اما در عین حال، تا اواخر سال ۱۹۰۶ نتوانستند ایلات پیشکوه را تحت سلطه خود درآورند. سرانجام انگلیس با تدابیر مختلف و سرکوبی بعضی از رهبران آنها به وسیله دوست قدیمی خود «فرمانفرما» ضرب شصتی به آنها نشان داد. بدین ترتیب مأمورین انگلیس موفق شدند احترام ترس آمیز بعضی از سران ایلات را نسبت به خود جلب و با بعضی از با اهمیت ترین آنها همکاری دوستانه ای برقرار سازند.

ایلات پشتکوه که آنها را ایلات «فیلی لر» نیز می نامیدند دارای ۲۱۰ / ۰۰۰ نفر جمعیت بودند. رهبری آنها را محمد حسین خان ولی پشتکوه بعهدہ داشت. آنها در منطقه خود کاملاً مستقل از حاکمیت دولت ایران زندگی می کردند. بعد از برقراری رابطه مأمورین انگلیس با ایلات پشتکوه، بنا به گزارش «برتسون» مأمور سیاسی بریتانیا دربصره، این ایلات آمادگی خود را برای تجهیز سی هزار مرد جنگجو در دهه ۱۸۹۰ اعلام کرده بودند.^(۴)

بی ثباتی و آشفتگی شهرهای ایران و به خصوص لرستان پس از انقلاب مشروطیت، به انگلستان فرصت داد تا برای برقراری نفوذ دلخواه خود در میان ایلات لر، (پیشکوه و پشتکوه) قدمهای مؤثرتری بردارد. آنها موفق شدند بین سران ایلات پیشکوه و پشتکوه وحدت به وجود آورند و با این کار، امنیت راهها را که از لحاظ تجاری و نظامی برای انگلستان جنبه استراتژیک داشت تضمین نمایند. ستوان آرنولد ویلسون یکی از رابطین بریتانیا در میان ایلات جنوب سرانجام توانست در سال ۱۹۱۱ بین ولی پشتکوه و شیخ خزعل رئیس ایل کعب عرب نیز وحدت ایجاد کند. (۵) بدین ترتیب پیمان دوستی مشابهی که قبلاً میان ایل خزعل و بختیاری به دست آمده بود به وحدت تمام این ایلات در حفظ منافع بریتانیا در منطقه کمک کرد.

از قدرت ایلات بزودی برای گسترش فعالیت‌های شرکت نفت استفاده شد. در سال ۱۹۰۵ «جان پریس» ژنرال کنسول انگلستان در اصفهان از طرف وزارت خارجه انگلیس دستوریافت تا به نمایندگی از طرف ویلیام ناکس داریسی صاحب امتیاز نفت ایران، با رؤسای بختیاری در اصفهان وارد مذاکره شود. هدف از مذاکرات این بود که بین سران بختیاری تسهیلاتی برای شرکت نفت فراهم آورند. نتیجه مذاکرات، در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵ منجر به امضای قراردادی بین شرکت نفت و سران بختیاری گردید.

به موجب این قرارداد، داری کلیه زمینهایی را که برای انجام عملیات خود نیاز داشت به رایگان از بختیارها دریافت می کرد و فقط مقداری پول بابت خرید اراضی زیرکشت کشاورزی که برای ساختن محل سکونت کارگران یا ایجاد تأسیسات دیگر به کار می رفت می پرداخت.

سران بختیاری در ازای دریافت سالانه دوهزار پوند متعهد می شدند که از کلیه راهها و تأسیسات و نیز از افراد شاغل در عملیات نفت محافظت کنند. رؤسای بختیاری در قبال دزدی، خسارت و یا هر نوع خرابکاری که ممکن بود در منطقه بختیاری به وسیله افراد ایل بختیاری یا دیگران نسبت به تأسیسات، ماشین آلات، اموال، کارگاهها و اشخاص رخ دهد مسئول شناخته می شدند و باید خسارت آن را می پرداختند.

طبق قرارداد بختیارها موظف شدند رؤسای مخصوص و مورد احترامی در رأس نیروهای محافظ خود قرار دهند. رؤسای مزبور کارکنترنل نیروهای محافظ و کارگران ایران را که به وسیله شرکت استخدام می شدند به عهده داشتند. در قرارداد تصریح شده بود که اگر «محافظین، کارگران یا کارمندان ایرای کارشان تنبلی کنند، رؤسای نیروهای محافظ بختیاری موظفند آنها را پس از توصیه نماینده شرکت تنبیه کرده وادار به کارسازند ونگذارند درآینده مشکلاتی ایجاد نمایند.» همچنین در قرارداد پیش بینی شده بود که اگر دولت ایران مفاد آن را نپذیرفت و مشکلاتی در راه اجرای آن به وجود آورد، بختیارها خود مسئول برخورد با دولت ایران هستند.^(۶)

با امضای این قرارداد، عملاً همه مسئولیتهای حفاظت کارکنان و تأسیسات شرکت نفت به عهده بختیارها درآمد. مهمتر از آن، دولت انگلستان که بخوبی آگاه بود که امضای قرارداد توسط آن کشور با اتباع ایران بدون اطلاع دولت و تصویب مجلس شورای ملی، غیر قانونی و مغایر با خود مختاری و استقلال ایران است، سرانجام با مقاومت ملی روبرو خواهد شد، مسئولیت هر نوع درگیری با دولت ایران را به عهده سران بختیاری گذاشت. شکی نیست انگلستان بدین وسیله در نظر داشت در صورت مخالفت جدی دولت ایران با این قرارداد، در صورت لزوم ایل بختیاری را به جنگ با دولت ایران وادار و خود به حمایت از آن برخیزد.

دومین چاه نفت ایران در ۲۶ مه ۱۹۰۸ به نفت رسید. بهره برداری از این چاه کاملاً اقتصادی بود. سال بعد، از چاه مزبور روزانه ۴۵۰ / ۰۰۰ گالن نفت تولید شد. به علت توسعه بهره برداری در جنوب، شرکت نفت در نظر داشت

پالایشگاهی در آنجا احداث نماید. «آرنولد ویلسون» دستیار معاون کنسول بریتانیا در اهواز مأمور شد محل مناسبی را برای تأسیس پالایشگاه در جنوب شناسایی کند. جزیره الخضره (که بعداً آبادان خوانده شد) برای این منظور مناسب تشخیص داده شد. این جزیره در قلمرو شیخ خزعل قرار داشت. سرگرد پرسلی کاکس ژنرال کنسول بوشهر و مأمور ویژه بریتانیا در خلیج فارس دستور یافت تا برای خرید زمینهای آبادان برای شرکت نفت با شیخ خزعل وارد مذاکره شود. شیخ خزعل از توسعه عملیات شرکت نفت در منطقه تحت قلمرو خود نگران بود. او فکر می کرد که گسترش چنین تأسیسات با اهمیتی در منطقه اوسرانجام دولت ایران را مجبور به از بین بردن حکومت خود مختار خواهد کرد. از این رو شیخ خزعل از دولت انگلستان خواستار تعهدات بیشتری در مورد حفظ استقلال خود شد.

شیخ خزعل پس از به قتل رسیدن برادرش «مزل خان»، که رئیس ایل کعب بود و با شرکتهای انگلیسی در خلیج به رقابت پرداخته بود به سرپرستی ایل گماشته شد. شواهد موجود نشان می دهد که این اقدام به دستور و هدایت انگلستان صورت گرفت. در سال ۱۸۹۹ «سرمور تیرم دوراند» طی نامه ای خزعل را به عنوان با نفوذترین شخص در خوزستان شناخت و حکومت او را به نفع دولت بریتانیا خواند. «دوران» در همین نامه قصد دولت بریتانیا را برای حمایت از او اعلام کرد.^(۷) در دسامبر سال ۱۹۰۲ سرآرتور هاردینگ جانشین دوراند در ایران طی نامه ای به شیخ خزعل اطمینان داد. تا زمانی که او رفتار دوستانه خود را با انگلستان حفظ کند می تواند مطمئن باشد که دولت بریتانیا از وی حمایت خواهد کرد و دولت بریتانیا این حق را برای اعقاب او نیز محفوظ نگاه خواهد داشت. همچنین دولت بریتانیا دولت ایران را از هر کوششی برای کاهش نفوذ خزعل و یا مداخله در امور او باز خواهد داشت. علاوه بر این، دولت بریتانیا خرمشهر را در مقابل حمله خارجی محافظت خواهد کرد.^(۸)

در همان سال هاردینگ از علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم ایران خواست که به گونه ای، حاکمیت خود مختارانه خزعل را در خرمشهر تأیید نماید. امین السلطان طی فرمانی به این درخواست سفیر انگلیس پاسخ مثبت داد. به دنیا فرمان او، دو فرمان دیگر از طرف مظفرالدین شاه صادر شد. این فرمان بدون شک به تشویق امین السلطان و بنا به توصیه سفیر انگلیس صادر شده بود. و به تقویت موقعیت شیخ خزعل کمک شایانی کرد. شاه در فرمان نخست، کلیه زمینهای دولتی خرمشهر، جزیره الخضره (آبادان) بهمنشیر و کارون را برای همیشه به خزعل

بخشید، و تحت مالکیت او در آورد. در فرمان دوم، کلیه سرزمینهای فلاحیه، هندیان، ده ملا و زمینهای شرق رودخانه کارون تحت مالکیت دائمی خزعل قرار گرفت. (۹) به این ترتیب خزعل بزرگترین قدرت جنوب ایران شد. قدرتی که همه امکانات خود را در خدمت توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلستان قرار داده بود.

در سال ۱۹۰۸ در حالی که شمال ایران تحت سلطه روسیه و جنوب تحت تسلط عملی انگلستان بود. جنبش آزادی خواهی و استقلال طلبی هنوز در سراسر کشور جریان داشت. حکومت مرکزی بی ثبات محمد علیشاه، به قتل عام آزادی خواهان مشغول بود و هیچ گونه چشم اندازی برای ثبات حکومت مرکزی پیش بینی نمی شد.

در چنین جو سیاسی، خزعل از انگلستان خواست تا در ازای همکاری او با آن کشور و شرکت نفت خود مختاری او را رسماً اعلام نماید. بدنبال این درخواست، وزارت خارجه انگلیس به سرگرد کاکس که زمینهای آبادان را به قیمت ناچیزی از خزعل برای شرکت نفت اجاره کرده بود دستور داد تا به خزعل اطمینان دهد که هر تغییری که در شکل حکومت ایران ایجاد شود، دولت بریتانیا به حمایتی که در سال ۱۹۰۲ نسبت به آن تعهد کرده است عمل خواهد کرد و این حمایت شامل فرزندان و جانشینان او نیز خواهد شد.^(۱۰) تعهد مزبور با عبارات محکمتری در اکتبر سال ۱۹۱۰ تکرار شد در این تعهد ذکر شده بود که:

صرف نظراً هرگونه تغییری که در دولت ایران صورت گیرد، خواه دولتی از طرفداران شاه تشکیل شود و خواه ملیون دولت را در دست گیرند، در صورتی که دولت ایران به قلمرو یا حقوق شناخته شده و یا داراییهای شما در ایران تجاوز کند، دولت اعلیحضرت آماده خواهد بود برای به دست آوردن راه حل رضایت بخش حمایت لازم خود را عرضه نماید. بهمین ترتیب دولت بریتانیا با تمام قدرت خود، شما را در مقابل حملات یک قدرت بیگانه و هر تجاوز بیگانه ای در قلمرو حقوق شناخته شده و املاک شما در ایران حفاظت خواهد کرد.

این حمایت در مورد فرزندان ذکور خزعل تا زمانی که از دستورات دولت انگلستان سرپیچی نکنند اجرا می شد.^(۱۱)

رؤسای ایلات بخوبی می دانستند که خود مختاری و استقلال آنها که مغایر اصل حاکمیت ملی ایران است تا زمانی می تواند محفوظ بماند که آنها، خود را در خدمت انگلستان قرار دهند. دولت انگلستان با حمایت از منافع و ضمانت خود

مختاری آنها دقیقاً همین هدف را پیگیری می کرد. در نتیجه اعمال این سیاست بود که انگلستان توانست از نفوذ ایلات به نفع گسترش سیاست اقتصادی-سیاسی خود در جنوب ایران بهره برداری نماید. انگلستان در طول چندین دهه در مسلح کردن و تعلیم دادن ایلات بختیاری و خزعل کوشیده بود، بطوری که قدرت نظامی آنها عملاً بیش از حکومت مرکزی ایران بود.

انگلستان قدمهای موفقیت آمیزی دراز بین بردن اختلافات سران دوقبیله بزرگ هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری برداشته بود و می کوشید وحدت این ایل را که به نفع قدرت آن کشور در جنوب بود حفظ نماید. همچنین سیاست نزدیکی ایل بختیاری با خزعل به مراحل کاملاً رضایت بخشی رسیده و با پیوند زناشویی فرزندان طرفین بایکدیگر تحکیم یافته بود.

اتکا به این قدرتهای محلی، این اطمینان خاطر را برای دولت بریتانیا به وجود آورده بود که عملیات نفت بدون هیچ مشکلی در جنوب ادامه خواهد یافت و در نتیجه جریان نفت به آن کشور به امنیت صورت خواهد گرفت.

دسترسی به ذخایر عظیم نفت ایران موجب شد که انگلستان به بزرگترین آرزوی خود که برای امپراتوری اهمیت استراتژیک داشت، یعنی تغییر سوخت کشتیهای جنگی از ذغال سنگ به نفت جامه عمل بپوشاند. سرمایه داران بریتانیایی از سال ۱۸۸۲ به دنبال اجرای این طرح در جستجوی نفت بودند. شرکت نفت برمه امتیاز نفت را در برمه به دست آورد. صاحبان این شرکت، بریتانیایی بودند. شرکت مزبور عملیات خود را در سال ۱۹۰۲ آغاز کرد. دو سال بعد، «سرجان فیشر» اولین نیروی دریایی بریتانیا یک کمیته چهار نفری را به ریاست معاون نیروی دریایی مأمور بررسی تغییر سوخت نیروی دریایی کرد. یکی از اعضای آن «سرفردریک بلک» بود که بعدها رئیس شرکت نفت ایران-انگلیس شد. اما بزودی آشکار شد که نفت برمه نیاز عظیم بریتانیا را تأمین نمی کند و با اتکا به آن بریتانیا نمی تواند طرح تغییر سوخت کشتیهای خود را عملی سازد. با دسترسی به نفت ایران زمینه اجرای این طرح آماده شد. طرح فیشر سرانجام به دست وینستون چرچیل که از سال ۱۹۱۱ پست او را در نیروی دریایی بریتانیا به عهده گرفت به مورد اجرا درآمد. فیشر خود به سرپرستی کمیسیون سلطنتی بریتانیا برای تحقیق درباره منابع تدارکاتی نفت گماشته شد. این کمیسیون پس از جلسه ای با شرکت چرچیل و «هربرت اسکویث» نخست وزیر انگلیس (۱۹۱۵ - ۱۹۰۸) در ماه مه ۱۹۱۲ کارش آغاز کرد. در حالی که کمیسیون سلطنتی مشغول تحقیق بود، چرچیل

هیأتی را به ریاست دریادار « سرادموند اسلید» (که پس از سهیم شدن دولت بریتانیا در شرکت نفت، رئیس شرکت نفت ایران- انگلیس شد) برای تهیه گزارشی از منابع نفت شرکت نفت ایران- انگلیس به ایران فرستاد. در میان این هیأت پرفسور جان گدمن استاد معدن شناسی دانشگاه بیرمنگهام و مشاور نفتی اداره متسمرات دول بریتانیا نیز حضور داشت (اوبعدها رئیس شرکت نفت ایران - انگلیس شد) شرکت نفت ایران - انگلیس که از سال ۱۹۱۲ به نیروی دریایی برتانیای نفت می داد خواهان شرکت دولت بریتانیا در نفت ایران شد. بر اساس گزارش هیأت اسلید، چرچیل در خطابه ای در ژوئیه ۱۹۱۳ در مجلس عوام گفت: « هدف نهایی ما این است که نیروی دریایی، مالک و تولید کننده مستقل ذخایر سوخت مایع خود بشود... ما باید مالک، یا بهر قیمتی که شده است لااقل کنترل کننده ذخایر نفت طبیعی مورد نیاز خود باشیم.»^(۱۲)

چرچیل این سخنان را در رابطه با کنترل نفت ایران می گفت: زیرا، روشن شده بود که میدانهای نفت برمه قادر به رفع نیازهای هنگفت نیروی دریایی نیستند. گرچه میدانهای نفت ایران خارج از حوزه امپراتوری بریتانیا قرار داشت اما نفوذ بریتانیا در ایران آن چنان بود که رئیس شرکت نفت در پایان همان سال گفت، ایران یکی از مناطق بسیار معدود در جهان است که منابع عظیم نفت در آن وجود دارد و کشور مزبور در قلمرو نفوذ بریتانیا قرار دارد.^(۱۳)

بدین ترتیب، چرچیل که از کنترل نفت ایران به وسیله دولت بریتانیا اطمینان داشت، حتی قبل از آنکه لایحه خرید سهام شرکت نفت ایران - انگلیس در سال ۱۹۱۴ توسط دولت بریتانیا به پارلمان آن کشور در سال ۱۹۱۴ برده شود، بنا به اظهارات لرد « چارلز بریسفورد» نماینده پورت موث در مجلس عوام، ۱۶۶ کشتی مختلف جنگی برای ناوگان های نیروی دریایی ساخته بود که سوخت همه آنها با نفت بود. (۱۴) چرچیل در ساختن این گونه کشتیها تلاش زیادی کرد، به طوری که از سال ۱۹۱۲ تا مارس ۱۹۱۴ تعداد ۱۰۴ فروند از این کشتیها ساخته شد و تعداد آنها شش ماه پس از آن به ۱۶۶ فروند رسید. برای اینکه تصویری از میزان نیاز این کشتیها به نفت به دست آید باید خاطر نشان ساخت که تنها دو کشتی از در افکن، بنا به محاسبه بریسفورد، در طول سه روز پنج هزار تن نفت مصرف می کردند. نیروی دریایی قبل از اینکه نفتی در انبار داشته باشد این کشتیها را ساخته بود، در حالی که قبل از اینکه بتواند این کشتیها سنگین جنگی را به آب بیندازد، بنا به تخمین نماینده مزبور، نیاز به ذخیره ای بیش از ۲/۰۰۰/۰۰۰ تن

نفت داشت^(۱۵) این واقعیت که از یک طرف دیگر امکان تغییر سوخت این کشتیها از نفت به ذغال سنگ وجود نداشت، و از سوی دیگر حفظ تفوق نیروی دریایی بریتانیا بر آلمان در آستانه جنگ جهانی اول امری حیاتی برای انگلیس بود همه حاکی از این بود که نیروی دریایی بریتانیا کوچکترین شکی در دسترسی و کنترل نفت ایران نداشت و بر اساس چنین اطمینانی طرح ریزیهای خود را انجام داده بود. آخرین گفتگو درباره لایحه خرید سهام نفت شرکت ایران- انگلیس به وسیله دولت بریتانیا، در جلسه ۱۶ ژوئن ۱۹۱۴ مجلس عوام انجام گرفت. **پیشنهاد چرچیل این بود که دولت با پرداخت ۲۰۰۰ / ۲۰۰ / ۵ پوند ۵۲ / ۵ در صد سهام شرکت نفت ایران- انگلیس را خریداری نماید.** (۱۶) اودر نطق خود در مجلس عوام گفت: «امروز تقریباً تمام یا قسمتی از ۲۵۰ کشتی جنگی مختلف ناوگاتهای بریتانیا وابسته به نفت است». چرچیل افزود: «وسعت میدانهای نفت ایران آن چنان است که ما را قادر می سازد برای سالیان دراز تمامی نیازهای نفتی و شاید بیش از نیاز خود را، از آن کشور به دست آوریم»^(۱۷). در واقع مسئله کنترل کامل ایران که نیروی دریایی بریتانیا حتی تا آن زمان وابسته به آن شده بود، مسئله مرگ و زندگی امپراتوری بریتانیا بود. زیرا، در آن هنگام رقابتهای مستعمراتی بین قدرتهای بزرگ اروپایی به حادترین مرحله خود رسیده و آنها را در آستانه جنگ با یکدیگر قرار داده بود. در فاصله دهه های ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴، این قدرتهای نفوذ مستعمراتی خود را که برای برخی از آنها سابقه چهار صد ساله داشت بر سراسر جهان گسترده بودند. در آستانه سال ۱۹۱۴، توسعه مستعمراتی آنها به سرحد نهایی خود رسیده بود. بن بستهای اقتصادی، هریک از قدرتهای استعماری را مجبور کرده بود تا برای ادامه حیات خود نظم مستعمراتی جهان را به سود خود تغییر دهند. تغییر نظم مستعمراتی جهان با هدفهای چهارگانه زیر مورد نظر قرار گرفته بود:

الف - یافتن روزه ای برای سرمایه گذاری انباشته شده.

ب - یافتن بازارهای جدید برای محصولات صنعتی.

ج - جستجو برای دسترسی به مواد خام.

د - یافتن راه حل برای مسئله افزایش جمعیت.

تا سال ۱۹۱۴، قدرتهای استعمارگر بزرگ اروپایی به صورت سرمایه گذاران عمده در کشورهای مستعمره در آمده بودند. بریتانیا تا آن هنگام، ۲۰ میلیارد دلار در آفریقا، کانادا، استرالیا، آمریکا و... سرمایه گذاری کرده بود. فرانسه ۵ / ۷ میلیارد دلار در کشورهای اروپای شرقی و روسیه سرمایه گذاری کرده و آلمان ۶

میلیارد دلار در جنوب شرقی اروپا، ترکیه و خاور دور سرمایه گذاری کرده بود. علاوه بر این هلند در اندونزی، بلژیک و سوئیس و کشورهای اسکاندیناوی در دیگر کشورهای توسعه نیافته دست به سرمایه گذاری زده بودند. (۱۸)

تولید کنندگان قماش و لوازم خانگی و ماشینی بریتانیا، تا سال ۱۸۷۰ بازار خوبی برای کالاهای خود در اروپا داشتند. از آن سال به بعد آلمان، فرانسه، بلژیک و کشورهای دیگر اروپایی قادر شدند با گسترش تولیدات خود، بازارهای داخلی خود را به دست گیرند. در نتیجه، این کشورها جلوی واردات کالاهای بریتانیا را از طریق تعرفه های گمرکی گرفتند. کشورهای مزبور حتی به تولید بیشتر از سطح نیاز داخلی پرداخته و برای فروش تولیدات خود در جستجوی بازار خارجی بودند. با بدین ترتیب، تا سال ۱۹۱۴ گسترش کارخانجات صنعتی در کشورهای عمده اروپا به حد اشباع رسیده در نتیجه این کشورها در داخل مرزهای خود محل مناسبی برای سرمایه گذاری نمی یافتند. در نتیجه رقابت برای سرمایه گذاری بیشتر در سرزمینهای توسعه نیافته آفریقا و آسیا افزایش یافت. تا همراه با حل مشکل انباشت سرمایه، مشکل پیدا کردن بازار برای فروش کالاهای صنعتی و دسترسی به مواد خام مورد نیاز برطرف گردد. اما به نظر می رسد که گسترش رقابت در آفریقا و آسیا نیز نمی توانست بن بست قدرتهای استعماری اروپا را حل کند زیرا، این قدرتها در خلال سالهای ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۴ در این مناطق به حادثترین شکل با یکدیگر به رقابت پرداخته بودند. گسترش رقابتهای استعماری به صورتی بود که تا سال ۱۸۷۵ کمتر از یک دهم آفریقا به صورت مستعمرات اروپا در آمده بود. اما بیست سال بعد (۱۸۹۵) تنها یک دهم آفریقا از چنین تجاوزی مصون مانده بود. در طول سالهای ۱۸۷۱ تا ۱۹۰۰ بریتانیا ۵/۴ میلیون هکتار مایل مربع و ۶۶ میلیون نفر در قلمرو خود افزوده بود و فرانسه ۵/۳ میلیون هکتار مایل مربع زمین و ۲۶ میلیون نفر، روسیه نیم میلیون مایل مربع با ۶۵ میلیون نفر، بلژیک ۹۰ هزار مایل مربع با ۵/۸ میلیون نفر و ایتالیا ۱۸۵ هزار مایل مربع و ۷۵۰ هزار نفر به مستعمرات خود افزوده بودند. (۱۹)

تا سال ۱۹۰۰، قدرتهای بزرگ اروپا تمام قاره آفریقا را غیر از چهار کشور (۲۰) به صورت مستعمره خود در آورده بودند. مستعمرات سه قدرت عمده یعنی بریتانیا، فرانسه و آلمان به شکل پراکنده، سراسر آفریقا را فرا گرفته بود. این قدرتها برای متصل کردن مستعمرات خود به یکدیگر به یک رشته جنگهای مستعمراتی میان

خود دست زده بودند.

آلمان در آغاز قرن بیستم، بزرگترین قدرت اروپا و امپراتوری بریتانیا، بزرگترین قدرت جهان بود. آلمان با برخورداری از ۵۶ میلیون نفر جمعیت در قلب اروپا و با اقتصاد در حال گسترش، به سرعت اقتصاد بریتانیا را در بخش صنعت تحت الشعاع خود قرار می داد. این کشور قوی ترین و مجهزترین ارتش قاره اروپا را در اختیار داشت. اما بریتانیا به علت تفوق نیروی دریایی هنوز از لحاظ نظامی، قدرت اول جهان بود. این امپراتوری، یک چهارم کره زمین و یک چهارم جمعیت آن را در اختیار داشت. نیمی از ظرفیت کشتیهای تجاری جهان متعلق به آن بود. اما جمعیت بریتانیا برخلاف آلمان در یک نقطه متمرکز نبود. بیشتر جمعیت آن، در مناطق پراکنده هندوستان، سراسر آفریقا، کانادا استرالیا و جزایر کوچک بسیاری از اقیانوسهای جهان و جزایر بریتانیا پراکنده بودند و امپراتوری بریتانیا در مقایسه با آلمان از جهت قدرت تمرکز در اروپا مرکزی، در موضع ضعف قرار داشت. آلمان نیز در مقیسه با قدرت نیروی دریایی بریتانیا در اقیانوسهای جهان برخوردار از موضع ضعف بود.

با توسعه قدرت نیروی دریایی آلمان از سالهای ۹- ۱۸۹۷، وحشت اروپا فرا گرفت* در سال ۱۹۰۰ قانونی در آلمان به تصویب رسید که بر طبق آن قدرت نیروی دریایی به دو برابر ظرفیت آن می رسید. هدف از تصویب این قانون این بود که نیروی دریایی آلمان نسبت به نیروی دریایی بریتانیا، تفوق یابد. در واکنش نسبت به این اقدام آلمان، بریتانیا از سال ۱۹۰۳ به صورت جدی به تقویت نیروی دریایی خود پرداخت. از این رو تغییر سوخت ناوگانهای جنگی بریتانیا از ذغال سنگ به نفت به وسیله چرچیل مسئله ای حیاتی برای حفظ و گسترش مستعمرات امپراتوری بریتانیا بود. بررسیهای علمی نیروی دریایی بریتانیا نشان می داد که با تغییر سوخت ذغال سنگ به نفت علاوه بر تسهیلات بی شماری که برای نیروی دریایی فراهم می شد، سرعت و کارایی ناوگانهای جنگی بریتانیا به بیش از ۵۰ درصد افزایش می یافت. امتیاز مهم دیگر نفت این بود که ناوها برای سوختگیری مجدد نیاز به مراجعت به بندرگاهها را نداشته بلکه در همان محل مأموریت خود در اقیانوسها نفت مورد نیاز خود را سوختگیری می کردند. توجه به این تحولات جهانی، بخوبی اهمیت کنترل منابع عظیم نفت ایران را برای ادامه حیات امپراتوری بریتانیا نشان می دهد.

کمتر نماینده ای در مجلس عوام بریتانیا نسبت به ضرورت تغییر سوخت کشتیها

از ذغال سنگ به نفت تردید داشت. اما کمتر نماینده ای هم وجود داشت که در مورد حفظ امنیت منطقه نفت خیز ایران و استمرار جریان نفت که اینک حیات بریتانیا به آن وابسته بود نگران نباشد.

مسئله چگونگی حفظ امنیت مناطق نفت خیز ایران در جلسه ۱۷ ژوئن ۱۹۱۴ مجلس عوام که یکی از طولانی ترین جلسات پارلمان بریتانیا بود مطرح شد. مشکل نمایندگان این بود که گرچه حوزه های نفت ایران در منطقه ای ظاهراً بیطرف قرار داشت اما از طرفی هم دو قدرت روس و انگلیس طبق قرارداد ۱۹۰۷ حق داشتند به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در آن منطقه بپردازند.

یکی از نمایندگان استدلال می کرد با وجود اینکه اوبا تغییر سوخت ناوگانها از ذغال سنگ به نفت موافق است اما اگر دولت نتواند نیازهای نفتی را به موقع تأمین کند و یا در هنگام جنگ دچار کمبود نفت شود کشور را به ورطه جدی ترین خطرات خواهد کشاند. زیرا دولت اکنون قادر نیست کشتیهای نفت سوز فعلی را به سوخت ذغال سنگ برگرداند مگر اینکه تمامی کشتی را کالاً نوسازی کند. نماینده مزبور با توجه به اینکه ایتالیا و اطریش نیز مشغول گسترش ناوگانها خود بودند به اهمیت دفاع از دریای مدیترانه، کانال سوئز و خلیج فارس از لحاظ استراتژیک اشاره می کرد. او گفت که با وابسته شدن انگلیس به نفت ایران اهمیت دفاع از این نقاط « هزار برابر می شود.» مدیترانه مهمترین بزرگراه برای بریتانیا است. ۶۴ درصد مواد غذایی و مقدار عظیمی از مواد خام امپراتوری از آن می گذرد. « و اکنون ما می خواهیم با درآوردن آن به صورت یکی از عظیم ترین راهها نفت جهان به اهمیت آن بیشتر بیفزاییم.» او با این نظر که می توان برای کاستن خطرات امنیتی حمل نفت از مسیر خلیج فارس - دریای سرخ - کانال سوئز - مدیترانه به بریتانیا مسیر خلیج فارس دماغه امید به بریتانیا را انتخاب کرد مخالفت می ورزید. مسیری که دارای مسافتی به طول ۱۲ هزار مایل بود نسبت به مسیری اول که دارای ۶ هزار مایل فاصله بود از نظر وی عملی نبود.^(۲۱)

عمده ترین انتقادات دیگر بین نماینده و چند تن دیگر از نمایندگان روی چگونگی کنترل تأسیسات نفت در داخل ایران متمرکز بود. آنها نسبت به علاقه بودن سیاست دولت بریتانیا در واگذاری امنیت منطقه نفت به بختیارها تردید داشتند. این سؤال از طرف آنها مطرح بود که اگر سران ایل بختیاری به توافق خود عمل نکنند و چاهها و بخشی از لوله های نفت را تهدید کنند چه خواهد شد. آیا دولت که اکنون مسئولیت شرکت نفت را با خرید اکثریت سهام آن به عهده می گیرد مجبور نخواهد

شد برای تنبیه بختیاریها به ایران اعزام دارد؟ آیا این مداخله موجب گسترش بیشتر نفوذ روسیه در ایران خواهد شد؟ آیا بهتر نیست دولت بریتانیا از سیاست تضعیف دولت ایران که تا کنون درپیش گرفته است دست برداره و دولت مرکزی را تقویت نماید؟ زیرا اگر دولت ایران مسئول حفاظت خط لوله باشد آنگاه دولت بریتانیا ناچار نیست برای تنبیه تخریب کنندگان لوله های نفت به ایران نیرو اعزام کند. بلکه دولت ایران خود مسئول نظم و قانون خواهد بود.

برخی از این نمایندگان استدلال می کردند اگر نیروی پلیس ایران را تقویت کنیم و استقلال و تمامیت آن را محترم بشماریم این مآلاً به سود ایران و امپراتوری بریتانیا خواهد بود: « با تقویت ایران و حفظ آن به صورت یک کشور مستقل، منافع جهانی ما بسیار بهتر تأمین می شود تا تقسیم آن بین روسیه و بریتانیا کبیر» و بالاخره آیا در دست گرفتن نفت ایران منجر به برانگیختن رقابت بیشتر همسایگان ایران به خصوص روسیه و ترکیه خواهد شد؟ آیا ارتش آنها جریان نفت را مورد تهدید قرار خواهد داد. (۲۲)

پاسخ « سردوار گری » وزیر امور خارجه بریتانیا به این نمایندگان به طور خلاصه به شرح زیر بود:

دولت بریتانیا از چاهها و لوله های نفت در وهله اول با دادن کمک مالی به ایلات محلی و با گرفتن کمک از دولت ایران محافظت خواهد کرد. اما اگر اقدامات ایلات و دولت ایران در محافظت از نفت شکست بخورد، دولت بریتانیا برای این کاردوئیت از نیروهای خود را به ایران اعزام خواهد کرد. و نیز اگر شرایط اضطراری مهمی پیش بیاید که لازم باشد بلاانقطاع نفت فراهم کرده و ذخیره نماییم و وقت برای استفاده از وسایل دیگر برای امنیت نفت نباشد بریتانیا به آن کشور نیرو اعزام خواهد کرد. اگر شورشی اتفاق افتد که عملیات حفاظتی به وسیله نیروی نظامی ضرورت یابد، به جای استفاده از نیروهای بریتانیا در هندوستان، ترجیح داده می شود که از نیروهای ایرانی که تحت فرماندهی افسران انگلیسی خواهند بود استفاده شود. وزیر خارجه بریتانیا افزود:

اگرما برای سازمان دادن ژاندارمری ایران افسران خود را به آن کشور قرض دهیم این کار خدشه دار کردن استقلال و تمامیت ارضی ایران نیست زیرا سالیان درازی است که موقعیت ایران به این صورت است که نمی تواند بدون استخدام افسران خارجی ایران پیشرفت ایران کند. اما من فکرمی کنم که به جای برقرار کردن ژاندارمری تحت فرماندهی افسران بیگانه، خود ایلات خواهند توانست خطوط لوله

را محافظت کنند و احتمالاً همین کار عملی خواهد شد. از ابتدای بهره برداری از نفت ایران چاههای ایلات به علت علاقه مادی که دارند تمایل شدیدی به ادامه جریان بهره برداری از چاههایشان نشان داده اند.

ادوارد گری ادامه داد: (بدیهی است با هر قدمی که برای تقویت منافع خود در جنوب ایران برمی داریم باید به تعهدات خود برای حمایت از آن بیفزاییم. بعلت رضایت بخش نبودن وضع ایران، روسیه راههای تجاری را در شمال حمایت کرده است و در نتیجه تجارت آن کشور بدون انقطاع در شمال جریان دارد و تجارت بریتانیا در جنوب به علت عدم امنیت راهها زیان می بیند. ما نباید بگذاریم شرایط آن چنان بد شود که تجارت بریتانیا از جنوب برچیده شود و روسیه تجارت خود را در آنجا گسترش دهد. دولت انجام این کار را یکی از تعهدات خود می داند ما باید در کار استخدام افسران انگلیسی به وسیله دولت ایران برای تضمین امنیت این راهها تسریع کنیم. لذا با توجه به تعهدات و منافی که از پیش در جنوب ایران داریم این پندار درست نیست که بدست آوردن نفت در جنوب به طور جدی به تعهدات ما خواهد افزود.

وزیر خارجه انگلیس اضافه می کند که اگر چه دولت بریتانیا هیچ تعهد مستقیمی نسبت به شرکت نفت ایران و انگلیس ندارد، اما با توجه به اینکه آن شرکت را در سالهای گذشته برای به دست آوردن نفت ترغیب کرده است به شرکت مزبور حق می دهد که مانند دیگر شرکتهای تجاری بریتانیا وقتی که داراییهایش به خطر افتاد از دولت قویاً تقاضای حمایت نماید.

وزیر خارجه انگلستان نتیجه گرفت که به نظر نمی رسد که دولت با خرید سهام شرکت نفت واقعاً متحمل تعهدات بزرگتری بشود. گری تأکید می کرد: «ما از پیش دارای تعهدات اخلاقی به تمام شرکتهای بریتانیایی سهام شرکت نفت اگر دولت سهمی هم در آن نداشته باشد یکی از آن شرکتهاست.»

ادوارد گری در مورد تهدید احتمالی روسیه و ترکیه گفت:

ما با این دو قدرت دارای روابط خوبی هستیم. حفظ روابط خوب ما و ترکیه بسیار مهم است، و نیز داشتن بهترین روابط با دولت روسیه اهمیت حیاتی داشته و به نفع صلح است. بریتانیا و روسیه در آسیا دارای منافع زیادی هستند. همکاری آنها با یکدیگر به حفظ این منافع بیشتر کمک می کند. هدف وزارت خارجه این است که علی رغم مشکلات و تیرگیهایی که بر اثر مسائل کوچک بین دو کشور به وجود می آید روابطی مابین را دوستانه نگهدارند، روسیه نیز چنین هدفی دارد.

ادوارد گری افزود:

ما مشکلات عظیمی در مذاکرات داشته ایم. کار تعدیل برخی از حوادث، فوق العاده دشوار بوده است. اما من احساس می‌کنم هرچه مشکل بیشتر بوده لزوم حفظ روابط صمیمانه تربیشتر به چشم خورده است تا امکان بحث در باره این حوادث را به طور دوستانه میسر سازد. من عقیده دارم که این احساس دوجانبه بوده است. فرض کنیم که مشکلات عظیمی در روابط مابا ترکیه فراهم شود. فرض کنیم که به علت تغییرات تأسف آوردرسیاست هر یک از طرفین، روابط با روسیه بخوبی آنچه که اکنون هست پیش نرود. ذخایر نفت که در جنوب ایران قرار گرفته اگرچه در فاصله قالب ملاحظه ای با مرز روسیه و در سرزمین بسیار صعب العبوری قرار دارد، اما بدون شک حمایت عملی از آن موجب نگرانی خواهد بود. این نگرانی شامل حمایت از تجارت بریتانیا و حمایت از چیزهای زیاد دیگری نیز خواهد بود.

وزیر خارجه بریتانیا تأکید کرد که در هر قسمت از جهان که امکان به دست آوردن امتیاز نفت وجود داشته باشد، دولت با چنین نگرانی روبرو خواهد بود به جز در حوزه امپراتوری بریتانیا که در آن این خط کمتر است. او افزود: «آیا کسی می‌تواند به نقطه ای از جهان خارج از قلمرو امپراتوری بریتانیا اشاره کند که بتوان در آنجا با خطر کمتری به امتیاز نفت دست یافت؟»

ادوارد گری پافشاری کرد که آیا آقایان می‌توانند ذخایر نفتی دیگری را در گوشه ای از جهان نام برند که برای جوابگویی به نیازهای نیروی دریایی کافی باشد و «نیروی دریایی بتواند قیمتها را تحت کنترل بیگیرد.» و مشکلاتی که از لحاظ سیاسی یا استراتژیک برای گرفتن این امتیاز مطرح شد در آنجا بیش از ده برابر نباشد.

در پاسخ این سؤال «رمزی مک دونالد» پرسید آیا قدمهایی که برای حمایت از منافع نفتی برخواهید داشت موجب تشویق روسیه به پیشروی در شمال ایران نخواهد شد. وزیر خارجه بریتانیا پاسخ داد: «این استدلالی است که می‌توان در مورد حمایت کلی از تجارت بریتانیا در جنوب ایران نیز مطرح کرد. اما من نمی‌توانم فکر کنم که ما احتمالاً با صرف نظر کردن از کسب منافع برای بریتانیا، یا با صرف نظر کردن از حمایت تجارت بریتانیا در جنوب ایران جلوی پیشروی روسها را در شمال ایران بگیریم. (۲۳)

از سخنان گری در پاسخ به نمایندگان مجلس عوام اهمیت نفت ایران برای بریتانیا در مورد آن آشکار می شود. وزیر خارجه اقدامات دولت را برای حفظ جریان نفت به آن کشور تشریح می کند. محور سیاست بریتانیا با توجه به این سخنان بشرح زیر است:

۱ - بریتانیا در هیچ جای جهان غیر از ایران نمی تواند منافع نفتی به دست آورد که جوابگوی نیازهای امپراتوری به خصوص نیاز نیروی دریایی آن باشد.

۲ - تنها در ایران است که نیروی دریایی بریتانیا می تواند قیمت نفت را تحت کنترل خود در آورد.

۳ - دولت بریتانیا با دادن کمک به ایلات محلی از نیروی آنها برای حفاظت منابع ولوله های نفت استفاده می کند.

۴ - بریتانیا به دولت ایران فشار می آورد تا با استفاده افسران انگلیسی به تربیت نیرویی تحت فرماندهی این افسران برای حفظ منافع بریتانیا در جنوب مبادرت ورزد.

۵ - در صورت عدم موفقیت موارد ۳ و ۴ بریتانیا برای حفظ منافع خود هر وقت لازم بود دو تیب به ایران اعزام خواهد کرد و در موارد، برای حفظ جریان نفت، بریتانیا به هر میزان لازم به ایران نیرو اعزام خواهد کرد.

۶ - بریتانیا از ترس پیشروی روسها در شمال، از گسترش منافع خود در جنوب نمی گذرد. به عبارت دیگر با توجه به نفوذ روسیه در شمال، بریتانیا به سیاست تقسیم عملی ایران به صورت منافع روس و انگلیس عمق می دهد.

اما بخش بسیاری از آنچه سرادوار دیگری در مجلس عوام در پاسخ نمایندگان گفت خود شخصاً از اواخر سال ۱۹۰۴ در مقام وزیر خارجه بریتانیا، در مورد ایران اجرا کرده بود. از لحاظ نفوذ در مسائل داخلی ایران، همان طور که در صفحات پیش دیدم، مهمترین ایلات جنوب آن زمان تحت کنترل بریتانیا درآمده بودند. ایلات مزبور بدون اجازه مقامات انگلیسی دست به کوچکترین اقدامی نمی زدند. از لحاظ برخی کشمکشهای مستعمراتی با قدرتهای دیگر، به دنبال وحدتی که در این خصوص میان آلمان، اطریش مجارستان و ایتالیا در سال ۱۸۸۲ به وجود آمده بود، وزیر خارجه دولت لیبرال در سال ۱۹۰۴ به حل منازعات خود را فرانسه در مورد مصر و سودان و مراکش پرداخت. فرانسه، مصر و سودان را به صورت قلمرو

و مستعمراتی بریتانیا شناخت و خودبه تحکیم جا پای خویش در شمال و غرب آفریقا پرداخت. بادامه مذاکراتی که از همان سال ادواردگری با روسیه برای پایان دادن به رقابتهای مستعمراتی در آسیای مرکزی آغاز کرد، سرانجام در سال ۱۹۰۷ موفق به امضای قراردادی با آن کشور شد. به موجب این قرارداد، دوقدرت، تبت را به عنوان کشوری مستقل و بیطرف شناختند. روسیه تعهد کرد مستقیماً با افغانستان تماس نگیرد، و ایران به قلمرو نفوذ دو قدرت تقسیم شد. با موافقتنامه ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس، سرعت زمینه وحدت سه کشور فرانسه، بریتانیا و روسیه فراهم شد. زیرا فرانسه از سال ۱۸۹۳ از ترس آلمان با روسیه پیمان دوستی بسته بود. تا سال ۱۹۱۴، هنگام بحث نهایی مجلس عوام در مورد سهم شدن دولت بریتانیا در نفت ایران، روسها در شمال و انگلیسیها در صفحات جنوبی کشور عملاً حاکم بودند. قدرت دولت ایران (اگر بتوان برای آن قدرتی قایل شد) به زحمت فراتر از محدوده تهران می رفت.

پس از امضای قرارداد تقسیم ایران در ۳۱ اوت ۱۹۰۷، روس و انگلیس با توافق و همکاری یکدیگر به تجاوزات آشکار خود در کشور شدت بخشیدند. روسیه که به لحاظ موقعیت استراتژیک، نسبت به رقیب خود از تفوق بیشتری برخوردار بود و اندیشه انضمام شمال ایران را در سر داشت، برای سرکوبی جنبش مشروطیت و اشغال قلمرو نفوذ خود، به ایران نیرو اعزام کرد. پس از به توپ بستن مجلس اول در ۲ خرداد ۱۲۸۷ هـ. ش (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸)، روز هشتم ژانویه ۱۹۰۹ رسماً دوهزار سپاه روسی از بادکوبه وارد ایران شدند و تا ۱۱ ژانویه به قزوین رسیدند. چهار ماه بعد در ۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۸ هجری شمسی (۳۰ آوریل ۱۹۰۹) ۴ هزار سرباز دیگر روسی برای درهم کوبیدن مقاومت مردم قهرمان تبریز به آن شهر وارد شدند. پنج ماه بعد (سپتامبر ۱۹۰۹) روسها، ایل شاهسون را به رهبری رحیم خان تشویق کردند تا به اردبیل حمله کند. این تجاوزات در سالهای بعد همچنان گسترش یافت. تا پایان سال ۱۹۱۱ دوازده هزار قشون روسی d تمام حوزه های نفوذ روسیه را در ایران تصرف کرده بودند. در حالی که دو هزار ترکمن به تشویق و پشتیبانی روسها از حدود مازندران گذشته و به دامغان رسیده بودند، ترکمنان از دامغان برای اجرای خواسته های روسها تهران را تهدید می کردند و روسها نیز برای عملی ساختن اولتیماتومی که به ایران داده بودند فشار می آوردند. اجرای این اولتیماتوم آخرین نشانه استقلال ایران را که در تصمیم گیری نمایندگان

مردم ایران در مجلس شورای ملی متبلور بود از بین می برد. دولت بریتانیا نیز برای پذیرفتن اولتیماتوم روسها از طرف دولت ایران پافشاری می کرد. تجاوزات دو دولت هماهنگ با یکدیگر به پیش می رفت. آنها اغلب برای از بین بردن سریع و عملی استقلال ایران توافق و همکاری نزدیک داشتند. بلافاصله پس از قرارداد ۱۹۰۷، در پاسخ به تقاضای هرگونه استقراضی از طرف دولت ایران، دو قدرت توافق کردند قرض مشترکی بدهند. وقتی کابینه «محمد ولی خان سپهدار» که پس از خلع محمد علیشاه (۳۰ نومبر ۱۹۰۹ - ۹ آذر ما ۱۲۸۸ ه. ش) روی کار آمد از دو دولت روس و انگلیس تقاضای وام کرد، دو قدرت طی یادداشتی با پرداخت وام مشترک با تعیین شرایطی توافق کردند. ماده سوم این توافقنامه، دولت ایران را ملزم می ساخت تا نیروی منظمی برای امنیت راههای جنوب به فرماندهی افسران انگلیس تشکیل دهد.

تشکیل نیرویی به سرپرستی افسران انگلیسی در ایران به طور جدی از سال ۱۹۰۳ به وسیله «لرد هنری لندز» سلف سردار دگری پیگیری می شد. سیاست بریتانیا این بود که آنها هم مانند روسیه که سازمان بریگارد قزاق را تحت فرماندهی و نفوذ افسران خود در ایران تشکیل داده بودند، به تشکیل سازمان مشابهی در جنوب ایران اقدام کنند. اگرچه آنها بعلی گوناگون به تشکیل چنین سازمانی در سال ۱۹۰۳ توفیق نیافتند، اما به فعالیتهای خود در میان ایلات جنوب افزودند تا به طور غیر رسمی چنین تشکیلاتی را پی ریزی کنند. همکاری آنها با روسها باعث شد که اکنون از فشار آنها برای تحقق خواسته های خود نیز استفاده نمایند.

اما مجلس شورای ملی با گرفتن قرضی که از یک طرف به قرارداد ننگین ۱۹۰۷ رسمیت می داد و از طرف دیگر به طرح خیانت بار انگلستان جامعه عمل می پوشاند، قاطعانه مخالفت کرد. با جلوگیری از اجرای این طرح سفارت انگلیس در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ (۲۲ مهرماه ۱۲۸۹) بدولت ایران اولتیماتوم داد. این اولتیماتوم بدولت سه ماه فرصت می داد تا امنیت راههای بوشهر، شیراز و اصفهان را برقرار سازد. در صورت عدم امنیت راهها در پایان این مهلت، انگلستان خود مستقیماً برای این کار نیرو پیاده می کرد. اولتیماتوم را دولت ایران بریتانیا هم علی رغم کوششهای جدی دولت ایران، برای تشکیل ژاندارمری، در اکتبر ۱۹۱۱ (مهرماه ۱۲۹۰) به نام تقویت نگهبانان کنسول گری های جنوب دو اسواران سوار و یک گروهان پیاده از نیروهایش را وارد ایران کرد. بدین ترتیب»

ادوارد گری» سه سال قبل از طرح مسئله امکان پیاده کردن نیرو برای امنیت راهها در مجلس عوام آن کشور در ایران نیرو پیاده کرده بود.

به دنبال این اقدام بریتانیا طرفداران سیاست خود در ایران را که اتفاقاً پستهای کلیدی کشور را هم در اختیار داشتند تشویق می کرد تا اولتیماتوم روسیه را نیز بپذیرند. لذا صمصام السلطنه، رئیس ایل بختیاری که پست نخست وزیری را به عهده داشت، خواهان تسلیم کشور به اولتیماتوم روسیه شد. متعاقب آن، دولت به مجلس شورای ملی فشار آورد تا اولتیماتوم روسیه را بپذیرد. وقتی که اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی تن به این ننگ نداده و اولتیماتوم روسیه را علی رغم فشارهای روس و انگلیس رد کردند، بختیاری ها علیه مجلس کودتا کردند. آنها درهای مجلس شورای ملی را بروی نمایندگان بستند. بدین ترتیب، دوره دوم مجلس شورای ملی به خواسته دوقدرت بیگانه در سوم مهرماه ۱۲۹۰ (۱۴ دسامبر ۱۹۱۱) تعطیل شد.

با بسته شدن مجلس، دیگر دست دو قدرت روس و انگلیس در کلیه شئون کشور کاملاً باز شد. چه تا آن هنگام طرفداران خائن دو قدرت در سراسر کشور حاکم شده بودند. ناصر الملک، دوست و هم کلاس «لرد جرج کرزن»، «سرادوارد گری»، «سر آرتور هاردینگ» و چهره سرشناس طرفدار سیاست انگلیس در ایران با موافقت دوقدرت روس و انگلیس از ۱۹ بهمن ماه ۱۲۸۸ (۸ فوریه ۱۹۱۰) نیابت سلطنت ایران را به عهده داشت. او در مدت سه سال تعطیل مجلس شورای ملی، حاکم خود مختار ایران و مجری دستورات دوقدرت بیگانه و به خصوص انگلستان بود.

با توجه به چنین نفوذی بود که سرادواردگری اطمینان یافته بود که منابع نفت ایران را - خواه به وسیله ایلات، خواه به وسیله دولت و خواه با اعزام مستقیم نیرو - حفظ خواهد کرد. در فضای رقابتهای شدید امپریالیستی زمان، مسئله استقلال ایران بیش از هر وقت قربانی حفظ نفت برای امپراتوری بریتانیا شده بود. این واقعیتی بود که «جان دیلون» یکی از نمایندگان مجلس عوام بدان اعتراف کرد. او پس از ایراد سخنان گری گفت:

نتایجی که از سخنان وزیر خارجه به دست می آید این است که پیشنهاد کنترل منابع میدانهای عظیم نفت به وسیله دولت بریتانیا قسمت اساسی طرحی است که به آرامی و کم و بیش محرمانه در طول سالهای دراز برای تقسیم ایران صورت گرفته است. انگلستان به گرفتن شمال ایران به وسیله روسها رضایت داده و این کار اکنون تحقق یافته است. سه استان شمالی اکنون در دست روسها است. کنترل

روسها بر این استاتها چنان زیاد است که مانند کشوری می ماند که برای سالیان متمادی با امپراتوری ما همکاری داشته است. بنا به تأیید وزیر خارجه روسیه هم اکنون روسیه با به کار بردن دهقانان روسی به استعمار قسمتهایی از این استاتها پرداخته است.

جان دیلون ادامه داد که نتیجه واگذاری شمال ایران به روسیه گرفتن جنوب ایران به وسیله بریتانیا است. این سیاست مهلکی است که منجر به هزینه های مالی سنگین و گرفتاریهای عظیم بی شماری برای بریتانیا می شود. اگر طرح مشارکت دولت در شرکت نفت ایران - انگلیس پیش برود که به دلیل زنجیره ای از علت و معلولهای غیر قابل مقاومتی پیش خواهد رفت، « شما خواهید دید که سربازان بریتانیا و پرچم بریتانیا به دنبال کمپانی حرکت خواهند کرد و افکار عمومی در این کشور مجبور خواهد شد به لزوم حمایت از این شرکت بزرگ تن در دهد. نتیجه چه خواهد شد؟ شما، یک شریک فعال در تقسیم امپراتوری باستانی ایران خواهید شد.»^(۲۴)

سرانجام مجلس عوام که کرسیهای آن را به طور عمده لیبرالها پر کرده بودند لایحه سهمی شدن دولت بریتانیا را در شرکت نفت ایران - انگلیس تصویب کرد. یک روز پس از آغاز جنگ جهانی اول مجلس عوام برای پرداخت وجوهات دولت بریتانیا به شرکت نفت ایران - انگلیس رأی داد.

سال بعد که پیروزی چشمگیر آلمان متفقین را بسختی به وحشت انداخته بود، دولت بریتانیا قرارداد سری دیگری را با روسیه تزاری امضاء کرد. به موجب این قرارداد، بریتانیا توافق کرد روسیه بتواند به قسطنطنیه و بغارهای بسفور و داردائل دست یابد. بدین ترتیب، روسها می توانستند در صورت پیروزی در جنگ به آرزوی خود یعنی دسترسی به اقیانوسهای جهان از طریق آبهای گرم دریای سیاه و مدیترانه که قرنها برای آن تلاش می کردند جامه عمل بپوشانند.

روسها نیز در ازای این امتیاز بزرگ قسمت اعظم منطقه بیطرف در قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران را به انگلیسیها واگذار کردند. با آن توافق، مناطق نفت خیز ایران نیز رسماً در اختیار انگلستان قرار گرفت.

وینستون چرچیل در کتابی که به سال ۱۹۲۳ راجع به بحرانهای جهان منتشر ساخت، از سود سرشاری که اقدام او در خرید سهام شرکت نفت ایران - انگلیس برای بریتانیا به ارمغان آورد با غرور صحبت می کند. او می نویسد:

دولت بریتانیا ۲/۲۰۰/۰۰۰ پوند به صورت سهام یک پوندی در شرکت نفت ایران - انگلیس سرمایه گذاری کرد. در حالی که ارزش واقعی این سهام به قیمت

جاری ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۱۶ پوند بود. در طول مدت تقریباً ۹ سال ۵۰۰ / ۰۰۰ / ۶ پوند به عنوان سود سهام درآمد مالیاتی، منافع اضافی، گمرک و مالیات از شرکت نفت به دست آورد ۰۰۰ / ۵۰۰ / ۷ پوند خرید نفت ارزان تراز قیمت جاری (برای نیروی دریایی) صرفه جویی کرد و ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۱۰ پوند دیگر از طریق رقابت با دیگر شرکتها و تأمین نفت ارزان از شرکت نفت ایران - انگلیس به دست آورد.

بر اساس محاسبات چرچیل، دولت بریتانیا در ازای ۰۰۰ / ۲۰۰ / ۲ پوند سرمایه گذاری اولی ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۴ پوند در طول ۹ سال سود برده است.^(۲۵)

پرفسور الول ساتن - استاد دانشگاه ادینبرو در کتاب خود تحت عنوان «نفت ایران» می نویسد که اگر نیروی دریایی بریتانیا تا سال ۱۹۲۳ کل تولید نفت ایران را که تا آن سال ۰۰۰ / ۵۰۰ / ۱۲ تن بوده است خریداری کرده باشد (که نکرده) برای به دست آوردن ۰۰۰ / ۵۰۰ / ۷ پوند صرفه جویی از طریق خرید نفت ارزان می بایست کل تولید نفت راتنی (هر تن = تقریباً ۳ / ۷ بشکه) ۸ شلینگ خریده باشد در حالی که قیمت جاری نفت تنی یک پوند (هر پوند = ۲۰ شلینگ) بوده است.^(۲۶) از این رو که شرکت نفت ایران - انگلیس هیچگاه بیلان درستی از شرکت نفت به دولت ایران نداده است، و نیز هیچگاه هیچ حسابرسی از طرف دولت اجازه نیافته است حسابهای شرکت را مورد بررسی قرار دهد، لذا معلوم نیست که شرکت نفت اولاً چه میزان نفت در ایران تولید و صادر می کرده و چه مبلغی در ازای آن می پرداخته است. اما اعترافات که بندرت، مقامات مسئول بریتانیا برای نشان دادن خدمات خود به امپراتوری در رابطه با چپاول گری منابع ایران کرده اند، عظمت این عارتگری ها را نشان می دهد. چرچیل در کتاب «بحرانهای جهان» یکی از نتایج اولیه به دست آوردن کنترل نفت ایران را به وسیله بریتانیا نوسازی و گسترش نیروی دریایی آن کشور می داند بدون اینکه یک شاهی برای آن از طرف مالیات دهندگان بریتانیایی پرداخت شده باشد. او در این مورد با افتخار می نویسد که دولت بریتانیا می تواند ادعا کند که: «ناوگانهای قدرتمندی که در طول سالهای ۱۹۱۲، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴ ساخته شد از بزرگترین ناوگانهایی بود که تاکنون به وسیله هر یک از قدرتهای در زمان مشابهی ساخته شده است، بدون اینکه یک قران به مالیات دهندگان تحمیل شود...»^(۲۷)

مقامات بریتانیا عموماً اذعان می کنند که کنترل و جریان مداوم نفت ایران، یکی از اساسی ترین عامل پیروزی بریتانیا و هم پیمانان آن در جنگ جهانی اول بوده

است. از میان آنها چرچیل در مجلس عوام انگلیس چنین اظهار کرد: -
 «شکی نیست که اگر متفقین توانستند کشتی جنگی را به ساحل پیروزی برسانند
 به خاطر جریان پیوسته نفت بود.» اهمیت نفت ایران برای بریتانیا چنان بود که
 وی صراحتاً اذعان داشت «حیات ما به آن وابسته بود»^(۲۸)

از آن پس، شرکت نفت به تاراج بی حساب و کتاب نفت بدون اینکه هیچگونه پای
 بندی حتی نسبت به قراردادی که خود تحمیل کرده بود داشته باشد ادامه داد و به
 صورتهای مختلف، از پرداخت حق الامتیاز نفت به دولت ایران (۱۶ درصد از
 منافع خالص شرکت) برای چندین سال خودداری کرد. از جمله نفت شرکت را به
 شرکت به ظاهر مستقل دیگری با قیمتی ارزانتر از قیمت تمام شده می فروخت، تا
 بیلان شرکت همیشه به جای سود، ضرر نشان دهد. اما شرکت فرعی، شرکت
 وابسته ای بود که خود تشکیل داده بود. علاوه بر آن شرکت نفت با استفاده از
 ذخایر عظیم نفت ایران هر روز با تأسیس شرکتهای تابعه در سراسر [جهان با
 ترغیب بریتانیا تأسیس شد. در جنگ دوم جهانی کشور ایران] به وسیله روس و
 انگلیس در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۴ شهریور ۱۳۲۰) اشغال شد. دو کشور با اشغال
 ایران مسئله کنترل مأمورین آلمان رابهانه کردند.^(۲۹) متعاقب آن نیروهای نظامی
 ایالات متحده آمریکا بدون هیچگونه محرمانه نگهداشته میشود تا از افشای این
 چپاولگری های افسانه ای برای جهان خودداری شود.

حریان عظیم نفت ایران به بریتانیا اگرچه به بهای فقر روزافزون مردم ایران
 و گسترش ثروت چپاولگران بریتانیا می افزود، اما در ورای آن، سلطه سیاسی
 بریتانیا بر امور کشور آن چنان بود که حتی مسئله نفت را تحت الشعاع قرار داده
 بود. بریتانیا با تجارب استعماری چندین صد ساله، بخوبی می دانست که نفت، بدون
 تحکیم سلطه سیاسی بر تمام شئون کشورها، جریان نخواهد یافت. تحولات جهانی
 نیز به هدفهای تجاوزگرانه بریتانیا کمک کرد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه
 ، دولت جدید بتدریج از امتیازات امپریالیستی خود در ایران چشم پوشی کرد. با
 خارج شدن این رقیب از صحنه سیاسی ایران، انگلستان عملاً یکه تاز میدان شد
 و کوشید با امضای قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله نخست وزیر وقت ایران که از
 طرفداران سیاست انگلستان در ایران بود این کشور را مستقیماً تحت قیمومت خود
 درآورد. این توطئه با گسترش مخالفت های داخلی و فشارهای خارجی خنثی شد.
 اما انگلیس، طرح استعماری کهنه خود را با کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) رضاخان
 و صرف نظر کردن از قرارداد ۱۹۱۹ تبدیل به استعمار نو کرد. رضا

خان بتدریج به نام نامدار ملی، حافظ منافع انگلیس در ایران شد. در طول زمامداری وی انگلیس برای پایدار ساختن استعمار نو طرحهای دراز مدتی را پیاده کرد. تا پایان حکومت رضاخان دیگر ایران از لحاظ اقتصادی، مذهبی و فرهنگی از خود بیگانه شده و به صورت زانده غرب در آمده بود.

در خلال جنگ جهانی دوم، موضع استراتژیک ایران و نیز اهمیت روز افزون نفت کشور، متفقین را بر آن داشت تا علی رغم اعلام بیطرفی، ایران را اشغال نمایند. با ورود ایتالیا به جنگ، نفت بریتانیا که از مدیترانه حمل می شد به مخاطره افتاده و تولید آن موقتاً کاهش یافته بود. با فتح هند شرقی هلند (اندونزی) به وسیله ژاپن، نفت ایران به صورت مهمترین منبع نفت متفقین درآمد. با توجه به اینکه موضع استراتژیکی ایران به اندازه نفت آن مهم بود، کشور با جهان به صورت غول عظیم اقتصادی جهان درمی آمد، اما شرکتهای تابعه را از لحاظ حقوقی از شرکت اصلی جدا می کرد، تا هیچ زمانی جوابگوی پرداخت منافع ایران از این شرکتهای نباشد. .. [متفقین] در عملیات خود در ایران، [بدون هیچگونه مجوزی و وارد خاک ایران شدند. راه آهن سراسری ایران که از جنوب به مرز شوروی کشیده شده بود مصادره و در بعضی از بخشها توسعه یافت تا سلاحهای آمریکا و بریتانیا را به روسیه برساند. فقر و قحطی در سالهای اشغال کشور گسترش یافت. پول ایران ۶۰۰ درصد تنزل پیدا کرد. تعداد زیادی از مردم ایران به هلاکت رسیدند. اما کشور پل پیروزی متفقین گردید. متفقین پس از خلع رضا خان فرزند بیست و یکساله اش را به قدرت نشاندند تا مجدداً رسالت پدر را تداوم بخشد. توطئه های بیگانه که همیشه با استقامت نیروهای ملی روبرو بود این بار نیز تدریجاً اوج گرفت. حرکت نیروهای ملی سرانجام شرکت نفت ایران - انگلیس را با طرح شعار ملی کردن صنایع نفت آماج حمله قرارداد. با این کار نهضت ملی انگشت بر روی اساسی ترین مرکز استعمار و استثمار خارجی گذاشت. قانون ملی کردن صنایع نفت در اوج مبارزات نهضت ملی ایران در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ از مجلس شورای ملی گذشت. با تصویب این قانون دست بریتانیا از منابع نفت ایران کوتاه شد. به دنبال آن سفارت انگلیس از ایران برچیده و انگلیسها از ایران اخراج شدند. (۱۲)

◀ با توجه به مطالبی که به نقل از کیسینجر، سرمور تیمر دوراند، چرچیل، ابراهیم تیموری و رضا رئیس طوسی .. در این «پیشگفتار» اشاره رفت، محتوی آن نقل قولها بخوبی از ماهیت ماجرای چگونگی کسب امتیاز نفت، که با خود استیلا

دولتهای استعمارگر بریتانیا (انگلیس) و ایالات متحده آمریکا بر کشورهای نفت خیز، که از آن طریق، «کنترل» آن جوامع را هدف داشت، پرده برداشت. سیاست و خواستی که در مغایرت کامل با استقلال و حاکمیت ملی آن کشورها، از جمله وطنمان ایران بود.

از سوی دیگر، مطالبی که از ابوالحسن بنی صدر، و یا ... نقل شد، مطالبی است که بیانگر بخشهایی از سیاست و تصمیمات دکتر مصدق در مجلس شورای ملی دوره چهاردهم و شانزدهم و دوره ۱۶می باشد، که آن فعالیتها، مبارزات و روشنگریها، که دقیقاً سمت و سو و خواست و اهداف مبارزات نهضت ملی ایران برهبری دکتر مصدق علیه سیاست و عملکرد دولت استعمارگر انگلیس را روشن می کرد؛ مبارزاتی که سرانجام، پیروزی ملی شدن صنعت نفت ایران را با خود به همراه داشت. پیروزی که نتیجه اش، کسب استقلال و حاکمیت ملی ایران بود. با توجه به این واقعیت که در آن زمان همچون امروز، ۵ کشور جهان، از جمله بریتانیا و ایالات متحده آمریکا ... از حق «وتو» در سازمان ملل برخوردار بودند و حتی کشتیهای دولت استعمارگر بریتانیای (انگلیس) در خلیج فارس، دولت ایران را برخلاف تمام قوانین بین المللی و منشور سازمان ملل متحد، تهدید می کردند.

در آن زمان، دولت ایالات متحده آمریکا سعی داشت در آن ماجرا، نقش «میانجیگری» را بازی کند؛ و برای حل مسئله مورد اختلاف ایران و بریتانیا، پیشنهادی ارائه داد که، بجای شرکت نفت بریتانیا، بانک بین الملل کنترل و اداره شرکت نفت را تا پایان زمان برطرف شدن اختلاف بین ایران و بریتانیا را عهده دار شود.

خواستی که بدرستی با مخالفت دکتر مصدق روبرو می شود؛ آنهم به این دلیل که محتوی آن پیشنهاد در مغایرت با محتوی قانون ملی شدن صنعت نفت ایران بود. قانون ملی شدن صنعت نفت که آخرین مراحل قانونی خود را در روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ در مجلس سنا طی کرد، عبارت بود از:

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور تامین صلح جهان، امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری، در دست دولت قرار گیرد.»

اما، حکومت ملی دکتر مصدق بخاطر تاکید بردفاع از حقوق ملت ایران، آنهم با در نظر گرفتن منشور سازمان ملل متحد، و روشنگری علیه سیاست های استعماری

دولت های استعمارگر، بسیاری از ملل تحت استعمار را در پشتیبانی از خواست های خود به حرکت درآورده بود. چونکه دکتر مصدق در اثراخذ تصمیمات صحیح و روشنگری در آن مورد، و برخورداری از پشتیبانی بخش بزرگی از ملت ایران، در آن مبارزه، علیه یکی از بزرگترین قدرتهای استعمارگر جهان، پیروز شد. حتی قاضی انگلیسی در دادگاه بین المللی لاهه به نفع ایران رأی داد. قدرتها و دولتهای سلطه گردر آن زمان مشاهده کردند که از طریق تکیه بر قوانین بین المللی، حریف حکومت ملی و قانونمدار دکتر مصدق نمی شوند و بخاطر اینکه مردم دیگر کشورهای تحت استعمار، خواست و اهدافی، همچون ایران را سرلوحه مبارزات خود قرار ندهند که نمایانگر این است که از این اهداف ترس و واهمه داشتند، و تصمیم می گیرند که با کمک شاه و دربار فاسد و بخشی از نیروهای وابسته به بیگانگان و نیروهای ارتجاعی و تمامیت خواه ایرانی به رهبری جاسوسان «انتلیجنت سرویس» و «سیا»، با پخش دلار بین عده ای از ارادل و اوباش و تعدادی از رهبران مذهبی ارتجاعی و تمامیت خواه امثال کاشانی و بهبهانی و بحرکت در آوردن تانگ های ارتش شاهنشاهی، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق را سرنگون کنند. و رژیم سرکوبگر و فاسد و وابسته را به مدت ۲۵ سال بر وطنمان ایران حاکم نمایند!! (۱۳)

◀ **از فصل اول تا فصل پنجم** سیری در پیدایش و تاریخ نفت ایران، نفت و گاز در روایات اساطیری و کاربرد قیر در ایران باستان، سوخت دموکراسی، از زغال سنگ تا نفت، تاریخ نفت ایران و خاورمیانه، تاریخ پیدایش نفت در جهان. **از فصل ششم تا فصل نهم**، سابقه ای امتیاز نفت، امتیاز داری، عصر قاجاریه و اعطای امتیازات، **از فصل دهم تا فصل یازدهم** مقالاتی از الول ساتن، ابراهامیان، فاتح و... **از فصل دوازدهم تا فصل پانزدهم** چگونگی قرارداد نفتی میان داری و خوانین بختیاری و **فصل شانزدهم** بررسی عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس در اسناد ۱۹۰۱-۱۹۱۴ در متن کتاب از دیدگاهها و زوایای مختلف مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است.

جمال صفری

فرانکفورت - اسفند ۱۳۹۸

توضیحات و مأخذ:

- ۱- هنری کیسینجر در مصاحبه ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲ در اجلاس ژئوپولیتیک و اقتصادی به نقل از ماهنامه «چشم انداز ایران» - شماره ۸۱ آبان و آذر ۱۳۹۲
 - ۲- دکتر سعید فاطمی «متن نطق دکتر محمد مصدق در دادگاه لاهه» نشریه ماهانه حافظ - شماره ۱۵ خرداد ۱۳۸۴ - صص ۶۴ - ۶۲
 - ۳- ابوالحسن بنی صدر «نفت و سلطه» یا «نقش نفت در توسعه سرمایه داری در پهنه جهان و زمان»، انتشارات مصدق (۱۲) - ۷ شهریور ۱۳۵۶، صص ۹ - ۳
 - ۴- «خاطرات و تالمات دکتر مصدق» بقلم دکتر محمد مصدق - بکوشش ایرج افشار - انتشارات علمی - ۱۹۶۵ - صص ۲۷۲
 - ۵- مرتضی راوندی «تاریخ اجتماعی ایران» جلد دوم - نشر نگاه - ۱۳۸۳ - صص ۵۶۶ - ۵۶۳ و بنگرید به کتاب فریدون آدمیت «اندیشه ترقی حکومت قانون عصر سپهسالار»، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ - صص ۴۴ - ۱۵
 - ۶- ابراهیم تیموری «عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران»، انتشارات اقبال - ۱۳۳۲، صص ۲ - ۱
 - ۷- پیشین، صص ۹ - ۵
 - ۸- پیشین، صص ۱۳ - ۹
 - ۹- پیشین، صص ۲۹ - ۱۸
 - ۱۰- علی اصغر شمیم «ایران در دوره سلطنت قاجار» نشر افکار، ۱۳۷۴، صص ۲۸۵ - ۲۸۴
- * برای آشنایی بیشتر با روایات و خلیقات مظفر الدین شاه بطور مفصل به نقل از خاطرات احتشام السلطنه، محمد علی فروغی (ذکاءالملک) و پژوهش هما ناطق تحت عنوان «عدل مظفری» در فصل هفتم متن کتاب آورده ام.
- ۱۱- «گزارش سر مور تیمر دوراند» (اسنادی در باره وضعیت ایران در دهه پایان قرن بیستم) - ترجمه احمد سیف - نشر نی - ۱۳۹۲ - صص ۴۰ - ۷
 - ۱۲- دکتر رضا رئیس طوسی «نفت و بحران انرژی» سازمان انتشارات کیهان - ۱۳۶۳ - صص ۳۳ - ۳

۱۳ - نگاه کنید به کتابهای حسین کی استوان «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم» جلد اول و دوم - ۱۳۲۷ و تجدید چاپ «انتشارات مصدق ۱۳۵۵» - و «نطق های و مکتوبات دکتر مصدق»، (دردوره های پنجم، ششم، شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی و دوره اول مجلس سنا) از انتشارات مصدق و...

◀ لازم به یادآوری است «شورای امنیت تصمیم گرفت در تاریخ هشتم مهرماه ۱۳۳۰ به درخواست و شکایت دولت انگلستان رسیدگی کند. روز ششم مهر به دولت ایران اطلاع داده شد که نماینده خود را به شورای امنیت بفرستد»
روز چهاردهم مهرماه ۱۳۳۰، دکتر مصدق در رأس هیئت نمایندگی ایران عازم آمریکا شد. و روز ۱۵ مهرماه در میان استقبال گروه کثیری از ایرانیان مقیم آمریکا وارد نیویورک گردید.

جلسه شورای امنیت در روز سه‌شنبه، ۲۳ مهرماه ۱۳۳۰، تشکیل شد و تا چهار روز ادامه یافت. سخنرانی مصدق در روز اول بود. ابتدا نماینده دولت انگلستان، سرگلا دوین جب درخواست دولت انگلستان را قرائت نمود. سپس دکتر مصدق به دفاع از حقانیت ایران و رویدادهای دولت انگلیس پرداخت و طی بیانات مشروحی تعدیات شرکت سابق را در ایران بوسیله عمال خود و مداخله در امور داخلی مملکت و غارت عواید نفت و در نتیجه محروم ساختن مردم ایران از برخورداری حداقل زندگی برشمرد. او گفت: «پس از ۵۰ سال بهره‌برداری از نفت به وسیله یک شرکت خارجی هنوز کارشناسان ایرانی کافی در اختیار نداریم و مجبوریم که از کارشناسان خارجی دعوت کنیم. برای آنکه شمه‌ای از منافع انگلیس را از این قسمت عظیم برای شما مجسم کنیم، کافی است که بگویم در سال ۱۹۴۸ بر طبق دفاتر شرکت سابق نفت ایران درآمد خالص شرکت در حدود ۶۱ میلیون لیره بوده که فقط ۹ میلیون لیره آن به ایران داده شده و هشت میلیون لیره آن هم بابت مالیات به خزانه‌داری انگلیس تحویل داده شده است. در اینجا باید اضافه کنم مردمی که در آبادان یعنی جایگاه معروفترین تصفیه‌خانه نفت جهان زندگی می‌کنند، با فقر و پریشانی بی‌حد و حساب دست‌به‌گریبان هستند و حتی از ضروریات اولیه زندگی نیز محروم می‌باشند. اگر بنا باشد که در آینده نیز مانند گذشته درآمد نفت ما را خارجیان ببرند، اگر قرار باشد که کارگران ایرانی در اراضی نفتخیز مسجدسلیمان، آغاچاری، کرمانشاه و تصفیه‌خانه آبادان در بدترین

شرایط به سر برند و استثماریان خارجی همچنان عملاً همه درآمد نفت را تصاحب کنند، مردم ایران تا ابدالآباد در فقر و پریشانی خواهند ماند. به همین دلیل‌ها بود که پارلمان ایران به نفع ملی‌شدن نفت در سراسر کشور رأی داد و در واقع نظر پارلمان ایران نظر قاطبه اهالی این کشور بود که اکنون دولت انگلیس با شکایت به شورای امنیت می‌خواهد با نظر تمام مردم ایران مخالفت کند. جنبشی که در ایران در جریان است، مورد پشتیبانی کامل کلیه افراد ملتی است که به حقوق خود آشنایی کامل دارند. ملت ایران مصمم است از این منبع حیاتی که میراث ملی آن به شمار می‌رود، برای بالابردن سطح زندگی افراد خود و حفظ صلح جهان استفاده کند. « آنگاه چگونگی ملی شدن صنعت نفت و پیشنهادهای عادلانه دولت ایران را برای رسیدگی به دعاوی طرفین و بی‌اعتنایی شرکت را به خواستهای مشروع ایران شرح داد.

او نطق خود را به زبان فرانسه شروع کرد و باقی آن را اللهیار صالح از روی متن انگلیسی خواند. بخش دیگری از سخنرانی مصدق هم در آخرین روز رسیدگی از سوی اردلان قرائت شد.

«بعد از سخنرانی قاطع محمد مصدق، شورای امنیت اعلام کرد براساس پیشنهاد «فرانسیس لاکوست»، نماینده دولت فرانسه موضوع شکایت انگلستان را برای رهایی از این وضعیت دشوار تا اظهار نظر دادگاه لاهه در خصوص صلاحیت خود در امر رسیدگی به اختلاف ایران و انگلیس مسکوت خواهد گذاشت که با رأی موافق اکثریت تصویب شد.

اما انگلیس در چهارم بهمن ۱۳۳۰، شکایت خود را مبنی بر مغایرت ملی‌شدن نفت با قوانین بین‌المللی و تقاضای محکومیت ایران، به خاطر اجرای خلع ید را به دیوان دادگستری لاهه تسلیم کرد و به این ترتیب، نخست‌وزیر ایران و همراهانش در هفتم خرداد ۱۳۳۱ راهی لاهه شدند. اعضای هیات ایرانی که به ریاست دکتر مصدق در دادگاه حاضر شدند عبارت بودند از: مهندس کاظم حسینی، اللهیار صالح، کریم سنجابی، مظفر بقایی، دکتر محمد حسین علی‌آبادی، حسن صدر، عبدالحسین دانشپور و عیسی سپهبدی، که بعد از چند روز دکتر علی‌شایگان نیز به آنها اضافه شد.

جلسات دیوان دادگستری بین‌المللی از ۱۹ خرداد تا ۲ تیر (۹ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲) طول کشید. دکتر مصدق نیز در این دادگاه «بر مظلومیت ایران در باب زور و

فشار و مداخله جویی های بریتانیا تأکید نهاد و ملی کردن صنعت نفت را تصمیمی برخاسته از اراده سیاسی ملت ایران در مقابله با آن تصویر « دفاع کرد. ایران دکتر کریم سنجابی را به عنوان قاضی اختصاصی خود در این پرونده به دیوان دادگستری بین‌المللی معرفی کرد و پرفسور «هنری رولن»، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه بروکسل و رئیس پیشین مجلس سنای بلژیک نیز وکالت ایران را برعهده داشت و دفاع مؤثری از ایران انجام داد.

در جلسات دادگاه، پرفسور رولن وکیل ایران و سر اریک بکت، وکیل انگلستان بحث‌های مفصل حقوقی در اثبات نظرات خود انجام دادند. دادگاه بعد از شنیدن نظرات دو طرف در روز دوم تیر به کار خود پایان داد و به طرفین اعلام کرد که در روزهای آتی نظر خود را اعلام خواهد کرد.

سرانجام دادگاه لاهه پس از ۱۲ جلسه با ۹ رأی مخالف در برابر ۵۶ رأی موافق، حکم خود را مبنی بر عدم صلاحیت دیوان دادگستری بین‌المللی در رسیدگی به دادخواست انگلستان صادر کرد و دیوان، نظر دولت انگلیس را موجه ندانست. خلاصه رأی دیوان در عباراتی مختصر چنین آمده بود: «...دیوان چنین نتیجه می‌گیرد که صلاحیت رسیدگی به شکایتی را که دولت انگلیس طرح نموده است ندارد و ورود در مسائل دیگری را هم که در صلاحیت دیوان طرح شده است لازم نمی‌داند. طی قراری که دیوان در تاریخ پنجم ژوئیه ۱۹۵۱ صادر نمود، اعلام گردید که اقدامات تأمینیه مصرح در قرار مزبور به طور موقت و در انتظار صدور رأی قطعی دیوان تجویز شده است. اینک که رأی دیوان صادر گردیده بدیهی است که قرار موقت مزبور از اعتبار ساقط است و هیچ‌گونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود». به این ترتیب، در ۳۱ تیر ۱۳۳۱ رأی دادگاه لاهه به نفع ایران داده شد. این برگ برنده بزرگی برای مصدق بود که بعد از ملی‌کردن صنعت نفت توانسته بود بار دیگر حقانیت ایران را در مجامع بین‌المللی ثابت کند. **

شاین ذکر است که دکتر سنجابی در خاطرات خود می‌گوید: «بنده باید اقرار بکنم که به ایشان عرض کردم رفتن ما به دیوان لاهه به منزله رفتن گوسفند به پای خودش به قربانگاه است، اینقدر وحشت داشتیم از آن قرار ناحقی که قبلاً دیوان بدون به صلاحیت خودش صادر کرده بود که بیم آن داشتیم این بار ما را در مذبح استعمار جهانی قربانی بکنند! دکتر مصدق به من جواب داد اگر درصد شانس ده شانس یا پنج شانس داشته باشیم من باید این کار را که مصدق هستم انجام بدهم که فردا ملت ایران نگوید یک شانس هم در این جا بود و من در انجام

آن کوتاهی کردم. (امیدها و ناامیدی ها - ص ۱۱۵)»

* * در این باره نگاه کنید به:

- ۱- گزارش شورای امنیت به نقل از «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق» - جلد دوم، دفتر اول - انتشارات مصدق ۵ - ۱۹ آبان ۱۹۴۸ - صص ۹۰ - ۸۶
- ۲- مصطفی فاتح « پنجاه سال نفت ایران» - انتشارات پیام - ۱۳۵۸ - صص ۵۷۱ - ۵۶۸ و ۵۹۶ - ۵۹۲
- ۳- الول ساتن « نفت ایران» ترجمه رضا رئیس طوسی-مؤسسه انتشارات صابرین - ۱۳۷۲ - صص ۳۳۴ - ۳۳۰
- ۴- فؤاد روحانی « تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، شرکت سهامی کتابهای جیبی - ۱۳۵۲ - صص ۱۸۷ - ۱۸۱ و صص ۲۷۸ - ۲۶۱
- ۵ - سرهنگ غلامرضا نجاتی « جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» شرکت سهامی انتشار - ۱۳۷۸ - نجاتی - صص ۱۹۸ - ۱۹۴ و صص ۲۱۷ - ۲۱۳
- ۶ - محمد علی موحد « خواب آشفته، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» جلد دوم - نشر کارنامه - ۱۳۷۹
- صص ۲۸۷ - ۲۸۴ و صص ۴۳۰ - ۴۱۱
- ۷- « سید علی شایگان - زندگی نامه ی سیاسی، نوشته ها و سخنرانی ها» جلد یکم - گرد آورنده احمد شایگان - مؤسسه انتشارات آگاه - ۱۳۸۴ - صص ۴۴۲ - ۴۲۶
- ۸- خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی «امیدها و ناامیدی ها» از انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن-۱۳۶۸ - صص ۱۲۱ - ۱۱۵
- ۹ - فؤاد روحانی « زندگی سیاسی مصدق» انتشارات زوار - ۱۳۸۰، صص ۲۷۵ - ۲۶۹

هنری کیسینجر

هنری آلفرد کیسینجر (Henry Alfred Kissinger) در ۲۷ مه ۱۹۲۳ در خانواده‌ای یهودی‌الاصل در شهر فورت (Fürth)، آلمان به دنیا آمد. او در سال ۱۹۳۸ به همراه خانواده از آلمان تحت کنترل نازی‌ها به ایالات متحده آمریکا گریخت، در نیویورک ساکن شد و در ۱۹۴۳ تابعیت این کشور را کسب کرد. کیسینجر در رشته علوم سیاسی در دانشگاه‌های هاروارد و واشینگتن تدریس کرده است. مشاور نلسون راکفلر نوه زنده جان دی راکفلر سرمایه‌دار افسانه‌ای و بنیانگذار شرکت «نفتی استاندارد» (Standard Oil) و اولین شرکت نفتی چندملیتی آمریکایی. الهام بخش سیاست نیکسون (از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴) و وزیر امور خارجه از سال ۱۹۷۲ در دوران ریاست جمهوری نیکسون و جerald فورد بود. او در سال ۱۹۶۹ به عنوان رئیس شورای امنیت ملی منصوب شد. کیسینجر در تمام دوران ریاست جمهوری نیکسون در این سمت فعالیت داشت. در دوره دوم ریاست جمهوری نیکسون، با حفظ سمت قبلی در زمان ریاست جمهوری ریچارد نیکسون به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا مشغول به کار شد و پس از پایان دوره نیکسون به خاطر رسوایی و اترگیت در همان سمت با جerald فورد به همکاری ادامه داد.

از کیسینجر به عنوان یکی از مهمترین استراتژیست‌ها و معماران سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد یاد می‌شود، اما بسیاری وی را به دلیل ایفای نقش در حمله نظامی به ویتنام و حمایت از رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی، جنایتکار جنگی می‌دانند.

در سال ۱۹۷۱ در کودتای بولیوی، ایالات متحده و هنری کیسینجر بعنوان مشاور امنیتی نقش فعالی داشتند.

در یازده سپتامبر سال ۱۹۷۳، ارتش با بودجه ایالات متحده تحت رهبری ژنرال آگوستو پینوشه (General Augusto Pinochet)، سالوادور آنده رئیس جمهور منتخب دموکراتیک شیلی را سرنگون کرد. ارتش با دخالت شرکت‌های چند ملیتی مانند ITT و Hoechst، هزاران نفر را قتل عام کرد. استادیوم‌های فوتبال شیلی که به اردوگاه‌های زندان تبدیل شده اند فراموش نشدنی است.

در زمان رئیس جمهور فورد، وی حمله غیرقانونی به اندونزی در زمان سوهارتو به تیمور شرقی (۱۹۷۵-۱۹۷۵) را مجاز ساخت، که در آن حدود ۶۰۰۰۰ نفر به قتل رسیدند.

در مارس ۱۹۷۶، ارتش تحت رهبری خورخه رافائل ویدالا (Rafael Videla) را به دست گرفت. هنری کیسینجر طبق اسناد آمریکایی، دیکتاتوری ارتش آرژانتین را برای از بین بردن مخالفان رژیم تشویق کرده و در عین حال از آنها خواست که عجله کنند. این نتیجه پروتکل هایی است که اخیراً منتشر شده از وزارت امور خارجه ایالات متحده و به تازگی سازمان غیر دولتی "بایگانی امنیت ملی" ارزیابی کرده است

به عنوان یک مشاور امنیتی و بعداً به عنوان وزیر امور خارجه، هنری کیسینجر یکی از مسئولان اصلی جنایات جنگی است که تحت دولت نیکسون در ویتنام انجام شده است. گسترش جنگ در آن زمان به کشورهای همسایه لائوس و کامبوج مستقیماً به ابتکار عمل وی بر می گردد. کیسینجر نیکسون را ترغیب کرد که جنگ را به سمت کامبوج و لائوس با بمبارانهای گسترده گسترش دهد. مردم این کشورها هنوز از عواقب آن جنایات رنج می برند.

طبق برآوردهای محافظه کارانه، ایالات متحده ۶۰۰۰۰۰۰ غیرنظامی را در کامبوج و ۳۵۰،۰۰۰ را در لائوس کشته است. - کمیته جایزه نوبل به جای قرارداد این مرد در برابر دادرسی مناسب برای جنایات جنگ، با تشویق از تاسیس، جایزه صلح نوبل را در سال ۱۹۷۵ به کیسینجر اهدا کرد.

«در جنگ آمریکا در ویتنام طی سال ۱۹۵۷ الی ۱۹۷۵، بیش از سه میلیون ویتنامی کشته شده و میلیون ها تن دیگر مجروح و معیوب شدند و اثرات مواد شیمیایی استفاده شده از سوی آمریکا به نام «عامل نارنجی» تا امروز از این ملت قربانی می گیرد. آمریکا با ریختن هفت میلیون تن بمب (دو برابر مجموع بمبی که در جنگ جهانی دوم به کار رفت) روی سر مردم ویتنام، کامبوج و لائوس جنایت بی نظیر تاریخی را مرتکب شد.»

«در طول جنگ خلیج فارس، فشار کیسینجر بر هرگونه و تمامی شبکه های خبری بود که از رئیس جمهور جورج اچ بوش درخواست مینمود که با قدرت و سریع حمله کند. به طور مشابه، پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، سیاست تجاوز نظامی تحت عنوان «محور شرارت» از طریق رسانه های جمعی به افکار عمومی دنیا اعلام نمودند. «رئیس جمهور جورج دبلیو بوش اعلام کرد که "مسئولیت آمریکا" پاک

کردن " شراز جهان است." با توجه به سابقه ای که توسط کیسینجر در کامبوج در جریان جنگ ویتنام و نیز به قدرت رسیدن پل پوت (Pol Pot) در کشتار بیرحمانه و دیوانه وار مردم کامبوج بجا گذاشته شده بود، بوش و "مردم" آمریکا احساس کردند که استفاده در هر سطحی از قدرت نظامی، لازم و توجیه پذیر میباشد. و این دروغ را او و یارانش ساختند، که رژیم عراق طرح تولید آنتراکس (سیاه زخم) و گاز اعصاب و سلاح اتمی را برای بیش از یک دهه ادامه می دهد... و صلح جهانی را تهدید می کند بدون مجوز شورای امنیت که ناقض اصل بنیادین «منع توسل به زور در روابط بین المللی دولت ها» و مغایر با بند ۲ ماده ۴ منشور ملل متحد بود، بوسیله نیروی تجاوزگر نظامی خود و انگلیس کشور عراق را اشغال کردند. و...

بیشتر جنایات جنگی توسط دیوان بین المللی کیفری، کنوانسیون ژنو، و قوانین جنگی مربوط به حقوق بین الملل کاملاً تعریف شده اند. اتهامات جنایات جنگی آمریکا در هیچ دادگاه بین المللی پیگرد و اثبات نگردیده، بنابراین ایالات متحده آمریکا (برخلاف اکثر کشورهای اروپایی و همانند برخی کشورهای دیگر همچون جمهوری اسلامی ایران، روسیه، چین، و هند [۲]) به عضویت دیوان بین المللی کیفری در نیامده. یکی از شروط دولت آمریکا برای پذیرش عضویت در این دادگاه عدم امکان بررسی جنایات جنگی سربازانش است چون معتقد است که اینگونه دادگاهها بر احتی «می توانند باعث رسوایی اشکارا و محکوم شدنشان در مقابل دیده جهانیان شود» زیرا کارنامه سیاست خارجی آمریکا کودتا در چند کشور، مداخلات بانبروی تجاوزگر و سربکوبگر نظامی خود، جنایات جنگی می باشد که مسئولین این همه جنایات ویرانگر را نتوانستند بازداشت در یک دادگاه بین الملل دادگاهی کنند.....

* «دکتر ابراهیم تیموری، (تولد ۱۳۰۳ - در گذشت ۲۸ آذر ۱۳۹۸) - تیموری پس از فارغ التحصیل در رشته حقوق در سال ۱۳۲۷ با استخدام وزارت امور خارجه در آمد و بیش از ۳۰ سال در ادارات مختلف سیاسی و اداری، در مرکز و نمایندگی های ایران در اروپا و خاورمیانه خدمت کرد اما آخرین و شاید مهم ترین سمت او عنوان «آخرین سفیر ایران پیش از انقلاب» در امارات متحده عربی باشد. هر چند ابراهیم تیموری در رشته علوم سیاسی و اداری، دکترای خود را اخذ کرده اما سالهاست که روی تاریخ تمرکز دارد و چند کتاب ارزشمند تاریخی به خصوص در زمینه ایران در دوران قاجار و روابط ایران و بریتانیا تالیف کرده

است. کتاب عصر بی خبری یکی از مهمترین آثار وی است و همه این کتابها و مقالات، ماحصل چند سال جمع‌آوری اسناد مربوط به ایران در زمان خدمت و سالها پژوهش در سالهای بازنشستگی است.»

* * * سرمور تیمردورانند (Sir Henry Mortimer Duranad)، (۸ ژوئن ۱۹۲۴-۱۴ فوریه ۱۸۵۰)، اودر سالهای ۱۸۹۴ - ۱۸۸۴ وزیر خارجه حکومت نایب السلطنه هند بود. مور تیمردورانند همچنین در ۱۸۹۴ به عنوان وزیر مختار دولت لندن در تهران منصوب شد و وزیر مختار انگلیس را در واشنگتن در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۳ بعهدده داشت. وی در سه کتاب درباره ایران و نادرشاه نوشته است.

* * * دکتر رضا رئیس طوسی در اسفندماه ۱۳۱۵ در مشهد متولد شد، از مبارزین قدیمی نهضت ملی ایران است و از سال ۱۳۶۲ به تدریس در دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی مشغول گردید.

◀ پی نوشتها : ابوالحسن بنی صدر «نفت و سلطه»

- ۱- برای اطلاع از این قراردادها نگاه کنید به:
 - محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ۸ جلد.
 - ابراهیم تیموری: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات
 - ۲- اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) میرزا محمد حسنخان:
 - خوابنامه (خلسه)، مشهد: بنگاه بازرگانی زوار، ۱۳۲۴.
 - خوابنامه (خلسه)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵/
 - ۳- حسن تقی زاده وزیرداری دوره استبداد رضاخانی، در مجلس پانزدهم خود را اینطور وصف کرد: «من شخصاً هیچوقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در اینکارویا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده.» نگاه کنیدبه سند مندرج در ص ۱۲۵، انتشارات مصدق، شماره ۴/
 - ۴- ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۵۰. دکتر حسین فاخر در اثر

خود: جریان الغای امتیاز نفت داری به شرح این ماجرا پرداخته است.
 ۵- تاریخ این مبارزه بزرگ مصدق راکی استوان در دو جلد تحت عنوان سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم گرد آورده است. برای متن قرارداد سه جانی رجوع کنید به انتشارات مصدق شماره ۲ (نطق های دکتر مصدق در دوره ۱۶ مجلس شورای ملی) صص ۷۸-۷۹
 ۶- برای این مطلب و رقابت های دول بزرگ درباره نفت ایران نگاه کنید به صص ۴۱-۶

Dr. Sh. Amiralai: Pétrole et Indépendance de l'Iran, 1961.

۷- گفته می شود علت خودکشی داوروزیرداری دوران پهلوی، اعطای امتیاز نفت شمال به امریکائیان بود. امتیازی که به مرحله اجرا در نیامد.
 نگاه کنید به: جنگ سرد نفت تألیف پیر فونتن، ترجمه شمس الدین امیرعلائی، ص ۲۳۲، این کتاب درصص ۲۵۲-۲۰۶ تاریخ جنگ قدرتها را بر سر نفت ایران بازگو می کند.

۸- جمله متن را دکتر رادمنش در کنگره نوزدهم هم حزب کمونیست روسیه گفته است. (نگاه کنید به ایران آزاد، شماره ۲۷) و نیز این قسمت از نامه «سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را که در ۲۸ آبانماه ۱۳۲۶ به نخست وزیر وقت ایران نوشته است با نوشته احسان طبری مقایسه کنید: قسمتی از نامه سفیر روسیه:

« دولت شوروی نمی تواند متذکر نشود که تصمیم مجلس راجع به بی اثر بودن قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای شمال ایران با وجود بقای امتیاز نفت ایران وانگلیس در جنوب ایران تبعیض فاحشی نسبت به اتحاد جمهوری شوروی است.» (این نامه در ۳۸۲ و این قسمت از نامه در ص ۴۹۰، پنجاه سال نفت ایران چاپ شده است).
 اما «اظهار نظر» احسان طبری:

« ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قانونیم و بر علیه آن سخنی نمی گوئیم، باید معترف باشیم که شوروی در ایران منافع جدی دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته ای که من در آن هستم این است که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روس ها و نفت جنوب به کمپانی های انگلیسی و امریکایی وارد مذاکره شود.»

مردم شماره ۱۲، مورخ آبانماه ۱۳۲۳ به نقل چگونگی غارت نفت ایران، از انتشارات جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا، پاییز ۱۹۷۱، ص ۲. اما این جمله را که نوشته های بسیاری نقل کرده اند، هنوز بیانگر سیاست آن حزب است. نطق ایرج اسکندری رهبر این حزب در کنگره حزب کمونیست شوروی همین سخن است در بیانی دیگر (این نطق در روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۴ چاپ شده است).

۹- سخن لنین در این باره صریح است:

« پرولتاریا به گونه ای منفی (یعنی) بدون آنکه امتیازی را برای ملتی تضمین کند یا تعهدی را در قبال ملت دیگری بر عهده بگیرد، به این خواست یعنی به خواست بازشناسی حق تعیین آزاد سرنوشت، بسنده می کند. [می گویند] اینکار عملی نیست؟ [پاسخ می دهیم] باشد، اما واقع آنست که این سیاست بهترین تضمین ها برای دمکراتیک ترین راه حل هاست. آنچه پرولتاریا را بایسته است، فقط همین تضمین هاست. حال آنکه بورژوازی هرملتی مایل است امتیازات خودش را تضمین کند. و اعتنایی (به عواقب احتمالی تضمین این امتیازات) و وضعیت ملت های دیگر نمی کند.»

نگاه کنید به جلد اول آثار منتخب لنین به زبان فرانسه تحت عنوان:

V. Lenine: Oeuvres Choies

چاپ مسکو، صص ۷۱۱-۷۱۰

و در زمان خود لنین بود که حکومتش عکس این سیاست را درباره ایران به اجرا گذاشت. منتخب آثارش را به فارسی ترجمه کرده اند و از اتفاق در سال ۱۹۵۱ در دوران حکومت ملی و همزمان با ملی شدن صنعت نفت انتشار داده اند. در این ترجمه هر جایی را که به حقوق ملت ها در تعیین آزاد سرنوشت و وجدان ملی و موازنه منفی مربوط می شود، تحریف و بلکه قلب کرده اند و کار را به مرحله ای رسانده اند که استقلال را خواست بورژوازی و موازنه منفی را روزی سیاست بورژوازی و روز دیگر شعار خرده بورژوازی خوانده اند و می خوانند.

۱۰- طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۹

◀ پی نوشت ها : دکتر رضا رئیس طوسی «نفت و بحران انرژی»

1- George Nathaniel Curzon: Persia and the Persian Question, (London, Longmans, Green an., 1892 0, Vol. II, P. 327.

این کتاب تحت نام «ایران و قضیه ایران» توسط وحید مازندرانی ترجمه و از طرف مرکز انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسیده است.

2- Mortimer Durand, Memorandum on the Situation in Persia, No. 16, Tehran, February 12, 1899Y F.O. 60/608

* انگلیسیها، همیشه واژه عربستان را به جای خوزستان به کار می بردند. انتخاب این واژه مغرضانه و حاکی از مقاصد احتمالی آنها در جدا ساختن این منطقه از ایران بود.

3- Memorandum on the Bakhtiaris and other tribes of South – West Persia by Lieutenant – Colonel Douglas, inclosure 2 in No. 134Y F.O, 416/16.

4- Report on the Organization of the Persian army by Lieutenant – Colonel H.P. Picot, inclosure in sir M. Durands No. 1 of 18 January , 1900; F.O. 60 / 629.

5- Sardar Akram to the Sheikh of Mohammerah, June 1, 1911; inclosure 8 in No , 564; F.O. 416 / 49.

6- Agreement between Messrs. W.K. D`Arcy and the Concession Syndicate (Ltd.) with Bakhtiari Khans regarding the right to drill for petroleum on the lands of the Latter ; inclosure 3 in No. 54 ; F.O. 416 / 26

7- Inclosure in Mr. Spring Rice's No. 15 , March 20, 1900; F.O. 416/52

8- Hardinge to the Shikh of Mohammerah, December 7, 1902, British assurances given to the sheikh of Mohammerah , 1899 and 1902 -10; F.O. 416 / 52.

9- Farmanfor Territory at mohammerah, Jazirat – ul Khazra, Bahmanshir and Karun, dated Shawal 1320 (January 1903) inclosure 3 , 4 and 5 in No. 101; F.O. 416 / 45.

10 – Consul – General Percy Cox to the Sheikh of Mohammerah,

December, 1908; British assurances given to the sheikh of Mohammerah ; F.O. 416 /52

11 – Consul – General Percy Cox to the Sheikh of Mohammerah, October 15, 1900; F.O. 416 /52

12 – Elwell – Sutton , Persian Oil (London, Lawrence and Wishart, 1955), pp. 22- 23 .

13- Ibid.

14- Parliamentary Debate, House of Commons, Vol. 63, June 6 to 26 , Lord Charles Beresford's Speeches, pp. 1208 – 11217.

15 – Ibid.

۱۶ – داری امتیاز استخراج و بهره برداری از نفت ایران رادرسراسر کشور به جزء ۵ استان شمالی باپرداخت ۲ / ۰۰۰ / ۰۰۰ پوند برای مدت ۶۰ سال به دست آورده بود. او متعهد شده بود که ۱۶ درصد از سود خالص شرکت را سالانه به عنوان حق الامتیاز به دولت ایران بپردازد. با پرداخت ۱ / ۲۰۰ / ۰۰۰ پوند توسط دولت بریتانیا، شرکت افزایش سرمایه می داد و دولت بریتانیا با در دست داشتن ۵ / ۵۲ درصد سهام و در نتیجه کنترل شرکت نفت ایران – انگلیس را به دست می گرفت.

17 – Parliamentary Debate. Op. cit., pp. 1131 - 1132

18 – Thomson David Europa Since Napoleon , (Pelican Books, 1967), pp. 490.

19 – Ibid., p. 498.

۲۰ – این چهار کشور عبارت بودند از لیبیا، اتیوپی، بوئرو ترانسوال * در سال ۱۸۹۸ دوازده کشتی به هفت کشتی جنگی موجود آلمان، ده رزمناو به دور رزمناو آن، بیست و دو رزمناو کوچک به هفت فروند موجود آن کشور اضافه شد.

21 – – Parliamentary Debate. Op. cit., Speeches of Lord Charles Beresford , pp., 1208 – 1218

22 – Parliametry Debate . op. cit., Speeches of George Lioyds pp. 1155 – 1159. Ramsay Mac Donald pp, 1163 – 1168 ; Mr. Ponsonby pp. 1174 - 1178 ; Mr. Harvey pp. 1205 – 1208; and Mr. Morrell p. 1215 – 1218

23 - Parliametry Debate . op. cit., Sir Edward Grey' s Speeches, pp. 1178 – 1189

24 - Parliamentary Debate. Op. cit., Mr. John Dillon's Speech , pp. 1196 – 1201.

25- Churchill Winstons. The World Crisis , (Londom, Thornton Butterworth, 1923) Vol. I. P. 134

26- Elwell – Sutton . Persian Oil, op. cit., p. 24

27- Churchill Winstons. Op. cit., p. 135

مشهور ترین کشتیهایی که چرچیل در این دوران ساخته است عبارتند از کشتیهای جنگی کوئین الیزابت، وارپایت، مابرهام، و الیانت و مالایا که بخش کشتیهای سریع السیر نیروی دریایی بریتانیا را تشکیل می داده اند خود او قیمت تمام شده هر یک از کشتیهای جنگی را ۲۵۰/۰۰۰ / ۲ پوند و نوع کوئین الیزابت را بیش از ۳ / ۰۰۰ / ۰۰۰ یوند برآورد کرده است. چرچیل مخارج تسهیلات ذخیره سازی نفت برای نیروی دریایی را نیز ۱۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ پوند ثبت کرده است (همان ، صفحات ۱۳۵ – ۱۳۲)

28- Ibid., p. 131

۲۹ - چرچیل خود به شرح سیاست بریتانیا در ضرورت اشغال ایران با همکاری شوروی و برکناری رضاخان قلم زده است. او برای مشروعیت بخشیدن به این کار همه جا روی نفوذ آلمان در ایران و خود داری رضاخان از اخراج آنها تأکید می کند. (نگاه کنید به

Winston Churchill. The Second World war. (Cassell and Co. 1950) Vol.iii pp. 423 – 33)

مطالعات آقای دکتر همایون الهی که متکی به اسناد بریتانیا است ادعای نادرست زمامداران این کشور را در این مورد رد می کند و به شرح عوامل دیگری که موجب اشغال ایران در دوران جنگ جهانی دوم شد می پردازد. نگاه کنید به دکتر همایون الهی ، «اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم» (چاپ دانشگاه تهران ، ۱۳۶۱)

« پی نوشت ها: » گزارش سرمور تیمردوراند» (اسنادی در باره وضعیت ایران در دهه پایان قرن بیستم)

۱ - شیوه های پول گرفتن شاه از مردم متنوع و گاه عجیب اند. قبل از این که در ماه مه گذشته تهران را ترک کنم بارها او را در سفر های دور و اطراف تهران همراهی کرده بودم. هر آدم سرشناسی که مورد تفقد شاه قرار می گرفت باید « پیشکش» می داد که معمولاً بین ۵۰ و ۲۰۰ لیره استرلینگ می شد. اگر اعلیحضرت برای شکار قوچ کوهی خوب تیرمی انداخت، که اغلب این گونه بود، کسانی که دورو بر او بودند باید به نشانه ستایش کیسه ای انباشته از سکه های طلا تقدیم می کردند. شاه به بازی شطرنج علاقه بسیار دارد و اغلب بر سر دو یا سه سکه طلا با بزرگان حکومت شطرنج بازی می کند. بزرگان همیشه می بازند و شاه سکه های طلا را به جیب می زند. می گویند مدتی پیش که برای شکار رفته و گرفتار برف سختی شده، شبی در خانه ای محقر، پای تپه ای، سرگردو صبح، هنگام ترک خانه محقر، از صاحبخانه پرسید که در مقابل این افتخار چه « پیشکشی» خواهد پرداخت. سرانجام صاحبخانه ۶ سکه امپریال روسی (تقریباً معادل ۵ لیره) « پیشکش» داد که شاه با خود برد.

۲ - اداره صدر اعظم در واقع یک کیف سیاه چرمی است که هر نامه یا تلگرامی را که به او می رسد در آن انبار می کند. درباره هر موضوعی که تصورش را بکنید به صدر اعظم نامه می نویسند و به همین علت این کیف همیشه از انبوهی نامه و تلگرام دارد می ترکد. گاه وبی گاه نامه یا تلگرامی از کیف بیرون می آورد و در باره آن دستوری صادر می کند. همین که نامه از کیف خارج شد، فراموش و به احتمال زیاد مفقود می شود. بی کفایتی و بی عرضگی دومنشی او وصف ناپذیر است. تازه تمام مکاتبات مهم دولت ایران را هم این ها جواب می دهند.

۳ - صدر اعظم به من گفت که تازگی فهمیده است وزیر پست، پسر رئیس هیئت وزیران، شخصاً بسته های پستی را که با ارزش به نظر می آیند، می دزد. صدر اعظم کاری نمی تواند بکند چون رئیس هیئت در مقابل کارهای پسر خود فقط می خندد و قدرتمند تر از آن است که بتوان به او حمله کرد. اما غیر قابل اعتماد بودن آن ها؛ به ندرت پیش آمده است که با یکی از مقامات ایرانی درباره مقامات دیگر صحبت کنم و به من هشدار ندهد که هرگز نباید حرف دیگران را باور کنی.

۴ - می گویند کسی که حقوق تقاعد یک سالش رابه شاه تقدیم کند، تا آخر عمر حقوق تقاعد دریافت خواهد کرد. شاه پول را نقد دریافت می کند و خزانه داری مسئول پرداخت حقوق تقاعد است. چند هفته پیش شخصی یک صد و پنجاه لیره به شاه پرداخت و تا پایان عمر سالیانه دویست لیره حقوق تقاعد برای او تضمین شد.

۵ - بیلاقات اطراف تهران نمونه خوبی است. با اندکی آب که با قنات از ۶ یا ۷ مایل آن طرف تر، می آید، درخت ها و محصولات زیادی به عمل می آید. ولی بخش عمده آب در این جا به هدر می رود. هر سال که برف ها آب میشود، سیلاب های گل آلود راه می افتد و در دشت کانال های متعددی ایجاد می کند، آن چه به اصطلاح جاده می نامند هم غیر قابل عبور می شود و با درشکه نمی توان از شهر بیرون رفت. با احداث چند سد خوب در کوهپایه، می توان بسیاری از زمین های حاصلخیز بایر را زیر کشت برد.

۶ - اندکی قبل، صدراعظم به من می گفت که هیچ فکرنمی کند روسیه و انگلیس ایران را بین خودشان تقسیم کنند؛ چون روس ها بسیار حریص اند و از خیر خلیج فارس نمی گذرند. از این روی، ترجیح می دهند منتظر فرصتی بمانند تا این قسمت از ایران را بگیرند و بگذارند ما هم سهمی ببریم.

۷ - می خواهم از فرصت استفاده و این اضافه کنم که شاه یک مقام تشریفاتی نیست. تمام مسائل مهم را تسلیم او می کنند و سپس با نامه هایی از کاخ، با حواشی مفصل، به ادارات مربوط عودت داده می شود. این حواشی اغلب کاملاً نا مربوط آن ولی تمام تقصیر متوجه او نیست اسناد و اطلاعات مناسبی در اختیار او نمی گذارند و اغلب باید پایه اطلاعات بسیار ناقص تصمیم بگیرد. این را هم بگویم که شاه اغلب مقامات را پسر بچه ای بیش نمی شمارد و برای عقایدشان ارزشی قائل نیست.

۸ - البته درآمد سالانه باید ۵ / ۱ میلیون لیره باشد ولی در سال های اخیر، تمام و کمال پرداخت نمی شود.

۹ - بهره را هم از منابع مشخصی نمی پردازند. آخرین قسطی را که پرداختند، قرض گرفته بودند.

۱۰ - ممکن است دولت ایران فکر کند اگر پول مال ما باشد، مشکل کم تری با آن ها خواهیم داشت. باید آن ها را از این بابت آگاه کنیم.

۱۱ - عموم مردم معتقدند که اجاره کنندگان فرعی و تاجران - که هرگز به مقداری که باید، مالیات نمی دهند - به اندازه صدراعظم از این محل درآمد دارند. به سخن دیگر، احتمالاً ۲۵۰ هزار لیره از خزانه حیف و میل می شود.

فصل اول

سیری در پیدایش و تاریخ نفت ایران

مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، «نام نفت و موارد استعمال» آنرا در کتابهای تاریخی اینگونه آورده است: «در سفر خروج از کتاب تورات باب ششم آیه چهاردهم خطاب به نوح پیغمبر می نویسد: پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را بقیر ببند!»

در سفر خروج از کتاب تورات باب دوم آیه سوم راجع بتولد موسی می نویسد: و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت.»

کاوشهای باستان شناسان در کشور عراق نشان داده که از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح ملاقات قیر در عمارات و ابنیه بکار میرفته است. هرودوت (۱) مورخ یونانی می نویسد سنگ فرش کف باغهای معلق بخت النصر با قیر معدنی بندکشی شده بود و مردم بابل استخرها و راه های آب و سدهای ی خود را با قیر بند کشی می کردند همچنین بنا بگفته مورخین در بابل جاده ها را آجر فرش می کردند و با قیر بندکشی می نمودند تا ارابه های سنگین را داشته باشد.

مصریان از اسفالت و قیر ایران و فلسطین برای مومیایی کردن اجساد استفاده می نمودند و بعضی از ملل خاورمیانه فرآوردهای نفتی و بخصوص قیر معدنی را در سحر و جادو بکار می بردند و گاهی هم بت های کوچک و بزرگ از آن می ساختند. بحرالمیت فلسطین یکی از نقاطی بود که از آن قیر بدست می آید و بقرار معلوم از کف دریاچه مزبور تکه های بزرگ قیر روی آب می آمد و مردم آنرا جمع کرده و از آن استفاده می نمودند.

یونانیها فقط در قرن هفتم میلادی نفت را در میدانهای جنگ بکار می بردند و اسلحه ای داشتند که آنرا «آتش مدیها» می خواندند. این اسلحه در زمان هراکلیوس (Heraclius) امپراتور بیزانس (byzan) اختراع شد بقسمی که نفت پس از تماس با رطوبت مستعل می گشت. عربها (مسلمانان) دو مرتبه قسطنطنیه را محاصره

کردن و هردو مرتبه حمله آنان بوسیله آتش اندازهای نفتی دفع شد. در سال ۱۹۴۱ میلادی هنگامیکه ناوگان روسی مرکب از هزارگشتی به محاصره قسطنطنیه آمد رومی ها نفت روی آب دریا ریخته آتش زدند و کشتیهای روسی را سوزانده آنان را بدینوسیله مغلوب ساختند.

در ایران

کاوشهای باستانشناس محقق داشته که از زمان سومریان (پنج الی شش هزار سال پیش) در شوش قیرمورد استفاده بوده به این قسم که قیر را بجای ملات بین سنگها و آجرهایی که در عمارات کار می کردند استعمال می کردند و هم جنین جواهرات را بوسیله تیکه های قیرنصب می کردند و دسته های چاقو و امثال آنرا با قیر مستحکم می ساختند و کشتی های و ظروف سفالین را با قیر میاندودند تا آب به آنها سرایت نکند. ... در اوستا نفت بمعنای روغن معدنی آمده است و در دوره هخامنشیان نفت برای روشنایی و مقاصد طبی استعمال می شده است.

ایرانیان که آتش را جزء عناصر مقدس دانسته احترام می کردند گاز نفت را که در پاره ای جاها از زمین خارج می شد مشتعل کرده و چون همیشه می سوخت در نظر آنان «آتش جاودان» بشمار می آمد و آنرا بزبان پهلوی « اخوار یشنیک» می نامیدند و در نقاطی که این آتش دیده میشد آتشگاه بنا می کردند و دراران (بادکوبه) و دامغان و بلخ و مسجد سلیمان اینگونه آتشکده ها وجود داشته است.

به «شیز» واقع در آذربایجان (ظاهراً محل مزبور میان مراغه و زنجان است و اکنون آنرا تخت سلیمان می خوانند) آتشکده ای بود که از هفتصد سال پیش در آنجا آتش جاودان» فروزان بوده است. سپس یا قوت تعجب می کند که پس از هفتصد سال آتش سوزی کمترین اثری از خاکستر در آنجا مشهود نیست.

هرودت در تاریخ خود راجع به نفت ایران چنین می نویسد: « در ۲۲ کیلومتری شوش محلی است که « اردریکا» نام دارد. در اینجا چاههایی است که با چرخ و خیک از آن نفت و قیرو نمک بیرون آورده در مخزن میریزند و پس از چندی قیر و نمک ته نشین میشود و نفت به شکل مایع باقی می ماند.»

در جای دیگر همین هرودت ضمن داستان محاصره شهر آتن از طرف ایرانیان چنین می نویسد:

« ایرانیان از روی تپه ها قیر های فروزان بسنگرهای یونانیان پرتاب می کردند و

معلوم است که تیرها آلوده به نفت بوده و گرنه هنگام پرتاب سریع خاموش می شده است.

پلوتارک در شرح حال اسکندر می نویسد: « هنگامی که اسکندر از کشور بابل می گذشت در یکی از شهرهای استان اکباتان مردم برای خوش آمد اسکندر نفت روی جاده ها میریختند و آتش می زدند تا شعله های فروزان آن موجب مسرت اسکندر گردد» ولی ظاهراً پلوتارک در تعیین اسم محل اشتباه کرده زیرا استان اکباتان جزء کشور بابل نبوده و شاید مقصود پلوتارک ناحیه نفت خیز کرکوک و موصل بوده است. در حال این مدارک تاریخی میسراند که در ایران و کشورهای مجاور آن نفت از دیر زمانی وجود داشته و مردم این ممالک بانواع مختلف حتی برای جشن و آتش بازی از آن استفاده می کردند.

فردوسی در شاهنامه ضمن داستان بستن سدیا جوج و مأجوج توسط اسکندر و چگونگی ساختمان آن از نفت نیز نام برده چنین می گوید:

ز هر کشوری دانشی شد گروه	دو دیوار کرد از دو پهلوی کوه
ز بن تا سر تیغ بالای اوی	چو صد شامرش کرده پهنای اوی
ازو یک رش انگشت و آهن یکی	پر آگنده مس در میان اندکی
همی ریخت گوگردش اندر میان	چنین باشد افسون دانا کیان
همی ریخت هر گوهری یک رده	چو از خاک تا تیغ شد آژده
بسی نفت و روغن بر آمیختند	همی بر سر گوهران ریختند

و نیز در طی داستان رزم اسکندر با هندیها راجع به استعمال نفت چنین می گوید:

نشستند دانش پژوهان بهم	یکی چاره جستند بر بیش و کم
یکی انجمن کرد از اهنگران	هر انکس که بودند از ایشان سران
ز رومی و مصری و از پارسی	فزون بود مردان ز صد پارسی
یکی بارگی ساختند اهین	سوارش ز آهن و ز آهنش زین
به میخ و به مس درزها دوختند	سوار و تن و باره افروختند
بگردون همی راندند پیش شاه	درونش بیا کنده نفت سیاه
سکندر بدید ان پسند امدهش	خردمند را سودمند امدهش
به اسب و به نفت آتش اندر زدند	همه هندیان دست بر سر زدند
از آتش بر افروخت نفت سیاه	بجنبید از ان کاهنین بد سیاه
ز لشکر بر آمد سراسر خروش	بزخم اوریدند پیلان بجوش

چو خرطوم هاشان بر آتش گرفت بماندند از ان پیل بانان شگفت
 همه لشکر هند گشتند باز همان ژنده پیلان گردن فراز
 مورخ دیگر رومی بنام آمیانوش مارسلینوس که همراه ژولین امپراتور روم بجنگ
 شاهپور دوم آمده چنین می نویسد:

«ایرانیان برگهای گیاه مخصوص رادر روغن خیس میکردند سپس مایع دیگری
 بنام نفت بر آن می افزودند. آنگاه تیرهای جنگی خود را در آن گذارده آتش میزدند
 وبطرف دشمن پرتاب می کردند ودقت می کردند کمان را آهسته رها کنند تا
 تیر بسرعت پرتاب نگردد وآتش آن خاموش نشود. این تیرها بهرجا میرسید ایجاد
 آتش سوزی می کرد وآتش آن با آب خاموش نمی شد و فقط ریگ وشن آن حریق را
 می خوانباند.»

دویست سال پس از آن ایرانیان هنگام دفاع قلعه پترا واقع در قفقاز با اسلحه های نفتی
 رومیان مهاجم را میراندند. پروکتیوس مورخ بیزانس در تاریخ آن جنگها چنین می
 نویسد:

«ساخلوی ایرانی کوزه های بسیاری که از گوگرد و قیر انباشته شده بود آتش زدند و
 بطرف رومیان پرتاب کردند و توانستند بدانوسیله حریقی راه بیندازند که تقریباً همه
 چیز را سوزاند.»

در کتاب «پند نامه» آمده که المعتمد خلیفه عباسی در سال ۲۷۲ هجری مالیات
 چشمه های نفت و معدنهای نمک بادکوبه را به اهالی دربند قفقاز بخشید.
 مسعودی خود در سال سیصد هجری به بادکوبه رفته و پس از دیدن معادن نفت آنجا
 چنین می نویسد:

«در آنجا چشمه های نفت سفید بود زیر دودکش ها وآتش جاودان» می سوخت و هیچگاه
 خاموش نمی شد.
 در کتاب «حدود العالم» ذکر شده که کلیه نفت مصرف دیلمتان را از بادکوبه می
 آورند.

یاقوت حموی در «معجم البدان» خود راجع به نفت بادکوبه چنین می نویسد:
 «بادکوبه در ایالت شیروان نزدیک دربند است. در این شهر چشمه بزرگی از نفت
 است که روزی هزار درهم نفت می دهد. کنار آن چشمه دیگری از نفت سفید است
 که مانند روغن زبوق می باشد و شب و روز جاری است و عایدی این چشمه هم
 مانند چشمه اولی می باشد. بازرگان موثقی بمن گفت که در آنجا از یک قطعه زمین
 شعله آتش جاودان بر می خیزد و هیچگاه خاموش نمی شود.»

ابن البلخی در فارسنامه می نویسد:

« سینیز شهرکی است برکنار دریا و حصارکی دارد و این سینیز (که همان بندر دیلم کنونی است) میان مهرویان و جنابا است و جامه کتان بافند سخت تر و لطیف تر آنرا سینیز گویند. اما کاشتی نکنند و جز خرما نخیزد و روغن چراغ و هوا و آب آن نیکو است.»

مقصود او از روغن چراغ همان نفت است که شاید از ناحیه دشت قیری ادالکی بدست می آمده است.

مارکوپولو جهانگرد مشهور می نویسد:

در سرحد ارمنستان و گرجستان چشمه نفتی موجود است که مقادیر زیادی نفت از آن بدست می آید و در یکوقت صد کشتی می تواند از آن بارگیری کند. این روغن برای خوراک مناسب نیست ولی برای روشنائی مصرف می شود و شترهایی که مبتلا به امراض جدوی هستند با نفت معالجه می شوند.»

سخن سرای بزرگ، سعدی در باب هفتم گلستان می گوید.

« هندوئی نطف اندازی کرد همی آموخت. حکیمی گفت ترا که خانه نبین است بازی نه این است.»

بازی نفت اندازی که سعدی به آن اشاره کرده چنان بوده است که دو طرف چوبی را کهنه پیچیده در نفت فرو می کردند و آتش میزدند و می چرخاندند.

حمدالله مستوفی قزوینی در نزهةالقلوب می نویسد:

« مومیای معادنش بسیار است. آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از توابع شبانکاره کوهی است که از او قطرات فرو می چکد و چون موم منجمد می گردد و آنرا موم آبی گفته اند. مومیائی اسم علم آن شد. معدن دیگر بدیه صاهک از توابع ارجان فارس معدنی است بحدود موصل. نطف معدن بسیار دارد و در ایران زمین بزرگترش معدن باکوبه است و آنجا زمین چاه ها حفر می کنند تا بزهاب میرسد. آبی که از چاه ها بر می آورند نطف بر سر آب می باشد. معدنی بحدود موصل، معدن بین بیات و بند بنجمین و معدن دیگر ولایت معدنی مابین بخارا و اشروسنه معدن بکوه اسیر از توابع فرغانه.»

شاردن که در اواخر قرن هفده میلادی در ایران بوده چنین می نویسد:

« نفت سیاه و سفید درمازندران یافت می شود و آنرا برای رفع سرماخوردگی

وروشنایی و سوخت و رنگ کردن اشیاء و مخلوط کردن آن با رنگ های دیگر بکار می برند.»

بطوریکه در تواریخ مربوط ذکر شده نادر شاه برای ترسانیدن پیل های محمد شاه هندی و سپاهیان هند از آتش اندازی بوسیله نفت استفاده کرده است. (۱)

در دوره هخامنشیان، نفت برای روشنایی و موارد طبّی و... استفاده می شد.

نفت در زبان اوستایی به معنی نیپتا بوده و کلدانی ها، یهودها و عرب ها آن را از مادها گرفته اند. مستشرق معروف آلمانی E. Hertzfeld که در سالهای ۱۸۷۹ تا ۱۹۴۷ می زیسته است و همچنین مستشرق انگلیسی Bailey کلمه نفت را مشتق از فعل «ناب» در زبان فارسی به معنی رطوبت.

کاوشهای باستان شناسی روشن ساخته است که سومریان در حدود پنج تا شش هزار سال پیش قیر را می شناخته اند و آن را با سایر مواد مخلوط کرده و به عنوان ملات ضد رطوبت بین آجرها و سنگهای ساختمان معابد بکار برده اند. به عنوان مثال می توان به معابد چغازنبیل در حوالی هفت تپه واقع در حدود چهل کیلومتری جنوب خاوری شهر شوش اشاره نمود.

در دوره هخامنشیان، نفت برای روشنایی و موارد طبّی و حتی در جنگها به عنوان يك سلاح استفاده می شد. اولین کسی که به وجود نفت در ایران اشاره می کند، هرودوت مورخ یونانی می باشد. بر اساس گفته وی در سده پنجم پیش از میلاد، چاههای نفت در آردریکا از توابع شوش که در حوالی قیراب کنونی بوده، وجود داشته است که با چرخ و مشك از آنها نفت استخراج می شده است.

پس از جستجوهای باستان شناسی وجود چاههای نفتی در سالهای ۶۰۰۰ و ۴۰۰۰ پیش از میلاد در دره فرات مشخص شده است. همچنین فیلوستراتوس گفته های هرودوت را تأیید می کند و می گوید که در این سرزمین خاك با مواد نفتی آغشته است و زراعت در آن دشوار است.

پلینی نیز از چاههای نفت پیرامون شوش سخن می گوید و می افزاید که در کناره رود گرانیس که از شوش می گذرد مواد نفتی استخراج می شود.

پلوتارك نیز می گوید، اسکندر در پیرامون هگمتانه یا اکباتان آتش سوزی بزرگی، که

از منابع پایان ناپذیری شعله‌ور بوده، دیده است. به احتمال محدوده دولت ماد بود که کرمانشاهان، لرستان و خوزستان را شامل می‌شده است.

پلینی در نوشته‌های خود از وجود منابع نفتی در شمال‌خاوری ایران و در سرزمین پارت نام برده است (کپه‌داغ ایران و ترکمنستان امروزی).

در کتاب فارسنامه ابن بلخی در شهر سینیز که بر کنار دریا بین محل مهروبان و جنابا واقع بود، از معدن نفت به نام روغن چراغ نام برده شده است، نام روغن چراغ که برای روشنایی استفاده می‌شود و تا حدود ۱۰۰ سال پیش در روستاها مرسوم بوده نفت و یا مشتقات طبیعی نفت بوده است.

زرتشتیان در شبه جزیره آبشوران در دریای خزر نیایشگاههایی ساخته بودند که در آنها «آتش جاوید» همواره روشن بوده است. خوراک این آتشگاهها گازهای نفتی بوده که از درون زمین به آنها می‌رسیده است. هم‌اکنون در شمال رامهرمز بر روی یک تپه آتشی جاویدان وجود دارد که روستای تشی (آتش در گویش لری) در کنار آن ساخته شده است و از مناظر زیبا و دیدنی به‌شمار می‌رود.

ایرانیان از گذشته دوران‌نفت در مصارف طبی، روشنایی و نظامی استفاده می‌کردند. امروزه گاه و بی‌گاه صحبت از سلاح نفتی می‌شود این موضوع گذشته‌ای دیرینه دارد، چنانکه:

پروکوپوس مورخ سده ششم میلادی امپراطوری بیزانس، در حمله رومیان به فرماندهی بلیزاریوس به قلعه پترا واقع در قفقاز شرکت داشته و دفاع ایرانیان را با اسلحه نفتی تشریح و چنین می‌نویسد: سربازان ایرانی کوزه‌های بی‌شمار مملو از نفت و گوگرد را آتش زده و بر سر رومیان مهاجم پرتاب می‌کردند و با آن اسلحه، حریقی را دامن زدند که تقریباً همه چیز را سوزاند.

آمینوس مارسلینوس مورخ مشهور رم در قرن دوم میلادی که به‌همراه جولیان امپراطور رم در جنگ با شاهپور دوم آمده بود، می‌نویسد: ایرانیان برگه‌های مخصوصی را در روغن می‌خیساندند و سپس ماده‌ای به‌نام نفت به آن می‌افزودند. سپس تیرهای جنگی را به آن آغشته کرده و آتش زده و به‌طرف ما با دقت و آهسته پرتاب می‌کردند که آتش آن خاموش نشود و این تیرها به هر کجا که می‌نشستند آتشی را برپا می‌کردند که با آب خاموش نمی‌شد و فقط خاک و شن آن آتش را می‌خواباند.

در تاریخ نادرشاه و جنگ کرنال چنین آمده است:

در جنگ با محمدشاه مغول پادشاه هند، دستور داد چوب‌بست‌ها بسازند و اریکه بر پشت دو اشتر استوار کنند. سپس دیگ بر چوب‌بست‌ها پر از نفت کنند و بر آنها آتش

زنند، چنین کردند. فیل‌های هندی چون آن هیولا بیدند، رو به گریز نهادند. سپاه هند منهدم شد (همه هندیان دست بر سر زدند).

ابوالحسن علی‌ابن حسین‌ابن علی مسعودی که در اواخر قرن سوم خورشیدی از بادکوبه دیدن نموده در کتاب مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر چنین می‌نویسد: در آنجا چشمه‌های نفت سفیدبود و زیر دودکشها (آتش جاودان) می‌سوخت و هیچگاه خاموش نمی‌شد.

مارکوپولو سیاح معروف ونیزی از فراوانی چشمه‌های نفتی جوشان در سرحد گرجستان و ارمنستان نام می‌برد که برای روشنایی مردم مصرف می‌شد. وی در سفرنامه خود می‌نویسد: در محلی از شمال ایران (امروز در مرز کشور آذربایجان یا سرزمین اران) چشمه‌های نفتی موجود است، که نفت زیادی از آنها حاصل می‌شود و در یک زمان صدها کشتی می‌توانند از آن بارگیری کنند. این روغن برای خوردن مناسب نیست ولی برای روشنایی مصرف می‌شود و شترهایی که دچار امراض پوستی باشند با آن معالجه می‌شوند.

ژان شاردن جهانگرد فرانسوی که در نیمه دوم سده هفدهم میلادی دو بار به ایران سفر کرد و هربار ۶ سال در ایران ماند، در کتاب سفرنامه خود می‌نویسد: در مازندران، نفت سیاه و سفید یافت می‌شود و آن را برای معالجه سرماخوردگی، مارگزیدگی و معالجه زخمها به‌کار می‌برند.

سر توماس هربرت که همراه سفیر انگلیس به دربار شاه‌عباس آمده بود در سفرنامه خود می‌نویسد: مومیا نوعی صمغ است که از غاری نزدیک جهرم به‌دست می‌آید. دارای بویی زننده است. زهر را بی‌اثر و زخمها را درمان می‌کند. مومیا بسیار پرارزش است و هرگاه شاهزادگان دروغوهر به شاه‌عباس پیشکش کنند او در برابر از این صمغ گرانبها به آنها می‌بخشد.

از زمانهای بسیار دور از کرانه‌های ساحلی دریای خزر تا سواحل جنوبی و از ارتفاعات باختر از کوه‌های زاگرس گرفته تا صحاری مرکزی و خاور فلات ایران وجود معادن نفت و گاز و برخی علائم آن کاملاً ظاهر و بعضاً به‌صورت چشمه‌های اشتعال‌زا محسوس بود ولی فقدان دانش مربوطه و تکنیک استخراج و بهره‌موری استحصال مشتقات آن امکان‌پذیر نبود، لذا مواد مذکور قرون متمادی ناشناخته و در لایه‌های درونی زمین مخفی باقی ماند بنابراین امکانات بهره‌برداری از معادن نفت به کمی بیش از یک قرن و نیم برمی‌گردد. (۲)

فرشید خدادادیان: نفت و گاز در روایات اساطیری و کاربرد قیر در ایران باستان

نفت، گاز و آتش در زمان اساطیری

فرشید خدادادیان درباره کشف نفت، گاز و آتش در زمان اساطیری ایران باستان اینگونه روایت می کند: «در جستجوی شواهدی از کاربردهای نفت و گاز در این روایات کهن نخستین موردی که به نظر می رسد، ذکر آتش در روایات اساطیری است. در اساطیر ایرانی روایت کشف آتش در اسطوره هوشنگ قابل بررسی است. هوشنگ اولین کسی است که به پادشاهی برخاست و در استخر به تخت نشست و از این رو استخر را بوم شاه یعنی سرزمین شاه نامیده اند.^(۱)

وی سرسلسله پیشدادیان است که مهم ترین کاری که به وی نسبت می دهند، همانا کشف آتش بوده است. آن گونه که منابع به ما می گویند، تاریخ اساطیری ایران با دوران کیومرث آغاز می شود و سپس دوران هوشنگ پیشدادی فرزند سیامک و نوه کیومرث روی کار می آید که به روایت های اساطیری بر دیو سیاه - که پدرش سیامک را از بین برده بود- پیروز می شود و با پیروزی وی بر دیو سیاه، کیومرث نیز پس از سی سال حکمرانی، قدرت را در اختیار هوشنگ قرار داده و سلسله پیشدادی با وی آغاز می شود.

لقب هوشنگ در اوستا پرادته Paradata است. در خصوص این واژه در دانش نامه ایران باستان می خوانیم: پرادته / پیشداد. به معنای نخستین قانونگذار جزء نخست واژه پر: پیش / گذشته / مقدم و جزء دوم ذاته یا: قانون / داد. در وندیداد این کلمه به عنوان صف و قانون گزار کهن یا پیشین / کسی که از پی و قبل از دیگران قانون و داد آورده است و هوشنگ پیشداد به عنوان نخستین قانونگذار معرفی شده است.^(۲)

این کلمه به عنوان نام خاص، عنوان سلسله ای از شاهان باستانی است که در داستان های ایرانی به پیشدادیان مشهور شده اند.

خود هوشنگ از دو واژه «هو» یعنی خوب و بزرگ و «سنگ» به معنای خانه

تشکیل شده است. هوشنگ به معنای دارنده خانه بزرگ و خوب است. در دوران هوشنگ بود که با مهار کردن آتش و نگهداری از آن و ساخت آتشکده به مرور در اطراف آتشکده خانه هایی ساخته شد و مردم از کوچه نشینی به يك جانشینی (شهرنشینی) رو آوردند.

هوشنگ را فرمانروای هفت کشور دانسته اند که دیوان و جادوگران از مقابل او می گریزند و دیوهای مزن (مازن / مازندر) به دست او نابود می شوند و هم چنین کشف آتش را به او نسبت می دهند. چنان چه در شاهنامه می خوانیم:

یکی روز شاه جهان سوی کوه
 گزر کرد و با چند کس هم گروه
 پدید آمد از دور چیزی دراز
 سیاه رنگ و تیره تن و تیز تاز
 دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
 زدود دهانش جهان تیره گون
 نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
 گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ
 به زور کیانی رهانید دست
 جهانسوز مار از جهان جوی جست
 بر آمد به سنگی گران سنگ خرد
 همان و همین سنگ بشکست گرد
 فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
 دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ^(۳)

با مقدمه قبلی، چنان چه نمادها را در روایات اساطیری مبین معانی واقعی بدانیم، در اسطوره کشف آتش با ماری سیاه رنگ و تیره که دود از دهانش خارج می شده مواجه می شویم که هوشنگ، سنگی به سویش پرتاب می کند و بر اثر جرقه ای که از برخورد آن سنگ با سنگی دیگر ایجاد می شود، نهایتاً با مقدمه قبلی، چنان چه نمادها را در روایات اساطیری مبین معانی واقعی بدانیم، در اسطوره کشف آتش با ماری سیاه رنگ و تیره که دود از دهانش خارج می شده مواجه می شویم که هوشنگ،

سنگی به سویش پرتاب می‌کند و بر اثر جرقه‌ای که از برخورد آن سنگ با سنگی دیگر ایجاد می‌شود، نهایتاً هستند.

رومن گیرشمن در تحقیقات خود پیرامون آتشکده مسجد سلیمان در جنوب غرب ایران سوخت آن را از تصاعد گاز طبیعی می‌داند و منبع آتش لایزال آن را تصاعد طبیعی گاز می‌داند (۴) نحوه شکل‌گیری آتش با توصیفی که در اسطوره مار تیره تن می‌بینیم قابسه آن با جریان‌های طبیعی نفت و گاز در برخی مناطق ایران در ذهن پژوهنده، این مساله را تداعی می‌کند که احتمال دهد آن چه هوشنگ را در کشف آتش یاری‌گر بوده همانا جریان طبیعی نفت و گاز از دل زمین و در منطقه‌ای کوهپایه‌ای بوده که به ماری سیاه و تیره تن تشبیه شده است!

شاید اگر روایت شاهنامه در خصوص هوشنگ این قدر کوتاه نبود می‌توانستیم بیشتر در خصوص اقدام وی در کشف آتش کنکاش کنیم. البته در فروردین‌یشت، آبان‌یشت، زامیاد و اردیبهشت‌یشت، از هوشنگ در کنار کیومرث نام برده شده و منابع عربی نیز وی را از اعقاب نوح پیامبر (ص) می‌دانند.

اشاره نمادین به کاربردهای نفت و گاز، محدود به این مورد نبوده و در جاهای دیگر نیز به آن اشاره شده است، کما این که در داستان سیاوش نیز به استفاده از نفت در فراهم کردن آتش اشاره شده است.

داستان سیاوش ویژگی‌های خاص خود را دارد. سیاوش از شاهزادگان و دلاوران افسانه‌ای ایران است. بنابر شاهنامه، کیکاوس پادشاه سبک‌سر و بدخوی سلسله‌کیانی پسری دانا، خوش‌سیما و دلیر به نام سیاوش داشت که از کودکی پرورش او را رستم به عهده گرفته بود. هنگامی که سیاوش جوانی کارآمد شد و به دربار پدر بازگشت، همسر کیکاوس، سودابه‌شاه‌هاموران به او

دل باخت. اما سیاوش نیک‌نهاد به آرزوی او تن درن داد. سودابه خشمگین شد و نزد کیکاوس به سیاوش تهمت بدکاری زد. به آیین آن روزگاران، کسی که خود را بی‌گناه می‌دانست باید از آتش به سلامت بگذرد. سیاوش در حضور پدر و بزرگان دربار از گذر باریکی میان دو تل عظیم آتش سواره بگذشت و پاکدامنی خود را ثابت کرد. در این بخش از روایت اسطوره‌ای سیاوش است که به کاربرد نفت اشاره شده است.

در این خصوص در شاهنامه می‌خوانیم:

«نهادهند بر دشت هیزم چو کوه
جهانی نظاره شده هم گروه
وزان پس به موبد بفرمود شاه
که برچوب ریزند نفت سیاه
بیامد دوصد مرد آتش فروز
دمیدند گفתי شب آمد به روز
سیاوش سیه را به تندي بتاخت
توگفתי که با اسبش آتش بساخت
زهر سو زبانه همی برکشید
کسی خود و اسب سیاوش ندید
یکی دشت بادیدگان پر ز خون
که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست غو
که آمد ز آتش برون شاه نو
فرود آمد از اسب کاووس شاه
پیاده سپهبد پیاده سپاه
سیاوش را تنگ در بر گرفت
ز کردار بد پوزش اندر گرفت^(۵)

درخصوص سیاوش، از لحاظ اسطوره شناسی، پریدن از روی آتش را می توان برای اثبات بی گناهی اش نسبت داد. دردوران باستان وحتى بعد از آن دربسیاری از تمدن ها، گذراز آتش برای اثبات بی گناهی انجام می شده است. اسطوره سیاوش به زعم برخی محققین با مراسم خدایان شهید شونده در ایران، بین النهرین، مصر و بسیاری از تمدن ها يك سان است و اسنادی در دست است که اجرای این مراسم را بافصل بهار که فصل باز زایی طبیعت است تطبیق می دهد .^(۱) « (۳)

منشور کوروش از نگاهی دیگر

منشور کوروش؛ سندی قابل توجه از آشنایی ایرانیان با کاربرد مشتقات نفتی برای معماری در ۵۳۸ سال پیش از میلاد است.

مطلب حاضر به قلم فرشید خدادادیان، مؤلف کتاب "کاربردهای نفت و گاز در ایران باستان" به مناسبت هفتم آبان، روز بزرگداشت کوروش، نگاهی دارد به اشاره به "قیر" در منشور کوروش هخامنشی. با هم این مطلب را می خوانیم:

سالیانی است که علاقمندان به فرهنگ و تاریخ ایران، هفتم آبان ماه را به نام روز بزرگداشت پادشاه دادگستر ایرانی، کوروش هخامنشی گرامی می دارند و پس از چند نوبت طرح موضوع در دهه هشتاد خورشیدی به تازگی نماینده شیراز در مجلس شورای اسلامی خواستار ثبت این روز در تقویم رسمی کشور شده است. اما چرا هفتم آبان ماه؟

در رویدادنامه "نبونعید" که به بیان رویدادهای دوره فرمانروایی نبونعید، آخرین شاه بابل و پس از آن کوروش هخامنشی بر اساس گاهشماری بابلی می پردازد و در بابل کشف و اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می شود، چنین آمده است: "در ماه آرخسمنو (ماه هشتم)، روز سوم، کوروش به بابل اندر آمد. شاخه های سبز در برابر (زیر پای او) گسترده شد..."

متخصصان گاهشماری باستانی و تطبیق این گاهشماری ها با تقویم کنونی، این روز را بیست و نهمین روز از ماه اکتبر، برابر با هفتم آبان ماه دانسته اند و از این رو است که هفتم آبان به مناسبت اقدام اخلاقی و مبتنی بر رعایت حقوق بشر این پادشاه هخامنشی در زمان تسخیر بابل که شرح آن در منشور منسوب به وی حک شده است، به نام روز بزرگداشت کوروش، گرامی داشته می شود.

"هرمز رسام" باستان شناس آسوری تبار بریتانیایی در سال ۱۲۵۸ خورشیدی برابر با ۱۸۷۹ میلادی در میان استوانه های گلین متعددی که در محوطه باستانی

بابل کشف کرد، سند ارزشمندی از روزگار کورش را ارایه کرد که رمزگشایی و بازخوانی آن موید یک روش متفاوت در کشورگشایی و حکمرانی در روزگار باستان بود.

بر اساس این سند، کورش خود را به عنوان فاتح به ملت بابل معرفی نکرده، بلکه به عنوان منجی و جانشین قانونی تاج و تخت معرفی و برای توضیح خود را پادشاه بابل، شاه کشورها معرفی نموده است. (۱۴۱:۱)

مستندترین و دقیق ترین خوانش متن استوانه که نگارنده در تابستان سال ۲۰۰۷ میلادی طی سفر به لندن موفق به بازدید آن در موزه بریتانیا شد، توسط استاد ارجمند دکتر عبدالمجید ارفعی انجام گردید و علاوه بر اینکه گویای مطالب مهمی در خصوص تساهل و مدارای کورش است، در بند چهل و یکم آن به موضوع مهم کاربرد مشتقات نفتی در معماری اشاره و مشخصا از "قیر" نام برده شده است که بسیار قابل تامل بوده و سندی است بر آشنایی ایرانیان با کاربردهای این مشتق طبیعی نفت برای معماری در حداقل ۵۳۸ سال پیش از میلاد مسیح!

کاربرد قیر

خوانش هفت بند (سطر) آخر متن استوانه به قرار زیر است:
 (بند ۳۹) دیوار کناره ای (ساخته از) آجر را بر کنار خندق شهر که (یکی از) شاهان پیشین ساخته و (بنایش را) به انجام نرسانیده بود.
 (بند ۴۰) بدانسان که بر پیرامون شهر (به تمامی) برنیامده بود آنچه را که هیچ از یک شاهان پیشین (با وجود) افراد به بیگاری گرفته شده کورش در بابل نساخته بودند.

(بند ۴۱) ... از قیرو آجر از نو بار دیگر بساختم و بنایشان را به انجام رسانیدم
 (بند ۴۲) دروازه های بزرگ وسیع مر آن ها را بنهادم ... و درهایی از چوب سدر با پوششی از مفرغ، با آستانه ها و پاشنه هایی از مس ریخته شده ... هر آن جایی که دروازه هایشان یافت می شد.

(بند ۴۳) استوار گردانیدم نوشته ای لوحه ای در بردارنده به نام آشور بانی

پالشاهی پیش از من در میان آن (سبنا) بدیدم.

(بند ۴۴ ناخوانا)

(بند آخر، بند ۴۵).....تا به روز جلودان. (۲:۱۵)

در این بخش از منشور، کوروش دادگر به اقداماتی که با دستور وی در زمینه معماری بابل و بازسازی برج و بارو و ابنیه شهر اشاره نموده و مشخصاً در بند ۴۱ به استفاده از قیر و آجر در بازسازی دیوار و حصار شهر اشاره می‌کند که گویای کاربرد این مشتق نفتی در معماری آن روزگار بوده است.

بدیهی است "قیر" در آن ایام به صورت طبیعی و خودجوش در اختیار ساکنان جنوب غرب ایران و میان رودان (بین النهرین) وجود داشته و چشمه‌ها و معادن طبیعی قیر چنانچه امروز نیز در مناطق خوزستان، ایلام و کرمانشاه وجود دارند، در آن ایام نیز در دسترس بوده است.

کاربرد قیر در معماری و دیگر امور مربوط به زیست بشری در ایران و میان رودان البته سوابقی کهن‌تر نیز داشته و تنها به معماری نیز محدود نبوده است. شواهد باستانی نمونه‌های متعددی از کاربردهای نفت و گاز و مشتقات نفتی را در زمینه‌های نظامی، پزشکی و دینی، نشان می‌دهد. ۲

از جمله باید به سومریان اشاره کرد که در سرآغاز تاریخ، در دره میان رودان سفلا مستقر شدند. آنها بیش از هزار سال قبل از میلاد خطر را ابداع کردند. حکومت مستقل در شهرهای مجزا (دولت شهر) را تشکیل دادند، نظام خدایان و روابط بین خدایان و آدمیان را بنیاد نهادند و بسیاری کارهای دیگر را به انجام رساندند. آثار به دست آمده از حفاری‌های شهرهای کهن بابل، اور، لاگاش و ... حاکی از آن است که سومریان در هنرهای گوناگون دست داشته‌اند که بعدها این هنرها توسط اقوام سامی و غیرسامی برداشت شده و به سراسر آسیای غربی گسترش یافته است.

سومریان و جانشینان آنها در ساختن معابد، ارگ‌ها و سایر بناها، خشت خام و پخته و ملاتی از قیر به کار می‌بردند. زیگورات‌ها که تکرار آن را در تمدن ایلام نیز شاهدیم، از جمله بناهایی هستند که استفاده از ملات قیر در آنها بسیار رایج بوده است و بهترین نمونه از این قبیل بناها را در معماری شهر "اور" می‌توان یافت.

چنین روش معماری در جنوب غرب ایران نیز همزمان تکرار شده است. معماران

ایلامی برای ساختن مجموعه "چغازنبیل" (درخوزستان فعلی) از معماری میان رودان پیروی کردند. آنها از ملات‌های مختلفی استفاده کرده‌اند. این ملاط‌ها براساس ویژگی و اهمیت هر بخش از بنا و با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی پرباران (آن روزگار) منطقه با مصالح اولیه و در دسترس همچون قیر طبیعی، گچ، آهک و خاک رس ساخته شده و در بخش‌های مختلف بنا به کار گرفته می‌شد.

خاصیت عایق‌بندی "قیر" برای ایلامیان بسیار مهم بوده است. به همین منظور برای ساخت آرامگاه‌های زیرزمینی که از اهمیت فراوانی برخوردار بود و احتمال نفوذ آب به داخل آنها وجود داشت، از ملات گچ و گچ به همراه قیر استفاده شده است. از این ملات همچنین در ساخت مخزن آب، واقع در زیر حصار خارجی شهر و کلیه نودان‌های موجود در معابر و بناهای مختلف مجموعه که در معرض آب بودند استفاده شده است. در این مکان‌ها میان آجرها و در میانه هر یک از رج‌های آن، از یک ملات قیر ترکیبی که شامل قیر طبیعی، آهک و مقدار کمی ماسه بود، استفاده می‌شده است. (۴:۵)

با شکل‌گیری تمدن‌های ماد و هخامنشی، تجربیات ساکنان در حوزه‌های مختلف و از جمله معماری نیز به این تمدن‌ها منتقل و این‌گونه است که در مهم‌ترین سند باستانی دادگستری پادشاه عادل ایران، کوروش هخامنشی نیز شاهد اشاره به این آشنایی و کاربرد هستیم.

ایرانیان از روزگاران کهن نفت و گاز و مشتقات نفتی را می‌شناختند و از آن در زندگی خود بهره می‌بردند و بند چهل و یکم منشور کوروش هخامنشی مستندی باستانی بر این ادعا است. (۴)

توضیحات و مأخذ

- ۱- مصطفی فاتح «پنجاه سال نفت ایران» از انتشارات شرکت سهامی چهر - ۱۳۳۵ - صص ۱۱ - ۵
- ۲- به نقل از سایت: مرکز پژوهشی زمین‌شناسی پارس (آرین‌زمین)
- ۳- فرشید خدادایان «کاربردهای نفت و گاز در ایران باستان» - ناشر: روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران ۱۳۸۹، صص ۷۷ - ۷۲
- ۴- منبع: وبلاک فرشید خدادایان، چهارشنبه سوم آبان ماه ۱۳۹۶

پی‌نوشت‌ها: «کاربردهای نفت و گاز در ایران باستان»

- ۱- حمزه اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۳۱)
- ۲- هاشم رضی، کتاب پیشین، ج یک، ص ۵۶۲. (وندیداد فرگرد ۲۰ بند ۲ - ۱)
- ۳- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس نسخه مسکو، زیر نظر برتلس/ج (تهران: ققنوس، ۱۳۸۷)، ص ۱۰۲
- ۴- رومن گیرشمن، کتاب پیشین، صفحه ۱۲۸
- ۵- شاهنامه، ج ۳، ص ۵۸۷.
- ۶- ذبیح‌آ... صفا، حماسه سربازی در ایران، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۴)، ص ۹۸

پی‌نوشت‌ها: «کاربرد قیر در ایران باستان»

- ۱- رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۰، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ۲- عبدالمجید ارفعی؛ ترجمه منشور کوروش، مجله فرهنگستان ادب و هنر ایران، شماره ۹، سال ۱۳۶۶.
- ۳- نگاه کنید به فرشید خدادایان: کاربردهای نفت و گاز در ایران باستان، انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران، چاپ دوم ۱۳۹۳.
- ۴- سیدحسین حسینی سیر: بررسی ملات‌های به کار رفته در چغازنبیل/ گزارش در سایت چغازنبیل/ تاریخ تهیه گزارش تابستان ۱۳۷۹.

فصل دوم

سوخت دموکراسی، از زغال سنگ تا نفت

تیموتی میچل (Timothy Mitchell) در نوشته خود تحت عنوان «سوخت دموکراسی، از زغال سنگ تا نفت» اینگونه بررسی می‌کند: سوخت‌های فسیلی، هم دموکراسی قرن بیستمی را ممکن کردند و هم آن را محدود ساختند. برای فهم محدودیت‌هایی که سوخت‌های فسیلی ایجاد کردند، می‌خواهم آنچه که ظهور نوع خاصی از سیاست‌های دموکراتیک را ممکن ساخت، بررسی کنم، یعنی سیاست‌های دموکراتیکی که من آن‌ها را دموکراسی کربنی خواهم نامید. قبل از آنکه به گذشته رجوع کنیم بگذارید به بعضی از محدودیت‌هایی که مد نظر من است اشاره کنم.

در آغاز اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ یکی از این محدودیت‌ها به طور گسترده مورد بحث قرار گرفت. بسیاری گفته‌اند که خاورمیانه به این دلیل که منطقه‌ای فاقد دموکراسی است از مناطق دیگر متمایز است. در چندین بررسی دانشگاهی، فقدان دموکراسی در خاورمیانه به نفت مرتبط دانسته شده است. کشورهایی که بخش مهمی از درآمد صادراتی‌شان وابسته به منابع نفتی است، کمتر دموکراتیک می‌شوند^۱. با اینهمه بیشتر کسانی که درباره مسئله "دولت رانتی" یا "نفرین نفت" مطالبی نوشته‌اند، درباره ماهیت نفت و چگونگی تولید، توزیع و استفاده از آن چیز زیادی نگفته‌اند.^۲ آن‌ها فقط راجع به رانت‌های نفتی و درآمد ناشی از نفت پس از تبدیل به درآمد دولت، بحث می‌کنند^۳. بنابراین، دلایلی که برای ویژگی‌های ضد دموکراتیک نفت بر شمرده می‌شود- مانند اینکه درآمد نفت به دولت امکان خلاص شدن از فشارهای اجتماعی را می‌دهد، می‌تواند حمایت‌های سیاسی بخرد یا اعتراضات را سرکوب کند- هیچ ربطی به روش‌های استخراج نفت، پردازش، بارگیری و حمل و نقل، مصرف، شکل‌های عاملیت و کنترل این فرآیندها یا قدرت نفت به عنوان یک منبع متمرکز انرژی ندارند.

ندیده گرفتن این ویژگی‌های نفت خود بیانگر نوعی درک از دموکراسی است؛ درکی که یک کارشناس دموکراسی امریکایی آن را برای اعضای یک شورای

محلّی در جنوب عراق به این صورت بازگو کرد: "به دموکراسی جدیدتان خوش آمدید". "من شما را قبلاً در کامبوج دیده‌ام؛ شما را قبلاً در روسیه دیده‌ام؛ شما را قبلاً در نیجریه دیده‌ام" گفته شد که پس از شنیدن این جملات دو نفر از اعضای شورا جلسه را ترک کردند. این حرف یعنی تصور اینکه بنیاد دموکراسی در همه جا یکسان است و با اصولی جهانشمول تعریف شده و در هر نمونه موفق از دموکراتیزاسیون هم باز تولید می‌شود، گویی دموکراسی یک کپی از خودش در همه جا دارد. اگر این نظریه شکست بخورد همانطور که در مورد دولت‌های نفتی شکست خورده، دلیل را باید در فقدان یا بد کارکردن تعدادی از آن اصول جهان‌شمول جستجو کرد.

روایت‌های نظریه‌نفرین نفت، خود فرآیند نفت را دنبال نمی‌کنند و نفت را یک اختلال به شمار می‌آورند، اختلالی که درون فقط یک بخش از دشواری‌های شبکه‌هایی که از طریق آن‌ها نفت جریان می‌یابد و به انرژی، سود و قدرت سیاسی تبدیل می‌شود و در اندام تصمیم‌گیری هر یک از دولت‌های تولیدکننده نفت جای دارد. این دست علت‌شناسی، علائمی را که در دولت‌های تولیدکننده نفت وجود دارد و در دولت‌های غیرنفتی یافت نمی‌شوند، به صورت منفرد و مجزا می‌بیند. اما چه می‌شود اگر دموکراسی‌ها کپی یکدیگر نباشند بلکه مبنای مشترکی داشته باشند که همانا سوخت فسیلی یا کربن باشد؟ آیا دموکراسی‌ها به طرزی ویژه به تاریخ سوخت‌های کربنی گره خورده‌اند؟ آیا ما می‌توانیم ماهیت این سوخت‌های کربنی، این نفت را به نحوی دنبال کنیم که مسئله مبتلا به دولت‌های تولیدکننده نفت را به سایر محدودیت‌های دموکراسی کربنی مرتبط کنیم؟

کشورهای صنعتی پیشرفته نیز دولت‌های نفتی‌اند. بدون انرژی‌ای که آنها از نفت به دست می‌آورند شکل‌های متعارف زندگی اقتصادی و سیاسی آن‌ها ممکن نبود. شهروندان این کشورها به شیوه‌ای می‌خورند، سفر می‌کنند، خانه می‌سازند و کالاها و خدمات دیگر را مصرف می‌کنند که مستلزم میزان زیادی انرژی است که از نفت و سایر سوخت‌های فسیلی به دست می‌آید. این شیوه زندگی، پایدار نیست و آن‌ها در حال حاضر با بحران‌های دوگانه‌ای روبرویند که به این شیوه پایان خواهد داد. درست است که روند برآورد ذخایر سوخت‌های فسیلی روندی سیاسی است و تکنیک‌های محاسباتی مختلفی در آن دخیل هستند اما شواهد کافی وجود دارد که این ذخایر به سرعت در حال اتمام‌اند. همچنین در فرآیند مصرف به نحوی از این ذخایر استفاده می‌کنیم که گویی کربن ذخیره شده در زیرزمین را بیرون آورده و آن را در جو قرار می‌دهیم؛ جایی که باعث گرمایش کره زمین شده و ممکن است به

تغییرات زیست‌محیطی فاجعه‌بار بینجامد. محدودیت بزرگ‌تری که نفت برای دموکراسی ایجاد می‌کند این است که سازوکار سیاسی‌ای که ایجاد شده تا عصر سوخت‌های فسیلی را اداره کند ممکن است نتواند از پس حوادثی برآید که به عمر این عصر پایان خواهد داد.

اینگونه نیست که بادنبال کردن بحث کربن، توصیفی مادی را به جای دیدگاه‌های ایده‌آلیستی متخصصان دموکراسی می‌گذاریم یا به دنبال پیامدهای سیاسی هستیم که عامل تعیین‌کننده آنها شکل‌های انرژی هستند. منظور از دنبال کردن بحث کربن یادآوری این موضوع ساده است که برخی افراد به گونه‌ای بحث می‌کنند که گویی نیروی کربن بدون تغییر از چاه‌های نفت یا معادن زغال‌سنگ به دستان متولیان دولتی منتقل می‌شوند. کربن باید تغییر شکل یابد، تغییر شکلی که از کار آنها که کربن را از زمین بیرون می‌آورند، شروع می‌شود. این تغییر و تبدیلات مستلزم ایجاد ارتباطات و ائتلاف‌هاست. ارتباطات و ائتلاف‌هایی که به تقسیم امور به مادی و ذهنی، اقتصادی و سیاسی، طبیعی و اجتماعی، انسانی یا غیر انسانی یا زور و نمایندگی هیچ اهمیتی نمی‌دهند.

این ارتباطات شکلی از قدرت را به شکل دیگر تبدیل می‌کنند. درک روابط بین سوخت‌های فسیلی و دموکراسی مستلزم بررسی این امر است که چگونه این روابط ایجاد می‌شوند، نقاط آسیب‌پذیر و فرصت‌هایی که ایجاد می‌کنند و مسیرهای باریکی که از آنها کنترل به ویژه مؤثر اعمال می‌شود کدامند؟^۶ فرصت‌های سیاسی با روش‌های مختلف سازماندهی چرخش و تمرکز انرژی محدودی‌اگسترده می‌شوند و این فرصت‌ها با چپ‌نشینان افراد، امور مالی، دانش کارشناسی و بکارگیری زور که در پیوند با توزیع و کنترل انرژی قرار می‌گیرند، رشد کرده یا محدود می‌شوند.

آفتاب مدفون

همانند دموکراسی مردمی، سوخت‌های فسیلی نیز یک پدیده نسبتاً جدید هستند. تاریخ این دو نوع نیرو به شکل‌های مختلف به یکدیگر پیوند خورده‌اند. این مقاله چهار مجموعه پیوند یا دقیق‌تر بگویم مفصل‌بندی را دنبال می‌کند. دو مجموعه اول ناظر بر ارتباط زغال‌سنگ و برآمدن سیاست‌های مردمی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هستند؛ و دو مجموعه دیگر ناظر بر نفت و سازماندهی محدودیت‌های سیاست دموکراتیک در قرن بیستم.

اولین مفصل مورد مطالعه به بررسی این مطلب می‌پردازد که چگونه سوخت فسیلی سازماندهی جدید سیستم‌های انرژی را میسر ساخت؛ و اینکه چگونه این ساماندهی جدید به همراه دیگر تغییرات، شکل‌های زندگی جمعی را از بطن آنچه سیاست‌های توده‌ای اواخر قرن نوزده ایجاد کرده بود خارج ساخت.

تادویست سال پیش، انرژی مورد نیاز بشر تقریباً به تمامی از منابع تجدیدپذیری بدست می‌آمد که نیروی‌شان را از خورشید می‌گرفتند. انرژی خورشیدی به گندم و سایر غلات تبدیل می‌شد تا برای انسان سوخت فراهم کند، به علفزارها تبدیل می‌شد تا بتوان حیوانات بیشتری را برای کار و تأمین سوخت انسانی پرورش داد، به جنگل‌ها تبدیل می‌شد تا آتش فراهم شود، به باد و نیروی آب تبدیل می‌شد تا ادوات و حمل و نقل را فراهم آورد.^۷

برای بیشتر نقاط دنیا، اشعه خورشیدی در شکل‌های تجدیدپذیر تا مدت‌ها شاید تا اواسط قرن بیستم منبع اصلی انرژی بود.^۸ اگرچه از حدود سال ۱۸۰۰ به بعد این منابع تجدیدپذیر به طور منظم با ذخایر بسیار متمرکز انرژی خورشیدی مدفون جایگزین شدند؛ یعنی با ذخایر کربن که ۱۵۰ تا ۳۵۰ میلیون سال پیش ایجاد شده بود؛ یعنی زمانی که جنگل‌های مدفون شده در باتلاق و ارگانیس‌های دریایی که در محیط‌های خاص فاقد اکسیژن قرار گرفتند، توده زیستی را به ذخایر بالقوه فوق‌العاده و نسبتاً نادری از زغال و نفت بدل کردند.^۹

بیشتر موجودی زمین از این به قول سارتر "سرمایه‌ای که موجودات دیگر برای انسان به ارث گذاشته بودند" ۱۰ در دوره بسیار کوتاهی یعنی به فاصله صد سال بین ۱۹۵۰ تا ۲۰۵۰ تمام خواهد شد. برای آنکه تصویری از این انرژی که ما داریم تماشای می‌کنیم، در مقایسه با انرژی‌های خورشیدی وابسته به زمین و سایر انواع دیگر انرژی که قبل از عصر هیدروکربن بوده‌اند، بدست آوریم باید گفت: یک لیتر نفت که امروز ما استفاده می‌کنیم به حدود ۲۵ تن از چیزی که پیش از این ماده‌ای دریایی بوده است نیاز دارد؛ و موجودات زنده‌ای معادل تمام زندگی حیوانی و گیاهی کل زمین برای چهارصد سال لازم است تا آن مقدار سوخت فسیلی را تولید کند که ما در عرض فقط یکسال می‌سوزانیم.^{۱۱}

در مقایسه با این منابع متمرکز هیدروکربن، اشعه خورشید شکل ضعیفی از انرژی است. اگرچه، این انرژی در همه جای زمین گسترده است. به طور تاریخی استفاده از انرژی خورشیدی سکونتگاه‌های انسانی نسبتاً پراکنده‌ای را ایجاد کرده است. در کنار رودخانه‌ها، مراتع و در نزدیکی زمین‌های کنار جنگل‌ها تا بتوان سوخت

فراهم کرد. چرخش به سمت استفاده از انرژی زغال‌سنگ در طول دو قرن قبل تمرکز جمعیت را در شهرها ممکن کرد؛ بخشی از این تمرکز به این دلیل بود که زغال‌سنگ، جمعیت‌های شهری را از قید نیاز به مراتع همجوار و جنگل‌ها آزاد کرد. در بریتانیا جایگزینی چوب با زغال‌سنگ میزانی از انرژی را فراهم کرد که در صورت وابستگی به انرژی خورشیدی برای تأمین همان میزان انرژی، چندین برابر مساحت مناطق جنگلی موجود لازم بود. تا دهه ۱۸۲۰ استفاده از زغال سنگ منطقه‌ای جنگلی حدوداً برابر با کل مساحت کشور انگلستان را [از قید مصرف چوب آن‌ها] آزاد کرد. تا دهه ۱۸۴۰، زغال‌سنگ داشت انرژی‌ای را تولید می‌کرد که می‌توانست از الواری به دست آمده باشد به اندازه دوبرابر مساحت این کشور و این میزان تا دهه ۱۸۶۰ دوباره دو برابر شد^{۱۲}. با بهره‌گیری از زغال‌سنگ، بریتانیا، ایالات متحده، آلمان و دیگر مناطق تولیدکننده زغال‌سنگ، می‌توانستند به "سوخت و ساز پرتحرک" جدیدی مبتنی بر شهرها و کارخانجات بزرگ جهش کنند^{۱۳}. ما صنعتی شدن را با رشد شهرها یکی می‌دانیم، اما صنعتی شدن به همان اندازه یک پدیده مربوط به کشاورزی هم هست. صنعتی شدن مستلزم دسترسی به مناطق جدید وسیعی است که محصول تولید می‌کنند، هم برای عرضه اضافی غذا که رشد شهرها و کارخانجات وابسته به آن است و هم برای تولید مواد خام برای صنعت به ویژه کتان. انرژی‌های فسیلی با آزادسازی زمین‌هایی که قبلاً مناطق جنگلی تأمین‌کننده سوخت بودند، در این دگرگونی کشاورزی سهم داشتند. همانطور که پومرانز استدلال کرده، تغییر سوخت به زغال‌سنگ در اروپای شمال غربی با عامل آزادکننده زمین نیز پیوند خورد: تملک نواحی مستعمرات که می‌توانست به زمین‌های کشاورزی برای تولید غذای مازاد و تولید کتان و دیگر کشت‌های صنعتی تبدیل شود. اکنون اروپا می‌توانست زمین اضافی را در اختیار داشته باشد که همراه با روش‌های نوین کنترل نیروی کار - بردگی، سیستم سهم بری و استقرایی - برای تولید کالاهای کشاورزی در مقادیر زیاد مورد استفاده قرار گیرد و بدین ترتیب امکان رشد تولید انبوه مبتنی بر زغال‌سنگ متمرکز در شهرها را فراهم کند. این نکته به بخش اول مفصل‌بندی بین سوخت‌های فسیلی و دموکراسی اشاره دارد. در قرن هیجده و نوزده شکل‌های محدود دولت نمایندگی در بخش‌هایی از اروپا و مستعمره‌های مهاجرنشین رشد کرده بود. اگرچه از دهه ۱۸۷۰، ظهور جنبش‌های سیاسی مردمی و احزاب سیاسی سازمان یافته، دوره‌ای را شکل داد که هابزباوم آن را هم "عصر دمکراتیزاسیون" و هم "عصر امپراطوری" می‌نامد^{۱۴}. بخشی از بسیج

نیروهای سیاسی جدید که به تمرکز جمعیت در شهرها و به کارخانجات متکی بود، با کنترل سرزمین‌های مستعمره و نیروی کاری که به بردگی گرفته شده و سرکوب شده بود ممکن گشت اما به همان اندازه نیز این بسیج نیروهای سیاسی با شکل‌های زندگی جمعی مردمی‌ای پیوند داشت که جریان تمرکز بی‌سابقه منابع تجدیدنپذیر کربن ممکن کرده بود.

کنترل مجاری کربنی

سوخت فسیلی با دموکراسی مردمی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم به صورت دیگری هم ارتباط دارد. منابع عظیم زغال‌سنگ مرغوب در مناطق نسبتاً کمی کشف و توسعه یافتند. در شمال و مرکز انگلستان، ساوت ویلز، دره روهر، سیلسیای بالا، آپالاچی و حوزه پادریوردرمونتانا و وایومینگ. بیشتر نواحی صنعتی جهان در بالادست یا همجوار مناطق عرضه زغال‌سنگ شکل گرفتند ۱۵. با اینهمه، زغال‌سنگ آنقدر کربن فشرده داشت که در مقایسه با الوار یا دیگر سوخت‌های تجدیدنپذیر، هزینه کردن برای انتقال آن از طریق راه‌های زمینی یا آبی به مناطق بسیار دورتر را توجیه‌پذیر می‌کرد. در بریتانیا، اولین قوانین مربوط به کانال‌ها تصویب شد تا برای نقل و انتقال زغال‌سنگ کانال‌هایی حفر شود ۱۶. توسعه حمل و نقل با کمک نیروی بخار که کارکرد اصلی‌اش استفاده در معادن زغال‌سنگ بود و سوخت خود آنها نیز زغال‌سنگ بود این نقل و انتقال را امکان‌پذیر کرد. جمعیت‌های صنعتی و شهری بزرگ حالا می‌توانستند در مکان‌هایی تجمع کنند که دیگر لزوماً در جوار منابع انرژی نبود. تا پایان قرن نوزدهم، مناطق صنعتی شبکه‌هایی را ایجاد کردند که ذخایر فشرده کربن را از معادن زغال‌سنگ به سطح زمین می‌آورد و به قطارها، بنادر، شهرها و مناطق صنعتی و مناطق تولید انرژی الکتریکی می‌رساند.

مقادیر زیادی از انرژی اکنون در طول کانال‌های بسیار باریک جریان می‌یافت. تعداد زیادی از کارگران باید در تقاطع‌های این کانال‌ها متمرکز می‌شدند. در لحظاتی خاص، موقعیت و تمرکز این کارگران به آن‌ها نوع جدیدی از قدرت سیاسی را داد. قدرتی که فقط از سازمان‌هایی که کارگران تشکیل داده بودند ناشی نشده بود، یا از افکار مشترک یا از پیوندهای سیاسی بلکه از تمرکز خارق‌العاده انرژی کربنی که اکنون آنها می‌توانستند روندش را کند و مختل کرده یا از کار بیندازند.

معدنچیان معادن زغال‌سنگ نقش مهمی در به چالش کشیدن ساختارهای کار و قدرت کارفرمایان، در جنبش کارگری و در بسیج سیاسی دهه ۱۸۸۰ به بعد داشتند. بین ۱۸۸۱ و ۱۹۰۵ معدنچیان در ایالات متحده به میزان سه برابر بیش از کارگران در دیگر صنایع اصلی اعتصاب کردند، و دو برابر مهم‌ترین صنعت بعد از معدن یعنی کارخانجات تنباکو. به علاوه، اعتصابات معدنچیان طولانی‌تر از اعتصابات در سایر صنایع بود^{۱۷}. همین الگو در اروپا هم وجود داشت. پادنیک موج کنش‌های صنعتی را در طول مناطق تولید زغال‌سنگ جهان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و بعد از جنگ جهانی اول مستند کرده است^{۱۸}.

ستیزمجویی معدنچیان می‌توانست تا حدی مربوط به این واقعیت باشد که انتقال ذخایر کربن از رگه زغال‌سنگ به سطح زمین، مکان‌ها و روش‌های کاری‌ای را ایجاد می‌کرد که به طور غیر متعارفی مستقل بود. این استدلال قدیمی که اجتماعات معدنچیان در مقایسه با سایر کارگران صنعتی در انزوای به خصوصی به سر می‌بردند، استدلالی است که ستیزمجویی معدنچیان را "نوعی شورش مستعمره‌ای در مقابل قدرت‌های بسیار متفاوت با خود" تلقی کرده و تفسیر نادرستی از استقلال معدنچیان به دست می‌دهد^{۱۹}. ارزیابی‌های جدید بر تنوع اجتماعات معدنچیان و پیچیدگی درگیری‌های سیاسی آن‌ها با گروه‌های دیگر، با مالکان معادن و با قدرت‌های دولتی تأکید می‌کند. ۲۰ همان‌طور که گودریچ استدلال کرد: "آزادی معدنچیان" نتیجه‌ای بود که نه از انزوای جغرافیایی مناطق معدنی زغال‌سنگ از قدرت سیاسی، بلکه از "جغرافیای خاص محیط کار در معدن" به دست آمد^{۲۱}. در روش سنتی اتاق- ستونی کار در معدن، دو نفر معدنچی روی بخشی از رگه زغال‌سنگ کار می‌کنند، ستون‌ها یا دیوارهای زغال‌سنگی را بین تالار خودشان و تالارهای مجاور باقی می‌گذارند تا سقف فرو نریزد. این دو معمولاً خودشان تصمیم می‌گیرند که کجا را بتراشند و چه مقدار صخره را جا بگذارند تا از ریزش غار جلوگیری شود. ۲۲ قبل از مکانیزه شدن گسترده کار معدن، "معدنچیان از نظارت آزاد بودند، درست نقطه مقابل کارگران صنایع مدرن که صناعی به دقت منظم بودند و کارگران با کار ماشینی مدرن تحت فشار قرار داشتند." ۲۳ مبارز مجویی‌ای که در معادن شکل گرفت نوعاً کوششی برای دفاع از استقلال در مقابل تهدیدهای مکانیزاسیون بود یا در مقابل این فشار که انجام کارهای خطرناک‌تر، ساعت‌های طولانی‌تر کار یا دستمزدهای کمتر را بپذیرند. اعتصابات مؤثر بودند نه به دلیل انزوای مستعمره‌های معادن بلکه به عکس به دلیل جریان کربنی که تالارهای زیر

زمین را به هرکارخانه، دفترکار، خانه، یا وسایل حمل و نقلی پیوند می‌داد که به نیروی بخار یا برق وابسته بودند.

قدرت اعتصابات که معدنچیان سرکرده آن بودند غیرقابل قیاس با سایر اعتصابات رخ نمود. در آلمان موج اعتصابات معدنچیان در اوایل سال ۱۸۸۹ و بار دیگر در دسامبر همان سال چندان قیصر ویلهلم دوم را تکان داد که او مصمم گشت خط و مشی سختگیرانه سیاست اجتماعی بیسمارک را رها کرده و برنامه اصلاحی کار را بپذیرد. ۲۴ او کنفرانس بین‌المللی‌ای را در ماه مارس ۱۸۹۰ فراخواند تا استانداردهای بین‌المللی‌ای را ناظر بر کار در معادن زغال سنگ و همچنین حدود اشتغال زنان و کودکان تبیین کند. به نوشته نیویورک تایمز، "از قضا" در همان روزی که کنفرانس درب‌هایش را در برلین بر روی شرکت‌کنندگان گشود، "عظیم‌ترین اعتصاب در تاریخ تشکیلات کارگری" توسط معدنچیان زغال‌سنگ در انگلستان و ولز به راه افتاد. تعداد مردان، زنان و کودکانی که دست به اعتصاب زدند به "عدد خارق‌العاده ۲۶۰/۰۰۰ نفر رسید". کمبود زغال‌سنگ که نزدیک بود باعث تعطیلی کارخانه‌های بزرگ شمال انگلستان شود دلیلی بود برای آنکه مطبوعات بنویسند که "احتمال یک منازعه کارگری گسترده و مصیبت‌بار در چشم‌انداز دیده می‌شود" ۲۵.

اعتصابات در معادن زغال‌سنگ بزرگ می‌توانست جنبش‌های وسیع‌تری را به راه بیندازد؛ همانطور که در مورد اعتصاب خشونت‌بار و فاجعه "کوریه کولیری" پس از آن در ۱۹۰۶ در شمال فرانسه اتفاق افتاد، باعث اعتصاب عمومی شد و پاریس را فلج کرد ۲۶. با این همه، شایع‌ترین الگو، اعتصابات بود که صنایع مرتبط به هم از کارگران معادن زغال‌سنگ، خط آهن و کارگران بارانداز و کشتیرانی را دربر می‌گرفت ۲۷. در آغاز قرن بیستم، آسیب‌پذیری این ارتباطات، اعتصاب عمومی را به سلاحی جدید تبدیل کرد.

یک نسل پیشتر، در سال ۱۸۷۳ انگلس ایده یک اعتصاب عمومی را به منزله یک ابزار سیاسی رد کرده بود. انگلس آن را شبیه به برنامه بی‌فایده "ماه مقدس" می‌دانست. برنامه‌ای که جنبش چارتیستی در سال‌های دهه ۱۸۴۰ مبلغ آن بود و ناظر بود بر یک دست از کار کشیدن در گستره ملی ۲۸. به باور او کارگران از امکانات و قدرت لازم برای پیشبرد یک چنین اعتصابی بی بهره بودند؛ و در جایی هم که این قدرت را داشتند، این بدان معنا بود که از نیروی لازم برای سرنگون کردن دولت برخوردار هستند و اعتصاب عمومی یک مسیر انحرافی غیر لازم به شمار می‌آمد.

سی سال پس از این نوشته انگلس، رزا لوکزامبورگ دیدگاه دیگری را در این زمینه تبیین کرد. او که شاهد موج اعتصابات بود که روسیه را طی انقلاب ۱۹۰۵ فلج کرد، در کتاب اعتصاب عمومی نوشته ۱۹۰۶، چنین استدلال کرد که اینک کارگران می‌توانند انقلابی را بدون برخورداری از یک جنبش سیاسی متحد سازماندهی کنند. زیرا مبارزات اقتصادی منزوی اکنون به صورت یک نیروی واحد به یکدیگر متصل شده‌است. به نوشته او، این نیرو "هم اکنون به شکلی گسترده، زیر تمامی کشور در جریان است و به شبکه‌های عظیمی از جوی‌های باریک تبدیل شده است." ۲۹ توصیف لوکزامبورگ، تلاشی است برای تبیین قدرت پراکنده اما در عین حال متصل به یکدیگری که اکنون کارگران به دست آورده بودند. با این همه، استفاده او از تشبیه رودخانه‌ای، واقعیتی را نادیده می‌گرفت و آن اینکه بیش از جوی‌ها و رودها، این راه‌آهن و کانال‌ها و همچنین خود زغال‌سنگ و آنچه بر این پایه تولید می‌شد بود که کارگران را به یک جمع و از این طریق به نوعی نیروی سیاسی جدید تبدیل می‌کرد.

در طول جنگ جهانی اول، مراکز زغال‌سنگ و راه‌آهن ایالات متحده و بریتانیا تحت نظارت دولت بود و کارگران معادن و راه‌آهن در بعضی موارد از خدمت وظیفه معاف بودند و جذب تلاش‌های مربوط به جنگ شدند. اعتصابات کاهش یافت اما نقش کلیدی شبکه‌های انرژی بیشتر آشکار شد. ۳۰ بعد از جنگ، از اعتصابات معادن زغال‌سنگ و پیرجینیای غربی در ۱۹۱۹ تا اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ در بریتانیا ممکن است بتوان رشد "ائتلاف سه جانبه" معدنچیان، کارگران بارانداز و کارگران خطوط راه‌آهن را ردیابی کرد که این قدرت را داشتند که خطوط تولید و انتقال انرژی را از کار بیندازند. سیستم‌های پراکنده انرژی خورشیدی هرگز چنین قدرتی به گروه‌های کارگران نداده بود. البته اعتصابات همیشه موفقیت‌آمیز نبود. اما آن نوع آسیب‌پذیری تازه‌ای که مالکان معادن، راه‌آهن و باراندازها و کارخانجات نوب آهن و دیگر کارخانجات وابسته به زغال‌سنگ، تجربه‌اش می‌کردند، تأثیر خودش را داشت. در سال ۱۹۱۴ کشتار معدنچیان اعتصابی در لاندلو، کلرادو بحران سیاسی‌ای را ایجاد کرد که قدرت خانواده راکفلر را که مالک این معادن بودند مورد تهدید قرار داد ۳۱.

راکفلر، مکنزی کینگ، یک اقتصاد سیاسی‌دان تربیت شده در هاروارد را که به عنوان وزیر کار کانادا مسائل بیش از چهل اعتصاب در بخش معادن زغال‌سنگ، راه‌آهن، کشتیرانی و دیگر اعتصابات را حل کرده بود، استخدام کرد تا روش

جدیدی برای مدیریت کارگران طراحی نماید ۳۲. گزارش کینگ درباره این بحران، که با نام صنعت و انسانیت: مطالعه‌ای درباب اصول پایه‌ای نوسازی صنعتی (۱۹۱۸) تنظیم شد این آسیب‌پذیری جدید را توضیح می‌دهد:

آیا اینکه در سال‌های اخیر نتایج هولناک کشمکش در حوزه صنعت برملا شده است به این معنی است که در تمام جهان نمی‌توان از پس دلالت‌های احتمالاتی بر آمد که دائماً در حال بدتر شدنند؟ سندیکالیسم با نیروی سازمانی که دارد به تخریب می‌اندیشد و به انتقال سرمایه صنعتی از مالکان فعلی به سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری انقلابی. این چیزی است که سندیکالیسم با "اعتصاب عمومی" در پی تحقق آن است. چه‌ها که ممکن نبود در امریکا و انگلیس رخ بدهد اگر با اطلاعیه‌ای چند روزه یا چند هفته‌ای، معادن زغال‌سنگ ناگهان بسته شوند و راه‌آهن ناگهان از حرکت بازایستند!... اینجا قدرتی است که وقتی یکبار اعمال شد کل کشور را فلج خواهد کرد، بسیار مؤثرتر از هر محاصره‌ای در زمان جنگ ۳۳"

گزارش کینگ طرح اولیه‌ای را برای مدیریت یکپارچه نیروی کار فراهم کرد. بعد از کار به عنوان مشاور روابط صنعتی برای راکفلر و شرکت‌های دیگر، او در کانادا به سیاست بازگشت و بیست و پنج سال به عنوان نخست وزیر خدمت کرد و معمار دولت رفاه این کشور شد ۳۴. مبارزه دشوار در مقابل توان جنبش کارگری که در عرض چند دهه توانست شبکه انرژی کربنی یک کشور را مورد تهدید قرار دهد، مالکان بنگاه‌های صنعتی بزرگ جدید و همکاران سیاسی‌شان را وادار کرد تا شکل‌های دموکراسی رفاهی و حق رأی همگانی را که می‌توانست تحرک طبقاتی طبقه کارگر را تضعیف کند، بپذیرند.

از زغال‌سنگ تا نفت

بعد از جنگ جهانی دوم، معدنچیان معادن زغال‌سنگ اروپا دوباره هسته مرکزی ستیزه جویی‌ای شدند که سیاست‌های دموکراتیک صنفی را مورد تهدید قرار داد. همانطور که برنامه‌ریزان امریکایی داشتند نظم سیاسی بعد از جنگ را در اروپا طراحی می‌کردند، مکانیسم‌های نوین برای به زانو درآوردن معدنچیان را هم ارائه دادند: تبدیل سیستم انرژی اروپا از سیستم مبتنی بر زغال‌سنگ به سیستم عمدتاً مبتنی بر نفت. اروپای غربی هیچ حوزه نفتی نداشت بنابراین نفت می‌بایست از خاورمیانه تأمین شود. ۳۵ مقادیر محدودی از فلز و لوازم و ابزار نوسازی این

سیستم از ایالات متحده به سمت خلیج فارس بارگیری شد تا خط لوله ای از شرق عربستان سعودی تا دریای مدیترانه ساخته شود تا بتوان عرضه نفت به اروپا را به سرعت افزایش داد. تغییر مسیر نوب آهن و پشتیبانی‌های مالی طرح مارشال برای این هدف تاحدی با نیاز به تضعیف قدرت سیاسی معدنچیان معادن زغال‌سنگ اروپا توجیه شد.

مانند زغال‌سنگ، نفت به کارگران قدرتی تازه داد. فعالیت صنعتی پرشوری در مناطق صنعتی باکو در قفقاز تحت کنترل روسیه در سال ۱۹۰۵، در اعتصاب ماراکاایبو ۱۹۲۲ در ونزوئلا، اعتصاب نفتی مکزیک در ۱۹۳۷ و در اعتصاب -۴۶ ۱۹۴۵ در ایران سازماندهی شد.

این مبارزات، مبنای آموزش برای مقابله‌های بعدی شدند. یک فعال جوان کارگری در باکو، جوزف استالین، بعدها اذعان کرد که مهارت‌های پیشرفته سازماندهی کارگران نفت قفقاز و شدت مبارزه آن‌ها با صاحبان صنایع نفت برای او تجربه‌ای شد که بعدها او را شایسته لقب "صنعتگر (سازنده) انقلاب" کرد^{۳۶}.

بالین وجود، ویژگی‌های مادی و موقعیت‌های مکانی باعث شدند نفت از زغال سنگ متفاوت باشد. از آنجا که نفت با فشار از زیر زمین به سطح آورده می‌شد، چه با کمک آبی که زیر نفت حبس شده بود یا گازی که روی آن قرار داشت، نفت به نسبت میزان انرژی‌ای که تولید می‌کرد، نیاز به نیروی کار کمتری در مقایسه با زغال‌سنگ داشت. کارگران روی سطح زمین و تحت مدیریت و نظارت مداوم بودند. از آنجا که کربن به شکل مایع بود، ایستگاه‌های پمپاژ و خطوط لوله جایگزین خطوط آهن شد تا انرژی را از محل تولید به محل‌های مورد استفاده یا بارگیری انتقال دهند. همانطور که خواهیم دید خطوط لوله آسیب‌پذیر بودند اما به آسانی خطوط راه‌آهن که زغال‌سنگ حمل می‌کرد مستعد اعتصاب نبودند. گازوییل و بنزین، هم سبک‌تر از زغال‌سنگ بود و هم به آسانی بخار می‌شد و احتراق آن‌ها در مقایسه با سوختن زغال‌سنگ ضایعات کمتری از خود بجا می‌گذاشت. به این دلایل، همانطور که لوییس مفوردر در ۱۹۳۴ اشاره کرده است:

سوخت جدید به آسانی ذخیره می‌شد در جاها و به شکل‌هایی که زغال‌سنگ در آنها جا نمی‌گرفت یا به آن مکان‌ها نمی‌رسید: با وجود جاذبه یا فشار موتور، دیگر نیازی به متصدی خاصی برای رساندن سوخت نبود. در اثر به صحنه آمدن سوخت مایع و سوخت‌رسان‌های مکانیکی برای زغال‌سنگ، در ماشین‌های بخار الکتریکی و کشتی‌های بخار، شماری از برده‌هایی که در کشتی‌های زغال‌سنگی وظیفه سوخت

رسانی را داشتند آزاد شدند ۳۷.

سبکی نسبی و مایع بودن نفت، حمل و نقل آن را در میزان زیاد و با کمک کشتی درپهنای اقیانوسها امکان پذیر کرد. قبلاً نیز میزان کمی از زغال سنگ از طریق اقیانوس حمل و نقل می شد. در سال ۱۹۱۲ بریتانیا یک سوم زغال سنگ خود را صادر می کرد و دوسوم زغال سنگی که از طریق دریا صادر می شد مربوط به این کشور بود. اما تقریباً نود درصد صادراتش به نواحی مجاور اروپا و مدیترانه می رفت ۳۸. در طول قرن بیستم، میزان جهانی صادرات زغال سنگ، در حدود ۱۵ درصد ثابت بود ۳۹. برعکس از دهه ۱۹۲۰ به بعد حدود ۶۰ تا ۸۰ درصد نفت صادر می شد ۴۰. به قدری نفت از طریق اقیانوس حمل شد که تا سال ۱۹۷۰، ۶۰ درصد همه محموله کشتی ها را نفت تشکیل می داد ۴۱.

در مقایسه با حمل زغال سنگ از طریق راه آهن، در نفتی که از طریق دریا حمل می شد کارگران سوخت رسان یا بارگیر، دیگر کار نمی کردند و بنابراین قدرت سازمان یافته کارگران برای توقف کار در نقاط حساس سیستم انرژی از بین رفت. بارگیری و حمل و نقل فرا اقیانوسی فراتر از فضاهای محصور در مناطق وسیع زغال سنگ و اعتصابات در خطوط راه آهن بود که در آنها قواعد کار و حقوق دموکراتیک بدست آمده بود. در واقع کمپانی های کشتیرانی می توانستند از همه قواعد کار فرار کنند (و از پرداخت مالیات) چون می توانستند ثبت بین المللی شونیدیا بابالا بردن به اصطلاح "پرچم تسهیلات" آن قدرت محدود سازماندهی ای را هم که برای نیروی کار باقی مانده بود، از بین ببرند.

برخلاف خطوط آهن، کشتیرانی توسط شبکه ای از خطوط طراحی شده برای منظور خاص که توانایی طرح و مقیاس ویژه ای داشتند محدود نمی شد. نفتکش ها بارها بدون آنکه مقصد نهایی شان را بدانند بنادر را ترک می کردند. آن ها به راه می افتادند و سپس از مقصد مطلع می شدند؛ مقصدی که بر اساس سطح تقاضا در نواحی مختلف تعیین شده بود. این انعطاف پذیری ریسک هایی را به دنبال داشت (در مارس ۱۹۶۷ این شیوه یکی از دلایل اولین حادثه بزرگ نفتی بود، فاجعه توری کنیون، که جنبش محیط زیست که بعدها به تهدیدی برای صنایع سوخت کربنی تبدیل شد را به راه انداخت) اما باعث تضعیف بیشتر نیروهای محلی شد که سعی داشتند مراکز تولید انرژی را کنترل کنند. برای مثال اگر اعتصاب کارگران یا ملی شدن صنعت نفت در یک مرکز تولید انرژی روی می داد، نفتکش ها به سرعت تغییر مسیر می دادند تا مناطق جایگزین را پیدا کنند. به بیان دیگر، حرکت زغال سنگ به

شکل شبکه درختی با شاخه‌های متعدد اما با یک کانال اصلی، دارای نقاط انسدادی بالقوه در چندین مفصل بود اما نفت در میان شبکه‌هایی حرکت می‌کرد که اغلب ویژگی‌های یک شبکه شطرنجی را داشت؛ مثل یک شبکه شطرنجی الکتریکی که در آن، بیش از یک مسیر وجود دارد و جریان انرژی می‌تواند برای جلوگیری از انسداد یا برای غلبه بر اختلالات تغییر مسیر دهد.

این تغییرات در شیوه‌هایی که انرژی فسیلی استخراج، حمل و مورد استفاده قرار می‌گرفت، شبکه‌های انرژی را در مقابل مطالبات سیاسی کسانی که نیروی کارشان این شبکه‌ها را پیش می‌برد کمتر آسیب پذیر می‌کرد. همزمان سیالیت و انعطاف‌پذیری نفت مسائل جدیدی را برای آن‌ها که مالک یا مدیر مراکز تولید و شبکه‌های توزیع بودند ایجاد کرد. دیگر نمی‌شد تولید و توزیع را در یک منطقه خاص کنترل کرد. از آنجا که نفت، به آسانی می‌توانست از یک منطقه به منطقه دیگر برود، کمپانی‌های نفتی همیشه به خاطر رسیدن نفت ارزان‌تر از جاهای دیگر آسیب پذیر بودند. این آسیب‌پذیری که به ندرت به حساب صنعت نفت گذاشته شده، محدودیت‌های بیشتری را برای پتانسیل دموکراتیک شدن نفت ایجاد کرد.

رقابت در بازار، منافع را از میان برد و کمپانی‌ها را ویران کرد و در صورت امکان باید جلوی آن گرفته می‌شد. مشکل حمل و نقل زغال‌سنگ از طریق اقیانوس باعث می‌شد که تولیدکنندگان زغال‌سنگ فقط در منطقه خودشان در رقابت قرار گیرند. آنها جلوی این رقابت را می‌گرفتند؛ چه با تشکیل کارتل‌ها از نوع کارتل‌هایی که در آلمان و در ایالات متحده ایجاد شد و چه با تشکیل سازمان‌های جدیدی که تولید را تنظیم می‌کرد مانند مجمع نوب آهن و زغال‌سنگ اروپا که بعد از جنگ تشکیل شد. البته همین رقابت منطقه‌ای در بریتانیا تولیدکنندگان را نابود کرد و دولت جای آنها را گرفت.

کمپانی‌های نفتی نیز با تهدیدهای مشابهی روبرو بودند اما در مقیاسی ماورای اقیانوسی. دو جنگ جهانی به محدودیت عرضه و تحرکات نفت کمک کرد اما بین دو جنگ، هم شرکت‌های نفتی ملی آمریکا (یعنی جایی که هنوز بیشترین مقدار نفت جهانی تولید می‌شد) و هم تعداد معدود شرکتی که به دنبال کنترل بین‌المللی تجارت نفتی بودند نیازمند ابزاری بودند تا تولید و توزیع انرژی محدود شود. ابزاری که ایجاد شد شامل سهمیه‌های دولتی و کنترل‌های قیمت در ایالات متحده، توافقات کنسرسیومی برای جلوگیری از گسترش اکتشافات جدید نفت در خاورمیانه و تدارک کارتل برای مدیریت توزیع و بازاریابی جهانی نفت بود. این تکنیک‌ها و

کنترل‌ها، شرکت‌های سهامی حمل و نقل نفت را ایجاد کرد که سیستمی برای حفظ محدودیت‌های عرضه نفت از راه دور بود^{۴۲}. می‌شود به این توسعه ابزاری به صورتی اندیشید که بری آن را "منطقه فنی" می‌خواند یعنی مجموعه‌ای هماهنگ اما با تنظیمات بسیار پراکنده، با آرایشی حساب‌شده، زیرساخت‌ها و رویه‌های فنی که اهداف معین را دنبال کرده و یا قابلیت کنترل را ممکن می‌کنند.

بعد از جنگ جهانی دوم، به منظور تولید محدود، ابزار جدیدی به این سازوکار اضافه شد. بعد از جنگ، دو تکنیک مهم برای انتقال انرژی کربنی مازاد به سیستم عرضه محدود وجود داشت. اول تشکیلات جدید "امنیت ملی" در زمان صلح بود^{۴۳}. جنگ به کمپانی‌های نفتی امریکایی فرصت داده بود تا تولیدشان را در خاورمیانه کم یا متوقف کنند. در سال ۱۹۴۳ وقتی ابن‌سعود تقاضای پول کرد تا خسارت از دست دادن درآمد نفتی‌اش را جبران کند، کمپانی‌های نفتی، واشنگتن را ترغیب کردند تا به پادشاهی عربستان وام‌های با بهره پایین اجاره‌ای بدهد. این پرداخت‌ها که ربطی به تولید نفت نداشت به عنوان ضرورت امنیت ملی امریکا تلقی شد. این وام‌ها آغاز رابطه درازمدتی بود که در آن، همکاری عربستان در محدود کردن عرضه نفت تأیید شد؛ سیستمی برای "حمایت" از نفت در مقابل دیگران.

روش دوم، برای جلوگیری از مازاد انرژی، ایجاد سبک زندگی جدیدی در ایالات متحده بود که برمبنای سطح بالای مصرف انرژی بنا شد. در ژانویه ۱۹۴۸ جیمز فورستال که به تازگی به عنوان اولین وزیر دفاع بعد از تصویب قانون جدید امنیت ملی منصوب شده بود با براوستر جنینگز رئیس ساکونی و کیوم (که بعدها موبایل اوایل نام گرفت) در این باره بحث می‌کرد که "مگر در صورت دسترسی به نفت خاورمیانه شرکت‌های اتوموبیل‌سازی امریکایی باید در ۵ سال آینده به سمت طراحی موتورهای چهار سیلندر [به عوض شش سیلندر که معمول ماشین‌های امریکایی بود] بروند." ۴۴ سال‌های بعد کمپانی‌های اتوموبیل‌سازی ایالات متحده با جایگزین کردن موتورهای شش سیلندر استاندارد با موتورهای ۸V و معرفی آن‌ها به عنوان رؤیای هر خانواده طبقه متوسط امریکایی، به این سبک زندگی کمک کردند. ۴۵ همانطور که فورستال گفت کمپانی موریس موتورز بریتانیا موتورهای چهار سیلندر ماینر موریس را برای چالش با موفقیت بیتل‌های چهار سیلندر فولکس واگن به میدان فرستاد، سیتروئن همین کار را با ماشین‌های دو سیلندر CV۲ کرد و موتور آلمانی BMW با اولین ماشین‌های شخصی بعد جنگش، ماشین‌های ایستا

۲۵۰ یک سیلندری را به چالش کشید. اتومبیل‌های اروپایی ماشین‌های امریکایی را که مهندسی خوبی نداشتند پر فروش و با دوام کردند. اما اتومبیل‌های امریکایی به مهندسی کمک بزرگتری کردند. زندگی طبقه متوسط امریکایی را سرشار از کربن ساختند. این امر با صفا آرای سیاسی تازه‌ای که در خاورمیانه ایجاد شده بود به کمپانی‌های نفتی کمک کرد تا با حفظ کمیابی نفت، سودشان را سرشار کنند. اگر توان کارگرانی که سازمان یافته بودند برای درهم ریختن شبکه‌ها و نقاط کور سیستم انرژی مبتنی بر زغال‌سنگ انواع سیاست‌های جمعی را شکل داد یا نزدیک بود که ایجاد کند، در نیمه اول قرن بیستم، این سازمان‌یابی دوباره شبکه سوخت‌های فسیلی بعد از جنگ بود که توانمندی‌های مرتبط دموکراسی را تغییر داد.

نفت و دموکراسی

نقاط آسیب‌پذیر، یعنی جاهایی که جنبش‌ها می‌توانستند سازماندهی شده و فشار وارد آورند، حالا عبارت بودند از مجموعه‌ای از چاه‌های نفتی، لوله‌های انتقال نفت، پالایشگاه‌ها، خطوط راه‌آهن، باراندازها و خطوط کشتیرانی در کل منطقه خاورمیانه. جزئیات بعضی از این کشمکش‌ها ارزش یادآوری را دارد. در عراق که بریتانیا کمتر از یک دهه پس از تضمین استقلال اسمی کشور، در سال ۱۹۴۱ آن را دوباره اشغال کرد، اعتراضات بعد از جنگ به شکل خیزش‌های عمومی و اعتصابات دانشجویان و کارگران در سال ۱۹۴۸ به اوج رسید. حزب کمونیست عراق که یکی از جنبش‌های سیاسی با بهترین سازماندهی در منطقه بود، خواهان "اخراج نیروهای خارجی، آزادی‌های بدون قید و شرط دموکراتیک... و تدارک نان مناسب برای مردم" شد^{۴۶}. باتاتو اشاره می‌کند که این حزب "تمرکز نیروهایش را بر شرکت‌های بزرگ گذاشت که [...] برای کشور حیاتی‌تر بودند." یعنی راه‌آهن، بندر بصره و حوزه‌های نفتی. این تمرکز روی آسیب‌پذیرترین نقاط تکنولوژیکی سیستم تولید مبتنی بر نفت "به صورت کلید استراتژی اولیه این حزب درآمد." ۴۷

در حوزه راه‌آهن، این حزب بیشتر منابعش را در "اصلی‌ترین نقطه سیستم یعنی در کارگاه‌های راه‌آهن در شلچیه" سازماندهی کرد؛ یعنی جایی که انبارهای اصلی قرار داشت و همه کار تعمیرات و نگهداری در آنجا صورت می‌پذیرفت. "توقف ده تا پانزده روزه فعالیت در این نقاط، حرکت راه‌آهن کل عراق را در توقف کامل

قرار داده است. ۴۸" در حوزہ‌های نفتی که تحت کنترل انگلیس بود، این حزب فعالیت‌هایش را در مراکز حساس‌تر متمرکز کرد؛ " مرکز انشعاب خطوط انتقال نفت کرکوک- حیفا و کرکوک- تریپولی، ایستگاه پمپاژ کی ۳ نزدیک حدیثه ۴۹". اعتصابی که کارگران نفت در ژوئن ۱۹۴۶ به راه انداختند و در آن تقاضای حق تشکل، بیمه بیماری و ازکارافتادگی و مستمری را داشتند با ده کشته و بیست و هفت زخمی، به زور درهم شکسته شد. با اینهمه درخیزش ۱۹۴۸ کارگران نفت موفق به ازکارانداختن کی ۳ شدند. از آنجا که این ایستگاه‌های پمپاژ برای ایستگاه‌های فشار، بنزین فراهم می‌کردند، اتحادیه مراقب بود که "حتی یک پیمانہ بنزین" هم بیرون نرود. توقف کار، دو هفته طول کشید و بعد کمپانی، محل را با اسلحه‌های سنگین و ماشین‌های زره پوش محاصره کرد و مانع رساندن غذا به اعتصاب کنندگان شد. ناتوان از مقابله نظامی، اعتصاب‌کنندگان تصمیم گرفتند فاصله ۲۴۹ کیلومتری تا بغداد را راهپیمایی کنند. بعد از سه روز راهپیمایی و کسب حمایت روز افزون در میانه راه "به فلوجه وارد شده و در دام پلیس افتادند. ۵۰" کارگران نفت به کی ۳ برگردانده شدند و رهبران اعتصاب به زندان افتادند.

سر دیگر خطوط لوله کرکوک- حیفا، در فلسطین محل دیگر منازعه بود. در شورش عربی ۱۹۳۶-۳۹ که پایدارترین خیزش ضد استعماری علیه سلطه بریتانیا در خاورمیانه بود، هدف اصلی شورش، خط لوله تازه تکمیل شده‌ای بود که از عراق می‌آمد. سازماندهی اعتصاب در آگوست ۱۹۳۶ در پالایشگاه نفت و در بندر حیفا، راه‌آهن و بخش‌های کارگری عمومی، تلاش اولیه‌ای برای تضعیف بریتانیا بود که همه شکست خورد به این دلیل که انگلیسی‌ها مهندسان نیروی دریایی سلطنتی را آوردند تا واگن‌ها را راه بیندازند و کارگران یهودی را آوردند تا بندر و پالایشگاه را راه بیندازند ۵۱. خطوط لوله آسیب‌پذیرتر بود. نیروهای فلسطینی برای اولین بار خط لوله را در نزدیکی ایربید در ۱۵ جولای ۱۹۳۶ تخریب کردند. بعدها آن‌ها این خط لوله را بارها در نزدیک روستاهای کوبک الهوا، ماهان یسرائل و ایکسال بین افولا و بیسن و درتل آداس، البیرا، اردالمارج، تمرا، کفر میسر، جیسر المجامی، جینجر، به یسان و ایندور منفجر کردند ۵۲. انگلیسی‌ها که در حفاظت از خطوط لوله ناتوان بودند، نیروی مسلحی از ساکنان یهودی برای کمک به دفاع از این خطوط و برای حفاظت از خط آهن حیفا-لیدا ایجاد کردند ۵۳. این نیروی تحت امر انگلیسی‌ها بعدها هسته ارتش صهیونیستی که کنترل فلسطین را در سال ۱۹۴۸ در دست گرفت، تشکیل داد.

ساخت خط لوله‌ای برای حمل نفت از حوزه‌های نفتی عربستان سعودی به مدیترانه بخش دیگری از محاسبات و فرصت‌های سیاسی را فراهم کرد. شرکت خط لوله بین‌العربی، که شراکتی بود مرکب از شرکت‌های اکسون، شورون، تکزاکو و موبیل، در اصل برنامه‌ریزی شد تا خط لوله نزدیک پالایشگاه بریتانیایی را در حيفا به اتمام برساند. در سال ۱۹۴۶ مسیر خط لوله را تغییر دادند تا از فلسطین نگذرد و به جای آن بعد از عبور از جنوب سوریه آن را در سواحل لبنان نزدیک صیدون به اتمام رساندند. گفته شد که دلیل این امر آینده نامشخص فلسطین بود؛ اما در واقع موضوع چیزی بیش از تهدید صهیونیسم بود. پالایشگاه انگلیسی که در پایانه همین خط لوله از عراق قرار داشت محل اعتصاب ۱۹۳۶ بود که در مورد آن در خطوط پیشین توضیح داده شد، اعتصاب اولیه در فوریه ۱۹۳۵ و نیز اعتصابی سیزده روزه برای دستمزد بهتر در مارس ۱۹۴۷ ۵۴. در تابستان ۱۹۴۷ ساموئل میکونیس رئیس حزب کمونیست فلسطین وقتی می‌خواست قبل از تشکیل کمیته مخصوص سازمان ملل در مورد فلسطین برای اعتراض به قدرت‌های سیاسی محلی در اورشلیم اقامه دلیل کند در مورد عملکرد کمپانی‌های نفتی گفت:

پالایشگاه نفت در حيفا (شرکت سهامی خاص پالایشگاه‌های متحد The Consolidated Refineries Limited) شرکتی خارجی است که از پرداخت همه مالیات‌های محلی معاف است. امتیازات انحصاری برای کمپانی نفتی عراق و کمپانی نفت بین‌العربی تضمین شده است. این امتیازات شامل معافیت مالیاتی، حقوق گمرکی و دیگر پرداخت‌ها، هزینه‌ها یا خسارات- خواباندن لوله‌ها از هر بخش از کشور، سلب مالکیت زمین، مصادره هر بخش از جنگل‌ها، سنگ‌ها، آب و دیگر مواد معدنی محلی که لازم است، حق واردات کارگر ارزان بدون توجه به قوانین مهاجرت موجود، حق گذر آزادانه از مرزهای فلسطین، حق ساخت و استفاده از بنادر اختصاصی، خطوط آهن، فرودگاه و ایستگاه‌های بی‌سیم، حق معافیت از مالیات صادرات برای بارگیری و استخراج، و حق داشتن نیروی پلیس ویژه هستند. علیرغم همه این امتیازات، مردم فلسطین حتی نفت و بنزین ارزان‌تری را دریافت نمی‌کنند، و تازه این‌ها امتیازاتی است که دولت بدون مشورت با مردم تضمین کرده است. ۵۵.

تغییر مسیر خط لوله از طریق سوریه برای اجتناب از چنین اعتراضات سیاسی‌ای بود. وقتی پارلمان سوریه از تصویب بندهای توافق‌نامه با کمپانی خط لوله سر باز زد، با این استدلال که عوارض نقل و انتقال و موقعیت یکجانبه‌گرایانه امریکا درباره فلسطین را بهبود ببخشد، کمپانی‌های نفت، سازمان سیا را واداشتند تا

کودتایی ترتیب دهد و نظام سربهرامتری را سر قدرت بیاورد. دولت نظامی جدید، پارلمان و قانون اساسی را معلق و توافق‌نامه خط لوله را کامل کرد ۵۶. به واسطه چنین اتفاقاتی بود که رابطه بین نفت و دموکراسی بعد از جنگ جهانی مهندسی شد. در لبنان، ایالات متحده، دولت راتحت فشار قراردادتا پیمان سرمایه‌گذاری دوجانبه‌ای را امضا کند که در آن، کمپانی‌های نفتی از قانون محلی کار معاف می‌شدند ۵۷. آغاز اعتراضات کارگری در زمستان ۱۹۴۳-۴۴ که در آنها حق تشکل و بهبود دستمزد و شرایط کار مطالبه شده بود قانون کارگری ۱۹۴۶ را به ارمغان آورد ۵۸. کمال جنبلات وزیر اقتصاد ملی، جناح اصلاح‌طلبی را وارد میدان کرد که مخالف معافیت‌های سخاوتمندانه برای کمپانی‌های خارجی چند ملیتی بود و طرفدار توسعه صنایع کارخانه‌ای داخلی. معاون او هشدار داد که پالایشگاه و خط لوله پیشین، خط لوله کرکوک-تریپولی که شاخه دیگری از ایستگاه پمپاژ کی ۳ در عراق است اشتغال و توسعه محلی کمی ایجاد کرده: "دومیلیون تن نفت هر ساله از تریپولی می‌گذرد اما چنین تأسیسات بزرگی برای اقتصاد شهر چه چیزی داشته است؟ شاید عده کمی بدانند که تنها یک کارخانه نختابی و نخریسی کتان در تریپولی به خودی خود می‌تواند چهار برابر نیروی کاری که در همه پالایشگاه و در پایانه نفتی عراق کار می‌کنند بکار گیرد." ۵۹ در مذاکرات نهایی درباره امتیاز خط لوله، آمریکایی‌ها تضمین دادند که جنبلات را از پست‌اش اخراج خواهند کرد ۶۰. وقتی که خط لوله شروع به کار کرد، کمپانی آمریکایی دست به سیاست استفاده از کارگران موقتی و اقدامات مشابه زد تا جلوی تشکلیابی نیروی کار را بگیرد ۶۱.

در مورد عربستان سعودی، ویتالیس کوشش‌های وسیع آرامکو را نشان داده است، یعنی یک کمپانی با مالکیت آمریکایی و با حقوق اختصاصی برای نفت کشور عربستان و برای سرکوب سازماندهی و کنش سیاسی نیروی کار ۶۲. این کمپانی سیستمی از نیروی کار و مسکن کارگری که براساس نژاد جداسازی شده بود و شرکت‌های دیگر در ایالات متحده از این سیستم استفاده می‌کردند را به این کشور وارد کرد. در اواسط دهه ۱۹۴۰ جنبشی کارگری در میان کارگران نفت شروع شد و خواستار رفتار بهتر و پایان دادن به تبعیض نژادی شد. اعتصابی ده روزه در ۱۹۵۳ منجر به وعده اصلاحات و لغو قانون نظامی میدابین نفتی شد. وقتی وعده‌ها عملی نشد موجی از اعتراضات، توقف کار و بایکوت‌ها به راه افتاد که اوج آن اعتصاب عمومی جولای ۱۹۵۶ بود. تقاضای کارگران جنبه سیاسی نیز داشت، حق تشکیل تشکل‌های کارگری، احزاب سیاسی و سازمان‌های ملی و پایان دادن به

دخالت آرامکو در امور کشور، بستن پادگان نظامی امریکایی و آزادی کارگران زندانی. اداره امنیت آرامکو رهبران اعتصاب را به نیروهای امنیت سعودی معرفی کرد و رهبران اعتصاب یا به زندان افتادند و یا تبعید شدند.

در ایران نیز فشارهای مشابهی جریان داشت. در سال‌های ۱۹۴۵-۶ مبارزه برای پرداخت دستمزد و شرایط کار بهتر در صنعت نفت به مجموعه‌ای از اعتصابات از جمله اعتصاب عمومی سه روزه‌ای در پالایشگاه آبادان و در مناطق نفت‌خیز منجر شد. دولت خواسته‌ها را مورد توجه قرار داد اما بعد کوشش کرد تا اتحادیه را درهم بشکند. در سال ۱۹۴۹-۵۱ اتحادیه و متحدینش در حزب توده دوباره متشکل شدند. مانند مورد مکزیک در ۱۹۳۷، دولتی اصلاح‌طلب سعی کرد با ملی کردن صنعت نفت کشور، قدرت کارگران نفت را خنثی کند. شرایط جدید برای کمپانی نفت خارجی مطلوب‌تر بود تا برای اتحادیه و حزب کمونیست. برخورد خشونت‌باری بین دولت مصدق و کارگران صنعت نفت که رهبران‌شان دستگیر شده بودند رخ داد. اما کمپانی‌های نفتی بین‌المللی از پذیرش ملی کردن صنعت نفت ایران سرباز زدند، و در ۱۹۵۳ کودتای دیگری که توسط سیا سازماندهی شده بود کنترل خارجی را روی نفت کشور دوباره برقرار کرد ۶۴.

در عراق، الگوی مشابهی از حوادث پس از سرنگونی رژیم دست‌نشانده انگلیس در سال ۱۹۵۸ اتفاق افتاد. رهبر جدید، عبدالکریم قاسم از سوءقصد‌های سیا جان سالم به دربرد، حتی خواستند او را با اهدای دستمال آرم‌دار زهرآلودی ترور کنند ۶۵. وقتی ائتلاف نه چندان آسان با کارگران نفت و حزب کمونیست شکست خورد، قاسم طرح‌هایی را پیش برد که مطابق آنها ۹۹/۵ درصد از امتیازات تضمین شده کمپانی نفت عراق که مالکیت آن را خارجی‌ها در دست داشتند پس بگیرد و به مالکیت آن‌ها در حوزه‌هایی که در حال تولید نفت در شمال بودند دست نزد. او از کار برکنار و در کودتایی با حمایت سیا در ۱۹۶۳ ترور شد ۶۶.

اگر ساختار شبکه‌های انرژی جدیدی که داشت نفت را به جای زغال‌سنگ می‌نشانند مبنای ایجاد شکل خاصی از دموکراسی بعد از جنگ در اروپا بود، آن شبکه‌ها ویژگی‌های سیاسی متفاوتی از ترتیبات انرژی مبتنی بر زغال‌سنگ داشتند. اگرچه حوزه‌های نفتی، ایستگاه‌های پمپاژ، خطوط لوله و پالایشگاه‌ها در خاورمیانه تبدیل به مراکز مبارزه سیاسی پرشوری شدند، اما به کسانی که درگیر آن مبارزات بودند همان قدرت را برای فلج کردن سیستم انرژی و ساختن نظم دموکراتیک‌تر نداد.

نفت به عنوان پول رایج

وقتی رؤسای کمپانی خطوط لوله بین‌العربی داشتند دربارهٔ مسیر انتقال نفت از خلیج فارس به سواحل مدیترانه تصمیم‌گیری می‌کردند، مسیر کوتاهی را که به ساحل شمالی شبه جزیره سینا در مصر می‌رسید، در نظر گرفتند. اما مانند فلسطین، مصر در حوزه نفوذ بریتانیا قرار داشت. این مسئله مشکل بیشتری را علاوه بر موضوع فلسطین ایجاد کرد. مصر عضوی از حوزه استرلینگ بود یعنی گروهی از مستعمرات قبلی بریتانیا که واحد پولی محلی خود را ایجاد کرده بودند اما درآمدهای خود را براساس واحد پولی از یک بانک مرکزی در لندن به دست می‌آوردند. در واقع، مصر و عراق تنها اعضای غیر مشترک‌المنافع این مکانیسم مبادله بودند ۶۷. کمپانی امریکایی می‌خواست با استفاده از مسیر خط لوله نفت، منطقه استرلینگ را تضعیف کند. امتیاز دیگر ایجاد خط لوله از طریق سوریه و لبنان، کمک به این برنامه‌ریزی مالی بود.

این نکته به بخش سوم مفصل‌بندی‌هایی اشاره می‌کند که بین سوخت‌های فسیلی و شکل‌های دموکراسی در اواسط قرن بیستم برقرار شد: مکانیسم‌هایی که دموکراسی در غرب، نفت و دلار آمریکا را به یکدیگر گره زد.

دلیل فروپاشی دموکراسی در اروپا در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، ظهور فاشیسم و راهی که منجر به جنگ جهانی گشت، به منزلهٔ فروپاشی سیستم مالی بین‌المللی فهم شد. در اروپای مرکزی و شرقی، کشورها مجبور شدند که دیگر برای قرار گرفتن واحدهای پولی‌شان براساس ذخیرهٔ طلا تلاشی نکنند و یکی پس از دیگری سیستم‌های مالی داخلی آن‌ها فرو ریخت، طبقات متوسط به فقر کشانده شدند و دموکراسی‌های ایجاد شده در فاصله بین دو جنگ ویران شد. کارل پولانی در ۱۹۴۴ نوشت "شکست استاندارد طلای بین‌المللی مکانیسمی بود که اروپا را به فلاکت کشاند." ۶۸

بعد از جنگ جهانی دوم نظم مالی جهانی بازسازی شد - نه براساس ذخایر طلا بلکه براساس جریان نفت. طلا دیگر نمی‌توانست این کارکرد را داشته باشد، به این دلیل که شرکای اروپایی مجبور بودند که تمام شمش‌های طلای خود را به آمریکا بفرستند تا پول واردات زغال‌سنگ، نفت و دیگر کالاهای مورد نیاز جنگ را تأمین

کنند. تا پایان جنگ، امریکا هشتاد درصد ذخایر طلای جهان را جمع‌آوری کرد. توافقنامه برتون وودز در ۱۹۴۴ ارزش دلار امریکا را براساس سی و پنج دلار برای هر اونس طلا تثبیت کرد. کشورهای دیگر ارزش پول خود را براساس دلار مستحکم کردند و بنابراین به طور غیرمستقیم به انحصار طلای امریکا کمک نمودند. اگرچه در عمل آنچه که ارزش دلار را تثبیت کرد قابلیت تبدیل آن نه به طلا بلکه به نفت بود. در سال ۱۹۴۵ ایالات متحده دو سوم نفت جهان را تولید می‌کرد. هرچه تولید در خاورمیانه گسترش می‌یافت، و مسیرهای خطوط لوله طراحی می‌شد، بیشتر نفت ماورای بحار تحت کنترل امریکاییان قرار می‌گرفت. بقیه جهان برای خرید نفت باید دلار می‌پرداخت.

جایگاه نفت در مالیه بین‌المللی از چشم بسیاری از روایت‌های مالی بعد از جنگ پنهان ماند. هر چند که در اسناد برنامه‌ریزی پس از جنگ این جایگاه کاملاً مشهود است. ۶۹.

جان مینارد کینز و هوی دکستر وایت، معماران اصلی این نظام بر این نظر بودند که نهاد سومی در کنار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای مدیریت تجارت نفت و سایر مواد اولیه اساسی لازم است. ۷۰ دغدغه درباره نفت در سلسله گردهمایی‌هایی که به برقراری ترتیبات جدید انجامید نیز مشهود است. بین مذاکرات برتون وودز در جولای ۱۹۴۴ که نظام مالی پس از جنگ را برقرار کرد و مذاکرات دوبارتون اوکز از اگوست تا اکتبر همان سال که داشت نظم سیاسی بین‌المللی را طراحی می‌کرد، جلسه سومی هم برگزار شد: نمایندگان بریتانیا و ایالات متحده در واشنگتن دی‌سی در اوایل اگوست با یکدیگر ملاقات کردند تا نظم نفتی پس از جنگ را طراحی کنند. توافقنامه نفت امریکا-انگلیس در یک کمیسیون بین‌المللی نفت تنظیم شد تا سهمیه تولید را تعیین کرده و قیمت‌ها را مدیریت کند، همانطور که صندوق بین‌المللی پول که در برتون وودز ایجاد شده بود ممکن بود سهمیه و ام‌ها را تعیین کرده و ارزش پول‌های رایج را کنترل کند. ۷۱. این توافقنامه در مورد نفت، نسخه جدید توافق مالی بین شرکت‌های نفت بریتانیا و امریکا در ۱۹۲۸ بود و عمدتاً دغدغه‌اش محدود کردن جریان نفت، مدیریت توزیع و تقسیم منافع حوزه‌های جدید نفتی خاورمیانه بود. طرح مصوب کمیسیون نفت نزدیک‌ترین چیزی بود که برنامه ریزان برای مدیریت عمومی تولید بین‌المللی نفت به آن دست یافتند.

کمپانی‌های نفتی داخلی ایالات متحده از نفوذ خود در سنا بهره بردند تا توافقنامه

نفت راساقت کنند. آن‌ها توافقات موجود را ترجیح می‌دادند که در آن‌ها کمیسیون راه‌آهن تگزاس و دیگر تنظیم‌کنندگان محلی، سهمیه تولیدو قیمت‌ها را در برنامه‌ای بین‌المللی تعیین می‌کردند. با اینهمه در فوریه سال بعد، روزولت با ابن‌سعود ملاقات کرد تا توافقی رابه جای کمیسیون پترولیم بین‌المللی برای نفت خاورمیانه مستحکم کند، در این توافق شرکت‌های آمریکایی تولید و بازاریابی شرکت "نفت عربی" رابه عهده می‌گرفتند و در عوض به ابن‌سعود کمک می‌کردند که مبارزات کارگری و دیگر تهدیدات مردمی راکه اقلیت حاکمی راکه توسط بریتانیا برسر کار گذاشته شده بودند، سرکوب کند. به دنبال آن، طرح مارشال به اروپا پول پرداخت کرد تا طرح‌های بازسازی مناطق زغال‌سنگ را به تعویق انداخته و به جای آن نفت بخرد. نفتی که از خاورمیانه تأمین اما پول آن به دلار امریکایی پرداخت می‌شد.

کوشش بریتانیا برای دفاع از پوند استرلینگ به عنوان واحد پول بین‌المللی رقیب، نبردی بود بر سر میادین نفتی. نفت آنقدر در تجارت بین‌المللی مؤلفه مهمی بود که گزارشی در سال ۱۹۵۵ در باب معامله نفت در محاسبات تجارت کشور نوشت که "شاخه‌های بین‌المللی صنعت نفت (حتی مشتمل بر عملیات نفتکش‌ها) آنقدر بزرگ و پیچیده است که تقریباً نفت را به خودی خود به یک واحد پول تبدیل کرده است." ۷۲ اروپا و دیگر نقاط باید دلار جمع می‌کردند، دلار را نگه می‌داشتند و دوباره آنرا به ایالات متحده در قبال نفت پس می‌دادند. تورم در ایالات متحده به آرامی ارزش دلار را دچار فرسایش کرد آنقدر که وقتی این کشورها نفت امریکا را می‌خریدند دلاری که مورد استفاده قرار می‌گرفت ارزشش کمتر از ارزش دلار اولیه بود. امتیاز چاپ دلار، به واشنگتن این امکان راداد تا از هر کشور دیگری در جهان مالیات بگیرد، اقتصاد خود را شکوفا و در نتیجه دموکراسی‌اش را محبوب نگاه دارد.

آنجا که شبکه‌های سوخت کربنی به ایجاد تمرکز خاص قدرت و به نقاط آسیب‌پذیر سیاسی در عصر زغال‌سنگ کمک کردند، این شبکه‌ها با انتقال به نفت بعد از جنگ به مراکز جدید اعتراضات دموکراتیک و نقاط آسیب‌پذیر تبدیل شد. دموکراسی بعد از جنگ در اروپا نیز بر مبادلات مالی بین‌المللی که روی جریان‌ات نفت سازماندهی شده بود بنا گشت. دموکراسی بعد از جنگ در غرب ظاهراً نظم مالی‌ای با ثبات را لازم داشت؛ نظمی که با کمک چاه‌های نفت، خطوط لوله، نفتکش‌ها و با کمک کنترل کارگران نفت که روز به روز مشکل‌تر می‌شد، برقرار شده بود. این واقعیت که جریان نفت مبنای شبکه‌های متقاطع تأمین انرژی جهانی و حرکت پول رایج جهانی

بود، باعث شد تا پایان دهه ۱۹۶۰ انقطاعی پدیدار شود که به بحران‌های انرژی دلار در خاور میانه سال‌های ۱۹۷۱-۷۴ منجر شد. قبل از در نظر گرفتن این بحران‌های در هم تنیده، بعدی دیگر از دموکراسی کربنی باید مورد کنکاش قرار گیرد؛ بعدی که بحران‌های ۱۹۷۱-۷۴ را نیز دگرگون کرد: سیاست‌های اواسط قرن بیستمی در زمینه "اقتصاد".

اقتصاد کربنی

در یک پاراگراف به یادماندنی در کتاب تئوری عمومی، جان مینارد کینز تئوری اقتصادی تازه‌اش را با اشاره به اسکناس‌های بانکی مدفون در معادن زغال‌سنگ متروکه چنین توضیح می‌دهد.

"اگر قرار باشد باگنجینه‌ای از اسکناس‌های بانکی، بطری‌های قدیمی را پر کرده، آنها را در عمق مناسبی در معادن زغال‌سنگ متروکه دفن کنند و بعد سطح آنها را آشغال‌های شهر پر کرده و بگذارند شرکتی خصوصی بر اساس اصول تجربه شده اقتصاد آزاد دوباره اسکناس‌ها را از خاک در بیاورند... دیگر بیکاری وجود نمی‌داشت و به کمک این نتایج، درآمد واقعی جامعه و نیز ثروت سرمایه‌ای آن احتمالاً بسیار بیشتر از آنی بود که اکنون هست ۷۳".

تولید زغال‌سنگ بریتانیا نقطه اوجش را در دهه ۱۹۲۰ از سرگذرانده بود. تازمانی که کینز تئوری عمومی‌اش را نوشت، معادن زغال‌سنگ به طور بی‌سابقه‌ای در حال اتمام بودند ۷۴. ویلیام استنلی جوونز، اولین نویسنده آن تحولی که پیش از این در تفکر اقتصادی انگلیس روی داده بود یعنی نویسنده "نظریه حاشیه‌ای" در دهه ۱۸۷۰، کتابی را منتشر کرده و در آن هشدار داده بود ذخایر زغال‌سنگ دارد تمام می‌شود ۷۵. کینز وقتی تئوری عمومی‌اش را منتشر کرد این کتاب را خوانده بود و درباره جوونز در سال ۱۹۳۶ در جامعه آمار سلطنتی سخنرانی کرد ۷۶. این سخنرانی شاهدهی است بر این مسئله که آن تفکر اقتصادی‌ای که در پدید آمدنش کینز نقش داشت دیگر اتمام ذخایر زغال‌سنگ را یک بحران تلقی نمی‌کرد. مدیریت منابع زغال‌سنگ اکنون می‌توانست در ذهن و در متون آموزشی اقتصاد با چیزی دیگر یعنی با ذخایر اسکناس بانکی جایگزین شود. در عصری که تفکر کینزی به شکل‌گیری آن کمک کرد عرضه انرژی کربنی دیگر محدودیتی عملی برای گزینه‌های اقتصادی نبود. آنچه که مهم بود گردش مناسب اسکناس بانکی بود.

بخش چهارم ارتباط میان نفت و سیاست دموکراتیک در میانه قرن بیستم، ناظر بر نقش کارشناسان اقتصادی و دانش اقتصاد می‌باشد. مانند دموکراسی قرن بیستمی، کارشناسی اقتصادی قرن بیستمی نیز در رابطه خاصی با عصر هیدرو کربن رشد کرد.

بخشی از سیاست‌های دموکراتیک از دهه ۱۹۳۰ به بعد با به کارگیری انواع جدیدی از کارشناسی اقتصادی انجام می‌شد: توسعه و آرایش دانش اقتصاد کینزی، گسترش آن به حوزه‌های مختلف سیاست و مذاکره، ماهیت تکنیکی روبه‌تزايد آن و کوشش در جهت ادعا بر سر انواع فزاینده‌ای از موضوعات به عنوان موضوعاتی که نه با مباحث دموکراتیک بلکه با برنامه‌ریزی اقتصادی و کارشناسی تعیین می‌شوند.

دانش اقتصادی کینزی و نیودیل پاسخی بود به تهدید سیاست‌های مردمی، به خصوص با بحران مالی ۱۹۲۹ و فعال شدن نیروی کار که به همراه بحران آمد و یک دهه بعد دوباره سر برداشت. دانش کینزی روش ایجاد حدود را برای کنش دموکراتیک و رعایت آن در اختیار می‌گذاشت.

بکارگیری نیروهای متخصص، هم نیازمند و هم مشوق جهانی بود که بتوان بر آن سروری کرد. در این مورد، آنچه باید ساخته می‌شد "اقتصاد" بود. هدف این بود که درباره هیچ اقتصاددان یا برنامه‌ریز قبل از دهه ۱۹۳۰ حرف زده نشود و وجود آن‌ها انکار شود. البته اصطلاح اقتصاد تا قبل از دهه ۱۹۳۰ وجود داشت اما به یک فرآیند اشاره می‌کرد نه به یک چیز. این اصطلاح به معنی "دولت" یا مدیریت مناسب مردم و منابع بود همانطور که در اصطلاح "اقتصاد سیاسی" وجود دارد (۷۷). اقتصاد هدف مرکزی سیاست‌های دموکراتیک در غرب شد، (همزمان با ظهور "توسعه" در خارج از دنیای غرب). هدفی که مدیریت آن وظیفه اصلی دولت بود و نیازمند آرایش دانش تخصصی.

به ماهیت ویژه پروژه "اقتصاد ملی" که توسط برنامه‌ریزان کینزی و مسئولان توسعه استعماری طراحی شد و همچنین ارتباط آن با دموکراسی می‌توان در مقایسه با پروژه رقیبی که در همان سال‌ها مطرح شد، پی برد. پروژه رقیبی که هدفش جایگزینی پروژه اقتصاد ملی بود، یعنی پروژه نئولیبرالیسم. در پاریس در آگوست سال ۱۹۳۸ کنفرانس دانشگاهی‌ای برگزار شد تا کار والتر لیپمن در نقد نیودیل مورد بحث قرار گیرد. نقد لیپمن حرکتی بود در مقابل هدف جدید برنامه‌ریزی در اقتصاد و در مقابل برنامه‌ریزی به عنوان روش ایجاد تمرکز و آرایش دانش تخصصی.

نئولیبرالیسم نظم - دانشی بود آلترناتیو که تخصص و تکنولوژی سیاسی‌ای را که "بازار" نام گرفت به میان گذاشته بود^{۷۸}. این بازار، بازار ریکاردو یا جیونز نبود بلکه اصطلاحی بود که در کلام جنبش نئولیبرالیستی نوین، معنای جدیدی به خود گرفته بود. با تکیه بر هشدار لیمین در کتاب‌هایش که با نام‌های شبیح جامعه (۱۹۲۵) و جامعه خوب (۱۹۸۳) نسبت به خطرات باورهای عمومی و همچنین نیاز به گسترش حوزه‌هایی که باید به تصمیم کارشناسان محدود بماند، هایک و همفکرانش پروژه آلترناتیوی را برای غلبه بر تهدید دموکراسی‌های عمومی و با عنوان نئولیبرالیسم به جریان انداختند.

توسعه نئولیبرالیسم به خاطر جنگ و برنامه بازسازی‌های پس از آن به تعویق افتاد. چالش سیاسی نئولیبرالیسم با وفاق کینزی تا یک دهه بعد با پایه‌گذاری یک گروه فکری با عنوان "انستیتیوی امور اقتصادی" در لندن در ۱۹۵۵ در جریان بود. آغاز این راه شروع بحران بعد از جنگ در نظام نفت به منزله پول رایج - نفت بود؛ یعنی کوشش بریتانیا در حفظ حوزه استرلینگ به عنوان مکانیسم تنظیم پول رایج، علیرغم اینکه دیگر انگلیس کنترلش را در قطب آن مکانیسم یعنی در حوزه نفت ایران - انگلیس در ایران از دست داده بود. لندن با اقدامات نامیدانه‌ای سعی کرد که باوجود از دست دادن چاه‌های نفت که ارزش پوند را ساخته بودند، ارزش آن را دوباره به دست آورد؛ این اقدامات نامیدانه نقطه آسیب‌پذیری را به دست داد که جنبش نئولیبرالیستی، اول اسلحه‌اش را به طرف آن نشان رفت^{۷۹}.

مفصل‌بندی بزرگتری هم می‌تواند بین "اقتصاد" و انتقال از یک سیستم انرژی مبتنی بر زغال‌سنگ به یک سیستم مبتنی بر تسلط نفت ترسیم شود. ممکن است کسی انتقاد کند که عصر جدید عرضه انرژی فراوان و کم‌هزینه، خود را برای مفهوم جدیدی در اقتصاد مهیا کرده است و شاید اقتصاد کینزی بعد از جنگ را بتوان شکلی از "پنرودانش" توصیف کرد. این اقتصاد به شکل خاصی طراحی شده است. در این اقتصاد، کلیت ثروت ملی چیزی نیست که بتوان محاسبه‌اش کرد (ظاهراً هیچ راهی وجود ندارد که بشود از دوبار حساب کردن مداوم هر چیز اجتناب کرد. برای مثال کالاهای عمده‌ای که دوباره به شکل خرده‌فروشی فروخته می‌شوند). اقتصاد کینزی به سادگی مثل پدیده اسکناس بانکی که دست به دست می‌شود تصور و ارزیابی می‌شود. حتی اگر فقط همان یک اسکناس باشد، هر وقت دست به دست می‌شود در بخشی از اقتصاد به حساب می‌آید. اقتصاد کینزی مجموعه تمام هزینه‌های معاملاتی مالی است.^{۸۰}

این مفهوم‌سازی دوباره، صورت اصلی این هدف جدید را تعریف می‌کند؛ یعنی اینکه اقتصاد می‌تواند رشد کند، بدون آنکه به لحاظ فیزیکی بزرگتر شود. مبنای روش‌های قدیمی‌تر تفکر در مورد ثروت، فرآیند فیزیکی ثروت بوده که محدودیت‌هایی را برای رشد ایجاد می‌کرد: گسترش شهرها و کارخانجات، گسترش قلمرو مستعمراتی، جمع‌آوری ذخایر طلا، رشد جمعیت و جذب جمعیت مهاجران، کشف ذخایر جدید معدنی، افزایش حجم مبادلات کالا، همه این‌ها فرآیندهایی فضایی و مادی بودند که محدودیت‌های فیزیکی داشتند. تا دهه ۱۹۳۰ بسیاری از این محدودیت‌ها داشت خود را نشان می‌داد: سطح رشد جمعیت در غرب داشت پایین می‌آمد، مستعمرات قدرت‌های امپراطوری آمریکا و اروپا دیگر گسترش نمی‌یافت و با قدرت مقابل خود مورد تهدید قرار می‌گرفت، معادن زغال‌سنگ داشت تمام می‌شد و تولید در کشاورزی و در صنعت بسیار زیاد بود. از دیگر سو، اقتصاد کینزی که با ابزار محاسباتی جدید حسابداری درآمد ملی محاسبه می‌شد هیچ حدودی روشن نداشت. درآمد ملی، که بعداً به تولید ناخالص ملی تغییر نام داد، مقیاسی بود نه از تجمع ثروت بلکه از سرعت و فراوانی دست به دست شدن پول کاغذی که می‌توانست بدون هیچ مشکل فیزیکی یا محدودیت در قلمرو رشد کند.

نفت با این مفهوم جدید اقتصاد به عنوان هدفی همراه شد که می‌توانست بدون محدودیت در دو جهت رشد کند. اول، قیمت نفت به طور مداوم کاهش یابد. با تعدیل اثر تورمی، قیمت یک بشکه نفت در ۱۹۷۰ یک سوم قیمت آن در ۱۹۲۰ بود. بدین ترتیب اگرچه میزان فراینده انرژی مصرف می‌شد، هزینه انرژی، محدودیتی برای رشد ایجاد نمی‌کرد. دوم اینکه به مدد فراوانی نسبی و آسانی حمل و نقل از طریق اقیانوس، نفت را می‌شد چیزی اتمام‌ناپذیر تلقی کرد. در محاسبه هزینه نفت هیچ محاسبه‌ای از اتمام ذخایر به عمل نیامد. رشد اقتصاد که با GDP اندازه‌گیری می‌شد، هیچ نیازی به محاسبه امکان کاهش ذخایر انرژی نداشت. آثار پیشرو در صورت‌بندی آکادمیک اقتصاد- از جمله کتاب تئوری عمومی کینز، و کتاب ارزش و سرمایه‌های، کتاب بنیادهای ساموئلسون و مدل کنت ارو- جرارد دبرو- هیچ توجهی به کاهش انرژی نداشتند. اقتصاد رشد دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رشد دراز مدتی را مد نظر داشت که با قابلیت دسترسی انرژی محدود نمی‌شد. ۸۱ به علاوه، هزینه‌های آلودگی هوا، فاجعه‌های زیست محیطی، تغییر آب و هوا و دیگر عواقب منفی استفاده از سوخت‌های فسیلی در محاسبات GDP نمی‌آمد. از آنجا که در محاسبات اقتصادی هیچ تمایزی بین هزینه‌های مفید و مضر وجود ندارد، هزینه‌های

فزاینده‌ای که لازم است تا بتوان از عهده خسارات ناشی از سوخت‌های فسیلی برآمد، هزینه‌های اضافی تلقی می‌شوند و نه مانعی برسر راه رشد ۸۲٪. در همه این روش‌های محاسبه، در شکل‌دهی اقتصادو رشد آن به عنوان هدف جدید سیاست‌های نیمه قرن بیستم، در دسترس بودن و عرضه نفت سهم داشت. چاه‌ها و خطوط لوله نفت خاورمیانه و صف‌آرایی سیاسی مبتنی بر آنها، کمک کرد تا ایده اقتصاد کینزی و شکل‌های دموکراسی که در آنها نفت نقش مهمی را بازی می‌کرد، شکل بگیرد.

نوسازی ۱۹۶۷-۷۴

با در نظر گرفتن همه این‌ها، ما می‌توانیم به کوتاهی به بحران نفت-دلار ۱۹۶۷-۷۴ بازگردیم. بحرانی که بخش حیاتی داستان دموکراسی کربنی بعد از جنگ جهانی دوم است. بحران‌های به هم پیوسته دلار و ملی‌گرایی نفت در خاورمیانه به صحنه آمد و عناصر متقاطع دموکراسی کربنی را صورت‌بندی کرد.

دوباره تأکید می‌کنم با دنبال کردن نفت می‌توان ردیابی کرد که چطور روابط بین تولید نفت، استاندارد طلا، گردش دلار و نیروی کارشناسی اقتصاد کینزی به همراه گزینه‌های سیاست‌های دموکراتیک در خاورمیانه همه به بحران افتادند. به دنبال برقراری تعادل در بحران پرداختی اواخر دهه ۱۹۵۰، واشنگتن سهمیه واردات نفت را تعیین کرد تا ارزش دلار حفاظت کند و بعد از آن سعی کرد با دخالت در بازار طلای لندن از قیمت طلای تثبیت شده حمایت کند. وقتی این برنامه در نوامبر ۱۹۶۸ فروپاشید، ایالات متحده سعی کرد تا برتون وودز را به مکانیسمی تبدیل کند که در آن اجازه شناور شدن به قیمت طلا داده شود. در کوشش برای پایین آوردن قیمت نفت داخلی، واشنگتن کنترل را از روی واردات در سال ۱۹۷۰ برداشت اما این سیاست باعث شد که دلارها بیشتر به سمت خارج بروند. تا سال بعد، ایالات متحده بیشتر ذخایر غیرطلای خود را مصرف کرد و فقط ۲۲ درصد از ذخایر پول رایج این کشور با طلا پشتیبانی می‌شد. وقتی بانک‌های اروپایی در مقابل دلارهای شان طلا درخواست کردند، ایالات متحده از آن شانه خالی کرد. این امر که به عنوان "بی‌قیدی درباره استاندارد طلا" توصیف شد به معنی اعلام ورشکستگی دولت ایالات متحده بود.

پروژه‌ای که به "لطف" این پیشرفت‌ها با ظهور سیاست‌های "محدودیت برای رشد" مصادف شد؛ سیاستی که پروژه آلترناتیوی برای "اقتصاد" بود که در آن کمپانی‌های

نفتی، موضوع محیطزیست رابه موضوعی به همان اندازه پر اهمیت که خود اقتصاد به شمار می‌آید برای سیاست تعریف کردند. ۸۳ آن‌ها این کار را سهواً انجام دادند چون روش‌های حفاری و انتقالی نامناسب به نشت نفت بسیار بزرگی منتهی می‌شد که پیرامون آن‌ها طرفداران محیطزیست می‌توانستند سازماندهی شوند. اما کمپانی‌های نفتی با تغییر روش در محاسبه ذخایر نفت جهان، به موضوع محیطزیست به عنوان موضوعی سیاسی نیز کمک کردند.

در سال ۱۹۷۱ کمپانی‌های نفتی ناگهان برآوردهای دست بالای خود را از نفت به عنوان منبع تقریباً نامحدود رها کرده (برآوردهایی که تئوری‌های اقتصادی بعد از جنگ را پیریزی کرده بود و در آن، اقتصاد هدفی بود که با آن می‌شد به رشد نامحدود رسید) و شروع کردند دربارهٔ پایان نفت تبلیغ کردند ۸۴. محاسبات مجدد لازم بود تا بتوان از پس تهدید دولت جدید بعث عراق برآمد، دولتی که داشت اولین تولیدکننده نفت می‌شد؛ مستقل از هر کمپانی نفت غربی در منطقه. وقتی سردمداران حوزه نفت سعی کردند با کاهش تولید خود در عراق این کشور را مجازات کنند، بغداد با ملی کردن دارایی‌هایشان به آن‌ها پاسخ داد. برای آنکه دولت‌های دیگر خلیج فارس از عراق دنباله‌روی نکنند، کمپانی‌های نفتی، تقاضای خود را برنفتی قرار دادند که قیمتش داشت به طور بی‌سابقه‌ای بالا می‌رفت، چیزی که از سوی عوامل دولتی ایالات متحده نیز پشتیبانی شد ۸۵. یک قیمت نفت دویا سه برابر، کمپانی‌های اصلی نفتی راقادری ساخت تا بر مبنای سهمی بسیار کمتر از درآمد نفت خاورمیانه به حیات خود ادامه دهند و حوزه‌های نفتی دریای شمال و آلاسکای شمالی را که کمتر در دسترس بود و هزینه زیادی داشت، توسعه دهند. هیچ الگویی از اقتصاد یا رشد آینده اقتصاد نمی‌توانست چنین دگرگونی بی‌سابقه‌ای را در هزینه‌های انرژی یا در جریان‌های مالی، معقول جلوه دهد. اما اگر جهان به عنوان سیستمی از منابع محدود به سرعت تمام شدنی صورت‌بندی شود برآوردهای کاملاً جدیدی ممکن می‌گردند.

نیاز به حفظ و حمایت درازمدت از منابع محیطزیست با محاسبات دیگری به این امر کمک کرد. برای کمپانی‌های نفتی افزایش زیاد در قیمت نفت متضمن ریسک بود. افزایش در قیمت نفت باعث شد فکر کنند از عهده هزینه‌های منبع رقیب انرژی بخواهند آمد: انرژی هسته‌ای. اگرچه، کمپانی‌های نفت می‌توانستند به تولیدکنندگان انرژی هسته‌ای فشار بیاورند که در قیمت انرژی‌ای که می‌فروختند رقمی هم برای

اثرات درازمدت محیط‌زیستی در نظر بگیرند مثل هزینه رفع آلودگی راکتورهای از کار افتاده و هزینه ذخیره سوخت مصرفی برای هزاران سال. این هزینه‌ها انرژی هسته‌ای را گران‌تر از نفت می‌کند.

برای ارتقای چنین برآوردهایی، کمپانی‌های نفتی تلاش کردند تا محیط‌زیست را به عنوان هدف جدید سیاست‌ها چارچوب‌بندی کرده، و به شیوه‌های خاصی به حساب بیاورند. محیط زیست مثل اقتصاد نبود که به سادگی به عنوان یک اصل واقعی اما بیرونی که صنعت نفت باید با آن مقابله می‌کرد به شمار آید. محیط زیست مجموعه‌ای از فشارها و مطالباتی بود که گروه‌های رقیب می‌کوشیدند بسیج کنند.

نقش کمپانی‌های نفتی در چارچوب‌بندی سیاست‌های محیط‌زیستی، بُعد دیگر رابطه بین نفت و دموکراسی است: در مقایسه با تولید زغال‌سنگ، تولید نفت روش متفاوتی را در آرایش و توزیع دانش تخصصی دارد. در ابتدای این مقاله گفتیم که بخشی از ستیزه‌جویی دموکراتیک معدنچیان معادن زغال‌سنگ می‌توانست مربوط به استقلال باشد که معدنچیان به خصوص قبل از مکانیزاسیون در معادن زغال‌سنگ داشتند. بخش مهمی از استقلال کسانی که رگه را می‌کاویدند مربوط به دانش تخصصی آن‌ها بود. نفت، برعکس، کارگران را در سطح زمین نگه می‌داشت و بیشتر دانش کارشناسی تولید را به دفا تر مدیران و مهندسان واگذار می‌کرد.

این تفاوت گسترشی بیشتر نیز یافت. به محضی که زغال‌سنگ استخراج می‌شد آماده استفاده بود. امکان داشت لازم باشد که تمیز و یا انبار شود اما نیازی به تغییر شیمیایی نداشت. نفت از زیر زمین به شکل غیر قابل استفاده‌ای استخراج می‌شود، به واسطه تقطیر، هیدروکربن‌های مختلف جدا می‌شود و به محصولات هم‌شکل و قابل استفاده‌تر پردازش می‌شود. در ابتدا استفاده اصلی از نفت به شکل نفت سنگین (کروزن) برای روشنایی خانگی و به عنوان روغن بود. بنزین و دیگر محصولات سبک‌تر، فرآیند پالایش ضایعات بود. برای افزایش درصد سود، کمپانی‌های نفتی تحقیقات بزرگ و واحدهای توسعه‌شان را گسترش دادند تا برای این ضایعات کاربردی پیدا کنند، توزیع و بخش‌های بازاریابی درست کردند تا کاربرد آنها را ارتقا دهند و دپارتمان‌های روابط عمومی و سیاسی تأسیس کردند تا جوامعی را بسازند که ممکن بود متقاضی این محصولات باشند ۸۶.

در مقایسه با کمپانی‌های زغال‌سنگ، کمپانی‌های نفت شبکه‌های بزرگ‌تر و گسترده‌تری را برای تولید دانش کارشناسی ایجاد کردند؛ دانشی که به طور فزاینده درگیر ساختن دنیایی شد که در آن تولیدات نفتی بتوانند رشد و نمو کنند. به این دلیل، صنعت

بین‌المللی نفت به خوبی تجهیز شده بود تا با چالش بحران ۷۴ - ۱۹۶۷ برخورد کند. در رویارویی با دومشکل تقاضا از جانب دولت‌های تولیدکننده برای سهم بیشتر از درآمد نفت و ظهور چالش‌های طرفداران محیط زیست برای دموکراسی کربنی، کمپانی‌های اصلی نفت می‌توانستند جنبش گسترده‌ای از منابع رادزمینه روابط عمومی، بازاریابی، برنامه‌ریزی، تحقیقات مربوط به انرژی، مالیه بین‌الملل و روابط دولتی ترتیب دهند که همه این‌ها می‌توانست به کمک تعریف ماهیت بحران‌ها بیاید و مجموعه‌ای خاص از راه‌حل‌ها را ارتقا دهد.

اکنون باید به عنصر دیگری که به واسطه بحران سال‌های ۷۴ - ۱۹۶۷ مطرح شد و پرسش دموکراسی را مهم‌تر کرد، توجه کنیم. همانطور که نیتران و بیچلر نشان داده‌اند، این بحران باعث ظهور مجموعه‌ای جدید از روابط بین کشورهای تولیدکننده نفت و ایالات متحده بر اساس فروش تجهیزات نظامی گردید. صادرات اسلحه از سوی ایالات متحده و دیگر سازندگان اسلحه، که قبلاً تجارت نسبتاً کوچکی بود و بیشتر کمک توسعه‌ای ایالات متحده به کشورهای ماورای اقیانوس محسوب می‌شد، به یک صنعت به لحاظ بازرگانی بسیار سودمند تبدیل گشت ۸۷. ارزش واقعی صادرات اسلحه‌های امریکایی بین سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۵ بیش از دو برابر شد و بیشتر این صادرات هم به بازار جدید در خاورمیانه صورت می‌گرفت. ۸۸. تجاری کردن صدور اسلحه با ایجاد مجموعه بهم پیوسته‌ای از واردات نفت غرب از خاورمیانه، سیل جریان دلارها به کشورهای تولیدکننده نفت، آسیب‌پذیری سیاسی و تهدیدهای نظامی برای تولید نفت بیشتر، و استفاده از دلارهای نفتی برای خرید تجهیزات نظامی از غرب به منظور حفاظت در مقابل این تهدیدات ممکن شد. بحران ۱۹۶۷-۷۴ این عوامل را به هم مرتبط کرد. جریان ورود اسلحه، و فرصت‌های مرتبط با آن در ساخت و ساز، مشاوره، کمک‌های نظامی و بانکداری اکنون به سطح جدیدی از نظامی‌گری متکی بود و در واقع به سیاست ایالات متحده در نقش آغازگر و تشدیدکننده تضادهای محلی در خاورمیانه؛ و نیز به رابطه روزبروز ناپیوسته، به شکل‌هایی از اسلام سلفی متکی بود که از نظم نفتی میانه قرن بیستم در مقابل فشارهای عمومی و ملی‌گرایانه در منطقه دفاع کرده بود. تنش‌های بین نظامی‌گری، سلفی‌گری و منازعات مسلحانه، چشم‌انداز سیاست‌های دموکراتیک تولید نفت را در دوره پس از ۱۹۷۴ حتی ضعیف‌تر از آنچه هست خواهد کرد. ۸۹.

نتیجه

این مقاله درصددنبود که تئوری عمومی‌ای برای دموکراسی ارائه دهد. تئوری‌های عمومی دموکراسی که به تعداد زیاد هم هستند هیچ جایگاهی برای نفت قائل نیستند به غیر از اینکه آنرا یک استثنا به حساب آورند. اما هدف این مقاله دنبال کردن دقیق مجموعه‌ای خاص از ارتباطات بود که بین سوخت‌های کربنی و انواع خاص سیاست‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک طراحی و مهندسی شد.

تا دهه‌های میانی قرن بیستم، شکل‌های دموکراسی که در کشورهای صنعتی پیشرفته ظاهر شد با تمرکز فوق‌العاده انرژی به دست آمده از منابع محدود جهانی هیدروکربن و صف‌آرایی اجتماعی- فنی که برای استخراج و توزیع آن انرژی لازم بود، شکل گرفت و توانا شد. وقتی تولید انرژی از خاورمیانه به نفت تغییر کرد، این دگرگونی، هم در غرب و هم در خاورمیانه کاری کرد که فرصت‌های بسیج سیاسی مبتنی بر کربن که ظهور دموکراسی صنعتی به آن‌ها وابسته بود به جای آنکه وسعت یابد ضعیف‌تر شود. با بررسی خواص نفت، شبکه‌هایی که در طول آن‌ها نفت جریان می‌یابد و ارتباطاتی که بین جریان‌ات انرژی، مالی و دیگر اهداف می‌توان برقرار کرد، می‌شود شیوه‌ای رافراهم کنیم تا بفهمیم چگونه روابط میان این عناصر و نیروهای مختلف برقرار شد. روابطی که ما دنبال کردیم انرژی و سیاست، مواد و افکار، انسان و غیرانسان، محاسبات و اهداف آن‌ها، نمایندگی‌ها و شکل‌ها، به‌کارگیری زور و حال و آینده را به یکدیگر پیوند داد.

سیاست‌های دموکراتیکی که به لطف نفت طراحی شد، با جهت‌گیری خاصی به سمت آینده: افق رشد بدون محدودیت بود. این افق بازتاب طبیعی دوره فراوانی نبود. این افق، نتیجه روش خاص سازماندهی دانش کارشناسی و اهداف آن بود برحسب داستانی که جهان آن را "اقتصاد" نامید. نوآوری‌ها در روش‌های محاسبه، استفاده از پول، برآورد هزینه‌های معاملاتی و تدوین حساب‌های ملی امکان داد تا بتوان اینطور تصور کرد که هدف اصلی سیاست‌هایی‌تواند بدون هیچ محدودیت مادی غایی گسترش یابد. در بحران ۱۹۶۷-۷۴ روابط میان همه این عناصر پراکنده دگرگون شد. این روابط دوباره اکنون در حال تغییرند.

یان بوآل و همکارانش در کتاب‌شان به نام قدرت‌های پریشان، گفته‌اند که سیاست

معاصر نفت درگیر وظیفهٔ مشکل کنارهم آوردن دو چیز است یکی کاربرد زور که مکرراً صف‌آرایی کرده تا تولید نفت را امن کند و دیگری منظر و بازنمایی که ظاهراً تاحدی به همان اندازه، جنبهٔ مؤثر سیاست‌های غیردموکراتیک نفت است. و نه کم تأثیرتر از همه، بازنمایی آخرین دوره نظامی‌گری ایالات متحده به عنوان پروژه آوردن دموکراسی به خاورمیانه.

ما رابطه بین منظر و کاربرد زور و بین صور به ظاهر متفاوت یا ناهماهنگ سیاست‌های نفت را از طریق دنبال کردن خود نفت از نزدیک می‌توانیم بفهمیم؛ نه به این دلیل که خواص مادی یا ضرورت استراتژیک نفت، همه چیزهای دیگر را تعیین می‌کند (برعکس، همانطور که گفتیم، کارهای سخت زیادی انجام شد تا "دفاع استراتژیک" امریکایی برای کنترل نفت خاورمیانه ایجاد شود و همه این کارها با موتورهای ۸۷ شروع شد) بلکه به دلیل اینکه اگر ارتباطی را که بین خطوط لوله و ایستگاه‌های پمپاژ، بین پالایشگاه‌ها و مسیرهای کشتیرانی، بین سیستم‌های جاده‌ای و فرهنگ اتومبیل، بین گردش دلارودانش اقتصادی، بین کارشناسان اسلحه و نظامی‌گری وجود دارد دنبال کنیم، می‌توانیم کشف کنیم که چگونه مجموعه‌ای خاص از روابط درمیان نفت، تهاجم، امور مالی، دانش کارشناسی و دموکراسی برقرار می‌شود.

این روابط کاملاً با روابط عصر زغال‌سنگ تفاوت دارند. اگر ظهور سیاست‌های توده‌ای اوایل قرن بیستم که از آنها عرصه‌ها و دوره‌های خاص دموکراسی رفاهی استنتاج شد را باید در ارتباط با زغال‌سنگ فهمید، محدودیت سیاست‌های دموکراتیک معاصر می‌تواند در رابطه با نفت ردیابی شود. در نتیجه، امکان آینده دموکراتیک‌تر بستگی به ابزارهای سیاسی‌ای خواهد داشت که با آنها به استقبال پایان دوران سوخت فسیلی خواهیم رفت.

توضیحات و مأخذ

تیموتی میچل « سوخت دموکراسی، از زغال سنگ تا نفت»، مجله گفتگو - مهر ۱۳۹۱ - شماره ۶۰، صص ۶۴ - ۲۷

یادداشت‌ها:

۱. مشخصات اصلی مقاله چنین است:

Timothy Mitchell, "Carbon Democracy", in *Economy and Society*, Vol. ۳۸. No. ۳, August ۲۰۰۹: ۴۳۲-۳۹۹.

این مقاله توسط آذر تشکر به فارسی ترجمه شده است.

Ross, M. L. (۲۰۰۱). "Does oil hinder democracy?" *World Politics*, ۵۳(۳), ۳۲۵-۶۱

۲. بحث دولت رانتی بار اول توسط حسین مهدوی در مقاله زیر مطرح شد:

Mahdavy, H. (۱۹۷۰). "The patterns and problems of economic development in rentier states: The case of Iran". In M. A. Cook (Ed.), *Studies in economic History of the Middle East*. Oxford: Oxford University Press.

سپس افراد زیر در این زمینه نوشتند:

Al-Khafaji, I. (۲۰۰۴). *Tormented births: Passages to modernity in Europe and the Middle East*. London: I. B. Tauris. Beblawi, H. & Luciani, G. (Eds.)

(۱۹۸۷). *The rentier state*. New York: Croom Helm. Salame', G. (Ed.)

(۱۹۹۴). *Democracy without democrats? The renewal of politics in the Muslim world*. New York: I. B. Tauris. Karl, T. L. (۱۹۹۷). *The paradox of plenty: Oil booms and petro-states*. Berkeley, CA: University of California Press.

Rosser, A. (۲۰۰۷). "Escaping the resource curse: The case of Indonesia". *Journal of Contemporary Asia*, ۳۷(۱). Wantchekon, L. (۲۰۰۲).

"Why do resource dependent countries have authoritarian governments?"

Journal of African Finance and Economic Development, ۵(۲), ۱۷-۵۶.

Yates, D. A. (۱۹۹۶). *The rentier state in Africa: Oil rent dependency and neocolonialism in the Republic of Gabon*. Trenton, NJ: Africa World Press.

Sachs, J. D. & Warner, A.M. (۱۹۹۵). "Natural resource abundance and economic growth". In *Development Discussion Paper No ۵۱۷a*. Cambridge, MA: Harvard Institute for International Development.

Goldberg, E., Wibbels, E., & Mvukiyehe, E. (۲۰۰۸). "Lessons from strange cases: Democracy, development, and the resource curse in the U.S. states". *Comparative Political Studies*, ۴۱(۴-۵), ۴۷۷-۵۱۴

۳. یک استثنای مهم بر این قاعده، فرناندو کورونیل است بنگرید به:

Coronil, F. (۱۹۹۷). *The magical state: Nature, money and modernity in Venezuela*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

همچنین بنگرید به:

Watts, M. (۲۰۰۴). "Resource curse? Governmentality, oil and power in the Niger Delta, Nigeria". *Geopolitics*, ۹(۱), ۵۰-۸۰

4- R. Stewart, *Occupational Hazards: My time governing in Iraq*, London, ۲۰۰۶, picador

5- Aleklett, K. & Campbell, C. J. (۲۰۰۳). "The peak and decline of world oil and gas production". *Minerals and Energy*, ۱۸(۱), ۵-۲۰. Deffeyes, K. S. (۲۰۰۵). *Beyond oil: The view from Hubbert's Peak*. New York: Farrar, Straus & Giroux. Hubbert, M. K. (۱۹۵۶). *Nuclear energy and fossil fuels*. Publication no. ۹۵. Exploration and Production Research Division, Shell Development.

Robelius, F. (۲۰۰۷). *Giant oil fields _ the highway to oil: Giant oil fields and their importance for future oil production*. Unpublished PhD dissertation, Uppsala University.

Bowden, G. (۱۹۸۵). "The social construction of validity in estimates of U.S. crude oil reserves". *Social Studies of Science*, ۱۵(۲), ۲۰۷-۴۰. Dennis, M. A. (۱۹۸۵). "Drilling for dollars: The making of US petroleum reserve estimates, ۱۹۲۱-۲۵". *Social Studies of Science*, ۱۵(۲), ۲۴۱-۶۵

6- Callon, M. (۱۹۸۶). "Some elements of a sociology of translation: Domestication of the scallops and the fishermen of St Brieuc Bay". In J.

Law (Ed.), Power, action and belief: A new sociology of knowledge?. London: Routledge. Mitchell, T. (۲۰۰۲b). Rule of experts: Egypt, technopolitics, modernity. Berkeley, CA: University of California Press.

7- Siefertle, R. P. (۲۰۰۱). The subterranean forest: Energy systems and the industrial revolution. Cambridge: The White Horse Press.

8- Podobnik, B. (۲۰۰۶). Global energy shifts: Fostering sustainability in a turbulent age. Philadelphia, PA: Temple University Press.

9- Siefertle, R. P. (۲۰۰۱). The subterranean forest: Energy systems and the industrial revolution. Cambridge: The White Horse Press. pp. ۷۸-۸۹

10- Sartre, J-P. (۱۹۷۷). Critique of dialectical reason, Vol. ۱, Theory of practical ensembles.

London: Verso, p. ۱۵۴

11- Dukes, J. S. (۲۰۰۳). "Burning buried sunshine: Human consumption of ancient solar energy". Climatic Change, ۶۱(۱-۲), ۳۳-۴۱. Haberl, H. (۲۰۰۶). The global socioeconomic energetic metabolism as a sustainability problem". Energy, ۳۱(۱), ۸۷-۹۹

12-Siefertle, R. P. (۲۰۰۱). The subterranean forest: Energy systems and the industrial revolution. Cambridge: The White Horse Press. Pomeranz, K. (۲۰۰۰). The great divergence: China, Europe, and the making of the modern world economy. Princeton, NJ: Princeton University Press.

13- Pollard, S. (۱۹۸۱). Peaceful conquest: The industrialization of Europe, ۱۷۶۰-۱۹۷۰. Oxford: Oxford University Press. Haberl, H. (۲۰۰۶). The global socioeconomic energetic metabolism as a sustainability problem". Energy, ۳۱(۱), ۸۷-۹۹

14- Hobsbawm, E. (۱۹۸۹). The age of empire, ۱۸۷۵-۱۹۱۴. New York: Vintage.

15- Pollard, S. (۱۹۸۱). Peaceful conquest: The industrialization of Europe, ۱۷۶۰-۱۹۷۰. Oxford: Oxford University Press. Rodgers, D. T. (۱۹۹۸). Atlantic crossings: Social politics in a progressive age. Cambridge, MA: Belknap Press., p. ۴۵

- 16-Jevons, H. S. (۱۹۱۵). The British coal trade. London: E. P. Dutton., pp. ۸۷-۸
۱۷. در مقیاس هزار نفر، میزان اعتصاب در معادن زغال سنگ در مقایسه با سایر صنایع به شرح زیر است:
 ۱۸۸۱-۶) ۷۲/۱۳۴؛ (۱۸۸۷-۹۹) ۳/۷۳/۲۴۱؛ (۱۹۰۰-۲۱۵ / ۴/۶۶)؛ (۱۸۹۴) ۹/۸۶/۲۰۸؛ (۱۹۰۱-۵)
- Edwards, P. K. (۱۹۸۱). Strikes in the United States, ۱۸۸۱-۱۹۷۴. New York: St. Martin's Press, p. ۱۰۶
- 18- Podobnik, B. (۲۰۰۶). Global energy shifts: Fostering sustainability in a turbulent age. Philadelphia, PA: Temple University Press.
- 19- Kerr, C. & Siegel, A. (۱۹۳۴). "The interindustry propensity to strike: An international comparison". In A. Kornhauser, R. Dubin & A. M. Ross (Eds.), Industrial conflict. New York: McGraw-Hill, p. ۱۹۲
- 20- Church, R. A., Outram, Q., & Smith, D. N. (۱۹۹۱). "The militancy of British miners, ۱۸۹۳-۱۹۸۶: Interdisciplinary problems and perspectives". Journal of Interdisciplinary History, ۲۲(۱), ۴۹-۶۶. Fagge, R. (۱۹۹۶). Power, culture, and conflict in the coalfields: West Virginia and South Wales, ۱۹۰۰-۱۹۲۲. Manchester: Manchester University Press. Harrison, R. (Ed.) (۱۹۷۸). Independent collier: The coal miner as archetypal proletarian reconsidered. New York: St. Martin's.
- 21- Goodrich, C. (۱۹۲۵). "The miner's freedom: A study of the working life in a changing industry. Boston. MA: Marshall Jones., p. ۱۹
- 22 - Podobnik, B. (۲۰۰۶). Global energy shifts: Fostering sustainability in a turbulent age. Philadelphia, PA: Temple University Press., pp. ۸۲-۵
۲۳. در زمینه استقلال نسبی کارگران معدن و از دست رفتن آن پس از مکانیزه شدن این صنعت بنگرید به:
- Dix, K. (۱۹۸۸). What's a coal miner to do? The mechanization of coal mining. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press. Tilly, C. & Tilly, C. (۱۹۹۸). Work under capitalism. Boulder, CO: Westview Press. , pp. ۴۳-۵۱
- 24- Canning, K. (۱۹۹۶). Languages of labor and gender: Female factory

work in Germany, ۱۸۵۰_۱۹۱۴. Ithaca, NY: Cornell University Press., pp. ۱۳۰_۳

25 - 'Labor's cause in Europe: the Kaiser's conference and the English strike', New York Times, ۱۶ March ۱۸۹۰, p. .۱

۲۶ . در ۱۰ ماه مارس ۱۹۰۶ انفجار گاز معادن کودیر را به کل منهدم کرد و ۱۱۰۰ نفر کشته بر جای گذاشت.

Neville, R. G. (۱۹۷۸). "The Courrie`res colliery disaster", ۱۹۰۶. Journal of Contemporary History, ۱۳(۱), ۳۳_۵۲

27 - Silver, B. J. (۲۰۰۳). Forces of labor: Workers' movements and globalization since ۱۸۷۰. Cambridge: Cambridge University Press.

28- Engels, F. (۱۹۳۹[۱۸۷۳]). "The Bakunists at work". In K. Marx & F. Engels (eds.), Revolution in Spain. London: Lawrence & Wishart (originally published in Der Volksstaat, ۳۱ October, ۲ and ۵ November .(۱۸۷۳

29 - Luxemburg, R. (۱۹۲۵[۱۹۰۶]). The mass strike, the political party, and the trade unions. Detroit: Marxist Educational Society (originally published as Massenstreik, Partei und Gewerkschaften, ۱۹۰۶). Sorel, G. (۱۹۱۴ [۱۹۰۸]). Reflections on violence (T. E. Hulme, Trans.). New York: B. W. Huebsch (originally published as Re`flexions sur la violence, .(۱۹۰۸

30 - Corbin, D. (۱۹۸۱). Life, work, and rebellion in the coal fields: The southern West Virginia miners, ۱۸۸۰_۱۹۲۲. Champaign, IL: University of Illinois Press. Reifer, T. E. (۲۰۰۴). "Labor, race & empire: Transport workers and transnational empires of trade, production, and finance". In G. G. Gonzalez, R. Fernandez, V. Price, D. Smith & L. T. Vo (Eds.), Labor versus empire: Race, gender, and migration. London and New York: Routledge.

31 - Chernow, R. (۱۹۹۸). Titan: The life of John D. Rockefeller, Sr. New York: Random House., pp. ۵۷۱_۹۰

32- King, W. L. M. (۱۹۱۸). Industry and humanity: A study in the principles underlying industrial reconstruction. Boston, MA, and New

York: Houghton Mifflin., p. ۱۳.

۳۳. همان. صص ۴۹۴-۵.

34 - William Lyon Mackenzie King', Dictionary of Canadian Biography Online, retrieved ۲ June ۲۰۰۸ from <http://www.biographi.ca>

۳۵. پیش از کشف نفت در دریای شمال، تنها حوزه نفتی قابل اعتنا در اروپا در جنوب لهستان و رومانی قرار داشت. بنگرید به:

Frank, Ibid.,

۳۶. این را خود استالین در سخنرانی‌ای که در سال ۱۹۲۶ برای کارگران راه‌آهن ایراد کرد گفته است. نگاه کنید به :

Suny, R. G. (۱۹۷۲). "A journeyman for the revolution: Stalin and the labor movement in Baku, June ۱۹۰۷_May ۱۹۰۸". *Soviet Studies*, ۲۳(۳), ۳۷۳_۹۴

37 -Mumford, L. (۱۹۳۴). *Technics and civilization*. New York: Harcourt, Brace, p. ۲۳۵

38 - Jevons, W. S. (۱۸۶۵). *The coal question: An inquiry concerning the progress of the nation and the probable exhaustion of our coal-mines*. London and Cambridge: Macmillan, pp. ۶۷۶-۸۴. McKinzie, R. D. (۱۹۷۳).

Oral history interview with Charles P. Kindleberger, economist with the Office of Strategic Services, ۱۹۴۲_۴۴, ۱۹۴۵; chief, Division German and Austrian Economic Affairs, Department of State, Washington, ۱۹۴۵_۴۸; and Intelligence Officer, ۱۲th U.S. Army group, ۱۹۴۴_۴۵. Independence, Missouri: Harry S. Truman Library. Pp. ۱۰۸-۹

۳۹. در سال ۲۰۰۵، ۸۶٪ زغال سنگ دنیا در همان کشورهای محل تولیدشان مصرف می‌شد.

40 - Podobnik, B. (۲۰۰۶). *Global energy shifts: Fostering sustainability in a turbulent age*. Philadelphia, PA: Temple University Press., p. ۷

41 -Parker, R. B. (۲۰۰۱). *The October war: A retrospective*. Gainesville, FL: University Press of Florida.

42 -Mitchell, T. (۲۰۰۲a). *McJihad: Islam in the US global order*. Social Text, ۲۰(۴), ۱_۱۸

43 - Klare, M. (۲۰۰۱). *Resource wars: The new landscape of global*

conflict. New York: Henry Holt. Bromley, S. (۱۹۹۱). American hegemony and world oil. University Park, PA: Pennsylvania State University Press. Vitalis, R. (۲۰۰۶). America's kingdom: Mythmaking on the Saudi oil frontier. Palo Alto, CA: Stanford University Press.

44- Forrestal, J. (۱۹۵۱). The Forrestal diaries (W. Millis & E. S. Duffield, Eds). New York: Viking Press.

45- Nye, D. E. (۱۹۹۹). Consuming power: A social history of American energies. Cambridge, MA: MIT Press.

۴۶. نامه زندان رفیق فهند، اوایل فوریه ۱۹۴۸. نگاه کنید به:

Batatu, H. (۲۰۰۴). The old social classes and the revolutionary movements of Iraq: A study of Iraq's old landed and commercial classes and of its Communists, Ba'thists, and Free Officers. London: Saqi Books.p. ۵۹۴

۴۷. همان، ص ۶۱۶.

۴۸. همان. ص ۶۱۷.

۴۹. همان، ص ۶۲۲.

۵۰. همان، ص ۶۲۴.

51- Lockman, Z. (۱۹۹۶). Comrades and enemies: Arab and Jewish workers in Palestine, ۱۹۰۶-۱۹۴۸. Berkeley, CA: University of California Press., p. ۲۴۳

52- G. KanaFani, "The ۱۹۳۶-۳۹ Revolt in Palestine" New York Committee por a Democratic Panelestin", ۱۹۷۲

53 - Ibid.,

54 - Lockman, Z. (۱۹۹۶). Comrades and enemies: Arab and Jewish workers in Palestine, ۱۹۰۶-۱۹۴۸. Berkeley, CA: University of California Press., pp. ۳۲۷, ۳۳۱

۵۵. شهادت ساموئل میکونیس (دبیر حزب کمونیست فلسطین) در مقابل کمیته ویژه فلسطین سازمان ملل که در ۱۳ ژوئیه ۱۹۴۷ در بیت المقدس در سال ۱۹۴۷ برگزار شد.

UN General Assembly, A/۳۶۴/Add. ۲PV. Retrieved ۱ June ۲۰۰۸ from

<http://domino.un.org/UNISPAL.NSF/fd۸۰۷e۴۶۶۶۱e۳۶۸۹۸۵۲۵۷>

0d00069e918/77d468d8893712ce85256e83005fbc53,Previously

movement of

تا سال ۱۹۴۳ حزب کمونیست فلسطین، اعراب فلسطینی و یهودیان مهاجر را با هم در بر می‌گرفت. پس از انشعاب به دو حزب عرب و یهودی، بخش یهودی آن که توسط میکونیس رهبری می‌شد، تا سال ۱۹۴۷ مواضع ضد صهیونیستی داشت و برنامه‌اش دفاع از تاسیس یک دولت عرب - یهودی بود.

Lockman, Z. (۱۹۹۶). *Comrades and enemies: Arab and Jewish workers in Palestine, ۱۹۰۶_۱۹۴۸*. Berkeley, CA: University of California Press., (Lockman, ۱۹۹۶, pp. ۳۰۳_۵۱)

56- Gendzier, I. (۲۰۰۶). *Notes from the minefield: United States intervention in Lebanon, ۱۹۴۵_۱۹۵۸*(۲nd edn). New York: Columbia University Press., pp. ۹۷_۸; Little, D. (۲۰۰۴). *Mission impossible: The CIA and the cult of covert action in the Middle East*. *Diplomatic History*, ۲۸(۵), pp. ۵۵_۶

57- Gendzier, I. (۲۰۰۶). *Notes from the minefield: United States intervention in Lebanon, ۱۹۴۵_۱۹۵۸*(۲nd edn). New York: Columbia University Press., pp. ۱۱۱_۱۴, ۱۳۱_۲

58-Abisaab, M. (۲۰۰۴). "Unruly factory women in Lebanon: Contesting French colonialism and the national state, ۱۹۴۰_۱۹۴۶". *Journal of Women's History*, ۱۶(۳), ۵۸_۸۲. , I. C. (۱۹۴۹). *Social responsibility in the Lebanon*. *International Affairs*, ۲۵(۳), ۳۰۷_۱۷

59- Na'im Amiouni [Amyuni], 'A short history of our pre-war and post-war economic problems', ۳ July ۱۹۴۶, cited in Gendzier, I. (۲۰۰۶). *Notes from the minefield: United States intervention in Lebanon, ۱۹۴۵_۱۹۵۸*(۲nd edn). New York: Columbia University Press, p. ۴۸

60- Gendzier, I. (۲۰۰۶). *Notes from the minefield: United States intervention in Lebanon, ۱۹۴۵_۱۹۵۸*(۲nd edn). New York: Columbia University Press., pp. ۴۷_۸, ۱۴۵

۶۱. همان، صص ۱۱۲-۱۱۷

62 - Vassiliev, A. (۲۰۰۰). *The history of Saudi Arabia*. New York: New

York University Press.

63 - Abrahamian, E. (۱۹۸۲). Iran between two revolutions. Princeton, NJ: Princeton University Press.; Halliday, F. (۱۹۷۸). Trade unions and the working class opposition. MERIP Reports, ۷۱ (October), ۷۰-۱۳

64- Abrahamian, E. (۲۰۰۱). "The ۱۹۵۳ coup in Iran". Science and Society, ۶۵(۲), ۱۸۵-۲۱۵

65 - Powers, T. (۱۹۷۹). Strategic intelligence: Part one, an isolated man. The Atlantic Monthly.; Mitchell, T. (۲۰۰۲b). Rule of experts: Egypt, techno-politics, modernity. Berkeley, CA: University of California Press., pp. ۱۴۸-۹

66 - Little, D. (۲۰۰۴). Mission impossible: The CIA and the cult of covert action in the Middle East. Diplomatic History, ۲۸(۵)

67 - Zupnick, E. (۱۹۵۵). The sterling area's central pooling system re-examined. Quarterly Journal of Economics, ۶۹(۱), pp. ۷۱-۸۴. Leith-Ross, F. (۱۹۵۲). Financial and economic developments in Egypt. International Affairs, ۲۸(۱), ۲۹-۳۷., pp. ۲۹-۳۷

68- Polanyi, K. (۱۹۴۴). The great transformation. New York: Farrar & Rinehart, p. ۲۰

69- Dwyer, C. J. (۱۹۴۹). Trade and currency barriers in the international oil trade. ۲۱ October. Walter J. Levy Papers, Box ۲۲, Folder ۴, American Heritage Center, University of Wyoming, Laramie, Wyoming.

70- White, H. D. (۱۹۴۲). United Nations Stabilization Fund and a Bank for Reconstruction and Development of the United and Associated Nations. Preliminary Draft, March ۱۹۴۲, Chapter ۳, p. ۳۰. Harry Dexter White Papers, ۱۹۲۰-۵۵, Box ۶, Folder ۶, Public Policy Papers, Seeley G. Mudd Manuscript Library, Princeton.

71- Feis, H. (۱۹۴۶). The Anglo-American Oil Agreement. Yale Law Journal, ۵۵(۵), ۱۱۷۴-۹۰.; Stoff, M. B. (۱۹۸۱). The Anglo-American Oil Agreement and the wartime search for foreign oil policy. The Business History Review, ۵۵(۱), ۵۹-۷۴

- 72- Galpern, S. G. (۲۰۰۲). Britain, Middle East oil, and the struggle to save sterling, ۱۹۴۴_۱۹۷۱. Unpublished PhD dissertation, University of Texas, Austin.
- 73- Keynes, J. M. (۱۹۳۶a). The general theory of employment, interest and money. London: Macmillan, p. ۱۲۹
- 74- Bardi, U. (۲۰۰۷). Peak oil's ancestor: The peak of British coal production in the ۱۹۲۰s. Newsletter of the Association for the Study of Peak Oil and Gas, ۷۳(January), ۵_۷
- 75 - Jevons, W. S. (۱۸۶۵). The coal question: An inquiry concerning the progress of the nation and the probable exhaustion of our coal-mines. London and Cambridge: Macmillan.
- 76-Keynes, J. M. (۱۹۳۶b). William Stanley Jevons ۱۸۳۵_۱۸۸۲: A centenary allocation on his life and work as economist and statistician. Journal of the Royal Statistical Society, ۹۹(۳), ۵۱۶_۵۵.p. ۵۱۷
- 77- Mitchell, T. (۲۰۰۵). Economists and the economy in the twentieth century. In G. Steinmetz (Ed.), The politics of method in the human sciences: Positivism and its epistemological other. Durham, NC: Duke University Press., pp. ۱۲۶_۴۱; Mitchell, T. (۲۰۰۸). Culture and economy. In T. Bennett & J. Frow (Eds.), The Sage handbook of cultural analysis. Thousand Oaks, CA: Sage., pp. ۴۴۷_۶۶
- 78- Denord, F. (۲۰۰۱). Aux origines du né'olibéralisme en France: Louis Rougier et le Colloque Walter Lippmann de ۱۹۳۸. Le mouvement social, ۱۹۵, ۹_۳۴
- 79- Blundell, J. (۲۰۰۵). IEA turns ۵۰: Celebrating Fisher meeting Hayek. Atlas Investor Report., p. .۶
- 80- Mitchell, T. (۲۰۰۸). Culture and economy. In T. Bennett & J. Frow (Eds.), The Sage handbook of cultural analysis. Thousand Oaks, CA: Sage.
- 81- Heal, G. M. & Dasgupta, P. (۱۹۷۹). Economic theory and exhaustible resources. Cambridge: Cambridge University Press., p. .۱
- 82-Daly, H. E. (۱۹۹۱). Steady-state economics (۲nd edn). Washington, DC:

Island Press.

83-Meadows, D. H., Meadows, D., Randers, J., & Behrens III, W. W. (۱۹۷۲). *The limits to growth: A report for the Club of Rome's project on the predicament of mankind.*; Schumacher, E. F. (۱۹۷۳). *Small is beautiful: Economics as if people mattered.* New York: Harper & Row.

84-Bowden, G. (۱۹۸۵). "The social construction of validity in estimates of U.S. crude oil reserves". *Social Studies of Science*, ۱۵(۲), ۲۰۷-۴۰.

85- J.M. Blair, Op.cit., ; Bromley, S. (۲۰۰۵). *The United States and the control of world oil. Government and Opposition*, ۴۰(۲), ۲۲۵-۵۵. Cabinet Office (۱۹۶۷). *The Torrey Canyon.* London: HMSO.; Oppenheim, V. H. (۱۹۷۶-۷). *Why oil prices go up (۱): The past: We pushed them.* *Foreign Policy*, ۲۵(Winter), ۲۴-۵۷., pp. ۲۴-۵۷

86- Podobnik, B. (۲۰۰۶). *Global energy shifts: Fostering sustainability in a turbulent age.* Philadelphia, PA: Temple University Press.

۸۷. در سال‌های دهه ۱۹۵۰، ۹۵ درصد صادرات اسلحه آمریکا به کمک اعتبارات دولتی انجام می‌شد. در دهه ۱۹۹۰ این رقم به ۳۰ درصد کاهش یافت

فصل سوم

دانیل یرگین: پیدایش نفت در تیتو سویل پنسیلوانیا

دانیل یرگین در کتاب «تاریخ جهانی نفت» جلد اول چگونگی پیدایش نفت در آمریکا اینگونه شرح می دهد: در دهه ۱۸۵۰ حقوق ماهانه استادان دانشگاه ناچیز بود، از اینرو بنیامین سیلیمان (پسر) (Benjamin Silliman Jr) فرزند یک شیمی دان عالیقدر امریکایی که خود نیز در رشته شیمی استاد برجسته ای بود و در دانشگاه «بیل» تدریس می کرد، علاوه بر کار خویش، انجام یک پروژه تحقیقاتی در خارج نیز دانشگاه را نیز قبول کرد تا درآمد بیشتری برای خود دست و پا کرد.

یک گروه از بازرگانان و اهل کسب و کار که دنبال رشته های جدید برای فعالیت بودند او را برای تحقیق روی پروژه ای که هزینه آن ۵۲۶ دلار و ۸۰ سنت شد استخدام کردند و با آنکه استاد کار خود را روی پروژه تکمیل کرد، از پرداخت پول خبری نشد. سیلیمان که خشمگین شده بود در صدد مطالبه پول خود برآمد، و می خواست بداند برای گرفتن حق خویش باید یقه چه کسی را بچسبد. خشم او در درجه اول، طبعاً متوجه سردمداران آن گروه سرمایه گذار و مخصوصاً دو تن از آنها شده بود.

یکی شخصی بود به نام «جرج بیزل» (George Bissell) که شغل وکالت دعاوی اشتغال داشت و دیگری «جیمز تاونزند» رئیس یکی از بانکهای «نیوهیون» تا و نزنند سعی داشت تا آنجا که بتواند خود را از ماجرا دور نگاه دارد، چه اگر مشتریان بانک او می فهمیدند که در چنین آلودگیهایی شرکت دارد به اعتبارش به عنوان رئیس بانک لطمه وارد می شد؛ چون در این پروژه آنچه مورد نظر بیزل، تا و نزنند و دیگر اعضای این گروه سرمایه گذار بود بیشتر جنبه حقارت آمیز داشت. آنها به آینده مایه ای بنام «روغن صخره» (نفت خام) امید بسیار بسته بودند و دلیل آنکه در آن زمان این ماده را روغن صخره می نامیدند آن بود که با دنبه، چربی حیوانی و روغن نباتی اشتباه نشود. آنها می دانستند چنین روغنی در چشمه سارها و بیستر چاههای نک که در منطقه «اوایل کریک» فراوان است به صورت طبیعی می جوشد و بالا می آید. اوایل کریک یک ناحیه پرت و دور افتاده در ارتفاعات جنگلی

شمال غربی ایالت پنسلوانیا بود.

از این رو دوران انتظار و توجه دیگران، چند بشکه از این مایع تیره رنگ و بدبو را به طرق بسیار ابتدایی- یا به وسیله نوعی کفگیر انداختن بسطح چشمه سارها و بسترچاههای نمک، و یا از طریق خیساندن پتو و زیرانداز در این نوع آبها و بعد چلانیدن آن به دست آورده بودند و تمام محصول ناچیزی که به دستشان می رسید در مصارف پزشکی مورد استفاده قرار می گرفت.

اعضای این گروه تصور می کردند امکان دارد این روغن صخره یا نفت خام را به مقادیر زیاد به دست آورد، و بعد آنرا بتدریج و با یک سلسله فعل و انفعالات شیمیایی تبدیل به مایعی کرد که در سوخت چراغ بتوان مورد استفاده قرار داد و اطمینان داشتند که این «روشنایی جدی» می تواند با روغن چراغی که از زغال سنگ به دست می آمد، به طور جدی رقابت کند.

در آن زمان (دهه ۱۸۵۰) تأمین روشنایی عمدتاً از طریق روغن چراغی که از زغال سنگ می گرفتند انجام میشد. به طور خلاصه آنها عقیده داشتند اگر بتوانند نفت خام را به میزان قابل توجه به دست آورند، خواهند توانست مایعی ارزان با کیفیت خیلی بهتر از روغن چراغ زغال سنگ را به مقدار زیاد وارد بازار کنند، و این روشنایی جدید را که در نیمه قرن نوزدهم آن همه مورد نیاز بود تأمین کرده، از این راه سود سرشاری نیز به جیب بزنند. آنها می گفتند با این مایع از نظر آنها روغن کاری چرخ ها و قطعات مختلف ماشین هایی بود که در طلوع سپیده دم ترقیات عصر مکانیک، هر روزه بر تعداد آنها اضافه می شد.

با آنکه بسیاری از آشنایان، آنها را مسخره می کردند، اعضای این گروه نیز مانند تمام آغازگران دیگر، تسلیم رؤیاهای خویش بودند و در این رؤیاها تحقق این رؤیاها، منجر به پایه گذاری عصری بکلی جدید در تاریخ بشریت شد: عصر نفت.

تخفیف آلام!

ریشه های این گرد همایی و سرمایه گذاری رایک سلسله برخوردهای تصادفی به وجود آورده بود. اما ستون استوار آن اراده و قاطعیت مردی به نام «جرج بیزل» بود که به جرأت می توان گفت بیش از هر فرد دیگری در ایجاد صنعت نفت سهم و نقش داشته است.

بیزل با آن صورت کشیده و مسلط و پیشانی گشاده و فراخ خود بر بیننده نوعی

قدرت روشنفکرانه تحمیل می کرد. در عین حال مردی زیرک به شمار می رفت که تجارب زندگی از او شخصیتی آماده برای ربودن هر فرصتی در زمینه کسب و کار ساخته بود.

گردش روزگار، جرج بیزل را ناگزیر ساخت از ۱۲ سالگی، خود تأمین زندگی و معاش را به عهده بگیرد. او ضمن تحصیل در کالج «دارتماوث» با تدریس و نوشتن مقاله خرجش را درمی آورد. پس از پایان تحصیل در آن کالج، مدتی معلم زبانهای لاتین و یونانی شد، سپس به واشنگتن دی. سی رفت و در آنجا به کار روزنامه نگاری پرداخت. سرانجام سرانژیو اورلئان در آورد در این شهر ابتدا نظم یک مدرسه و سپس بازرس مدارس دولتی گردید. اوقات بیکاری را پیش خود به آموختن زبانهای خارجی دیگر و همچنین تحصیل علم حقوق اختصاص داد تا روزی وکیل دعاوی شود. نتایج این زحمات آن شد که وی به زبانهای فرانسه، اسپانیولی، پرتغالی مسلط گردید در حالی که می توانست آلمانی، سانسکریت، یونانی باستان و امروزی، عبری و لاتین را بخوبی بخواند و بنویسد.

بیماری او را ناگزیر کرد در سال ۱۸۵۳، دوباره به شمال باز گردد و سر راه باز گشت به زادگاه خود در پنسلوانیای غربی ناظر چیزی در حد جمع آوری روغن با روشهای بسیار ابتدایی از طریق کفگیرزدن و کهنه خیساندن در آبهای آن منطقه گردید. اندکی بعد هنگامی که در هانوور (نیوهمشایر) به دیدار مادرش رفته بود، سری به مدرسه ای که در آن تحصیل کرده بود کالج دارتماوث (Dartmouth College) زد و در اتاق یکی از استادان نگاهش متوجه شیشه ای محتوی نمونه همان روغن صخره پنسلوانیا شد. این شیشه را چند هفته قبل یکی از فارغ التحصیلان همان کالج دارتماوث، که اینک به عنوان روستا پزشک در پنسلوانیای غربی کار می کرد، با خود همراه آورده بود. بیزل می دانست این روغن به عنوان دارویی محلی و مجاز برای انواع بیماریها از سردرد گرفته تا دندان درد، معالجه تا شنوایی، ورم معده، دفع انگل، رومانتیسم، استسقاء و معالجه زخمهای پشت اسب و قاطر مورد استفاده قرار می گیرد.

نام آن را روغن «سنکا» گذارده بودند که نام سرپوست مشهوری با لقب «سرخ قبا» بود و تصوری شد که معجزات این دارو را همان سرخ پوست به اولین انسانهای سفید که پا به قاره آنان گذاردند آموخته بود. یک تهیه کننده روغن سنکا برای تبلیغ قدرت معجزه آسا و شفابخش این دارو از شعری با این مضمون استفاده کرد.

مرحم شفابخش، از چشمه های پنهان طبیعت. شکوفه سلامت و حیات، برای بشریت. از اعماق چشمه های جادویی، می جوشید و می خروشد تا رنجهایمان را تخفیف دهد و آلام مان را تسکین بخشد!

بیزل می دانست این مایع لزج، غلیظ و سیاه، قابل اشتغال است. وقتی چشمش در دارتماوٹ به شیشه نمونه دار افتاد ناگهان فکری چون برق در مغزش درخشید. این مایع نه تنها می تواند به عنوان یک دارو مفیدافتد، بلکه به صورت منبع تأمین روشنایی قادر است «آلام جیب تهی او را تسکین بخشد!» او ممکن است با استفاده از این دارو، کابوس وحشتناک فقرا را پشت سر بگذارد و با اشاعه و فروش آن به عنوان منبع روشنایی ثروتمند گردد.

این درک و برداشت ناگهانی برای همیشه به صورت یک اصل راهنما و اساس اعتقادی وی درآمد که طی شش سال پس از آن همواره مورد آزمایش قرار گرفت، آزمایشی که به طور مداوم، نارضایی سرخوردگی، امید هایش را زیر سلطه قرار می داد.

استاد گم شده!

اما آیا واقعا روغن صخره (نفت خام) می توانست به عنوان روشنایی مورد استفاده قرار گیرد؟

بیزل علاقه دیگر سرمایه گذاران گروه خود را به موضوع جلب کرد و در اواخر سال ۱۸۵۴ پرفسور سیلین استاد دانشگاه ییل را استخدام کردند تا با تجزیه کامل و مطالعه مایع، خواص و تواناییهای آنرا، هم از لحاظ منبع روشنایی و هم وسیله روغنکاری ماشین الات تعیین کند.

شاید هدف آنها بیشتر این بود که با گذاردن نام پروفیسور عالیقدر در این پروژه، برای آن حیثیت بیشتری کسب کنند و از این راه سهامی منتشر کرده بفروش رسانند و سرمایه کافی برای اجرای هدف خویش به دست آورند.

اگرچنین هدفی داشتند، شخصیتی بهتر از این پروفیسور نمی توانستند پیدا کنند. سیلین با آن جثه تنومند و طبع پرحرارت، فعال و با شهامت و همچنین قیافه ای شاداب و دوست داشتنی نام بزرگترین خانواده قرن نوزدهم را در زمینه علوم نیز بر خود داشت.

او پسر دانشمندی بود که بنیانگزار علم شیمی در آمریکا به شمار می رفت و خود

نیز یکی از برجسته ترین دانشمندان عصرخویش بود که کتب درسی بسیار در زمینه فیزیک و شیمی تألیف کرده بود. دانشگاه ییل (Yale University) در نیمه قرن نوزدهم پایتخت علمی آمریکا محسوب می شد و سیلین ها، هم پدرو هم پسر، قلب این پایتخت به شمار می رفتند.

اما سیلین بیشتر علاقه مند به مسائل صرفاً علمی بود و در زمینه های عملی که پای او را ناگزیر به کسب و کار می کشید علاقه کمتری نشان میداد. از سوی دیگر در حالی که اعتبار و حیثیت علم بسیار زیاد بود، سیلین دامن آبیاری درآمدی اضافه بر حقوقش داشت. حقوقهای دانشگاهی پایین بود و اعضای خانواده رو به افزایش می رفتند. از این گریزی نداشت جز اینکه همیشه مشاغل مشاورتی را نیز علاوه بر کار آکادمیک خویش داشته باشد. او برای تعدادی از مشتریان خود در زمینه های مطالعات و ارزیابیهای مربوط به زمین شناسی و شیمی کاری کرد. از طرف دیگر از لحاظ عملی نیز در سرمایه گذاریهای مشاغلی که آینده آنها مبهم بود نیز شرکت می کرد. می گفت اگر این مشاغل به موفقیت انجامد و ثروتی نصیبش گردد، دریایی از فرصت در اختیارش قرار خواهد گرفت تا آنها را در خدمت علم بگذارد. شوهر خواهرش درباره این موفقیت های مهم سخت تردید داشت و می گفت بنیامین سیلین (پسر) دائماً از یک شاخه به شاخه دیگر می برد و واقعاً این روش او از لحاظ پیشرفت علم در کشورمان، جای نهایت تأسف را دارد.

وقتی سیلین نفت خام را مورد تجزیه قرارداد، مشتریان جدیدش را امیدوار کرد که بالاخره می توانند گزارش مثبت و جالبی از پروفیسور دریافت دارند. در گزارش مقدماتی اعلام کرد: می توانم به شما قول بدهم نتیجه آزمایشهای من انتظارات شما را در باره ارزش این مایع برآورده خواهد کرد. سه ماه بعد که او تقریباً به پایان آزمایشهایش نزدیک میشد. گزارش او حتی امیدوار کننده تر از گزارش قبلی بود. او خاطر نشان ساخت: «موفقیت غیرمنتظره در استفاده از نفت خام تصفیه شده به عنوان یک مایع روشنایی بخش.»

سرمایه گذاران مشتاقانه در انتظار رسیدن گزارش علمی نهایی بودند، اما ناگهان با ضربه بزرگی روبرو شدند. سیلین برای آنها ۵۲۶ دلار و ۸ سنت (مبلغی حدود پنج هزار دلار به ارزش امروزی) حساب بالا آورده بود و آنها مطالبه می کرد. بالاخره راضی شد معادل یکصد دلار از این مبلغ را به عنوان پیش قسط به حساب او در نیویورک سیتی واریز کنند تا اوسرگرم تهیه گزارش نهایی شود. صورت حساب سیلین خیلی بیش از مبلغی بود که آنها فکرمی کردند، از این رو نتوانستند پول را

واریز کنند و پروفیسور بشدت عصبانی و برآشفته شد. هرچه باشد استاد فقط برای ارضای حس کنجکاوی علمی خویش که روی این پروژه کار نکرده بود! از این رو خیلی صریح گفت کار را تعطیل می کند تا آنها پول را فراهم نماید. واقعاً هم او نتایج مطالعاتش را به یکی از دوستانش داد که آنرا در محل مطمئنی مخفی کند تا روزی که سرمایه گذارها رضایتش را جلب نمایند. خودش هم راه سفری به جنوب کشور را در پیش گرفت به صورتی که سفارش دهندگان پروژه به آسانی نتوانند پیدایش کنند.

سرمایه گذارها ناامید شدند. اگر می خواستند برای شروع کار سرمایه کافی جمع کنند، وجود گزارش نهایی پروفیسور ضرورت تام داشت. شروع کردند این درو آن در زدن بلکه بتوانند پولی فراهم آورند ولی همه جا تیرشان به سنگ خورد. بالاخره یکی از شرکای بیزل، با وجود آنکه غرغر می کرد که زمانه از نظر پول نقد بسیار بد شده و نقدینگی به آسانی به دست نمی آید. حاضر شد پول را به حساب طلب شخصی خود از سرمایه گذاران - و نه به حساب مؤسسه آنها - در وجه پروفیسور کار سازی کند و گزارش نهایی که تاریخ آن ۱۶ آوریل سال ۱۸۵۵ بود در اختیار سرمایه گذاران قرار گرفت. گرچه هنوز سرمایه گذارها گیج و منگ رقم صورت حساب پروفیسور بودند، اما در واقع گنجی به دستشان افتاد که با پولی که پرداختند قابل قیاس نبود. آن طور که یک مورخ سرشناس نوشته است: «گزارش سیلیمن را نمی توان چیزی کمتر از یک نقطه عطف در تاریخ ایجاد صنایع عظیم نفت جهان تلقی کرد.»

سیلیمن هرگونه تردیدی را در مورد استفاده های بالقوه جدیدی که می شد از نفت خام کرداز بین برده بود. او در گزارش به مشتریان خود نوشته بود این مایع می تواند در سطوح مختلف حرارت گذارده شده و از این طریق به چندین ماده جدید تقطیر شود که تمامی آنها از کربن و هیدروژن تشکیل شده است. یکی از این مواد قادر است با کیفیتی بسیار عالی منشأ روشنایی گردد. در گزارش سیلیمن سپس چنین تأکید شده بود: «آقایان. از نظر من دلایل کاملاً محکم و مستندی وجود دارد که اینک کمپانی شما و ماده خامی را صاحب شده است که با آن و از راههای ساده و نه چندان پرهزینه، می توان محصولات بسیار با ارزشی تولید کرد.» آنگاه پروفیسور که از جهت دریافت پول خود نیز رضایتش تأمین گردیده بود در پایان اشاره می کرد که شخصاً حاضر است در پروژه های دیگری که از طرف آنان ارجاع شود همکاری نماید.

گروه سرمایه گذار که اینک با گزارشی سیلیمن مجهز شده بود، که در واقع از آن می شد به عنوان تشویق آمیز ترین وسیله تبلیغ برای جلب سرمایه گذارهای جدید استفاده کرد. برای جمع آوری سرمایه لازم دچار مشکلات چندانی نگردید و توانست چند سرمایه گذار دیگر را نیز گردآورد. خود سیلیمن نیز ۲۰۰ سهم از سهام کمپانی جدیدی را که تشکیل شد خرید و از این طریق نیز برحیثیت و اعتبار این کمپانی که نامش را «کمپانی نفت صخره پنسلوانیا» گذاردند، به میزان قابل ملاحظه ای افزود. اما یک سال و نیم دیگر طول کشید تا این کمپانی توانست برای برداشتن گام مهم و پرمخاطره بعدی، بر مشکلات و موانعی که وجود داشت فائق آید.

اینکه با مطالعه گزارش نهایی سیلیمن، آنها مطمئن بودند که از روغن صخره (نفت خام) می توان مایع مورد لزوم برای روشنایی را استخراج کرد. اما آیا روغن صخره به اندازه کافی وجود داشت؟ عده ای عقیده داشتند منبع ایجاد این ماده فقط جوشش از رگه های زیر زمینی زغال است.

اما آیا امکان پذیر بود یا طریقه ابتدایی کفگیر زدن و خیساندن کهنه پاره ها در برگه ها و مردابهای کوچک، اساس صنعت بزرگی را پی ریزی کرد؟ مسأله اصلی و آنچه علت وجودی این سرمایه گذاری را تشکیل می داد اثبات این نکته بود که ذخایر کافی و قابل دسترسی از این ماده وجود دارد که استفاده از آن می توان صنعتی به راه انداخت و درآمد این صنعت نیز جو ابگوی سرمایه گذاری که در این راه شده است خواهد بود.

قیمت و بدعت

امیدهایی که به میزان و حجم نفت قابل دسترسی - که هنوز در پرده ای از ابهام قرار داشت - بسته شده بود کلاً ریشه در نیازهای زمان داشت. افزایش جمعیت و گسترش تحولات اقتصادی که ناشی از انقلاب صنعتی بود تقاضای روشنایی مصنوعی را بسیار فراتر از چنک انداختن به روغنهای نباتی و حیوانی می برد که برای قرنهای بهترین منبع تأمین روشنایی به حساب می آمد - اگر واقعاً می شد قبول کرد از این روغن اسپرم نهنگ صدها سال بود که حد استاندارد برای تأمین بهترین نوع و کیفیت منبع روشنایی محسوب می شد، اما در حالی که تقاضا برای این روغن مداوماً رو به افزایش داشت، نسل نهنگ های اقیانوس اطلانتیک روز بروزیه انقراض بیشتر می گذاشت و کشتی های صید نهنگ مجبور بودند مرتباً برای صید آن

بیشتر در اقیانوس فرو روند- تا جائی که حتی دماغه « هورن» را دور بزنند و خود را تا سواحل دور دست اقیانوس آرام برسانند. برای صیادان نهنگ این دوران «عصر طلایی» به حساب می آمد، چه با این ترتیب هر روزه قیمت ها نیز افزایش می یافت، اما برای مصرف کننده مطلقاً عصر طلایی نبود، چون می دانستند برای هر گالن از این روغن باید دو دلار و پنجاه سنت پول بپردازند، قیمتی که مسلم بود از این هم بالاتر خواهد رفت. البته مایعات روشنایی دهنده دیگری نیز به بازار آمده بود، ولی افسوس! تمام آنها نسبت به روغن نهنگ کیفیت بسیار پایین تری داشتند. در میان این مایعات جدید از همه رایج تر «کامفن» بود که از سقز به دست می آمد و روشنایی رضایت بخشی از آن سطع می شد، اما این نقطه ضعف بزرگ را داشت که بشدت قابل اشتعال بود و این احساس نامطبوع وحشت را ایجاد می کرد که ممکن است خانه مصرف کننده را منفجر کند. همچنین گاز شهری رایج شده بود که از تقطیر زغال سنگ به دست می آمد و برای تأمین روشنایی از طریق لوله کشی به چراغهای خیابانها و خانه های گروهی از مردم طبقات مرفه و متوسط در حومه شهرها می رسید، اما قیمت این گاز بسیار بالا بود، از این رو نیاز جدی و روز افزونی به مایعی قابل اتکا و نسبتاً ارزان، برای تأمین روشنایی احساس می شد. البته علاوه بر روشنایی، یک نیاز تازه نیز به وجود آمده بود. روغنکاری. پیشرفتهای به دست آمده در زمینه تولیدات محصولات مکانیکی منجر به ایجاد مؤسساتی نظیر کارخانه های بزرگ نساجی و چاپخانه هایی که باماشین بخار کاری کردند بود و دیگر این ماشین آلات عظیم را با چربی هایی حیوانی نظیر پیله خوک غیره نمی شد روغنکاری کرد. در اواخر دهه ۱۸۴۰ و اوایل دهه ۱۸۵۰ کوششهای مقدماتی برای پاسخگویی به این نیاز مندیها آغاز شده بود که نتیجه آن استخراج روغن چراغ و چربی روغنکاری ماشین آلات از زغال و دیگر هیدرو کربنها بود. گروهی از عناصر فعال پرجنب و جوش، هم در بریتانیا و هم در ایالات متحد دست به انجام تحقیقات دامنه داری زده و به دقت مشخصات نیازهای بازارها و طرق پیشرفت تکنولوژیک امر تصفیه و تقطیر را در این زمینه دنبال میکردند و همین تحقیقات بعداً زیربنای صنایع عظیم نفت را تشکیل داد.

یک دریا سالارانگلیسی به نام «تاماس کوچران» که به علتی دردناک نظامی محکوم و از نیروی دریای آن کشور اخراج شده و گفته می شد درست نمونه نیپی بود که لرد بایرون شاعر معروف انگلیسی از «دن ژوان» خود ساخته بود به این فکر افتاد که مزایای بالقوه اسفالت را مورد مطالعه قرار دهد و برای تأمین روشنایی

به توسعه و تکمیل این ماده پردازد. برای انجام این منظور او مالکیت یک منبع بزرگ قیر را نیز در ترینیداد به دست آورد و مدتی یا یک کانادایی به نام «ابراهام گنسر» در این زمینه به همکاری پرداخت. گنسر علاوه بر این سعی کرد از طریق صدور اسب به هند غربی، کمکی برای فعالیت های مالی که در زمینه اسفالت با گوچران آغاز کرده بودند تأمین کند، اما پس از آنکه دوبار کشتی های حامل اسبهای او در اقیانوس در هم شکسته شد، همه چیز را رها کرد و به دانشکده بیمارستان «گای» در لندن رفت تا به تحصیل پزشکی در آنجا پردازد. پس از مدتی از آنجا هم سرخورد و دوباره به کانادا بازگشت و باز تغییر رشته داده به عنوان زمین شناس در «نیو برانسویک» مشغول به کار شد. او توانست طریقه یا برای استخراج نفت از اسفالت و مواد مشابه کشف کند که مصرف استفاده برای روشنایی داشت. نام این محصول را «کروزن» گذاشت که از دو کلمه یونانی Kros و lion به معنای موم و روغن گرفته بود و با ترکیب این دو کلمه ere را هم به آن افزود تا محصولش از لحاظ تلفظ شبیه به «کامفن» باشد که گوش مردم به آن آشنایی داشت.

در سال ۱۸۵۴ وی رسماً از دولت آمریکا تقاضا کرد امتیاز این محصول که شخصاً کشف کرده. در تأمین روشنایی و موارد دیگر ممکن است مصرف داشته باشد، و اسم آنرا نیز کروزن گذارده، به نام او ثبت شود. او در تقاضا نامه خود تأکید کرده بود که این محصول نوعی هیدرو کربن مایع است.

در سال ۱۸۵۹ گنسر به تأسیس یک کارخانه تولید «کروزن» در نیویورک سیتی کمک کرد و کارخانه او روزی ۵ هزار گالن از این محصول تولید می کرد. مؤسسه مشابهی نیز در این زمینه در «بوستون» فعالیت داشت. در بریتانیا نیز «جیمز یانگ»، شیمی دان اسکاتلندی هم در همین رشته پیشگام تأسیس پالایشگاهی شد که با زغال کار می کرد.

یک مؤسسه مشابه نیز در فرانسه تأسیس شد که محصول خود را از سنگ رس استخراج می کرد.

بر روی هم در سال ۱۸۵۹ در سراسر ایالات متحد حدود ۳۴ کمپانی وجود داشت که این محصول آنها سالانه معادل جمعاً ۵ میلیون دلار به فروش می رفت و کروزن به دست آمده را نیز با نام ژنریک آن «روغن زغتا» به بازار عرضه می کردند. درباره توسعه سریع صنعت روغن زغال سر دبی یک مجله بازرگانی نوشت: «این امر ثابت می کند با چه سرعتی و تا چه حد متهورانه و فعال، آمریکایی ها در هر رشته ای از صنعت که ببینند پول قابل توجهی از آن عاید میشود، خود را

داخل میکنند. بخش کوچکی از کروزن از همان روغن صخره پنسیلوانیا به دست می آمد که با همان شیوه های بسیار ابتدایی تهیه شده و گاه خود را در پالایشگاههای نیویورک نشان می داد.

از لحاظ تاریخی نمی توان گفت که مردم عصرهای گذشته با نفت آشنایی نداشته اند. در نقاط مختلف خاورمیانه ماده نیمه سفت و لجن مانندی به نام قیر طبیعی از شکاف ها و ترک های زمین به بیرون می تراوید و تاریخ وجود تراوشات به دوران باستان باز می گردد. شواهدی در دست است که در سه هزار قبل از میلاد مسیح قیر طبیعی در بین النهرین وجود داشته است. مشهورترین منبع آن در «حیت» نزدیکی رود فرات، با فاصله ای نه چندان دور از بابل (که بغداد امروز بر ویرانه های آن بنا شده) قرار داشته است. «دیدور» مورخ مشهور یونانی در قرن اول میلادی با شورو شوق درباره صنایع قیر طبیعی در دوران باستان قلمفرسایی می کند. اومی نویسد: «در مورد رویدادهای معجزه آسایی که می گویند در کشور بابل صورت گرفته است هر چند هم که بسیاری از آنها را نتوانم باور کنیم، اما در وجود مقادیر معتدبیهی اسفالت که در پیدا شده تردید نمی توان داشت.» بعضی از این تراوشات طبیعی، همراه با گاز نفت که به صورت مداوم می سوخته است می تواند مبنای اعتقادات آتش پرستی در زمانهای بسیار دور در خاورمیانه تلقی شود.

در خاورمیانه باستان قیر طبیعی به صورت یک کالای تجارتي خرید و فروش میشد، که از آن برای ساختن ملاط ساختمانی استفاده می کرده اند. احتمالاً کشتی نوح و سبد حضرت موسی، به سبک معمول آن زمان برای آنکه در برابر آب نفوذ ناپذیر گردد، قیر اندود شده است.

این قیر طبیعی همچنین در کارهای راهسازی، و به صورتی نه چندان رضایت بخش، برای ایجاد روشنایی نیز مورد استفاده قرار می گرفته است. علاوه بر این قیر طبیعی به عنوان دارو مورد استعمال وسیع داشته است.

«پلینی» طبیعی دان معروف رومی در قرن اول میلادی مواردی از استفاده دارویی از قیر طبیعی را ذکر می کند، که در دهه ۱۸۵۰ نیز هنوز در آمریکا مورد استفاده قرار می گرفته است.

پلینی می نویسد: «برای جلوگیری از خونریزی، مرهم زخم، معالجه بریدگیها، تخفیف دردهای نقرسی، معالجه دندان درد، سرفه های مزمن، تنگی نفس، جلوگیری از اسهال، وصل عضلات قطع شدن بدن و علاج روماتیسم و تب از قیر طبیعی استفاده می کرده اند.» پلینی اضافه می کند: «علاوه بر این برای بیرون کشیدن مژه

هایی که داخل چشم رفته و موجب تیره شدن دید و ناراحتی بیمار می گردیده نیز متوسل به قیرطبیعی می شدند.» اما یک استفاده مهم دیگر که از این تراوشات طبیعی به عمل می آمده به آتش کشاندن بوده که در جنگها اثرات عظیم داشته و گاهی اصولاً سرنوشت یک نبرد را تعیین می کرده است.

«هومر» در حماسه معروف خود «ایلیاد» می نویسد: «تروژان» بر عرشه کشتی سریع السیر خود آتشی خاموشی ناپذیر افروخت و با این حيله در جلوی او جریانی از یک شعله عظیم و سرکش به راه افتاد که هیچ چیز نمی توانست آنرو فرو نشانند. وقتی کورش هخامنشی، پادشاه ایران آماده فتح بابل می شد، به او هشدار دادند که در پایتخت ممکن است با مقاومت شدید و جنگهای خیابانی روبرو شود. او پاسخ داد که «جواب آنرا با آتش افروزی خواهیم داد. ما بدنبال خود مقادیر عظیمی قیر و الیاف کتان داریم که می تواندهم جا را به سرعت در کام آتش فرو برد. وقتی چنین آتشی افروختیم، آنان که بر بلندی های شهر مقاومت می کنند یا باید از پشتهای خود بگریزند و یا در کام شعله های آتش فرو روند.»

از قرن هفتم میلادی به بعد میان بیزانسی ها استفاده از «آتش یونانی» مرسوم بوده که عناصر آنرا قیر و آهک با ترکیب کمی آب تشکیل می داده اند که فرمول این ترکیب آتش از را به عنوان یکی از اسرار بزرگ دولتی بشدت مکتوم نگاه می داشته اند.

رهبران امپراتوری بیزانس و فرماندهان ارتش آن از این ترکیب برای آتش زدن کشتی ها استفاده می کرده اند و همچنین مقادیر کم آنرا بر نوک تیرهای سربازان قرار می داده اند تا با پرتاب آن توسط کمان، نتیجه ای نظیر نارنجک های ابتدایی بگیرند. برای قرنهای این ترکیب سلاحی به مراتب وحشتناک تر از باروت تلقی می شده است.

می بینیم که استفاده از نفت تاریخی طولانی و بس متنوع در خاورمیانه داشته است. اما راز عجیب این است که برای قرنهای آگاهی از آن غربی ها ممکن نگردیده است. شاید دلیلش این باشد که آگاهی از منابع اصلی قیرطبیعی و چگونگی استفاده از آن، در ورای مرزهای امپراتوری روم باقی مانده و بر اثر نبودن ارتباط مستقیم میانه خاورمیانه و غرب، آگاهی از آن برای غربیان میسر نگردیده است. با وجود این در بسیاری از نقاط اروپا از جمله باواریا، سیسل، جلگه رودیو، آلس، هانور و گالیسیا، از قرون وسطی به بعد این تراوشات طبیعی مورد ملاحظه مطالعه قرار گرفته و انتقال تکنولوژی تصفیه و تقطیر آن توسط اعراب به اروپا انجام گردیده است.

به طور عمده این تکنولوژی فقط در زمینه های پزشکی و دارویی مورد توجه قرار گرفته و خواص شفابخش آنرا رهبانان و پزشکان اولیه نزد خویش حفظ کرده اند. با وجود این مدتها قبل از آنکه نگاههای تیزو ژرف بین جرج بیزل بر این تراوشات افکنده شود و گزارش علمی بنیامین سلیمین تهیه گردد، یک صنعت نفت بسیار کوچک در اروپای شرقی - ابتدا در گالیسی (که به نوبت جزو خاک لهستان - اتریش و روسیه بوده) و سپس رومانی وجود داشته است.

در این مناطق دهقانان با دست زمین را برای به دست آوردن این تراوشات طبیعی می کنند و از آن کروزن تقطیر می کردند. سپس داروسازی از شهر «لوف» باکمک یک لوله ساز، چراغ کوچکی اختراع کرد که با کروزنی که به این ترتیب به دست می آمد بخوبی می سوخت. در سال ۱۸۵۴، دیگر کروزن در وین به صورت یک کالای تجاری درآمده بود و در سال ۱۸۵۹ در گالیسی فروش کروزن تجاری پر رونق به شمار می رفت و ۱۵۰ دهکده شناخته شده وجود داشت که در آنها به همان طریق ابتدایی آنرا تولید می کردند. بر روی هم در سال ۱۸۵۹ جمع کل تولید کروزن در قاره اروپا بالغ بر ۳۶ هزار بشکه شد که عمدتاً در گالیسی و رومانی تولید شده بود. اما آنچه بیش از هر چیز دیگر این صنعت در اروپا شرقی کسرها داشت تکنولوژی حقاری بود.

در سالهای دهه ۱۸۵۰ گسترش کروزن در آمریکا با دومانع عمده مواجه بود. نخست آنکه هنوز منابع قابل توجهی برای تولید آن پیدا نشده، و دوم اینکه هنوز نتوانسته بودند چراغ ارزان قیمتی بسازند که بتواند با کروزن کار کند. چراغهای موجود با سوخت کروزن دود فراوان ایجاد می کردند که همراه با بوی بسیار تند و زننده ای بود. آنگاه یک نماینده فروش کروزن محصول گالیسی کاری کند. بر اساس طرحی که داروساز و لوله ساز لوف تهیه کرده بودند چراغ لوله دار آنها مسأله دود و بوی کروزن را حل کرد. کروزن فروش نیویورکی بلافاصله شروع به وارد کردن این چراغها مردوبازار بسیار گرمی به دست آورد. گرچه طرح اولیه این چراغ بارها مورد تجدید نظر قرار گرفت و تغییراتی در جهت بهبود پیدا کرد، چراغ وینی اساس تجارت چراغهای نفتی را در آمریکا تشکیل داد و به حدی توسعه یافت که وارد کنندگان امریکایی، علاوه بر فروش محلی، مقادیری را نیز پس از ورود دوباره به بازارهای خارجی صادر می کردند.

با این ترتیب همان زمان که بیزل کمپانی خود را به راه انداخته بود یک نوع نفت، البته با کیفیت بسیار پایین تر به نام کروزن، راه خود را به بسیاری از خانه ها باز

کرده و تکنیک مورد لزوم برای تبدیل نفت خام به کروزن نیز از طریق استخراج آن از نفت ذغال، از لحاظ تجارتي پذیرفته شده بود. بعلاوه یک نوع چراغ گران قیمت نیز در آمریکا ساخته شد که کروزن در آن به صورت رضایتبخش می سوخت، اما آن چیزی که بیزل و دیگر همکارانش در کمپانی نفت صخره پنسلوانیا دنبال آن بودند کشف منبع جدیدی برای ماده خام آن بود که جانشین منابع و آنها روغن صخره - نفت خام- به مقادیر کافی پیدا می کردند. می شد آنرا به قیمتی ارزان فروخت و بازار نفت چراغ را از دست محصولاتی که با تهیه آن خیلی گران تمام می شدو یا کیفیت مطلوب نداشت، گرفت. کندن زمین برای رسیدن به تراوشات طبیعی این منظور را برآورده نمی کرد. یک هزار و پانصد سال قبل چینی ها برای به دست آوردن نمک دست به حفاری چاههایی زده بودند که تا عمق سه هزار پا در زمین فرو می رفت. در حوالی سالهای دهه ۱۸۳۰ این شیوه به اروپا نفوذ کرد و اروپایی ها از آن تقلید کردند.

ممکن بود این شیوه برای دستیابی به نمک در آمریکا نیز مورد توجه قرار گیرد. جرج بیزل با این افکار در مغز خود هنوز در جستجو بود تا به طریقی کمپانی خود را راه اندازد که یک روز بسیار گرم در نیویورک، به سال ۱۸۵۶، برای درامان ماندن از تابش اشعه آفتاب زیر سایبان یک داروخانه در «برادوی» پناه گرفت. همان طور که زیر سایه ایستاده وبه ویتترین داروخانه نگاه می کرد چشمش به یک آگهی افتاد که در مورد خواص دارویی روغن صخره تبلیغ کرده بود. تصادفاً در این آگهی برای جلب توجه بیشتر، شیوه به دست آوردن روغن صخره را نیز از طریق برجهای چاه کنی، نظیر برجهای چاه کنی نمک نشان داده بودند.

با خود گفت پس برای تهیه دارو واز روغن صخره، از این طریق، یعنی شیوه چاه کنی برای به دست آوردن نمک هم می شود استفاده کرد. با این نگاه تصادفی بیزل- به دنبال نگاههای تصادفی قبلی او در پنسلوانیای غربی و سپس کالج دارتمارث- ناگهان آخرین قطعه از پروژه ای که مدتها در نظر داشت وصل شد و همه چیز آن در مغزش شکل گرفت. آیا نمی شود از این تکنیک برای استخراج نفت استفاده کرد؟

اگر پاسخ مثبت بود سرانجام راه ثروتمند شدن جلوی پایش باز شده بود. بینش و بصیرت دیزل، وپس از او همکارانش در «کمپانی روغن صخره پنسیلوانیا» در این بود که تکنیک استخراج نمک از چاه را مستقیماً در مورد نفت به کار بستند، یعنی به جای آن که زمین را بکنند تا به نفت خام برسند، سیستم حفاری را برای

رسیدن به آن به کارگرفتند. البته آنها تنها نبودند. گروهی دیگر نیز در نقاط مختلف امریکا و انتاریو (کانادا) همین نظریه را داشتند. تفاوت در این بود که یزل و همکارانش برای حرکت فوری آماده بودند. گزارش پروفیسور سیلین در اختیار شان بود و با استفاده از این گزارش سرمایه کافی هم جمع کرده بودند. با وجود این هنوز آنها را خیلی جدی نمی گرفتند.

وقتی «جیمز تاونزند» بانکدار درباره نظریه حفاری برای استخراج نفت بحث می کرد، بسیاری از رفقاییش در «نیو هیون» او را دست می انداختند و می گفتند: «اوه، تاونزند. می خواهی از عمق زمین بیرون بکشی؟ همان طور که به وسیله تلمبه آب را از زمین بیرون می آورند، نفت را هم به همین شیوه می خواهی با تلمبه خارج کنی؟ عجب مزخرفاتی! تو دیوانه شده ای.»

اما سرمایه گذاران مصمم بودند پیش بروند. آنها نیاززمانه و فرصتی را که به چنگشان افتاده بود درک می کردند، اما یک مسأله مهم دیگر و اجرای این پروژه جنون آمیز را باید به چه کسی محول کرد؟

سرهنگ؟!

نامزد آنها برای اجرای پروژه، «ادوین لی. دریک» (Edwin Laurentine Drake) (29. März 1819 - 8. November 1880) نامی بود انتخاب او نیز عمدتاً تصادفی صورت گرفت، چه مسلماً برای انجام این وظیفه هیچ خصوصیت برجسته و ممتازی نداشت. مردی بود همه کاره هیچ کاره که گاهی به عنوان بازرس راه آهن فعالیت می کرد. در آن زمان به علت بیماری بیکار شده و با دخترش در هتل قدیمی «تانتین» در نیو هیون به سر می برد.

تصادفاً جیمز تاونزند، بانکدار همین شهر نیز در همان هتل رحل اقامت افکنده بود هتل تانتین از آن نوع هتل های پاتوق آدمهای بیکار و پرگو محسوب می شد که هر روز جمع می شدند. به مبادله اخبار می پرداختند، وقت می گذراندند و خود را سرگرم می کردند. جمع، کاملاً مناسب این مرد ۳۸ ساله بود که رفتاری بسیار دوستانه و طبیعی خوش گذران و وراج داشت، و کاری هم جز این ظاهر از دستش ساخته نبود.

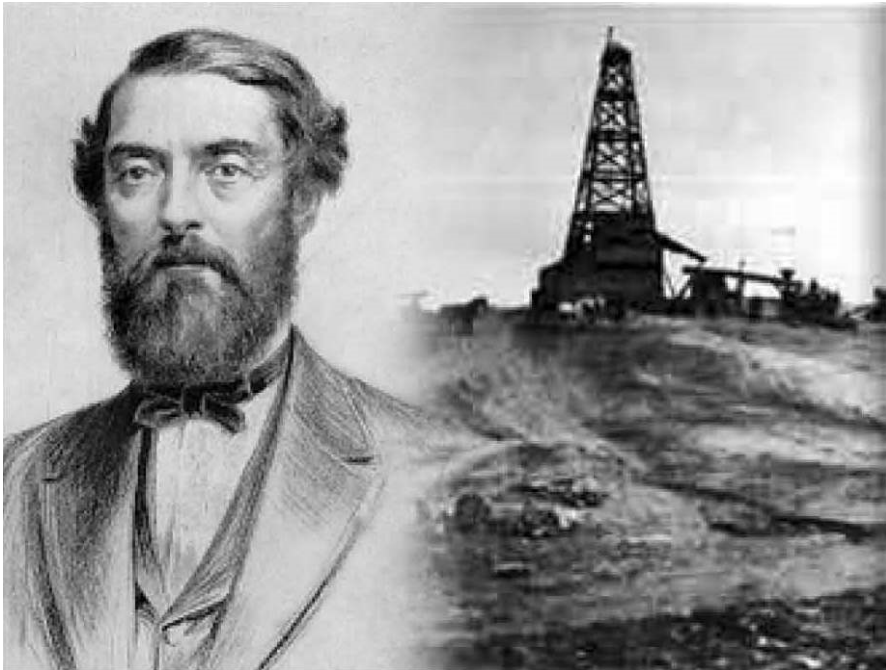
از این روشها در جمع دوستان ظاهری شدو با نقل داستانهای از زندگی متنوع خویش رفقاییش را سرگرم می کرد.

در یک ذهنی زنده و فعال داشت و داستانهایش قصه‌هایی دراماتیک و مبالغه‌آمیز بود که در آنها همیشه خود وی نقش اصلی و قهرمان ماجرا را بازی می‌کرد. تاونزند ابتدا او را تشویق کردچند سهمی از کمپانی روغن صخره پنسیلوانا را بخرد، چه غالباً گفتگوهای آنها درباره این سرمایه‌گذاری دور می‌زد و سرانجام هم تصمیم گرفت در یک در یک رادراین کمپانی برای شرکت در پروژه حفاری استخدام کند.

در یک در آن زمان بیکاربود، بنابراین علاوه بر اینکه آمادگی داشت او را به مأموریتی بفرستند، به عنوان یک بازرس راه آهن کارت مسافرت مجانی با قطار نیز در اختیار داشت و این خود برای شرکتی که در وضع مالی مساعدی نبود و آینده سرمایه‌گذاری آن نیز مبهم به نظر می‌رسید، امتیازی به حساب می‌آمد. علاوه بر این در یک یک امیناز چشم‌گیر شخصی نیز داشت، به این ترتیب که آدمی بسیار لجوج، سر سخت و پی‌گیر بود، و در کاری که شرکت می‌رفت انجام دهد، این خصوصیت امتیاز برجسته و مسلمی بود.

تصمیم تاونزند به اعزام در یک به پنسیلوانیا، در عمل ثابت کرد که اقدام حساب شده و پرارزشی بود. اوبا توجه به اوضاع واحوال محل و روحیه ساکنان آن ناحیه عقق مانده، از قبل چندین تلگراف به عنوان سرهنگ ای. ال. در یک به منطقه مخابره کرد. با این ترتیب درحالی که در یک مطلقاً در زندگی خود کاریر نظامی نداشت، بانکدارزیرک یک عنوان «سرهنگ» برای مأمور اعزامی خود، پیش از آنکه وارد محل شود، جعل کرد. حیلہ کارگرافتاد. وقتی «چناب سرهنگ» ای. ال. در یک، در تاریخ دسامبر سال ۱۸۵۷، پس از یک سفر طولانی و خسته‌کننده، در میان دریایی از گل ولای، سوار بر یک واکن پستی که هر هفته دوبار از آن ناحیه عبور می‌کرد وارد دهکده کوچکتر، فقیر و عقب مانده «تیتوسویل» Titusville شد. که تنها ۱۲۵ نفر جمعیت داشت. و در تپه‌های شمال شرقی پنسلوانیا، در گوشه‌ای دور افتاده قرار گرفته بود - مورد استقبال بسیار گرم و محبت آمیزی قرار گرفت. منطقه تیتو سویل، یک مرکز تهیه الوار بود و ساکنان آن عموماً تا خرخره به کمپانی الوار محل بدهکار بودند. همه فکر می‌کردند پس از آنکه الوارهای محلی بکلی، بر اثر قطع مداوم درختهای آن از بین برود، خود دهکده و تمامی آثار زندگی نیز از آن رخت برخواهد بست و بکلی به صورت منطقه‌ای متروک و وحشی درخواهد آمد.

نخستین وظیفه در یک آن بود که از منطقه ای که تصور می‌رفت ذخایر نفت خام در



ادوین دریک (Edwin L. Drake)

آن قرارداد داشته باشد بازدید و حدود حوزه کار را کاملاً مشخص کند. سپس به نیوهیون بازگشت، درحالی که بیش از همیشه در اجرای وظیفه خویش، یعنی حفاری برای به دست آوردن نفت، مصمم به نظری رسید. تو گزارش داد من تصمیم قطعی خودم را گرفته ام. اگر به همان طریق حفاری چاه برای به دست آوردن نمک در این منطقه اقدام کنیم، به مقادیر عظیمی از نفت خام دست خواهیم یافت و همچنین باید اعام کنم این امری است که فقط از عهده من بر آید و من آنرا انجام خواهم داد. اما به این موضوع نیز ضمن سفر خود بر خورد کردم که هیچیک از اهالی محل که با آنها گفتگوهای مفصل داشتم، با نظر من موافق نیستند و میگویند روغن صخره را فقط از طریق کندن ذخایر زیر زمینی زغال و یا بستر رگه های زغال سن می توان به دست آورد.

البته این حرفها نمی توانست در یک لوج و سرسخت را از اجرای وظیفه خود مأیوس کند و تزلزلی در او به وجود آورد. اودربهار سال ۱۸۵۸ برای آغاز کار به تیتوسویل بازگشت. در این مدت سرمایه گذاران، یک کمپانی جدید به نام «کمپانی روغن سنکا» تشکیل داده و در یک را نیز به عنوان نماینده کل کمپانی در محل برگزیده بودند. در یک کار خود را از ناحیه ای در حدود سه کیلومتری «اویل کریک» در تیتوسویل، از مزرعه ای آغاز کرد. در این مزرعه یک چشمه وجود داشت که اهالی محل با همان شیوه های قدیمی روزی سه تا شش گالن روغن صخره به دست می آورد.

در یک پس از چند ماه که در تیتوسویل سرگرم فعالیت بود به تاونزند نوشت: «به طور قطع تصمیم گرفته ام شیوه کندن زمین یا دست را کنار بگذارم چه عمل ثابت شده حفاری، حتی ارزنتر هم تمام می شود.» اما در همین نامه از بانکدار نیوهیونی تقاضای ارسال فوری پول بیشتری کرد. او نوشت: «اگر خواهیم واقعاً کاری انجام شود، وجود پول ضروری است... مرا فوراً در جریان بگذارید. اینجا پول چیز واقعاً کمیابی است.» پس از مدتی تأخیر نیز بالاخره تاونزند مبلغ یک هزار دلار برایش فرستاد و در یک تصمیم گرفت با این پول، اگر بخواهد به پیشرفت فوری دست یابد باید عده ای از حفاران نمک را استخدام کند.

اما در اینجا اشکالی پیش آمد. حفاران نمک عموماً شهرت بدی در مصرف فراوان ویسکی داشتند و غالباً مست بودند، درحالی که در یک اصرار داشت یک عده کارگر درست حسابی و قابل اعتماد در اختیار داشته باشد. از این رو تصمیم گرفت به جای پرداخت حقوق سیستم دستمزد برقرار کند، به این ترتیب که در مقابل حفاریک

فوت (پا) یک دلار ببرد. اولین دونفر که به این ترتیب استخدام کرد خیلی زود ناپدید شدند و یا تقاضای استعفا کردند. واقع مطلب این بود که رویشانی نمی شد صریح جلوی دریگ بگویند، اما همه خیال می کردند اودیوانه است! دریگ خیلی زود متوجه شد اولین سال اودرتیتوسویل گذشته، درحالی که او چیزی ندارد به اربابان خود در مقابل نشان دهد. از آن گذشته زمستان وحشتناک نیز در پیش است. از این رو تمام تلاش خود را به کار برد که یک ماشین بخار نصب کند تا با استفاده از قدرت آن قدری کار حفاری را سریع تر کند. در این میان سرمایه گذاران نیز در نیوهیون مرتباً غرغر می کردند و در انتظار نتیجه بودند. سرانجام در بهار سال ۱۸۵۹ دریگ تیم حفاری مطلوب خود را پیدا کرد. آهنگری به نام «ویلیا» اسمیت» که به «عمو بیل اسمیت» معروف بود، به اتفاق دو فرزندش قبول کردن با او کار کند. اسمیت در باره آنچه باید انجام دهد کم و بیش اطلاعاتی داشتش، چه خود افزارهای لازم برای حفاران چاههای نمک می ساخت و اینک این تیم کوچک شروع کرد که وسایل و تجهیزات لازم را برای پیشرفت کار جمع آوری کند. فرض آنها این بود که حداکثر باید چند صد پا چاه را داخل زمین پایین ببرند. کار خیلی آهسته پیش می رفت و در نیوهیون سرمایه گذاران از عدم پیشرفت و کندی کارها رو بروز ناراضی تر می شدند و شکیبایی خود را بیشتر از دست می دادند. با وجود این دریگ محکم به برنامه خود چسبیده بود. به هیچ قیمتی حاضر نبود و بدهد. کار به جایی رسید که در میان سرمایه گذاران، تنها تاوونزند باقی ماند که هنوز به امکان موفقیت برنامه امیدوار بود و وقتی پول صندوق کمپانی تمام شد، از جیب خود صورت حسابهای دریگ را می پرداخت. اما بالاخره او هم مأیوس شد و روزی با نامیدی کامل آخرین حواله را برای دریگ فرستاد و به اودستورداد با آن پول حسابهایش را تسویه کرده، عملیات را تعطیل نماید و به نیوهیون باز گردد. حالا اواخر ماه اوت سال ۱۸۵۹ بود.

بعد از ظهر شنبه ۲۷ ماه سال ۱۸۵۹، درحالی که هنوز حواله پول و نامه مربوط به تعطیل کارگاه به دست دریگ نرسیده بود، در عمق ۶۹ پایی زمین مته حفاری به شکافی رسید، سپس حدود ۱۵ سانتیمتر پایین تر رفت. در همین جا کار را متوقف کردند تا آنروز عصر و فردایش را که یکشنبه بود تعطیل داشته به استراحت پردازند. با وجود تعطیل فردای آن روز عموبیلی سری به منطقه حفاری زد تا نگاهی به چاه بیندازد. او سرش را داخل لوله حفاری که پایین رفته بود کرد و ناگهان دیدمائی تیره رنگ و غلظی روی سطح آب، ته چاه، شناور است. او با ریسمان سطلی را پایین

انداخت تا نمونه ای از این مایع تیره را بالا آورده و تماشا کند. به محض آنکه مایع را با دست و بینی آزمایش کرد دچار هیجانی شدید شد. روز دوشنبه (فردا) صبح که دریک طبق معمول سرکار حاضر شد، دید عمو بیلی و دو پسرش درکنار ردیف پایان ناپذیری از تغارها، لگن های شستشو و بشکه های مختلفی که کنار هم چیده شده ایستاده و سرگرم محافظت از آنها هستند و درحالی که تام این ظروف عجیب مملو از نفت خام است. فوراً یک تلمبه دستی برداشت و به سراغ چاه رفت و در میان شگفتی سه نفر اعضای تیم حفاری خود، شخصاً مشغول خارج کردن نفت با تلمبه شد که خیلی سریع تراز سلطهای دستی این کار را انجام می داد. همان روزحواله پول تاونزند با نامه ای که در آن دستور توقف کار را داده بود به دستش رسید. اگر یک هفته قبل این پول و نامه به دستش می رسید شاید این کار را می کرد، اما حالا دیگر نه سر سختی دریک ثمراتش را به بار آورده و درست بموقع اوبه نفت رسیده بود. کشاورزان اطراف اوایل کریک که خبردار شدند دوان دوان خود را به دهکده تیتوسویل رساندند. درحالی که فریاد می زدند: «یانکی نفت پیدا کرد!» خبر به سرعت برق و باد درمناطق اطراف پیچیده و هجوم دیوانه وار جمعیت به آن منطقه شروع شد. همه می خواستند آنجا قطعه زمینی بخرند و به تهیه وسایل حفاری بپردازند. جمعیت ده محقر تیتوسویل یکشنبه دوبرابر شد و قیمت زمین به صورتی سرسام آور بالا رفت.

باوجود این، موفقیت درحفاری موفقیت مالی به همراه نیاورد، بلکه مشکلات جدید خود را نشان داد. این سؤال مطرح بود که دریک و عمو بیلی با سرازیر شدن سیل نفت چه می خواهند بکنند؟ آنها برای جا دادن این سیل عظیم نفت خام هرچه بشکه خالی ویسکی در آن مناطق یافت میشد خریدند و چون دیگر بشکه پیدا نمی شد شروع به ساختن خمره ها و تقارهای چوبی کردند. بدبختانه درمیان این هنگامه شبی شعله ای از یک فانوس، با گازی که از چاه متصاعد می شد برخورد کرد و تمام منطقه ای را که آنها تبدیل به انبارنفت های خام کرده بودند منفجر کرد. سراسر ناحیه درکام آتشی خاموش نشدنی فرو رفت. مع ذلک در اطراف آن ناحیه چاه های دیگری زده می شد و همچنان سیل نفت را سرازیر می کردند. کار به جایی رسید که تولید از تقاضا پیشی گرفت و قیمت ها سقوط کرد. با اختراع روش حفاری برای به دست آوردن نفت خام، دیگر مسأله روز کمبود این ماده نبود. مسأله مهم تر پیدا کردن بشکه های ویسکی برای جادادن آن بود که قیمت هربشکه خالی به دو برابر قیمت محتویات آن، یعنی روغن صخره یا نفت خام رسیده بود.

روشنایی عصر

برای کمپانی نفت صخره پنسیلوانیا، زمان درازی طول نکشیدتا از طریق تصفیه این نفت و تبدیل آن به کروزن راه خود را به بازار پیدا کند. کیفیت عالی این محصول جدیدخودنشان داد. کمتر از یک سال پس از اکتشاف نفت توسط دریک، نویسنده کتاب راهنمای نفت در امریکا نوشت: «این روشنایی عصر است. آنها که خود سوخت آن و روشنایی راکه ساطع می کند ندیده اند می توانند مطمئن باشند چیزی شبیه به مهتاب نیست، بلکه چیزی نزدیک تر به روشنایی واضح، نیرومند و درخشان روز است که در برابر آن تاریکی راهی جز عقب نشینی ندارد... از این نفت خام نوری می درخشد که نورانی ترین و ضمناً ارزانترین منبع روشنایی را که تاکنون بشر در اختیار داشته و می توان به دست آوردنوری که هم مناسب بارکهای سلاطین و شاهزادگان است و هم جمهوریخواهان و دمکراتها می توانند از آن بهره مند شوند.»

جرج بیزل، مشوق و الهام بخش اصلی این ابداع بزرگ، در میان نخستین کسانی بود که خود شخصاً عازم تیتو سویل شد. او صدها هزار دلار پول، با عواید به دست آمده از طریق فروش این نفت را بی پرئا به خریدن و اجاره دادن مزارع اطراف اوایل کریک اختصاص داد و بیزل در نامه ای به همسرش نوشت: «در اینجا من با هیجانی روبرو هستیم که آنرا با هیچ چیز دیگر نمی توان مقایسه کرد... به نظر می رسد تمام جمعیت عظیمی که اینجا گرد آمده اند تقریباً دیوانه شده اند... به عرم شاهد چنین هیجانی نبوده ام. گویی تمام مردم منطق غربی در اینجا اجتماع کرده و قیمت های گیج کننده ای برای زمینهایی که در مجاورت مناطق نفتی قرار گرفته پیشنهاد می کنند.» مدت شش سال تمام طول کشیده بود تا بیزل به اینجا برسد و فراز و نشیب های این سفر طولانی او را مستحق این می ساخت که چنین عکس العمل نشان دهد.

نامه اش چنین ادامه می دهد: «حال من بسیار خوب است اما بشدت خسته و کوفته هستم. ما برای رسیدن به چنین مرحله ای روزگار بسیار بسیار به سختی راپشت سر گذاردیم... اما چشم اندازی که در برابر مان اینک قرار دارد، بسیار امیدبخش است... باید از این چشم انداز ثروت عظمی به دست آوریم.» در واقع هم بیزل خیلی ثروتمند شد. و در میان احساسات متضادی که او را تحت

سلطه قراردادده بود، از جمله نوعی احساسات بشردوستانه، در نظرگرفت پول ایجادوزرشگاهی را برای کالج دارتماوث پردازد. همان کالژی که در آن تحصیل کرده و روزی همانجا چشمش برای نخستین بار به شیشه ای از روغن صخره افتاد که الهام بخش او در ایجاد این ثروت گردید.

بیزل اصرار ورزیدبه نشانه ۶ سال رنجی که اودرراه بنیانگذاری این صنعت عظیم برده بود ورزشگاه باید ۶ زمین مخصوص بولینگ داشته باشد. این رقم ۶ و زمین بولینگ معنای دیگری نیز داشت. درتمام مدت ۶ سالی که در این کالج تحصیل می کرد، به خاطرعلاقه شدیدی که به این بازی داشت، ناگزیرتنبیه های انضباطی زیادی را ینزبه خاطر افراط دربازی بولینگ تحمل کرده بود!

در آخرین سالهای حیات خود بیزل گفته بود: «نام وشهرت من در میان مردان نفتی این قاره از یک سرآن تاسردیگر، همیشه مرادف وهمزاد با نام نفت ودر واقع به نوعی نام خودمانی صنعت نفت است.»

جیمز تاونزند، بانکداری که از لحاظ مالی دراین میان بزرگترین ریسک را کرده بود ازاعتبارو شهرتی که فکر می کرد استحقاق آنرا داردبرخوردار نشد. اودرنامه ای به تلخی نوشته بود: «تمامی طرح پیشنهاد من بود و این نظریات منن بود که عملاً بمرحله اجرا در آمد.جمع آوری بول و فرستادن آنرا به محل برای اجرای طرح من انجام دادم. از روی خودخواهی نمی گویم ولی این بیان واقعیتی است که اگرمن آنچه را به خاطرایجاد وتوسعه صنعت نفت کردم، نکرده بودم این کار در آن زمان انجام نمی شد.» با وجود این تاونزند در بیان نامه خود می نویسد: «تکرار مصیبتی را که دراین راه کشیدم، با تصاحب ثروتی، هرچقدرهم عظیم باشدهرگز عوض نخواهم کرد.

از نظر دریک دریک که اوضاع هرگز بر وفق مراد پیش نرفت. ابتدا خود به صورت یک خریدار نفت مشغول به کارشد. بعد درمؤسسه ای در «وال استریت» شریک گردید که کارش درزمینه خرید و فروش سهام نفت بود و از این نظر یک مؤسسه کاملاً تخصصی محسوب می شد اما در یک آدمی آینده نگر و مال اندیش نبود. در واقع اصلاً نمی شد او را یک معامله گر به حساب آورد و هروقت پای مسائل بازرگانی و کسب و کار پیش می آمد، روش او به نوعی قمار باز بیشتر شباهت داشت. در سال ۱۸۶۶ او تمام پولی را که داشت از دست داد و بعد صورت شخصی نیمه بیمار درآمد که از درد رنج می برد و در فقر می زیست. در همین زمان به یکی از دوستانش نوشت: «اگر در سینه تو قطره ای از

شیرانسانیت هنوز وجود دارد و یا اندکی مهربانی هنوز می توانی نسبت به من و خانواده ام احساس کنی، قدری پول برایم بفرست. من غمگینانه در انتظار وصول آن هستم و زمین گیر شده ام.» سرانجام در سال ۱۸۷۳ دولت ایالتی پنسیلوانیا در برابر خدماتی که انجام داده بودمقرری کوچکی را مادام العمر درحق او برقرار کرد که درسالهای پایانی عمرش اندکی از فشار مشکلات مالی او کاست، گوانکه نتوانست نتوانست دردهای جسمانی اش را تخفیف دهد.

در اواخر عمر دریک تصمیم گفت که لافل جای خود را در تاریخ حفظ و تثبیت کند. از این رو مؤکداً چنین اعلام کرد: «من ادعا می کنم تلمبه حفاری را اختراع کردم و آنرا به کار بردم. بدون ای تلمبه هیچکس نمی توانست به نفت برسد، ولو به انتها اعماق زمینهایی می رسید که جز آب در آن چیزی یافت نمیشد. و همچنین ادعا می کنم من کسی هستم که اولین چاه نفت را در قاره آمریکا زده ام. امروز هم حاضرم محل آن چاه را نشان دهم. اگر من این چاه را زده بودم، تا امروز هم کسی موفق به انجام این کار نشده بود.»

اولین درخشش

درواقع وقتی دریک از طریق حفاری مسأله مهم در دسترس بودن و بر خورداری از منابع کافی نفت خام را حل کرد، قبلاً عناصر اساسی دیگر نظیر تصفیه، تجربه با کروزن و همچنین نوچراغهای مناسب برای استفاده از این ماده در تأمین روشنایی حل شده بود و دسترسی به منابع کافی، آخرین شرط لازم برای ایجاد این صنعت جدید به معنای واقعی کلمه بود.

با حصول به این دسترسی، ناگهان بشریت این امکان را یافت که «شب» را به عقب براند. مع ذالک هنوز اول کار بود. کشف انجام شده توسط دری، در مدت مناسب می دانست برای جمعیت جهان تجهیز و قدرت لازم را به میراث گذارد، نقش اصلی را در ظهور و سقوط ملت ها و امپراتوریهای کند و به عامل اساسی در تغییر بنیادین اجتماع انسانی تبدیل شود. اما تمام اینها البته بایستی بعداً و هر یک به موقع خود به وقوع پیوندد.

آنچه بلافاصله پس از کشف دریک حادث شد، جاری شدن سیل طلا بود. تمام ساختمانها و آپارتمانهای دره باریک اوپل کریک به سرعت برق و باد به اجاره رفت و در ماه نوامبر ۱۸۶۰، تنها ۱۷ ماه پس از این کشف، در حدود ۷۵ چاه در آن

منطقه به تولید نفت خام اشتغال داشتند و ردیف طولانی چاههای دیگری نیز دیده می شدند که پس از حفاری به نفت نرسیده و در اصطلاح به آن «چاه خشک» می گفتند. در همان سال نویسنده ای در تشریح اوضاع می نویسد: «تیتوسویل اینک به میعادگاه بیگانگان، فرصت طلبان و خطر کنندگان تبدیل شده است. آنها به تبادل قیمت ها و سهام می پردازند، زمینها را می خرند و می فروشند، عمق، چشم انداز و بازدهی هر چاهی را گزارش می دهند و غیره و غیره... آنهايي که در حال ترک محل هستند به دیگران می گویند امروز من به چشم خود چاهی را دیدم که روزی ۵۰ بشکه نفت خام تولید می کرد... فردا داستان به صورت دیگری گزارش می شود. در حقیقت در هیچ کنوی زنبور عسل هنگام حرکت آنان برای پرواز دستجمعی هرگز چنین ازدحام، سروصدا و وزوزی دیده نشده است.»

در انتهای دره بازیک اویل کریک، جایی که رودخانه ای به نام «الپی» جریان داشت شهر کوچکی به نام «کورن پلاننز» (غله کاران) قرار داشت که البته نام آنرا به نام سرخ پوست مشهوری که روغن سنکا را برای نخستین بار در سالها قبل به عنوان دارو و معرفی کرده بود یعنی «سنکا» (سرخ قبا) تبدیل کرده بودند و اینک نام آنرا دو باره تغییر داده «نفت شهر» گذاردند و در تیتو سویل به صورت مرکز سراسر منطقه ای درآمد که اینک «مناطق نفتی» نام گرفته بود.

ساختمان پالایشگاهی که نفت خام را تبدیل به کروزن می کرد بسیار ارزان تمام می شد در حالی که ۵ پالایشگاه دیگر در پیتسبورگ فعالیت داشت. یکی از کسانی که در آن ایام کروزن را از زغال تهیه می کرد در سال ۱۸۶۰ به دیدن این مناطق آمد و پس از اینکه وضع را مشاهده کرد و گفت: «اگر این صنعت موفق شود، در واقع صنعت من نابود شده است.»

اوحق داشت. تا پایان همان سال سال ۱۸۶۰، تمام پالایشگاههای تهیه کروزن از طغال یا ورشکست شدند، یا صاحبان آن خود بسرعت تبدیل به استخراج کنندگان نفت گرویدند: با وجود تمام اینها، همه چاههای نفتی که تا آن روز به تولید رسیده بود میزان محصولشان متوسط بود و بایستی نفت خام را با تلمبه زدن آنها استخراج می کردند.

در آوریل ۱۸۶۱، وقتی متۀ حفاران به اولین چاه شناور رسید، چنان جهشی از آن بیرون آمد، که بدون زحمت تلمبه زنی روزی سه هزار بشکه نفت محصول داشت. وقتی نفت با فشار از دهانه آن خارج شد، گازی که همراه با نفت بیرون می جهید با ماده قابل اشتغالی برخورد کرد و ناگهان انفجار مهیبی روی داد که بر اثر آن

۹ نفر در جاگشته شدند و دیواری از حریق به جود آورد که شعله های سرکش آتش آن تا سه روزی زبانه می کشید. گرچه سرو صدای این حادثه، درگیر و دار اخبار وحشت آورفته گذشته مبنی بر آتش زدن قلعه «سامتر» در جنوب- که آغاز گرجنگ داخلی وحشتناک آمریکا بود- گم شده، مع ذالک این حادثه به دنیا اعلام کرد ذخایر کافی برای ایجاد، توسعه و رشد این صنعت شکوفا وجود دارد.

تولید در پنسیلوانیای غربی بسرعت از ۴۵۰ هزار بشکه در سال ۱۸۶۰، به سه میلیون بشکه در سال ۱۸۶۲ افزایش یافت. بازار دیگر نمی توانست سرعت جذب خود را با این سرعت حیرت انگیز تولید هم آهنگ کند، از این رو قیمت هر بشکه نفت خام که در ژانویه ۱۸۶۱ معادل ۱۰ دلار بود، در ماه ژوئن همان سال به نیم دلار و در پایان سال به فقط ۱۰ سنت رسید. بسیاری از تولید کنندگان نابود شدند. اما این ارزانی فوق العاده قیمت موجب شد نفت پنسیلوانیا در بازارها به یک پیروزی سریع و قطعی نایل شود و به آسانی مصرف کنندگان رابه سوی خود بکشد و به حیات نفت زغال و دیگر منافع روشنایی برای همیشه پایان دهد. آنگاه تقاضا و عرضه بتدریج هم آهنگ شدند. در پایان سال ۱۸۶۲ دو باره قیمت ها ابتدا به دلار برای هر بشکه و سپس در سپتامبر ۱۸۶۳ به ۲۵ / ۷ دلار در هر بشکه رسید.

با وجود تکانهای شدید قیمت ها، داستانهای به دست آوردن ثروتهای کلان در «مناطق نفتی» همچنان بر سرزبانها بود. یک چاه نفت معروف در آن منطقه در کمتر از دو سال توانسته بود در مقابل هریک دلاری که برای ایجاد آن سرمایه گذاری شده بود، ۱۵ هزار دلار سود خالص بیاورد! (۹)

جنگ داخلی با تمام شدت و وحدت خود، نه تنها بر این شکوفایی و درخشش در صنعت نفت لطمه ای نزد، بلکه برعکس به توسعه آن کمک نیز کرد. چه بر اثر جنگ جلوی ورود قیر طبیعی از جنوب را گرفتند و این امر موجب کمبود شدید کامفن شده بود که از آن به دست می آمد و از منابع مهم و ارزان تأمین روشنایی محسوب می شد. نفت منابع پنسیلوانیا فوراً این خلا را پر کرد و بازارهای شمال مملو از کروزن به دست آمده از این نفت شد، در حالی که اگر جنگ روی نمی داد و واردات قیر طبیعی قطعی نمی شد، امکان نداشت بازارها چنین سرعتی به تصرف منابع نفتی پنسیلوانیا درآید.

اما جنگ برای صنایع نفت استفاده ای از این مهمتر را هم امکان پذیر ساخت. وقتی جنوب شکست خورد. امریکایی شمالی دیگر نمی توانست از منافع صادرات پنبه، که یکی از مهم ترین منابع به دست آوردن ارزهای خارجی بود بهره مند شود، از این رو بیدرنگ صادرات نفت خام را به عنوان جانشین پنبه از دست رفته جنوب آغاز

کرد و این امر بخوبی توانست زیان از دست رفتن مزارع پنبه در ایالات جنوبی را جبران کند و از این طریق حتی بیش از گذشته ارزش خارجی به دست آمد. هزارتن از جنگجویان قدیمی را که دیگر کاری نداشتند به «مناطق نفتی» سر ازیرکردن زندگی معمولی خود را دوباره آغاز کنند و از این درخشش و شکوفایی تازه توأم با خطر، که همراه با افزایش خیره کننده قیمت هربشکه نفت خام به ۷۵ / ۱۳ دلار در هربشکه، در هر دهاتی آب می انداخت کوشش نمایند ثروت مورد انتظار خود را به دست آورد. اثرات این هجوم جنون آمیز در سراسر سواحل غربی امریکا، از بالا تا پایین احساس می شد و صدها کمپانی جدید نفتی هر گوشه چون قارچ سر بر آورده بودند. کار به جایی رسید که جا برای تشکیل دفاتر و شرکت های نفتی شهری به وسعت نیویورک و بویژه در مراکز تجاری آن نایاب شد و سهام این کمپانی ها با چنان سرعتی به فروش می رفت که به طور مثال یک کمپانی فقط ظرف چهار ساعت ساعت تمام اوراق سهامی را که منتشر کرده بود به فروش می رساند. یک بانکدار انگلیسی از این موضوع به حیرت افتاده بود که چگونه صدها هزار کارگر محتاط و مآل اندیش یکباره اندوخته های خود را در بانک ها، که به آنان سود مختصر ولی مطمئنی تعلق می گرفت، خارج کرده و آنرا به مصرف خرید اوراق سهام شرکت های نفتی می رسانند که نوید پرداخت منافع هنگفتی را به صاحبان این سهام می دادند. پایتخت امریکا، واشنگتن. دی.سی نیز بیش از نیویورک از این هجوم جنون آسا در امان نمانده بود. «جیمز گارفیلد» عضو کنگره - که بعداً یکی از سرمایه داران اصلی صنایع نفت شد، و سپس به ریاست جمهوری امریکا رسید - به یک فروشنده اجاره نامه های نفتی گزارش داد مسأله نفت را با تعدادی از نمایندگان کنگره رسماً مطرح کرده، چه این نمایندگان خود بر همگی در این کسب و کار مشارکت دارند و همان طور که می دانید «تب نفت» با همان شدت نقاط دیگر کنگره امریکا را نیز مورد هجوم قرار داده است.

هیچ چیز بهتر از داستان عجیب شهر «پیت هول کریک» که با تیتو سویل فقط ۲۵ کیلو متر فاصله داشت، نمی تواند حدود این سرمایه گذارهای جنون آسا و شدت تبی را که در این زمینه همه جا را فرا گرفته نشان دهد. اولین چاه در این شهر جنگلی کثیف در ژانویه سال ۱۸۶۵ به نفت رسید. تا ماه ژوئن تعداد چاهها به ۴ حلقه رسید که مجموعاً روزی ۲ هزار بشکه نفت تولید می کردند. در آن زمان این مقدار یک سوم کل تولید مناطق نفتی را تشکیل می داد. سیل جمعیت جاده ای را که



ادوین دریک (Edwin L. Drake) در تیتو سویل پنسیلوانیا - ۱۸۶۱

به این شهر منتهی می شد و تراکم واگنهای اسبی، با بشکه های مملو از نفت آنرا بند آورده بود، همچنان روان بود. مردم برای رسیدن به شهر بر سر و کله هم می زدند. ناظری در آن زمان درباره مشاهدات خود چنین می نویسد: «در سراسر جاده منتهی به شهر، بوی زننده ای که شباهت به بوی اجساد سربازانی دارد که بر اثر اسهال در جنگ مرده و چند روز نعلش آنها در بیابانها مانده، به مشام می رسید. در خود شهر به نظرمی آمد زمین بازی و بورس بازی روی آن حد و مرزی نمی شناسند. یک مزرعه متروک که تا چند ماه قبل اصلاً یک سنت هم ارزش نداشت و کسی حاضر به خریداری آن به مفت هم نبود در ژوئیه سال ۱۸۶۵ به مبلغ یک میلیون و سیصد هزار دلار به فروش رفت و خریدار در ماه سپتامبر یعنی دوماه بعد آنرا به دو میلیون دلار فروخت.

در همان ماه تولید نفت پیت هول کریک، به ۶ هزار بشکه در روز رسید که دو سوم کل فروش رفت، در همان مزرعه که نقطه مجهولی در عمق بیابان بی انتها محسوب می شد، شهریا ۱۵ هزار جمعیت به وجود آمد.» روزنامه نیویورک هرالد نوشت: «کسب و کار اصلی شهر اجاره و مشروب است» و روزنامه «نیشن» اضافه کرد: «با اطمینان می توان گفت در این شهرک عجیب و نوظهور تعداد میخوارگان و اوباش پست و فرومایه به همان اندازه است که ممکن است در هر شهر بزرگ دیگر در سراسر عالم یافت شود.» مع ذلک شهر مذکور با سرعت به سوی توسعه تاخت و تاز داشت. در همین مدت کوتاه دو بانک، دو دفتر تلگراف، یک روزنامه، یک شبکه آبرسانی، یک اداره آتش نشانی، تعداد زیادی پانسیون برای اقامت تازه واردان و تعداد بیشتری دکان و کارگاه و مغازه های مختلف، بیش از ۵۰ هتل - که دست کم سه تای آنها دست کمی از هتل های لوکس و بزرگ بین المللی نداشتند - و همچنین یک اداره پست که حداقل روزی ۵ هزار نامه توزیع می کرد، در آن به وجود آمده بود.

اما دو ماه بعد، تولید نفت در این شهرک با همان سرعتی که آغاز شده بود متوقف شد. برای مردم پیت هول این حادثه یک بلای آسمانی بود، نظیر طاعون هایی که از قرون گذشته داستانهای آنرا شنیده بودند. در ژانویه سال ۱۸۶۸، فقط یک سال پس از کشف نفت، هزاران نفر از شهر گریختند و در جستجوی ثروتی امیدوارانه به نقاط دیگر هجوم آوردند. شهری که تقریباً یک شبه در میان بیابان خاموش و بی پایان سر

برآورده بود، به طور کامل متروک ماند. آتش ساختمانها را در کام خود کشید و باقیمانده اسکلت چوبی آنها را مردم یا برای ساختن خانه های جدید به نقاط دیگر بردند، و یا کشاورزان مناطق اطراف از آن به عنوان هیزم استفاده کردند.

پیت هول دوباره به سکوت و انزوای مطلق بیابانی بازگشت و همان قطعه زمینی که برای آخرین بار در سال ۱۸۶۵ به میلیون دلار خریده شد، در یک حراج محلی در سال ۱۸۶۷ در برابر فقط ۴ دلار و ۳۷ سنت به فروش رفت.

اما با آنکه پیت هول مرد، شکوفایی پرمخاطره نفت به صورتی انفجاری به نواحی همسایه کشیده شد. تولید نفت جمعاً به سه میلیون و ششصد هزار بشکه رسید و به نظرمی آمد که هیجان دستیابی به این ماده حد و مرزی نمی شناسد.

نفت نه تنها به عنوان منبع روشنایی و روغنکاری ماشین آلات، بلکه در ردیف بخشی از فرهنگ محلی درآمد. امریکایی ها با آهنگ «پولکا» (یک نوع رقص لهستانی که به امریکا رفت - م) «نفت امریکایی» و «تب چهار نعل نفتی» می رقصیدند و تصنیف هایی چون «مؤسسات مشهور نفتی» و «نفت در مغز» را می خواندن:

روغن های گونه گون داریم، روغن جگر ماهی، کرچک و شیرین، که بیمار را بهبود می بخشد و سرپا نگاه می دارد.

اما حالا بزرگترین کارمان تصاحب یک «چاه روغن(نفت)» است تا آنرا در مغز شان بریزیم و دیوانه شان کنیم.

همسایه داشتیم «اسمیت» نام، مردی فقیر و جوان که یک شاهی هم نمی توانست پول به دست آورد لباسهایش برتنش گریه می کرد، و دائم چرت می زد اما حالا لباسهایش فاخر است و مد روز دستکش چرمی دارد، با عصایی دردست

و موفقیتش مدیون همین روغن(نفت) است

که در مغزش ریخته ایم! (۱۱)

فراز و نشیب

مسابقه بر سر پیدا کردن نفت با همان سرعت تبدیل به مسابقه دیگری گردید به این صورت که با همان سرعت و تا سرحد امکان نفت به مسابقه دیگری گردید به این صورت که با همان سرعت و تا سرعت امکان نفت تولید و به میزان کافی ذخیره گردد، اما فشار برای تولید بیشتر، به ذخایر طبیعی لطمه می زد. تولید از طریق راهها ابتدایی چاهها را از فشار گازی انداخت و بنابراین مشکل تازه ای به شکل تهی شدن قبل از موقع چاهها پیدا می شد که به نوبه خود بر میزان تولید اثر منفی می گذارد.

ایجاد این وضع دلایل متعددی داشت که یکی از آنها عدم آشنایی حفاران و تولید کنندگان با علم زمین شناسی بود. دلیل دیگر آن بود که حفاران بی اطلاع فکرمی کردند هرچه سریع تر تولید کنند، سود بیشتری عایدشان خواهد شد.

دلیل سوم طبیعت شرایط قراردادهای اجاره بود که موجب می گردید کسانی که چاهها را اجاره می کردند می خواستند تولید را با حداکثر سرعت ممکن انجام دهند. امامهم ترین عامل، که سرانجام منجر به شکل دادن منطقی به زمینه حقوقی تولید نفت در امریکا شدو از همان روزهای نخست موجب گردید که استخوان بندی مناسبی، ناگزیر برای قوانین حاکم بر این صنعت به وجود آید «قانون اسارت» بود که ریشه در قوانین عمومی قدیم انگلیس داشت. براساس این اصل قانونی که از روزگاران کهن در انگلیس اجرا شده و در امریکا نیز عملاً به رسمیت شناخته شده بود، اگر یک حیوان قابل شکار یا پرنده ای از ملک کسی به ملک دیگری می گریخت، یامهاجرت می کرد، مالک زمین دوم به استناد همین قانون اسارت کاملاً حق داشت که آن حیوان را کشته و یا به خود در آورد.

براساس این قانون مالک هر زمین حق داشت هرچه را که در زیر زمین متعلق به خود پیدا کند به تصرف خود در آورد، چه همانطور که یک قاضی انگلیسی در دوران قدیم روی داده بود: «هیچکس نمی تواند خبر داشته باشد در رگه ها و لایه های پنهان در زیر زمین یک مالک چه چیزهایی ممکن است نهفته باشد، بنابراین مالک

زمین حق دار آنچه را در زیر این لایه های پنهان به دست می آورد متعلق به خود بدانند.»

بر اساس قانون اسارت و اعمال آن در زمینه تولید نفت، صاحبان سطح زمینهایی که آنرا برای حفاری چاه نفت خریده یا به صورتی که در آن روزگار معمول بود اجاره می کردند، حق طبیعی خود دانستند آنچه را از دهانه چاه آنها خارج می شود متعلق به خود بدانند، ولو آنکه نفتی که از این چاهها به دست می آوردند سر چشمه اش در یک منبع وی ذخیره زیر زمینی بزرگ بود که بر سطح زمین آن، مالکان یا اجاره داران دیگری نیز به حفاری چاه پرداخته بودند سرعت استخراج یک مالک و اجاره دار، منبع مشترک را پیش از سهمی که حقاً به کسی که از یک چاه بهره برداری می کرد باید برسد، تهی می ساخت.

بعبارت دیگر سهیمیه ای که واقعاً به مالکان یا اجاره داران چند قطعه زمین مجاور و همسایه یکدیگر به طور مشترک تعلق داشت، با سرعت دادن بیشتر به تولید خود، به ضرر آنها تهی می کرد. با این ترتیب این امر اجتناب ناپذیر بود که صاحبان و اجاره داران چند قطعه زمین مجاور و همسایه، هر کدام برای آنکه از زبان خویش جلوگیری کنند، و اجازه ندهند همسایه از میزان ذخیره ای که در یک منبع مشترک زیر زمینی نفت وجود دارد، بیشتر استفاده کند، تا آنجایی که امکان داشت بر سرعت تولید می افزودند. این مسابقه رقابت آمیز بر سر تولید هر چه بیشتر و سریع تر نفت در نهایت بر حجم تولید به وضعی بی حساب و کتاب می افزود و به صورتی اجتناب ناپذیر بر سطح قیمت ها اثر منفی می گذارد. بدیهی است که نفت را نمی شد حیوان شکاری به حساب آورد و اعمال «قانون اسارت» بر تولید آن به عنوان مبنای تعیین کننده در بهره برداری چند مالک همسایه از یک منبع مشترک نفتی جز به هدر دادن و لطمه وارد کردن به ذخایر آن منبع، نمی توانست نتیجه ای داشته باشد. اما البته استفاده از قانون اسارت، برای تولید نفت جنبه ای دیگری نیز داشت، به این معنا که فرصت وسیعی را در اختیار اشخاص و استعداد های مختلف می گذاشت که به انگیزه نفع شخصی داخل این صنعت شده و تخصص ها و مهارت های خود را - البته تحت ضوابط و معیار های محدود تر و مشخص تری - به کار اندازند. از طرف دیگر از طریق تولید انبوه و سریع، بازار های وسیع تری نیز به دست آید. (۱۲)

به هر حال با استفاده از «قانون اسارت» - البته مسابقه برای پولدار شدن هر چه بیشتر و سریع تر - مناطق نفتی، به صورت صحنه ای از هرج و مرج درآمد. تراکم سریع و سنگین جمعیت، رویدادن ناگهانی ساختمانهای چوبی و قلابی و سرهم بندی

شده، ایجادخلق الساعة هتل های بی در و پیکری که به جای هرگونه وسایل استراحت فقط برکف اتاق ۵ یا ۶ تشک برای اقامت سیل تازه واردان می انداختند، بالارفتن ردیفهای بی انتهای دکلهای چاههای حفاری و مخازن پایان ناپذیر ذخیره سازی نفت و تانکرها، درحالی که هرکس با جوش و خروش فراوان به دنبال پول هر طرف می دوید و بربالای همه اینها تراکم هوا و بوی تند و تعفن انگیز نفت منظره ای بس عجیب و غریب به وجودآورده بود. بدتر از همه، و در هر وجب زمین یک پدیده علاج ناپذیر وجود داشت که هیچکس را گریزی از آن نبود. گل ولای ولجن چسبناک و متعفن. دو تن از ناظرانی که شاهد این منظر بوده اند چنین می نویسند: «گل ولای در اوایل کریک درنخستین روزهای کشف نفت و سالهای پس از آن شهرتی همگانی به هم زد که خاطره آن هرگز از ذهن آنها که خود به چشم آنرا میدیدند و ناگزیر بودند همه روزه از میان آن عبور کنند، فراموش نخواهد شد. در هوای مرطوب و بارانی، گل ولای عمیق تمام راههای اصلی و فرعی را پوشانده بود و خبیابانهای اصلی شهرکه مرکز عمده صدور نفت بودند حالت دریاچه هایی مملو از مایعاتی غلیظ و چسبناک و با خطوطی که در آن گل ولای جریان داشت پیدا کرده بودند. و در میان جماعت ناظر بر این مناظر دلخراش و وحشت آور، هم کسانی بودند که فقط برای تماشا می آمدند و هم طرازانی که به دنبال «دلار سریع» حمله ور شده بودند. آنها که برای تماشا می آمدند بی اختیار به یاد ارتفاعات و دهکده های ساکت، آرام و سرسبز پنسیلوانیا، قبل از آنکه تبدیل به صحنه فوران نفت شود، می افتادند. شاید این مناظر آنها را شگفت زده می کرد و از خود می پرسیدند واقعاً اینجا چه روی داده است، و آیا امکان دارد طبیعت انسانی تا این حد سقوط کند- و اساساً تا این حد سست باشد - که در برابر چشم انداز ثروت، به این وضع عجیب تغییر کند. در سال ۱۸۶۴ سردبیر یک روزنامه محلی نوشته است: «در این بخش از کشور نفت هیجان بورس بازی زمین به صورت یک بیماری واگیر در آمده که برای آلوده ساختن مردم، تمام قشرها و طبقات، بدون توجه به سن و سال و شرایط و موقعیت اجتماعی آنها از نظر ابتلا به این بیماری یکسان هستند و نه حرف زدن آنها، نه نگاه کردنشان و متصور است زمین، اجاره کوچکترین شباهتی به شش ماه قبل ندارد و آنچه می گویند و یا در ذهنشان متصور است زمین، اجاره پیمان نامه، برگشت، اقدام، قرارداد، بهره و هر کلمه دیگری است که به نوعی به معامله نفت ارتباط پیدا میکند. در هر قدم انسان با قیافه بیگانه ای روبرو میشود. چهره هایی عجیب و غریب. ونیمی از ساکنان سرزمینهای دور دست را به جای آنکه در خانه،

محل کارویا نقاط معهود دیگر ببینیم می توانیم در نیویورک یا پنسیلوانیا ملاقات کنیم... دادگاهها از کار باز مانده اند.

در بارها، رستورانها و اماکن عمومی از اخلاقیات خبری نیست. محافل اجتماعی درهم ریخته است. اماکن مقدس فراموش شده و تمام عادات، اخلاق، رسوم و سنت هایمان، تمام اعتقاداتمان و تمام همبستگی ها و عوظفی که ضمن نیم قرن هرکس در زندگی خود به دست آورده و یا داشته در این هجوم جنون آمیز برای به دست آوردن ثروت ازدست رفته است. بعضی از فقیران ثروتمند شده اند. پاره ای بر ثروت خود افزودند. گروهی از فقرا و ثروتمندانمان تمام هستی مادی و معنوی خود را بیاد فناداده اند. بله. این راهی است که ما در آن سر ایزر شده ایم.»

سردبیر مذکور در پایان مقاله خود چنین نتیجه می گیرد: «دیر یا زود این دیگ جوشان منفجر خواهد شد.» و سرانجام دیگ جوشان منفجر شد. عکس العمل اجتناب ناپذیر به زمینبازیهای بی حساب و تولید لجام گسیخته نفت. در سال ۱۸۶۶ و ۶۷ رکود بود که حلقوم این صنعت نوپا را زیر فشار خود گرفت. قیمت های نفت تا ۲/۴۰ دلار برای هر بشکه سقوط کرد.

با وجود این گرچه عده ای حفاری را تعطیل کردند، عده ای زیر بار نرفتند و در اطراف اوایل کریک همچنان دکل های چاههای جدید بالامی رفت. از این گذشته ابداعات، اختراعات و سازمان دهیهای تازه ای هر روز صنعت نوپا را بیشتر تکمیل می کرد.

از همان ابتدای پیدایش نفت، گاریچی هایی که بیرحمانه بر گره اسبهای گاری خود شلاق می زدند، با گاریهایی که مملو از بشکه های نفت بود، راه های مناطق نفتی را بند آوردند، اما اکالی که ایجاد می کردند محدود به راه بندان نبود. بابه دست گرفتن انحصاری حمل نفت، برای این خدمت خودنرخهای سرسام آوری مطالبه می کردند. با این نرخها هزینه حمل یک بشکه نفت از سرچاه تا اولین ایستگاه راه آهن، که چند کیلومتری بیشتر در میان جاده پرگل ولای نبود، بیش از حمل یک بشکه آن به وسیله راه آهن از محل صدور در هر نقطه پنسیلوانیا غربی تا نیویورک تمام می شد.

تسلط گاریچی ها بر حمل و نقل نفت به پیدایش راه حل بی سابقه ای منجر شد. ایجاد لوله های حمل نفت. بین سالهای ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۴ به رغم مخالفت های گاریچی ها و تعجب مردم، لوله های نفتی، که نمونه های نخستین آن از چوب ساخته می شد، ثابت کردند وسیله انتقال بسیار مؤثرتر و ارزانتری از کاری هستند و گاریچی ها که وضع خود را سخت متزلزل می دیدند با تهدید، حملات مسلحانه، آتش زدن لوله

ها و انواع خرابکاریها به این ابداع تازه پاسخ گفتند. اما دیگر خیلی دیر شده بود. در سال ۱۸۶۶ لوله های نفت به غالب چاههای «مناطق نفتی» متصل شدند و تمام لوله های فرعی به یک لوله اصلی بزرگ ارتباط می یافتند که مستقیماً به شبکه راه آهن می پیوست. تصفیه کنندگان می خواستند به نفت دسترسی سریع داشته باشند و این نیز خودوضع پرهرج و مرجی ایجاد کرد. خریدنفت ابتدا تسلط خریدارانی انجام می شد که بر پشت اسبهای خود نشسته و از یک چاه به چاه دیگر می رفتند. راه دیگری هم نداشتند، چون صاحب چاه قیمتی اعلام می کرد و می گفت می خواهی ببر، می خواهی نبر. از این رو یا باید تسلیم می شدند، و اگر قیمت را خیلی بالای دیدند راه چاه دیگری را در پیش می گرفتند.

اما با توسعه این صنعت، سیستم بازار یابی و خرید منظم تری برقرار شد، یعنی مبادله غیررسمی و غیرواقعی نفت. خریداران و فروشندگان می توانستند در یکی از هتل های پیتو سویل، یا در دکه های زیرشیر وانی فراوانی که در نفت شهر، اطراف ایستگاه اصلی راه آهن به وجود آمده و یا حتی در یکی از واگن های قطارهایی که در حال توقف بودند یاهم ملاقات و مذاکره کرده برسر قیمت به توافق برسند. با آغاز دهه ۱۸۷۰ این دکه ها و مکانها صورت جدیتر و رسمی تری پیدا کرد و تعداد زیادی محلهای مذاکره و توافق برسر قیمت در تیتو سویل، نفت شهر و دیگر نقاط «مناطق نفتی» و سپس نیویورک سر بر آوردند. خریداری و فروش نفت به سه طریق مختلف انجام می شد.

اول «خرید در محل» که مستلزم دریافت فوری پول از طرف فروشنده و تحویل فوری جنس از طرف خریدار بود.

دوم «خرید عادی» که برای مبادله پول و نفت دو طرف ۱۰ روز مهلت قائل می شدند و بالاخره طریق سوم «پیش فروش» بود که فروشنده و خریدار توافق می کردند مقدار معینی نفت در آینده در برابر مقدار مقدار معینی پول، در تاریخی که مورد توافق آنها قرار می گرفت، مبادله شود. طریقه پیش فروش، مرکز اصلی توجه بورس بازان را تشکیل داد و نفت به صورت محبوبترین کالای مناسب در آن عصر برای بورس بازی درآمد.

در این سیستم خریدار متعهد می شد که یا در تاریخ تعیین شده نفت را بگیرد و پول آنرا بپردازد و یا تفاوت قیمت میان روز انجام معامله و روز تحویل نفت را بپردازد و یا دریافت دارد. با این ترتیب امکان داشت خریدار بدون آنکه حتی چشمش به کالایی که خریدار کرده بیفتد، از بابت ما به تفاوت قیمت روز معامله و روز موعود

برای تحویل، مبالغ هنگفتی به جیب بزند و یا متضرر گردد. مقارن با تشکیل این بورس در تیتوسویل، نفت دیگر به صورت حرفه و کسب و کار بسیار مهمی درآمده بود، به صورتی که می توانست شرایط زندگی میلیونها نفر را تغییر دهد. بر روی هم در سالهای دهه ۱۸۶۰ نسبت به دوران تجربه دیوان وار و جنون آسای در یک پیشرفت گیج کننده ای در صنعت نفت به وجود آمد. این پیشرفت نمونه ای از انرژی و توان جسارت آمیز آمریکایی را نشان می داد که چگونه حاضر است هر جا بوی پول به مشامش برسدتن به هر خطری بدهد و تیزی جرج بیزل، کشف لاجوانه ادوین واستقامت و پشتکار هر دوی آنها عصری پر ماجرا به وجود آورد، عصر ابداع و ابتکار، معامله و تقلب، کسب ثروتهای کلان و به خاک سیاه نشستههای تأسف بار، امید به ثروتها و خوشبختی هایی که هرگز به دست نیامد، کار سخت و مشقت بار و نومیدیا و نارضایتی های وحشتناک و همچنین عصر پیشرفتهای شگفت انگیز و تکان دهنده.

و با چنین وضعی چه می شد از آینده نفت انتظار داشت؟ اشخاصی بودند که به آنچه با چنین سرعتی عجیب در پسنشیلوانیا روی داده بود، به چشم بودن فرصتهای بزرگ برای آینده می نگریستند و آنها برای آتیه این صنعت خوابهایی می دیدند و در سطحی به آن نگاه می کردند که خود دست اندرکاران در مناطق نفتی آنرا حتی در ذهن خویش نیز نمی توانستند به تصور در آورند. اما در همان حال این اشخاص از هرج و مرج و بی نظمی در این صنعت نیز سخت دلتنگ و آزرده بودند. نوسانات شدید قیمت ها و حرکات دیوانه وار در مناطق نفتی آنان رابه شدت نگران می کرد. همین ها در ذهن خود نظرات و برنامه هایی بسیار بزرگ درباره اینکه صنعت نفت چگونه باید سازمان یابد و به پیش رود داشتند و از همان زمان، بر اساس برنامه های خود دست به کار شده بودند.

توضیحات و مأخذ

دانیل یرگین «تاریخ جهانی نفت» جلد اول - ترجمه غلامحسین صالحیار ، انتشارات اطلاعات - چاپ سوم - صص ۶۳ - ۳۳
شماره روزنامه: ۲۵۹۱ تاریخ چاپ: ۱۳۹۰/۱۲/۱۱ شماره خبر: ۴۳۹۹۲۳
بزرگنمایی متن خبر

فصل چهارم

تاریخ پیدایش نفت در جهان

م. کامبوزیا «تاریخ پیدایش نفت در جهان» را اینگونه بررسی کرده است. شرکت ملی نفت ایران و به ویژه غول قدرتمند پالایشگاه آبادان و عملیات غیر صنعتی آبادان و مناطق نفتخیز خوزستان که بسان یک ساعت، منظم و بی وقفه کار می کرد و همچون غول چراغ علاءالدین در خدمت منافع ملی، مردم ایران، منطقه خوزستان و کارکنان خود بود، پس از وقوع انقلاب بهمن ۵۷ و برافروخته شدن آتش جنگ با عراق، به مرور شیشه عمرش به سنگ جهالت و بی تدبیری مدیران نالایق، سیاست خارجی ضدمنافع ملی و شهوت انباشت ثروت توسط عده ای از مسئولین غارتگر، زده شد. در حال حاضر به جای آن غول قدرتمند، مترسکی حقیر در میان مزرعه سوخته صنایع نفت و گاز ایران بر پا گردیده که عرض خود می برد و به جای ثروت، رفاه، آسایش، افتخار و سربلندی، زحمت ملت ایران می دارد.

ریشه واژه «نفت» به درستی روشن نیست. اما به باور زبان شناسان، این کلمه از واژه اوستایی «نپتا» به معنی «روشن» و «مرطوب» گرفته شده که به نفت اطلاق می گردیده و در ایران باستان از آن برای مصارف روشنایی، گرمایی و بر افروختن آتش آتشکده ها استفاده می شده است. این واژه اوستایی، وارد زبان کلدانی (۱) و عربی گردیده و به دلیل شرایط خاص حروف الفبایی آن اقوام، ابتدا به «نفتا» و سرانجام در زبان عربی امروزی به «نفت» تبدیل گردید است. در زبان لاتین از واژه مرکب پترولیوم (روغن سنگ petroleum) به عنوان معادل «نفت» استفاده می گردد که از دو بخش پترا (petra) به معنی «سنگ» و (oleum) به معنی «روغن» تشکیل شده است.

در حدود یک قرن پیش از میلاد در متون مذهبی یی که به زبان یونانی آتیکی (زبان غالب یا زبان مشترک Koine) نوشته شده بوده از واژه «نفتا» (naphtha) برای

نامیدن «مایعی که به طور معجزه آسایی قابل اشتعال است» [که همان نفت باشد]، استفاده می شده است. (۲)

مطابق ادعایی دیگر، واژه یونانی نفتا از نام یک الهه ایرانی هندی به نام «اپام نیات» (نوه آبها) گرفته شده که در اوستا به همراه آناهیتا از آن دو به عنوان «ایزد آب» یاد شده است. (۳) (آپ (Ap) در اوستا و در زبان پهلوی به معنی آب است) نفت یا پترولیوم در حقیقت همان مواد هیدروکربنی می باشد که در حالت طبیعی اکثراً در سنگهای رسوبی جمع شده است. این ماده سوختی در طبیعت به سه حالت گاز مانند گاز طبیعی (natural gas)، مایع، نظیر نفت خام (crude oil) و جامد مانند قیر (asphalt) در حفره های سنگهای رسوبی یافت می شود.

قدیمی ترین رد پای کشف شده نفت در تاریخ، بر می گردد به حدود هفتاد هزار سال پیش که مربوط است به ابزارهای سنگی انسانهای نئاندرتالی که در یک غار در ناحیه ای که هم اکنون جزو کشور سوریه می باشد، زندگی می کرده اند. آزمایشان به عمل آمده بروی ابزارهای سنگی این انسانهای اولیه نشان داده است که آن ابزارها به «قیر طبیعی (natural bitumen)» آغشته بوده اند.

داده های تاریخی نشان از آن دارد که از نفت یا به عبارت امروزی طلای سیاه در دوران نخستین امپراتوری جهان یعنی سلسله هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) در مصارف روشنایی و پزشکی استفاده می شده است. دایره المعارف بزرگ لاروس در این مورد چنین نوشته است: «نخستین چاه نفت به فرمان داریوش شاهنشاه هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) در استان شوش حفاری شده است. کاوش های باستان شناسی نشان داده است که مردمان کشور ایران حدوداً پنج هزار سال قبل، از قیر برای تهیه ملاط و اندود کردن کشتی ها و همچنین از نفت برای ایجاد روشنایی و درمان بعضی از امراض استفاده می کرده اند.»

هردوت تاریخ نویس یونانی دنیای باستان در کتاب ششم، بند ۱۱۹ که مربوط به جنگهای ایران است، در این باره می نویسد: «ایرانیان از این چاه قیر و نمک و نفت به طریقی که شرح خواهم داد استخراج می کنند. آنها ابتدا با چوب خمیده ای که ته آن را به سطلی چرمی بسته اند، مایع را از چاه بیرون می کشند [این موضوع نشان می دهد که عمق چاه های مورد اشاره هرودوت نباید چندان ژرف نبوده باشد] و در حوضچه های سر باز در نزدیکی آن می ریختند تا مواد سبک نفت تبخیر شده و به سه شکل درآمد، قیر و نمک فوراً بسته و سخت می شوند و مایع نفت خارج شده و در محفظه هایی می ریزند. ایرانیان این را «رادیناس» یا

«اردریکا Ardericca می خوانند که ماده ایست سیاه رنگ، سوختنی و دارای بویی نامطبوع...» (۴)

به عبارت دیگر به گفته هرودوت، ایرانیان در عهد هخامنشیان به نفت، "رادیناس" یا «اردریکا» گفته می گفته اند.

اما هرودوت در جای دیگری در موردواژه «اردریکا» چنین اظهار داشته است: «منزلگاه های شاهی بسیار بهتر از منزلگاه های معمولی اداره می شدند. داریوش اریتره ای های تبعیدی را در منزلگاه معروف به «اردریکا» در سرزمین کیسیان [عراق کنونی]، در ۱۲۰ کیلومتری شوش مستقر ساخت. اردریکا تنها منزلگاه شاهی است که به جز شوش و سارد نامش به ما رسیده است. (۵).

اگر این دو گفته هرودوت را در کنار یکدیگر بگذاریم می توان نتیجه گرفت که ایرانیان نام «اردریکا» به معنی «نفت خام» را از اسم منزلگاهی که چشمه نفت در آنجا قرار داشته است گرفته اند. آیا این احتمال وجود دارد که نام منطقه ای که چاه نفت در دوران هخامنشیان در آنجا وجود داشته به نوعی در نگارش تاریخ توسط هرودوت به اشتباه به جای واژه «نپتا» ذکر گردیده باشد؟

حالا باید توجه داشت که اگر گفته هرودوت را بپذیریم که ایرانیان به نفت «اردریکا» یا «رادیناس» می گفته اند، وجود واژه اوستایی «نپتا» که پاره ای از محققین زبانشناس آنرا ریشه لغت «نفت» می دانند را چگونه باید توجیه نمود؟

با در نظر گرفتن این موضوع که دوران زندگی زرتشت (۱۴۰۰-۸۰۰ ق م) و وجود کتاب اوستا و واژه های به کار گرفته شده در آن مقدم بر تاریخ هخامنشیان، ۳۳۰-۵۵۰ پیش از میلاد، است، این پرسش پیش می آید که چرا ایرانیان در دوران هخامنشیان از همان واژه «نپتا» برای نامیدن نفت موجود در حوالی شوش استفاده نمی کرده اند؟ به نقلی دیگر، چگونه است که زبانشناسان ادعا می نمایند که کلدانی ها (کلدانیان یا حکومت بابل نو از ۶۲۶ تا ۵۳۸ پ. م.) واژه «نپتا» را که در ایران باستان برای نامیدن نفت مرسوم بوده است از ایرانیان وام گرفته و به مرور زمان تبدیل به «نفتا» نموده اند، در حالیکه خود ایرانیان آن واژه، نپتا را برای نامیدن نفت استفاده نمی کرده اند؟!

از آنجا که هرودوت (حدود: ۴۸۴ - ۴۲۵ پ م) مقارن با پادشاهی خشایار (۴۸۶ تا ۴۶۵ پ م) و اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ پ م) یعنی دست کم ۲۰ سال پس از دوران داریوش بزرگ، می زیسته است، بدون تردید واژه «نپتا» می بایست در میان مردمان مناطقی که وجود نفت با زندگی روزمره آنها ارتباط می داشته، جا

افتاده باشد. پس به چه سبب هرودوت ادعا نموده که ایرانیان به نفت، «اردریکا» یا «اردیناس» می گفته اند؟

مدتی پیش در یکی از مجلات علمی سوئد به نام «دانش مُصور» قضاوت و نوشته های هرودوت در باره ایرانیان به زیر سؤال برده شده و در چند صفحه اطلاعاتی افتخار آفرین درباره امپراتوری ایران باستان نوشته شده (تصویر زیر) که دوستی فرهیخته ترجمه عنوان و انگیزه نوشته شدن این مقاله را به شرح ادامه برابم ارسال نموده است: «اصلاحیه در مورد پرس ها [ایرانیان باستان]-در حال حاضر مورخین از زاویه دیگری به جز تبلیغات سوء هرودوت در مورد ایرانیان به آن قوم و امپراتوری آنها نگاه می کنند. اینکه نگاه سنتی به ایرانیان باستان آنها را مردمانی خشن و بی اخلاق به تصویر کشیده است چندان غریب نیست. زیرا اکثر این اطلاعات نادرست توسط دشمنان سنتی آنها یعنی یونانی ها به ما رسیده است. اما اینک تاریخ شناسان با نادیده گرفتن تبلیغات سوء سیاسی [توسط یونانی ها و به ویژه هرودوت] شروع کرده اند که تصویری کاملاً جدید از مردمانی که نخستین امپراتوری جهان را در ۲۵۰۰ سال پیش تشکیل دادند [ایرانیان]، نشان بدهند.» افسوس که جمهوری اسلامی این تاریخ غرور انگیز از کشور باستانی ایران را، در جهان امروز تبدیل به تصویری هولناک و چندان آور نموده است.

در سوی دیگر قضیه، یکی از قدیمی ترین مومیایی های جهان به نام مومیایی «جینجر» که در شهر باستانی جبلین (Gebelein) در مصر پیدا شده، به دوره «پردیناستیک» آخر یعنی حدود ۳۴۰۰ قبل از میلادیا حتی پیش از آن مربوط می شود. از این جهت می توان ادعا نمود که قیر طبیعی که در مصر باستان در صنعت مومیایی به کار برده می شده، در سرزمین فراغنه بسیار زودتر از ایران باستان شناخته شده بوده و مورد استفاده قرار می گرفته است. آیا مصریان صرفاً از نفت/قیر موجود در چشمه های در دسترس استفاده می کرده اند بدون آنکه چاه یا چاهکی حفر کرده باشند؟ یا بدون آنکه استفاده دیگری به جز مومیایی اجساد از آن نموده باشند؟ امری که بسیار بعید می نماید. به همین سبب اینکه چاه نفت حفر شده در دوران داریوش بزرگ در حوالی شوش نخستین چاه نفت حفر شده در جهان محسوب می گردد، شاید چندان اصولی نباشد.

باید اضافه نمود که در طی سال های ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۰ کاوشهای باستان شناسی توسط هیئت فرانسوی به سرپرستی ژان فرانسوا ژیریک ((Jean-Francois Jarrige در مورد تمدن از میان رفته منطقه «مهرگره» که در گستره دشت کیچی و در

امتداد گذرگاه رودخانه بولانی در ایالت بلوچستان پاکستان واقع شده، انجام گردیده است. لایه ای از این تمدن که به نام "تمدن دره ایندوس" نیز شهرت دارد متعلق به عصر برنز یعنی ۳۳۰۰-۱۳۰۰ پیش از میلاد می باشد. طی اکتشافات به عمل آمده در این لایه، اشیاء باستانی قابل توجهی از جمله سبد های حصیری بسیاری یافته شده که تحقیقات انجام شده بر روی آن سبدها تأیید نموده که از قیر طبیعی برای عایق نمودن آنها استفاده گردیده است. (عکس) و این نیز سند دیگری در تأیید استفاده از قیر طبیعی در ۳۳۰۰-۱۳۰۰ پیش از میلاد محسوب می شود.

باز هم بر اساس ادعای هرودوت و لوحه کشف شده (عکس)، سنگهای خیابانهای بابل با نوعی آسفالت در کنار یکدیگر نگه داشته شده بوده اند که بیانگر دستیابی آن قوم به قیر طبیعی می باشد.

هرودوت همچنین ادعای دیگری نیز نموده مبنی بر اینکه در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح از آسفالت (قیر) در ساخت و ساز برج بابل استفاده شده است. هرودوت اظهار داشته که بابلی ها نفت خام را از یک چاله نفتی در نزدیکی ناحیه آرهدیکا [Ardericca] درست همان واژه ای که هرودوت ادعا می کند در شوش برای نامیدن نفت استفاده می شده؟! [که فاصله چندانی با شهر بابل نداشته، بر می داشته اندوشن و سنگریزه مورد نیاز را نیز از سواحل شاخه ای از رود فرات که در آن نزدیکی جاری بوده، تهیه می گردیده است. (۶) در موقعیت کنونی، خرابه های شهر بابل در پنج کیلومتری شمال شهر الحله واقع در حدود ۱۰۰ کیلومتری بغداد واقع است که یک شاخه از رودخانه فرات از وسط این شهر می گذرد.

زمین لرزه ها و رانش زمین در پاره ای از مناطق موجب پیدایش مسیری طبیعی برای جاری شدن نفت و خروج گاز به روی زمین و ماندگاری آن به صورت چشمه های نفت و گازی گردیده است. از نمونه های این چنین چشمه های نفت هنوز هم در ناحیه سی برنج (C Branch) شهر مسجد سلیمان تا به امروز باقی مانده است.

جهانگرد مشهور ونیزی، مارکوپولو در گزارش مربوط به سال ۱۲۶۴ میلادی خود در هنگام دیدار از شهر آنزمان ایرانی باکو واقع در سواحل شمالی دریای مازندران، ذکر نموده که سوراخ های طبیعی یی را در زمین مشاهده نموده که از آنها نفت خام به بیرون جریان داشته و مردم آنرا جمع آوری می نموده اند تا برای روشنایی و دیگر مصارف از آن استفاده نمایند.

وجود و استفاده از نفت به حالت گاز طبیعی موجود در زیر زمین نیز به همان اندازه قدمت نفت جامد و مایع در زندگی بشر تأثیر داشته است. لذا خالی از فایده

نیست که تنها به یکی از اسناد موجود در باره تاریخچه پیدایش گاز در جهان نیز اشاره شود.

تعدادی از مشاهیر یونان باستان از جمله پلینی مقدم (۷۹ - ۲۳ م (فیلسوف یونانی طبیعی دان، رمان نویس و فرمانده ارتش شخصاً در اطراف شبه جزیره آبشرون در ایران آنزمان (در حال حاضر جزو قلمرو کشور آذربایجان) و همچنین در ترکمنستان و ایران آتش‌هایی را مشاهده کرده اند که به "آتش‌های ابدی" موسوم بوده است. این آتش‌ها احتمالاً در اثر اصابت آذرخش به گازهای طبیعی رخنه کرده به سطح زمین ایجاد شده و به دلیل ذخایر فراوان گاز طبیعی، هیچگاه خاموش نمی شده اند. ستون‌های موسوم به "ستون‌های آتش" در نزدیکی باکو که در آنزمان جزو قلمرو ایران زمین بوده است (در سال ۱۲۲۸ طی عهدنامه گلستان از ایران جدا گردیده) در حقیقت مرکز عبادت و زیارت پیروان یکی از قدیمی‌ترین ادیان جهان یعنی زرتشتی بوده است که علت وجودی آن، تقدس "آتش ابدی" در آن دین بوده است. موبدان این معبد "اتروان" به معنی "نگهبان آتش" نامیده می شده اند. گفته می شود که واژه آبرباداگان Aberbadagan به معنی "باغ آتش" در طول زمان به "آذربایجان" تبدیل گردیده زیرا حرف گاف در الفبای عربی وجود نداشته است. (۷)

یکی از این آتشکده‌ها که دارای آتشی همیشه روشن بوده و به همین سبب "آتشکده جاویدان" نامیده می شده در شمال شرقی شهر مسجد سلیمان واقع شده است. این آتشکده مربوط به قرن هفتم پیش از میلاد می باشد.

و اما ادعای دیگری نشان از آن دارد که نخستین چاه نفت به ژرفای ۲۴۰ متر در حدود سال ۳۴۷ بعد از میلاد در چین حفر گردیده است. البته با توجه به آنچه که هرودوت در باره وجود و فعالیت چاه در نزدیکی شوش در زمان داریوش بزرگ نوشته، این چاه چینی بی گمان بیش از ۸۰۰ سال پس از چاه منطقه شوش حفر شده است. ابزار ساده و ابتدایی حفر این چاه در چین، از مته ای فلزی بی که به انتهای چوب بامبو محکم گردیده بوده تشکیل گردیده شده بوده است. نفت استخراج شده از این چاهها برای ایجاد گرمایش جهت تبخیر آب دریا و به دست آوردن نمک موجود در آن، سوزانده می شده است. این نوع حفاری چینی و استخراج نفت به عنوان یک سوخت برای تولید نمک به مدت ۶۰۰ سال یعنی تا قرن دهم میلادی ادامه داشته است. در همین زمان بوده است که امپراتور شن کو ((Shen Kuo از سلسله

سونگ (Song Dynasty) در یادداشتهای خود نفت را با نام “روغن سنگ-Rock” Oil ذکر نموده است. (۸)

مسعودی متکلم، مورخ و جغرافی دان بزرگ بابلی (۸۷۳ - ۹۵۹ م) که طی سفر پژوهشی خود در اوایل قرن دهم میلادی از کشورهای بسیاری دیدن نموده، در سفرنامه خودش “مروج الذهب و معادن الجواهر” (مرغزارهای زر و کانهای گوهر) از چشمه های نفت موجود در سیسیل، عمان، یمن، عراق، ایران، ترکمنستان، تاشکند، هند، سوماترا یاد کرده است. مسعودی حدود ۹۰۰ سال پس از فیلسوف یونانی، پلینی مقدم از همان شبه جزیره آبشوران که شهر نفتخیز باکو در آن شبه جزیره واقع است، دیدن نموده و در سفرنامه خود از آن با عنوان “بلاد نفت” یاد کرده است. شهر باکو در آن مقطع تاریخی در حدود ده تا پانزده هزار نفر جمعیت داشته که اکثر آنها در صنعت استخراج نفت و حمل و نقل آن به وسیله سبد، و یا شتر فعالیت داشته اند. البته روش استخراج نفت در آن زمان در شبه جزیره آبشوران بسیار ابتدایی بوده است. آنها چشمه های نفت را تا عمق بسیار کمی حفر می کرده اند تا به منبع بزرگتری از نفت دست بیابند.

جستجو برای یافتن چاه های نفت و نخستین کاوش های منجر به پایه ریزی صنعت نفت مدرن برای اولین بار در سال ۱۸۵۸ توسط سرهنگ “ادوین لورنتین دریک” در ایالت پنسیلوانیای آمریکا آغاز گردیده است. تلاش های سرهنگ دریک در تاریخ ۲۴ ژانویه سال ۱۸۵۹ میلادی (دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار) به ثمر نشست و یکی از آن چاه ها که در همان ناحیه به صورت آزمایشی حفر گردیده بوده است به ذخیره کمی از نفت می رسد. (تصویر) این چاه که نام “دریک” بر آن نهاده شده نخستین چاه نفت جهان در عصر صنعت مدرن نفت محسوب می گردد. چند ماه بعد از به نفت رسیدن چاه آزمایشی “دریک”، چاه دیگری در عمق ۲۳۰ متری به نفت می رسد. و در دنباله آن در تاریخ ۲۷ اوت همان سال، اولین گام رسمی برای زایش صنعت نفت در جهان برداشته می شود. ادامه دارد (۱)

توضیحات و مأخذ

۱ - م. کامبوزیا «تاریخ پیدایش نفت در جهان» منبع سایت پژوهاک ایران - ۲۲ شهریور ۲۰۱۶

پانویس ها:

۱ - زبان کلدانی ؛ نامی که در گذشته گاهی به مجموعه زبانهای سامی و گاهی به مجموعه زبانهای سامی شرقی و گاهی به زبان قدیمی سامی کده می دادند/ نفت - ریشه واژه «نفت» از واژه اوستایی «نپتا» گرفته شده است. فرهنگ لغت دهخدا.

2- “The rise of Koiné”. In A. F. Christidis. A history of Ancient Greek: from the beginnings to late antiquity. Cambridge: University Press. pp. 342-345.)

3- David Neil MacKenzie (1971). A Concise Pahlavi Dictionary. Oxford University Press. p. 57

<http://www.avardad.blogfa.com/post-85.aspx>

۴ - کتاب هرودوت که تواریخ نامیده می شود، نخستین تاریخ جهان است که درباره آداب و رسوم اقوام و ملیت های گوناگون سخن گفته و مجموعاً ۹ کتاب یا فصل است. گرچه هرودوت کتابش را تقسیم بندی نکرد ولی در دوره رنسانس آن را به ۹ کتاب یا فصل های مختلف تقسیم کردند و هر یک را به نام یک میوز خواندند. این تقسیمات گاهی با محتوای گزارش خود وفق ندارند ولی در هر صورت اکنون کاربردی سنتی یافته اند و سبب می شوند تا مراجعه به مطالب کتاب آسان شود. از ۹ کتاب او سه کتاب به آسیای صغیر، مصر، میان رودان، ایران و سوریه و سرزمین های مجاور آن، کتاب چهارم درباره سکاها و کتاب پنجم تا نهم به جنگ های ایران و یونان اختصاص دارد - احمدیان، امیر. «هرودوت». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (تهران)، ش. ۱۴۱ (بهمن ۱۳۸۸): ۸۹-۹۴

۵ - کتاب مولر به عنوان کتب جغرافیایی کوچک یونانی، پاریس ۱۸۵۳، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۵۶، مترجم استاد علی اصغر میرزایی.

۶ - به این ادعای هرودوت می توان تا حدودی شک کرد چون ساحل تمامی رودخانه های جاری در منطقه از جمله کارون، بهمنشیر، اروند رود، دجله و فرات، شنی نیست بلکه گل و لای رسوب رودخانه بستر سواحل این رودخانه ها را پوشانده است. مگر آنکه در پیش از میلاد این رودخانه ها سواحل شنی می داشته اند!

۷ - کشور آذربایجان بسیار زیرکانه برای گریز از وابستگی تاریخی به ایران و به منظور پرهیز از تشابه نام آن کشور با استانهای آذربایجان شرقی و غربی ایران و اعتراض احتمالی ایران همانند موضوع نام کشور مقدونیه و اعتراض یونان، املائی لاتین اسم کشور خود را با کسره حرف ذال می نویسد (Azerbaijan) و آذربایجان تلفظ می کند.

8-Petroleum seep, Wikipedia, the free encyclopedia

فصل پنجم

چارلز عیسوی : تاریخ نفت ایران و خاورمیانه

چارلز عیسوی، نویسنده کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» نیز در پژوهش خود، موضوع موضوع نفت ایران را بررسی کرده و یک فصل از کتاب خود را به آن اختصاص داده است. اهمیت تحقیق انجام شده توسط چارلز عیسوی، این است که بخشی از پژوهشها و یافته های دیگر کارشناسان و اهل نظر را عینا در کتاب خود درج کرده است. وی در پژوهش خود به این نتیجه رسیده است که: «توسعه صنعت نفت در ایران را فقط می توان در چارچوب خاورمیانه ای آن دریافت که آن هم در جایی خود باید در مقابل رشد و رقابت های صنعت نفت بین المللی قرار گیرد.» آنچه از امروز و در چند شماره می خوانید، از کتاب چارلز عیسوی اخذ شده است. وی تحولات تاریخ نفت ایران را در دوره قاجار بررسی کرده است. هرچند که هزاران سال قبل از این معادن نفت در خاورمیانه شناخته شده و به انحای مختلفی مورد استفاده قرار می گرفت (فصل ۷، گزینش ۳) و گرچه در نیمه اول قرن نوزدهم مقدار کمی از نفت در رومانی و گالیسیا استخراج گردیده بود، با وجود این، عصر نوین صنعت نفت از حفر چاه کلنل دراک در پنسیلوانیا در سال ۱۸۵۹م. شروع گردید. پیشرفت این صنعت پس از آن هم به آهستگی صورت گرفت و محصول جهانی آن در سال ۱۸۷۲م. از یک میلیون تن به ۱۰ میلیون تن در سال ۱۸۹۰م. رسید و در سال ۱۹۲۱م. به ۱۰۰ میلیون تن و در سال ۱۹۶۰م. به ۱۰۰۰ میلیون تن بالغ شد. نفت در وهله اول بیشتر به خاطر نفت سفیدی که عرضه می کرد، ارزش داشت؛ در واقع برای مدت زیادی سایر تولیداتی که تصفیه کنندگان نفت در کنار نفت سفید به دست می آوردند، مورد غفلت قرار می گرفت. ولی اختراع ماشین های درون سوخت در سال ۱۸۶۰م. و گسترش صنعت اتومبیل در اواخر این قرن، محصول دیگر این ماده؛ یعنی گازوئیل را هم از ارزش زیادی برخوردار ساخت. با این حال نفت سفید تا اولین جنگ جهانی مهم ترین محصول صنعت نفت در تجارت بین المللی بود تا سال ۱۸۶۰م. بالغ بر نصف نفت سفید تولیدی ایالات متحده به خارج

صادر می‌شد. تراست استاندارد اوایل از سال ۱۸۸۰ م. به بعد، موقعیت برتری در بازار ایالات متحده و بازار جهانی کسب کرد. ولی موقعیت آن خصوصا از طرف صنعت سریع التوسعه چاه‌های نفت باکوی روسیه مورد مخاطره قرار گرفت. نفت روسیه در پرتونزدیکی به بازارهای عمده اروپا و آسیا و هزینه کم حمل و نقل آن توانست با موفقیت تمام با نفت آمریکا به رقابت برخیزد و روسیه در اواخر این قرن، برای مدت چندین سال، جای برتر آمریکا را در تهیه و تولید نفت بگیرد. مرکز رقابت دیگر در اندونزی رخ نمود که متکی بر چاه‌های نفت سوماترا و توانایی برجسته هنری دتردینگ بود که با رقابتی اصلی استاندارد اوایل گرد هم آمده و در سال ۱۹۰۷ م. رویال داچ شل را تاسیس نمود. این شرکت که با سرمایه هلندی و انگلیسی ایجاد شده بود، توانست به مدت بیست سال با کامیابی تمام علیه تراست استاندارد و پس از انحلال آن در سال ۱۹۱۱ م.، علیه جانشینان آن، به خصوص کمپانی استاندارد اوایل (نیوجرسی) مبارزه کند.

یکی دیگر از رقبا که در آغاز کوچک بود، کمپانی نفت برمه بود که در بازار مهم هند از تعرفه‌ای برخوردار بود و به زودی با کمپانی شل به توافق رسید. کمپانی نفت برمه در پرتو سرمایه‌گذاری‌اش در کمپانی داریسی در سال ۱۹۰۵ م. یکی از بنیان‌گذاران شرکت نفت ایران - انگلیس گردید. (۱)

خاورمیانه برای این گروه‌های رقیب دارای جاذبه دوگانه بود: یعنی به صورت یک بازار و به صورت منطقه تولید کننده نفت ایران در هر جایی که نفت روسیه رگه داشت، مثل شمال و مرکز ایران و با توجه به هزینه حمل و نقل آن، مورد حمایت قرار نگرفت - که در جوار رگه‌های نفتی باکو قرار داشتند و در زمین ناهمواری بودند و در مقابل رقابتی که از سوی خلیج فارس برمی‌خاست، حمل و نقل جدیدی در اختیار نداشت، هر چند که برای کشیدن نفت سفید باکو به خلیج فارس طرحی برای تعبیه لوله نفت ریخته شد و به مرحله عمل نیز نرسید (فصل ۷، گزینش ۳) ولی نفت روسیه به سرعت جای پایي در جنوب در بازار ایران پیدا کرد. کنسول انگلیس در گزارش خود راجع به تجارت اصفهان در سال ۱۸۹۴/۹۵ م. (A and P) - سال ۱۸۹۶ م.، ص ۸۸) می‌نویسد: «نفت سفید به طور مستقیم از باکو از راه رشت و قزوین وارد می‌شود. این نفت در اینجا هر ۳ لیترش ۵/۱۵ قران و یا ۱/۵ گالن آن ۲ شیلینگ و ۲/۵ پنس فروخته می‌شود. سوراخ‌ها و منفذهای گالن‌ها را با مواد خام در شوشتر می‌گیرند؛ از اینجا به بعد، نفت اینجا تعریفی ندارد.» ضمناً کنسول یزد گزارش کرده بود که «بعضی از کالاها نظیر نفت و آهن، معمولا از روسیه وارد

می‌شود.» («بیزد»، ۹۵ / ۱۸۹۴ م، همان مأخذ)

چند سال بعد کنسولی در خراسان گزارش داد: «ورود نفت سفید روسیه به ایران در حال افزایش است؛ گفته می‌شود که این نفت سفید تا کرمان فرستاده می‌شود، کاروان‌هایی که به بندرعباس برمی‌گردند، اغلب در حال بارگیری می‌باشند و نفت سفیدی از بارهای اصلی آنها را تشکیل می‌دهد.» («خراسان»، ۱۹۰۰ / ۱۸۹۹ م، A and P سال ۱۹۰۰ م، ص ۹۵). و کنسول انگلیس در گزارش خود راجع به اصفهان در سال ۱۹۱۰/۱۱ م. (P and A سال ۱۹۱۱ م، ص ۹۴) می‌گوید: «کل واردات (نفت) از روسیه است. این تجارت در دست تجار ایرانی و «کمپانی نابل» روسیه است که در دسامبر سال ۱۸۹۰ م. عاملی در اصفهان گذاشته که حدود نصف واردات نفت حالا در دست او است.» (۲)

فقط در ناحیه خلیج فارس بود که نفت روسیه با رقابت شدیدی مواجه گردید - که نفت به طور مستقیم از راه دریا وارد می‌گردید. کنسول انگلیسی در گزارش خود راجع به بوشهر در سال ۱۹۰۷/۰۸ م. (P and A سال ۱۹۱۱ م، ص ۹۷) به رقابت نفت آمریکا «و نیز به شرکت هنگری اشاره کرده که برای اولین بار نفت به بازار عرضه کرده است. این رقابت تا حدی موجب کاهش قیمت‌ها شده است.» و نیز در گزارش خود راجع به کرمان در سال ۱۹۱۰/۱۱ م. (P and A سال ۱۹۱۱ م، ص ۹۴) می‌نویسد:

تعدادی محموله‌های نفت سفید آمریکا که وارد ایران می‌شود در سال ۱۹۰۹/۱۰ م. از ۱۰۰۰ محموله در سال ۱۹۱۰/۱۱ م. تنزل یافته و حال آن که صدور نفت روسیه از ۵۰۰۰ گالن به ۷۰۰۰ گالن رسیده است. نفت روسیه نسبت به نفت آمریکا در سطح پایینی قرار دارد؛ ولی کاهش عظیم نرخ آن حتی تولید عالی خارج از بازار را نیز تهدید می‌کند... و ترمیم وسایل نقلیه بین کرمان و ساحل می‌تواند نفت آمریکا را قادر سازد تا با نفت روسیه به رقابت برخیزد.

مع‌هذا نفت آمریکا حتی در حوزه خلیج فارس هم به زودی با رقابت شدیدی مواجه شد. «از سال گذشته به بعد نفت و سایر تولیدات شرکت نفت ایران-انگلیس بازار را از آن خود کرده است... به نظر می‌رسد که بازار خلیج (فارس) مملو از کالاهای محلی گشته است؛ کمپانی استاندارد اوپل در اوایل سال یک کشتی حامل ۱۷۵۲۰۰ بشکه نفت به خلیج فارس فرستاد، ولی به نظر نمی‌رسد که سرمایه خود را بتوانند برگردانند و تنها جایی که تاحدی صادر کرده‌اند بغداد است؛ یعنی جایی که مقاطعه‌های

غیرمنقضي همچنان باقی است.» («عربستان»، ۱۳/ ۱۹۱۲ م. A and P سال ۱۹۱۴ م.، ص ۹۳). تولیدات شرکت نفت ایران- انگلیس به تدریج در قسمت شمال هم رخنه کرد؛ ولیکن بیست سال دیگر لازم داشت تا نفت روسیه را از بازار ایران خارج سازد. مع الوصف، درست قبل از اینکه نفت ایران بازار ایران را کاملاً از آن خود کند، به مقدار قابل اعتنایی به بازارهای همسایه نظیر هند و خاورمیانه سرازیر شد.

خاورمیانه با توجه به تولیدات نفتی‌اش، توجه بازار بین‌المللی را نسبت به گذشته بیشتر به‌خود معطوف کرد - یعنی در حدود سال ۱۸۷۰ م. - ولی در واقع قبل از اولین جنگ جهانی هیچ نوع نفتی تولید نشد. بیشتر از همه شرکت‌های انگلیسی علاقه نشان دادند و تا سال ۱۹۳۰ م. تمام نفتی که در این ناحیه تولید می‌شد، منحصر از آن انگلیس بود. تلاش جدید ایالات‌متحده برای ورود به صحنه صنعت نفت این منطقه به تاریخ ۱۹۲۰ م. برمی‌گردد و فقط در سال ۱۹۵۰ م. بود که علائق آمریکا در خصوص نفت خاورمیانه به حد نهایت و نفوذ خود رسید.

تلاش‌های یک نفر صاحب‌امتیاز نفت در مصر در ناحیه جمعا در دهانه خلیج سوئز در سال ۱۸۶۹ م. با ناکامی روبه‌رو شد و در سال ۱۸۸۵ م. این تلاش‌ها توسط دولت آنها پیگیری گشت. علائق مختلف انگلیس پس از سال ۱۹۰۴ م. دنبال شد و پس از اینکه نفت در سال ۱۹۰۹ م. بازار خوبی به عنوان یک کالای بازرگانی برای خود پیدا کرد، گروه شل از طریق چاه‌های نفت انگلیس - مصر تولید آن را سرسامان داد.

یک میسیون آلمانی در سال ۱۸۸۱ م. راجع به معادن نفت عراق گزارش‌های مطلوبی ارسال داشت و مدحت پاشا، حاکم مصلح آنجا برای توسعه معادن نفت مندلی تلاش زیادی کرد و حتی یک تصفیه‌خانه در بقویا تاسیس نمود که به هر حال طولی نکشید که از کار افتاد. این مساله باعث شد که توجه سلطان به معادن نفت معطوف شود تا برای توسعه آنها تلاش نماید و در سایه قانون استخراج معادن استخراج آن را تشویق کند. امتیازات چندی به اتباع عثمانی و شرکت‌های خارجی واگذار شد.

در این میان شرکت‌های خارجی کمپانی استاندارد اویل نیویورک معادن شمال آناتولی و فلسطین و چند تا از شرکت‌های انگلیس هم معادن سوریه و آناتولی را به دست آوردند. ولی مهم‌ترین امتیازی که در سال ۱۸۸۸ م. واگذار گردید امتیازی بود از آن کمپانی راه‌آهن عثمانی در آناتولی که بانک داشه (Deutsche) بر آن

نظارت داشت. این امتیاز شامل عراق و منطقه‌ای می‌شد که به‌زودی تمام گروه‌های مختلف انگلیسی از قبیل شل و دارسی و بعضی از شرکت‌های آمریکایی را به خود جلب کرد.

علائق آلمان و انگلیس در سال ۱۹۱۱-۱۲ م. برای تشکیل یک کمپانی نفت ترکیه که شرکت نفت ایران - انگلیس در سال ۱۹۱۴ م. بدان پیوست، تملیق یافت؛ ولی شروع جنگ پیشرفت در این خصوص را متوقف ساخت و انتقال قدرتی هم که پس از آن صورت گرفت، منجر به فعالیت دیپلماتیک شدیدی در زمینه تصاحب نفت و آینده شرکت نفت ترکیه شد که اول فرانسه و سپس آمریکا برای شرکت در آن پای فشرده. تا سال ۱۹۲۵ م. طولی نکشید که قضیه حل و فصل شد و هر کدام از آنها صاحب ۲۳/۷۵ درصد سهام آن شدند؛ یعنی شل، شرکت نفت ایران - انگلیس، شرکت نفت فرانسه و گروهی که نماینده شرکت‌های مختلف آمریکایی بودند و ۵ درصد سهام بقیه هم از آن گالوست گلبنکیان گردید. نفت در سال ۱۹۲۷ م. استخراج شد و با تکمیل لوله‌های نفتی تا مدیترانه در سال ۱۹۳۴ م. به مقدار بسیار زیادی صادر گردید.

قبل از جنگ جهانی اول هیچ نوع کوششی برای کسب امتیاز نفت در شبه جزیره عربستان انجام نشد؛ ولی در سال ۱۹۱۰ م. معادن نفت در بحرین کشف گردید و وجود نفت در کویت هم در همان زمان مسجل گردید. از این رو نقشه‌ای در یک یادداشت وزارت امور خارجه به تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۴ م. راجع به روابط انگلیس - روس در ایران مبتنی بر این است: «در نقطه کویت و همچنین در قسمت‌های مختلف ایران نفت وجود دارد.» (۳) و «یادداشتی در خصوص معاملات اخیر انگلیس در خلیج فارس و سایر کارهای اجرایی و لازم‌الاجراء» به تاریخ ماه مه ۱۹۱۴ م. نشان می‌دهد که در کویت و نیز قشم نفت وجود دارد. (۴) این ملاحظات مبین این هستند که شیخ کویت در سال ۱۹۱۳ م. و شیخ بحرین در سال ۱۹۱۴ م. بدون رضایت دولت انگلیس حق ندارند امتیاز نفت را در اختیار کسی بگذارند. (۵) این یادداشت‌ها همچنین نشانگر این واقعیت هستند که وقتی که علائق شرکت نفت ترکیه، در سال ۱۹۱۴ م. از اقدام به کسب امتیاز در هر قسمت از امپراتوری عثمانی خودداری کرد، به جز به صورت یک گروه، کویت مخصوصاً بایستی مقدمات قرارداد را تهیه کند. توسعه عربستان، به جز تولید کمی که بحرین در سال ۱۹۳۳ م. عرضه نمود، به تاریخ ۱۹۴۰ م. برمی‌گردد. ولی مهم‌ترین پیشرفت‌های صنعت نفت در ایران بود؛ در واقع ایران تا سال ۱۹۵۰ م. یکی از بزرگ‌ترین تولید

کنندگان نفت خاورمیانه محسوب می‌شد. در اینجا نیز مساله نفت با اولین امتیاز نامه رویتدر سال ۱۸۷۲م. و قرارداد الحاقی آن در سال ۱۸۸۹م. شروع شد. تاریخ بعدی نفت ایران در این فصل و درواپسین کلام بیان گردیده است. موقعیت شرکت نفت ایران- انگلیس در سال ۱۹۱۴م. تثبیت و تامین گردید. نفت به مقدار زیادی کشف شد و محصول آن از یک چهارم میلیون تن در سال بالا زد. سود خالص سال حقوقی ۱۹۱۳/۱۴م. در حدود ۶۰۰۰۰ لیره بود. (۶) چنانچه قبلا اشاره شد شرکت نفت ایران- انگلیس یک سهام بنیادی در شرکت نفت ترکیه به دست آورد و با توجه به وجود سرمایه و درآمد بازار که دولت انگلیس ۵۱ درصد سود را از طریق سهام ۲۰۰۰۰۰ لیره خود کسب کرد موقعیت شرکت در تابستان سال ۱۹۱۴ م. به شدت تقویت شد. دکتر ماریان جک به طور مفصل این معامله را مورد بررسی قرار داده که ماحصل مطالعاتش به قرار زیر است:

شواهد جدید مبین این است که مباحث استراتژی یا اعتبار به وسیله شرکت اتخاذ شده و مورد قبول وزارت امور خارجه قرار گرفته، ولی به وسیله اداره هند که تقریبا تحت تاثیر آن هست، قبول نشده و بعدها فقط به وسیله اداره نیروی دریایی و سپس به صورت منطقی کردن تحول سیاستی که در سایر زمینه‌ها انجام شده مورد پذیرش قرار گرفته است. (۷)

این زمینه‌ها تخفیف‌هایی در خصوص نفت بود که به اداره نیروی دریایی صادر می‌شد و در قرارداد مشخص شده بود و پس از جنگ نفت شرکت نفت ایران - انگلیس را ارزان‌تر از هر ماده دیگری ساخت. (۸)

وقتی که این معامله اعلام شد، سرادورد گری به سفیر روسیه «عقیده‌اش را در باره این موضوع» عرضه کرد. «ما در نظر نداشتیم که اقدامی در مناطق مختلفی که در آنها کاری انجام نداده بودیم، انجام بدهیم. ما البته چاه‌های نفت کنونی را تا شمال توسعه نخواهیم داد.» اگر چنانکه به طور شفاهی مشخص شد، تمام نفت مورد نیاز در جنوب پیدا شود، فکر می‌کنم به نفع ما باشد که امتیاز شمال را به یک کمپانی دیگر اجاره بدهیم که یک کمپانی انگلیس- روس باشد؛ چرا که این مساله درآمدی در پی خواهد داشت و خطر فرستادن قشون را به مرزهای ایران کاهش خواهد داد. (۹) جنگ و نتایج آن از انجام این امکان جلو گرفت.

امتیاز داری که شامل پنج ایالت شمالی ایران بود در حوزه نفوذ روسیه قرار داشت تا سال ۱۹۱۶ م. هیچ تلاشی برای کسب امتیازی انجام نشد و در این سال

امتیازی به يك نفر تبعه روسی به نام آ.م. خوش‌تریه (A.M. Khoshtaria) واگذار گردید. این امتیاز بعدها توسط دولت‌های ایران و روسیه بی‌اعتبار اعلام شد، ولی شرکت نفت ایران-انگلیس در سال ۱۹۲۰ م. حقوق خوش‌تریه را به مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ لیره خریداری کرد و يك شرکت فرعی به نام کمپانی نفت شمال ایران تاسیس کرد که سرمایه آن را استاندارد اویل (نیوجرسی) تقبل کرده بود؛ پروژه‌ای که برای پیوستن به عملیات توسط این دو کمپانی طرح‌ریزی شده بود و تلاش مداوم شرکت متحد نفت سینکلر با مخالفت دولت روسیه و پافشاری دولت ایران برای قرض کلانی که توسط صاحبان امتیاز به حال شناور درآید، عقیم ماند. یک چنین سرنوشتی برای امتیاز ملحوظ بود که در سال ۱۹۳۷ م. به شرکت نفت امیرانیان واگذار شده بود نیز برای پیشنهادهای اسکانی و سینکلر در سال ۱۹۴۴ م. در خصوص اخذ امتیاز نامه انتظار می‌رفت. و موافقت نامه ای که در سال ۱۹۴۶ م. برای ایجاد یک شرکت مشترک ایران-روس امضاء شده بود بوسیله مجلس تصویب نشد که با واگذاری امتیازات بیشتر به بیگانگان مخالفت کرده و صحنه را برای وارد عمل شدن علیه شرکت نفت ایران-انگلیس در جنوب آماده ساخت. نفت شمال ایران هنوز هم منتظر بهره برداری است.

(برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کتابهای اولول ساتن، فاتح، لسانی و فاطمی که در کتابشناسی آمده است.)

گزینش ۱- لارنس لکهارت: پیدایش شرکت نفت ایران-انگلیس

۱۹۱۴ - ۱۹۰۱

شرکت هوتس و نفت بوشهر

نفت ایران از همان زمان‌های پیشین شناخته شده بود و در ایام باستانی و قرون وسطی به مقدار بسیار ابتدایی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت، ولی ارزیابی استخراج و امکانات بهره‌برداری آن به کمی بیش از يك قرن اخیر برمی‌گردد که در این زمان يك نفر زمین‌شناس به نام و.ك. لوفتوس (W.K. Luftus) از جنوب غرب ایران دیدن کرد. (۱۰)

مع الوصف تا زمانی که بارون ژولیوس دورویتر، موسس آژانس رویتر نیوز در سال ۱۸۷۲ م. از دولت ایران امتیاز بهره‌برداری از بعضی معادن ایران نظیر نفت

و سایر حقوق ویژه به دست آورد علاقه‌ای بدان ابراز نشد یا کمتر ابراز شد. دولت روسیه که از يك چنین امتیازنامه همه‌جانبه‌ای احساس خطر کرده بود بر دولت ایران فشار آورد تا این امتیازنامه را ملغی سازد حدود دوازده سال بعد يك نفر سهامدار شرکت هوتس و شرکت بوشهرامتیاز محدود بهره‌برداري از نفت دالکی در چهل میلی شمال شرق بوشهر، درجایی که معادن گسترده نفتی خوابیده، را به دست آورد. گودالی حفر شد ولی به نفت نرسید.

گام دیگر در این زمینه با اهمیت نسبی دومین امتیازنامه بارون دورویتر بود که در سال ۱۸۸۹ م. به او واگذار شد و حق استفاده انحصاری از بعضی معادن از قبیل حق کشف و بهره‌برداري نفت و سایر معادن و نیز اجازه تاسیس بانکی را در اختیار او گذاشت. در این بانک حقوق استخراج معادن مزبور سرمایه‌گذاری شد و بدین ترتیب بود که بانک شاهنشاهی ایران به وجود آمد. (۱۱)

با این حال از آنجا که در این امتیازنامه مقرر شده بود که خود بانک نمی‌تواند در خصوص حقوق استخراج معادن وارد عمل شود، لذا رویتر و وابسته‌هایش بانک شرکت معادن ایران را ایجاد کردند تا این حقوق را از طریق آن اعمال کنند و پس از آن به بهره‌برداري از معادن بپردازند. این شرکت در خلال سه سال آینده در تعدادی از نواحی شروع به کار کردند. این شرکت امتیاز محدود هوتس را در دالکی، یعنی جایی که دوچاه حفر کرده ولی کارش عقیم مانده بود، از آن خود کرد. در قسم چاهی به عمق حدود هفتصد پا حفر شده بود، ولی به نفت نرسیده بود. عملیات این شرکت با شیوه نارسا و نامطلوبی شروع شد و چیزی هم برای ارائه تلاش‌هایش نداشت و در اوایل سال ۱۸۹۴ م. خود به‌خود برچیده شد.

ضمناً اک دومورگان، زمین‌شناس و باستان‌شناس فرانسوی در فوریه سال ۱۸۹۲ م. پس از دیدار از رگه‌های معدنی قصر شیرین در غرب ایران نتایج دیدار خود را در یکی از نشریات پاریس منتشر کرد. (۱۲)

دومورگان رگه‌های نفت را در این ناحیه به مقدار قابل اعتنایی مشخص کرده بود، او که برای کسب اطلاعات مفید برای کشفیاتش به ایران برگشته بود در صددبرآمد تا از م. کوته (M. Cotte) منشی بارون دورویتر و ژرنال کتابچی که از اهالی قفقاز بود و برای کسب امتیاز رویتر نقش واسطه داشت کمک بگیرد. از قضای روزگار دومورگان، کوته و کتابچی با سرهنری دراموندولف که به تازگی سفیر انگلیس در تهران شده بود آشنا شده بودند. کوته و کتابچی برای دیدن سرهنری دراموندولف در پاریس و صحبت درباره این مساله با او رهسپار شدند.

سرهنری با مستر و.ك. دارسی، مردی که با ثروت هنگفت از استرالیا به انگلیس برگشته بود و این ثروت را از معادن طلاي مومورگان در کونیزلند به دست آورده بود آشنا بود. از آنجا که دارسی به دنبال ماجرای می‌گشت که قسمتی از پولش را به کار اندازد از این مساله خوشحال شد. نتیجه این بود که دارسی در ماه مارس ۱۹۰۱ م. منشی خود آل. ماریوت را همراه ژنرال کتابچی و کوته به دنبال فرستاد تا در زمینه امتیازی مذاکره کنند.

نمایندگان دارسی بلافاصله پس از رسیدن به تهران با دولت ایران وارد مذاکره شدند. به نظر می‌رسد که این مذاکرات در آغاز به کندي پیش رفته است ولي وقتي که سفیر روسیه در ایران اعتراضات شدیدالحنی عرضه کرد با مشکل بزرگی روبه رو شد. دارسی که اعتراض دولت روسیه را پیش‌بینی کرده بود در آغاز تصمیم گرفت پنج ایالت شمالی ایران را از امتیازنامه حذف کند. مع‌الوصف حذف این ناحیه وسیع از امتیازنامه اعتراضات روسیه را آرام نساخت. بعضی وقت‌ها چنین می‌نمود که اعتراضات آن، مذاکرات را عقیم خواهد گذاشت ولي بالاخره در ۲۸ ماه مه ۱۹۰۱ م. شاه راضی به امضای امتیازنامه دارسی گردید. (۱۳) طبق این امتیازنامه، صاحب امتیاز به مدت شصت سال مجاز به کشف، بهره‌برداری و صدور نفت بود و منطقه عملیاتی آن نیز ۴۸۰۰۰۰۰ میل مربع (به‌غیر از کل ۶۲۸۰۰۰ مترمربع) بود. در این میان حقوق استثنایی هم برای ایجاد خطوط لوله وجود داشت. حق الامتیاز قابل پرداخت به دولت ایران ۱۶ درصد سود خالص را در برمی‌گرفت. صاحب امتیاز برای اجرای کار امتیازنامه در عرض دو سال شرکتی را راه انداخت؛ اگر این شرکت در عرض این مدت تشکیل نمی‌شد امتیاز از اعتبار ساقط می‌شد (قابل توجه است که این ماده تنها ماده‌ای بود که برای الغای امتیاز در نظر گرفته شده بود). وقتی که این شرکت تشکیل می‌شد صاحب امتیاز بایستی به دولت ایران ۲۰۰۰۰ لیره سهام پرداخت شده و نیز ۲۰۰۰۰ لیره نقدا پرداخت می‌کرد.

وقتی که مذاکرات امتیازنامه در تهران در جریان بود، ه.ت. بورلز (H. T. Burls) زمین‌شناسی که از سوی دارسی گمارده شده بود مشغول مطالعه رگه‌های نفتی در سرپل ذهاب و نفت سفید در جای دیگر در سیصد میلی جنوب شرق بود. (۱۴) با توصیه يك زمین‌شناس برجسته که سربروتون ردوود نام داشت دارسی تصمیم گرفت اول از همه شمال این دو منطقه را در جایی که چاه سرخ نام دارد و در نهونیم میلی شهر قصر شیرین و در آن زمان در هفت میلی شرق مرز بین‌النهرین قرار داشت بررسی کند. (۱۵) تمام آنچه را که برای عملیات حفاری لازم بود



لحظه کشف نفت در مسجد سلیمان در سال ۱۲۸۷ (26 May 1908)

از انگلیس از راه دریا به بصره و از آنجا از راه خشکی تا منطقه ترکیه امروزی و سپس به مرز ایران در نزدیکی قصر شیرین و از آنجا به چاه سرخ فرستاده شد. به خاطر مشکلات حمل و نقل و شیوه‌های تاخیربرانگیز ماموران مرزی در ارسال آن تاخیر زیادی رخ داد. مردی که داری برای عملیات حفاری انتخاب کرده بود گ. ب. رینولدز بود. او نه تنها دوره عالی مهندسی و مدیریت را گذرانده بود بلکه روابط رسمی بسیار خوبی با روسای عشایر محلی داشت.

اولین چاه در چاه سرخ در نوامبر سال ۱۹۰۲ م. «حفر شد». عملیات حفر چاه در تابستان آینده تلاش ویژه‌ای را اقتضا کرد چرا که گرما به حد نهایت خود رسیده بود (درجه حرارت به ۱۲۰ فارنهایت در سایه یا حتی به بیشتر از این رسیده بود) وضع زندگی در چادرها در یک چنین وضعی تقریباً غیرقابل تحمل بود (هنوز ساختمانی ایجاد نشده بود). کارکنان بارها گرم‌زده شدند و لی خوشبختانه تلفات جانی در پی نداشت. از سوی دیگر آب آشامیدنی آلوده هم موجب بیماری می‌شد و آب به قدری املاح داشت که لوله دیگ دستگاه حفاری از کار می‌افتاد. از اینها گذشته وقتی که بیور ملخ در برکه رودخانه می‌ریخت و در آب غرق می‌شد وضع آب بدتر از سابق می‌شد.

با وجود این، این مشکلات و سختیها، حفر چاه همچنان ادامه یافت و در اواخر پائیز سال ۱۹۰۳ م. مقداری نفت به دست آمد. به زودی پس از این مساله، در دومین چاه هم که کمی بعد از چاه اول شروع شده بود نفت به دست آمد که موجب دلگرمی شد. متأسفانه تراوش نفت این دو چاه مدت زیادی طول نکشید و رفته رفته به صورت قطره درآمد. به زودی معلوم شد که این نفت کم برای توجیه هزینه گزاف کشیدن لوله‌ای به طول سیصد میل تا خلیج فارس کافی نیست. از اینها گذشته، داری دریافته بود که هزینه این کار فراتر و بالاتر از وسایلی است که دارد. اگر عملیات حفاری به جنوب غرب ایران منتقل می‌شد او می‌توانست دستیارانی برای خود پیدا کند و وسایلی مهیا سازد تا کار را ادامه دهد.

هر چند که داری با آدمیرال سرجان فیش (بعدها لرد) و مستر ای. گ. پریتمن، لرد کشوری نیروی دریایی (۱۶) آشنایی داشت و از آنها حمایت می‌دید ولی او در دستیابی به کمک‌های مالی مورد نیازش با مشکلات زیادی مواجه شد. معهذا داری بالاخره پس از درگیری با مقداری نومیدی و دلسردی، با تدبیرات خوب کمیته ثابت نفت نیروی دریایی با کمپانی نفت برمه تماس حاصل کرد و با آن در ماه مه سال

۱۹۵۰ م. قراردادی امضا کرد. براساس این قرارداد قرار شد که سندیکای امتیازات که چندروز قبل کمپانی نفت برمه ولرداستراتکونانو مونترویال تشکیلش داده بودند، تمام آنچه را که داری تا آن لحظه خرج کرده بود به او پرداخت کند و این پرداخت در این چارچوب، شامل هزینه کارهایی هم می‌شد که قرار بود برای تعیین وجود نفت در جنوب غرب ایران انجام شود. اگر این کار با موفقیت قرین می‌شد کمپانی بزرگ دیگری تشکیل می‌گشت تا امتیاز را با تمام حقوقش از داری و سندیکای امتیازات تحویل بگیرد و برطبق شرایط قرارداد از نفت بهره‌برداری کند.

ضمناً تمام عملیات چاه سرخ تا اواخر ماه ژوئن ۱۹۰۴ م. متوقف شد. رینولدز قبل از حرکت به سوی انگلستان در سال ۱۹۰۳ م. از تعدادی از نواحی جنوب غربی ایران که رگه‌های نفتی در آنها دیده شده بود دیدن کرد. او خصوصاً مجنوب ناحیه‌ای به نام میدان نفتون در سرزمین ناهموار ایل بختیاری در ۶۰ میلی شمال شرق اهواز و ۱۳۰ میلی راس خلیج فارس شد. در این ناحیه یک بنای ویران شده به نام مسجد سلیمان قرار داشت. (۱۷)

با وجود این که رینولدز مسجد سلیمان را ترجیح می‌داد (چون میدان نفتون هم شناخته شده بود) و این واقعیت که سرباورتون ردوود نیز درباره آن نظر خوشی داشت، زمین‌شناسان سندیکا تصمیم گرفتند در ماماتین در شصت میلی شرق اهواز کار کنند که جای امیدوارکننده‌ای بود. دستگاه‌های حفاری و سایر تدارکات برای عملیات ماماتین از راه دریا و از راه تلاقی رود کارون با شطالعرب به محمره گسیل شد و از آنجا از طریق رود کارون به اهواز وارد شد. در آنجا همه بارها بارگیری شد و با مشکلات زیادی از راه خشکی به ماماتین فرستاده شد و مدت آن حدود ده روز طول کشید. رینولدز قبلاً درباره حق حفاری در سرزمین بختیاری و نیز حفظ و حراست از نیروی انسانی و دستگاه‌های سندیکا با خانم‌های بختیاری مذاکره کرده و کارها را مرتب کرده بود. طبق امتیازنامه داری هیچ نوع ترتیباتی لازم نبود؛ چرا که این وظیفه دولت ایران بود که در هر جا از این ناحیه که قرار نبود حفاری شود نیازها را برطرف سازد و از نیروی انسانی صاحب امتیاز حفظ و حراست کند. مع‌هذا رینولدز در زمان حکومت ضعیف قاجارها مجبور شد با خانم‌های بختیاری ترتیب کارها را بدهد؛ او مجبور شده بود یک چنین عملی را در چاه سرخ هم انجام دهد.

سندیکای امتیازات دوچاه در ماماتین حفر کرد ولی به دلیل سختی پوسته‌های زمین و نیز ناکافی بودن نگهداران بختیاری و بدرقتاری آنها پیشرفت به کندی صورت می‌گرفت. رینولدز با گذشت زمان احساس بدبینی بیشتری پیدا می‌کرد، چرا که او حساب کرده بود نفت در اینجا تاحدی در قسمت سطح زمین قرار دارد. مع‌هذا سندیکا بارینولدز هم عقیده نبود ولیکن يك نفر زمین‌شناس معروف به نام کانینگهام کرگ را برای مذاکره با او به ایران فرستاد. کانینگهام با دیدار از مسجد سلیمان نظر رینولدز را در خصوص اینکه در ماماتین بیشتر از مسجد سلیمان نفت وجود دارد دور ریخت. از این رو سندیکا تصمیم گرفت کارهای حفاری را در ماماتین متوقف ساخته و به جای آن در مسجد سلیمان به کار پردازد. مع‌الوصف در این زمان، سرمایه سندیکا کاهش یافته بود و این برای آنها هشداري بود و در اینکه بتوانند در این نقطه جدید به کار خود ادامه دهند شك و شبهه وجود داشت. عملیات مسجد سلیمان در واقع آخرین تلاش آنها بود.

اولین چاه مسجد سلیمان در ژانویه سال ۱۹۰۸ م. و دومین چاه آن کمی پس از آن به نفت رسید. در ۲۶ ماه مه همان سال یعنی زمانی که پول سندیکا در حال ته‌کشیدن بود (درواقع بر طبق بعضی از گزارش‌هایی که درباره تعطیلی فرستادن وسایل از انگلستان می‌باشد) نفت به مقدار دوبرابر در عمق ۱۱۸۰ پایی چاه اول فوران زد. ۱۰ روز بعد در چاه دوم هم يك چنین اتفاقي رخ داد. موفقیت قرین شد یقین شد که میدان وسیعی از نفت کشف شده است. چنانکه لانگریگ می‌گوید (۱۸)، این کشف سعادت خیز مشکلات مالی داری و سندیکای امتیازات را حل کرد و در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ م. به تشکیل شرکت نفت ایران- انگلیس انجامید. درست قبل از اینکه کمپانی تشکیل شود به نیروی دریایی نسخه‌ای از آگهی آن نشان داده شد. سپس در روابط شفاهی بعضی از تغییرات به وقوع پیوست تا برای تهیه نفت سوخت نیروی دریایی انگلیس قراردادی منعقد گردد. از اینها گذشته، بنابه توصیه مستر مک‌کنا، اولین لرد بعدی نیروی دریایی، قرار شد لرد استراتکوناومونتریال که در سن هشتاد و نه سالگی بودند رییس شرکت نفت ایران- انگلیس گردند. به داری هم در هیات مدیران مقامی داده شد که تا زمان مرگش در سال ۱۹۱۷ م. در آن مقام بود. سایر مدیریت‌ها به اعضای کمپانی نفت برمه داده شد. شرکت نفت ایران- انگلیس دارای يك سرمایه اولیه دومیلیون لیره‌ای بود.

سندیکای امتیازات در زمان تشکیل شرکت جدید برچیده شد و تمام مسوولیت بهره برداری از امتیاز نامه به شرکت نفت ایران- انگلیس واگذار گردید. چون شرکت نفت ایران- انگلیس تنها شرکتی بود که حق بهره برداری از منابع نفتی مسجد سلیمان را داشت؛ لذا توانست با «توسعه و گسترش هماهنگی» یعنی به دیگر سخن با عدم کامل حفاری رقابت خیز، کارها را روبه راه کند؛ یعنی چیزی که در مکزیکو و ایالات متحده کارها را ضایع کرده بود.

این شرکت به عنوان یک قدرت شناخته شده در زمینه صنعت نفت «کار ایجاد سدی را به عنوان یک واحد در ایران به دست آورد و بر قطر چاهها افزوده شد و محصولات تولیدی به حداکثر کارایی خود دست یافت.» (۱۹) جالب توجه است که اراضی نفت خیز مسجد سلیمان گو اینکه شصت سال از زمان کشف آن گذشته، هنوز که هنوز است مورد بهره برداری قرار می گیرد.

رینولدز و مردان او از لحاظ دیگر در اراضی نفت خیز مسجد سلیمان تا حدی متحمل فشار شدند. اگر نفت در آن زمان با آن وسایل ابتدایی نظیر چاه پازنان فوران می کرد و وسایل حفاری کشف نفت به آسمان می رفت، نتایج مصیبت باری برای حفارها و دستیاران آنها به بار می آورد و نیز سرپوش گذاشتن روی چاه، اگر نه ممکن نبود، ولی مشکلات زیادی را ایجاد می کرد.

حال شرکت نفت ایران- انگلیس با به دست آوردن این اراضی نفت خیز غنی بایستی وسایل حمل نفت را از طریق دریا به بازارهای جهانی فراهم می ساخت. نقطه ای برای این منظور در نظر گرفته شده جایی کوچکی به نام آبادان در جانب ایرانی شط العرب و حدود ۴۰ مایلی مصب رودخانه بود. ایجاد خط لوله تا آبادان به دلیل صعب العبور بودن راهها مشکلات زیادی به بار آورد. این خط لوله که ۱۴۰ میل درازای آن بود سالانه ۴۰۰۰۰۰ تن قدرت حمل داشت. (۲۰) این خط لوله گرچه در ژوئن ۱۹۱۱ م. تکمیل شد، ولی به دلیل تاخیر تاسیس تصفیه خانه و تانک های ذخیره نفت نزدیک به یک سال پس از آن مورد بهره برداری قرار نگرفت. دو سال پس از آن بود که تصفیه خانه تکمیل شد و توانستند از تمام قدرت خط لوله استفاده کنند. بر مقدار تولید نفت در مسجد سلیمان به موازات این پیشرفت ها تا حد چشمگیری افزوده شد.

اولین بارگیری نفت ایران در اگوست سال ۱۹۱۲ م. انجام شد و ۲۲۰۰ تن نفت خام به شرکت نفت آسیا فروخته شد و با یکی از تانکرهای شرکت از آبادان حمل گردید. این فروش به دنبال قراردادی بود که شرکت در آوریل ۱۹۱۲ م. با شرکت نفت

آسیا منعقد ساخته بود. مع الوصف مدیران شرکت نفت ایران- انگلیس از همان آغاز علاقه شدیدی داشتند که برای تهیه سوخت نیروی دریایی با نیروی دریایی انگلیس وارد مذاکره شوند؛ این علاقه در اطلاعیه شرکت (پس از نشان دادن به نیروی دریایی و اصلاح کردن) در اوایل سال ۱۹۰۹ م. بروز کرد. یکی از افراد شائقی که واسطه بین شرکت نفت ایران- انگلیس و نیروی دریایی بود مستر چارلز گرینوی (۲۱) بود که یکی از مدیران نخستین شرکت محسوب می‌شد. در جلسه شرکت نفت ایران- انگلیس ترس اینکه ترکیب بزرگ و وحشتناک رویال داچ- شل امکان دارد جانشین آنها شود از ذهن گرینوی و همقطاران آنها بیرون نمی‌رفت و بیشتر به همین دلیل بود که گرینوی و مدیران همدریف وی نگران توافق با نیروی دریایی بودند. ترس شرکت نفت ایران- انگلیس زمانی افزون یافت که شنید گروه رویال داچ- شل در صدد است امتیاز نفت بین‌النهرین را از دولت ترکیه به دست آورد؛ طرحی که اول داری و بعد خود شرکت بدان علاقه نشان داده بودند. (۲۲) شرکت نفت ایران- انگلیس می‌ترسید که اگر گروه رویال داچ- شل در کسب امتیاز نفت بین‌النهرین موفق گردد، شروع به جنگ نرخ در خاورمیانه کند و فشار زیادی بر شرکت وارد سازد. (۲۳)

هر چند که وزارت امور خارجه شرکت نفت ایران- انگلیس را حمایت می‌کرد، ولی اداره هند (که شرکت از مدت‌ها قبل در صدد توافق با او در خصوص تهیه سوخت راه‌آهن هند بود) مخالف با آن بود. در اکتبر سال ۱۹۱۱ م. مستر وینستون چرچیل اولین لرد نیروی دریایی گردید. او در وهله اول با توجه به مساله سوخت نیروی دریایی، از آن زمانی که يك افسر «دریای کوچک» بود علاقه به نفت نشان نمی‌داد. با وجود این وقتی که او از رشد بیش از حد نیروی دریایی آلمان آگاه شد و از این‌ها گذشته تحت تاثیر آدمیرال لردفیش «دیوانه نفت» قرار گرفت، نظریاتش تغییر یافت. اوبه جای توجه به اظهارنامه گرینوی و هم قطارنش، راه و روش مطلوب دیگری در پیش گرفت.

در ژوئن سال ۱۹۱۲ م. کمیسیون سلطنتی درباره تهیه نفت به ریاست لردفیش تشکیل جلسه داد. در پاییز همان سال گرینوی فعالانه با نیروی دریایی به مذاکرات پرداخت؛ این دپارتمان ناچاراً در آن زمان محکوم به استفاده از نفت به جای زغال برای سوخت نیروی دریایی گردید. در نوامبر سال ۱۹۱۲ م. گرینوی برای شرکت در جلسه کمیسیون سلطنتی در خصوص تهیه نفت دعوت شد که در آن زمان لردفیش و همقطاران وی با او به توافق رسیدند.

در ژانویه همان سال دولت آلمان از شرکت نفت ایران-انگلیس خواست تا شرحیه‌ای برای سوخت و تهیه نمونه‌ای از آن به این دولت عرضه کند. در این خصوص به نیروی دریایی رجوع شد و دپارتمان جواب داد که درخصوص امضای این قرارداد مادامی که تهیه سوخت برای نیروی دریایی انگلیس متوقف نشده، هیچ‌گونه اعتراضی ندارد. نیروی دریایی خصوصاً در آن زمان برای تهیه ۳۰۰۰۰۰۰ تن نفت سوخت که بین ماه سپتامبر ۱۹۱۳ م. و اواخر ژوئن همان سال تخلیه گردد، قراردادی با شرکت نفت ایران- انگلیس منعقد ساخت. این قرارداد با نیروی دریایی در آن درجه از اهمیت نبود که گرینوی و همکاران وی را قانع سازد؛ آنچه آنها می‌خواستند چیزی فراتر از یک قرارداد بنیادی بود. این احتیاجات تزیید در بالا رفتن سرمایه نقش بسیار مهمی داشت.

چرچیل در ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۱۳ م. وقتی که ارزیابی نیروی دریایی برای سال ۱۴- ۱۹۱۳ م. مورد بحث بود نطقی در مجلس عوام انجام داد. چرچیل گفت که نیاز مملکت به نفت سوخت برای کشتی‌های جنگی به قدری است که این سوخت بایستی با قیمت ثابتی برای کشتی‌ها تهیه شود. نیروی دریایی بایستی به غیر از گام‌های مهم و موثری که برای تهیه این سوخت برمی‌دارد برای تهیه آن یک خریدار مصر گردد و به زور هم شده اقدام به تهیه نفت کند. وی افزود که تهیه نفت نیروی دریایی بایستی تا آنجا که امکان دارد از منابع تحت سلطه انگلیس یا تحت نفوذ آن انجام شود.

نیروی دریایی در ماه آینده تصمیم گرفت هیاتی را برای بررسی اراضی نفت‌خیز شرکت نفت ایران- انگلیس و تأسیسات آن به ایران بفرستد. این هیات مرکب از دریادار ای. جی. و. اسلید، پروفیسور جان کدمن (۲۴) دکتر ای. ه. پاکسو از دایره مساحی زمین‌شناسی هند، و مستر جی. سی. کلارک از نیروی دریایی بود. داستان نفت ایران همواره جذاب و خواندنی است. روایت زیر را چارلز عیسوی از این داستان نقل کرده‌است که می‌خوانید.

اعضای این هیات در اواخر اکتبر ۱۹۱۳ م. به ایران رسیدند. آنها از آبادان، محمره، مسجد سلیمان، اهواز (جایی که حفاری در حال پیشرفت بود)، نفت سفید، جزیره قشم و سایر نواحی خلیج فارس دیدن کردند. این هیات در ۲۵ ژانویه ۱۹۱۴ م. به انگلستان برگشت. بالاخره در خصوص فعالیت‌ها و استعدادهای شرکت نفت ایران- انگلیس گزارش‌های مطلوبی عرضه کرد؛ مبنی بر اینکه اراضی نفت‌خیز موجود (در مسجد سلیمان) می‌تواند قسمت اعظم احتیاجات سوختی نیروی دریایی را برای

مدت قابل توجهی تهیه کند و اگر کل امتیاز با روش عاقلانه‌ای مورد بهره‌برداری قرار گیرد، می‌تواند احتیاجات سوختی نیروی دریایی را به طور کامل تامین نماید. در نتیجه این گزارش مطلوب مذاکرات بین شرکت نفت ایران-انگلیس و نیروی دریایی و خزانه به سرعت انجام شد. در ۲۰ ماه مه ۱۹۱۴م. نیروی دریایی، خزانه و شرکت نفت ایران-انگلیس قراردادی امضا کردند که در میان مواد آن مواد زیر قابل توجه بود. (۱) سهام عادی اضافه شرکت نفت ایران-انگلیس از ۲۰۰۰۰۰۰۰ لیره هر کدام یک لیره است و سهام قرضه موجود هم ۱۹۹۰۰۰۰ لیره می‌باشد.

(۲) وجه اشتراک خزانه ۲۰۰۰۰۰۰۰ لیره برای سهام عادی اضافی، ۱۹۹۰۰۰۰ لیره برای سهام قرضه موجود و ۱۰۰۰۰ لیره برای ۱۰۰۰ سهم ممتاز می‌باشد. (۳) دولت دونفر مدیر رسمی در هیات‌مدیره شرکت خواهد داشت. این دو مدیر اگر اعضای دیگر هیات‌مدیره کاری انجام دهند که مضر به حال علائق ملی یا خطرناک برای قرارداد شرکت با نیروی دریایی (همه در همان روز امضا شده بود) باشد حق وتو خواهد داشت. جالب توجه است که این حق وتو هرگز قابل برگشت نخواهد شد.

علائق اشتراک دولت مرکب از اکثریت آرای شرکت بود، این اکثریت حق رای تا سال ۱۹۶۷م. حفظ شده بود. در همان روز امضای این قرارداد، نیروی دریایی با شرکت نفت

ایران - انگلیس یک قرارداد بیست ساله یا زیادتر، در صورتی که برای تهیه نفت سوخت ۶۰۰۰۰۰۰۰ تن با قیمت ثابت ۳۰ درصد در هر تن در آبادان یا هر جای دیگر مورد قبول خلیج‌فارس ضروری باشد، امضا کرد. قرار بر این شده بود که اگر سود شرکت از ۱۰ درصد سهام عادی پس از تمام مساعده‌ها و پرداخت‌های مجزای سهام ممتاز و سود سهام قرضه تجاوز کند، کاهشی در نرخ صورت پذیرد. نتیجه قرارداد ۲۰ ماه مه ۱۹۱۴م. با دولت انگلیس و امضای قرارداد طویل‌المدت با نیروی دریایی در همان روز دست کم جای پای شرکت نفت ایران-انگلیس را محکم‌تر ساخت و شرکت را قادر نمود تا در مقابل دسایس و اغتشاشات پس از جنگ سال‌های ۱۸-۱۹۱۴م. ایستادگی کند.

گزینش ۲ - مصطفی فاتح: تاریخ اکتشاف صنعت نفت در ایران

مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» صص (۲۵۶ - ۲۵۰)

۳ - آغاز عملیات و تحصیل سرمایه

چند ماه پس از امضای امتیازنامه، داری عده‌ای حفار لهستانی را استخدام کرد و با مقداری لوازم و اثاثیه به چاه سرخ واقع در شمال قصرشیرین اعزام داشت. در آن وقت چاه سرخ جزو ایران بود و بعدها پس از تجدیدنظر در خط مرزی بین ایران و عثمانی (که پس از جنگ اول بین‌المللی این قسمت خط مرزی بین ایران و عراق شد) در ۱۹۱۳م. به عثمانی واگذار گردید. مهندسی را هم که داری برای ریاست عملیات انتخاب نمود شخصی بود موسوم به رینولدز که در وزارت فوائد عامه هندوستان سابقه ممتدی داشته و مرد فوق‌العاده با استقامت و پشتکاری بود. هیات اعزامی از راه بصره و بغداد اعزام چاه سرخ شده و شروع به کار کردند و در ابتدای امر هم مواجه با مشکلات گوناگونی شدند.

فقدان امنیت در این ناحیه مرزی و تقاضاهای متعدداایالات و طوایفی که در دوطرف خط مرزی سکنی داشتند و تهدیدهایی که می‌کردند موجب شد که کار با کندی پیشرفت نماید ولی پایداری مداوم رینولدز تأثیر زیادی در پیشرفت کار داشت. در تابستان سال ۱۹۰۳م. گاز نفت در عمق ۵۰۷ متر پدیدار و متعاقب آن نفت مختصری هم به دست آمد. چندماه بعدچاه دوم در عمق مشابهی به نفت رسید که محصول روزانه آن در اول سی‌تن و چندی بعد به بیست و پنج تن تقلیل یافت. در این وقت محقق گردید که به واسطه بعد مسافت میان چاه سرخ و خلیج فارس (که بالغ بر یک‌هزار کیلومتر بود) و همچنین ناچیزی مقدار محصول ادامه عملیات در آن محل منافی با صرفه می‌باشد لذا داری تصمیم گرفت که چاه سرخ را رها کرده و در نقاط جنوبی به کاوش پردازد.

طبق ماده شانزده امتیازنامه، داری شرکتی در ۱۹۰۳م. با سرمایه ششصد هزار لیره تشکیل داد که نام آن را «شرکت بهره‌برداری اولیه» گذاشت و سهامی را که تعهد کرده بود تسلیم و بیست هزار لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. داری

تا آن وقت قریب سیصد هزار لیره از جیب خود خرج کرده و حاضر نبود که بیش از این مبلغ سرمایه‌اش را در این کار صرف نماید لذا در صدد برآمد که کمک و مساعدت دیگران را جلب نماید.

عده‌ای از سرمایه‌داران آلمانی به داریسی پیشنهاد کردند که تمام مخارجی را که او تا آن وقت کرده بود بپردازند و مبلغ مهمی هم به عنوان قیمت امتیاز به او بدهند تا او کنار رفته و امتیاز را به آنها واگذار نماید. یک شرکت نفت آمریکایی و بعضی از سرمایه‌داران فرانسوی هم پیشنهادهایی به داریسی کردند تا امتیاز را از او خریداری کنند و حتی حاضر بودند که او را هم در امتیاز سهیم سازند. شواهدی در دست است که داریسی به واسطه خرج گزافی که تا آن وقت کرده بود و نتیجه مطلوب را هم تحصیل نکرده بود میل داشت که معامله‌ای کرده و سرمایه از دست رفته خود را باز ستاند، ولی ضمناً رغبت زیادی به معامله با بیگانگان نشان نمی‌داد. در این هنگام واقعه‌ای رخ داد که طرح‌ها و نقشه‌های داریسی و خریداران امتیاز او درهم ریخته شد. دریاسالار لرد فیشر پس از سال‌ها خدمت در نیروی دریایی انگلستان و مدت‌ها تبلیغ برای آن که سوخت کشتی‌های جنگی انگلیس تبدیل به نفت گردد در سال ۱۹۰۴ م. به فرماندهی نیروی دریایی انگلیس منصوب گشت و فوری کمیته‌ای انتخاب کرد که قضیه تحصیل منابع کافی نفت را برای نیروی دریایی مطالعه و بررسی نماید. مستر پرتی من که از سیاستمداران بود بریاست این کمیته انتخاب گردید و سایر اعضای کمیته مزبور هم متخصصین و سیاستمدارانی بودند که اطلاعات مبسوطی در این امر داشتند. لرد فیشر شنیده بود که داریسی امتیاز نفتی در ایران بدست آورده و در مذاکره است که آنرا به سرمایه داران خارجی بفروشد لذا به کمیته مزبور دستور فوری صادر کرد تا بهر طریقی که باشد امتیاز مزبور را برای دولت انگلیس تحصیل نماید. آن ایام عقیده عمومی در انگلستان، که یک کشور سرمایه داری و مخالف سرسخت با دخالت دولت در امور بازرگانی بود، اجازه نمی‌داد که دولت مستقیماً در صدد خرید امتیاز بر آید، یا آنکه سهام شرکتی را خریداری کند که چنین امتیازی را داشته باشد لذا اولیای امور مصلحت در آن دیدند که بهر قیمتی هست مانع شوند که امتیاز داریسی بدست خارجیان بیفتد و ضمناً سرمایه کافی برای داریسی تهیه کنند تا عملیات را ادامه دهد و منتظر فرصت شوند تا بتدریج عقیده عمومی را برای دخالت مستقیم دولت در امر نفت حاضر و مهیا سازند.

کمیته مذکور بی‌درنگ شروع به کار کرد و اولین کاری که مستر پرتی من کرد این بود، که شخصاً نزد لرد استراتکونا رفته و از او استعانت خواست. این لرد ثروت

هنگفتی در کانادا بدست آورده و موجد راه آهن سرتاسری کانادا بود و در آنوقت بواسطه کهولت سن از کارهای بازرگانی برکنار و گوشه نشینی را اختیار کرده بود. پرتی من ضمن نطقی که ده سال بعد در مجلس مبعوثان انگلیس کرد درباره ملاقات خود با لرد استراتکونا چنین گفت: «من خودم شخصا به ملاقات لرد استراتکونا رفته و قضیه را با او در میان گذاشتم و تقاضا کردم که با نام و سرمایه خود به داری کمک کند تا این امتیاز از دست ما خارج نگردد. لرد استراتکونا فقط یک پرسش از من کرده و گفت: «یابیشرفت و توفیق این پروژه به نفع نیروی دریایی انگلیس است که از من تقاضا دارید در آن شرکت نمایم؟» و همینکه به او پاسخ مثبت دادم دیگر پرسشی نکرد و بدون هیچگونه چون و چرا تقاضای مرا پذیرفت.» در جای دیگر نطق خود، پرتی من گفت: «تشکرات مجلس مبعوثان را باید تقدیم لرد استراتکونا و دیگران نموده که این امتیاز را سخت چسبیده و نگاه داشتند تا اینکه فرصتی برای دولت بدست آمد که آنرا بعدها تحصیل نماید.»

از طرف دیگر پرتی من با شرکت نفت برمه که یک شرکت نفت تمام انگلیسی بود و به استخراج نفت برمه می پرداخت وارد مذاکره شده و از آن شرکت هم تقاضای مساعدت کرد که با حسن قبول تلقی شد. در نتیجه این مذاکرات در سال ۱۹۰۵ م. شرکت جدید بنام «سندیکای امتیازات» در شهر کلاسکو تشکیل شد که سهام بهره برداری اولیه و امتیازنامه را مالک گردید و سرمایه متناسبی هم برای ادامه عملیات در ایران تهیه گردید. صاحبان عمده سهام این شرکت جدید عبارت بودند از لرد استراتکونا و شرکت نفت برمه و داری.

اولین کاری که شرکت جدید کرد این بود که عملیات چاه سرخ را متوقف ساخت و دستور داد که جدید کرد این بود که عملیات چاه سرخ را متوقف ساخت و دستور داد که تمام اثاثیه و لوازم کار را منتقل به ماماتین که در نزدیکی راه مهرمز و واقع در شمال اهواز است بنمایند. در اینجا شروع به جفر دوچاه امتحانی شد و حفارهای کانادایی استخدام کردند که تحت ریاست رینولدز به عملیات بپردازند. چاه اول به عمق ۶۶۱ متر و دومی ۵۹۸ به متر رسید ولی هیچکدام به نفت نرسید. نبودن راه شوسه و مشکلات محلی هزینه کار را زیاد می ركد و چندی بعد اولیای شرکت جدید هم دچار نگرانی بسیار شدند. سر آرنولد ویلسون در کتاب خود موسوم به «جنوب غربی ایران» ص ۲۴ می نویسد:

وزارت خارجه انگلیس و دولت هندوستان را باید تقدیر کرد که عده‌ای سرباز هندی به این نقطه اعزام داشتند تا به ایلات محلی بفهمانند که اگر مانع کار يك شرکت

انگلیسی شوند (که امتیاز صحیحی در دست دارد و همین که از امتیاز مزبور بهره‌برداری به قاعده‌ای شد هم ایلات محلی و هم ایران استفاده کلانی از آن خواهند کرد) چه عواقبی برای آنها خواهد داشت.

موقعی که سر آرنولد ویلسون کتاب مزبور را می‌نوشت خود سمت نایب‌کنسولی انگلیس را در اهواز داشت و سرپرستی سربازان هندی هم به عهده او بوده است و از این رو معلوم می‌شود که انگلیس‌ها برای تامین کارکنان شرکت عده‌ای سوار هندی به ماماتین آورده بودند که به قرار نوشته ویلسون بیست نفر بودند.

همین که در ماماتین نتیجه مطلوب به دست نیامد، تصمیم گرفته شد که چاه‌های دیگری در نقطه‌ای که نامش در آن وقت «میدان نفتون» بود، حفر نمایند. باستان شناس فرانسوی مسیو دومرگان در گزارش‌های خود ذکر می‌کند که در میان تپه‌های خاک بختیاری واقع بود نموده و گفته بود که در سر راه بین مال امیر و شوشتر جایی به نام میدان نفتون هست که علائم ظاهری نفت در آنجا هویدا و خرابه‌های آتشکده‌ای نیز در آنجا موجود است که اهالی به نام مسجد سلیمان می‌شناسند.

بنابراین اثاثیه و لوازم از ماماتین به مسجد سلیمان حمل و در آنجا حفاری شروع گشت. در اواسط سال ۱۹۰۸ م. سرمایه شرکت «سندیکای امتیازات» رو به تحلیل می‌رفت و چاه‌های مسجد سلیمان هم به نفت نرسیده بود و بسیاری گمان می‌کردند که نفت کافی و به مقدار تجارتي در این نقطه یافت نمی‌شود.

چنانکه مشهور است، روسای شرکت پس از مشاوره تصمیم می‌گیرند که به سرمهندس خود، رینولدز، دستور دهند که عملیات را متوقف ساخته و اثاثیه را جمع نموده با همراهان از ایران خارج شود، حتی گفته می‌شود که این دستور به رینولدز می‌رسد، ولی او به واسطه اعتماد فوق‌العاده‌ای که به مسجد سلیمان داشته از اجرای این دستور خودداری کرده و کار را ادامه می‌دهد. به هر حال عملیات مسجد سلیمان ادامه پیدا می‌کند تا اینکه در تاریخ ۲۶ ماه مه ۱۹۰۸ م. (مطابق با پنجم خرداد ۱۲۸۷ ش.) مته حفر چاه آخرین ضربت خود را به صخره‌ای که روی معدن معروف مسجد سلیمان قرار گرفته بود، وارد آورده و نفت از چاه با فشار زیادی فوران می‌کند و در این تاریخ آشکار می‌شود که ایران دارای منابع ذی‌قیمت نفت بوده و آینده درخشانی در پیش دارد. عمق اولین چاه ۳۶۰ متر و عمق چاه دوم، که ده روز بعد از چاه اول به نفت رسید، ۳۰۷ متر بود و معلوم گشت که قطر سنگ معدن نفت مسجد سلیمان بالغ بر ۳۰۰ متر است.

کشف این معدن مهم فوری مشکلات مالی را حل کرد و چند ماه بعد یعنی در ماه

آوریل ۱۹۰۹ م. شرکت نفت ایران- انگلیس با سرمایه دو میلیون لیره که نصف آن پرداخته شده بود، تشکیل و در لندن به ثبت رسید و این شرکت جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» گردید، ۹۷۰۰۰۰ سهام آن (که هر سهمی یک لیره بود) شرکت نفت برمه برداشت و سی هزار دیگر در بازار فروخته شد. اینجا باید گفته شود که داری و لرد استراتکونا در این موقع سهامداران شرکت نفت برمه بودند و علاوه بر این پس از تشکیل شرکت مزبور ۶۰۰۰۰۰ سهم مرجح یک لیره و ۶۰۰۰۰۰ سهم قرضه یک لیره ای که سالی ۵ درصد سود می پرداخت از طرف شرکت نفت ایران - انگلیس به بازار عرضه شد و با استقبال بی نظیری از طرف مردم خریداری گردید. لرد استراتکونا که در آن وقت ۸۹ سال داشت به ریاست هیات مدیره انتخاب گردید و یک تاجر انگلیسی که سابقاً در تجارت با هندوستان داشت و با شرکت نفت برمه هم روابط نزدیک داشت و نامش چارلز گرینوی بود، به مدیریت عامل شرکت مزبور انتخاب گردید. داری هم به عضویت هیات مدیره انتخاب گردید و تا سال ۱۹۱۷ م. که فوت کرد، این سمت را داشت.

۴ - پیشرفت عملیات تا جنگ اول و شرکت دولت انگلستان

توسعه عملیات بین سال های ۱۹۰۸ م. و ۱۹۱۴ م. که جنگ اول بین المللی شروع گشت، با سرعت هر چه تمامتر پیشرفت داشت. تا سال ۱۹۱۴ م. سی حلقه چاه در مسجد سلیمان حفر گردید و خانه هایی برای کارکنان نفت ساخته شد و خطوط لوله با چاه های نفت وصل گردید و آب خوراکی از رود کارون با لوله آورده شد و کارخانه تعمیر و انبار ملزومات و بیمارستان و درمانگاه و باشگاه و غیره بنا گردید. یک خط لوله از مسجد سلیمان به آبادان کشیده شد که در سال ۱۹۱۲ م. به اتمام رسید. قطر این لوله در جاهای مختلف بین ۱۰ و ۱۵ سانتی متر بود که می توانست سالی چهار صد هزار تن نفت از مسجد سلیمان به آبادان حمل نماید. چهار ایستگاه تلمبه در نقاطی موسوم به تمبی- ملاتانی- کوت عبدالله و دارخوین ایجاد گشت که فشار کافی ایجاد کرده و نفت را به آبادان می رساند. در ابتدای امر کلیه لوازم از خرمشهر با کشتی به اهواز حمل می شد و از آنجا به واسطه نبودن راه شوسه و وسایل جدید حمل و نقل با قاطر به مسجد سلیمان حمل می گردید، بعدها کشتی های کوچکتری محصولات را از اهواز به درخزین رسانده و از آنجا با وسایل

جدید به مسجدسلیمان حمل می‌کردند. موضوع تحصیل اراضی در مسجدسلیمان و امنیت آن ناحیه از ابتدا مواجه با مشکلات بسیار شد. اراضی مزبور غالب چراگاه دست‌جمعی ایل بختیاری بود که طبق سنت قدیم متعلق به همه افراد ایل بود، ولی خوانین خود را مالک شناخته و اجازه نمی‌دادند که شرکت طبق امتیازنامه با مالک حقیقی وارد معامله شود. به علاوه ایلخانی و ایل‌بگی بختیاری خود رانمایند دولت مرکزی معرفی کرده و فقط در مقابل دریافت وجوهی حاضر بودند که امنیت ناحیه را عهده‌دار کردند. یکی از کارمندان اولیه شرکت که از سال ۱۹۰۹ م. به ایران آمد، پزشکی بود به نام دکترینگ که در مدت کمی زبان فارسی را آموخت و به واسطه شغل طبابت خود محبوبیتی بین همه کارکنان شرکت و اهالی محل پیدا کرد. شرکت از اطلاعات و زبان فارسی دانستن او و مقام پزشکی او استفاده کرده و کارهایی که با متصدیان محلی داشت، به وسیله او انجام می‌داد.

برای آنکه روابط شرکت و خوانین بختیاری به نحو مطلوبی جریان یابد، سه فقره قرارداد با آنها منعقد شد که تسهیلات بسیار در کار شرکت فراهم کرد. اول قراردادی مربوط به سهام شرکت بود که به موجب آن خوانین بختیاری را در امور شرکت سهیم می‌ساخت. برای این منظور شرکت نفت ایران-انگلیس یک شرکت تابعه‌ای به نام شرکت نفت بختیاری تشکیل داد که حدود عملیات آن محدود به یک میل مربع در وسط مسجدسلیمان بود. سرمایه این شرکت چهار صد هزار لیره بود که سه درصد آن یعنی دوازده هزار سهم (یک لیره‌ای) آن مجانا به خوانین بختیاری واگذار گردید. چهار نفر از خوانین که دونفر نماینده خانواده حاجی ایلخانی و دو نفر نماینده ایلخانی بودند، از طرف سایرین نمایندگی داشتند که عواید سهام را هر سال گرفته و بین دیگران تقسیم نمایند. بعدها شرکت نفت بختیاری منحل و ضمیمه شرکت بهره‌برداری اولیه گردید و دوازده هزار سهم خوانین هم تبدیل به سهام «شرکت بهره‌برداری اولیه» گردید. دوم قراردادی راجع به خرید اراضی بود که هر سال شرکت اراضی را که در حدود خاک بختیاری لازم داشت، از ایلخانی و ایل‌بگی به قیمت معینی خریداری می‌کرد و این دو که خود را نماینده دولت می‌دانستند، متعهد بودند که وجه آن را به صاحبان حقیقی اراضی برسانند. اگر برحسب اتفاق اراضی خریداری شده متعلق به یکی از خوانین بود، وجه آن را با کم و کسر کردن معمول خودشان به او می‌پرداختند و اگر خانی پیدا نمی‌شد که خود را مالک اراضی مزبور معرفی کند، قیمت اراضی جزو درآمد ایلخانی و ایل‌بگی محسوب می‌گشت. سوم قراردادی درباره حفاظت محل بود که ایلخانی یکی از خان زاده‌ها را به عنوان

سر مستحفظ به شرکت معرفی می‌کرد و عده‌ای تفنگچی در اختیار او می‌گذاشت. شرکت حقوقی به سر مستحفظ و تفنگچی می‌پرداخت و آنها امنیت ناحیه را حفظ می‌کردند و سالی سه هزار لیره هم به ایلخانی می‌داد. این سر مستحفظ ضمناً حاکم محل بود و در همه کارهای حقوقی و جزایی به رسم قدیم معمول در ایل عمل می‌کرد. قرار سوم تاموقعی که نفوذ حکومت مرکزی در خوزستان مستقر نشده بود، به قوت خود باقی بود ولی بعدها با ایجاد ادارات دولتی و ژاندار مری و غیره خود به خود از میان رفت، ولی پرداخت سالی سه هزار لیره پابرجا بود.

در سال ۱۹۰۹ م. شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعلی منعقد و یک میل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. در ابتدا پالایشگاه برای تصفیه ۲۰۰۰۰ تن در سال ساخته شد و بعدها به تدریج توسعه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، حفاظت ناحیه آبادان را شیخ در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود.

در سال ۱۹۱۲ م. اولین نفتی که از معادن جنوب ایران استخراج شده بود به شکل خام صادر گردید که مقدار آن ۴۳۰۰۰ تن بود. سال بعد این مقدار به ۸۱۰۰۰ تن بالغ گشت و در سال ۱۹۱۴ م. به ۲۷۴۰۰۰ تن رسید...

پروژه های خطوط لوله های روسیه

علاقه انگلیس به نفت ایران از اشتیاق به کنترل منابع معتبری منبعت شده بود که آن را مستقل از صنعت نفت آمریکا می‌ساخت. ولی روسیه در چارچوب مرزهایش دارای نفت بیش از اندازه نیاز بود- در واقع تولید نفت روسیه در اواخر این قرن، از تولید نفت آمریکا بیشتر شده بود. چنانکه گزینش زیر نشان می‌دهد، توجه روسیه به ایران نه تنها به عنوان منبع تولیدی بلکه به صورت یک بازار و سرزمینی که راه بازارهای آسیایی از آن می‌گذشت جلب شده بود.

نفت باکو در خلال قرون برای استفاده سوخت چراغ‌ها، ترکیب رنگ‌ها و سایر نیازها به کار می‌رفت. (۲۵) ابوت در گزارش سفرش به سواحل دریای مازندران در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۸۴۴ م.

(۶۰ FO/۱۰۸) می‌نویسد: «تعداد کرجی‌ها و قایق‌های کوچکی که نفت را از باکو و سایر نواحی ساحلی می‌آورند زیاد است» و در میان صادرات باکو به بار

فروش فقره زیر را نام می برد: «نفت ۲- یا ۳ کشتی ۸۰ یا ۱۰۰ خروار به حساب ۱۰۰ من تبریز- که در بار فروش ۱۶ درصد خروار ۳۶ منی ارزش دارد.» او نفت را جزو اقلام وارداتی سایر شهرها قلمداد کرده و نوشته که از این واردات ۵ درصد حق گمرکی گرفته می شود. در گزارش کنسولی انگلیس راجع به گیلان (A and P) سال ۱۸۶۷ م، ص ۶۷) آمده است که «چند تا کشتی هم برای آوردن نمک و نفت از ساحل ترکمن به انزلی به کار گرفته شده است.»

با توسعه صنعت نفت روسیه، نفت سفید و نفت خام به مقدار فزاینده ای سرازیر بازارهای ایران گردید. چنانکه در پایین خواهد آمد تصفیه نفت در ایران برای چندین سال انجام می شد، ولی این کار بنا به دلایلی که کنسولی انگلیس در رشت عرضه کرده متوقف شده است:

درخصوص جداول واردات که حاوی کاهش ۱۴۲۵۵ لیبره واردات نفت صحبت کرده بودم؛ واردات این کالادر سال ۱۸۹۴ م. در مقابل ۶۸۰۰ لیبره سال ۱۸۹۵ م. به رقمی بیش از ۲۱۰۰۰ لیبره رسید. این گزارش بر اساس واقعیتی است که «بر نفت خام صادراتی روسیه به ایران که در ایران تصفیه می شود هیچ نوع حق گمرکی وضع نشده از این رونفت تصفیه شده را از مالیات مصون کرده است.» از آن زمان به بعد دولت روسیه در نتیجه افزایش مقدار این کالابه صورت ماده خام حق گمرکی صادراتی را از نفت تصفیه شده و صدور به ایران، حذف کرد و بنابراین با این کارش بر تصفیه خانه های کوچک انزلی فشار آورد که تاسیسات خود را تعطیل کنند، چرا که برای این نوع تاسیسات مقدور نبود که بدون کمک مالیات پندی فوق الذکر به کار خود ادامه داده و با آن رقابت نمایند و همین مساله مبین کاهش ۲۲۰۰ لیبره ای صادرات نفت خام در سال ۱۸۹۶ م. به ایران است که به تدریج رخ نمود و موجب افزایش ۵۰ درصد صادرات نفت در همان سال به ایران شد.

آناتیچ می گوید: نفت روسیه بلافاصله پس از تشکیل شرکت نفت ایران- انگلیس از بازار ایران کاهش یافت. مع الوصف واقعیت این است که نفت سفید و سایر تولیدات روس تا اواخر سال ۱۹۲۰ م. با موفقیت تمام به رقابت خود ادامه داد. پس از آن، جدایی اتحاد شوروی از بازارهای نفتی جهان در نتیجه احتیاجات داخلی اش، همراه با بهبود راه های حمل و نقل در ایران باعث گردید که نفت روسیه در بازار ایران جای خود را به نفت شرکت نفت ایران- انگلیس دهد. تلاش روسیه برای کسب امتیاز نفت در سال ۱۹۱۶ م. (امتیاز خوشتریه) و بار دیگر در سال ۱۹۴۶ م. تحقق نیافت. معهدا در سال ۱۹۷۰ م. یک خط لوله گاز از اراضی نفت خیز جنوب به اتحاد شوروی گشایش یافت.

گزینش ۳. آنانیچ: پروژه های روسیه برای ایجاد خط لوله نفت از طریق ایران،

۱۸۸۴ و ۱۹۰۱ م.

به . و . آنانیچ* بر این نظر است که: وقتی که در اواخر قرن نوزدهم رقابت اقتصادی بین انگلیس و روسیه در ایران به اوج خود رسیده و مساله نفت به میان کشیده شده بود، معلوم شد که علاقه هر یک از رقبا نسبت به نفت ایران زائیده عوامل متفاوتی است. علاقه انگلستان، در درجه اول، نسبت به نخایر نفتی ایران برانگیخته شده بود و حال آنکه روسیه شدیداً جذب بازار نفت ایران گردیده است. صنعتگران نفتی باکو علاقه ای به استخراج ثروت های نفتی ایران نشان نمی دادند؛ از اینها گذشته آنها از رقابت نفت ایران در بازارهای خاورمیانه و بالاتر از همه در خود ایران که از اوایل سال ۱۸۷۰ م. شروع شده بود و محصولات نفتی روسیه جای پای برای خود پیدا کرده بود، می ترسیدند. نفت روسیه به خاطر قیمت پایین و نزدیکی نواحی نفت خیز باکو به ایران، موقعیت متنفزی در بازار ایران پیدا کرده بود، این نفت یا از طریق راه آبی یعنی از بنادر دریای خزر یا از طریق خشکی یعنی از کراسنودسک به عشق آباد در شمال ایران، وارد ایران می شود در نواحی مختلف آن توزیع می گشت.

تا سال ۱۸۹۶ م. این تجارت فقط شامل نفت خام بود چون برای صدور نفت سفید معادل با میزان گمرک نفت سفید در روسیه، گمرک دریافت می شد. در اوایل سال ۱۸۹۰ م. چند دستگاه کوچک برای تصفیه نفت روسیه در ایران برپا شده بود که هرچند محدود بود، ولی نفت سفید برای بازار تهیه می دید و شدیداً با تصفیه خانه های باکو پهلو می زد. (۲۶)

دولت روسیه به خاطر اینکه صنعت نفت باکو را در این رقابت پیروز گرداند، در سال ۱۸۹۶ م. برای نفت تصفیه شده ای که به ایران صادر می شد، حقوق گمرکی تعیین نمود. این مساله موجب ترقی صدور نفت سفید روسیه به ایران گردید که به زودی مثل نفت خام از موقعیت متنفزی برخوردار شد. در اوایل سال ۱۹۰۰ م. نفت سفید روسیه در نواحی دوردست و غیرقابل دسترس ایران توزیع می شد. آمیلر

کنسول روسیه در سیستان به سن پترزبورگ گزارش داد که «نفت سفیدما رقیبی ندارد چرا که نفت سفید دیگری در ایران وجود ندارد و مصرف آن در سیستان و نواحی مجاور دم افزون است.» (۲۷) کنسول بریتانیا در خراسان و سیستان نیز به دولت خود گزارش داد که نفت سفید روسیه که از طریق عشق آباد وارد ایران می شود خواهان زیادی دارد و منافع بسیاری عایدش می شود و تمام خراسان را به انحصار خود در آورده است. (۲۸)

بنابراین اشتباه محض است اگر اهمیت بازار نفتی ایران را برای روسیه بیش از اندازه تخمین بزنیم، چرا که مصرف نفت سفید در ایران در اواخر سال ۱۸۹۰م. و اوایل ۱۹۰۰م. نسبتاً کم بود. (۲۹) مثلاً بازار نفت سفید هندوستان زیاد اهمیتی نداشت و نفت سفید روسیه در آنجا بنا به نوشته نشریه Neftyanoe Delo، در سال ۱۹۰۱م. تقریباً نود درصد کل مصرف را شامل می شد و با موفقیت تمام با نفت سفید آمریکا رقابت می کرد. (۳۰) نشریه هفتگی Times Of India بمبئی در سال ۱۹۰۱م. نوشت که «نفت سفید روسیه کاملاً جلوی نفت سفید آمریکا را در هند گرفته است و سال گذشته میزان وارداتی آن بیش از ۲۲ میلیون گالن و حال آنکه میزان وارداتی نفت سفید آمریکا به هند در همان سال کمتر از یک میلیون گالن بود. (۳۱) ضمناً هندوستان برای انتقال محصولات نفتی روسیه به سایر بازارهای آسیایی و شرق دور مراکز ترانزیتی مورد لزوم را از طریق دریا دارا بود. از اینها گذشته نفت سفید روسیه نه تنها در خلیج فارس بلکه در نواحی هم مرز ایران و هند، برای مدت مدیدی از بمبئی که از طریق دریا وارد آنجا شده بود وارد می گشت؛ از بمبئی با قطار هندوستان وارد کته می شد و از آنجا توسط شتر از ناحیه نوشکی به سیستان می رسید. (۳۲)

تلاش‌های صاحبان پالایشگاه‌های نفتی روسیه برای صدور نفت به هند و از طریق آن به سایر کشورهای آسیایی علاقه آنها را به ایران تشدید کرد، چرا که ایران کوتاهترین راه را برای بازارهای مختلف کشورهای آسیایی ارائه می‌داد. لذا اتفاقی نبود که در سال ۱۸۸۴م. در طلوع توسعه صنعت نفت روسیه، طرحی در روسیه برای کشیدن خط لوله نفت سفید داخل ایران، از طریق دریای خزر به خلیج فارس ریخته شد. طراح اصلی این نقشه مهندس معروف روسی س.ای.

پالاشکوفسکی (S. E. Palashkovskii) بود؛ این مساله به صورت يك سند مهم که منعکس کننده اهداف و نقشه‌های صاحبان صنایع نفتی روسیه در افتتاح و توسعه بازارهای نفتی آسیا است، شایان دقت بیشتری می‌باشد.

پالاشکوفسکی در یادداشتی راجع به کشیدن این خط لوله نفتی اهمیت زیاد بازارهای را که «در نزدیکی اقیانوس هندوآرام» قرار داشت برای روسیه خاطر نشان ساخته است. (۳۳) نویسنده، به خاطر این بازارها، اعتقاد داشته که سیاست سنتی خاورمیانه برای تسلط بر تنگه‌ها بایستی به کنار گذاشته شود و کوشش برای تسلط بر سواحل خلیج فارس و اقیانوس هند مدام پیگیری گردد. وی می‌نویسد که «نبایستی به سادگی از استانبول که توسط رفقایی رقیب اروپایی ما اداره می‌شد، چشم پوشید، ولی بایستی تلاشهایمان را در جایی به کار ببریم که نزدیک ترین و ساده‌ترین راه را برای موفقیت ارائه دهد. ما در ترکیه با تمام اروپا طرف هستیم، ولی در ایران که می‌توانیم از طریق خلیج عمان به راحتی به اقیانوس دست یابیم و فقط با انگلستان سروکار داریم.» (۳۴) در طرح پالاشکوفسکی نقش اصلی را در افتتاح بازارهای آسیایی، خط لوله‌ای به خلیج فارس بازی می‌کرد که از طریق آن نفت سفیدارزان روسیه توسط کشتی‌ها به هند، هندوچین، استرالیا و سایر کشورها می‌توانست صادر شود. طبق گفته نویسنده این طرح، فروش نفت سفید باکو در این کشورها، در چند ساله اول، سالانه بیش از ۱۰ میلیون روبل و در سال‌های بعد بیش از ۱۰۰ میلیون روبل سود می‌داد که به عقیده او در وضع عمومی امور مالی روسیه تاثیر بسزایی می‌داشت.

در فوریه ۱۸۸۴ م. طرح پالاشکوفسکی در یک کنفرانس رسمی به بحث گذاشته شد که تصمیم بر آن شد که این طرح «اجرا نشود». (۳۵) این کنفرانس دریافت که اهمیت این خط لوله برای تجارت روسیه بیش از اندازه تمام می‌شود و طرح به اندازه‌ای که بالایش خرج می‌شد، سود روی دست دولت روسیه نمی‌گذارد و از نقطه نظر سیاسی هم «این طرح نمی‌توانست برای دولت روسیه فرصتی را ایجاد نماید تا از طریق آن معامله‌ای را در یک کشور خارجی انجام دهد... چراکه برای ادامه این سیاست به دولت ایران هیچ نوع اعتمادی مترتب نبود.» (۳۶)

بارون دورویتر وارد شد

انگلستان در مقابله با روسیه مستقیماً درصدد برآمد که ذخایر نفتی ایران را که مدت‌های مدیدی بود توجه تجار انگلیس را به خود معطوف کرده بود، استخراج نماید. قبلاً در سال ۱۸۷۲ م. بارون دورویتر یکی از اتباع انگلیس توانسته بود به دستیاری سفیر انگلیس در تهران یعنی دراموندولف امتیاز استخراج انحصاری منابع

طبیعی ایران و از جمله نفت را از شاه به دست آورد. نوزده سال بعد رویتر بار دیگر سعی کرد تا منابع طبیعی ایران را استخراج کند. برای این منظور، در سال ۱۸۹۱ م. بانک شاهنشاهی انگلیس ایران در تهران یک شرکت به نام شرکت سهامی بانک معدن ایران با سرمایه یک میلیون پوند راه انداخت. این شرکت استخراج نفت را در ناحیه بوشهر و در یکی از جزایر خلیج فارس شروع کرد. ولیکن بهرغم سرمایه زیاد و تعداد بی‌شمار کارشناسان، این شرکت نتوانست ذخایر نفتی زیادی را کشف و استخراج نماید و لذا در سال ۱۸۹۳ م. عملاً کار استخراج را متوقف کرد.

هیات باستان‌شناسی فرانسوی ژاک دومورگان که برای چاه‌های طبیعی نفت مرز ایران و ترکیه سرمایه‌گذاری کرده بود به موفقیت‌هایی نایل شد. مورگان در سال ۱۸۹۳ م. گزارشی راجع به کارش منتشر کرد و در آن اشاره نموده که منابع مهمی از نفت در ایران پیدا شده است. (۳۷) این گزارش علاوه بر انگلیس را به نفت ایران بار دیگر برانگیخت. دولت انگلیس در پیگیری اهداف اقتصادی و نیز سیاسی به یکی از اتباع انگلیسی به نام ویلیام ناکس داری استرالیایی کمک کرد تا از دولت ایران امتیاز استخراج ذخایر نفتی را در جنوب ایران به دست آورد.

معهدا سن‌پترزبورگ نه از این ماجرای افسانه‌وار، نه از ماده ششم این قرارداد که حد و حدود این امتیاز را محدود می‌ساخت اصلاً نگران نشد. طبق این ماده، حقوق داری به عنوان صاحب امتیاز تمام قسمت‌های جنوبی ایران را یعنی به استثنای ایالات شمالی آذربایجان، مازندران، گیلان، خراسان و استرآباد شامل می‌شد. به علاوه دولت ایران متعهد شد که به هیچ‌کس اجازه کشیدن خط لوله‌ای که منتهی به رودهای جنوبی ایران گردد، ندهد. (۳۹) این شرایط موانع زیادی برای نقشه‌های روسیه در زمینه بازار نفت باکو از طریق خلیج فارس ایجاد می‌کرد.

واقعیت این است که طرح ایجاد یک خط لوله از مرزهای قفقاز تا خلیج فارس اولین بار در سال ۱۸۸۴ م. در وزارت مالیه روسیه مطرح شد و به دست فراموشی سپرده شد و سپس در آگوست سال ۱۹۰۱ م بار دیگر مطرح گردید. مسأله ایجاد خط لوله نفت سفید از طریق ایران با بحران بازار نفت باکو که در سال ۱۹۰۱ م. شروع شده بود ارتباط داشت. در ژانویه ۱۹۰۱ م. تنزل شدیدی در قیمت نفت رخ داد. در پایان همان سال قیمت‌ها به سطحی رسید که از پایان سال ۱۸۹۴ م. هرگز در بازار نفتی باکو سابقه نداشت. در سال ۱۹۰۲ م. بهبودی در وضع حاصل نشد؛ بلکه برعکس، بحران عمیق‌تر گشت و تنزل قیمت‌ها همچنان ادامه یافت. در سال

۱۹۰۰ م. قیمت متوسط سالانه نفت خام به‌جای تولید، ۱۵/۷ کوپک در هر پود بود؛ در سال ۱۹۰۱ م. این میزان به ۸/۱۱ کوپک و در سال ۱۹۰۲ م. به ۶/۷۲ کوپک و در ژانویه ۱۹۰۲ به ۴/۶ کوپک تنزل یافت. این بحران در بازار داخلی با بحران نامطلوب اقتصادی که در آن زمان در بازارهای نفتی روسیه و خارج وجود داشت، تشدید گردید.

یکی از مهم‌ترین عواملی که از گسترش صادرات نفتی روسیه جلوگیری می‌کرد نبود وسایل مناسب حمل‌ونقل و ارتباطی بود. بخاطر کاهش قیمت حمل و نقل نفت سفید که بویژه از طریق راه آهن ماوراء قفقاز حمل می‌شد، دولت شروع به ساختن خط لوله باطوم - باکو کرد. در سال ۱۹۱۰ م. خطوط لوله به مسافت ۲۱۴ ورست تا دهکده میخائیلوف کار گذاشته است ولی این لوله‌ها نتوانست بهبودی در اوضاع بوجود آورد. چرا که خطوط آهن باطوم خصوصاً برای تجارب با مدیترانه و اروپا ارزش زیادی داشت و حال آنکه صاحبان صنایع نفتی باکو بالاتر از همه علاقه داشتند به خاور دور و هند، که نفت سفید و روسیه در آنجا با موفقیت با نفت سفید امریکا رقابت می‌کرد و منطقه مناسبی برای گسترش بازار نفت در آینده محسوب میشد، نفت خود را صادر نمایند.

این مسأله یکی از بحث‌های اصلی در دفاع از پروژه ساختمان یک خط لوله نفت سفید از طریق ایران بود که در پایان ماه آگوست ۱۹۰۱ م. تقدیم نیکلای دوم گردید. طراح این پروژه سه ماه پس از امضای امتیاز نامه داری به بحران صنعت نفت باکو و به «نارسایی» راه آهن باکو - باطوم که قرار بود خط لوله نفت سفید را از طریق ایران به صورت مکمل خط لوله ماوراء قفقاز دست‌آخربه جای آن کارگذاری کرده و از موادی که برای آن تهیه شده بود استفاده کند، اشاره کرد (۴۰). طبق احتساب مقدماتی وی، هزینه حمل و نقل یک پود نفت سفید از باکو به نزدیکترین بندر هندی - با توجه به اینکه خط لوله و اوراء قفقاز با آخرین ظرفیتش کار کند - بالغ بر هفده کوپک بود و حال آنکه خط لوله نفت سفید از طریق ایران فقط شش کوپک و یا سه برابر ارزانتر تمام می‌شد. به نظر طراح این پروژه، ایجاد این خط لوله نفت سفید امکانات زیادی برای صنعت نفت روسیه در بازارهای آسیایی یعنی جاییکه روسیه «موقعیت بسیار عالی را اشغال کرده بود» و هیچ وجه ترسی از رقابت امریکا نداشت ایجاد می‌کرد. (۴۱)

این پروژه در خود ایران هم اهمیت سیاسی زیادی داشت. او نوشته بود «با تعبیه و کار افتادن این خط لوله نفت سفید به‌رحال در خلیج فارسی علائق واقعی بازرگانی

روسیه ایجاد می شود که هیچ نوع قدرتی را دیگر بر نمی تابد... و لذا بر نفوذ ما در ایران و در سواحل اقیانوس هند می افزاید (۴۲).

نیکلای دوم با تصمیم نسبتاً مبهمی عقیده خود را در باره این پروژه ابراز داشت: «این مسئله اهمیت زیادی دارد و بایستی با جدیت دنبال شود. (۴۳) وظیفه» پی گیری مجددانه» این قضیه بر عهده س. یو. ویت [وزیر امور مالیه] گذاشته شد و ویت با دریافت پروژه و فرمان تزار در ۲۲ سپتامبر، نسخه ای از آن را به لامسدورف [وزیر امور خارجه] رد کرد و از او درخواست نمود که اگر از نقطه نظر سیاسی در خصوص مذاکرات با دولت ایران در زمینه واگذاری امتیازی به بانک استقراضی روسیه برای ایجاد یک خط لوله نفت سفید و اعزام گروهی از تکنیسینها برای مساحی های ضرورتی اعتراضاتی پیش آید تصمیم قاطعانه بگیرد. (۴۴)

درست در همین زمان ویت بطور همزمان دستورات کتبی به تهران مخابره کرد چون آرگیر پول (Argyropoulo) سفیر روس قبل از اینکه ابلاغ رسمی لامسدورف به مدیر بانک استقراضی، که بدنیل دستورات وزیر مالیه در سپتامبر ۱۹۰۱ م. برای گرفتن امتیازی با صدر عظم ایران به مذاکره نشسته بود، برسد از این طرح آگاه شده بود.

بایستی در اینجا ذکر کرد که سفیر روسیه یکی از مخالفین این پروژه گردیده بود. او در گزارشات خود به وزیر امور خارجه قاطعانه در خصوص عدم امکان اجرای این امتیاز صحبت کرده است. او نتایج جدی سیاسی، هزینه بالای ایجاد این خط لوله و ویژگی خیالی پروژه را که متضمن خطرات زیادی بود ذکر نموده است. بنابه عقیده وی در آینده نمی شد در مقابل «تعدادی داوطلب و یا تبه کار رشوه خوار که در یک شب تاریک و در یک نقطه دور دست بسته دینامیت و بیابسته باروتی بکار خواهند انداخت ایستادگی کرد و امنیت حاصل نمود.» (۴۵)

مع الوصف مخالفت سفیر روسیه اثری در جریان وقایع نداشت و فقط سرزنش ویت را برپا یالویه ارمان آورد و ویت با خشم زیاد در ۱۰ دسامبر ۱۹۰۱ م. به لانسدورف نوشت که او این امتیاز را برای علائق روسیه در ایران که میتواند برای روسیه سرنوشت ساز باشد «سفیر پر اهیت» می داند و جای تأسف است که «یک چنین امتیازی به انگلیس و اگذار گردد و سفیر ما از آن اطلاعی نداشته باشد.» ویت با عصبانیت و طعنه گفت که «مسلماً انگلیس که برای کسب امتیاز به منظور بهره برداری از رگه های غنی نفت ایران کوشیده ملاحظاتی را که آرگیر

و پول، رأی زن خصوصی پادشاه اذعان کرده در نظر نخواهد گرفت و از نتایج سیاسی کشیدن خط لوله از طریق ایران ترسی بخود راه نخواهد داد. به دیگر سخن، آنها این امتیاز را پی گیری خواهند کرد و آنرا تحصیل خواهند نمود.» (۴۶)

عصبانیت ویت به اندازه عدم موفقیت مذاکرات ایران- روس برای انعقاد قرار داد که در آن، چنانکه انتظار می رفت شش نکته قرار داد داری مانع اصلی بشمار می رفت موقعیت سفیر را تحریک نکرد. صدراعظم ایران بانقل تعهداتشان نسبت به صاحب امتیاز انگلیس (داری) خواسته های روسیه را قبول نکرد. جناح روسی به موقع خود فشار برای کسب امتیازی را پی گرفت و مذاکرات برای آن با گرفتن قرضه ای در هم بافیده شد که در مراحل آغازین خود برای دولت ایران بود. گرچه بیش از یک سال از موعد گرفتن اولین قرضه ۲۲ / ۵ میلیون روبلی از روسیه نمی گذشت ولی دولت ایران بار دیگر خود را در آستانه یک بحران مالی احساس کرد [نگاه کنید به فصل ۸، گزینش ۷] ...

مسأله امتیاز در رابطه باتصمیم کنفرانس، فعلا به کنار گذاشته شد دولت ایران در پایان ماه سپتامبر [۱۹۰۱ م.] از بانک استقراضی روسیه یک قرضه بایستی بالاخره بوسیله عایدات قرضه سرشکن شود. پس از اینکه وزارت امور خارجه ایران در تهران به حقوقدانان روسی درس پترزبورک و حقوقدانان کنسولگری بلژیک یک اطلاعیه رسمی، مبنی بر اینکه امتیاز انگلیس مانعی در مقابل واگذاری امتیاز ایجاد خط لوله نمی باشد، داد مذاکرات نیمه کاره بار دیگر در ژانویه ۱۹۰۲ م. از سر گرفته شد.

مذاکرات ایران - روس در اواخر ماه ژانویه به پیشرفت چشمگیری نایل شد. گراب (Grube) در ۲۳ ژانویه به وزارت مالیه مخایره کرد که بلاخره صدر اعظم درخواستهای روسیه را پذیرفت و در عوض سه سال، تأیید و واگذاری امتیاز کشیدن یک خط لوله نفت سفید از طرف شاه، انجام خواهد شد» هر چند که این مسأله با مخالفت شدید سفیر انگلیس همراه بود؛ و نیز قرار شد که در صورت اعتراض داری، مسوولیت جوبگویی به امتیاز روسیه به عهده دولت روسیه واگذار شد. (۴۷)

بنابراین چنین می نماید که مسأله خط لوله نفت سفید بطور کلی حل شده باشد و آنچه که باقی مانده قراردادی بوده که در آن ضایعاتی را که امکان داشت از سوی صاحب امتیاز انگلیس وارد گردد بر طرف شود. مع الوصف از آن زمان دولت انگلیس با شتاب تمام در مذاکرات دخالت کرد. چارلز اسکات سفیر انگلیس در سن

پتربورگ در ۲۱ ماه ژانویه یادداشتی به لامسدورف داد و در آن توجه دولت روسیه را به این واقعه جلب کرد که اگر امتیاز مورد درخواست بانک استقراضی به بانک واگذار شود حقوق تبعه انگلیس را ضایع خواهد کرد، و در متن یادداشت هم شش نکته امتیازداری آمده بود. (۴۸) انگلیس بطور همزمان با این مسأله بر شاه فشار آورد و اعتراضیه شدید الحنی در خصوص واگذاری امتیاز کشدن یک خط لوله به روسیه به او رد کرد.

نتیجه دخالت انگلیس زودی آشکار گردید. شاه در ۲۶ ژانویه در خصوص واگذاری امتیازی به روسیه موافقت کرد و آگیروپولو در ۳ فوریه به لامسدورف اطلاع داد که « ایرانیان نه تنها از نتایج مالی بلکه از رنجش انگلیس هم می ترسند» و از صدر اعظم « مصرانه خواسته شد که بنام شاه و از طرف خود شرایط قرضه و تعویق تصمیم رادر خصوص خط لوله برای مدتی بخواباند. (۴۹) صدر اعظم باز دیگر در عرض چند روز دیگر به سفیر گفت که اگر روسها درخواست های خود را پی نگیرند او مجبور است بلافاصله استعفاي خود را عرضه کند.

ضمناً وزارت مالیه در سن پترزبورگ گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده کاربرد خصوص قرارداد امتیاز را دنبال می کرد. یادداشت سفیر انگلیس تغییری در حال ویت ایجاد نکرد و او به لامسدورف توصیه نمود که به چارلز اسکات جواب بدهد که امتیاز خط لوله نفت سفید « بوسیله یک مؤسسه خصوصی یعنی بانک استقراضی ایران تقاضا شده و دولت روسیه در موقعیتی نیست که در خصوص محتوای آن تصمیماتی بگیرد؛ مع الوصف تا آنجائیکه ما از طریق وزارت مالیه می دانیم این امتیاز آنجا که متحصراً مربوط به واردات و حمل و نقل نفت روسیه است لذا ضایعه ای به حقوق داری وارد نمی سازد که طبق فجوی امتیازنامه اش با دولت ایران، انحصار نفتی را بدست آورده که بیشتر محلی است» (۵۰)

پس از بحث مقدماتی در خصوص سیاهه قرارداد در نشست وزارت مالیه در ۴ فوریه همان سال بالاخره قرار بر این شد که یک خط لوله فقط برای حمل و نقل نفت سفید ایجاد شود و تصفیه نفت و تولید محصولات فرعی آن «در دست روسیه» باقی بماند. در این نشست همچنین قرار بر این شد که اگر دستورات و قوانین دیگری در روسیه برقرار شود در عرض چهار سال امکان پرداخت هزینه یک خط لوله با گنجایش سالانه ۶۰ میلیون پوند مهیا گردد. طبق برآورد ای.ک. زیگلر هزینه کل این معامله، اگر نفت از بوشهر صادر میشد ۸۰ میلیون روبل و اگر از اقیانوس هند صادر می گردید ۱۱۰ میلیون روبل بود؛ استهلاك این هزینه بیست سال طول می کشید. (۵۱)

ارزیابی خام رسیده‌های عملیات خط لوله متضمن سودهای کلانی بود. طبق این ارزیابیها، حتی اگر خط لوله در عرض یکسال با کمترین میزان گنجایش (۴۰ - ۳۰ میلیون پود) کار میکرد (واز بوشهر صادر گردید) هزینه صدور نفت سفید رابه خاوردور ۲۰ - ۵ / ۱۴ کوپک درهر پود که قابل مقایسه با حمل و نقل دریایی از طریق کانال سوئز بود کاهش می داد. زیگلر خاطر نشان ساخته بود که « ایجاد این خط لوله تا حدی قیمت نفت سفید ما را پائین می آورد ولذا فرصت خوبی برای رقابت با آمریکا بدست ما می افتد»؛ و «ارزان شدن این محصول باعث مصرف زیاد آن در خاور دور و تا حدی در خود ایران می گردد.» (۵۲)

ولی گرچه دولت روسیه برای کسب این امتیاز زحمت زیادی کشیده بود لیکن هدف ایجاد خط لوله را به سرعت شروع نکرد. این مسأله از متن قرارداد معلوم میشود که سیاهه آن در وزارت مالیه در منتصف ماه فوریه ۱۹۰۲ م. به بیان رسید. در قرارداد مقرر شده بود که بانک استقراضی با توجه به زمان امتیاز نامه، بایستی امتیاز را سری نگهداشته و تا دو سال به دولت ایران اعلام می کرد که آمده انجام امتیاز هست یا نه. بانک متعهد شده بود که کار ایجاد خط لوله را نبایستی از زمان اعلام ساختمان آن تا سه سال به تعویق بیندازد و باید از روزیکه زمین مورد نیاز امتیاز نامه را بدست بیاورد در عرض پانزده سال تکمیلش کند.

بایستی افزود که سیاهه قرارداد با شرایط بسیار کلی تنظیم شده بود و خصوصاً چیزی در خصوص ادامه خطوط در آینده نداشت - یعنی این مسأله که آیا این خط لوله در اقیانوس هند و یا خلیج فارس همچنان نیمه کاره باقی می ماند یا نه. مع الوصف این سیاهه در ۱۶ فوریه سال ۱۹۰۲ م. به تصویب وزارت مالیه رسیده و به گروپ در تهران فرستاده شد تا به صدر اعظم تقدیم کند. (۵۳)

سیاهه زمانی به تهران رسید که شانس کمتری برای موفقیت وجود داشت، گرچه نمایندگان روسی در تهران برای کسب این امتیاز زحمات زیادی متحمل شدند. قبلاً گراب در ۱۲ فوریه، اجباراً، به سن پترزبورگ تلگراف زده بود که « صاحب امتیاز انگلیس خط لوله جنوب ایران (۵۴) + ۵۰۰۰۰ تومان برای دریافت این امتیاز پرداخت کرده و ازویت اجازه دریافت این امتیاز پرداخت کرده و ازویت اجازه دریافت نموده که «اگر امتیاز مورد تقاضا واگذار شود» خسارت لازمه را بپردازد. (۵۵) ویت بلافاصله پاسخ داده « شما بایستی ۵۰۰۰۰ تومان پرداخت کنید. (۵۶)

معهداً دولت ایران خوش خدمتی کمی از خود نشان داده است. در ۱۳ ماه فوریه،

یعنی سه روز قبل از ارسال سیاهه قرارداد به تهران، صدراعظم نامه خوشحال کننده ای از سفیرش در سن پترزبورگ دریافت کرده که در آن نوشته شده بود قرض بدون در نظر گرفتن مواد قرارداد خط لوله پرداخت خواهد شد. (۵۷) اینکه سفیر ایران این اطلاعات را از کجا بدست آورده بود معلوم نیست. دور بنظر می رسد که از وزارت مالیه کسب کرده باشد. حدس مقرون به حقیقت آنست که از وزارت امور خارجه کسب کرده است چرا که در اواسط ماه فوریه وزارت امور خارجه، آشکارا، از حمایت پروژه خط لوله امتناع کرده بود. لامسدورف در نامه ای به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۰۲ م. به نشانی ویت نظر خود را راجع به این موضوع اعلام کرده است (با جملات نسبتاً مبهم) او با این گفته شروع کرده که او نیازی به ادامه مذاکرات با دولت ایران نمی بیند و از حیث سیاسی، چشم پوشی از مواد مورد بحث و خصوصاً «از نظر دخالت دولت انگلیس در این موضوع» قانع کننده نیست و نتیجه گرفته بود که بسیار عاقلانه خواهد بود که « احتمال رضایت ما در خصوص تعدیل بعضی از شرایط قرضه و حتی مبادله امتیاز نامه فوق الذکر با بعضی از شرایط دیگر» فراهم گردد. (۵۸)

مع الوصف از طریق وزارت امور خارجه دستورات جدید به تهران ارسال نشد و مذاکرات تا ۲۰ فوریه ادامه پیدا کرد یعنی زمانی که به ناگهان و غیر منتظرانه معلوم شد که دولت ایران محرمانه با صاحب امتیاز انگلیس در خصوص قرضه ای به صحبت نشسته است. در آن روز گراب و سفیر بطور همزمان به سن پترزبورگ اطلاع دادند که دادرسی به توسط ملازمین شاه یک قرض ۲۰۰۰۰۰۰ لیره ای با بهره ۵ درصد به شاه پیشنهاد کرده است (گراب در روز بیست و یکم تلگراف زد که میزان مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰ لیره است نه ۲۰۰۰۰۰۰ لیره). گراب بر این مطلب این فرضیه را افزوده بود که بنظر می رسد « دادرسی در این مورد یک بیر کاغذی باشد». (۵۹) معلوم شد که دولت ایران قبلاً مذاکرات طولانی در خصوص گرفتن قرضه از داری داشته است و شاه هم که آرزوی سفر دیگرش به اروپا در کله اش می پروراند سعی می کرد هر چه زودترین قرضه را تحصیل نماید. این اطلاعات جدید باعث تصمیم گیری جدی درباره موضوع شد: دولت روسیه مجبور شد امتیاز ایجاد یک خط لوله را از دست بدهد. دولت ایران در ۲ مارس ۱۹۰۲ م. یک مساعده یک میلیون روبلی به حساب قرضه آینده دریافت کرد و در ۲۲ مارس همان سال ۱۰ میلیون روبل قرضه با شرایط قرض سال ۱۹۰۰ م. دریافت نمود (به مدت ۷۵ سال به بهره ۵ درصد قرار بود پرداخت بهره آن در نیمه های

هرسال انجام پذیرد). تلاش جدید دیگری از سوی دولت روسیه برای کسب امتیاز از ایجاد خط لوله نفت تا خلیج فارس بروز نکرد. (۶۰)

انگلستان با اقدام به بهره‌گیری از معادن غنی نفت جنوب ایران ضربه شدیدی به منافع اقتصادی روسیه در خاورمیانه و آسیا وارد آورد. با وجود این روسیه موقعیت سابق خود را در بازارهای نفتی آسیا تا این اواخر نگه داشت. بهره‌برداری از معادن نفت در هند، هلند، آسام، و برمه، وضع بحرانی صنعت نفت باکو و سایر عوامل روسیه را مجبور ساخت که تحت فشار رقیبای خود، موقعیت خود را در بازارهای آسیایی از دست بدهد. نشریه صنعت نفت باکو با عنوان (Neftyanoe Delo) در سر مقاله خود در آغاز سال ۱۹۰۸ م. نتایج تجارت سال قبل نفت را بر شمرده و نوشت که «تجارت صدور نفت روسیه پس از کشمکش طولانی و گزنده، سال قبل نفت مجبور شد به بیهودگی تلاش خود در مقابل فتح بازارهای جهانی نفت بوسیله رقیب اصلی خود، تراست آمریکایی، و ناتوانی اش برای ادامه این تلاش پی ببرد.» (۶۱)

همزمان با این قضیه، نفت سفید روسیه در بنادر خلیج فارس هم ته کشید. در سال ۱۹۰۷ م. نشریه هفتگی Times of India بمبئی گزارش داد که یک شرکت عظیم آمریکایی از مشکلات صادر کنندگان روسی استفاده کرده، محموله عظیمی از نفت سفید آمریکا را مستقیماً از نیویورک تا بنادر خلیج فارس که تاکنون در اختیار نفت سفید روسیه بود، صادر کرد. (۶۲)

واقعیت اینست که نفت سفید روسیه برای مدت‌های مدید قسمتهای شمالی ایران را در انحصار خود داشت. روسیه در سال ۱۱ - ۱۹۱۰ م. ۲۲۶۶۲۶۹ پود نفت سفید به ارزش ۱۱۴۷۷۶۹ روبل ه ایران صادر کرد. طبق گفته سویتسینسکی سر کنسول سن پترزبورگ در ایران، نفت سفید روسیه ۲ / ۹۶ درصد کل مصرف ایران را در بر گرفته بود و از نفت انگلیس و یا آمریکا ارزانتر بود. (۶۲) با وجود این، ایران با گشوده شدن بازارهای نفتی به رویش، بالاخره صنعتگران نفت باکو را از دست داد. شرکت نفت ایران - انگلیس که در سال ۱۹۰۹ م. برای بهره‌برداری از معادن جدید الکشف نفت تأسیس یافته بود این بازارها را از آن خود ساخت، و در سیاست استعماری بریتانیا کبیر نقش سیاسی و نظامی عمده‌ای در ایران و نیز در کل خاور میانه بازی نمود. (۱)

توضیحات و مأخذ

- ۱- چارلز عیسوی «تاریخ اقتصادی ایران» ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره - ۱۳۶۲، ص ۵۲۱ - ۴۸۵
- * چارلز عیسوی، پژوهشگر سرشناس تاریخ اقتصادی خاورمیانه، در سال ۱۹۱۶ م. (۱۲۹۵ ش) در قاهره به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته اقتصاد به پایان رسانید و در وزارت دارایی مصر، به عنوان منشی معاون وزیر، شاغل شد. مدتی مسئول بخش آمار بانک مرکزی مصر بود و در دبیرخانه سازمان ملل در نیویورک نیز اشتغال داشت. عیسوی ابتدا استاد دانشگاه آمریکایی بیروت بود، آن گاه در دانشگاه کلمبیا، علاوه بر تدریس اقتصاد، ریاست انستیتوی خاور نزدیک و میانه را برعهده داشت. او از سال ۱۳۵۴ تا زمان بازنشستگی در ۱۳۶۵ استاد مطالعات خاور نزدیک بود؛ و در سالهای ۱۳۶۶ - ۱۳۷۰ در دانشگاه نیویورک نیز به تدریس اقتصاد اشتغال داشت. عیسوی در گذشته ریاست انجمن مطالعات خاور نزدیک در شمال آمریکا، و انجمن اقتصاد خاورمیانه را عهده دار بود.

پی نوشت :

- ۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به : رالف و. هیدی، تاریخ کمپانی استاندارد اویل (نیوجرسی، ۲ جلد) نیویورک ۵۶ - ۱۹۵۵ م) ؛ کارل گرستون، تاریخ رویال داچ، ۴ جلد (لیدن، ۵۷ - ۱۹۵۳ م). کمیسیون تجارت فدرال، کارتل بین المللی نفت (واشنگتن، ۱۹۵۲ م)؛ وادیت. ب. پتروز، شرکت های بزرگ بین المللی در کشور های رو به رشد (لندن ۱۹۶۸ م).
- ۲ - براز در انابل عملیاتشان را در سال ۱۹۰۸ م. با اجازه انبار نفت در رشت شروع کردند. بزودی دوانبار نفت بزرگ با ۱۶ کیلومتر لوله نفت در انزلی ورشت ایجاد نمودند، سایر اتباع روی انبار های بزرگی در آستارای ایران و از جمله مغازه ای در آن داشتند که حلبی و گالن را از فلزی که از روسیه وارد می گردید می ساختند - نگاه کنید به عبدالله یف، صفحات ۴۲ - ۱۴۱، که از آرشیو های روسیه نقل قول می کند.

۳ - ۳۷۱ / ۲۰۷۶ - FO

۴ - ۳۷۱ / ۲۰۷۵ - FO

- ۵ - در مورد اطلاعات مفصل راجع به تاریخ امتیازات نفت در خاورمیانه نگاه کنید به کتابهای لانگ ریگ، شوادران و عیسوی و یگانه که در کتابشناسی آمده است.
- ۶ - نامه ای از شرکت نفت ایران - انگلیس به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۱۴ م. به پایان رسیده عبارتست از : ۶۵۵۴ لیتره از طرف اولین کمپانی اکتشاف و ۳۳۵۰ لیتره از سوی کمپانی نفت بختیاری . وزارت امور خارجه سود خالص را در حدود ۶۰۰۰ لیتره ارزیابی کرده که احتمالاً بر این اساس بوده که مبالغ بالا ۱۶ درصد از سود خالص را عرضه کرده است. FO ۳۷۱ / ۲۰۷۹.
- ۷ - Past and Present ، اکتبر ۱۹۶۸ م.
- ۸ - نگاه کنید به ارقام همان مأخذ ، ص ۱۶۶.
- ۹ - از گری به بوچنان، ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۴ م.، FO ۳۷۱ / ۲۰۷۷
- ۱۰ - مقاله لوفتوس تحت عنوان « درباره زمین شناسی نواحی مرزی ترکیه - ایران و نواحی مجاور آن» در Quarterly Journal of the Geological Society شماره ۲ (قسمت ۳)، صفحات ۳۴۴ - ۲۴۷ چاپ شد. در میان جاهایی که در این مقاله مورد توصیف قرار گرفته بود مسجد سلیمان، در سرزمین بختیاری در جنوب غرب ایران بود.
- ۱۱ - وقتی که در سال ۱۹۴۸ م. موعد امتیاز این بانک بیابان رسید نام آن به بانک انگلیس خاورمیانه تغییر یافت. چهار سال بعد دولت سخت گیر مصداق بانک را مجبور کرد از ایران رخت بر بندد.
- ۱۲ - « (سر پل ذهاب) Notes sur les Gistes de Naphte de Kend -e- chirin (فوریه ۱۸۹۲ م.) ، صفحات ۱۶ - ۱
- ۱۳ - سر آرتور هاردینگ در کتاب خود بنام یک نفر دیپلمات در شرق (لندن، ۱۹۲۸ م.) صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ اشاره می کند که صدراعظم توضیحی از امتیازنامه دارسی را که با خط مثل شکسته نوشته شده بود و منشی شرقی سفارت روس، تنها کسی که در این سفارت می توانست آنرا بخواند، آنرا نتوانست بود بخواند به سفیر روس ارسال داشت. نتیجه این بود که این توضیح تا امضای امتیازنامه دارسی، بدون اینکه خوانده شود در سفارت روس خاک خورد. وقتی که بالاخره مستر ماریوت در باره این مسأله سؤال نمود جواب داده شد که برای آن ایرادی وجود ندارد.
- ۱۴ - به این دلیل نفت سفید نامیده می شود که در اینجا رگه های نفتی که به سطح زمین می آید تصفیه طبیعی می شود از اینرو بدون اینکه احتیاجی به تصفیه داشته

باشد قابل استفاده در چراغ می باشد. ساکنین اینجا برای مدت چندین قرن از این نفت سفید استفاده می کردند و در سرتاسر ایران خواستار زیادی داشت.

۱۵- چاه سرخ درکی از دونا حیه ای قرار گرفته که ایران بعدها در نتیجه کمیسیون مرزی ایران- ترکیه در سال ۱۴ - ۱۸۱۳ م. به ترکیه واگذار کرد. دولت ترکیه و جانشین بعدی آن دولت عراق حقوق امتیاز داری را در خصوص این دونا حیه برسمیت شناخت. نگاه کنید به لانگ ریگ، ص ۶۶.

۱۶- جالب توجه است که در این زمان کشتی های نیروی دریایی انگلیس سوخت خود را در حال تغییر از زغال به نفت بودند. قبلا در سال ۱۹۰۳ م. کشتی های جنگی هانیبال و مارس از نفت، البته به صورت یک ماده کمکی برای زغال، استفاده کرده بودند. در سال ۱۹۰۵ م. کشتی جنگی پرنس جرج و رزمناو آرژیل با نفت و زغال کار می کردند در حالیکه کشتی های مخرب از نوع ترا بال فقط با نفت کار می نمودند. اشتیاق فیشر در خصوص استفاده از نفت برای سوخت باعث شد که به اولقب « دیوانه نفت» داده شود. او اظهار می داشت که اگر یک کشتی با نفت کار بکند و کشتی دیگر با زغال و نفت، کشتی اول سه میل دریایی سریعتر از آن خواهد رفت و نتیجه گیری می کرد که: «همه چیز در سرعت است.» نگاه کنید به یادداشتها او (لندن، ۱۹۱۹ م.)، ص ۱۹۴

۱۷ - مدت ها عقیده بر این بود که این ساختمان یک آتشکده زردشتی است ولی پروفیسور گیرشمن، باستانشناس برجسته فرانسه اعلام کرد که این نقطه احتمالا در گذشته دور جایی برای گرد آمدن ساکنین بوده است. یک چنین ساختمان در بردنشان ده، چند میلی آنجا نیز وجود داشت. آتشبانه دیگر از اینجا ناشی شده بود که روحانیون زردشتی برای روشن نگاه داشتن « آتش جاویدان» از نفت یا گاز استفاده می کردند. معهذ زمین شناسان عقیده داشتند که هرگز در آنجا یک چنین رگه نفتی وجود نداشته است. این عقیده آتشبانه بدون شک با این عقیده تأیید می شده که تا اواخر نوزدهم در مانه معادن نفت با کویک آتشگاه وجود داشته است. نگاه کنید به: کلنل سی. ای. استوارت، «شرحی از آتشکده هندو در باکو» در مجله جامعه سلطنتی آسیا، ۱۸۹۰ م، ص ۳۱۱، ۳۱۲.

۱۸ - لانگ ریگ، ص ۱۹

۱۹ - آ بیبی تامسون، Oil Pioneer (لندن، ۱۹۶۱ م.) ص ۴۰۴.

۲۰ - در خصوص شرحی از تکنیک این خط لوله نگاه کنید به مقاله آو سی. هارتلی با عنوان «خط لوله شرکت نفت ایران- انگلیس در ایران» که در ۲۱

نوامبر سال ۱۹۳۳ م. در مؤسسه مهندسی و کشتی سازان در اسکاتلند قرائت شد.
 ۲۱ - مستر گرینوی پس از گذراندن چند سال در یک شرکت هندی که با شرکت نفت برمه روابط نزدیکی داشت در اواخر سال ۱۹۰۸ م. رابط شرکت نفت ایران گردید. او یکی از اعضای اولیه هیأت مدیره شرکت نفت ایران- انگلیس بود. او در نظریاتش یک امپریالیست تمام عیار بود. گرینوی پس از مرگ لرد استراتکونا در سال ۱۹۱۴ م. رئیس شرکت نفت ایران- انگلیس گردید. او بخاطر خدماتش، در سال ۱۹۱۹ م. لقب بارون گرفت؛ در سال ۱۹۲۷ م. با لقب بارون گرینوی از استانبول ریچ ارلزد در رأس لردها قرار گرفت. در سال ۱۹۳۴ م. مرد.

۲۲ - رقابت کوشش گران رویال داچ شل، بانک داشه و گروه داری (شرکت نفت ایران- انگلیس) برای کسب امتیاز نفت بین النهرین به مرحله پات کامل رسید چون نوعی اختلاط منافع پیش آمده بود که منجر به قرارداد معروف وزارت خارجه در ۱۹ مارس ۱۹۱۴ م. گردید. طبق شرایط این قرارداد گروه داری ۵۰ درصد منافع را کسب کرد و حال آنکه بانک داشته و گروه انگلو ساکسون (رویال داچ شل) هر کدام ۲۵ درصد منافع را گرفتند؛ گروه داری و انگلو ساکسون هر کدام تصمیم گرفتند که به آقای ک. س. گلبنکیان ۲/۵ درصد سود را در رابطه با شرکت نفت ترکیه بدهند. دولت ترکیه در موقع انعقاد این قرارداد تصمیم گرفت امتیاز نفت النهرین را به شرکت نفت ترکیه، طبق شرایطی که بعداً اعلام شد، واگذار کند. معذا، شروع اولین جنگ جهانی از انعقاد این قرارداد جلوگیری و تا مدتی پس از انعقاد صلح، این مسأله حل و فصل نشد. لانگ ریگ، ص ۳۲ - ۲۷، ۴۶ - ۴۲ و ۶۸ به بعد.

۲۳ - نگاه کنید به جک، ص ۱۴۲

۲۴ - پروفیسور کدمن بعدها رئیس دیارتمان معادن دانشگاه بیرمنگام شد. او همچنین برای اداره مستعمرات مشاور نفتی بشمار می رفت. او بعدها برای کارهای نفتی مشاور عالی فنی گردید. او پس از کار در دولتهای گوناگون بالاخره در سال ۱۹۱۸ م. K.C.M.G. شد» سه سال بعد مشاور فنی شرکت نفت ایران - انگلیس گشت و بالاخره به هیأت مدیره پیوست. در سال ۱۹۳۷ م. بارون کدمن سیلوردیل گردید. در سال ۱۹۴۱ م. مرد.

۲۵ - نگاه کنید به لکهارت، «نفت ایران»؛ لسترنج، ص ۱۱۸

* Rossiys I Kontsessiya d'Arssi در مجله Istoricheskie Zapiski، شماره ۶۶) ۱۹۶۰ م. (صفحات ۹۰ - ۲۷۸.

- ۲۶ - Ts.G.I.A.L.، OP. F 4. 574. d، 410، جلد ۲، ص ۷-۱۲.
- ۲۷ - همان مأخذ، ۵۶۰. OP. F 26. d، 526، جلد ۱، ص ۴۲
- ۲۸ - Diplomatic and Counslar Reports، ایران، شماره ۲۹۲۱، وزارت خارجه، دسامبر ۱۹۰۲، ص ۷
- ۲۹ - طبق ارقام رسمی در سال ۱۹۰۱م. کل صادرات نفتی روسیه ۹۵۰۷۹۰۱۷ پود بود و حال آنکه صدور محصولات نفتی به ایران بالغ بر ۲۱۳۶۰۹۰ پود می شد- نگاه کنید به :
- Obzor vneshnei Trgovli Rossil Za 1901 god سن پترز بورگ، ۱۹۰۳ م. جدول شماره ۴، صفحات ۷۶، ۷۸. [یک پود معادل با ۳۸ / ۱۶ کیلوگرم یا ۳۶ پوند بود].
- ۳۰ - Neftyabnoe Delo، 1908 م.، شماره ۸، ص ۵۸.
- ۳۱ - Times of India (هفتگی) جلد ۲، شماره ۱۱، ۱۹۰۱ م.، ص ۱۲.
- ۳۲ - Ts.G.I.A.L.، OP. F 28. 560. d، 526، جلد ۱، ص ۴۲
- ۳۳ - همان مأخذ، ۵۶۰. OP. F 16. d، 1، جلد ۱، ص 12. ob.
- ۳۴ - همان مأخذ، جلد ۱، ص ۶۸
- ۳۵ - همان مأخذ، جلد ۱، ص ۶
- ۳۶ - همان مأخذ، ۱۲۲۲. OP. F 16. d، 10، جلد ۱، ص 6. ob.
- ۳۷ - ل. الول ساتن Persian Oil
- ۳۸ - Ts.G.I.A.L.، OP. F 28. 60. d، 247، جلد ۱، ص ۳۷.
- ۳۹ - Obzor bokinkol neftyanol Promyanol Promyshlennosti Za 1902 g، باکو، ۱۹۰۳ م. بخش ۱، ص ۳۸۹
- ۴۰ - نویسنده پروژه گمنام است... [دلایلی عرضه شده که این نویسنده بار دیگر همان پالاشکوفسکی بوده است].
- ۴۱ - Ts.G.I.A.L.، OP. F 28. 560. d، 247، جلد ۲، ص ۱۶ - ۱۳
- ۴۲ - همان مأخذ، جلد ۱، ص 15. ob.
- ۴۳ - همان مأخذ، جلد ۱، ص ۱۳
- ۴۴ - همان مأخذ، جلد ۱، ص ۱۷
- ۴۵ - همان مأخذ، ۵۶۰. OP. F 28. 49.L، 247. d
- ۴۶ - همان مأخذ، ۵۱ L
- ۴۷ - همان مأخذ، ۷۱ و ۶۶ L.L.

- ۴۸ - همان مأخذ، L 78 - 78 Ob.
- ۴۹ - همان مأخذ، L ۱۰۶.
- ۵۰ - همان مأخذ، ۵۶۰ . 28.OP . d،F 79.L،247.
- ۵۱ - همان مأخذ، ۱۰۱ - ۹۸ L.L.
- ۵۲ - همان مأخذ ۹۸ L.
- ۵۳ - همان مأخذ، L.L 30 - 127 Ob.
- ۵۴ - علامت + مبین اینست که یکی از صفرهای متن تلگرام استخراج نشده است»
- ۵۵ - همان مأخذ، ۵۶۰ . 28.OP . d،F 114.L،247.
- ۵۶ - همان مأخذ ۱۱۵ L.
- ۵۷ - همان مأخذ L 125 a.
- ۵۸ - همان مأخذ، ۱۲۴ L.
- ۵۹ - همان مأخذ، ۱۳۸، ۱۳۶ L.L.
- ۶۰ - [طبق نوشته نویسنده، این مسأله باردیگر در سال ۱۹۰۶ م. در وزارت مالیه مطرح گردید. ن. آ. نوتوویچ پروژه ای برای ایجاد شاهراه، حمل و نقل موتوری و خط لوله نفت تا خلیج فارس عرضه نمود که مخارج آن را گروهی به ریاست یک بانک ایرانی برعهده داشت. این طرح در نتیجه مذاکرات با بریتانیا (سپتامبر ۱۹۰۷ م) معوق ماند، نوتوویچ پس از آن راهی تهران شد ولی به امور مالی پرداخت و با دولت ایران مذاکرات درباره برقراری و تأسیس یک بانک روسی تجاری - صنعتی را ادامه داد.]
- ۶۱ - Neftyabnoe Delo، 1908 م.، شماره ۳، ص ۴۷.
- ۶۲ - Times of India (چاپ هفتگی) سال ۱۱، شماره ۵، ۱۹۰۷ م.، ص ۲.
- ۶۳ - سوبوتسینسکی، ۲۰۳

فصل ششم

سند « سحرگاه پنجم خرداد سال ۱۲۸۷ » که نفت فوران کرد

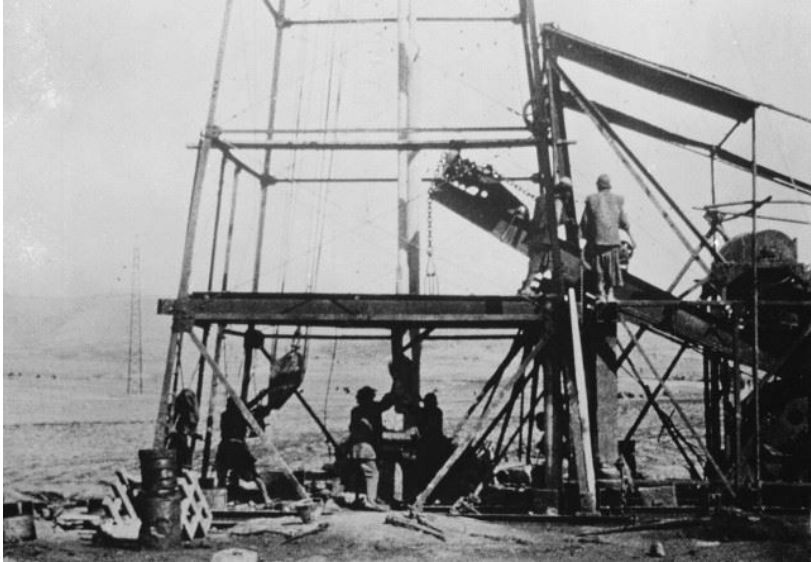
مرکز اسناد صنعت نفت : سحرگاه پنجم خرداد سال ۱۲۸۷ خورشیدی، مته حفاری در چاه شماره يك مسجد سلیمان، به نفت رسید. این واقعه به عنوان نخستین فوران نفت در ایران و خاورمیانه که جنبه اقتصادی داشت و استحصال نفت را به صورت تجاری ممکن می ساخت، در تاریخ ثبت شد.

به همین بهانه مطلب زیر با اقتباس از "گزارش هفتگی حفاری چاه شماره يك در نفتون مسجد سلیمان در هفته منجر به اکتشاف نفت / به تاریخ/ می ۱۹۰۸" نگاشته شده است. اصل این سند در مخازن مرکز اسناد صنعت نفت نگهداری می شود. با هم می خوانیم:

در سال ۱۲۸۰ خورشیدی (۱۹۰۱ میلادی) و با وساطت «آنتوان کتابچی خان» تبعه گرجی الاصل ایرانی، قراردادی بین دربار ایران و شخصی به نام ویلیام ناکس داری در تهران امضاء شد. به موجب این قرارداد که به امضای مظفرالدین شاه نیز رسید، اکتشاف و بهره برداری از نفت ایران به استثنای پنج استان شمالی، به مدت ۶۰ سال به داری و اگذار شد. داری بلافاصله با شرکت انگلیسی نفت برمه، شرکتی را با نام شرکت نفت انگلیس و ایران تاسیس کرد. به موجب این قرارداد، شاه بیست هزار پوند نقد و بیست هزار پوند دیگر به صورت سهم دریافت می کرد، همچنین ۱۶ درصد از سود خالص سالانه به او تعلق می گرفت، هر چند این شرط اخیر بعدها موجب اختلاف و منازعه شد.

پس از تاسیس شرکت و استقرار امکانات فنی در ایران، مهندسان شرکت در بخش های غربی و جنوب غربی ایران شروع به اکتشاف و حفاری کردند. ابتدا در سال ۱۹۰۲ چاه شماره یک را در منطقه چپاسرخ حفر کردند که نتایج حاصل از آن ناامید کننده بود. سال بعد چاه شماره دو حفر شد که به شناسایی يك میدان نفتی منجر گردید، اما گویا مقدار آن، اقتصادی نبود. داری در ۱۹۰۳ با نگرانی نوشت: «هر کیسه ظرفیتی دارد و من دارم ته کیسه خود را می بینم».

در سال ۱۹۰۵، تقریباً چهار سال پس از کسب امتیاز از شاه در تهران، وصلت بین



نفت برمه و دارسی در لندن انجام پذیرفت. توافق آنان «سندیکای امتیاز» را به وجود آورد. عملیات دارسی تابع شرکت نفت برمه شد و خود دارسی مدیر شرکت جدید. در سال ۱۹۰۵، تقریباً چهار سال پس از کسب امتیاز از شاه در تهران، وصلت بین نفت برمه و دارسی در لندن انجام پذیرفت. توافق آنان «سندیکای امتیاز» را به وجود آورد. عملیات دارسی تابع شرکت نفت برمه شد و خود دارسی مدیر شرکت جدید.

س از تاسیس سندیکای امتیاز، کاوش و اکتشاف نفت به جنوب باختری ایران منتقل شد. با نظارت جرج رینولدز، چاه‌های منطقه چپاسرخ بسته شد و کارگاه تعطیل گردید و اکتشاف ابتدا متوجه منطقه ماماتین در نزدیکی رامهرمز و سپس به میدان نفتون در مسجدسلیمان منتقل شد.

کار حفاری و عملیات در مسجدسلیمان بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود. رینولدز در توصیف آب و خوراک آنجا گفته بود: «مدفوع گاو و گوسفند روی آب شناور است، هضم موادی که برای تهیه خوراک در اینجا وجود دارد، آنقدر سخت است که برای حفظ سلامتی و بهداشت لازم است که شخص دندان‌های طبیعی بسیار محکم یا دندان‌های مصنوعی داشته باشد.»

منطقه حفاری جدید، چراگاه زمستانی ایل بختیاری بود. در ۱۹۰۵ رینولدز با عده‌ای از بختیاری‌ها قرار گذاشت که در برابر دریافت مبلغی هنگفت و سهمی از منافع، حفاظت عملیات امتیاز را عهده‌دار شوند.

مسجدسلیمان، منطقه حفاری، آخرین تیر ترکش تیم رینولدز بود. رینولدز دچار بزرگترین دشواری تدارکاتی بود. نخست، مشکل نبودن جاده بود. باید با قبول انواع خطرها، از جمله باران‌های سیل‌آسا، که نتیجه کوشش‌های شش ماهه را شست و برد، بیابان‌ها را پیماید. سرانجام جاده کشیده شد و تجهیزات به محل حمل گردید و در ژانویه ۱۹۰۸ حفاری در این «آخرین» منطقه آغاز شد.

اما زمان برای سندیکای امتیاز به سرعت سپری می‌شد. شرکت نفت برمه از کندی پیشرفت کار و هزینه زیاد ناخرسند بود. به نظر معاون شرکت، ممکن بود همه کوشش‌ها به هدر برود. تمام این عوامل موجب اختلاف بین دارسی و شرکت نفت برمه شده بود. در آوریل ۱۹۰۸، هیئت مدیره شرکت نفت برمه به دارسی اطلاع داد که پول تمام شده است و اگر خوداونیمی از وجه مورد لزوم را نپردازد، کار متوقف خواهد شد.

برمه وقتی پاسخی از داری دریافت نداشت، در ۱۴ مه ۱۹۰۸ به رینولدز اخطار کرد که وقت اجرای طرح پایان یافته یا نزدیک به اتمام است و او باید آماده برگشتن باشد. همچنین به وی دستور داده شد که دو چاه مسجدسلیمان را از ۱۶۰۰ پا بیشتر حفاری نکند: «اگر در آن عمق نفت پیدا نشد، از عملیات دست بکشید. کار را تعطیل و تجهیزات را هرچه می‌توانید به محرمه حمل کنید تا از آنجا به برمه برده شود». اما نامه به علت اوضاع آشفته پست، تا چند هفته به رینولدز نرسید.

رینولدز که مردی سرسخت بود، انتظار چنین تاخیری را داشت، زیرا در مدتی که نامه در راه بود، کوشش در حفاری رو به افزایش نهاد و هیجانی ایجاد شد. از یکی از چاه‌ها بوی گاز طبیعی برمی‌خاست. در این ضمن سر مته باز و در حفره چاه گم شد. در گرمایی که در سایه به ۱۱۰ درجه فارنهایت می‌رسید، چندین روز به جستجوی سر مته پرداختند.

حفاری به سنگ خارا رسیده بود و با وجود درخشش شدید آفتاب، بخار گازی که از چاه برمی‌خاست دیده می‌شد. بامداد ۲۶ مه ۱۹۰۸ / ۵ خرداد ۱۲۸۷ کمی بعد از ساعت ۴ صبح آرنولد ویلسون افسر سواره نظام با فریادی از خواب پرید و به محل حفاری شتافت. فورانی از نفت که شاید تا پنجاه پا بالاتر از دکل حفاری می‌رسید، حفره‌ها را از نظر پنهان کرده و امکان داشت گاز همراه با آن کارگران را خفه کند. سرانجام اکتشافات به نتیجه رسیده بود و تنها دو روز مانده به تاریخ امضای قرارداد امتیاز به دست شاه در هفت سال پیشتر، نفت به دست آمده بود. در آخرین برگ از گزارشات حفاری چاه شماره یک که از دوم تا بیست و ششم مه ۱۹۰۸ را در برمی‌گیرد آمده است: «فوران شدید نفت به ارتفاع ۱۱۷۹ پا»

اسناد گزارشات حفاری چاه شماره یک در مخازن مرکز اسناد صنعت نفت نگهداری می‌شود.

BORING LOG of WELL No. 1 B. WEEK ENDING 2nd May, 1908

Date.	Feet Drill- ed.	Total Depth.	Dia. of hole.	CASING.			Hours work- ed.	Strata.	REMARKS.
				Put in feet.	Total depth feet.	Inside dia.			
Brought forward.		880'			877'-10"	10"			
Monday ... 17	6'	886'					Reddish Brown Calcareous Shale interspersed with seams of Gypsum Very Saline ditto Mixture of Sand & Salt		
Tuesday ... 18	14'	900'							
Wednesday ... 19	7'	907'							
Thursday ... 20				448'-3"	448'-3"	9"			
Friday ... 21				457'-7"	905'-10"	"			
Saturday ... 22	9'	916'					Mixture of Sand & Salt		
Sunday ... 23	17'	933'		18'-10"	924'-8"	"	ditto		
Totals ... 53									

BORING LOG of WELL No.1 B WEEK ENDING 9th May, 1908

Date.	Feet Drilled.	Total Depth.	Dia. of hole.	CASING.			Hours worked.	Strata.	REMARKS.
				Put in feet.	Total depth feet.	Inside dia.			
Brought forward.		933'			924'-8"	9"			
Monday ... 4	20'	953'		20'-5"	945'-1"	"	Salt & Gypsum		
Tuesday ... 5	21'	974'		19'-1"	964'-2"	"	ditto		
Wednesday ... 6	25'	997'		19'-3"	983'-5"	"	ditto		
Thursday ... 7	12'	1009'					ditto		
Friday ... 8	25'	1034'		37'-8"	1021'-1"	"	ditto		
Saturday ... 9	32'	1066'		35'-4"	1056'-5"	"	ditto		
Sunday ... 10									
Totals ...	133'								

17

Driller in Charge:— Sd. Jas. Samson

BORING LOG of WELL No. 1 B WEEK ENDING 16th May, 1908

Date.	Feet Drill- ed.	Total Depth.	Dia. of hole.	CASING.			Hours work- ed.	Strata.	REMARKS.
				Put in feet.	Total depth feet.	Inside dia.			
Brought forward.		1068'			1068'-5"	9"			
Monday ...	14'	1080'					Salt & Gypsum		
Tuesday ...	20'	1100'		57'-11"	1094'-4"	" "	ditto		
Wednesday ...	10'	1110'					ditto		
Thursday		
Friday	Drilling past bit	
Saturday	ditto	
Sunday		
Totals ...	44								

18

Driller in Charge:— Sd. Jas. Samson

BORING LOG of WELL No. 1 B WEEK ENDING 23rd May, 1908

Date.	Feet Drilled.	Total Depth.	Dia. of hole.	Casing.			Hours worked.	Strata.	REMARKS.
				Put in feet.	Total depth feet.	Inside dia.			
Brought forward.		1110'			1094'-4"	0"			
Monday ... 6									
Tuesday ... 7	10'	1120'		18'-10"	1113'-2"	"	Arenaceous Oily	Limestone Very	
Wednesday ... 8	15'	1135'		15'-11"	1129'-1"	"	Arenaceous Oily	Limestone Still	
Thursday ... 9	10'	1145'					ditto		
Friday ... 10	8'	1153'		19'-1"	1148'-2"	"	ditto		
Saturday ... 11	7'	1160'					ditto		
Sunday ... 12									
Totals ...	50								

19

Driller in Charge :— Sd. Jas. Samson

BORING LOG of WELL No.1 B WEEK ENDING 26th May, 1908

Date.	Feet Drilled.	Total Dep.h.	Dia. of hole.	CASING.			Hours worked.	Strata.	REMARKS.
				Put in feet.	Total depth feet.	Inside dia.			
Brought forward.		1160'			1148'-2"	8"			
Monday ... 2 ⁰⁰	15'	1173'	Arenaceous limestone & Gypsum		
Tuesday ... 4 ⁰⁰	6'	1179'					Sample	Unable to be obtained owing to quantity of gas in hole	
Wednesday ...									
Thursday ...									
Friday ...									
Saturday ...									
Sunday ...									
Totals ... 19									

Large strike of Oil at 1179'

40'-0" of 14" inside casing in hole
 877'-10" of 10 1/2" inside diam
 1148'-2" of 8"

20

Driller in Charge:— Sd. Jas. Samson

فصل هفتم

سابقه‌ی امتیاز نفت

علی اصغر شمیم در کتاب پژوهشی خود تحت عنوان «ایران در دوران سلطنت قاجار» در باره نفت، امتیازها و قرار داد داری می نویسد: در فرمانی که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) به نام بارون ژولیوس دورویتر «۱» صادر کرد، امتیاز استخراج کلیه‌ی معادن فلزات (غیر از فلزات قیمتی) و زغال سنگ و نفت ایران را به وی داد. اقدام ناصرالدین شاه در مورد اعطای چنان امتیازی به یک تبعه‌ی خارجی آنچنان غیر مترقبه و عجیب بود که ناظران بیگانه و از آن جمله دکتر تولوزانفرانسوی طبیب مخصوص شاه و لرد کرزن و سرپرسی سایکس و آژانس‌های اطلاعاتی و محافل سیاسی و اقتصادی آن روز جهان را به حیرت انداخت. زیرا هرگز معقول نبود که رئیس کشوری امتیاز بهره‌برداری از کلیه‌ی ذخایر و منابع زیرزمینی مملکت پهناور خود را یکجا به شخصی که دارای هیچ‌گونه سرمایه و تخصص و استعداد و تجهیزات فنی نبوده است، اعطا کند.

لرد کرزن «۲» درباره‌ی این امتیاز در کتاب خود به نام «ایران و مسئله‌ی ایران» چنین می‌نویسد:

«وقتی که امتیاز رویتز منتشر گشت، مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق العاده کلیه‌ی منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود و این کاری بود که هیچ‌گاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی شاید خواب آن را هم کسی نمی‌دیده است.»

«در حقیقت محافل بازرگانی دنیا از اعطای چنین امتیازی مبهوت شده بودند و بارون دورویتر به زودی درک کرد که بدون تضمین دولت نه اومی توانست قرضه‌ی شش میلیون لیره مندرج در ماده‌ی شانزده امتیازنامه را در بازار لندن راه بیندازد و نه توانایی آن را داشت که شرکتی تشکیل دهد تا از امتیاز مزبور بهره‌برداری کند. عیوب سیاسی امتیاز هم بسیار زیاد و اعتراضات به آن بسی سخت و محکم بود. اجرای امتیازنامه موجب می‌شد که منازعه‌ی دائم و ناشایسته‌ای بین انگلیس و روس در ایران درگیرد و ممکن بود که تولید مزاحمت‌های شدید بین المللی بنماید. ولی به عقیده‌ی من از همه‌ی اعتراضات قوی‌تر، آن بود که «امتیاز می‌برد» «۳».



مظفرالدین شاه



ویجدام نامک، دارسی



امین السلطان، التابک اعظم در خرداد ماه ۱۲۸۰ خورشیدی، امیر، نامه نفا و ویجدام نامک، دارسی رابه امضای مظفرالدین شاه رساند.

مزبور آزادی و حقوق حقه‌ی يك ملت را به نفع سفته‌بازان بیگانه کاملاً از میان دکنتر تولوزان فرانسوی در نامه‌ای خطاب به ناصر الدین شاه چنین نوشته است: «ثانیا همین قدر خوشبختم مسئله‌ای که جمعی اصرار در کتمان و اخفای آن به خاکپای همایون داشته و دارند، بر بندگان پادشاهی مسلم گردد و این فقره عمل رویتر است که کرارا عرض کرده‌اند ما این ماجرا را خوابانده‌ایم و این عمل را تمام کرده‌ایم. اگر چنین بود پس چرا در یادداشت مسیو تومسون شارژدافر که انگلیس تقریباً بیست روز قبل به وزارت خارجه دولت علیه ایران فرستاده است، بالصراحه در یکی از فصول آن نوشته، تصریح بلکه تشریح کرده است که عمل رویتر را نه تنها فورنگ آفیس «۴» (وزارت امور خارجه) بلکه خود شخص ملکه (ملکه‌ی انگلستان) باطل ندانسته، برقرار می‌داند «۵»».

از مفاد نامه‌ی دکنتر تولوزان چنین برمی‌آید که ناصر الدین شاه خود به اشتباه و خطایی که در موارد امتیاز رویتر مرتکب شده، آگاه گردیده بود و می‌خواست آن را لغو کند و رجال درباری به شاه قول داده بودند که این کار را انجام خواهند داد و در این زمینه گزارش‌های خلاف واقع به شاه می‌دادند و چنان وانمود می‌کردند که دستور شاه را بر وفق مصلحت انجام داده‌اند «۶»».

سرپرسی سایکس می‌نویسد:

«در سال ۱۸۷۱ (۱۲۸۷ قمری) شاه (ناصر الدین شاه) سفیر و نماینده‌ی خود را در قسطنطنیه به مقام صدراعظمی برگزید که مدتی بود کسی عهده‌دار آن نبود. میرزا حسین خان نخست‌وزیر جدید از روی صداقت خیال می‌کرد که نجات ایران فقط در انجام تعهدات مندرجه در معاهده‌ای که با روس‌ها بسته شده قرار دارد، در صورتی که معتقد بود اصلاح کشور را باید به انگلیس‌ها بسپارد. بنابراین او برای تعقیب سیاست خود تصمیم گرفت که يك انحصار فوق العاده معظمی را برای ساختمان راه‌آهن، استخراج معادن و تأسیس يك بانک ملی ایجاد نماید. در مقابل آن حقوق گمرکی و درحقیقت تمام منابع عایدی امپراتوری را به او گرو و وثیقه بگذارد. این امتیاز عظیم به بارون ژولیوس دورویتر که به تابعیت دولت انگلستان درآمده بود، واگذار شد. این شخص نیز نقشه‌ای کشیده و تصمیم گرفت که اجرائی این کار بزرگ را بر عهده چند شرکت بگذارد تا با یکدیگر شروع به کار نمایند».

«شاه با بی‌اطلاعی کامل از سیاست اروپاییان در چنین زمانی شروع به اولین سفر اروپایی خود کرد و در محافل پتروگرا در ضد اعطای این امتیاز عظیم، فوق العاده رنجش شدیدی احساس نمود. علاوه بر این، اعلیحضرت انتظار داشت در انگلستان استقبال پرحرارتی در این موضوع مشاهده کند ولی در آنجا نیز نسبت به این مسئله با خونسردی و بی‌اعتنایی روبه‌رو شد. احساسات مردم ایران نیز با دادن چنین امتیازی به اروپاییان که تقریباً بر همه چیز نظارت داشته باشند، مخالف بود و در این مورد باید گفت که عقیده و نظر مردم کاملاً صحیح بوده است» (۷)».

ناصرالدین شاه سرانجام در برابر فشار سیاسی روسیه‌ی تزاری و مخالفت افکار عمومی و محافل بازرگانی جهان، به شرحی که در فصل یازدهم گفته شد، امتیازنامه رویترا را لغو کرد و چون رویترا دست از دعاوی خود بر نمی‌داشت، ناگزیر امتیاز تأسیس بانکی به نام بانک شاهنشاهی ایران را به او داد.

تجدید امتیاز معادن

از شانزده سال گفتگو و مرافعه بین دولت ایران و بارون جولوس دوریترا از سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) تا سال ۱۳۰۶ قمری (۱۸۸۹ میلادی) سرانجام ناصرالدین شاه ضمن اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به رویترا، امتیاز استخراج و بهره‌برداری کلیه‌ی معادن ایران (غیر از فلزات قیمتی و جواهرات) و از آن جمله معادن نفت را برای مدت ۶۰ سال به رویترا داد (۸)».

ماده‌ی یازدهم امتیازنامه درباره‌ی معادن ایران بدین قرار بود: «بانک شاهنشاهی در مدت ۶۰ سال مدت این امتیازنامه، امتیاز انحصاری قطعی دارد که در تمام وسعت مملکت ایران معادن آهن و سرب و مس و زینق و زغال‌سنگ و نفت و غیره به استثنای فلزات قیمتی و جواهرآلات را که تعلق به دیوان باشد و قبل از وقت به دیگران واگذار نشده باشد، دایر نماید».

پنج سال پیش از تجدید امتیاز معادن به نام رویترا، یعنی در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۴ میلادی) یک شرکت انگلیسی به نام شرکت هوتز (Hotz) که شعبه‌ای در بوشهر برای ورود و صدور کالاهای تجارتي دایر نموده بود، امتیازی برای

استخراج نفت در حوضه‌ی دالکی واقع در کرانه‌ی خلیج فارس نزدیک بندر بوشهر از دولت ایران گرفت و اولین چاه نفت را هم در حوضه‌ی امتیاز حفر کرد که چندان عمیق نبود و چون به نفت نرسید از ادامه‌ی کار منصرف شد.

بانک شاهنشاهی ایران چندی پس از کسب امتیاز استخراج معادن ایران، طبق اختیاری که بنابر مفاد فصل نهم امتیازنامه به او داده شده بود «۹»، حقوقی را که برای استخراج و بهره‌برداری معادن ایران داشت، به یک شرکت انگلیسی موسوم به «شرکت معادن ایران» (The Persian Mining Corporation) در ازاء دریافت صد و پنجاه هزار لیره انگلیسی واگذار کرد.

سرمایه‌ی شرکت معادن ایران یک میلیون لیره انگلیسی بود و عده‌ای از سرمایه‌داران روسی و فرانسوی و بلژیکی هم در آن شریک بودند. شرکت مزبور مطالعات و تجسس‌ات علمی خود را برای کشف معادن ایران آغاز کرد و ضمناً در مورد نفت امتیازی را که شرکت انگلیسی هوتزدر حوضه‌ی دالکی به دست آورده بود، از آن شرکت خرید و کارشناسان شرکت در سمنان و دالکی و جزیره‌ی قشم به کاوش پرداختند. در دالکی چاهی به عمق ۲۷۰ متر و در قشم با عمق ۲۵۰ متر به وسیله‌ی دستگاه‌های حفاری جدید حفر شد ولی هیچ‌یک به نفت نرسید.

اقدامات شرکت تا ده سال مهلت مقرر در امتیازات نامه در مورد نفت، بدون اخذ نتیجه دنبال شد و چون به مرحله بهره‌برداری از نفت نرسید، بر طبق فصل یازدهم امتیازنامه، حق شرکت درباره‌ی نفت خود به خود ملغی گردید. درباره‌ی سنگ‌های معدنی نیز پس از حمل مقداری سنگ منگنز از کرمان به بندر عباس با توجه به هزینه‌ی گزاف استخراج و حمل و نقل مسلم گردید که بهره‌برداری از معادن فلزی نیز برای شرکت مزبور مقرون به صرفه نخواهد بود.

امتیاز داریسی

چون به نظر نگارنده، کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح، بدان جهت که مؤلف کتاب خود سال‌های متمادی در دستگاه شرکت نفت انگلیس و ایران (وارث و تحصیل‌کننده نهایی امتیازنامه داریسی) بوده و مسلماً به اسناد و مدارک متقن و غیرقابل تردیدی دست داشته که دسترسی به آن‌ها برای نگارنده بسیار دشوار و شاید در حال حاضر غیرممکن بود، جریان اعطای امتیاز به داریسی و آغاز عملیات و تحصیل سرمایه دولت انگلیس بدون تصرف در عبارات از آن در اینجا نقل و این نکته اضافه می‌شود که هرچند در حال حاضر موضوع آن امتیاز منتفی شده است ولی درج آن در این کتاب برای عبرت نسل جوان کنونی و نسل‌های آینده لازم به نظر آمد «۱۰»:

در باب طرز به دست آوردن امتیاز داریسی افسانه‌ی شگفت‌آوری منتشر شده است که هیچ مبنا و اساسی ندارد و به اندازه‌ی متناقض و اغراق‌آمیز است که باور کردن آن برای شخص بی‌غرض و کنجکاو که مایل است مطالب را با ادله و برهان بپذیرد، بسی دشوار می‌باشد.

افسانه‌ی مزبور را چند نفر از نویسندگان فرانسوی و اتریشی یابه عبارت صحیح‌تر روزنامه‌نویسان این کشور ساخته و پرداخته‌اند.

اولین دفعه قصه داریسی و ربودن امتیاز او به دست مأمورین خفیه‌ی انگلیس در مجله‌ی لاگراپوئیو «La Grapouillot» تحت عنوان «جدال را کفلر و دتردینگ» در پاریس منتشر گشت. بعد آنتون زیشکا «Anton Zischka» (۱۱) در کتاب خود موسوم به «جنگ مخفی برای نفت» آورد. سپس هر وقت کسی خواست قصه و افسانه‌ی راجع به نفت بنویسد آن را نقل کرد. در ایران اولین مرتبه این افسانه در روزنامه «شفق سرخ» منتشر گشت و چون مردم ایران نظر خوبی نسبت به امتیاز داریسی نداشتند، با رغبت زیاد آن را قبول کردند. بی‌شک اگر دقتی در وقایع مذکور و در افسانه مزبور شود، معلوم خواهد شد که اساسی ندارد و خود آنتون زیشکا هم ضمناً به افسانه بودن آن معترف است.

به هر حال چون این قصه و افسانه کهنه شده و بی‌اعتباری آن هم مشهور است، از آن می‌گذریم و به شرح واقعی قضیه می‌پردازیم:



رینولدز؛ نخستین حفار چاه های نفت ایران

چند سال قبل از اعطای امتیاز دارسی، مسیو دمرگان باستان‌شناس فرانسوی که سال‌ها در شوش مشغول کاوش برای کشف آثار باستانی ایران بود، مقاله‌ای در مجله‌ی معادن «Les Annales Minces» که در پاریس چاپ می‌شد، نوشت و راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران شرح مفصلي نگاشت.

يك نفر ایرانی به نام کتابچی خان که در آن موقع متصدي اداره گمرک بود، مقاله مزبور را خواند و چون در مسافرت خود به نقاط غرب از آثار سطحی نفت مطلع شده بود، مطمئن شد که منابع بزرگ نفت در ایران وجود دارد. کتابچی خان سفري به پاریس رفت و در آنجا به سابقه‌ی دوستی با سرهنري دروموندولت که چندی قبل از آن تاریخ سمت وزیر مختاری انگلیس را در ایران داشت، ملاقاتی نمود. ضمن این ملاقات کتابچی خان به مقاله‌ی دمرگان اشاره کرد و مشاهدات شخصی خود را درباره‌ی وجود نفت متذکر گردید و از سر. دروموندولف تقاضا کرد که وسایل آشنایی او را با سرمایه‌داران انگلیسی فراهم نماید تا مطلب را با آن‌ها به میان گذارد و از آن‌ها دعوت کند که برای استخراج نفت ایران اقدام نمایند. سر دروموندولف که خود چند سال وزیر مختار انگلیس در ایران بود، اطلاعاتی راجع به منابع نفتی ایران داشت و به کتابچی خان وعده‌ی اقدام داد و از پاریس عازم لندن شد که در آنجا با سرمایه‌داران وارد مذاکره شود. در لندن سر دروموندولف با شخصی به نام ویلیام ناکس دارسی «William Knox D'arcy» آشنا شد و او را تشویق نمود که سرمایه خود را برای استخراج نفت ایران به کار اندازد.

دارسی در سال ۱۸۴۹ میلادی در شهر نیوتن آبوت «Newton Abbot» واقع در ایالت دونشیر «Devonshire» انگلستان متولد شد و تحصیلات متوسطه‌ی خود را در مدرسه‌ی وست مینستر «Westminste» لندن به پایان رسانید.

در سال ۱۸۸۶ هنگامی که دارسی هفده ساله بود، پدر او که شغلش وکالت دادگستری بود با تمام خانواده‌اش به استرالیا مهاجرت کرد.

در استرالیا، دارسی در دار الوکاله پدرش مشغول کار شد تا این‌که روزی یکی از مشتریان تکه سنگی را به او نشان داده و گفت که در نزدیکی محلی که او سکني دارد يك کوه بزرگی از این سنگ‌ها یافت می‌شود. بعد معلوم شد که آن تکه سنگ، طلا داشته و از این برخوردار معدن طلاي معروف مونت مرگان «Mount Morgan Gold Mine» کشف گشته و استخراج شد. چند سالی نگذشت که دارسی و شرکای او فواید بسیاری برده و هم‌همی آن‌ها میلیونر شدند. غالب مردم پس از آن‌که چنین بخت و اقبالی به آن‌ها روی می‌آورد، قانع شده و با ثروتی که به دست آورده‌اند،

زندگانی بارفاهی برای خود تهیه کرده و کنار می‌روند ولی داری از اینگونه مردم نبود و روح ماجراجوی و طالب ترقی و پیشرفت بیشتری بود. در آن موقع صحبت نفت و منافع سرشار آن زبانزد خاص و عام بود و داری به فکر این افتاد که ثروت خود را در کار نفت به کار برد و استفاده‌های بیشتری نماید. این بود که به انگلستان معاودت کرد و در همان حال نیز از گوشه و کنار تحقیقاتی درباره‌ی نفت می‌نمود.

در چنین موقعی بود که سر دروموندلف با داری آشنا شد و درباره‌ی نفت ایران با او مذاکراتی نمود. نتیجه‌ی این مذاکرات این شد که سر دروموندلف، کتابچی خان را به لندن خواست و او را با داری آشنا نمود. کتابچی خان شرح و بسط زیادی راجع به منابع نفت ایران برای او داد و نوشته‌های داورگان را شاهد آورد. داری تصمیم گرفت که زمین‌شناس مطلع و کارآزموده‌ای را انتخاب و به ایران اعزام دارد تا در این باره گزارش جامعی به او بدهد و زمین‌شناسی به نام «H. T. Burls» با یک نفر معاون به نام «Dalton» از طرف داری استخدام و به ایران اعزام گشتند. این متخصصین پس از مطالعه در محل گزارش رضایت‌بخشی داده و گفتند که کشف نفت در حوالی قصر شیرین و شوشتر بسیار محتمل است و در نقاط دیگر هم امید بسیاری می‌رود.

در ۱۹۱۰ (۱۳۱۹ قمری) داری نماینده‌ای به اسم ماریوت «Marriot» به معیت کتابچی خان به تهران اعزام داشت که با دولت داخل مذاکره شده و امتیازی تحصیل نمایند. ضمناً ماریوت سفارشنامه‌ای از سر دروموندلف برای وزیر مختار انگلیس در تهران که در آن وقت سرآرتور هاردینگ «Sir Arthur Hardinge» بود، همراه داشت که همه نوع مساعدت با او بنمایند.

وزارت خارجه انگلیس به هاردینگ دستور کلی داده بود که هنگام مأموریتش در ایران کوشش بسیار نماید که امتیاز نفت نواحی جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیس تحصیل کند و به قسمی رفتار نماید که موجب تحریک روس‌ها هم نشود. موقعی که سفارشنامه سلف او رسید، هاردینگ موقع را مغتنم شمرده و اقدام کرد و به نماینده داری توصیه نمود که پنج ایالت شمالی را جزء پیشنهاد خود منظور ندارد تا از اعتراض روس‌ها کاسته گردد.

ماریوت و کتابچی خان پس از ورود به تهران پیشنهادی تنظیم کرده و به مظفر الدین شاه تسلیم نمودند و او هم که کاملاً تحت نفوذ سیاست روس قرار گرفته بود، بی‌درنگ از قبول آن امتناع نمود.

در این وقت هاردینگ دخالت نموده و به ملاقات اتابک (امین السلطان) رفت و از او تقاضای مساعدت نمود و ضمناً به ماریوت دستور داد که مواعید لازمه را به متصدیان امر داده و آنها را به نحو مطلوب تطمیع نماید.

سرآرتور هاردینگ در کتابی موسوم به «یک دیپلمات در شرق» «A'Diploma in the East» صفحه ۲۷۸ چنین می‌نویسد:

«اتابک اعظم (امین السلطان) اظهار داشت که حاضر است با پرورژه‌ی ما موافقت نماید و پیشنهاد کرد که من نامه‌ای به فارسی خطاب به او بنویسم و شرایط عمده‌ی امتیاز را در آن ذکر نمایم تا او نامه‌ی مزبور را به سفارت روس تسلیم نماید. اتابک مستحضر بود که وزیرمختار روس موسوم به مسیو ارگی روپولو «M. Argyropulo» نمی‌تواند خط فارسی را بخواند، مخصوصاً وقتی که فارسی به خط شکسته نوشته شده باشد و ضمناً به وسیله‌ی جاسوسانی که داشت، آگاه شده بود که دبیر شرقی سفارت روس موسوم به مسیو استریتر «M. Sritter» که تنها عضو آن سفارت بود و می‌توانست خط را بخواند از زرگنده عازم بیلاق‌های کوهستانی است و چند روزی غایب خواهد بود. لذا اتابک کاغذی را که دستور داده بود و من نوشتم به سفارت روس در زرگنده فرستاد و مدتی در آن سفارت بدون این‌که ترجمه شود ماند تا دبیر شرقی از بیلاق مراجعت کرد. در این وقت اتابک اظهار داشت که از طرف سفارت روس اعتراضی به امتیاز نشده است. در حالی‌که وزیرمختار روس از مندرجات نامه‌ای که نمی‌توانست بخواند، اطلاعی نداشت و حتی سوءظنی هم نسبت به مندرجات بس مهم آن نبرده بود و لذا همه‌ی اعضای دولت، نظر اتابک را تأیید کرده و امتیاز به داریسی واگذار و به صحه‌ی شاه رسید. وزیرمختار روس پس از اطلاع از جریان امر بسیار نجیدمخاطر گردید ولی گناه اتابک نبود اگر به‌طور تصادف و موقت مترجم سفارت روس غایب بود. بنابراین وزیرمختار روس یگانه راه عاقلانه و عملی را انتخاب نموده و قضیه‌ی انجام شده را قبول کرد.»

پس از آن‌که امتیاز داریسی به صحه‌ی شاه رسید، وزیرمختار روس تقاضا کرد که جبران این کار به نحوی بشود که رضایت او فراهم گردد. در آن وقت یک جوان اسکاتلندی در وزارت دارایی ایران شاغل مقام نسبتاً مهمی بود و چون وزیرمختار روس تصور کرده بود که او در امر اعطای امتیاز داریسی مؤثر بوده است، تقاضای اخراج او را نمود. وزیرمختار انگلیس به اخراج او اعتراض نمود ولی مؤثر واقع نشد و اتابک برای جلب رضایت روس‌ها این جوان را که موسوم به مک‌لین «Mr Maclein» بود، از کار برکنار کرده و به هاردینگ گفته بود که ایران کشور مستقلی

است و مسئله‌ی اخراج يك كارمند دولت مربوط به تصمیم شاه می‌باشد. هاردینگ هم این کار را عمل انجام شده تلقی کرد و به مکلین شغل افتخاری وابسته بازرگانی سفارت انگلیس را واگذار نمود.

در صفحه‌ی ۲۸۰ همان کتاب، هاردینگ می‌نویسد:

از آن وقت به بعد من درك كردم هر جا كه منافع روس‌ها در میان باشد، هیچ‌گونه اعتمادی به اتابك نمی‌توان داشت. شاه كه از لحاظ فكر كودك سالخورده‌ای بیش نبود، از لحاظ استقامت مزاج چون نایی شكسته، نحیف و ناتوان شده بود. وضع عجیب كشور هم كه سال‌های متمادی به طرز بسیار ناگواری اداره می‌شد، موقعیتی را پیش آورده بود كه هر دولت خارجی كه بیشتر به متصدیان فاسد و بی‌دفاع كشور پول و تعارف می‌داد یا با صدای رساتری آن‌ها را تهدید می‌نمود، می‌توانست آنان را از پای درآورد و مجبور به تسلیم نماید.

هنگامی كه امتیاز نفت به داری داده شد، دولت انگلیس ادعا نمود كه دخالتی در تحصیل امتیاز مزبور نداشته است ولی گفته‌ها و نوشته‌های دیپلمات‌های انگلیسی این ادعا را باطل می‌سازد.

نکته‌ای كه نباید از نظر دور داشت واز روی كمال بی‌طرفی باید به آن اذعان كرد، این است كه هنگام اعطای امتیاز به داری، نه امتیازگیرنده و نه امتیازدهنده از آینده‌ی نفت ایران اطلاعی نداشت و پیشرفت‌های علمی برای كاوش نفت هم به پایهی امروز نرسیده بود كه وجود نفت را تاحدی بتوان پیش‌بینی نمود و اعتمادی به آن داشت. امتیازنامه پیشنهادی بود كه يك سرمایه‌دار ماجراجوی خارجی به دولت داده و حاضر شده بود كه مبلغی از سرمایه خود را به خطر اندازد تا شاید استفاده كلانی از آن بنماید و اولیای دولت هم بدون اطلاع از چگونگی امر، بدون دقت و رسیدگی درباره‌ی شرایط پیشنهاد «۱۲»، آن را به صحتی شاه كه در آن وقت صاحب اختیار مطلق بود، رساندند.

ناگفته نماند كه داری هیچ‌وقت به ایران نیامد و امتیاز را نماینده‌ی او ماریوت به وكالت از طرف او امضا كرد كه این نکته هم افسانه‌ی تحصیل امتیاز را كه در بالا ذكر شد به كلي بی‌اعتبار ساخت.

امتیازنامه داری صحتی شاه و امضا و مهر اتابك (میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم) و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (پدر حسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا موتمن الملك) و نظام الدین غفاری مهندس الممالك است و در دفاتر دیوانی به ثبت و ضبط رسیده است «۱۳».

به موجب فصول هشتم و نهم و شانزدهم امتیازنامه، داریسی تعهد کرده بود که در ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز، شرکتی برای بهره‌برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد و پس از تشکیل شرکت، بیست هزار لیره نقد، معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده، شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم نماید. البته از سایر وجوهی که نماینده داریسی هنگام مذاکرات در تهران خرج کرده و مواعیدی که داده بود، در جایی ذکر نشده است. فقط آنچه بعدها محقق و معلوم شد، این بود که کتابچی خان حق دلالتی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگانی با رفاهی در اروپا تهیه نماید و به قراری که جراید صدر مشروطیت به کرات ذکر کرده‌اند، نماینده داریسی در حدود ده هزار لیره هم به اتابک و مشیرالدوله مهندس الممالک نقد پرداخت و شاید مخارج دیگری هم کرده است که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست.

پس از آن که داریسی اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیازنامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به دولت ایران تسلیم نمود، معلوم شد که جزء تعهدات خصوصی او این بوده است که سهامی معادل ده هزار لیره به اتابک و پنج هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره هم به مهندس الممالک به عنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست می‌باشد که داریسی به تمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نمود. این سهام در ابتدا قیمتی نداشت و کسی خریدار آن نبود ولی در خلال جنگ اول بین المللی و بعد از آن که سهام مزبور قیمت خوبی پیدا کرده بود، ورثه اتابک و مهندس الممالک آن‌ها را به قیمت نازلی به چند نفر از اتباع انگلیسی مقیم تهران فروختند. ورثه نصرالله خان مشیرالدوله یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را تا موقعی که حیات داشتند، فروختند و هر سال سود آن‌ها را دریافت می‌داشتند ولی به قرار مسموع پس از فوت آن‌ها، قسمتی از سهام مزبور را ورثه آن‌ها فروخته‌اند «۱۴».

آغاز عملیات و تحصیل سرمایه

چند ماه پس از امضای امتیازنامه، داریسی عده‌ای حفار لهستانی را استخدام کرد و با مقداری لوازم و اثاثیه به چاه سرخ واقع در شمال قصر شیرین اعزام داشت و در آن وقت چاه سرخ جزء ایران بود و بعدها پس از تجدید نظر در خط مرزی بین ایران و عثمانی (که پس از جنگ جهانی اول این قسمت خط مرزی بین ایران

و عراق شد) در سال ۱۹۱۳ (۱۳۱۳ قمری) به عثمانی واگذار گردید. مهندسی را هم که داری برای ریاست عملیات انتخاب نموده بود، شخصی بود موسوم به رینولدز «G. B Reynolds» که در وزارت فواید عامه‌ی هندوستان سابقه‌ی ممتدی داشت و مرد فوق العاده با استقامت و با پشتکاری بود.

هیئت اعزامی از راه بصره و بغداد عازم چاه سرخ شده، شروع به کار کردند و در ابتدای امر هم با مشکلات گوناگونی مواجه شدند.

فقدان امنیت در این ناحیه مرزی و تقاضاهای متعدد ایلات و طوایفی که در دو طرف خط مرزی سکنی داشتند و تهدیدهایی که می‌کردند، موجب شد که کار با کندی پیشرفت نماید، ولی پایداری مداوم رینولدز تأثیری زیادی در پیشرفت کار داشت.

در تابستان سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ قمری) گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار و متعاقب آن نفت مختصری هم به دست آمد.

چند ماه بعد چاه دوم در عمق مشابهی به نفت رسید که محصول روزانه‌ی آن در اول ۳۰ تن و چندی بعد به ۲۵ تن تقلیل یافت. در این وقت محقق گردید که به واسطه‌ی بعد مسافت میان چاه سرخ و خلیج فارس (که بالغ بر یک هزار کیلومتر بود) و همچنین ناچیزی مقدار محصول، ادامه‌ی عملیات در آن محل منافی با صرفه می‌باشد. لذا داری تصمیم گرفت که چاه سرخ را رها کرده و در نقاط جنوبی به کاوش بپردازد.

طبق ماده‌ی شانزدهم امتیازنامه داری شرکتی در سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ قمری) با سرمایه‌ی ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که نام آن را شرکت بهره‌برداری اولیه «The Eirst Exploitation» گذاشت و سهامی را که تعهد کرده بود، تسلیم و بیست هزار لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. داری تا آن وقت قریب سیصد هزار لیره از جیب خود خرج کرده بود و حاضر نبود که بیش از این مبلغ سرمایه‌اش را در این کار صرف نماید، لذا در صدد برآمد که کمک و مساعدت دیگران را جلب نماید.

عده‌ای از سرمایه‌داران آلمانی به داری پیشنهاد دادند که تمام مخارجی که او تا آن وقت صرف کرده بود، بپردازند و مبلغ مهمی هم به عنوان قیمت امتیاز به او بدهند تا او کناره‌رفته و امتیاز را به آن‌ها واگذار نماید «۱۵». یک شرکت نفت آمریکایی و بعضی از سرمایه‌داران فرانسوی هم پیشنهادهایی به داری کردند تا امتیاز را از او خریداری کنند و حتی حاضر بودند که او را هم در امتیاز سهیم سازند. شواهدی در دست است که داری به واسطه‌ی خرج گزافی که تا آن وقت کرده بود و

نتیجه‌ی مطلوبی را هم تحصیل نکرده بود، میل داشت که معامله‌ای کرده و سرمایه‌ی از دست رفته‌ی خود را باز یابد، ولی ضمناً رغبت زیادی به معامله با بیگانگان نشان نمی‌داد. در این هنگام واقعه‌ای رخ داد که طرح‌ها و نقشه‌های داری و خریداران امتیاز او درهم ریخته شد.

دریاسالار لرد فیشر «Lord Fisher» پس از سال‌ها خدمت در نیروی دریایی انگلستان و مدت‌ها تبلیغ برای آن‌که سوخت کشتی‌های جنگی انگلیس تبدیل به نفت گردد، در سال ۱۹۰۴ به فرماندهی نیروی دریایی انگلیس منصوب گشت و فوری کمیته‌ای انتخاب کرد که قضیه‌ی تحصیل منابع کافی نفت را برای نیروی دریایی، مطالعه و بررسی نمایند. مستر پرتیمن «E. G. Pretyman» که از سیاستمداران بود، به ریاست این کمیته انتخاب گردید و سایر اعضای کمیته مزبور هم متخصصین و سیاستمداران بودند که اطلاعات مبسوطی در این امر داشتند. لرد فیشر شنیده بود که داری امتیاز نفتی در ایران به دست آورده و در مذاکره است که آن را به سرمایه‌داران خارجی بفروشد، لذا به کمیته‌ی مزبور دستور فوری صادر کرد تا به هر طریقی که باشد امتیاز مزبور را برای دولت انگلیس تحصیل نماید.

آن ایام عقیده عمومی در انگلستان که یک کشور سرمایه‌داری و مخالف سرسخت با دخالت دولت در امور بازرگانی بود، اجازه نمی‌داد که دولت مستقیماً درصد خرید امتیاز برآید یا آن‌که سهام شرکتی را خریداری کند که چنین امتیازی را داشته باشد. لذا اولیای امور مصلحت در آن دیدند که به هر قیمتی هست مانع شوند که امتیاز داری به دست خارجیان بیفتد و ضمناً سرمایه‌ی کافی برای داری تهیه کنند تا عملیات را ادامه دهد و منتظر فرصت شوند تا به تدریج عقیده عمومی را برای دخالت مستقیم دولت در امر نفت حاضر و مهیا سازند.

کمیته‌ی مذکور بی‌درنگ شروع به کار کرد و اولین اقدامی که مستر پرتیمن کرد این بود که نزد لرد استراتکونا «Lord Strathcona» رفته و از او استعانت خواست. این لرد ثروت هنگفتی در کانادایه دست آورده و موجد راه‌آهن سرتاسری کانادا بود و در آن وقت به واسطه‌ی کهولت سن از کارهای بازرگانی برکنار و گوشه‌نشینی را اختیار کرده بود. پرتیمن ضمن نطقی که ده سال بعد در مجلس مبعوثان انگلیس (ایراد) کرد، درباره‌ی ملاقات خود با لرد استراتکونا چنین گفت «۱۶»:

«من خودم شخصا به ملاقات لرد استراتکونا رفته و قضیه را با او در میان گذاشتم و تقاضا کردم که او با نام و سرمایه‌ی خود به داری کمک کند تا این امتیاز از دست ما خارج نگردد. لرد استراتکونا فقط یک پرسش از من کرده، گفت: «آیا پیشرفت و

توفیق این پروژه به نفع نیروی دریایی انگلیس است که از من تقاضا دارید در آن شرکت نمایم؟» و همین‌که به او پاسخ مثبت دادم، دیگر پرسشی نکرد و بدون هیچ‌گونه چون و چرا تقاضای مرا پذیرفت.»

پرتی‌من در جای دیگر نطق خود می‌گوید:
«تشکرات مجلس مبعوثان را باید تقدیم لرد استراتکونا و دیگران نمود که این امتیاز را سخت چسبیده و نگاه داشتند تا این‌که فرصتی برای دولت به دست آمد که آن را بعدها تحصیل نماید.»

از طرف دیگر پرتی‌من با شرکت نفت برمه «Burmah Oil Company» که يك شرکت نفت تمام انگلیسی بود و به استخراج نفت برمه می‌پرداخت، وارد مذاکره شد. از آن شرکت هم تقاضای مساعدت کرد که باحسن قبولی تلقی شد. در نتیجه این مذاکرات در سال ۱۹۰۵ شرکت جدیدی به نام «سندیکای امتیازات» Concessions Syndicate» در شهر گلاسکو «Glasgow» شهر و بندر بزرگ ناحیه‌ی اسکاتلند» تشکیل شد که سهام بهره‌برداری اولیه و امتیازنامه را مالک گردید و سرمایه متناسبی هم برای ادامه‌ی عملیات در ایران تهیه گردید.

صاحبان عمده سهام این شرکت جدید عبارت بودند از: لرد استراتکونا و شرکت برمه و دارسی.

اولین کاری که شرکت جدید کرد این بود که عملیات چاه سرخ را متوقف ساخت و دستور داد که تمام اثاثیه و لوازم کار را به ماماتین که در نزدیکی رامهرمز واقع در شمال اهواز است، منتقل بنمایند. در اینجا شروع به حفر دو چاه، اولی به عمق ۶۶۱ و دومی ۵۹۱ متر رسید ولی هیچ‌کدام به نفت نرسید. نبودن راه شوسه مشکلات محلی هزینه‌ی کار را زیاد می‌کرد و چندی بعد از اولیای شرکت جدید هم دچار نگرانی بسیار شدند.

سرآرنولد ویلسن «Sir Arnold Wilson» در کتاب خود موسوم به «جنوب غربی ایران» صفحه‌ی ۲۴ می‌نویسد:

«وزارت خارجه‌ی انگلیس و دولت هندوستان را باید تقدیر کرد که عده‌ای سرباز هندی به این نقطه اعزام داشتند تا به ایلات محلی بفهمانند که اگر مانع کاریک شرکت انگلیسی شوند (که امتیاز صحیحی در دست دارد و همین که از امتیاز مزبور بهره‌برداری به قاعده‌ای شد، هم ایلات محلی و هم ایران استفاده‌ی کلانی از آن خواهند کرد) چه عواقبی برای آن‌ها خواهد داشت» «۱۷».

موقعی که سرآرنولد ویلسن کتاب مزبور را می‌نوشت، خود سمت نایب قونسولی

انگلیس را در اهواز داشت و سرپرستی سربازان هندی هم به عهده‌ی او بوده است و از این رو معلوم می‌شود که انگلیس‌ها برای تأمین کارکنان شرکت، عده‌ای سوار هندی به ماماتین آورده بودند که به قرار نوشته‌ی ویلسن بیست نفر بوده‌اند. همین‌که در ماماتین نتیجه‌ی مطلوب به دست نیامد، تصمیم گرفته شد که چاه‌های دیگری در نقطه‌ای که نامش در آن وقت، میدان نفتون بود حفر نمایند. باستان‌شناس فرانسوی (مسیو دمرگان) در گزارش‌های خود ذکر می‌کند که در میان تپه‌های خاک بختیاری واقع بود، نموده و گفته بود که در سر راه بین مالمیر و شوشتر جایی به نام میدان نفتون هست که علائم ظاهری نفت در آنجا هویدا و خرابه‌های آتشکده‌ای نیز در آنجا موجود است که اهالی به نام مسجد سلیمان می‌شناسند. بنابراین اثاثیه و لوازمات از ماماتین به مسجد سلیمان حمل و در آنجا حفاری شروع گشت.

در اواسط سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) سرمایه‌ی شرکت و «سندیکای امتیازات» رو به تحلیل می‌رفت و چاه‌های مسجد سلیمان هم به نفت نرسیده بود و بسیاری گمان می‌کردند که نفت کافی و به مقدار تجاری در این نقاط یافت نمی‌شود. چنان‌که مشهور است، رؤسای شرکت پس از مشاوره تصمیم می‌گیرند که به سرمهندس خود رینولدز دستور دهند که عملیات را متوقف ساخته و اثاثیه را جمع نموده با همراهان از ایران خارج شوند، حتی گفته می‌شود که این دستور به رینولدز می‌رسد ولی او به واسطه‌ی اعتماد فوق‌العاده‌ای که به مسجد سلیمان داشته از اجرای این دستور خودداری کرده و کار را ادامه می‌دهد. به هر حال عملیات مسجد سلیمان ادامه پیدا می‌کند تا این‌که در تاریخ ۲۶ ماه مه سال ۱۹۰۸ (مطابق با پنجم خرداد سال ۱۲۸۷ شمسی هجری) مته‌ی حفر چاه آخرین ضربت خود را به صخره‌ای که روی معدن معروف مسجد سلیمان قرار گرفته بود، وارد آورده و نفت از چاه با فشار زیادی فوران می‌کند. در این تاریخ آشکار می‌شود که ایران دارای منابع ذی‌قیمت نفت بوده و آینده‌ی درخشانی در پیش دارد. عمق اولین چاه ۳۶۰ متر و عمق چاه دوم که ده روز پس از چاه اول به نفت رسید، ۳۰۷ متر بود و معلوم گشت که قطر سنگ معدن نفت مسجد سلیمان بالغ بر ۳۰۰ متر است.

کشف این معدن مهم، مشکلات مالی را فوری حل کرد و چندماه بعد یعنی در ماه آوریل سال ۱۹۰۹ «شرکت نفت ایران و انگلیس» (Anglo Persian Oil Company) (۱۸) با سرمایه‌ی دومیلیون لیره که نصف آن پرداخته شده بود، تشکیل و در لندن به ثبت رسید. این شرکت جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» گردید. ۹۷۰

هزار سهام آن را (که هر سهمی یک لیره بود) شرکت نفت برمه برداشت و ۳۰ هزار دیگر در بازار فروخته شد.

اینجا باید گفته شود که داری و لرد استراتکونا در این موقع سهامداران شرکت نفت برمه بودند و علاوه بر این، پس از تشکیل شرکت مزبور ۶۰۰ هزار سهم مرجح یک لیره‌ای و ۶۰۰ هزار سهم قرضه یک لیره‌ای که سالی پنج درصد سود می‌پرداخت از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس به بازار عرضه شد و با استقبال بی‌نظیری از طرف مردم خریداری گردید.

لرد استراتکونا که در آن وقت ۸۹ سال داشت، به ریاست هیئت مدیره انتخاب گردید و یک تاجر انگلیسی به نام چارلز گرینوی «Charles Greenway» (۱۹) که دارای سوابق ممتدی در تجارت با هندوستان و با شرکت نفت برمه هم روابط نزدیکی داشت، به مدیریت عامل شرکت مزبور انتخاب گردید.

داری هم به عضویت هیئت مدیره انتخاب گردید و تا سال ۱۹۱۷ که فوت کرد، این سمت را داشت.

پیشرفت عملیات و شرکت دولت انگلیس

توسعه عملیات بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴ (۱۳۲۶-۱۳۳۳ قمری) که جنگ جهانی اول شروع شد با سرعت هرچه تمام‌تر پیش می‌رفت. تا سال ۱۹۱۴ سی حلقه‌ی چاه در مسجد سلیمان حفر گردید و خانه‌هایی برای کارکنان نفت ساخته شد و خطوط لوله به چاه‌های نفت وصل گردید و آب خوراکی از رود کارون با لوله آورده شد و کارخانه‌ی تعمیر و انبار ملزومات و بیمارستان و درمانگاه و باشگاه و غیره بنا گردید.

یک خط لوله از مسجد سلیمان به آبادان کشیده شد که تا سال ۱۹۱۲ به اتمام رسید. قطر این لوله در جاهای مختلف بین ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر بود که می‌توانست سالی چهارصد هزار تن نفت از مسجد سلیمان به آبادان حمل نماید.

یکی از کارمندان اولیه‌ی شرکت که از سال ۱۹۰۹ به ایران آمد، پزشکی به نام دکتر یونگ «Dr. M. Y. Young» بود که در مدت کمی زبان فارسی را آموخت و به واسطه‌ی شغل طبابت خود محبوبیتی بین همه‌ی کارکنان شرکت و اهالی محل پیدا کرد. شرکت از اطلاعات و زبان فارسی دانستن او و مقام پزشکی او استفاده کرده و کارهایی که با متصدیان محلی داشت، به وسیله‌ی او انجام می‌داد.

برای آنکه روابط شرکت و خوانین بختیاری به نحو مطلوبی جریان یابد، سه فقره قرارداد با آن‌ها منعقد شد که تسهیلات بسیار در کار شرکت فراهم کرد:

اول- قراردادی مربوط به سهام شرکت بود که به موجب آن خوانین بختیاری را در امور شرکت سهیم می‌ساخت. برای این منظور شرکت نفت ایران و انگلیس یک شرکت تابعه‌ای به نام «شرکت نفت بختیاری» (Bakhtiari Oil Company) تشکیل داد که حدود عملیات آن محدود به یک میل مربع در وسط مسجد سلیمان بود. سرمایه‌ی این شرکت چهارصد هزار لیره بود که سه درصد آن یعنی دوازده هزار سهم (یک لیره‌ای) آن مجانا به خوانین بختیاری واگذار گردید. چهار نفر از خوانین که دو نفر نماینده‌ی خانواده‌ی حاجی ایلخانی و دو نفر نماینده‌ی ایلخانی بودند، از طرف سایرین نمایندگی داشتند که عواید سهام را هر سال گرفته و بین دیگران تقسیم نمایند. بعدها شرکت نفت بختیاری منحل و ضمیمه‌ی شرکت بهره‌برداری اولیه گردید و دوازده هزار سهم خوانین هم تبدیل به سهام «شرکت بهره‌برداری اولیه» گردید.

دوم- قراردادی راجع به خریداری اراضی بود که هر سال شرکت اراضی را که در حدود خاک بختیاری لازم داشت از ایلخانی و ایل‌بیگی به قیمت معینی خریداری می‌کرد و این دو که خود را نماینده‌ی دولت می‌دانستند، متعهد بودند که وجه آن را به صاحبان حقیقی اراضی برسانند. اگر برحسب اتفاق، اراضی خریداری شده متعلق به یکی از خوانین بود، وجه آن را با کم و کسر کردن معمول خودشان به او می‌پرداختند و اگر خانی پیدانمی‌شد که خود را مالک اراضی مزبور معرفی کند، قیمت اراضی جز درآمد ایلخانی و ایل‌بیگی محسوب می‌گشت.

سوم- قراردادی درباره‌ی حفاظت محل بود که ایلخانی یکی از خانزاده‌ها را به عنوان سر مستحفظ به شرکت معرفی می‌کرد و عده‌ای تفنگچی در اختیار او می‌گذاشت. شرکت، حقوقی به سر مستحفظ و تفنگچیان می‌پرداخت و آن‌ها امنیت ناحیه را حفظ می‌کردند و سالی سه هزار لیره هم به ایلخانی می‌داد. این سر مستحفظ ضمناً حاکم محل بود و همه‌ی کارهای حقوقی و جزایی به رسم قدیم معمول در ایل عمل می‌کرد. قرارداد سوم تا موقعی که نفوذ حکومت مرکزی در خوزستان مستقر نشده بود، به قوت خود باقی بود ولی بعدها با ایجاد ادارات دولتی و ژاندارمری و غیره خودبه‌خود از میان رفت، ولی پرداخت سالی سه هزار لیره پابرجا بود.

در سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ قمری) شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد و یک میل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد

ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، حافظت ناحیه‌ی آبادان را شیخ در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود.

در سال ۱۹۱۲ (۱۳۳۱ قمری) اولین نفتی که از معادن جنوب ایران استخراج شده بود، به شکل خام صادر گردید که مقدار آن ۴۳۰۰۰ تن بود. سال بعد این مقدار به ۸۱۰۰۰ تن بالغ گشت و در سال ۱۹۱۴ (۱۳۳۳ قمری) به ۲۷۴۰۰۰ تن رسید. موقعی که اولین جنگ جهانی آغاز گردید، شرکت نفت دارای معدن بزرگ مسجد سلیمان و خط لوله‌ای از معدن مزبور تا آبادان و پالایشگاه متناسبی در جزیره‌ی آبادان بود و می‌توانست کمک مهمی به عملیات جنگی انگلستان و متفقین آن بنماید.

داستان خرید سهام شرکت نفت ایران و انگلیس (از طرف دولت انگلیس) در کتابی که چرچیل سیاستمدار معروف انگلستان، بعد از جنگ جهانی اول منتشر کرد و نام آن کتاب «بحران جهانی» (The World Crises) «» می‌باشد، به تفصیل ذکر شده است. چرچیل در کتاب خود می‌نویسد: بحران جهانی در پیش بود و دولت تصمیم گرفته بود کشتی‌های جنگی جدیدی بسازد که سرعت زیادی داشته باشند و این کار بدون این‌که سوخت کشتی‌ها از زغال به نفت تبدیل شود، راه دیگری نداشت. این بود که کمیسیون مخصوصی برای این کار تشکیل و دستوری که به اعضای کمیسیون داده شد، از این قرار بود:

شما باید به هر نحوی هست راه تحصیل نفت را پیدا کنید و نشان بدهید به چه قسم ما می‌توانیم به قیمت ارزان و خرج کم آن را انبار کنیم و نیز باید معلوم دارید که چگونه نفت را در زمان صلح می‌توان مرتب و ارزان خرید و در موقع جنگ، چه راهی هست که به‌طور قطع نفت را می‌توان با اطمینان خاطر به دست آورد. شما باید این مسائل را بررسی و مطالعه کنید و نظر خود را اظهار دارید. وظیفه‌ی شما تهیه‌ی اطلاعات است و کارهای اجرایی به این کمیسیون محول نمی‌شود.

کمیسیون مزبور به ریاست لرد فیشر شروع به کار کرد و یکی از کسانی که به کمیسیون مزبور دعوت شد که اطلاعات خود را در دسترس اعضای آن قرار دهد. سر هنری دتردینگ «Sir. Henry Deterding» رئیس شرکت نفت رویال داچ شل «Royal Dutch Chell» بود. ضمن مطالبی که دتردینگ در این کمیسیون اظهار داشت، نکته‌ای بود که دانستن آن برای ساکنین تمام کشورهای که نفت دارند، لازم است.

دترینگ گفته بود:

«نفت یکی از کالاهای فوق العاده این جهان است که فروش آن منوط به استخراج و تولید آن می‌باشد. هیچ کالای دیگری در جهان یافت نمی‌شود که میزان مصرف آن متکی به استخراج و تولید آن باشد. در مورد نفت، شما استخراج آن را تأمین کنید و مصرف در تعاقب آن خواهد بود.

هیچ احتیاجی نیست که شما درباره‌ی مصرف آن نگران باشید و اگر فروشنده هستید، ضرورتی ندارد که قراردادهای طولی مدت با خریدار منعقد نمایید زیرا نفت، خودبه‌خود فروش خواهد رفت. تنها چیزی که لازم دارید یک جیب بزرگ پر از پول است و هرگاه امروز، مردم مایل به خرید نفت شما نباشند، وظیفه‌ی شما این است که به آن‌ها بگویید خیلی خوب، من میلیون‌ها لیره خرج می‌کنم و انبارهای ذخیره می‌سازم، نفت خود را در آن ذخیره می‌کنم ولی در آینده موقعی که شما خواستید نفت مرا بخرید، قیمت آن را بالا برده و خسارت خود را هم به قیمت نفت می‌افزایم و از شما می‌گیرم.

چرچیل به انتظار گزارش کمیسیون مخصوص ننشست و با شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شد تا قرارداد طولانی برای خرید نفت ایران منعقد نماید، شرکت مزبور در آن موقع سرمایه‌ی زیادی نداشت و لذا از وزارت دریاداری تقاضای مساعده‌ای بابت فروش نفت کرد.

چرچیل بی‌درنگ کمیته‌ای تعیین کرد که به ایران آمده و درباره‌ی منابع نفتی ایران گزارشی تهیه کند. رئیس این کمیته دریاسالار (ادموند) سلید «Edmond Slade» بود که بعدها یکی از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس شد و عضو دیگر کمیته پروفیسور سر جان کدمن «Sir John Codman» بود که در آن وقت مستشار امور نفتی وزارت مستعمرات و پروفیسور دانشگاه بیرمینگهام «Birmingham» بود و بعدها رئیس هیئت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس گردید. یک عضو دیگر کمیته زمین شناس معروف و یک عضو دیگر هم دبیر کمیته بود.

اعضای این کمیته مسافرت سه ماهه‌ای به ایران کرده و معادن نفت را بررسی نموده، گزارشی به دولت دادند که جمله‌ی آخر گزارش بدین قرار بود «۲۰»:

«شرکت نفت ایران و انگلیس بدون سرمایه‌ی اضافی قادر به بهره‌برداری کافی از امتیاز وسیع خود نیست به‌طوری که ما مستحضر شده‌ایم دولت انگلستان در نظر دارد که مساعدت‌های مالی به شرکت مزبور بنماید. در صورتی که چنین نظری باشد ما پیشنهاد می‌کنیم که شرط مساعدت مالی دولت این باشد که دولت در سیاست

کلی شرکت دخیل باشد».

*** بنابراین در جات کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، دولت انگلیس با شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی منعقد ساخت که شرکت مقادیر عمده‌ی نفت سوخت را به نیروی دریایی انگلیس به قیمت نازلی بفروشد و ضمناً دولت انگلیس دو میلیون سهام عادی و هزار سهم ممتاز «۲۱» شرکت را خریداری کرد و متعهد شد که در امور عادی بازرگانی شرکت دخالت نکند، بر طبق نوشته‌های سید محمد علی جمال‌زاده در کتاب «گنج شایگان»، شرکت در آن موقع فقط $1/999/000$ لیره‌ی انگلیس بود و با شرکت دولت انگلیس و خریداری $2/001/000$ لیره از سهام عادی و ممتاز سرمایه‌ی شرکت نفت انگلیس و ایران به چهار میلیون لیره بالغ گردید. مسئله‌ی تعهد شرکت در قبال دولت انگلستان در شرکت نفت ایران و انگلیس با مفاد امتیازنامه مخالف و منافعی با استقلال و حاکمیت ایران بود و این امر علاوه بر آنکه موجب اعتراضات شدید رسمی دولت و مخالفت مطبوعات و مردم ایران گردید، مخالفت حزب کارگر بریتانیا را نیز علیه دولت محافظه‌کار برانگیخت و ما در جای خود در این باب گفتگو خواهیم کرد. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱ - علی اصغر شمیم، «ایران در دوره سلطنت قاجار» مشخصات نشر: تهران: بهزاد، ۱۳۸۷. صص ۳۱۲ - ۹۳

پی نوشت:

۱- این شخص يك نفر يهودي آلماني بود که به تابعیت انگلستان درآمده بود (برای اطلاع از مفاد فرمان ناصر الدین شاه و امتیازنامه رویتر به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود).

۲- Lord Curzon مدتی نایب السلطنه هندوستان بوده و بعداً به وزارت امور خارجه بریتانیا منصوب شد.

۳- نقل از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح، چاپ تهران، ۱۳۳۵.

۴- تلفظ صحیح آن فارین آفیس Foreign office است.

۵ - نقل از «کتاب پنجاه سال نفت ایران».

۶- عده‌ای از رجال دربار ناصر الدین شاه از وزرا و شاهزادگان قاجار در آغاز امر شاه را به قبول و امضای امتیازنامه رویتر برانگیخته بودند و بعداً به لطایف الحیل از لغو آن امتیاز جلوگیری می‌کردند.

۷- «تاریخ ایران»، تألیف سرپرسی سایکس، جلد دوم، چاپ دوم، صفحه ۵۷۷-۵۷۸.

۸- «پس از روی کار آمدن امین السلطان و مأمور شدن سره دروموندولف Sir .H Drummondwolff. به سمت وزیرمختار انگلیس در ایران مذاکراتی برای خاتمه دادن به این ادعا (ادعای رویتر) آغاز گشت و در همان اوقات ناصر الدین شاه در صدد تهیه‌ی مقدمات سفر سوم خود به اروپا بود و برای این کار پول لازم داشت. نتیجه‌ی مذاکرات امین السلطان و وزیرمختار انگلیس امتیاز دیگری بود که در سال ۱۸۸۹ به رویتر داده شد و بعدها به نام امتیاز بانک شاهنشاهی مشهور گشت» (کتاب پنجاه سال نفت ایران).

۹- فصل نهم امتیازنامه از این قرار است: «فصل نهم- خود بانك، معادن و كارهاي ديگر مذكوره در فصل يازدهم و دوازدهم و سيزدهم از امتیازنامه و ايضا كارهاي تجارتي مذکور در فصل اول از امتیاز نامه دایر نخواهند نمود اما بانك حق خواهد داشت يا همه يا يكي از حقوقي كه مطابق فصول مزبور اعطا شده‌اند، به كس يا به كسان بفروشد يا واگذار نماید و این فروش يا واگذاري مطابق فصول امتیازنامه خواهد بود، مشروط بر این‌که آن‌کس يا كسان را جهت اجازه به دولت عليه معرفي كند و بدون چنین اجازه از جانب دولت عليه چنین واگذاري يا فروش كامل نخواهد بود» (کتاب پنجاه سال نفت ایران).

(۱۰)- کتاب «پنجاه سال نفت ایران» تألیف مصطفي فاطح که در سال ۱۳۳۵ شمسي پس از ملي شدن نفت ایران به چاپ رسیده است.
(۱۱)- Anton Zischka روزنامه‌نویس اتریشي که کتاب او را داوود داوودي ترجمه و منتشر نموده است.

(۱۲)- مفاد جملات بالا برحسب اصل تداعي معاني از طریق تضاد، نگارنده را متوجهي مسئله‌ي احداث تأسیسات ذوب آهن در ایران نمود. زمانی بود که رجال و زمامداران ما در يك طرفه العين کلیه‌ي ذخایر طبیعی کشور را بدون تأمل و اندیشه به يك خارجي، آن هم نماینده و وکیل او می‌دادند و اکنون دوره‌اي است که براي احداث کارخانه‌هاي ذوب آهن و صنایع سنگین مدت سي سال است که هیئت‌هاي حاکمه‌ي ما در حال مطالعه و بررسی هستند و چه بسا که مبلغی معادل هزینه‌ي احداث ذوب آهن خرج این مطالعات و بررسی‌ها و مسافرت‌هاي به خارج و استخدام مشاوران و غیره کرده‌اند. آن حالت تقریب بود و این همه حالت افراط و وسواس است و نسل کنونی نه عاقدین آن قرارداد را می‌بخشد و نه بر تعلل و مسامحه و رویه‌ي وسواس و افراط مسئولین کنونی اخیر صحه می‌گذارد.

۱۳ - «مدت امتیازنامه داری ۶۰ سال و ابتدای آن از هشتم صفر ۱۳۱۹ (۲۸ مه ۱۹۰۱ مسیحی) و حوزه‌ي امتیاز سراسر خاك ایران به استثنای ایالات خراسان و مازندران و استرآباد (گرگان کنونی) آذربایجان بود» (نقل از کتاب «گنج شایگان» تألیف سید محمد علي جمال‌زاده).

۱۴ - با آنکه مطالب بالا بدون اندك تصرف در عبارت، از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفي فاطح نقل شده است. هرگاه وابستگان خاندان‌هاي مرحوم نصرالله خان مشیرالدوله و مهندس الممالک در مقام تکذیب مطالبی باشند که در مورد اخذ رشوه از داری در کتاب مزبور آمده و در اینجانب نقل شده است، صفحات

کتاب حاضر همیشه برای درج توضیحات و یا تکذیب‌نامه آنان باز خواهد بود. آنچه در این مقام، ذکر آن را لازم می‌دانید این است که مرحوم مشیر الدوله را آزادی خواهان و مشروطه‌طلبان و محافل مطبوعاتی و سیاسی دوران اولیه مشروطیت ایران از رجال خوشنام و وجیه المله عصر خود دانسته‌اند.

۱۵- کتابچه‌ای که شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۲۴ به مناسبت نمایشگاه Wembley منتشر کرد، این نکته ذکر شده است.

۱۶- رجوع شود به مذاکرات مجلس مبعوثان انگلیس سال ۱۹۱۴، جلد ۶۳.

۱۷- اعزام سربازان هندی به ایران يك تجاوز آشکار از طرف دولت انگلیس (به ایران) بود.

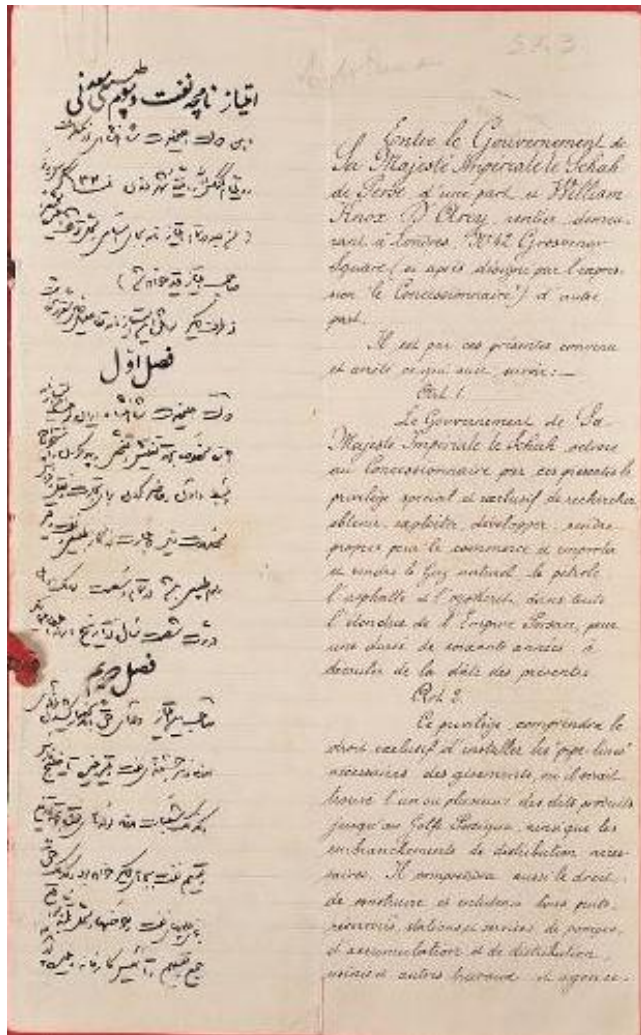
۱۸- شاید نگارنده‌ی محترم کتاب «پنجاه سال نفت ایران» را فراموش کرده و یا لازم ندانسته‌اند یادآوری کنند که شرکت نفت بر روی ظروف محتوی محصولات نفتی ایران فقط علامت اختصاری (B.P یعنی British Petroleum) نفت بریتانیا را به کار می‌برد و هرگز نامی از ایران در میان نبود.

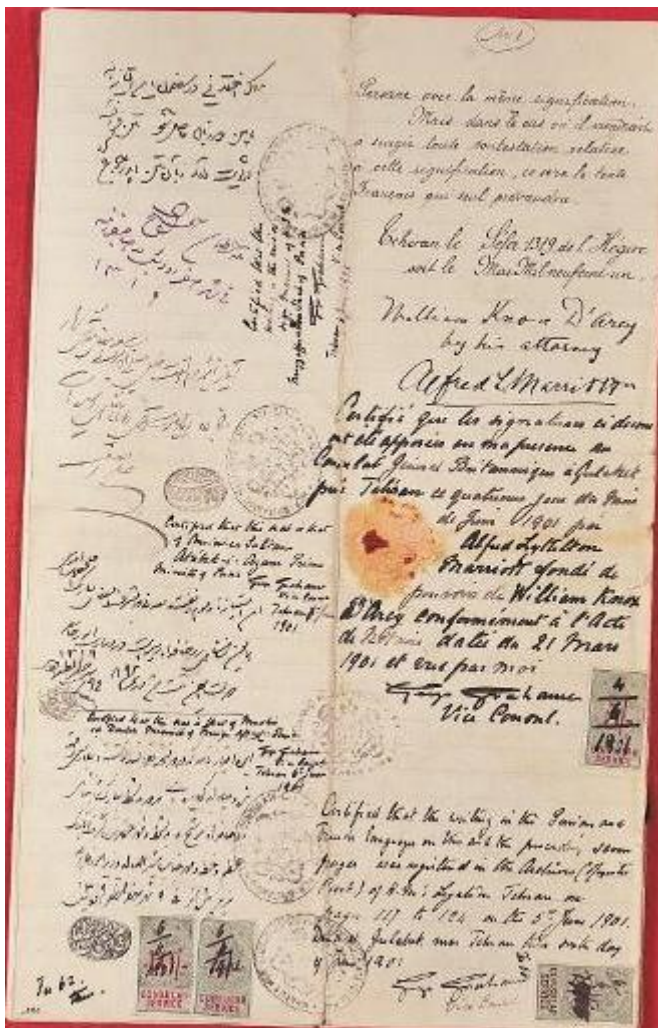
۱۹- Charles Greenway بعدها لقب Sir و چند سال بعد لقب لردی گرفت.

(۲۰)- هیئت مزبور در ۲۹ جمادی الاخری ۱۳۳۲ (قمری) با شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی گذاشت که مطابق آن «شرکت نفت انگلیس و ایران» بطور نیمه‌رسمی شرکت دولتی انگلیس می‌گردید. (کتاب گنج شایگان، تألیف سید محمد علی جمال‌زاده).

(۲۱)- سهام ممتاز (Preference Shares) سهام مرجح) به سهامی گفته می‌شود که سود سالانه‌ی آن‌ها معلوم است و در صورت انحلال شرکت، دارندگان اینگونه سهام در وصول سرمایه‌ی خود نسبت به صاحبان سهام عادی حق تقدم دارند.

بعنوان سند: امتیازنامه دارسی





تصمیم‌های مجلس شورای ملی درباره نفت و گاز تصمیم‌های مجلس
اساسنامه‌های مصوب مجلس شورای ملی

امتیازنامه داری-مصوب ۷ خرداد ۱۲۸۰ خورشیدی برابر با ۲۸ مه ۱۹۰۱ و برابر با ۹ صفر ۱۳۱۹ قمری در کاخ صاحبقرانیه به امضای مظفرالدین شاه رسید. در تاریخ ۱۰ آذر ماه ۱۳۱۱ مجلس شورای ملی دوره هشتم تصمصیم قانونی راجع به تأیید تصمصیم دولت در موضوع الغای امتیازنامه داری را به اکثریت آرا تصویب کرد.

امتیازنامه چة نفت و موم طبیعی معدنی

مابین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یک طرف و ویلیام ناکس داری رانیتة شهر لندن نمره ۴۲ گرس ونر (من بعد در تمام امتیازنامه به جای اسامی و محل توقف و غیره مختصراً صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیازنامه تفصیل ذیل مقرر شده است.

فصل اول

دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران به موجب این امتیازنامه اجازه مخصوصه به جهت تفتیش و تقحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطاء می نماید.

فصل دوم

صاحب این امتیاز دارای حق الانحصار کشیدن لوله های لازمه از سرچشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذالک شعبات لازمه لوله های فوق به جهت توزیع و تقسیم نفت به جاهای دیگر خواهد بود و کذالک حق بنای چاه های نفت و حوض ها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هر چه که باشد خواهد داشت.

فصل سوم

دولت علیه ایران اراضی بایرة خود را در جایی که مهندسین صاحب امتیاز به

جهت بنا و تأسیس کارهایی که در فوق مذکور است لازم بدانند مجاناً به صاحب امتیاز و اگذار خواهندکرد و اگر آن اراضی دایر باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت به قیمتی عادلانه خریداری نماید و دولت علیه به صاحب امتیاز نیز حق می‌دهد که اراضی و املاک لازمه رابه جهت اجرای این امتیاز از صاحبان املاک به رضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهدبود که مابین صاحب امتیاز و مالکین ملک مقرر خواهدشد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهندبود که از قیمت عادلانه اراضی واقعه در حول و حوش تجاوز نمایند. جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دایره که دویست ذرع شعاع آن باشد مجزا و مستثنا هستند.

فصل چهارم

چون معادن نفت شوشتر و قصرشیرین و والکی بندر بوشهر که بالفعل دایر و مبلغ دو هزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق به دیوان همیون اعلی می‌باشند شرط شد که آنها را نیز دولت به موجب فصل اول به صاحب امتیاز و اگذار نماید مشروط بر اینکه علاوه بر صدی شانزده مذکور در فصل دهم که باید به دولت برسد صاحب امتیاز همه ساله دو هزار تومان جمع حالیه معادن مذکوره را نیز به دولت کارسازی دارد.

فصل پنجم

طرحریزی و نقشه کار گذاشتن لوله‌ها به توسط مهندسین صاحب امتیاز و یا خود او خواهد بود.

فصل ششم

قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شده این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهدبود ولی به شرطی که دولت علیه به هیچ کس اجازه ندهد که لوله‌های نفت به طرف رودخانه‌ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم

تمام اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز به موجب فصل سوم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که به خارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و کذالک به جهت تأسیس لوله‌ها در وقت دخول به ایران به هیچ وجه من‌الوجه حقوق گمرک را نخواهند پرداخت.

فصل هشتم

صاحب امتیازنامه مکلف است که بدون تعلل و تأخیر به خرج خود یک یا چند نفر را از اهل خبره به ایران به جهت تفتیش صفحاتی که صاحب امتیاز احتمال وجود معادن مزبوره را در آنها می‌برد بفرستد و در صورتی که راپورتهای آن اشخاص خبره به عقیده صاحب امتیاز کافی باشد صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر و به خرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب و آلات و ادوات استخراج به جهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستند.

فصل نهم

دولت علیه ایران به صاحب امتیاز اجازه می‌دهد که یک یا چند شرکت به جهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید اسامی و نظامنامه سرمایه آن شرکتها به توسط صاحب امتیاز معین خواهد شد مشروط بر اینکه در ایجاد هر شرکتی صاحب امتیاز آن ایجاد را رسماً به توسط کمیسر به دولت اطلاع بدهد و نظامنامه آن شرکت را با تعیین محلی که شرکت مزبور باید در آنجا کار کند به دولت اظهار دارد و مدیرهای شرکتها نیز به توسط او انتخاب خواهند شد این شرکت با آن شرکتها تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را نیز در عهده خود گیرند

فصل دهم

بین صاحب امتیاز از یک طرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر قرار داده خواهد شد که یک ماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر سهام پرداخته شده به دولت علیه بدهد علاوه بر آن شرکت و تمام شرکتهایی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده به دولت علیه سال به سال کارسازی نمایند.

فصل یازدهم

دولت علیه مختار است که یک نفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیر آن شرکتها خواهد بود و محض خیر این تأسیس هرگونه اطلاعات مفید داشته باشد به آنها داده همه نوع راهنمایی به آنها خواهد کرد و محض حفظ حقوق دولت متفقاً صاحب امتیاز هرگونه تفتیش که مفید بداند عمل خواهد آورد حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظامنامه شرکتی که تشکیل شود معین خواهد گردید صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول مبلغ هزار لیره انگلیسی به کمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم

عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار می‌کنند باید رعیت اعلی حضرت شاهنشاه باشند به استثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماق و مباشرین.

فصل سیزدهم

در تمام جاهایی که مدلل شود که اهالی محلیه حالا از نفت آنجا منتفع می‌شدند شرکت باید به آنها مجاناً همین مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع می‌کردند حالا هم بدهد این مقدار به اظهار خود آنها و به تصدیق حکومتی محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم

دولت علیه متعهد می‌شود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب و آلات و ادوات مذکوره در فوق به عمل آورد و کذالک نماینده‌ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصه خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را اداء کرد صاحب امتیاز و شرکتهای تشکیل شده دیگر به هیچ وجه اسم و رسم حق مطالبه خسارت از دولت علیه ندارند.

فصل پانزدهم

بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکتی به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.

فصل شانزدهم

اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیازنامه صاحب امتیاز نتواند شرکت اولی مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید این امتیاز از درجه اعتبار به کلی ساقط است.

فصل هفدهم

در صورتی که مابین طرفین متعاهدین مناعزه و اختلافی در تأویل و ترجمه این امتیازنامه و کذالک در باب حقوق و مسئولیت طرفین مشاجره اتفاق افتد حل مشکل و مسئله در تهران به دو حکم رجوع خواهد شد و آن دو حکم به توسط طرفین معین خواهد شد و نیز آن دو حکم قبل از مبادرت به مراغه حکم ثالث را معین خواهند کرد حکم آن دو حکم و یا در صورتی که حکمین مزبورین متفق نشوند حکم حکم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هیجدهم

این امتیازنامه در دو نسخه به فرانسه نوشته شده و به همان مضمون به فارسی ترجمه شده است. و اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دو زبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و به آن متن باید رجوع کرد.

ملاحظه شد. صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹

امتیازنامه موم و نفت طبیعی معدنی است که به شرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است.

علی اصغر محل مهر اتابک اعظم.

این امتیازنامه موم و نفت معدنی که به شرف امضای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه رسیده است در وزارت امور خارجه دولت ایران ثبت شد در نمره ۸۲۹ فی شهر الصفر اودئیل ۱۳۱۹ محل امضا و مهر مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه به فرانسه نوشته و به فارسی ترجمه شده و مبادله گردیده است هر دو به دستخط مبارک شاهنشاهی ارواحنا فداه موشح و به دستخط و مهر حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب آقای مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزین شده اند فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹

نظام الدین وزیر معادن محل مهر و امضاء ملاحظه شد صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹ .

امتیازنامه موم و نفت طبیعی معدنی که به شرف امضاء سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است.

علی اصغر - اتابک اعظم.

این امتیازنامه موم و نفت معدنی که به شرف امضای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه رسیده است در وزارت امور خارجه دولت ایران ثبت شده و در نمره ۸۲۹ فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ - نصرالله مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه به فرانسه و به فارسی ترجمه شده و مبادله گردیده است هر دو نسخه به دستخط مبارک شاهنشاهی ارواحنا فداه موشح و به دستخط و مهر حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب آقای مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزین شده اند فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹

محل مهر نظام الدین وزیر معادن.

فصل هشتم

گفتار و کردار مظفرالدین شاه و امتیازات

محمد علی فروغی : دماغ این مرد ابدأ قوه کار ندارد

در این فصل مختصری از اخلاق و خصوصیات مظفرالدین شاه کسی که با اختیارات نامحدود تا انقلاب مشروعیّت حکومت می کرد و امتیازات بیدریغ که به زیان منافع و حقوق ملی مردم ایران و به سودکشورهای مسلط همانند روس و انگلیس بود. بدینرو، با استعانت و استناد به «یادداشت‌های روزانه» محمد علی نكاء الملک نكاء الملک فروغی، خاطرات احتشام السلطنه و قسمتهایی دوقلمون مقاله تحقیقی دکتر هما ناطق درباره خلقیات و وضعیت مظفر الدین شاه بسنده می کنم:

محمد علی فروغی در رابطه با شخصیت مظفر الدین شاه در «یادداشت‌های روزانه» اش می نویسد «من از شنیدن این حرف تعجب نکردم چه می دانم که در دستگاه این پادشاه هر کس تقرب دارد از این قبیل راههاست. یا باید از بابت جمال منظور شود یا قوادی کندها مسخرگی با همه این کارها را با هم و آنها که اجزای خاص شاه هستند و در صمیم دل او جا دارند در حضور او باید باهم مفاعله کنند یا به همدیگر بشاشند یا دسته هاون و امثال آن به مقعد هم بکنند یا لواط اجماعی اشکال مختلف بکنند.

سبحان الله چه بگویم که شقاوت و نفسانیت و دنائت و رذالت انسان به چه درجه رسد. عمده تعجب من این است که این شاه با وجود متشکل بودن به شکل انسان چرا این طور از عقل تمیز و تصرف و خوداری و سایر صفات انسانیت بی بهره است. چیزها از او می دانم که شخص متحیر و مبهوت می شود. دماغ این مرد ابدأ قوه کار ندارد. آنچه به او بگوئید قبول می کند. تصدیق و تکذیب او از روی حرف دیگران است و آنچه به ذهن او رسد را سخا کردند دیگر بیرون نمی رود.



احتمالاً السلطان

گ

اطرافیان شاه

فروغی درباره اطرافیان شاه می گوید: «کسانی که اطراف او را گرفته اند با آن که دارای حالات سابق الذکر هستند در نظر او عقل و اعدل و اکمل ناس می باشند. ضعف حال و عقل او این است که از رعد و برق می ترسد و هر وقت هوا منقلب می شود باید سید بحرینی او را زیر عیای خود گرفته ورد بخواند و رعد و برق را از او دور کند و اگر سید بحرینی که او را آقای بزرگ می خواند خانه نباشد اضطراب زیاد برای او حاصل میشود و لامجاله یکی دو نفر سید باید اطراف او را بگیرند و بلا را از او دور کنند. این قدر فکر و شعور ندارد که سایر مردم چه می کنند و او هم بکند. صحبت مجلس او تماماً لغویات و شهوائیات است بطورهای رکیک و شنیع. کسانی که در خلوت اومی روند اطمینان ندارند که پاکدامن بیرون آیند. معامله او با ایشان مثل معامله اوبا معامله هم شأن و هم رتبه است، آن هم در صورتی که با هم معامله مهتر و مشدی می کنند.

افتضاحات و لخرجیها ی

ذکاء الملک به افتضاحات و لخرجیها ی مظفرالدین شاه در سفر فرنگستان اشاره می کند که : در سفر فرنگستان از فرنگ برای صادق نامی که کمانچه کش اوست یک کارت پستال فرستاده بود که سر آن باز و بدون حاجب و پرده، به این مضمون که «ای صادق، ای پدرسوخته، الان جای تو خالی کردم. می دانم در چه حالی ، بطری عرق را یک طرف و یک... گنبدیده هم پیدا کرده طرف دیگر گذاشته ای هی... هی عرق می خوری.»

افتضاحات دیگر که در فرنگستان بار آورده اند که جای خود دارد . پولهایی که بی معنی خرج کرده عروسک و امثال آن خریده اند که معلوم است از ترکهای اطراف خود هیچ را نمی تواند مضایقه کند و هزار کرور که امروز داشته باشد در طرف یک هفته ترکها از اومی گیرند. جواهر و نفایس این خزانه را همین طور بتدریج بردند. اگر بخواهم شرح بدهم هفتاد من کاغذ شود...» (۱)

مظفرالدین شاه از نگاه احتشام السلطنه

● نگارنده درباره سفر دوم مظفر الدین شاه به فرنگ در اینجا به خاطرات محمود خان علامیرمعروف به احتشام السلطنه استناد می‌کنم که به گمان من برای خوانندگان جالب خواهد بود که مظفرالدین شاه هوس سفر پرهزینه به فرنگستان می‌کرد. وی برای سفر دوم بعد از دریافت قرضه جدیدی به مبلغ ده میلیون روبل از روسیه و اعطای امتیازات تازه‌ای در شمال ایران به روس‌ها عازم فرنگستان شد. «محمودخان علامیرمعروف به احتشام السلطنه در زمان ناصرالدین شاه والی ولایت‌های خمسه (زنجان) و کردستان بود در زمان مظفرالدین شاه بسمت وزیر مختار ایران در برلین انتخاب شد. در جریان مشروطیت قرار گرفت. پس از استعفای صنیع الدوله در سال ۱۳۲۵ هجری قمری، احتشام السلطنه به ریاست مجلس انتخاب شد و شش ماه در این سمت بود و پس از استعفا به سمت وزیر مختاری ایران در لندن منصوب گردید. پس از سه ماه، بار دیگر وزیر مختار ایران در برلن شد. در دوره سوم مجلس از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گشت ولی از قبول آن امتناع ورزید. در سال ۱۳۲۹ سفیر کبیر ایران در استانبول شد و از برلن به استانبول رفت و این درست مقارن با جنگ جهانی اول بود. احتشام السلطنه در سال ۱۳۰۲ ش. به ایران آمد. در سال ۱۳۰۵ شش ماه وزیر کشور در کابینه مستوفی الممالک بود. پس از آن چندی در کمیسیون معارف فعالیت کرد و مدتی ریاست این کمیسیون را/ برعهده داشت. وی سرانجام در روزیکشنبه پنجم بهمن ماه ۱۳۱۴ ش. در سن ۷۳ سالگی درگذشت و در «باغچه علیجان» در مجاورت حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دفن شد.»

وی در خاطراتش می‌نویسد: ورود من به برلن، مقارن شد با مسافرت امپراتور آلمان به مناطق شمالی که چند هفته طول می‌کشید. موقع را غنیمت شمردم و چون تا بازگشت امپراتور و انجام مراسم شرفیابی کاری در برلن نداشتم برای بازدید از شهر پاریس به فرانسه رفتم و پس از چند روز اقامت خبر رسید که امپراتور پاریس و والدۀ امپراتور فوت شده است. به احتمال اینکه شاید در مراسم تشییع و تدفین و عزاداری در دربار آلمان حضورم ضروری باشد. به برلن مراجعت کرده و در «هتل رایش هوف - Reichshof Hotel» که امروز آنرا توسعه داده و «راولس» نام نهاده اند منزل کردم.

دومین سفر مظفرالدین شاه به فرنگ

از طهران دستور و اطلاع رسید که برحسب دعوت بعضی از دول !! شاه قصد مسافرت فرنگ دارند و برلن هم خواهند آمد و فلان تعداد از اجزاء ملتزم رکاب می باشند.

برای من که تا اندازه ای مسبوق به حالت اعلیحضرت بودم و اجزاء دولت و درباریان او که از او باش بازار رذل تر بودند را خوب می شناختم. وصول این بهت اثر !! مایه مصیبت و عذاب و ناراحتی گردید.

زیرا من تازه به برلن و محل مأموریتم وارد شده و هنوز طرز زندگی و اداره این مملکت را نمی دانستم. در اولین برخوردها با مقامات سیاسی و دولتی آلمان احساس کردم که چون مانند دولتین روس و انگلیس و حتی به قول خودشان به قدر فرانسه و بلژیک در ایران منافع ندارند نسبت به مملکت ما بی تفاوت می باشند. با این احوال می دانستم که پذیرائی از همراهان بی شمار و پرتوقع شاه و فراهم کردن اسباب آسایش و راضی کردن آنها با دست خالی و عدم اعتناء دولت آلمان و حالت فرعونی و غرور بی اندازه امپراطور تقریباً امری محال است.

وظیفه من برای مهیا کردن دولت و کشور آلمان جهت پذیرائی از شاه ایران و ملتزمین رکاب او بسیار دشوار بود و برای این امر ناچار از مراجعه به وزارتخانه آلمان و گفتگو با این و آن بودم و طبیعی است که در اینگونه مراجعات یک سفیر به وزارتخانه پایتختی که محل مأموریت اوست. وقتی موفقیت حاصل می کند که در روابط دو کشور منافع تجاری و اقتصادی و سیاسی مهمی وجود داشته باشد و یا لافل سفیر و مأمور سیاسی خارجی با مقامات و مأمورین وزارت خارجه سابقه خصوصیت و رفت و آمد دولتی پیدا کرده باشد. که من فاقد این هردو شرط بودم.

مشکل پذیرائی از او باش و ارادل ملتزم رکاب

دولت آلمان پس از اینکه اصل بازدید پادشاه ایران و پذیرائی از او را پذیرفت. قبول پذیرائی از قریب یکصد نفر همراهان که مرکب از صدراعظم و بعضی از وزراء و درباریان و رجال تا نوکر و پیشخدمت و قراول و یساول و دلک و روضه خوان

و معین البکاء و امثالهم بود اشکال تراشی می کرد.

حق هم با وزارت خارجه آلمان بود، زیرا برخلاف معمول، ایران که این جمع کثیر را می توان در یک ساختمان یا هفت هشت اطاق و بوسیله چند پیشخدمت سکونت داد و پذیرائی نمود. در سفرهای تفریحی پادشاه که بعضی اوقات تا ده برابر همین عده راه می افتند و با اردو همراه می شوند و زیر چادر و روی نمذ آبداری زندگی می کنند و نوکر خودشان پذیرائی و پرستاری از ایشان را عهده دار می شود و نهار و شام و علیق مال های آنها توسط خودشان تدارک می گردد. در فرنگستان نمی توان چند نفر را در یک اطاق سکنی داد و بایستی به تعداد همراهان اطاق و پیشخدمت در هتل تعیین نمود و برای هر یک مهماندار متناسب با شأن ایشان معین کرد. همین طور کالسکه و وسایل رفت و آمد و غیره لازم دارند. لذا، دولت آلمان حاضر نبود چنین تکلیف و تکلف بی موردی را تحمل نماید.

توقع و مطالبه نشان از دولت آلمان

بالجمله، این مسائل به هر شکلی بود قرارش داده شد و دولت آلمان را راضی به پذیرائی رسمی از شاه و خیل همراهان و ملتزمین رکاب کردم. تازه، بعد از موافقت دولت آلمان، مسئله نشان به میان آمد و مراسلات و مذاکرات و تلگرافات پی در پی در این زمینه از تهران آغاز شد. از صدراعظم تا پسر سید بحرینی و قهوه چی باشی و غیره نشان می خواستند و در اطراف نوع و اعتبار آن نیز هریک توقعات و گفتگو و گفتگوهای داشتند.

اتابک امین السلطان برای خود نشان عقاب سیاه که بزرگترین نشانهای آلمان است می خواست و دلیل استحقاقش این بود که روسها به من، نشان را می دادند قبول نکردم. آلمانها گفتند امپراطور آلمان می فرماید اشخاصی می توانند نشان عقاب سیاه داشته باشند که من خود شخصاً ایشان را بشناسم و وزارت خارجه پیشنهاد مخصوص و مفید بشرح خدمات و سوابق دوستی با دولت و ملت آلمان برایشان داده باشد و دیگر اینکه، اگر روسها، به صدراعظم ایران « نشان سنت اندر » میدهند. در ازای خدماتی است که متقابلاً از او انتظار دارند. ما چیزی انتظار نداریم. در دسر نشان صدراعظم به هر صورت قابل حل بود زیرا برای شخص صدراعظم ملازم پادشاه گرفتن نشان از هر درجه و نوع امکان پذیر بود. اما سایر همراهان بلا محل دست بردار نبودند و در سر مسئله نشان هریک از ایشان مذاکرات داشتیم و

تحصیل نشان برای آنان، مسئله حیاتی برای من شده بود. هریک از اعضاء پست خلوت برمزاج پادشاه همان قدر نفوذ داشت که صدراعظم داشت. بلکه محریمیت و خصوصیت اینان بیشتر هم بود. یکی از ادعاهای با مزه این بود که می فرمودند قصه نشان این همه طول و تفصیل ندارد؛ ما هم متقابلاً به اجراء امپراطور و مأمورین دولت آلمان نشان خود را مرحمت می کنیم! غافل از اینکه هرکس در چهل، پنجاه سال اخیر از دربار معدلت مدار به فرنگستان آمده نشانهای دولت علیه را با فرامین سفید مهر. دوجین، دوجین فروخته یا به عوض انعام به این و آن بخشیده و هر کس مایل به داشتن نشانهای دولت شاهنشاهی بوده و عالی ترین انواع آن را به دست آورده است و دیگر این نشانهها و فرامین مبارک در فرنگستان به پیشیزی نمی ارزد. با همه این احوال از مسئله نشان ها هم به طریقی خلاصی یافته و به زحمت رضای دولت آلمان را تحصیل کردم.

ترس و ناراحتی شاه ایران از سرعت و حرکت قطار راه آهن:

مسئله مهمتر این بود که اعلیحضرت قدر قدرت از سرعت راه آهن تغییر حالت می دادند و متوقع بودند راه آهن مثل کجاوه های خودمان لنگان لنگان حرکت کند. این مطلب در دستور العملها و مراسلات دولتی مکرر تاکید شده بود که بایستی قطار حامل اعلیحضرت آهسته و به میل و دلخواه ذات اقدس حرکت کند و به هیچ زبانی نتوانستم امناء دولت علیه را متوجه کنم که صدها رشته خط آهن در هر یک از ممالک فرنگ به یکدیگر اتصال دارد. و در هر لحظه صدها قطار از ایستگاههای مختلف حرکت می کند و از روی آن خطوط می گذرند. که اگر ساعت حرکت و سرعت و موقع وصول به مقصد یکی از آنها یک دقیقه پس و پیش شود. نظام کلی تمام خطوط آهن در سراسر فرنگستان به هم میخورد به همین ملاحظه مسئولین خطوط آهن ساعت و دقیقه ورود و خروج و مدت توقف قطار را در هر یک از ایستگاهها چاپ زده و در جای معین نصب کرده اند. لذا، انجام اوامر دولت در زمینه قطار مخصوص حامل اعلیحضرت تقریباً غیر ممکن موقوف به ایجاد اختلال در حرکت تمام خطوط آهن فرنگستان است. در این خصوص هم باز دچار اشکالات و اسباب خنده، نزد مسئولین امور آلمان شدیم و سرانجام با ایشان موضعه کردیم، به عرض برسانیم. قطار آهسته حرکت می کند اما سرعت سیر مجاز خود را داشته باشد!

از مادر مهربانتر دایه خاتون!

در قضیه خط سیر ملوکانه که از فرانسه به آلمان تشریف فرما می شدند، قصهٔ مضحک و خنده و خجالت آور دیگری هم داشتیم و آن این بود که: دستور دادند از وزارت خارجه و دولت آلمان درخواست کنم که خط سیر اعلیحضرت از فرانسه تا برلن را طوری انتخاب نمایند که قطار از «آزاس و لرن» عبور نکند! زیرا خاطر مهربانتر از ملاحظه آن نقاط مکرر خواهد شد. یعنی نمی توانند تحمل نمایند و به چشم مبارک خود مشاهده کنند که آزاس و لرن، ملک طلق و سرزمین تاریخی متعلق به فرانسه در تصرف آلمانها باشد! «ز مادر مهربان تر!! دایه خاتون!!»

که البته چون طرح این خواهش بی مزه و ابلهانه از جانب کسیکه خود را به زور مهمان کرده است. به مهماندار، دور از نزاکت بود و موضوع به هیچوجه ارتباطی به ما و شئون پادشاه و دولت ایران نداشت. ترجیح دادم آنرا مسکوت بگذارم و قصه را به تقدیر بسپارم. چه بسا آلمانها خود بی خیال خط سیر را چنانکه شاه و دولت ایران درخواست کرده اند قرار دهند که البته به دلیلی که خواهیم دید. اینطور نشد.

اتفاقاً، مختصری تغییری در برنامه مسافرت شاه پیش آمد. یعنی از فرانسه مستقیماً راهی برلن نشدند و ابتدا به ایتالیا رفتند و از آنجا به سوئیس آمدند و ما از برلن ترن مخصوصی برای شاه به سرحد آلمان بردیم و در «بال» منتظر ورود موبک مبارک ماندیم.

«دکتر رزن» و «جنرال لیگ نشتر» و «ماژر ترما» و «مسیو شاف» از طرف دربار و وزارت تشریفات و وزارت خارجه و وزارت جنگ به عنوان راهنما و مهماندار همراه من با همان قطار آمدند و در بال منتظر شدیم تا شاه و همراهان نزول اجلال فرمودند.

ذات مبارک و ملتزمین رکاب به قطار مخصوص داخل شدند دعوا و کشمکش بر سر انتخاب اطاق و نشمین در قطار آغاز شد.

ما قبلاً اطاق و محل نشیمن هریک از همراهان را به ترتیب شنونات آنها تعیین و من به فارسی بر روی کارت سفید نوشته و به در هر اطاقی چسبانده بودم. اما ایشان که رجال و معتبرین واعیان و اطرافیان و محارم پادشاه ایران بودند. مثل یک ایل

وحشی به داخل قطار ریختند و اختیار را از دست ما گرفتند و هرچه کردیم آنها را بجای تعیین شده منتقل کنیم. زیر بار نرفتند. آن خیل وحشی از کسی شنوایی نداشتند و صاحب اختیار آنها!! «شاه» خود اختیاری نداشت.

آلمانیها تعمداً خط سیر را از استراز بورغ قرار دارند:

ترن به حرکت درآمد و صدور احکام آغاز شد. ترن یواش تریبورد. بگوئید آهسته تر حرکت کنند و چه و چه کنند.

بالجمله، در خاطر دارم با "دکتر رزن" مهماندار اول و مهندس الممالک در اطاق سالن ترن نشسته بودیم و قطار به یکی از ایستگاهها رسید و توقف کرد.

یکمرتبه وبی اختیار، چشم مهندس الممالک به لوحه ای که اسم ایستگاه را روی آن نوشته و موافق معمول بالای هر ایستگاه او یخته اند افتاد و گفت: آخ، ما "استراز بورغ" هستیم؟

"دکتر رزن" بی مقدمه گفت: بلی، آقای مهندس الممالک در "استراز بورغ" هستیم. ما اینجا را از شما و پدر شما غصب نکرده ایم و از فرانسه گرفته ایم. به شما چه ربطی دارد که این قذرات تعصب می نمایند؟ و از فرانسویان فرانسوی تر شده اید؟ و سپس مقداری عبارات تند و خشن خطاب به ایشان نمود و با درشتی به مهندس الممالک تاخت آورد.

من از اینگونه خشونت و عدم نزاکت "دکتر رزن" حیرت کردم و با ملایمت شروع به بازخواست و ملامت نمودم.

"دکتر رزن" با معذرت به من جواب داد؛ شما خبر ندارید این شخص در روزنامه «فیگارو» با چه نزاکتی چیز نوشته و گفته است: «پادشاه ایران در سفر اول (ذی حجه ۱۳۱۷ تا شعبان ۱۳۱۸) که به فرنگ آمدند. مخصوصاً خط راه آهن را قسمی قرار دادند که از "استراز بورغ" عبور نفرمایند زیرا که ذات مبارک ملوکانه و ملتزمین رکاب تحمل اینکه قطعه از خاک فرانسه را به غصب در تصرف آلمانها ببینند ندارند.» و ما نفهمیدیم که اعلیحضرت پادشاه ایران و اطرافیان شان از جمله همین آقا، نسبت به ایلات وسیع و ذیقیمی که روس و انگلیس و ترک و افغان از چهار گوشه ایران که حفظ و حراست آن سپرده به ایشان است غصب و تجزیه نموده اند، چرا این قبیل احساسات و تعصبات را ابراز نمی نمایند؟ و چطور سلاطین ایران، وزراء و درباریان مرتباً در رفت و باز گشت به اروپا، ایالات و شهرهای قفقاز را بدون کمترین و نارختی و احساسات مخالف، زیر پا می گذارند؟

معلوم شد، آلمانها تعمداً در این سفر خط سیر را از "استراز بورغ" قرار داده اند و یک

توقف طولانی هم در ایستگاه "استراز بورخ" پیش بینی کرده بودند که رفع آن گفتار را نموده باشند و تلافی نمایند.

رعد و برق و بروز انقلاب و وحشت در احوال پادشاه!

در عرض راه هوا ابر و طوفانی شد و رعد و برقی در آسمان دیده شد. حالت اعلیحضرت برهم خورد. خیلی از رعد و برق می ترسیدند یا بخودشان بسته بودند. فوراً تلگرافی بخط "مهندس الممالک" برای مخابره به طهران، بدستم دادند که مقرر فرموده بودند. فلان مبلغ به توسط سید بحرینی به فلان سید داده شود و عجله و تأکید داشتند که از اولین استاسیون مخابره شود.

اتفاقاً، وقتی به "پتسدام" که امپراطور در آنجا، «قصر سان سوسی» و «نارنجستان» را برای شاه محل اقامت قرار داده بود نزدیک شدیم. بدبختانه باز قدری هوا رعد و برق پیدا کرد.

همه با لباسهای رسمی حاضر و به اتفاق مهماندارها به سالن قطار رفتیم. اعلیحضرت در روی یک صندلی نشسته با صورت زرد و رنگ چهره پریده و مطابق معمول تکمه های سرداری نظامی خود را پائین و بالا انداخته، از زیر کلاه زلفهایش به جلوصورت ریخته و بیرون آمده بود، با حالتی مضطرب و پریشان تسبیح زرد رنگ سنگ مشهد در دست داشت و مشغول اوراد خواندن و تسبیح انداختن بود و به هیچکس و هیچ جا توجه نداشت و هر بار که رعد و برقی در آسمان پیدا می شد، شاه از جای خود می پرید و دانه های عرق از صورتش می ریخت.

مفقود شدن الماس درشت نشان اقدس شاه

برای اینکه ببینیم شاه لباس و نشانهای خود را درست پوشیده و نصب کرده، قدری جلوتر رفتم و دیدم یک قطعه از الماسهای نشان اقدس که بزرگترین برلیان نشان افتاده است. از موثق الملک که صندوقدار شاه بود تحقیق کردم، گفت: من درست دادم هنگام لباس پوشیدن در اطاق مخصوص یا راهرو قطار افتاده است.

مطلب را به شاه عرض کردم. امر فرمودند ابداً اظهاری نکن و اصرار و تاکید داشتند که اگر به مأمورین قطار یا مهماندارها گفته شود بی آبرویی خواهد شد. اما

البته تاکید شاه بی جا و بی محل بودو نباید چنان الماس گرانبھائی ازدست می رفت. خاصه اینکه قضیه مربوط به همان یکی دوساعت بود که شاه لباس های خود را پوشیده بود و در آن فاصله کسی از قطار بیرون نرفته بود.

من به رئیس قطار و اجزای راه آهن سپردم و بعد از دو روز الماس را پیدا کرده و عینا آوردند تحویل من دادند. وقتی آنها به شاه تقدیم می کردم، وی به شدت عصبانی شد که چرا مطلب را به مأمورین راه آهن گفتم؟ عرض کردم: مخفی نمی ماند و وقتی فاش می شد بی آبرویی آن بیشتر بود و اگر ما الماس را پیدا نمی کردیم امپراطور سخت ناراحت می شد. بعلاوه اجرای او امر ملوکانه در مسکوت گذاردن قضیه از چند جهت مورث عواقب سوء بود، زیرا مأمورین قطار الماس را پیدای کردند و تحویل مسئولین دولتی آلمان می نمودند و آنها که می دیدند از جانب ما هیچگونه اظهاری نشده، آنها حمل بر لاقیدی و لنگاری ملتزمین رکاب می نمودند و بالاخره موضوع بدست جراند می افتاد و هزارگونه ایراد و انتقاد می کردند.

در "نارجستان" قصر سان سوسی منزل شد. امپراطور با تمام پرنس ها و وزراء و فرماندهان نظامی در راه آهن حاضر بودند و امپراطور، شاه را، تا قصر محل اقامتش همراهی کرد و شاه ساعتی بعد، از امپراطور بازدید نمود.

هنگام صرف ناهار و شام میز بسیار مفصل و مجلی برای همراهان و اجزای حاضر می کردند و با اینکه به عموم ملتزمین رکاب تاکید شده بود که سر ساعت برای صرف غذا حاضر شوند. هیچ وقت رعایت این نکته به عمل نیامد و هر کس در ساعتی می آمد و ناهار یا شام می خواست. فی الواقع خودمانی کرده بودند.

یک روز برای اعلیحضرت عرض لشکر و برنامه سان و رژه در برلن قرارداد داده بودند. با اینکه از روز قبل ساعت حرکت را به شاه یادآوری و به ملتزمین رکاب گوشزد کرده و از یک ساعت پیش از وقت ساعت حرکت ترن را به شاه اطلاع دادم و هر دقیقه اصرار می کردم که وقت حرکت ترن میگذرد، اعتنائی نداشت و در نتیجه با مدتی تأخیر سوار ترن شدند و ناگزیر برای اینکه به موقع به برلن برسیم ترن با سرعت بیشتر حرکت می کرد.

فریاد شاه از سرعت ترن بلند شد، که نمی توانم تحمل کنم، حالم به هم می خورد، سرگیجه گرفتم، با من دعوا و داد و بیداد می فرمودند و مرتباً احضارم می کردند که احتشام السلطنه بگو یواش تر برو، احتشام السلطنه حالم به هم می خورد، احتشام السلطنه بگو نگاه دارند، و غیر ذالک، بناچار گاهی به "دکتر رزن" متوسل می شدم و گاهی با او مواضعه می کردم که بعد از عبور از فلان نقطه آهسته



مظفرالدین شاه به قلعه اژرود و برق می ترسید که با شروع آن دنبال سید بحرینی می فرستاد، زیر عجبی او قلم می شد، لنگر می گفت و انواع جوهرات به او صدقه می داد تا یلا رفع شود!

خواهندرفت و دست بدست می کردیم تا وارد برلن شدیم معذالک، چند دقیقه تاخیر ورود داشتیم. کالسکه های سلطنتی به ترتیب برای همراهان مشخص و تعیین شده بود. لکن مهمانداران آلمانی و وزیر مختار آلمان در طهران «کنت رکز» و من هرچه سعی کردیم نتوانستیم ملتزمین رکاب را در کالسکه های که برای ایشان از قبل مشخص شده بود بنشانیم و مطابق معمول خودشان هر کدام و به هر ردیف که خود می خواستند سوار شده بودند و به میدان مشق برلن وارد شدند. از لحظه ورود موکب مبارک ملوکانه و همراهان بالاترین افتضاحات و بدترین رسوائی ها بیار آمد.

آغاز سان و ورژه و بروز کسالت و عطش شاه

برای انجام مراسم سان ورژه امپراطور آلمان و تمام شاهزادگان سوار بر اسب شده و برای اعلیحضرت قدر قدرت و همراهان درجه اول هم اسب های سواری آماده شده بود.

کالسکه حامل ذات اقدس به وسط میدان مشق رسید و اسب های سواری را به نزدیک کالسکه آوردند. من و مهمانداران آلمانی و جمعی از ملتزمین اطراف کالسکه پیاده شده و اجتماع کردیم، ولی هرچه اصرار و التماس نمودیم. اعلیحضرت از سوار شدن بر اسب خود داری کردند. به عرض رسید، اسب آرام حاضر است و اذیت نمی کند. ابداً مفید نبود و فرمودند در کالسکه می نشینیم و کوروک کالسکه را پائین می کشیم!!

خدایا، چه خاکی بر سرمان کنیم؟ در این میدان شاهزاده خانمها و زنان امراء و افسران آلمانی که در مراسم سان شرکت کرده اند در کالسکه نشسته اند و امپراطور و شاهزادگان و فرماندهان نظامی سوار بر اسب هستند. چطور ممکن است اعلیحضرت پادشاه ایران در کالسکه بنشیند و بگویند اسب سواری وحشت دارد؟ با همه این تفضیلات شاه در کالسکه دو کروکه خود نشست و ناچار کوروک ها را کنار زدند و عرض لشکر (سان) شروع شد.

مهمانداران و ماها، یعنی من و وزیر مختار آلمان در طهران و صدراعظم و مهندس الممالک و یکی دو نفر دیگر اطراف کالسکه اعلیحضرت پیاده ایستاده بودیم.

هر بیرق که می آمد از حضور مبارک بگذرد به شاه عرض می کردم: سلام بدهد. یا فراموش می کردند و دیگر سلام نمی دادند و یا روی خود را به آن طرف میدان می کردند و به طرف قشون دستی حرکت می دادند. هنوز ده پانزده دقیقه نگذشته

بود که اعلیحضرت احساس ناراحتی کردند و اظهار خفگی و خستگی و تشنگی نمودند و دائماً آب می خواستند. امین حضرت آب!! یک گilas آب! و باز هم آب، آب!!

امین حضرت آبدارباشی با لباس رسمی غرق در نشان و حمایل سبزو تمثال بی مثال درحالیکه تا پائین دامن خودانواع نشان ها ومدالهائی که بر اثر لیاقت و ابراز خدمات درخشان تحصیل کرده و نصب نموده بود، برای اعلیحضرت آب می برد. داستان آب طلبیدن و خوردن بجای خود ظرف آب مخصوص اعلیحضرت در وسط میدان مشق برلن، هیئت و هیبت خنده آوری داشت. زیرا یک نفر آبدار درحالیکه یک مشک چرمی (حامله بلغار!) بردوش داشت. پشت کالسکه ایستاده بود و هر بار که ذات مبارک آب می خواستند. امین حضرت ظرف آب خوری مخصوص را از مشک پرآب نموده بحضور می آورد، حرکت امین حضرت از محلی که ایستاده بود تا پشت کالسکه و ریختن آب از مشک به داخل ظرف هر بار که تکرار می شد، شلیک خنده از اطراف میدان بلند می شد. اما مگر ذات مبارک ملوکانه به این مسائل توجه دارند؟؟

باز عرض می کردم، قربان بیرق آمد. می گفت چه کنم!! ودستی حرکت میداد. مهماندارها از ملاحظه اطوار شاهنشاه ایران در مهمترین اوقات که سلاطین بزرگ برای تماشای عرض لشکر آلمان می آیند غرق در حیرت و تعجب بودند. ولی شاهنشاه ابتدا ملتفت نمی شود و نگاه به وسط میدان نمی کند و اصولاً توجهی به سان ورژه ندارد. بلکه بالعکس اظهار کسالت می کند و آب می خواهد و پس از چند لحظه مجدداً آب می طلبد.

اظهار خستگی و عزیمت شاه قبل از پایان مراسم

بعد از آنکه آب خواستن و خوردن چند بار تکرار شد. شروع به باز کردن تکمه های سرداری فرمودند و زلفها شکل دیگر گرفت سبیل کلفت و دراز آویزان بود. آویخته تر شد. قطرات درشت عرق از سرو صورت سرازیر گردید.

بالاخره طاقت نیاورده. از من پرسیدند آخرین مراسم کی تمام خواهد شد؟ گفتم، قربان طولی نمی کشد. کم کم اظهار بی طاقتی و میل به تمام شدن عرض لشکر به مهماندارها رسید و خطاب به دکتر رزن فرمودند من خسته ام چه وقت تمام می شود؟ "دکتر رزن" گفت ملاحظه بفرمائید سربازها چقدر خوب حرکت می کنند. یا

اینکه این دسته که از حضور مبارک می گذرد فلان فوج است و با توضیحات نظامی و جنرال لیک می خواست این بچه لوس و نرثصت ساله را آرام و منصرف کند تا مراسم به انجام برسد.

اما اعلیحضرت ابدأ گوش نمی دهند و مایل به شنیدن این توضیحات نیستند. بالاخره اظهار کسالت کرد و شکایت شاه از طول کشیدن مراسم زیاد شد و امر فرمودند: به امپراطور پیغام داده شود، که مراسم زودتر تمام شود. البته میل اعلیحضرت شاهنشاه به اطلاع امپراطور رسید و امر فرمودند. دفیله ها تندتر بگذرند و خود امپراطور نزد کالسکه شاه آمده و از شاه استفسار کرد آیا به نظر شما چه طور بود؟ شاه فرمودند مثل قلعه های آهن می گذرند.

هنوز مشق تمام نشده بود که شاه به طرف برلن حرکت کردند و به قصر سلطنتی که برای استراحت امروز شاه تعیین شده بود وارد شدیم. در داخل قصر چند اطاق برای شاه و اتابک امین السلطان و مأمورین عالی مقام یعنی وزراء تعیین کرده بودند ولی برای عامه همراهان از قبیل ابدارباشی و قهوه چی باشی و صندوقدارباشی و ادیب السلطان و غیره «هتل کنتینانتال» نزدیک همان قصر معین و تمام اسباب استراحت حضرات را حاضر کرده بودند.

وقتی اعلیحضرت راتا اندرون قصر و داخل اطاق های محل اقامت خودشان مشایعت کردم فرمودند، امین الحضره کجا است؟

عرض کردم در همین نزدیکی در هتل منزل دارند چون عمارت آنقدر وسعت نبود که کلیه همراهان و ملازمان در آن اقامت کنند. هرچه لازم باشد اینجا حاضر است. دیدم اعلیحضرت به اندازه خلق کبارکشان تنگ شد که بدون ملاحظه و توجه بحضور مهماندارها قدری به بنده تغیر فرمودند و بعد حمایل را از دوش خود با عصبانیت و درست مثل بچه ها کردند و بر روی میز انداختند. بصورتیکه بدترین حرکات بود. سپس با حضور مهماندارها مقداری قرقرهای به اصطلاح زنانه بخود زدند. که چرا آلمان آمدیم؟! چه غلطی بود که کردیم؟ عرض کردم هر نقصی هست بفرمائید. تمام وسائل راحتی فراهم است. به شدت اوقاتش تلخ و به مراتب از آنچه بود عصبانی تر شد و سرانجام امر فرمودند برو هرطوری هست "امین الحضره" و "موثق الملک" را بیاور. مجبور بودم اطاعت کنم.

از عمارت و قصر محل اقامت شاه خارج شدم تا بایکی از کالسکه های سلطنتی که برای رفت و آمد شاه و همراهان تعیین شده بود به هتل کنتینانتال (Continental Hotel)

(محل اقامت ملتزمین رکاب بروم معلوم شدحضرات ازخودراضی هریکی دونفرکالسکه ای رابرداشته ورفته است. بی انصاف ها ملاحظه شخص شاه وصدراعظم که احتمالاحاجت به کالسکه پیدا کنند را هم نکرده بودند. باری درشکه سربازکرایه سوارشده وبه طرف هتل روانه گردیدم . دراواسط خیابان اصلی شهرمتوجه شدم امپراطوربا اسکورت و آن حشمت وهمینه مخصوص ازسان ورژه بازمیگردد و ازجهت مقابل می آید. ازترس اینکه مرا به آن صورت وبا لباس رسمی که مانند دیوانه ها در درشکه روبازکرایه ای نشسته درشهرپرسه میزنم ببیند ، به درشکه چی گفتم ازیکی کوچه های فرعی برود. دراواسط کوچه تنگ که راه عبوربه زحمت میسر نمی شد وازبخت بد چرخ درشکه شکست و بچه ها و عابرین دورما جمع شدند و هرکس به زبانی استهزاء وتمسخرمیکرد. به این نوکری و مأموریت لعنت و به خودم فحش می دادم و مجبوراً پیاده راه هتل را درپیش گرفتم. با آن لباسها خورد وخسته وارد هتل شدم ودرحالیکه سعی می کردم کسی متوجه حال من نشود به طبقه بالا که محل اقامت حضرات بود رفتم.

در راهرو هتل در اطاق های همراهان شاه عموماً بازبود و رجال و اعیان درجه اول مملکت غالباً لخت با یک زیر پیراهن وحتى بعضا مشغول شستشوی خویش بودند. من با هیچ زبانی نمی توانم حیرت و تعجب مستخدمین و مهمانان هتل را که از راهرو عبورمی کردند وصف کنم، امر همایونی را به امین الحضره و موثق الملک ابلاغ کردم. امین الحضرت جواب داد «شاه گه خورد و به فلانش خندید که آلمان آمد...!».

خواننده البته حمل برمبالغه و اغراق نخواهد کرد و اینکه اظهارات وقیحانه نوکری که گوشت و پوست واستخوانش از شاه است را بالصراحه می نویسم. مقصود این است که خواننده مستحضر ازحالات شاه و دربار و در باریان بشود.

ازفحاشی هانی که "امین الحضره به شاه کرد متحیرماندم. چه کنم؟ بزنم به دهان این شخص؟ مگر نه اینکه اواین قبیل هرزه گوئی وفحاشی را درحضور جمیع همقطاران خود اظهار می کند؟ من که ازدیگران، شاه پرست ترینستم و بعلاوه نزدیکان شاه زبانشان عادت با این الفاظ دارد و چنانکه شنیده ام درحضورملوکانه هم ازاین قبیل الفاظ ریکه استعمال می کنند و حتی به خود پادشاه هم می گویند، چون از این اصطلاحات خوشش می آید و لذت می برد و ذات مبارک به قول خودشان و به اصطلاح مردم تبریز « اهل دبه!!» هستند.

مذالک رشته اختیارازدستم دررفت و دریک لحظه متوجه شدم که دیگر نمی

توانم با این مردم و حوزه آنها زندگانی نمایم. به امین الحضره گفتم: خودت میدانی میروی و یا نمیروی! من که دیگر نوکری به این مرد نمی توانم بنمایم.

خشم و غضب پادشاه نسبت به امین الحضره

اتابک امین السلطان صدراعظم لاینقطع تلفون میکرد و من استعفای خود را داده و از حضور عنذر خواستم و بالجمله به اصرار تمام مجدداً به قصر رفتم و مراتب را به اتابک گفته و اضافه کردم اگر یک حرفهائی که در حضور تمام مردم به شاه گفت به من گفته بود، شکمش را پاره میکردم. جریان به عرض خاکپای جواهر آسای اقدس اعلی رسید! امر و مقرر فرمودند که امین الحضره را به سرحد عودت دهند برود ایران. ولی او امر ملوکانه و خط شاهانه نیم ساعت بیشتر نفاذ و دوام نیافت و از اعتبار افتاد.

امین الحضره همان بود و همان ماند تا آخر عمر شاه و آن عباراتی را که به نظر بنده آنقدر رکیک آمد، برای ذات اقدس شهریاری گوارا تراز هر چیز بود. آن جملات شرم آور و قبیح از جمله مذاکرات عادی و عریض یومیه حضور همایون بود!

مظفر الدین شاه در اپرای بزرگ برلن

شب همان روز قرار بود که اعلیحضرت پادشاه ایران به اتفاق امپراطور و امپراطریس و خاندان سلطنتی و شاهزادگان و ملتزمین رکاب شاهنشاه ایران و اعیان و رجال آلمان به اپرا تشریف فرما شده برنامه مخصوص اپرا را ملاحظه فرمایند. برنامه شب، اجمالاً اینطور تنظیم شده بود که شاه بعد از چند ساعت استراحت در سر ساعت معین از قصر سلطنتی به عمارت اپرا پیاده شود. بایستی در همین موقع اعلیحضرت هم به آنجا رسیده باشند تا به اتفاق به داخل سالن رفته و در حجره مخصوص جلوس فرمایند. اما اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه ابداً در فکر حرکت نیستند. هر قدر اصرار می کنم که زودتر حرکت فرمائید، باز این دست و آندست می کنند.

لحظات و حتی دقائق میگذرد. اما هر لحظه برای من از یک عمر طولانی ترو سخت تر است. سرانجام از حرکت شاه مأیوس و برای اینکه در حضور امپراطور عنذری

بدتر از گناه بی‌اورم و به آن حالت خفقان آور انتظار خاتمه دهم، شاه را رها کرده و به طرف عمارت اپرا رفتم. امپراطور و وزراء او بالای پله ایستاده و گارد به حالت احترام در اطراف محوطه قرار دارد و منتظر ورود پادشاه ایران هستند. از من سؤال کردند؟ عرض کردم الساعة وارد می شوند. اما باز چند دقیقه طول کشید تا نزول اجلال فرمودند. نه پادشاه و نه هیچیک از ملتزمین شعور عذرخواهی نداشتند. بالجمله در لژ سلطنتی در کنار خواهر امپراطریس (چون خود امپراطریس در برلن حضور نداشت) قرار گرفتند امپراطور و تمام خانواده سلطنتی آلمان در همان لژ بودند و ملتزمین رکاب هم در همان حجره جای گیر شدند. هنوز چند دقیقه از شروع برنامه نگذشته بود که اعلیحضرت از صف جلو، روی خود را به عقب برگردانده و به من، که البته چند صف دورتر نشسته بودم فرمودند:

تشنه ام، آب می خواهم!!

سبحان الله این چه اوضاعی است؟؟ تمام عالم نگران ما هستند؛ چه خورده ای که در چنین مواقع و لحظات مخصوص این طور عطش پیدا کرده ای؟؟ چاره ای نبود فوراً امین الحضره با لباس تمام رسمی که لباس سفیر کبیر در واقع به آن زینت و زیور نبود و نشانها و تمثال و غیره از جای خود برخاست و برای تهیه آب رفت، هر چه گفت: شما از جای خود تکان نخورید پیشخدمت ها برای انجام خدمات حاضر و مأمور هستند، فایده نکرد و گفت: به من بنشینم و پیشخدمت یا دیگری آب برای ولینعمتم ببرد؟ (که البته این همان ولینعمت است که صبح آنروز چنان وقیحانه بباد فحش گرفت.)

بالجمله امین الحضره لیوان آب را به حضور برد و میل فرمودند. باز چند دقیقه بعد مجدداً دستور آب دادند و این کار چند نوبت تکرار شد، یک مرتبه بدون مقدمه، اعلیحضرت از جای خود برخاسته و قصد عزیمت فرمودند، چه شده است؟ حالم بهم خورده است.

ای امان، با این افتضاحات پی در پی چه کنم؟ اگر ناخوشی مریضخانه برو و یا از مملکت خارج نشو، یا در فرنگستان با آن قدر اصرار خود را مهمان مردم نکن و یا اینکه وقتی آمدی مثل آدم رفتار کن!

شاه از سالن اپرا بیرون آمده معلوم است که همه مضطرب شدند، امپراطور پرسید

چه شده؟ گفتم، مختصر کسالتی عارض شده و محتاج هوای تازه هستند. شاه به سالن بزرگ بیرون اپرا آمد. البته همراهان هم یکی یکی از لژ خارج شدند و برنامه رسمی از سکه افتاد.

شاهزاده خانم‌ها اظهار نگرانی کردند و موافق نزاکت و ادب استفسار احوال همایونی را میکردند و کمک خود را تقدیم می‌داشتند.

اعلیحضرت همایون، در وسط سالن بزرگ اپرا، روی یک صندلی جلوس فرموده و تکه‌ها را باز و مرتباً وپی درپی آب میل می‌فرمایند، ابتدا کسالت جدید ندارند، در حالیکه همه انتظار دارند ناراحتی اعلیحضرت رفع و به محل اپرا تشریف فرما شوند تا ادامه برنامه را ملاحظه فرمایند، اصرار فرمودند که می‌خواهم بروم بخوابم و استراحت کنم. حالا تکلیف این برنامه رسمی چه می‌شود؟ صدها تن شاهزادگان، اعیان، اشراف، وزراء و ارکان دولت، سفرا و کورد پیلماطیک با خانمهای آنها که امشب برای معرفی و آشنائی با پادشاه ایران دعوت شده‌اند، چه باید بکنند؟ چه خاکی باید سرمان بریزیم؟

بالجمله، هر قبایح این رفتار را به عرض خاکپای مبارک رسانیدم. به کلی بی‌ثمر ماند. زیرا هیچ امری به نظر مبارک قبیح نبود و اصرار در حرکت فرمودند و به جانب در خروجی راه افتادند و از عمارت اپرای سلطنتی بیرون آمدند و کالسکه‌ها را فرستادند بیاورند. لژها خالی شد. چندین پرده نمایش باقی و در حقیقت به اپرای بزرگ و معروف برلن و همیسه سلطنتی دولت آلمان و خودمان یکباره؛ .. دیدیم و جای پاک باقی نگذاشتیم.

اعلیحضرت و ملتزمین رکاب ظفر انتساب به طرف پستدام رفتند و بنده به سفارت بازگشتم. مثل اشخاص دیوانه، گیج و منگ در گوشه ای افتاده و به فکر فرو رفتم. وقایع و افتضاحاتی که از صبح امروز تا شب واقع شده بود از پیش نظر گذراندم. خدایا، دیگر چه آبرویی برای من و مملکت در این سرزمین باقی مانده است و پس از مراجعت موکب فیروزی کوکب در دربار آلمان چگونه می‌توانم ظاهر شده و به عنوان یک سیاستمدار و نماینده کشور مستقل و متمدن عرض اندام نمایم؟

هر قدر از این وقایع تأسف می‌خوردم چاره‌دردم را نمی‌کرد. استعفاء بدهم، کجا بروم در چنین مجمعی چه طور می‌توان زندگانی کرد؟ در فرنگ که این قدر ملاحظات در کار است اینطور است. در ایران که فعال مایشاء و اختیار جان و مال و شرف مردم در دست مشتکی مردمان رجاله که شاه که از آنها و سر دسته آنها ست. منتهی سردسته ای که در دست ارادل و او باش زیر دست خودش اسیر می

باشد، چه خواهیم کرد؟

این دار دسته، یعنی در باریان و اطرافیان شاه که از او باش تبریز و تهران ترکیب یافته اند به عشق آنکه گشت و گذاری در ممالک فرنگ بزنند و نشانهای دول فرنگ را ضمیمه کلکسیون نشانهای ایرانی خود بنمایند، شاه ضعیف الاراده و ضعیف العقل، شهوت ران، مزور، مقدس بی دین، با بیرحم، بی انصاف، متظاهر بدوستی نوع بشر و دشمن واقعی خلائق را به این قاره کشیده و به زور و با وقاحت، خود را به دول اروپا تحمیل و افتضاحات و کثافات خود را به تمام پایتخت های فرنگ آورده دنیا را ملوث و مملکت را مفتضح تر از آنچه هست می نمایند.

تنها راه حل تغییر رژیم است؟

شب را به هر مصیبتی بود گذارنده و با خیالات واهی از این طرف به آن طرف غلتیدم و هر چه حساب کردم، دیدم موجودی بیچاره و بدبختم. نه صنعتی می دانم و نه غیر از نوکری کاری از دستم بر می آید. چاره نیست، جز دیدن و حسرت خوردن، تنها یک راه حل وجود دارد.

آنهم کوبیدن و سرنگون کردن این نظام پوسیده و رهائی از دست این دلقک و اعقاب و اجزاء اوست. وصول به این راه حل هم هزار وسیله و اسباب می خواهد که در درجه اول لطف و عنایت خداوند متعال است. بایش گرمی به وجود مسبب الاسباب خود را تسکین داده به جستجوی سایر وسایل و ابزار سرگرم شده و خویشتن را دلداری دادم و به امید آنروز به خواب رفتم.» (۲)

هما ناطق : عدل مظفری

خانم هما ناطق در نوشته تحقیقی خود درباره « عدل مظفری » اینگونه بررسی می کند:

برگ چغندر آمده آبجی مظفر اومه
چادر و چاقچورش کنید از شهر بیرونش کنید

به دنبال قتل ناصرالدین شاه، در ۱۸۹۶ / ۱۳۱۳ مظفرالدین میرزا، (۱) پس از سی و هفت سال ولیعهدی «با پول حاج سیدمرتضی صراف متمول» راهی تهران شد. (۲)

از آنجا که ترسو و بیمار بود، مردم او را «آبجی مظفر» (۳) لقب دادند. اهالی تهران به ریشخند می گفتند: «آبجی مظفر، چون تو مردی نداری چارقد زنانه بر سر بکن!» (۴)

در سفر تهران امید شاه این بود «به خزانه انباشته از طلا و جواهر دست یابد». اما ناصرالدین شاه حتی پیشیزی برای خاندانش باقی نگذاشته بود. اما در تاریخ معاصر ایران، هرگز واپسگراتر و عاجز تر از مظفرالدین شاه دیده نشده بود. به زمانه او خزانه بارها تهی شد. وضع مالی ایران رو به رکود نهاد. فرنگیان از خنگی شاه بهره گرفته دست روی منابع ایران گذاشتند.

رشوه دادند و امتیاز گرفتند. وام دادند و جیب شاه را پر کردند. از سوی دیگر انگلیس ها با بهره برداری از خشکه مقدسی شاه، عنان سیاست ایران را به دست گرفتند و روحانیت را بر سریر قدرت نشانند. سرانجام مشروطیت یعنی نظام مشروط به اسلام را پی ریختند، چنان که در فصل آخر این مقاله خواهیم دید پس می کوشم به یاری اسناد منتشر نشده شرح بدبختی های ایران را سال به سال به زمانه این پادشاه به دست دهم.

فرمانروای خرفت

مظفرالدین شاه، برخلاف پدرش بهره ای از ادب و دانش نبرده بود. چنان که آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران، در خاطراتش شاه را «کودک بزرگسال» «نی شکسته» و «عروسک خیمه شب بازی» می خواند. (۵) خواهیم دید که چندان به بیراهه نمی رفت. به مثل به دوران ولیعهدی چندی به خیال درس خواندن افتاد. مخبرالسلطنه هدایت در خاطراتش به ریشخند نوشت: «ولیعهد طالب شده بود حساب بخواند». مدتی صرف این کار شد. اما «کار به تفریق نکشید تا چه رسد به ضرب و تقسیم»! (۶) در روش و منش او تاریخ نگاران دوره قاجار کمتر قلم زده اند. اما گزارشگران سیاسی فرنگی در ایران به تفصیل از خنگی او، از حرص او به پول و بیماری های او به تفصیل سخن گفته اند. به مثل به سال ۱۸۷۴ م / ۱۲۹۰ قمری، به دوران ولیعهدی او، سفیر فرانسه گزارشی فرستاد، از این دست:

«مظفرالدین میرزا یکسره از هوشمندی بری است. به تنهائی قادر به هیچ کاری نیست. افسارش را به دست علما سپرده که همه امور او را اداره و سرپرستی می کنند. «و یلس در کتابش با احتیاط می نوشت: ولیعهد «شخص کم عقلی است»! حتی «با نجبا و اقوام نزدیک خودش» (۸) هم بد رفتار است. شیخ ابراهیم زنجانی نیز این فرمانروا را «ساده لوح» و اطرافیانش را «غار تگر» می خواند و گواهی می داد:

ولیعهد «ذاتا کم حال و دارای ادراک محدود و بی اندازه عیاش و خوشگذران و خانه نشین است. به واسطه نداشتن اجزای قلب و نارسائی تدبیر، در اداره کردن امور زندگانی همه وقت بی پول و معطل و سرگردان و گرفتار دست طلبکار است... در ظاهر نماز گزار و دعا خوان، روضه شنو، سید پرست و دعاگیر و نذر و نیاز ده می باشد.» (۹)

هم عصران گواه بودند که ولیعهد مظفرالدین میرزا بس نادان و خرافاتی بود. از این رو رفت و آمد محدود داشت. در زندگی روزمره بیشتر تکیه بر علمای اسلام داشت. چنان که میرزا ابوالقاسم پسر امام جمعه را به دامادی دخترش برگزید. از میان علما بیش از همه به علی اکبر سید بحرینی (۱۰) ارادت و اعتماد داشت. به مثل چون «از رعد و برق می هراسید، به سید مزبور پناه برده در سایه او وحشت خود را

برطرف « می کرد. دولت آبادی گواهی می داد که این سید «سالی هفتاد هشتاد هزار تومان» وظیفه داشت. «سالی صد هزار تومان فایده» می ستاند. اما وجودش حتی «یک دینار برای ملت ثمر نداشت!» (۱۱)

ولیعهد املاک غله خیز آذربایجان را به ملایان سپرد. ایشان همه ساله بر بهای نان می افزودند در ۱۸۹۵/۱۳۱۴ ق. دست به احتکار زدند. مجتهد شهر نظام‌العلمای طباطبائی «بیش از دیگران احتکار کرد.» سرانجام مردم ریختند و خانه مجتهد را غارت کردند. در و پنجره‌ها را شکستند و آنچه یافتند، بردند. « (۱۲)

به گواهی قونسول فرانسه این «احتکار با تائید و سکوت ولیعهد برپا شد» و مردم تبریز را به گرسنگی کشاند. جماعت بر ولیعهد عارض شدند. اما مظفرالدین میرزا تن نداد که از بهای نان بکاهد. « (۱۳) در این ماجرا خشم مردم آنچنان بود که می گفتند: «ما دیگر تن به حکومت مظفرالدین میرزا نمی دهیم، ما دیگر فریب این حکومت را نمی خوریم.» (۱۴) و شعار هائی از این دست که راه به جائی نمی برد.

به هر رو بازار تعطیل شد. دکان‌ها را بستند. تظاهرکنندگان به سوی خانه قائم مقام وزیر آذربایجان سرازیر شدند. خانه را محاصره و غارت کردند. اکنون اهالی خواستار اخراج مجتهد و خانواده طباطبائی بودند. زیرا که اولی در دستکاری ولیعهد و دومی در مقام روحانی متنفذ از عاملین احتکار گندم به شمار می رفتند. کار به جائی رسید که قشون دولتی به سوی جماعت شلیک کرد. زنان در اعتراض به سوی خانه مجتهد روان شدند. همه کوشش میرزا جواد، مجتهد تبریز در خاموش کردن صدای اعتراض، همه تهدیدات و وعظ‌ها که «اسلام مخالف غارت اموال برای گرفتن خون بها است» بی ثمر افتاد. در شورش ۶ روزه تبریز، مردم گفتند: «اگر حکومت عوض نشود»، اگر بهای نان به نرخ سابق برنگردد، اهل آذربایجان زیر بیرق روس خواهند رفت!

کارگزاران فرانسه گزارش می کردند: «واقعیت این است که مردم به اندازه ای از این حکومت نفرت دارند که ورود قشون روس نه تنها با کوچکترین ایستادگی روبه رو نخواهد شد، بلکه اهالی از آنان به عنوان ناجی استقبال خواهند کرد.» در این ماجرا ۳۰ کشته و ۶۰ زخمی برجای ماند. (۱۵) گرچه دست مردم به ولیعهد و میرزا جواد نرسید، اما قائم مقام عزل شد، خانواده طباطبائی از شهر رانده شد، بهای نان کاهش یافت، مجتهد در انبارها را گشود. اما مردم هرگز کینه خود را نسبت به آقا میرزا جواد و خاندان او از یاد نبردند. خواست مردم آذربایجان، اخراج

پسر او به اتهام انبارداری و احتکار بود و درخواست دور کردن ولیعهد «کودن» از تبریز! دوسه سالگی نگذشت که «در تهران نیز اغتشاشی از بابت کمبود نان روی داد. مردم به دارالخلافه یورش بردند. با نیروهای حکومتی درگیر شدند. افراد زیادی زخمی شده اند. امروز دکان ها را بسته اند». مانند همیشه زنان با اهل دولت بویژه الهیارخان آصف الدوله که از سردمداران محتکران نان بود، درگیر شدند. «او را تا خانه اش تعقیب کردند. در این میان چندین زن زخمی شدند. آنگاه به دبیرخانه اش یورش بردند و ویران کردند.» (۱۶) در احتکار نان تهران، میرزا عباس خان قوام الدوله و وزیر نیز دست داشت. همین که این خبر پخش شد، مردان همسران و دخترانشان را بسیج کردند. «زنان بر آصف الدوله، فرماندار پایتخت شوریدند. وادار به استعفا کردند. دفاترش را از بالا تا پائین به غارت بردند. حاکم شهر گریخت و به خانه اش پناه برد. جماعت سر ریز کردند و به غارت دفتر او برآمدند. بسیاری زخمی شدند. دکاکین بستند.» (۱۷)

در مشهد هم شورش از بابت گرانی نان درگرفت. گزارش رفت: «چندین نانوا را کشته اند. خانه حاکم را به اتهام احتکار محاصره کرده اند... خوشبختانه ورود سواره های شهرهای اطراف مردم را به اندازه کافی ترساند.» (۱۸) در همه این احوال ولیعهد گوشه چشمی هم به این «تنگی» ننمود. به رغم این نا آرامی ها، ولیعهد درسکوت و بی تفاوتی، جانب مجتهدان و محتکران را گرفت.

حرص ولیعهد در برابر پول و چاییدن ثروت اطرافیانش زبانزد همگان بود. مورگان شوستر به تفصیل از «ستمکاری و بیدادگری» او یاد کرده است. (۱۹) قونسول فرانسه در تبریز هم که شاهد رویدادها بود به سفیر فرانسه گزارش می داد: «این شاهزاده دد منشی است آزمند و ستمگری است به ضریب دو!» همو گواهی می داد که ولیعهد پشت هم از اهالی رشوه می خواست و مردم را یارای پرداخت نبود. به مثل، درجهت توبیخ مردم و اخذ پول، فرمان داد چهار تن از مردم بیگناه را «دم توپ» گذاشتند و کشتند. زیرا که شاه رشوه می خواست و «قربانیانش قادر به پرداخت نبودند.» (۲۰)

به گواهی دولت آبادی، مشکل ولیعهد همانا «محدود بودن فکر او بود». در خلوت هم «از هیچگونه ارتكابی خودداری نداشت. اما «نماز گزار و دعاخوان و روضه شنو و سید پرست و دعا گیر نذر و نیازده بود.» (۲۱) ولیعهد از سلامت جسم و جان هم برخوردار نبود. دوازده زن عقدی داشت و از عهده شان بر نمی آمد. از این رو «به واسطه سوء مزاج «به زن چندان مایل» نبود» (۲۲) دیگر این

که از جوانی به بیماری نقرس دچار بود. به تدریج درد مفاصل و ناتوانی جسمانی رو کرد و به دنبالش نشانه های سکنه پدید آمد. چنان که در ۱۸۹۵ م / ۱۳۱۲ ق. یعنی یک سال پیش از نشستن بر اورنگ پادشاهی، حکیم باشی او، دکتر شنایدر (Schneider) (۲۳) گزارش می داد:

«ولیعهد ایران به بیماری نقرس مزمن مبتلاست. از درد مفصل هایش به حالت بسیار وخیمی رنج می برد... فربه و چاق می باشند... چند سالی است که هم از لحاظ روحی و هم از نظر جسمانی ناتوان شده... بیماری نقرس سبب بروز آشفتگی های جسمانی بسیار وخیمی شده است... کم هوشی پیدا کرده و به شدت بی تفاوتی و خونسردی از خود نشان می دهد... احتمالاً تا ده سال دیگر کار ولیعهد تمام است!» (۲۴)

به دوران ولیعهدی «شئونات اسلامی» محفوظ بود. در اندرون بی وقفه نماز جماعت منعقد می شد. شیخ سیف الدین یکی از شاهزادگان در لباس علما از برای خانم ها و عظمی کرد... شیخ اسدالله اعمی نیز تجوید می گفت. در دهه عاشورا در تکیه دولت، تعزیه داری مفصل بود و... روضه خوانده می شد ۲۵».

مظفرالدینشاه در ۲۴ ذیحجه ۱۳۱۳ / ژوئن ۱۸۹۶ به دنبال قتل ناصرالدین شاه، به تهران رسید و بر اورنگ پادشاهی نشست. به گفته شاهدان وقت اوقات شاه به «به زدن کبوتر و کلاغ» گذشت. ۲۶ ظهیرالدوله در ربط با مراسم تاجگذاری به ریشخند نوشت: «شاه تاج کیانی را که تقریباً از عهد کیخسرو کلاه و تاج رسمی سلطنت ایران است برداشته، امام جمعه بر سر شاه گذاشت ۲۷!»

کاساکوفسکی رئیس بریگاد قزاق که اوضاع ایران را زیر نظر داشت، گزارش می کرد. چنان که به ریشخند نوشت:

«شاه جدید می آید و با وی، گله های لاشخور و شغال گرسنه و طماع، تشنه پول و ریاست، و مغرور و پر مدعی و بی تربیت»! (۲۵)

شیخ ابرهیم زنجانی هم گواهی داد:

«شاه از تبریز آمده در زنجان جلوس کرد. چند نفر از علما را هم دعوت کرده بودند. من هم بودم. وقتی هیأت و حشم او را دیدم، به همه گفتم این (شاه) بدفطرت و ستمکار نیست، اما به کلی کودن و ابله و ساده است. مظفرالدین شاه ساده لوح، اطرافیان غارتگر، قشون و مخازن اسلحه نابود! شاه احمقی است که هیچ حق و حساب نمی داند،»! (۲۶)

علی طهرانی ابن محمد حسین، ناظر دفتر وزارت امور خارجه، صاحب کتاب «نغمهء

داود قتل و غارت و خونریزی افغان را « با دوران مظفرالدین شاه می سنجید و می نوشت:

«نتیجه غفلت مظفرالدین شاه، از همان ساعت جلوس تا حرکت به دارالخلافه که حتی به اجزای

مطبخی هم وعده صدارت و دستخط سفارت دادن و حقوق اصیل زادگان را مقطوع نمودن و در باره بی پدران مقرر داشتن، اجتماع ارادل ترین فواحش، و در خلوت خاص و مناص مقدسی که مرکز طلوع بیم و امید دوهزار ساله ملت بوده... و اعمال شهوت پرستانه خلوت پادشاه که در سر هر کوچه و بازار، اسباب مضحکه هر بقال و قصاب قرار دادن، وجه استقرار خانمانسوز را که در تمام روزنامه جات رسمی به عنوان تسطیح معابر و امنیت طرق و شوارع و اعلان احداث راه آهن «کردن و الی آخر! (۳۰)

در کودنی شاه عبدالحسین خان سپهر گواهی داد: «شاه ساده لوح گمان می کرد که ریاست قشون هیچ وقت با سلاطین نبوده». حالا شده! (۳۱)

خواهر شاه نیز در خاطراتش نوشت: «از بدو سلطنت قاجاریه تا آن زمان، درباری به این افتضاح دیده نشده بود!». آنگاه افزود: برادرم «تمام پول مملکت و ذخیره های پدر» را به مصرف رسانید. دارائی «این ملت بدبخت» را میان این و آن تقسیم کرد. «هرکس مسخره بود بیشتر طرف توجه بود. هرکس رذل تر بود بیشتر مورد التفات بود» (۳۲) همو از زبان برادر به ریشخند می افزود: «امروز که پنجشنبه بود صبح رفتیم آب خوردیم. پس از آن آمده قدری گردش کردیم. چون یک قدری از آب ما باقی بود، دوباره رفته خوردیم»! (۳۳)

ادوارد براون محافظه کار نیز، شاه را «ساده دل، خوش باور، سست عنصر، بی اراده و تغییرپذیر و دستخوش درباریان فاسد و بی اندازه نادان» می خواند و می افزود: این پادشاه «از تاریخ و سیاست چیزی بلد نبوده و از خرد و قضاوت دوراندیشی بری بوده». (۳۴)

در منش و روش شاه، ناظم الاسلام کرمانی نوشت

«مظفرالدین شاه زیادالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند و بدخلوت و شرم حضور بود» دیگر این که «دارای هیچ علم نبود... در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی صلاحی نشده، بلکه نسبت

به ایام پدرش تمام خرابتر گردید. شاه آنچه را به زبان می گفت کله اش خبر نمی شد» (۳۵)

کاساکوفسکی نیز که بارها از او یاد کرده ایم، از ناخرسندی مردم یاد می کرد. از این دست: «مردم به شدت از طرز رفتار مظفرالدین شاه و از ترسوئی و سستی او نا راضی اند. کسی احترامش نمی گذارد و کسی از او نمی ترسد. اگر وضع به همین منوال ادامه داشته باشد، حکام سرپیچی خواهند نمود و کشور در نتیجهء مهملی و بی عرضگی حکومت مرکزی دچار هرج و مرج خواهد شد» (۳۶)

همو می افزود: «برای مظفر الدین شاه کسی یک پول هم ارزش قائل» نیست. ۳۷ تا جایی که استانداران از پرداخت مالیات خود داری ورزند.

همچنین سفیر فرانسه در تهران در گزارش خود به وزارت خارجه، بدبینانه از آیندهء تاریخ ایران سخن می راند. در این روال:

«سرنوشت ایران بس تاریک می نماید. شاه ایران به کودنی، بی ادبی و کندی ذهن دچار است.

ضعف جسمانی او را از آزادی اندیشیدن و پرداختن به امور دولت باز می دارد. در اثر این کودنی، شاه از رعد و برق، از وبا، از دیفتری، از قاتلان خیالی می هراسد. از بد حادثه این روزها نامه های تهدیدآمیز به دستش رسیده که بر وحشتش افزوده.» (۳۸)

مخبرالسطنه هم گواهی می داد: شاه به بهانه بی پولی دستور داد «قدح های طلای مینا کاری خزانه را در بانک شاهی گرو گذاشتند. صندلی های تکیه را هم فروختند.» (۳۹) آنگاه در حضور خودش ظروف نفیس و جام های زرین را از کاخ برداشتند. از آن میان عبدالحسین فرمانفرما در بهره گیری از بیماری شاه، هرچه سینی و ظروف «طلا و نقره» در کاخ بود، همه را جمع کرد و با خود برد. به این هم بسنده نکرد. «صندلی های موزه همایون را شکسته» به ضرابخانه فرستاد. «قدح های طلا» را که از دوران مغول مانده بود، در بازارهای اروپا و آمریکا به فروش گذاشت. بعد ها برای این که دستش رونشود، در یادداشت هایش دزدی خودش را به قول عوام «ماست مالی» کرد و داستان بردن اشیاء را به سکوت گذراند. ماجرا را دگرگونه جلوه داد و نوشت:

«حالا موقع تحبیب و یگانگی است... از گذشته ها کمتر یادکنند. راه تحبیب بجویند. نه در فکر تخریب باشند. این که می گویند امتیازات به خارجه داده اند، آنچه امتیازات خارجه از عصر مرحوم مظفرالدینشاه الی حال به خارجه داده شد، در

دوسیه وزارت خارجه ثبت است»! (۴۰) پرسیدنی است که دزدی های فرمانفرما چه ربطی به ثبت شدن اسناد امتیازات داشت! شاه ایران گواه این دزدی ها بود و از ضعف نفس و از ترس و از بی عرضگی دم نمی نزد. اما مردم از این دستبرد ها خبر شدند و به طنز می گفتند: «حالا نخوریم کی خوریم»! (۴۱)

شاه ایران بی سرپرستی علما که تنها حامیانش بودند، زیستن نمی توانست. چنان که عبدالحسین سپهرگواهی می داد: مظفرالدین شاه هر روزه «مجلس تعزیه داری مفصل» می آراست. آنگاه «استماع ذکر مصیبت فرموده با سوزش قلب ناله و بیقراری می نمود». دیگر این که «به تعزیه و روضه خوانی سخت راغب بود و به روحانیان احترام بسیار می کرد و شوق بسیار به گریه داشت». (۴۲)

افضل الملک نیز گواهی می داد که: شاه «به تعزیه و روضه خوانی رغبت بسیار داشت» و بیش از همه «به گریه»! همه روزه عزاداری می کرد. اطرافیان گواهی می دادند که «چون ذکر مصیبت می شود گریه و ندبه می نماید»! (۴۳)

شریف کاشانی ستمدیدی مردم را به دوران مظفری، این چنین گزارش می کرد: «امروز در ازمنه سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و بی علمی وزرای بلاد و غفلت شعار، در یازدهمین سال سلطنت این پادشاه ساده دل، ثلث مملکت ایران از شدت زور و ظلم ولات و حکام و جور شاهزادگان جاهل و بی خبر از ناموس و شرف ملی برترتیب خیلی سهل به دست بیگانگان چهار چشم دنیا خواهد افتاد». (۴۴)

شگفت انگیز ترین داوری را همکارم فریدون آدمیت به دست داد. در پشتیبانی از این شاه قلم زد. خطاهایش را نادیده انگاشت. مظفرالدین شاه را «نرم خو» خواند و افزود: این شاه «سلامت نفس داشت. از شهریاران ستم پیشه طرار و بد اندیش مردم نبود!» (۴۵) چه بسا در داوری به خطا رفته باشم! اما گواهی اسناد با داوری دوستم همخوانی ندارد. پس حق را به راین دادم که نوشت: گرچه وضع مردم ایران به زمانه سلطنت ناصرالدین شاه روبه پریشانی نهاد، اما «به دوران مظفرالدین شاه» همراه با جور و ستم، به اعلی درجه شدت رسید»! (۴۶)

شاه بیمار امیدش را به نیایش و اعیاد مذهبی بست تا بلکه شفا دست دهد. عید اضحی، جشن خاتم المومنین، جشن ولادت علی، شب ولادت امام زمان، عید غدیرخ، عزای خامس و اعیاد دیگری از این دست را هرگز فراموش نمی کرد. چنان که در ۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷ م «سالی دوازده هزار تومان» برای طلاب مستمری وضع کرد و فرمانی داد، در این راستا: «هرکس از اعقاب من که سلطنت دارند

این وجه را به طلاب عسکرین نرسانند، یقین من از اوراضی نخواهم بود»! (۴۷) چنین بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران اعیاد مذهبی جای اعیاد ملی را گرفتند. افزون بر سوگواری دوماهه محرم و صفر، «شب های جمعه تمام سال در اندرون روضه خوانی» می آراستند. جمله اعیاد مذهبی را رونق بی سابقه دادند، بویژه «روز میلاد مبارک حضرت خامس آل عبا علیه السلام» را. (۴۸) در آن روز همه ساله دستور چراغانی داده می شد. ۴۹ شاه دستور داد که آن عید را همه ساله جشن گیرند و چراغانی و آتش بازی نمایند. «این جشن از آن روز در مملکت ایران معمول شد.» (۵۰)

در دینداری شاه باز سپهر نوشت

«اعلیحضرت همایونی از پیروان مذهب شریعت امامیه جعفریه است. خصوصاً به حضرت امیرالمومنین و فرزندش ابوالفضل العباس علیهم السلام. چون اسم مبارک ایشان را شنود حالتش دگرگون شود. اگر کسی اعلیحضرتش را به نام نامی علی مرتضی و ابوالفضل سوگند دهد، هر حاجت او را برآورده دارد»! (۵۱) عین السلطنه عموی شاه درستایش از اربابش گواهی می داد: شاه ایران «خیلی مقدس هستند. .. نماز و روزه ترک نمی شود. در ظروف نقره و طلا چیزی میل نمی فرمایند. از محرّمات و مسکرات به کلی کناره دارند... اما دهن بین است. از خود رای و تدبیری ندارد»! (۵۲) همو می افزود: شاه ایران «اختیار رای خود را ندارد. تمامش به دست صدراعظم (عین الدوله) است و آب بدون اجازه او نمی خورد»! دیگر این که شاه هر بار که از کاخ بیرون رفت «پول های خزانه» را بیرون کشید. دستکم ناصرالدین شاه «در ظرف یک سال» پول خزانه را جمع آوری می کرد. اما «اکنون از کجا می شود منبع پول جمع کرد؟! مدت «هشت ماه است که یک دینار نه از ولایات نه از خزانه به مردم مواجب داده نشده، سر همه بی کلاه است. در خزانه پول نیست و ولایات مغشوش ۵۳» هرگز ایران به این روز دچار نشده بود.

باز گواهی دادند: «مظفرالدین شاه آلتی بود در دست عده ای از درباریان بی علم و فاسدکه ممر و مدخل معاش خویش را از چپاول ملت و غارت مملکت» قرار داده بودند. آنچه شاه از پدر خود به ارث دریافته بود، بسیاری از ذخایر و اموال سلطنتی و ملی را تبذیر نموده «لهذا مجبور به استقراض از خارجه شد. پس از وصول آن

تمامی را چه صرف مسافرت فرنگ و چه بذل درباریان کرد.» (۵۴) پیشیزی به خزانه نداد. عین السلطنه سالور دوران ناصری را با دوران مظفری می‌سنجید و می‌نوشت: «آن مداخل‌ها که شاه شهید داشت از میان رفته!» اکنون «مفسدین در کوچه و بازار» علیه مظفرالدین شاه و صدراعظم «با الفاظ رکیک و مستهجن» شعر می‌خوانند! (۵۵)

شاه در فرمانبرداری از برخی از علماء، دست آنان را در آزار اقلیت‌ها باز گذاشت. به مثل در ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۴ ق/ ۱۸۹۷ میلادی، خبر شدندکه در اصفهان «یک یهودی از سقاخانه مسلمانان آب خورده! در دم به محله یهود سرازیر شدند. کتک زیادی به یهودیان زدند... سرانجام به حکم علمای عظام قرار شد که طایفه یهود وصله قرمزی (یهودانه) به پیش سینه بدوزند». پس آمدند از نقره نشانی ساختند و کلمه «موسائی» به پوشاک یهودیان چسپاندند. ۵۶ نیز به «منع معاشرت مسلمان با یهودی» برآمدند! به مثل سید ریحان الله نامی ظاهر شد و به پرخاش آمد که از چه رو در تهران یهودیان نشان زرد (یهودانه) بر سینه نمی‌زنند! پس در همان ماه اوباش را به محله یهود سرازیر کرد. «بیچاره آن کسی که یهودانه به سینه نداشت. آن بدبخت را به زور نزد سید می‌بردند. جلاد آماده بود که موی او را بترشد و یهودانه را بر سینه اش نصب کند.» (۵۷)

ولیعهد هرگز خم به ابرو نیاورد. برخلاف جد و پدرش هرگز به پیشیانی از اقلیت‌ها برنخواست.

گزارشی به دست می‌دهم از یک سیاح فرانسوی که گواهی داد: آقا نجفی در «گفتگو» و مشورت با «قونسولگری انگلیس» اعلام کرد که از آن پس «پوشاک یهودیان و ارمنیان و حتی فرنگیان باید متحد الشكل باشد و رفتارشان متناسب با اسلام.» (۵۸)

امتیازات و وام‌ها

از پولدوستی شاه فرنگیان بهره گرفتند. رشوه دادند و دست روی ذخایر ایران گذاشتند. از آنجا که شاه بیمار بود تا توانست امتیاز فروخت. درآمدش را به جیب ریخت و دیناری به خزانه نپرداخت. دولت‌های غربی از بی‌لیاقتی او سود جستند. به جان زیروروی ایران افتادند. به زمانه او وام‌های پی در پی خزانه را به ورشکستی کشاند. از شدت فقر حقوق کارمندان ضبط شد. اما شاه با دستگیری و

تشویق "آرتور هاردینگ" وزیرمختار انگلیس وام گرفت. شاه پول سفرمی خواست و حال آنکه ایران دررتنگای مالی به سرمی برد. به ناگزیر دست به اعطای امتیازات گوناگون زد. چنانکه "هاردینگ" خود درخاطراتش یاد کرده است. (۵۹) به ناگزیر در ۱۹۰۱ هزار لیره «و وثیقه عایدات شیلات بحر خزر» را بی مشورت با ارکان دولت بالا کشید. (۶۰) نیز سرخود، امتیاز راه آهن را به روس ها واگذار و امتیاز بانک را به آلمان.

در این میان بخشی از بانک شاهی به دست انگلیس ها افتاد. «بانک آلمان» به آلمان ها رسید. «راه آهن و بانک استقراضی و شیلات شمال» به روسیه و «حفریات باستانشناسی در شوش» به فرانسوی ها واگذار شد. (۶۱) مهم ترین که «هیرمند را از ایران جدا کردند». بحرین «زیرنفوذ انگلیس ها» رفت. درازای اخذ وام «کنترل گمرکخانه به روس ها واگذار شد.»! (۶۲) دولت روسیه دررقابت با انگلیسها و میسیونرهای مستقردرارومیه، به خیال «کشیدن خط راه آهن به تبریز» افتاد. (۶۳) شاه کاوش درآثارعتیقه شوش را نیز به فرنگیان سپرد و ازاین راه پول کلان اندوخت.

مهم ترین امتیازی که شاه به انگلیس ها داد، همانا امتیازنفت بود که در ۱۹۰۱ م / ۱۳۱۷ قمری امضا شد. شاه «انحصار استخراج» را به داری (Knox D'arcy) بخشید. امتیاز نفت را هاردینگ وزیر مختار انگلیس آراست و به آسانی ازچنگ دولت ایران درآورد. (۶۴) به سخن دیگر وزیرمختار از «پول پرستی» شاه بهره جست و امتیازرا به امضا رساند. منگول بیات می گوید: در ماجرای این امتیاز امین السلطان که «رابط» بود با "هاردینگ" همدست شد. نمی دانیم! اگر چنین بود، هاردینگ درعزل امین السلطان شرکت نمی کرد! بهررو، ازعایدات امتیاز نفت ۱۶ درصد به ایران پرداخت شد. ۱۰۰۰ لیره نقد و ۲۰ هزار لیره سهم به دولت رسید. ۳ درصد هم «به خوانین بختیاری دادند تا مانع تعدیات ایل نشوند... بعضی از کارکنان هم به نوائی رسیدند.» (۶۷) باقی یگراست به جیب شاه ریخته شد تابتواند راه سفر فرنگ را در پیش گیرد.

نفت به کنار، انگلیس ها توانستند برای سالیان دراز درجنوب ایران مستقر شوند. به راه جدا کردن خرمشهر و به یاری میسیونرهای امریکائی که با انگلیس ها همراه بودند، درارومیه مستقرشدند. آن «محل» را به خاک و خون کشیدند. واژه خرمشهررا برداشتند و درخرسند کردن اعراب «محره» را برجایش نشانند. درپیروی از عثمانی هم کوشیدند جنگ عیسوی و مسلمان را درمنطفه بیافرینند. راه

تجزیه ایران را بگشایند. روس ها ایستادگی کردند و پیا نگررفت. به دنبال روس و انگلیس، سرمایه داران آلمانی سربر آوردند. اینان دست شاه را خوانده بودند. می دانستند که بیمارگونه به دنبال پول است. دردم وامی به مبلغ ۲۵ میلیون مارک تدارک دیدند و به جیب شاه ریختند. یکی در جهت برپائی انبار ذغال سنگ در جنوب و دیگر کشیدن یک راه شوسه از قصر شیرین تا کرمانشاه. در تهران نیز یک آموزشکده برای آموزش زبان آلمانی را بنیاد کردند. بنا بود که هزینه تدریس استادان را هم خودشان برعهده گیرند. «(۶۸) نمی دانیم به کجا رسید. بحران مالی هم که از ۱۹۰۴ م/ ۱۳۲۱ ق. آغازید، با شیوع بیماری های عفونی، از آن میان وبا، همزمان شد. مرگ و میر بالا گرفت. بدیهی است که قحطی و تنگی به دنبال آمد. نان پیدا نمی شد. دولت قادر به سیر کردن شکم مردم و پرداختن دستمزدهای کارمندان نبود. در این تنگنا، شاه ایران به جای این که یاری رسان باشد، دستور داد جمله کارمندان دستمزد خود را به دولت ببخشند، «منهای درباریان و رجال» تا این که به خودش زیان نرسد!

تا ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۵ میلادی دولت ایران دو قرضه «توسط بانک انگلیس از هند» گرفت به مبلغ ۱۹۰ هزار لیره. یکی در ۱۳۲۱ قمری/ ۱۹۰۴ میلادی و یکی دیگر در ۱۳۲۳ قمری/ ۱۹۰۵ میلادی به مبلغ ۱۰۰ هزار لیره (۶۹) آنهم «با اجازه روس ها»! چندی نکشید که فرانسوی ها هم به دنبال مذاکراتی که در ۱۹۰۵ با دولت ایران داشتند، یک «سندیکای مطالعات مالی» به راه انداختند. تنها خبر خوش این بود که در ۲۳ ژوئیه همان سال، دولت عثمانی پذیرفت که محدودیت های داد و ستد با ایران را لغو کند. در این راستا آمدند و هر دو کشور یک سرویس پستی راه انداختند. (۷۰)

تنها خبر خوش این بود که در ۲۳ ژوئیه همان سال، دولت عثمانی پذیرفت که محدودیت های داد و ستد با ایران را لغو کند. (۷۱) در این راستا آمدند و هر دو کشور یک سرویس پستی راه انداختند. برای نخستین بار ۶۶۲ بسته، هر بسته ۱۵ کیلو میان این دو کشور رد و بدل شد.

در ۲۹ آوریل ۱۹۰۶ / ۱۳۲۴ قمری، کمپانی هامبورگ- امریکا هم وارد میدان شد تا در آینده نه چندان دور «کشتی های تجاری را از بندر هامبورگ به بنادر اروپا و از آنجا به خلیج فارس انتقال دهند.» (۷۲) برای پیشبرد این نقشه چنین صلاح دیدند که سفیرشان (Comte Rex) را بردارند و جای او را به سنتریش نامی (Stenrich) بدهند که از «سیاست جهانی» آگاهی داشت. مهم

تراین که قرارنامه مفصلی، در هفت ماده با ایران بستند و بانک آلمانی (۷۳) را بر پا داشتند. در ماده دوم این قرارداد گفته می‌شد «این بانک مجاز است به «امور مالی و تجاری» نیز بپردازد. مهم تر این که حق داشتند بدون پرداخت عوارض گمرکی، آزادانه «مبل و اثاثیه و پول» وارد کنند. (۷۴)

در ربط با آلمان آدمیت نیز از «بانک تجارت» سخن گفته است. (۷۵) اما دولت روسیه این امتیاز را خوش نداشت. «بر آن بود که «دوام نخواهد داشت». ایستادگی می‌کرد تا «بانک نوینی در ایران بر پا نشود.» (۷۶) اکنون آشکارا گفته می‌شد که: «خوب است دولت فرانسه در امور مالی ایران مداخله کند!» دریفوس نامی (Drayfus) که مدیرسندیکا بود، می‌گفت: «ما دریافتیم که زمان برای برپائی این سندیکا مناسب است». پس باید با بانک های ایران کنار آمد. از آن میان با بانک ملی، با بانک تومانیانس که شعبه هائی در شهرهای ایران دارد. نیز با بانک حاج محمد حسن امین الضرب در شهر مارس و شرکت مقصودیه با سرمایه ۱۰۰ هزار تومان، شرکت پارس، و نیز با شرکت عمومی که امتیاز راه اردبیل به آستارا را عهده دار است.» (۷۷)

اما مهم ترین اقدام دولت ایران همانا «برپائی بانک ملی» بود که با سرمایه ۱۵ ملیون تومان و به همت یک تاجر ثروتمند پا گرفت. به گزارش کارگزار فرانسه در ایران، دولت آلمان هم کمک مالی و اعطای وام را تعهد کرد. نیز برپائی «یک انبار ذغال سنگ را در جنوب ایران و درست کردن راه قصر شیرین به کرمانشاه را به گردن گرفت. همزمان بر پائی «یک آموزشکده پزشکی» را تدارک دید که از چند و چونش آگاهی نداریم. آنگاه نوبت به وزیر مختار نوین هلند ستولر (Stuler) رسید. او نیز «آبیاری اهواز» را بر عهده گرفت. (۷۸)

صدراعظم، عبدالمجید میرزا عین الدوله ناگزیر شد دست به دامن اروپا بشود. بانک شاهی که بانیانش خود انگلیس ها بودند، پذیرفت که «یک وام دراز مدت به مبلغ ۷ ملیون تومان و با بهره ۸ درصد» ساز کند. روس ها به مخالفت برخاستند و به تهدید برآمدند که «همه کمک های مالی را که به ایران داده اند، باید پس بدهند». از جمله وامی را که در ۱۹۰۰ م / ۱۳۱۷ قمری از بانک استقراسی روس، در رابطه با سفر شاه به فرنگ گرفته بودند. سرانجام و به ناگزیر عین الدوله ۱ ملیون و ۵۰۰ هزار تومان از بانک شاهی گرفت زیرا که شاه باز به خیال سفر فرنگ افتاده بود. (۷۹) «دولت ایران ۲۲ ملیون روبل» به دولت روس مقروض

شد. مخبرالسلطنه اعلام کرد: «خزانه خالی است و دولت محتاج پول!» آنگاه افزود:

«مردم آنکه در شمال است خودش را به روس بسته و آنکه در جنوب است به انگلیس» (۸۰) به سخن دیگر یکپارچگی ایران در خطر بود.

از روزنامه ملانصرالدین

هما ناطق از قول روزنامه ملانصرالدین وضعت آنزمان را اینگونه شرح می کند: در پرداخت وام نخست روس ها پیشقدم شدند. ۳۱۴ هزار و ۲۸۱ لیره به مدت ۱۵ سال از طریق بانک شاهی برای شاه جور کردند. اما شاه دله هنوز خرسند نبود. به روزهای تنگی، صدر اعظم را واداشت که ۱۰۰ هزار لیره هم از انگلیس ها بگیرد. در ۳ مارس ۱۹۰۵ / محرم ۱۳۲۳ قرض دولت به بانک شاهی به ۲۲۹۰۰۰ لیره رسید. مشیرالدوله در نگه داشتن جایگاه (۸۱) خود ۷۵۰۰۰ تومان به خزانه داد. نصرالسلطنه ۱۲۰۰۰۰ تومان پرداخت و از این راه به وزارت پست و تلگراف رسید. شاه باز هوای سفروشکار کرد.

در این گیر و دار خبر رسید که عثمانیان با بهره گیری از وضع نابسامان ایران ارومیه را اشغال کرده اند. یک واحد از قشون سواره را به ارومیه گسیل داشته اند. (۸۲) آشفتنگی ایران جبران ناپذیر بود. این رویداد ها همزمان بودند با انقلاب قفقاز و کشتار ارمنه در ترکیه که در جای خود به دست خواهیم داد. در آذربایجان، آزادیخواهان به تبعیت از قفقاز بسیج شدند. از «منابع سری» خبر می رسید که «ارمنه انقلابی» تحت تاثیر قفقاز به حرکت درآمده اند. برخی تدارک سلاح دیده اند. (۸۳) این هم دیده شده بود که برخی از «مشروطه خواهان» در جهت انتقام به جای آباد کردن، دست به تخریب «بناهای عمارت ناصرالملکی و هدایت خانی» زدند. خانه های دولتمندان را نشانه رفتند. چنان که ممتحن الدوله شگفت زده در خاطراتش می نوشت: «بنده نمی دانم که مشروطه خواهی و آزادی چه ربطی با ساختمان تاریخی و انهدام آنها دارد؟» (۸۴) در ربط با سران حکومت بیشتر دولتمردان دوران ناصری را کنارزد و به جایشان شاهزادگان و اقوام خودش را به دولت تحمیل کرد. به قول مخبرالسلطنه از این راه «آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید!» (۸۵)

اکنون در بهره گیری از بلاهت شاه، روس و انگلیس در رقابت با یکدیگر دست به

کار شدند. از پول پرستی اوبهره گرفتند. رشوه دادند و شاه را تا بیخ گلو مقروض کردند. روس ها به پشتیبانی از محمدعلی میرزا ولیعهد برخاستند. انگلیس ها هم کوشیدند ایران را از چنگ روسیان به در آورند.

از این رو بود که آشکارا به پشتیبانی از شاه و علما برآمدند. (۸۶) چنین بود که وزیر مختار انگلیس آرتور هاردینگ، به گفته خودش به یاری برخی از علما برنامه اسلامی کردن ایران را تدارک دید و پیاده کرد. (۸۷) گرچه انگلیس ها از دیرباز نقشه ویرانی ایران را در سر داشتند. چنان که از دیرباز سفیر انگلیس سرگورازلی می نوشت: «بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم!» (۸۸)

بیماری های شاه

از ۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷ م بود که نشانه های بیماری قلبی شاه پوی آمدهایش رو شد. نشانه های «افلیج» پدیدار شدند. عضلات سستی گرفتند. رعشه دست داد. اطرافیانش با احتیاط گزارش دادند که «مزاج مبارک اعلیحضرت را مرض عصبی پدید آمد و پا را به شدت آزرده داشت». به سخن دیگر نشانه های بیماری نقرس بروز کرد. رفته رفته افلیج رو نمود. حرکت پاها روبه کندی گذاشت. نیاز به مالش همه روزه افتاد. پزشکان جور و اجور گردآمدند.

درباریان بسی کوشیدند که مردم از بیماری شاه خبردار نشوند. اما خبر در شهر پیچید. تاجائی که در تهران یکی از «نمک ناشناسان» شهرت داد که «اعلیحضرت شهریاری دیگر از بستر بیماری» بر نخواهد خاست! شاه در پیروی از «عدل مظفری»، «همینکه از ماجرا خبردار شد، در دم» امر فرمود گوش آن خائن را بریده مهارش کردند و در شهر گردانیدند و نفی بلدش ساختند!» (۸۹) آن نمک ناشناس به کنار، خواهیم دید که مردم ناخرسند بودند و علیه شاه ترانه های مستحجن می سرودند.

درمان شاه را دکتر شنایدر Schneider پزشک فرانسوی برعهده شناخت. (۹۰) هرآینه برخی از ایرانیان بر او خرده گرفتند و در «صمیمیت» او تردید کردند. بهر رو، این پزشک از ۱۸۹۶ / ۱۳۱۳ ق تا ۱۹۰۶ / ۱۳۲۴. از بالین شاه دور نشد. برخلاف دیگر پزشکان از بیماری شاه بهره نگرفت. از این رو انگلیس ها در کمین بودند تا بلکه حکیم باشی را از بالین بیمار دور کنند و دکتر ژرژ George انگلیسی را

برجایش نشانند. (۹۱) در واقع در صدد بودند که از این راه افسار دولت را به دست گیرند. در گزارش های پسین از غیبت حکیم شنایدر در واپسین روزهای های شاه یاد خواهیم کرد.

از میان پزشکان ایرانی که بر بالین شاه بودند می توان از خلیل خان عالم الدوله، میرزا شیخ حسن علی محمد (شیخ الاطبا) و دکتر لقمان الدوله یاد کرد. می دانیم که این لقمان الدوله مدرسه ای هم به نام لقمانیه برپا کرده بود. در آن نهاد زبان و ادبیات فرانسه تدریس می شد. خود او هم زبان فرانسه را به روانی حرف می زد و می نوشت. در بیماری شاه دکتر لقمان با دکتر شنایدر به همکاری برآمد.

از پی آمد های بیماری شاه، یکی هم ضعف اعصاب، رعشه، دلهره و واهمه بود. در این زمینه بیشترین آگاهی های ما از برکت گزارش هائی است که حکیم باشی فرانسوی از طریق سفیر فرانسه در ایران به وزارت خارجه فرانسه (۹۳) منتقل می کرد. بدینسان سفرا و کارگزاران با جزئیات حال شاه را به دولت های متبوع خود گزارش می کردند.

اکنون در ربط با بیماری شاه، جسته گریخته زمزمه هائی در میان مردم به گوش رسید. همه کوشش دربار در این بود که مردم از چند و چون بیماری آگاه نشوند. اما خبر پیچید. برغم این که به پزشکان فرنگی معالج شاه (۹۴) حکم شده بود که از احوال فرمانروای کشور سخنی به میان نیاورند، مردم کوچه و بازار ترانه ها ساز کردند. اطرافیان فرنگی شاه آشکارا شاه را «مرد بیمار و علیل» می خواندند. (۹۵) یکی از علائم ضعف اعصاب، یکی هم ترس از رعد و برق بود. شاه بیش از هر چیز از «آسمان قرنبه» می ترسید. از این رو همین که به سلطنت رسید فرمان داد جمله چنار های باشکوه و هزار ساله کاخ را از بیخ گردن زدند! به گفت سفیر فرانسه ترس شاه در این بود که مبادا «آن چنار های باشکوه ناقل رعد و برق شوند و یا آدم کشان را پناه دهند و پنهان کنند»! (۹۶) در این رویداد سیمون Simon «باغبان سوئیسی کاخ زار زار می گریست. چنان که در نامه اش «شرح این جنایت» مدتش را با آب و تاب به وزارت خارجه فرستاد. باغبان بیچاره به قول خودش «خود او را مسئول این قربانی می دانست» (۹۷)

شاه در سفرنامه اش هم بارها ترس خودش را از رعد و برق به قلم کشیده است. از این دست که «بعد از نهار خوابیدیم. قدری که خوابمان برد، از صدای رعد و برق بیدار شدیم. دیگر هر چه کردیم خوابمان نبرد» (۹۸)

حتی تاج السلطنه خواهر شاه هم در خاطراتش از داستان رعد و برق سخن راند. از

این دست که: «این برادر عزیز من از رعد و برق خیلی ترسناک و معتقد به جن و پری و موهمات بوده است. از این رو سید بحرینی... در انقلاب هوا و تیرگی رعد و برق، البته باید در حضور باشد و شروع به خواندن اسم اعظم آیات نماید.» (۹۹) به گواهی مخبرالسلطنه هدایت هر بار که رعد و برق در می گرفت، شاه «از ترس زیر عبای سید بحرینی» می رفت و پنهان می شد. ۱۰۰ اعتقاد شاه به این سید بسی بیشتر از اطرافیانش بود. در داستان رعد و برق هم سفیر فرانسه در تهران گزارش می داد:

«شاه از همه چیز می ترسد. از رعد و برق، از طوفان، از وبا، از دیفتری و از آدمکشان خیالی. از آنجا که نامه های تهدید هم دریافت می کند ترسش بیشتر شده و از سایه خودش هم می هراسد.» (۱۰۱) تاج السلطنه به کنار، ترس از رعد و برق را رشديه نیز به تفصیل نقل کرد. از جمله نوشت: «سفیر انگلیس به حضور شاه بار یافت. قضا را در همان روز... رعد و برق سختی شد. غرش شدید شاه را ترساند و لرزاند.» (۱۰۲) از بد حادثه، دو سید در بازار کشته شدند. شاه اندیشناک شد. زیرا که «کشته شدن آن دو سید در همان روزی بوده است که رعد و برق اتفاق افتاده بود!» (۱۰۳) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! شاه دری وری هم زیاد می گفت. به مثل در یک دستخط رسمی و بی معنی به مرتضی قلی خان صنیع الدوله می نوشت: «به قول خان دائی ماشاءالله، ماشا الله، ماشاءالله قربانش برم انشاءالله!» (۱۰۴)

مظفرالدین شاه در زن بارگی هم لنگه نداشت. افزون بر زنان بی شماری که صیغه کرد، پس از مرگ پدرش نیز ۳۰۰ تن از زن های او را به حرمخانه خودش انتقال داد. چه بسا جماع بی حد و حصر در عود بیماری و ضعف اعصاب شاه دخیل بوده باشد!

سفر های شاه

مظفرالدین شاه به امید بهبودی و خوشگذرانی با پول روس ها و انگلیس ها سه بار راهی فرنگ شد. قونسول فرانسه در تبریز گزارش می کرد که در سفر اول در غیاب شاه، محمد علی میرزا ولیعهد هم که به «ددمنشی شهرت» داشت، به رسم پدر و در غیاب پدر دست به ضرب و شتم، دست به کار چاپیدن مردم شد. از آنجا که احدی را یارای پرداخت مبلغ درخواستی را نبود، ولیعهد چند تن را به دم توپ گذاشت و کشت!»

در زمینه سفر نخستین، آرتور هاردینگ گزارشی محرمانه به وزارت خارجه فرستاد. و بخشنامه سفر را هم به دست داد. در این روال که «عده کثیری در التزام ملوکانه هستند و صدراعظم می گوشتد از هزینه بکاهد. تاراج و غارتگری های عجیب رجال درباری، بیش از ولخرجی های خود شاه به خزانه مملکت لطمه وارد می کند ۱۰۵.» به هر رو برای این سفر یکم «یکصد هزار لیره» گرد آوردند. چهل هزار لیره هم صدراعظم پرداخت. از آنجا که خزانه خالی بود دست به دامن بازرگانان شدند. «مردم می بایست طی چند سال این خرج سفر را به صورت مالیات بپردازند» ۱۰۶!

در ۱۲ آوریل ۱۹۰۰ / ۱۲ ذیحجه ۱۳۱۷ ق شاه راهی سفر شد. نخست خزانه دولت را تهی کرد. مرک آذربایجان را به بلژیکیان وا نهاد. نخستین وام از سوی آن دولت به مدت ۷۵ سال و با فرع صدی پنج به دولت ایران پرداخت گردید. (۱۰۷) افزون بر این ۲۸ میلیون منات که برابر ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار لیره بود، با بهره ۵ درصد از روس ها ستاند. به دنبالش بی آنکه با اهل دولت مشورت کند، سرخود عواید گمرکات کشور را به دولت روسیه وا گذاشت. (۱۰۸) از میان اهل دولت احدی را «بیاری اعتراض نبود» (۱۰۹)

در این سفر هنوز هیچ نشده نشانه های بیماری هویدا شد. شاه «خسته و بیمار می نمود». قونسول فرانسه در تبریز فرانسه گزارش می داد که «زندگی شاه به موئی بسته است. چه بسا حمله های قلبی که در همین روز ها روی داده عاقبت چندان خوشی نداشته باشد» (۱۱۰) با این همه شاه ایران به هر روستا که رسید رخت انداخت. ۸۰۰۰ حیوان بارکش را به دنبال خود کشید و روستائیان را وا دار به پذیرائی کرد. روستا ها «زیر لگد قاطران و اسبان پایمال شدند و محصول سال بریاد رفت» (۱۱۱) آنگاه به سراغ بازرگانان رفت. در این راستا هم ۲ کرور، به ارباب دیوانی، ۲۴ کرور مقروض شد! (۱۱۲)

بدیهی است که وام های پی در پی خزانه را به ورشکستی کشاند. مردم را گرسنه به حال خود رها کرد. از شدت فقر حقوق کارمندان سخن می رفت. دستور رفت کارمندان دستمزد خود را به دولت ببخشند، «منهای دربار و رجال»! (۱۱۳) مظفرالدین شاه پول سفر می خواست و ایران در تنگنای مالی به سر می برد. شاه حتی به بازرگانان داخله ۲ کرور، و به ارباب دیوانی، ۲۴ کرور مقروض بود. (۱۱۴)

توضیحات و مأخذ

۱ - « یادداشت‌های روزانه از محمدعلی فروغی » به کوشش ایرج افشار - انتشارات : کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - ۱۳۸۸ - صص ۴۶ - ۴۵
 ۲ - « خاطرات احتشام السلطنه » بکوشش سید محمد مهدی موسوی - انتشارات زوار - چاپ دوم ۱۳۶۷ - صص ۴۸۸ - ۴۷۱

۳ - هما ناطق « عدل مظفری » به نقل از نشریه "ره آورد" فصلنامه بررسی مطالعات ایران زمستان ۱۳۸۸ شماره ۸۹، صص ۱۳۹ - ۱۲۳

پی نوشت ها :

۱ - مظفرالدین شاه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۲۶۹ / ۲۵ مارس ۱۸۵۲ زاده شد.
 ۲ - میرزا جواد خان ناطق: خاطرات، خطی، ص. ۷۰.
 ۳ - فیروز منصوری: مطالعاتی در باره زبان و فرهنگ آذربایجان، تهران، موسسه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹، ص. ۲۳۱.

۵ - Sir Arthur H. Hardinge: A Diplomatist in the East, London, Jonathan Cape Limited, 1928, p. 324

۶ - حاج مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات، تهران، کتابفروش زوار، ۱۳۶۱، ص. ۸۷.

۷ - Alexandre Mellinet à Broglie, Téhéran, le 16 Janvier 1874, doc. no. 21 - ((Correspondance Politique volume 37

۸ - چارلز جیمس ویلس: تاریخ اجتماعی ایران، به کوشش جمشید دو دانگه و مهرداد نیکنام، تهران، نشر طلوع، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص. ۵۶.

۹ - شیخ ابراهیم زنجانی: خاطرات (سرگذشت زندگانی من)، تهران، آلمان، نشر نیما، بی تاریخ، ص. ۱۶۱.

۱۰ - من نام کوچک بحرینی را که علی اکبر بود، نمی دانستم. آقای ناصر مهاجر برابم یافت..

- ۱۱ - حیات یحیی، یاد شده، جلد دوم، ص. ۶۴ .
- Mellinet à Broglie, op. cit 12
Hugonnet à Alexandre Mellinet, Tauriz, 3, 4, 5, et 7 Aout 1895 (Perse
, (dépêches diplomatiques tome 44
- ۱۴ - همانجا.
۱۵ - همان سند.
- 106 - Fernand Couget à Delcassé, Télégramme de 13 Juin 1900, doc. no.
44 et 45 (M.A. F
- ۱۷ - همو، تهران، تلگراف ۱۳ ژوئن ۱۹۰۰ .
- 19 - Fernand Couget à Delcassé, Téhéran, Le 14 Mai 1903, doc. no. 22
(Politique Inérieure, Volume 1
- ۱۹ - مورگان شوستر: اختناق ایران، برگردان حسن افشار، تهران، نشر
ماهی، ۱۳۵۸، ص. ۱۳۵۸ .
- 20 - René de Balloy à Claude Louis Berthollet, Téhéran, 25 Septembre
1896, doc. no. 47, volume 46.
- ۲۱ - یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد یکم، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ
چهارم، ص. ۱۴۹ .
- ۲۲ - روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، یاد شده، جلد دوم،
ص. ۱۰۲۶ .
- ۲۳ دکتر شنایدر در ۱۰ نوامبر ۱۸۹۳ به ایران آمد. نخست حکیم باشی
ناصرالدین شاه بود. در ۱۸۹۹ - ریاست مدرسه «آلیانس فرانسه» را برعهده
گرفت. در ۱۹۰۱ به عضویت «شورای عالی انجمن معارف» رسید. از ۱۸۹۶
تا ۱۹۰۶ پزشک خصوصی مظفرالدین شاه بود. نک:
- H. Nategh : « Les persans à Lyon », Mélanges offerts à Charles Henri de
,Fouchécour, édité par C.Balay
C.Kappler Z.Vesel, Institut Français des Recherches en Iran, Téhéran, 1995,
.pp.190-199
- ۲۴ - آیتی، عطا: «استاد پروندهء محرمانهء منتشر نشدهء بیماری های مظفرالدین
شاه»، یاد شده، ص. ۱۵ - ۱۴ .

- ۲۵ - مهدیقلی خان هدایت: خاطرات و خطرات، تهران، کتبخانه زوار، ۱۳۶۱، ص. ۸۷.
- ۲۶ - همانجا، ص. ۹۷.
- ۲۷ - علی خان ظهیرالدوله: خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران، جیبی، ۱۳۵۱.
- ۲۸ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباقلی جلی، تهران، کتاب های سیمرخ، ص. ۴۲۵.
- ۲۹ - شیخ ابراهیم زنجانی: سرگذشت زندگانی من، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، چاپ دوم، آلمان، نشر نیما، بی تاریخ، صص، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۹۶.
- ۳۰ - علی طهرانی بن محمد حسین: نغمه داود (نستعلیق) خطی، میکروفیلم شماره ۱۵۲۵، کتابخانه مجلس شورای ملی. این نسخه را استاد گرامی اشگ شیرین برایم فرستادند به دل مدیون و سپاسگزارم.
- ۳۱ - عبدالحسین خان سپهر: یادداشت های ملک المورخین، مرات الوقایع مظفری، با تصحیحات و توضیحات دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، ص. ۱۹۳.
- ۳۲ - خاطرات تاج السلطنه، یاد شده، ص. ۷۳ و ۸۷.
- ۳۳ - خاطرات تاج السلطنه، ص. ۸۹.
- ۳۴ - ادوارد براون: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مهری قزوینی، ویراستاری سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۶، ص. ۵۵.
- ۳۵ - ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۱، بکوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه، ص. ۱۳۱.
- ۳۶ - خاطرات کاساکوفسکی، یاد شده، ص. ۲۳۸.
- ۳۷ - همانجا.
- ۳۸ - René de Balloy à Claude Louis Berthollet, Téhéran, le 25 Septembre 1896, doc. no. 47, volume 46.
- ۳۹ - مخبر السلطنه هدایت: گزارش ایران، تهران، به اهتمام محمد علی صوتی، تهران، شرکت سهامی نقره، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص. ۱۵۱.
- ۴۰ - گزیده ای از مجموعه اسناد عبدالحسین فرمانفرما، به کوشش منصوره نظام مافی و سیروس سعدوندیان، جلد یکم، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶، ۳۲۵.

- ۴۱ - همانجا، ص. ۳۳۷ .
- ۴۲ - اسماعیل رائین: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، انتشارات جاویدان ۲۵۳۵ ، چاپ دوم، ص. ۲۴
- ۴۳ - افضل التواریخ، یاد شده، ص ۲۳۱ .
- ۴۴ - محمد شریف کاشانی: واقعیات اتفاقیه در روزگار، به کوشش سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲ ، ص. ۴۰ . چنان که آدمیت هم در آخرین کتابش گزارش داده، نسخه خطی این کتاب را من در کتابخانه ملک یافتم. یکی از دانشجویان دانشکده حقوق بر عهده شناخت که این متن را به عنوان رساله دکتری خود ارائه دهد. اما همینکه از ایران درآمدم ، این نسخه در کتابخانه گروه تاریخ، به دست خانم اتحادیه افتاد و به نام و به حساب خودش منتشر کرد، بی آنکه از از یابنده این نسخه یادی بکند! آدمیت در آخرین کتابش از این ماجرا یاد کرده است.
- ۴۵ - فریدون آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، چاپ دوم کانون کتاب ایران، سوئد ۱۹۸۵ ، ص. ۱۶۴ . باید اعتراف کنم که به رغم دوستی و همکاری من هرگز با این دیدگاه فریدون توافق نداشتم. گرچه او عزت نفس داشت و این گستاخی ها را به من می بخشید.
- ۴۶ - رائین، انجمن های سری، ص. ۳۶ .
- ۴۷ - عبدالحسین خان سپهر : ، مرات الوقایع مظفری، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۴۶ ، ص. ۱۹۳ .
- ۴۸ - همانجا.
- ۴۹ - مهدی ملک زاده: تاریخ مشروطیت ایران، ۳ جلد، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳ . ص. ۱۱۳
- ۵۰ - همانجا، ص. ۱۰۷ .
- ۵۱ - سپهر، مرات الوقایع مظفری، یاد شده، ص. ۴۶ و ۴۷ .
- ۵۲ - سالور (عین السلطنه): روزنامه خاطرات، روزگار پادشاهی مظفرالدین شاه، جلد دوم، به کوش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶ ، ص. ۱۰۲۷ .
- ۵۳ - همانجا، ص. ۱۰۳۹ .
- ۵۴ - عباس اسکندری: تاریخ مفصل مشروطیت، تهران، انتشارات غزل، ایران، ۱۳۶۱ .

- ۵۵- همانجا، ص. ۱۰۶۷ .
- ۵۶- سپهر، مرآت الوقایع، یاد شده، ص. ۱۰۷ .
- ۵۷- «مدرسه آلیانس اسرائیلی»، در: کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران. در این فصل وضع یهودیان را آورده ام.
- Victor Bérard : Les révolutions de la Perse, Paris, Librairie Armand Colin, 1910, p.146. - ۵۸
- ۵۹- ارتور هاردینگ با سمت وزیر مختاری در ۹ فوریه ۱۹۰۱ به ایران آمد و تا ۱۹۰۶ به سمت خود ادامه داد.
- ۶۰- هدایت، گزارش از ایران، یاد شده، ص. ۱۶۳ .
- ۶۱- اسمعیل رائین: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ص. ۲۴
- ۶۲- میلادی. پاولویچ؛ و.تزیاء، س. ایرانسکی: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه هوشیار، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۷، ص. ۳۵ .
- Claude Chayet à Théophile Délcassé, Tiflis, le 3 Avril 1904 - 63
- R. Ferrier : The History of the British Petroleum Company, - ۶۴
Cambridge University Press, 1982 .
- Hardingue, (Sir Arthur H.) : A Diplomatist in the East, London, - ۶۵
Jonahatan Cape Limited, 1928 , p.325
- Mangol Bayat: Mysticism and Dissent Socio-religious Thought in - ۶۶
Qajar Iran, New York, Suraccuse Univerity Press, 1982, p.26 .
- ۶۷- مخبر السلطنه هدایت: گزارش ایران، یاد شده، ص. ۱۶۴ .
- Apachier le Maugin à Léon Borgeois, Téhéran, le 11 mai 1906, doc. - ۶۸
(no. 15 (Perse, Politique Etrangère, Volume 1
- ۶۹- مخبر السلطنه هدایت: گزارش ایران، یاد شده، ص. ۱۶۳ .
- Syndicat d'Etudes Financières en Perse », Téhéran, le 22 Mai 1907 - ۷۰
(Perse, Finance, Volume 3
- Istanbul, le 6 Aout 1904, (Mésopotamie Volume 2 - ۷۱
- Maurice Bompard au Ministère des Affaires Etrangère, Téhéran le - ۷۲
29 Avril 1906 (Perse, Politique
Etranère, Volume 1

Deutsche Oriental Bank - ۷۳

Convention entre le gouvernement persan et la Deutsche Orient Bank » ۷۴
(« , le 7 Juillet 1907, doc ; no. 58 (Perse, Finances 111

۷۵ - آدمیت، اندیشه ترقی، یاد شده، ص. ۸۷ .

Paul Cambon à Stephen Pichon, Berlin, Télégramme de 31 Juillet - ۷۶
(.)1907, doc, no. 125 (Perse Finances, volume 3

۷۷ - همانجا .

Apachier le Magin à Léon Bourgeois, Téhéran, le 11 Mai 1906 - ۷۸
(Perse, Finances, volume 3

Apachier le Maugin à Léon Bourgeois, Téhéran le 8 Octobre 1904, - ۷۹
(doc. no. 55 (Perse, Finance, volume 3

۸۰ - مخبر السلطنه هدایت، یاد شده، ص. ۱۶۹ .

۸۱ - آرتور هاردینگ به وزارت خارجه انگلیس، تهران، گزارش محرمانه مورخ
۱۰ مه ۱۹۰۵، به نقل از راین، انجمن

های سری در انقلاب مشروطیت، یاد شده، ص. ۳۱ - ۳۰ .

Apachier le Maugin à Léon Bourgeois, 11 Mai 1906, Télégramme, - ۸۲
(doc. no. 11 (Perse, Politique étrangère, volume 1

A. Nicolas à Léon Bourgeois, Téhéran , le 5 Juillet 1905, doc ; no. 21 - ۸۳
((Perse, Politique. Intérieure, volume 2

۸۴ - مهدی خان ممتحن الدوله: خاطرات، به کوشش حسینقلی خان قشقایی،
تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲، ص. ۲۳۴ .

۸۵ - همانجا، ص. ۱۳۲ .

۸۶ - Voyage du Chah, op, cit, Téhéran ; le 2 Avril 1900

A. Hardinge : A Diplomatist in the East, London, Jonathan Cape, - ۸۷
1928

- ۸۸ Sir Gore Ousley to Lord Viscount, June 1814, Public Record Office,
F.O. 60 /4.

۸۹ - سپهر، مرآت الوقایع مظفری، یاد شده، ص. ۱۷۹ .

۹۰ - دکتر شنایدر در ۱۸۹۳ با عنوان پزشک مخصوص کامران میرزا ابه ایران
آمد. در ۱۸۹۴ به دوران ناصری لقب حکیم باشی گرفت. در ۱۸۹۹ به ریاست

مدرسه آلیانس فرانسه رسید. در ۱۹۰۱ به عضویت شورای عالی انجمن معارف درآمد. اما مهم ترین سمت او پزشک معالج مظفرالدین شاه بود از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۶. نک:

H. Nategh : « Les Persans à Lyon (1884-1907), in : Pand à Sokhan, (éds. CH. Balay et C ; Kappler, IFRI, Téhéran 1905, p. 191-199.

- ۹۱ Affaires Etrangère à Apachier de Maugin, Télégramme Chiffré du Ministre des Paris le 9 Avril (1906 (M.A.E.F.)

۹۲ - ناطق: «نهادهای فرنگی مآب تبریز، مدرسه لقمانیه»، دبیره، شماره ۲، ۱۹۸۸، ص. ۶۸ -

۹۳ - آگاهی ما در زمینه بیماری های شاه و وضع ایران در آن سال ها از گزارشات خطی سفرا و قونسولان است به وزیر خارجه که رونویسی کرده ام و به دست می دهم.

رتکد Schneider رتکد Gerge رتکد ، Lindley کودا رتکد Adock . و بلا رتکد ، Albu - ۹۴

۹۵ - پیتر آوری: تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیع مهرآبادی، تهران، چاپخانه صفا، ۱۳۶۳، ص. ۵۶ .

- Balloy à Louis Berthollet, Téhéran, 11 Novembre 1896, doc ,no. 50.96
۹۷ - سیمون به وزارت خارجه ۱۸۹۶، اسناد خطی وزارت خارجه (سیاست داخلی، کارتن ۲).

۹۸ - سفرنامه مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ، تهران، کتاب فرزانه، ۱۳۶۱، ص. ۵۵

۹۹ - خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص. ۷۲ .

۱۰۰ - مهدی قلی خان هدایت: خاطرات و خطرات، یاد شده، ص. ۱۴۲

۱۰۱ - René de Balloy à Claude Louis Berthollet, op. cit

۱۰۲ - شمس الدین رشدیه: سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲ .

۱۰۳ - رشدیه، یاد شده، ص. ۱۰۸ .

۱۰۴ - همانجا، ص. ۱۰۲ .

۱۰۵ - همانجا.

« Voyage du Shah de Perse » 1900, (Perse, Affaires politiques - ۱۰۶)

diverses, Série B, carton 2, M.A.E.F.)

۱۰۷ - اسماعیل رائین: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، تهران ، انتشارات جاویدان، چاپ دوم. ۲۵۳۵ ، ص.۲۷..
۱۰۸ - ویلس، یاد شده، ص. ۲۲۹ .

Fernand Souhart à Delcassé, Téhéra, 18 Avril 1900, doc . no. 32 (Carton 2).109 -

» Voyage de Chah de Perse en France », 1900 (Cartons non inventoriés, Carton 2).110 -

(Fernand Souhart à Delcassé, le 18 Avril 1900, Téhéran , doc. no. 32 Carton 2).111 -

۱۱۲ - غلامحسین افضل الملک،: افضل التواریخ، مجموعه متون و اسناد تاریخی، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ ، ص. ۳۹۷
۱۱۳ - همانجا.

۱۱۴ - غلامحسین افضل الملک،: افضل التواریخ، مجموعه متون و اسناد تاریخی، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ ، ص. ۳۹۷

فصل نهم

مصطفی علم: عصر استبداد و اعطای امتیازات

مصطفی علم در کتاب با ارزش پژوهشی خود تحت عنوان «نفت، قدرت و اصول» در عصر استبداد و اعطای امتیاز در دوران قاجار می نویسد: اگر اراده سنیّه قبله عالم بر این قرار گیرد که با نام پر عظمت و افتخار خویش بر این امتیاز صحنه گذارند، با یک اشاره قلم به این مملکت و به این ملت شکوه و جلال و حیاتی بخشیده اند که اهمیت آن بیش از تمام اقداماتی است که شاهان سابق ایران در طول چندین هزار سال سلطنت خود برای این سرزمین کرده اند. »

این آخرین فراز یک گزارش دوصفحه ای است که وزرای چاپلوس ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۲ (میلادی) تقدیم سلطان مستبد قاجار کردند و در آن نظر خود را در باره امتیازی که بارون جولپوس رویتزخواهان آن شده بود، اعلام داشتند. امتیاز عمالّح انحصاری بهره برداری از تمام منابع کشاورزی-صنعتی- و معدنی در سراسر ایران می شد.

رویتز که در سرزمین مادری خویش (آلمان) مدیر موفق سرویس خبری-بازرگانی بود، کسب و کار خود را به لندن منتقل کرد و در آنجا به سال ۱۸۵۷ تابعیت بریتانیا را به دست آورد. کمی بعد نیز لقب بارون را برای خود خریده به بارون جولپوس رویتز ملقب و مشهور شده بود.

معین الملک وزیر مختار وقت ایران در لندن، مجنوب عنوان و ثروت این تازه وارد انگلیسی شده، او را تشویق کرد در ایران سرمایه گذاری کند و به او گفت اگر کسی بتواند با فرمانروایان ایران کنار آید، آنوقت متوجه می شود چه استعداد بالقوه ای در این کشور برای ثروتمند شدن سریع وجود دارد. (۲)

دورانی که پادشاهان بزرگ ایران بر امپراتوری وسیعی فرمانروایی می کردند سپری شده بود، و در آن زمان کشور به وسیله پادشاهان بی قدرتی اداره می شد که خود را در میان دو قدرت مهم روز، بریتانیا و روسیه گرفتار می دیدند.

بریتانیا، که هند را در همسایگی ایران، به چنگ آورده بود می خواست کشور ایران را- که دروازه شبه قاره هند محسوب می شد- تحت تسلط خود داشته باشد،

اما مدتها قبل از بریتانیا روسیه ابتکار عمل را در دست گرفته و آن طور که لرد کرزن، نایب السلطنه هند می گفت: «بتدریج این ارتیشو(کنگره فرنگی) یعنی ایران را برگ می بلعید.»(۳)

قبلاً بریتانیا برای جلوگیری از پیشروی روسها در ایران بندرت دست به اقداماتی زده بود. اما اینک خود را نیازمند حفظ منافع حیاتی خویش می دید. وزیر وقت امور خارجه بریتانیا لرد سالیسبوی گفته بود: «اگر ما هند را در تملک خود نداشتیم.

به خاطر ایران نمی بایستی در دسرزیدادی به خودمان بدهیم.»(۴) با این ترتیب برای بریتانیا ضرورت داشت اجازه ندهد باقیمانده برگهای کنگره فرنگی، یعنی ایران، که روسیه را از شبه قاره هندوخلیج فارس جدا می کرد، توسط روسها بلعیده شود.

شاه نسبت به سرنوشت اتباع خویش، که غالباً در فقر بسر می بردند بی اعتنا بود. توجه عمده اش بر این مسئله تمرکز داشت تا پولی فرچنگ آورد که هزینه زندگی مصرفانه پرخرج و پرعیش و نوش او را فراهم سازد. ولخرجی و دست دلیبازی شاه فقط به این نکته بستگی داشت که از لحاظ مالی در چه وضعی قرار دارد.(۵)

بنا بر این نیازی نبود تا کسی او را به قبول امتیاز رویتر تشویق و ترغیب کند. تصادفاً در آن زمان بشدت به پول نیاز داشت تا مقدمات سفر خود را به اروپا فراهم آورد. البته پادشاهان گذشته هرگز پای خود را از قلمرو کشور فراتر نگذارده بودند. مگر آنکه بخواهند سرزمین تازه ای تازه ای بگشایند و آخرین آنها نادر شاه بود که در سال ۱۷۳۷ به هند حمله کرد و یک ارتش بزرگ مغول را شکست داد.

روز ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ شاه بر امتیازنامه صحه گذارد و طبق آن رویتر به مدت هفتاد سال امتیازی انحصاری، صریح و مسلم به دست آورد که بر اساس آن می توانست در ایران خط آهن بکشد، به ساختمان سدها و تأسیسات آبیاری بپردازد و همزمان به صورت انحصاری از تمام جنگل ها و زمینهای لم یزرع در سراسر کشور، هر طور بخواهد استفاده کند همچنین تمام معادن ایران (از جمله نفت) را مورد اکتشاف، استخراج و بهره برداری قرار دهد.

در امتیازنامه همچنین اختیار تشکیل اولین بانک، ساختمان راهها و جاده ها، خدمات عمومی و غیره نیز پیش بینی شده بود.(۶)

خود رویتر درباره اینکه چگونه توانسته چنین امتیازی را، که در تاریخ جهان بی سابقه بود به دست بیاورد، گفته بود: «مبلغ ۱۸۰ هزار لیره استرلینگ به شاه و وزرایش پرداختیم!

وزارت خارجه انگلس شرایط امتیازنامه را بیش از حد مسرفانه تلقی کرد. حتی شخصیتی کاملاً استعماری چون لردکرزن در باره این شرایط چنین نظر داد: «تسلیم کامل وخارق العاده تمامی منابع یک کشور و سپردن آن به دست خارجی که شاید حتی در خواب هم نتوان تصور کرد. چنین شرایطی محققاً در سراسر تاریخ بی سابقه بوده و حتی خیلی کمتر از آن هم هیچ کشوری از کشور دیگر تاکنون به دست نیاورده است.» (۷) اما ناصرالدین شاه شاهنشاهی من در آوردی که لقب «ظل الله» یا سایه خداوند را نیز یک می کشید، احساس می کرد شکار خوبی به تورزده و معامله شیرین بزرگی را به نفع جیب خویش انجام داده است.

در ماه مه سال ۱۸۸۳، شاه که سنگینی پول نقد را در جیبهایش احساس می کرد، عازم سفری پنج ماهه به اروپا شد، با کمال تعجب ملاحظه کرد که در دربار الکساندر دوم (تزار روسیه) و حتی ملکه ویکتوریا در لندن، میزبانان عالقدر او به هیچوجه از امتیازی که به «رویتز» داده است راضی نیستند. روسها سوء ظن داشتند اعطای این امتیاز یک توطئه انگلیسی، به منظور برهم زدن موازنه قوا در ایران باشد. انگلیس ها هم به نوبه خود از اینکه رویتز چنین معامله هنگفت و عظیمی را سر خود وبدون جلب نظر ومشورت با آنها انجام داده ناراضی بودند. از این بالاتر آنها نیز طوء ظن داشتند ونسبت به اینکه این بارون تازه انگلیسی شده به امپراتوری بریتانیا وفادار بماند، بشدت مشکوک بودند.

آنها می ترسیدند پس از به دست آوردن این امتیاز رویتز از تابعیت انگلیسی خود که به دست آورده بود صرف نظر کند و امتیاز بسیار قیمتی اش را جزء بجزء در روسیه به حراج بگذارد. (۸)

به تقدیرشاه در بازگشت به ایران دید نه تنها وطن پرستان، بلکه گروههای ممتاز جامعه نظیر زنان حرم خودش، شاهزادگان وهمچنین روحانیون، می خواهند که امتیاز لغو شود. ظل الله، که زیر فشار سخت خود رامی دید برای رویتز پیغام فرستاد از آنجا که از زمان به دست آوردن امتیاز تا آن روز هیچ گامی در راه انجام دادن حتی کی از مواد امتیازنامه بر نداشته است، امتیاز نامه از نظر او «کان لم یکن» محسوب می شود. (۹)

رویتز متوجه شد دلیل از دست رفتن امتیازش آن بوده که قبلاً پشتیبانی دولت بریتانیا را به دست نیاورده است و با درسی که از این تجربه آموخت و با صبر و شکیبایی تمام توانست اعتماد سر هنری دروموندولف وزیر مختار انگلیس در تهران را جلب نماید و از این طریق موفق شد دو امتیاز مهم، از مجموع مواد امتیاز نامه لغو شده را

زنده کند. در ژانویه ۱۸۸۹، شاه امتیاز جدید به او داد که طبق آن می توانست اولاً برای مدت ۶۰ سال یک بانک دولتی با حق انحصاری انتشار اسکناس تأسیس کند و ضمناً از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض بابت این بانک معاف باشد. در عین حال این بانک حق داشت به اکتشاف، استخراج و بهره برداری از تمام مواد معدنی کشور - بجز طلا، نقره و سنگهای قیمتی (جواهرات) بپردازد. سهم ایران از منافع حاصله از استخراج معادن ۱۶ درصد از منفعت خالص تعیین شد. امتیاز نامه مقرر می داشت اگر از زمان اعطای امتیاز، تا مدت ۱۰ سال عملیات تولیدی آغاز نشود، حق استخراج معادن از رویتر سلب خواهد شد. (۱۰)

جرج پسر بارون رویتر که رهبری مذاکرات مربوط به کسب این امتیازات را به عهده داشت، یک هدیه ۲۰ هزار لیره ای به شاه، به خاطر امضای امتیاز نامه تقدیم کرد، و هدایای دیگری نیز به صدر اعظم و سایر درباریان داد (۱۱). با این ترتیب در اواخر سال ۱۸۸۹ «بانک شاهنشاهی ایران» به موجب فرمان مخصوصی که از طرف شاه صادر شد، تشکیل گردید.

اندکی پس از امضای امتیاز نامه بانک، در حال که کشور دستخوش آشوب و نا آرامی بود، ناصر الدین شاه مجدداً عازم اروپا شد.

دربازگشت به ایران، عطش شاه به پول و آمادگی انگلیس ها برای فرو نشاندن این عطش و بر آوردن نیازهای ظل الله، مقدمات آغاز یک نهضت نیرومند ضد خارجی و مخالف حکام فاسد را، که از هرگونه بهره برداری خارجیان برای استفاده شخصی خویش استقبال می کردند، به وجود آورد.

در ماه مارس ۱۸۹۰ یک مقاطعه کار انگلیسی به نام جی. اف. تالبوت به حمایت نمایندگی سیاسی انگلیس در تهران از شاه امتیازی خرید که به موجب آن تمام تولیدات، فروش داخلی و صادرات خارجی توتون و تنباکوی ایران به مدت پنجاه سال تحت کنترل او در می آمد. تالبوت در مقابل تعهد کرد یک چهارم از درآمد حاصله از این راه را به شاه و دولت او بپردازد، و سالی ۱۵ هزار لیره هم به عنوان اجاره دهد. (۱۲) امتیاز تالبوت منافع گروههای مختلفی در داخل کشور را که باتوتون و تنباکو سروکار داشتند بشدت تهدید می کرد و از این رو جرعه قیام را به آتشی زد که در زیر خاکستر، در سراسر کشور وجود داشت.

به این آتش، یک چهره ضد استعماری به نام سید جمال الدین اسد آبادی نیز در خارج از کشور بود، دامن می زد. او یک اصلاح طلب ایرانی و طرفدار وحدت مسلمانان و توسعه اسلام بود که طرفداران بسیار است.

اسدابادی که به خاطر مخالفتش با نقش استبدادی شاه از ایران تبعید شده بود، ادوارد براون مستشرق معروف انگلیسی گفته بود که: «در ایران به هیچ اصلاحی نمی توان امیدوار بود، مگر آنکه ۶ یا ۷ سرازتن جدا شود.» اضافه کرده بود که اولیت دونفر از این عده شاه و صدراعظم او (اتابک اعظم امین السلطان) هستند. و فی الواقع اندکی بعد هر دو نفر نیز به قتل رسیدند (۱۳).

سید جمال الدین اسدابادی، که از نفوذ عظیم رهبران کاملاً آگاه بود، به آیت الله حسن شیرازی در سامره نوشت نسبت به امتیازات اعطایی شاه به انگلیسها و روسها اعتراض کند. سید جمال در نامه اش شاه را «فاسد» خواند و او را به خاطر تعیین امین السلطان به سمت صدراعظم سخت نکوهش کرده و درباره امین السلطان چنین اظهار نظر کرده بود:

«اوبیشتر سرزمین ایران و منافع آنرا از جمله معادن و همچنین توتون... و مراکز اصلی کشت آنرا به دشمنان اسلام فروخته و آخرین معامله او «بانک» است... (اشاره به امتیازی که به بارون رویترا عطا شده بود)... و آیا استنباط شما از بانک چیست؟ معنای آن تسلیم کامل عنان حکومت به دشمنان اسلام (و) برده ساختن مردم در دست دشمن است.»

سید جمال در پایان نامه خویش به مرجع عالیقدر هشدار داده بود: «اگر او به پشتیبانی مردم قیام نکند» «کیان اسلام» بزودی به تسلط خارجیان در خواهد آمد.» (۱۴) آیت الله بیدرنگ دست به صدور «فتوی» زد که به موجب آن تازمانی که امتیاز توتون لغو نگردد، استعمار توتون و تنباکو حرام خواهد بود.

در خود ایران که قیامهای خشونت آمیزی علیه شاه برپا شده بود، مردم از «فتوی» به طور کامل تبعیت کردند. شاه ناگزیر تسلیم شد و امتیاز تنباکو را لغو کرد ولی خود را با مطالبه یک غرامت پانصد هزار لیره ای از جانب صاحب امتیاز مواجه دید. وقتی دولت نتوانست چنین مبلغ هنگفتی را تهیه نماید، وزارت خارجه انگلیس به بانک شاهنشاهی دستور داد مبلغ مذکور را به صورت قرضه در اختیار حکومت قرار دهد. بانک نیز این مبلغ را با بهره ۶ درصد در صدبه حکومت داد و قرار شد دولت ایران آنرا در اقساط ۴۰ ساله بازپس دهد و به عنوان تضمین بازپرداخت آن، عایدات گمرکات بنادر خلیج فارس را در این مدت در گرو بانک شاهنشاهی ایران بگذارد. تمام این زیانها به طور مستقیم از جیب مردم ایران پرداخت می شد که هیچ کدام هنگام اعطای امتیاز کوچکترین اطلاعی از چگونگی و شرایط آن نداشتند. به قول ادوارد براون: «تمام ایها بخاطر ثروت مند تر شدن چند دلال طماع انگلیسی و مشتی

وزرا و درباریان خائن ایرانی صورت می گرفت.» (۱۵)

عجیب اینجاست در تمام مدتی که وزارت خارجه انگلیس به طور مرتب دم از نیاز به اصلاحات در ایران می زد، خود انگلیسی ها با پرداختن رشوه به شاه و اطرافیان، فساد را در کشور دامن می زدند، تا باز هم بیشتر به دوشیدن ایران بپردازند.

آن طور که جفری جونز گفته است: «با تحمیل قرضه ای که ایران را مدت چهل سال تمام، برای بازپرداخت زیرمهمیزی کشید، بانک انگلیسی موسوم به «بانک شاهنشاهی ایران» وجود خود را بعنوان یک سازمان ثابت و دائمی در کشور تثبیت کرد، در حالی که عملا وسیله و آلت سیاسی دولت انگلیس برای انجام مقاصد بود که در سه دهه متوالی پس از آن، هر روز ابعاد وسیعتری می یافت.» (۱۶) می بینیم که سید جمال الدین اسدآبادی، در پیش بینی و تعبیر خویش از مفهوم «بانک انگلیسی» اشتباه نکرده بود.

در اوایل دهه ۱۸۹۰، نهضت ملی، وطن پرستانه و ضد استعماری در ایران بصورت روزافزون گسترش می یافت تا آنکه در تاریخ ۸ ماه مه ۱۸۹۶، درست سه روز قبل از اینکه شاه قاجار جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را برگزار کند، به ضرب شلیک گلوله از پای درآمد. ضارب که از پیروان «اسدآبادی» بود. آن طور که در بازپرسی گفت: شاه فاسد و اطرافیان رذل او را، که حقوق ملت را زیر پا گذاشته و به خارجیان امتیاز می دادند، مجازات کرده بود. اما او در این نکته اشتباه می کرد که با کشتن شاه عدالت برقرار و اصلاحات اجرا می شود.

در تاریخ ۸ ژوئن ۱۸۹۶ (درست یکماه بعد از قتل ناصرالدین شاه) پسر شاه مقتول در تهران تاجگذاری کرد و کمابیش مانند پدرش، به فرمانروایی ادامه داد. (۱۷) این حوادث، جزیک سقوط ناچیز و موقت در ارزش سهام، تأثیری در وضع بانک شاهنشاهی نگذارد و برپایه های آن لرزه نینداخت. بانک حقوق معدنی خود را از امتیازنامه در برابر ۱۵۰ هزار لیره استرلینگ به مؤسسه جدید به نام بانک ایرانی حقوق معدنی فروخت که جرج رویتر، پسر بارون رویتر عضو هیئت مدیره آن بود. مؤسسه در اکتشافات نفتی خود ناکام ماند و مدت امتیازنامه، که در آن مقرر شده بود ظرف ده سال باید به صورت انتقاعی درآید و سود داشته باشد، در سال ۱۸۹۹ به پایان رسید. (۱۸)

در میان یک هیئت علمی فرانسوی به ریاست ژاله دمردگان به ایران آمد و زمین شناسان این هیئت تصادفاً در ناحیه «چاه سرخ» در شمال غربی کشور، نزدیک مرز ترکیه، به رگه ای طبیعی از نفت دست یافتند. آنها در سال ۱۸۹۲ پس از یک

بررسی کامل از محل، گزارش مثبتی از احتمال وجود منابع نفت در منطقه تهیه کرده و آنرا در یک نشریه فرانسوی به نام سالنامه معادن انتشار دادند. در سالهای بعد گزارشهای دیگری که توسط هیئت مرگان تهیه شده بود، حکایت از آن داشت که ترکیب زمین شناسی منطقه، وجود نفت را در آن ناحیه تأیید می کند. این گزارش، یک ارمنی به نام کتابچی خان را که مدیرکل گمرکات ایران بود تشویق کرد که امتیاز حقوق انحصاری اکتشاف و استخراج نفت را در سراسر کشور به دست آورد. اوسپس به پاریس رفت و با سرهنگری دروموندولف، وزیرمختار پیشین انگلیس در تهران تماس گرفت و از او برای معرفی سرمایه گذاران انگلیسی که ممکن بود مایل به سرمایه گذاری در نفت ایران باشند، کمک خواست. ولف او به ویلیام ناکس داری، فرزندیک وکیل دعاوی ایرلندی که از کار استخراج طلا در استرالیا پولدار شده بود معرفی کرد (۱۹). ادوارد کوت، نماینده پیشین رویتر، اینک به عنوان نماینده کتابچی خان به لندن اعزام شد و او برای کارمندان داری کشفیات زمین شناسان فرانسوی را تشریح کرد. آنگاه داری با دکتر بوورتن رد وود، یک کارشناس برجسته نفتی، مشاوره کرد و بنا بر توصیه دکتر رد وود، یک زمین شناس برجسته بنام اچ. برلز برای تحقیقات بیشتر عازم ایران گردید و برلز در بازگشت از ایران گزارش مثبتی از امکان وجود نفت در استانهای کرمانشاه و خوزستان داد، که این گزارش چرخهای عملیات را به گردش درآورد. در ژانویه ۱۹۰۱، پس از تشکیل ۱۰ - ۱۲ جلسه در پاریس و لندن میان داری، کتابچی خان، ولف و کوت، هر چهارتن بر سر میزان سهم خود از منافی که در صورت کشف نفت در ایران به دست خواهد آمد توافق کردند، به شرط آنکه امتیاز قانونی لازم به دست آید. هیچ کدام از آن چهارتن، آن موقع پیش بینی نمی کردند عواید حاصله از امتیاز تا چه حد هنگفت خواهد بود، و جز «داری» که بیشترین سهم را برای خود خواسته بود، بعداً همگی متأسف بودند چرا به قبول چنین سهام کوچکی رضایت داده اند. (۲۰)

داری، قبل از آنکه از پشتیبانی دیپلمات دولت متبوع خویش مطمئن شود، هیچ اقدامی نکرد و پس از آنکه از این بابت خیالش راحت شد، شخصی به نام آلفرد ماریوت پسرعموی یکی از مشاوران خویش را بعنوان نماینده اش در تهران معرفی کرد. وزارت خارجه انگلیس به ماریوت نامه ای داد که طی آن از سر آرتور هاردینگ وزیرمختار خویش در تهران خواسته بود به او کمک کند، و به این طریق دولت انگلیس در ماجرا متعهد شد. معذالک کارواقعی برای بازکردن راه در تهران، باز به عهده کتابچی خان بود و او برای انجام این منظور راهی کاملاً

واقع بینانه درپیش گرفت، به این معنی که پشتیبانی تمام وزرای اصلی و درباریان منتفذ شاه را به دست آورد و دراین رهگذرحتی از چرب کردن سبیل پیشخدمت مخصوص شاه، که صبح ها مأمور آوردن قهوه و قلیان صبحانه اعلیحضرت بود نیز خود داری نکرد! (۲۱)

کتابچی خان درآوریل سال ۱۹۰۱ با علی اصغرامین السلطان، نخست وزیر «صدر اعظم و محرم خاصه اعلیحضرت» ملاقات کرد و پیش نویس قراردادی را که درلندن تهیه شده بود باوی درمیان گذاشت. هاردینگ وزیرمختار انگلیس نیز چند جلسه با نخست وزیر ملاقات داشت و ازوی خواست با پیش نویس تهیه شده قرارداد موافقت کند و اساس این پیش نویس برتشکیل یک شرکت اکتشاف و استخراج نفت در سراسر کشورتکیه داشت که به صورت قانونی و انحصاری قدرت عمل داشته باشد. و درعوض دولت ایران به عنوان حق الامتیاز ۱۰ درصد از منافع خالص را دریافت دارد و ۵ درصد نیز به عنوان مالیات بر صادرات نفت بگیرد.

پس از آنکه کتابچی خان قول پرداخت رشوه های کلانی را به نخست وزیر و مقامات دیگر ایرانی داد، و بخشی از آن را نیز نقداً و علی الحساب پرداخت، پیش نویس قرارداد تقدیم مظفرالدین شاه شد. روز ۲۰ مه ۱۹۰۱ شاه اعلام کرد با قرار داد موافقت خواهد کرد مگر آنکه ۴۰ هزار لیره نقداً بعنوان پیش پرداخت دریافت دارد، و ۴۰ هزار لیره دیگر، به محض تشکیل کمپانی به وی پرداخت شود. بعلاوه سهم ایران از درآمد خالص باید ۱۶ درصد باشد، نه ۱۰ درصدی که در قرارداد ذکر شده است. مظفرالدین شاه پس از اعلام نظریات خود، بقصد شکار تهران را ترک گفت. (۲۲)

در این میان، امین السلطان هم بهانه گرفت که نگران مخالفت روسیه با چنین امتیازی است ولی کتابچی خان با وعده پرداخت پنج هزار لیره دیگر به عنوان هدیه، سروته قضیه را هم آورد. این مبلغ و همچنین پرداختهای دیگر در این زمینه مورد موافقت داری را گرفته و به ماریوت، نماینده خویش گفته بود: «اگر بتوانی هر راهی پیشنهاد کنی که به اعطای این امتیاز کمک کند، ترید نکن و از جانب من اختیاری داری.» (۲۳)

فقط یک مانع دیگر بود که بایستی از سر راه برداشته می شد و آن درخواست شاه در مورد مطالبه ۱۶ درصد از کل منافع خالص بود، اما ماریوت برای دستکاری ارقام در پیش نویس قرارداد مشکل مهمی نداشت. او خیلی ساده پیشنهاد شاه یعنی افزایش ۱۰ درصد به شاهزاده درصد را قبول کرد و در عوض ۵ درصد مالیات

صادرات را، که درپیش نویس اصلی خودشان پیشنهاد کرده بودند. ازپیش نویس قراردادحذف کرد. روز ۲۸ ماه مه شاه قرارداد امتیازنامه را ازطرف دولت خود ماریوت به نمایندگی ازطرف داری امضا کردند. به موجب قرارداد به داری اختیار داده شد به مدت شصت سال بتواند امتیاز انحصاری اکتشاف، استخراج و تصفیه نفت را در سراسر ایران، بجز پنج ایالتی شمالی که هم مرز با روسیه بودند، داشته باشد. به صاحب امتیاز (داری) اجازه داده شد از تمام زمینهای لم یزرعی که متعلق به دولت است، و ممکن است مورد استفاده وی قرارگیرد، بدون پرداخت هرگونه مالیات و عوارضی استفاده کند و آن اراضی را در اختیارگیرد. وارد کردن وسایل و ابزار و آلات لازم برای فعالیتهای نفتی و همچنین صدور نفت و هرگونه محصولات نفتی از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض گمرکی معاف شناخته شد.

صاحب امتیاز همچنین می توانست یک چند کمپانی دیگر، غیر از خود را برای همکاری وارد عمل کند، یا تشکیل دهد، به شرط آنکه قبلاً وضع و موقعیت و مکان کمپانی ها را به اطلاع دولت ایران برساند. قرار شد اگر قرارداد لغو نشود، اولین کمپانی ظرف دو سال از تاریخ اعطای امتیاز تأسیس گردد و همچنین بمحض تشکیل اولین کمپانی بهره برداری، ۲ هزار لیره نقداً و ۲۰ هزار لیره از سهام شرکت، که وجه آن تأدیه شده باشد، به دولت ایران تسلیم شود. البته صاحب امتیاز بایستی ۱۶ درصد از کل منافع حاصله را از منافع هر شرکت یا شرکتهای دیگری که تأسیس می کند نیز، به دولت ایران بپردازد. دولت ایران می توانست نماینده ای معرفی کند تا یا مدیر شرکت یا کمپانیهای دیگری که قرار بود تشکیل شود مشاوره نماید. نماینده یا کمیسر مذکور نوعی نظارت در کار شرکت داشته و در موارد مقتضی و لازم در حفظ منافع دولت ایران می کوشید. به موجب قرار داد، در انقضای مدت ۶۰ ساله (سال ۱۹۱۶) تمام دارائیهای شرکت، بدون پرداخت هیچ گونه عوارضی به تملک دولت ایران درمی آید. اختلافات طرفین بایستی به یک کمیته ۲ نفری مرکب از دو حکم یکی به انتخاب ایران و دیگری به انتخاب شرکت ارجاع می شد و این دو نفر شخص ثالثی را می توانستند به عنوان سر حکم یا حکم نهایی تعیین کنند. (۲۴) نکته شگفت انگیز در این است که دولت ایران به عنوان نماینده یا کمیسر نفت خود، کتابچی خان را معرفی کرد! یعنی همان شخصی که فعالانه برای داری کاری کرد امتیاز نفت را برای او به دست آورد، و داری هم پاداشش را به اعطای بخشی از سهام شرکت پرداخته بود! در اواخر ژوئن که داری امتیازنامه امضا شده توسط مظفرالدین شاه را دریافت داشت به لرد لندساون وزیر خارجه وقت بریتانیا چنین

نوشت:

« مایلم صمیمانه ترین تشکرات خویش را به حضور آن لرد معظم، به خاطر خدماتی که برایم انجام داده اید تقدیم کنم... من امیدوارم این سرمایه گذاری که نفع بازرگانی بریتانیا و نفوذ بریتانیا در کشور ایران باشد. از این روبه خود جسارت داده می خواهم تقاضای ادامه حمایت و مساعدت دولت اعلیحضرت را نمود، و امیدوار باشم در صورت لزوم به من و همچنین نمایندگان من اجازه داده شود به وزارت خارجه بریتانیا و پانمایندگان دیپلماتیک و کنسولی دولت اعلیحضرت در ایران مراجعه کنیم و اطمینان می دهم که مشاورات آنان همواره از طرف من مورد استقبال قرار گرفته و نظراتشان مطاع خواهد بود.» (۲۵)

شاه ایران که بسیار خوشنود بود امتیاز متضمن منافع مالی برای شخص اوست فرمائی صادر کرد که در آن اعلام شده بود به داری و تمام اولاد واحفاد و همچنین دوستان او قدرت کامل و آزادی غیر محدودی داده است که برای مدت شصت سال تمام در عمق خاک ایران به آزمایش، حفاری و خاک برداری برای کشف نفت بپردازند و تمام مقامات رسمی کشور باید بدانند از آنجا که داری مورد عنایت خاص دربار عالی ماست، بهترین مساعی خویش را برای کمک به وی به عمل آورند. (۲۶)

در آن زمان در ایران پارلمانی وجود نداشت و مذاکره درباره قراردادی که بر مقدرات مردم برای دهها سال می توانست اثرات عظیم داشته باشد، از همه پنهان نگاه داشته شد. علاوه بر این موضوع را برای دولتهای دیگر نیز روشن نکردند، اما روسها بالاخره از مسئله امتیاز باخبر شدند و فشار شدیدی بر ایران گذاشتند که آنرا لغو یا لااقل تعدیل کند ولی این فشار کوچک ترین اثری نداشت.

داری که حالا امتیاز نامه را دریغل داشت. در جستجوی مردی برآمد که بتواند عملیات حفاری را در ایران رهبری کند، و بالاخره جرج برنارد رینولدز از مهندسان سرسخت سلطنتی را پیدا کرد که قبلاً نیز حفاریهای نفتی مشابهی در هند هلند شرقی انجام داده بود.

رینولدز عازم تهران شد و در آن شهر گروهی از حفاران لهستانی را استخدام کرد که قبلاً در میدانهای نفتی باکو برای روسها، کار کرده بودند. رسیدن تجهیزات، آنوقه و تدارکات، که بایستی با واکن و ارابه از انگلیس می آمد، ماهها به طول انجامید و سرانجام عملیات حفاری در پائیز سال ۱۹۰۲، در «چاه سرخ» آغاز شد. (۲۷) در ماه دسامبر همان سال آنتوان کتاجچی و پسرش ونسان به عنوان کمیسر نفت

از طرف ایران تعیین و آغاز به کار کردند. طبق شرایط قرارداد داری می بایست شرکت بهره برداری اولیه را تا پایان ماه مه سال ۱۹۰۳ تشکیل دهد، اما تا آن تاریخ به نفت نرسیدند. بوجود این، یک هفته قبل از انقضای مدت ضرب الاجل، داری شرکت بهره برداری اولیه (FEC) را با سرمایه اسمی ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که قیمت هر سهم آن یک لیره بود.

همانطور که امتیاز نامه مقرر می داشت، داری ۲۰ هزار لیره نقداً و ۲۰ هزار سهم شرکت را به دولت ایران - یا در حقیقت به شاه ایران - پرداخت کرد. علاوه بر این شاه «وام های شرافتی!» دیگری به شخصیت های برجسته ایرانی که در راه کسب امتیاز کمک کرده بودند، نیز داشت که با پرداخت ۴۰ هزار لیره - ۱۹ هزار لیره نقد و ۳۰ هزار لیره به صورت سهام - این وامها را نیز ادا کرد. از سهام پرداختی داری، ۳۰ هزار لیره نصیب امین السلطان - صدراعظم - و وزرای معادن و خارجه شد، که البته تمام آنها قبل از امضای امتیاز نامه نیز، مبالغی وجه نقد دریافت کرده بودند (۲۸).

داری، بزودی متوجه شد سرمایه و وسایل او و (FEC) نتواند از عهده تأمین هزینه ها سنگین حفاری، درچنین سرزمین دور افتاده ای برآید. وی درصدد برآید با دیگر سرمایه گذاران انگلیسی تماس بگیرد اما آنها را چندان علاقه مند به موضوع ندید. با وجود این بارون آلفونس روچلیدفرانسوی، اظهار اشتیاق کرد که مسئله سرمایه گذاری را مورد مطالعه قرار دهد. هنگامی که داری عازم «کان» بود، تا امتیاز نامه را به روچلید بفروشد، دولت بریتانیا ناگهان متوجه این مسئله شد که امتیاز نامه در شرف آن است که از دست انگلیس ها خارج شود. از اینرو ارنست پرتی من، وزیر دربار داری نامه ای برای داری نوشت و از او خواست از فروش امتیاز نامه منصرف شود. (۲۹)

سرجان فیشر، که در سال ۱۹۰۴ به مقام لرد اول دربار انگلیس رسید، مایل بود سوخت نیروی دریای کشور خود را از زغال سنگ به نفت تبدیل کند. کمیته ای به ریاست پرتی من مأمور مطالعه درباره این مسئله شده بود که وضع را از لحاظ درآوردن منابع جدیدی از نفت، تحت تسلط انگلیس، مورد بررسی قرار دهد.

بورو تن ردوود به عنوان یک مشاور برجسته مسائل نفتی، امکانات نفت ایران را به اطلاع این کمیته رساند، اما دولت بریتانیا از ورود به حیطه سرمایه گذاریهای خصوصی مهم اکراه داشت. از این رو پرتی من درصدد برآمد در محافل مالی شخصیت معتبری را پدید کند که قادر به جلب سرمایه گذاران ثروتمند باشد. او بالاخره

شخصیت ایده آل خود را در وجود لرد استراچکونا یافت که بنیانگذار راه آهن پاسفیک در کانادا و بانک مونترال بود و در سال ۱۸۹۶ پست کمیسر عالی کانادا در لندن را به دست آورده بود. وزارت دریا داری، با کمک لرد استراچکونا شرکت نفت برمه را توانست متقاعد کند که به سرمایه گذاری داری مساعدت نماید.

در اوایل سال ۱۹۰۵، یک سندیکای امتیازات با سرمایه یکصد هزار لیره تشکیل شده بود که ۹۵ هزار لیره آن متعلق به شرکت نفت برمه و ۵ هزار لیره متعلق به لرد استراچکونا بود. با این ترتیب وزارت دریا داری موفق شد امتیاز داری را همچنان در دست انگلیس ها نگاه دارد. (۳۰)

اما در ایران، و در جنوب این کشور مشکل تازه ای ظاهر شده بود، به این ترتیب که وقتی رینولدز و کادری که استخدام کرده بود وسایل حفاری را به مسجد سلیمان آوردند، خود را با مقاومت قبایل بختیاری روبرو دیدند که به هیچوجه امتیازی را که دولت مرکزی به داری داده بود به رسمیت نمی شناختند. آنها این مسئله را کاملاً روشن کردند که هرگز اجازه فعالیت به تیم وی نخواهند داد، مگر آنکه رؤسای کمپانی تعهد کنند ۱۰ درصد از منافع خالص نفتی را که به دست می آورند - و آن طور که آنها ادعا داشتند متعلق به سرزمین و قلمرویشان بود- دریافت دارند. اما به جای آنکه وزارت خارجه انگلیس موضوع را با دولت ایران در میان گذارد، ترجیح داد، جان ریچارد پریس سرکنسول خود در اصفهان را به تیم داری وام دهد تا به آنان در خودمحل برای حل اختلاف کمک کند. پریس، اصرار کرد خانهای بختیاری در مطالبات خود تخفیف دهند و بالاخره در تاریخ ۱۵ نوامبر خانهای بختیاری موافقت کردند از هر ۱۰۰ سهم عادی کمپانی و هر شرکت دیگری که در آینده، در ارتباط با نفت در منطقه بختیاری تشکیل شود، ۳ سهم متعلق به آنان باشد. علاوه بر این کمپانیها باید مبالغی برای استخدام و پرداخت حقوق گاردهای محافظ عملیات حفاری و کارگران نصب لوله های نفتی بپردازند. توافق با خانهای بختیاری منجر به تشکیل «شرکت نفت بختیاری» به عنوان یک مؤسسه تولید کننده شد (۳۱).

سندیکا در سال ۱۹۰۶ با عامل ناراحت کننده جدید مواجه گردید. احساسات ضد استعماری، که با لغو امتیاز تنباکو، موقتاً صحنه سیاسی ایران را خاموش گذارده بود، به صورت مخالف با رژیم استبدادی مظفرالدین شاه، بار دیگر ظهور کرد و این بار با شدت تمام تقاضای ایجاد قانون اساسی را داشت که با تکلیف بر آن، حکومت یک سیستم پارلمانی، بر کشور تضمین شود. زیر فشار شدید مردم و احساسات ضد استبدادی آنان، مظفرالدین شاه با تهیه پیش نویسی برای تدوین قانون اساسی

موافقت کرد و زمانی که این پیش نویس تهیه می شد، شاه در بستر مرگ افتاده بود. روحانیون از او خواستند توجه داشته باشند بطودی به رحمت ایزدی می پیوندند و باید کوشش کند تا مشمول الطاف خداوند شود. مثلاً اقدامی، با هدفی بزرگ و عالی انجام دهد که از سنگینی بار گناهانش بکاهد. این هشدار روحانیت او را ترغیب کرد تا روزاول ژانویه سال ۱۹۰۷، بفرمان مشروطیت صحه گذارد و این اقدام موجب ابراز احساسات شادمانه بزرگی از طرف انبوه معیت های عظیم در خیابانهای پایتخت گردید. (۳۲) یک هفته پس از این واقعه مظفر الدین شاه فوت کرد و پسرش محمد علی میرزا جانشین او شد، ولی در عمل نشان داد که موافقتش با مشروطه و قانون اساسی، بسیار کمتر از پدرش بوده و مصمم است از روش پادشاهان گذشته پیروی کرده و از همان سیستم استبدادی و مزایای حکومت مطلقه بهره مند شود.

در این میان روسیه و بریتانیا که نگران اثرات مبارزات مشروطیت بر منافع خود در ایران بودند، هم چشمی های دیرین را کنار گذاردند و در تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ در سن پترزبورگ قراردادی امضا کردند که به موجب آن ایران به دو منطقه نفوذ تقسیم میشد. بر اساس این قرارداد بریتانیا تعهد کرد که در منافع روسیه در نیمه شمالی ایران دخالت نکند، و روسها هم موافقت کردند که در جنوب و حوزه خلیج فارس، که از لحاظ سلطه انگلیس برهند و خاور نزدیک اهمیت حیاتی داشت، دست به مداخله نزنند. این قرارداد سلاح مؤثری به دست مشروطه خواهان داد که با استفاده از آن، علیه سلطه امضا کنندگان قرارداد دست به مبارزه بزنند.

درست در همان روزی که این قرارداد در سن پترزبورگ امضا می شد، امین السلطان، صدراعظم مقتدر ایران در تهران به قتل رسید. ضارب گلوله ای نیز بخود زد و درجا کشته شد. بعداً وقتی مشروح جریان امضای قرارداد ۱۹۰۷ و چگونگی آن در ایران فاش شد، از قاتل صدراعظم به عنوان یک وطن پرست بزرگ تجلیل کردند. با وجود این، عناصری که سرگرم مبارزه در راه به دست آوردن مشروطیت بودند، معارضه ای برابر قرارداد داری به وجود نیاوردند. آنها بیش از آن سرگرم مبارزه برای تأسیس یک دولت مشروطه بودند، که بتوانند به خود اجازه دهند وارد مبارزه ای بر سر نفت با بریتانیا گردند.

کارکنان داری عملیات حفاری را در مسجد سلیمان آغاز کردند. برای محافظت آنها دولت انگلیس یک گروه ۲۰ نفری از سربازان هندی رابه فرماندهی ستوان جوانی به نام آرنولد ویلسون (که بعداً سر آرنولد ویلسون شد) به منطقه اعزام داشت. در این میان تأمین منابع مالی برای ادامه عملیات به صورت یک مشکل جدی درآمده بود.

در اوایل سال ۱۹۰۸ کمپانی نفت برمه، برای آنکه تحقیق کند آیا عملیات با هزینه هنگفتی که دارد، مقرون به صرفه است یا نه؟ بازرسی را به ایران اعزام داشت و او هم در بازگشت اظهار نظر کرد ادامه عملیات بی فایده است. بی درنگ تلگرامی از لندن برای رینولدز فرستادند که در آن دستور داده شده بود کار را متوقف کند، تأسیسات و وسایلی را که ارزش دارد به انگلیس بازگرداند، پیاده نماید و به لندن باز گردد.

این تلگرام رینولدز را بشدت آشفته کرد. همین طور افسر جوان، یاسر آرنولد ویلسون بعدی را که درباره این ایام در خاطرات خویش به تلخی می نویسد: «از کار کردن در اینجا برای بازرگانان و پولداریهایی... که با کلاههای سلیندرو سرو ریخت مسخره خود در لندن نشسته و خیال می کنند پیش گامان امپراتوری هستند، خسته شده ام.» به هر حال رینولدز تصمیم می گیرد عملیات حفاری را تعطیل نکند تا آنکه رسید رسمی تأییدیه کتبی تلگرام برسد و برای توقف کارسندی در اختیار داشته باشد. و او با اتخاذ این تصمیم پاداش خود را بخوبی گرفت. در ساعت ۴ صبح روز ۲۶ ماه مه سال ۱۹۰۸ مته حفاری در عمق ۱۱۸۰ پا زیر زمین به نفت رسید و فورانی از این مایع غلیظ به ارتفاع ۵۰ پا به آسمان جهید. در پایان ماه داری تلگرامی که آن همه وقت در انتظارش بود، یعنی «فوران نفت» را دریافت داشت. این خبر بقدری او را خوشحال کرد که بلافاصله به همسرش نینا مژده داد یک اتومبیل «رولز رویس تازه شروع به کار کرده و به سراسر جهان فقط چند صد دستگاه از این اتومبیل جدید تولید فرستاده بود» (۳۴).

سرمایه گذاری انگلیسی، صرف کل سرمایه ای معادل ۴۰۰ هزار لیره در طول مدت ۸ سال، سرانجام به اکتشاف نفت در ایران موفق شده بود. وقتی این مسئله روشن شد که در ذخایر کشف شده، نفت به مقادیر تجارتي وجود دارد، نگرانیهای مربوط به مسائل مالی بر طرف گردید. اینک مسئله آن بود که طرح مناسبی برای ایجاد یک کمپانی کارآمد با تأمین مالی کافی، که بتواند تمام جنبه های مختلف عملیات را اداره کند، تدوین شود. پس از ماهها مذاکره و مشاوره میان لرد استراچکونا، داری، کمپانی نفت برمه، بانکداران، تکنیسین ها و وکلای دعاوی، بالاخره چهارچوب طرح تشکیل کمپانی نفت انگلیس و ایران (APOC) بوجود آمد. اما قبل از تشکیل چنین شرکتی باید حقوق داری، که دارنده امتیاز بود، بخش اعظم سرمایه شخصی خویش را در این راه گذارده بود، جبران می شد. در اوخر ماه مارس سال ۱۹۰۹ قراردادی میان داری و «گروه برمه» به امضا

رسید که به موجب آن وی موافقت کرد در برابر مبلغ ۲۰۳۰۶۷ لیره و ۱۶ شیلینگ و ۶ پنس وجه نقد و ۱۷۰ هزار سهم از سهام عادی کاملاً تأدیه شده آن گروه، امتیاز نامه های خود را به همراه تمام حقوق و سهام خویش در قرار دادهای مختلف مربوط به آن بفروشد.

با این ترتیب نه تنها تمام سرمایه ای که گذاشته بود برگشت، بلکه منافی معادل ۸۹۵ هزار لیره استرلینگ نیز به طور خالص به دست آورد که ارزش سهام واگذار شده گروه برمه به او بود.

انتقال امتیاز نامه داری به طرفی دیگر، بدون موافقت دولت ایران امکان پذیر نبود. اما خوشبختانه (البته از لحاظ داری) ونسان کتابچی هم کمیسر عالی نفت از طرف دولت ایران، و هم شریک خود او بود! برای جلب موافقت کتابچی، داری از مجموع ۱۷۰ هزار سهم خود در گروه برمه ۱۱۹۰۰ سهم رابه وی منقل کرد. (۳۵)

حالا راه برای تشکیل کمپانی نفت انگلیس و ایران باز شده بود که در تاریخ ۱۴ آوریل سال ۱۹۰۹ با سرمایه ۲ میلیون لیره استرلینگ تشکیل گردید. نیمی از سهام عادی و هریک به ارزش یک لیره بود و نیم دیگر را سهام ممتاز با ۶ در صد ارزش ترجیحی تشکیل می داد. سهام عادی که بهای آنها کاملاً تأدیه شده بود به شرح زیر تقسیم گردید:

نفت برمه (۵۷۰ هزار سهم)، سندیکای امتیازات (۴۰۰ هزار سهم) ولرد استراچکونا (۳۰ هزار سهم). لرد مذکور همچنین به سمت ریاست کمپانی برگزیده شد. سهام ممتاز کلاً به بازار عرضه گردید و تمام آن طرف نیم ساعت در بورس به فروش رفت! (۳۶)

در هیئت مدیره ۷ نفره کمپانی، علاوه بر لرد استراچکونا، که به دست ریاست تعیین شده بود، داری و سر جان کارگیل نیز عضویت داشتند. کارگیل نقش فعالی در مذاکرات با وزارت دریاداری برای تشکیل (APOC) به عهده داشت.

در اطلاعیه مربوط به تعیین جزئیات کار کمپانی به این نکته توجه شده بود که «قراردادهای اساسی برای «نفت سوخت» را ممکن است محرمانه از طریق وزارت دریاداری پی گیری کرد» و همچنین این مسئله آمده بود که مخرج لوله های نفت (APOC) در رأس خلیج فارس و تحت کنترل دولت بریتانیا خواهد بود. در جلسه افتتاحیه شرکای کمپانی، لرد استراچکونا از طرف خود از کمک های ارزنده ای که کمپانی برای تأسیس و آغاز فعالیت خود از جانب وزارت خارجه انگلیس

وکنسول آن وزارتخانه در ایران بهره مند شده بود قدردانی کرد. الول ساتن در کتاب خود می نویسد:

به این ترتیب صنعتی که در دوجنگ جهانی نیروی دریایی انگلیس را نجات داد و از طرف دیگر برای صاحب اصلی آن، یعنی ایران، بیش از مجموع تمام مانور های سیاسی قدرتهای بزرگ ناراحتی و در دسرایجاد کرد، به وجود آمد (۳۷)

در تمام طول سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ که نفت کشف شد، و (APOC) به وجود آمد، ایران درگیر مبارزات استقرار مشروطیت بود. گرچه به موجب قانون اساسی که از طرف مظفرالدین شاه امضاء شد مردم می توانستند نمایندگان انتخابی خود را به مجلس شورای ملی بفرستند، پس وجانشینش محمد علیشاه از هر تأسیسی در کشور، که با قدرت مطلقه او تعارض داشت، بشدت متنفر بود.

مخالفت اوبا رژیم مشروطه منجر به انقلابی علیه او از جانب مشروطه خواهان گردید که عمدتاً از دوطبقه اجتماعی برخاسته بودند. اول طبقه متوسط سنتی که منافع شان را سلطنت مستبده ای که کشور را در اختیار بهره برداری بیگانگان گذارده بود، تهدید می کرد. گروه دیگر طبقه متوسط جدید «تکنوکرات» و حرفه ای بودند که از ایده های غربی الهام می گرفتند. این طبقه علاوه بر آن که با قدرت خداگونه سلاطین مخالف بودند، از حقوق انعطاف ناپذیر و غیر قابل تخطی مردم نیز حمایت می کردند... آنها نه تنها با «سایه خدا» در زمین - ظل الله - یا بعبارت دیگر پادشاهان، به معارضه برخاسته بودند، بلکه پشتیبان مساوات، آزادی، برادری و اخوت نیز بودند.

نیروهای محرکه هر دوطبقه را تعدادی از اصلاح طلبان، نویسندگان و روزنامه نگاران تشکیل می دادند که به نظرشان مشروطیت و حاکمیت ملی برای ایجاد یک ایران نیرومند امروزی ضروری به نظرمی رسد (۳۸) در آن زمان در ایران هیچگونه حزب سیاسی وجود نداشت اما نیروهای مشروطه خواه، حدود یکصد انجمن سیاسی به وجود آورده بودند که اعضای آن مرتباً گردهم می آمدند و به تبادل نظر و ارزیابی نیروها می پرداختند.

تشکیل این انجمن ها و مجامع به تشکیل یک انجمن محدود تر و محرمانه تری بنام کمیته جنگ انجامید که به افکندن طرحهایی برای نبرد علیه حکومت استبدادی پرداخت. مرد جوانی به نام «محمد مصداق» که در آن زمان، سالهای میانی دهه بیست تاسی سالگی عمر خود را می گذراند، نایب رئیس یکی از این مجامع به نام مجمع انسانیت بوده اوبه عضویت کمیته جنگ انتخاب گردید. به این ترتیب

زندگی سیاسی مردی آغاز شد که مقدر بود حدود چهل سال پس از این تاریخ، مسئولیت ملی کردن نفت ایران را به عهده بگیرد. (۳۹)

محمد علیشاه تصمیم گرفت خود را از چنگ مجلس برهاند و به سرهنگ ولادیمیر لیاخوف، افسری روسی که فرماندهی بریگاد قزاق ایران را به عهده داشت، دستور دادمشروطه خواهان راتارومارکنندولیاخوف ومردانش مطیعانه این دستور را، با توپ بستن مجلس ومسجد جنب آن، اجرا کردند و صدها مشروطه خواه را در خاک وخون غلتانند. این امر به قیامی عمومی علیه شاه درسراسر کشور انجامید و برای هدف مشروطه پیروان فراوان تازه ای فراهم آورد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۰۹ مشروطه خواهان، سلطنت طلبان وقزاقان رادر هم شکستند و پایتخت را به اشغال خویش درآوردند.

شاه که جان خود را در خطر می دید، همراه اعضای خانواده اش درسفارت روسیه پناه گرفت و پس از ارتکاب چنین عمل حقارت آمیزی، طبیعی بود که دیگر نمی تواند به تخت سلطنت بازگردد.

از این رودرتاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۹ شاهزاده احمد، فرزند ارشد او که فقط ۱۲ سال داشت، از پناهگاه سفارت روس خارج شد و به عنوان یک پادشاه مشروطه سوگند وفاداری یاد کرد. شاه مخلوع همراه همسر، چهار فرزند و ۱۰ تن از زنان حرم خویش، وهمچنین تعدادی مصاحب دیگر، تهران را به قصد بندر «ادسا» در روسیه (اوکراین) ترک گفت (۴۰).

اغتشاشات پایتخت اثراتی بسیار اندک در آن قسمت از نواحی جنوبی کشور که به تولید نفت اشتغال داشت، گذارد. (APOC) با اطمینان ریا، برنامه کشیدن لوله ای به آبادان، در دهانه شمالی خلیج فارس را پیش برد که قرار بود در آنجا یک تصفیه خانه نفت نیز تأسیس شود. منطقه آبادان در آن زمان بیشتر عرب نشین بود. و به وسیله شخصی به نام خزعل اداره می شد. خزعل گرچه اسماً از طرف دولت مرکزی ایران منصوب شد بود، ولی با پشتیبانی انگلیس ها نوعی حکومت خود مختار داشت. امکان تأسیس یک دولت مشروطه در مرکز، نقش خود مختاری شیخ رابه خطری انداخت. برای رفع نگرانی خزعل، سرگردپرسی کاکس (کمیسر سیاسی مقیم انگلیس در خلیج فارس) در ماه مه سال ۱۹۰۹ به او پیشنهاد کرد. بریتانیا تضمین می کند به دولت ایران اجازه نخواهد داد «وضع موجود» او و اعقاب وجانشینانش را برهم بزنند.

شیخ دلیلی نداشت نسبت به قبول این پیشنهاد تضمین انگلیس ها تردید نشان دهد،

چه» کمیسر سیاسی مقیم»، در واقع سلطان بی تاج و تخت خلیج فارس به شمار می آمد (۴۱).

اقدام بعدی سرگرد کاکس جلب موافقت شیخ با اجاره دادن زمینی به مساحت یک «میل» مربع در برابر سالی ۶۵۰ لیره در آبادان بود که (APOC) برای ساختمان بندر و تصفیه خانه به آن نیاز داشت.

این موفقیت موجب شد تا سرادوار دگری وزیر خارجه وقت انگلیس و همچنین مدیران (APOC) از وی بطرز شایسته تمجید و تقدیر کنند که چگونه وفا دارانه منافع کمانی را تأمین کرده است. با ترتیباتی که کاکس با خزعل داده بود و با توجه به توافقهایی که قبلاً با خانهای بختیاری به دست آمده، و به آن اشاره شد، دولت بریتانیا خود مختاری (APOC) را در برابر حکومت مرکزی ایران تقویت کرد.

در حقیقت همان طور که لرد استراچکونا رئیس هیئت مدیره (APOC) در جلسه سالانه صاحبان سهام آن کمپانی در سال ۱۹۱۱ اظهار داشت: «در داخل خاک ایران در قلمرو سرزمینهای شیخ خزعل و خانهای بختیاری قرار دارد... خوشبختانه می می توانیم اوضاع سیاسی کنونی این کشور را با متانت و آرامش خیال کامل تحمل کنیم.» (ابراز احساسات حاضران در جلسه!)

دولت ایران کرارا به ترتیباتی (APOC) با شیخ و بختیاری ها داده بود اعتراض کرد، ولی کلی این اعتراضات بی نتیجه مانده بود.

از آنجا که آبادان با اجاره ای کمتر از ۱۳ لیره در هفته در اختیار گرفته شده بود، مهندسان، متخصصان و تکنسین های تصفیه خانه و کارگران از ملیت های مختلف ایرانی، عرب، چینی، برمه ای و غیره به آنجا هجوم آوردند و بسرعت تصفیه خانه را ساختند.

در سال ۱۹۱۲، سالی درخشان در تاریخ (APOC) به شمار می رود، چون ساختمان لوله نفت میان چاههای نفت مسجد سلیمان و بندر آبادان و تصفیه خانه آن تکمیل شد. ظرفیت تصفیه خانه سالانه ۴۰۰ هزار تن بود و برای اولین بار ۴۳ هزار تن نفت خام از آنجا صادر شد و در سال ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول آغاز شد، رقم صادرات به ۲۴۷ هزار تن رسید. در آن سال سال از ۳۰ چاه نفتی که در منطقه زده بودند، تنها دو چاه آن، بیش از کل قدرت حمل لوله ها، نفت تولید می کردند. وقتی ظرفیت مخازن نگهداری نفت تکمیل شد (APOC) ناگزیر گردید نفتهای اضافی را آتش بزند و دستورات تعطیل وقت عملیات استخراج را صادر کرد. تنها از یم چاه به نام اف-۷، ظرف ۱۲ سال ۵/۶ میلیون تن نفت صادر شده بود. (۴۲)

بتدریج که میدانهای نفتی ایران روبه توسعه می رفت، هرروز دولت بریتانیا از اهمیت و عظمت ذخایری که در اختیار (APOC) بود، بیشتر آگاهی می یافت.

وقتی در سال ۱۹۱۱، وینستون چرچیل سمت لرد اول دربار (وزیرداری بریتانیا) منصوب شد در نظریه تبدیل سوخت مورد نیاز نیروی دریایی سلطنتی از زغال سنگ به نفت تجدید نظر کرد و برای سنجش دقیق این مسئله که آیا (APOC) در وضعی هست که بتواند سوخت مورد نیاز نیروی دریایی را تأمین کند، هیئتی به ریاست دریاسالار سرادموند اسلید که سابقاً رئیس اطلاعات و ضد اطلاعات این نیرو بود، به ایران فرستاده شد. یکی از اعضای هیئت جان کدمن مشاور وزارت مستعمرات و استاد معدن شناسی دانشگاه بیرمنگام بود بعداً خود رئیس (APOC) گردید. این هیئت ذخائر ایران را به حد وفور تشخیص داد و توصیه کرد وزارت دربار (APOC) کنترل (APOC) به دست بگیرد. گروهی از نمایندگان پارلمان نگران آن بودند که اگر بیخشی از سهام کمپانی رسماً به دولت بریتانیا تعلق گیرد، و بر آن کنترل مستقیم داشته باشد، ممکن است روسها تحریک شوند که ایلات شمالی ایران را به تصرف خود درآورند، ولی با وجود تمام این نگرانیها و مخالفت ها، موضوع در پارلمان تصویب شد. تصادفاً تصویب مسئله فقط ۴۹ روز قبل از شروع جنگ جهانی اول صورت گرفت که در طول آن، آن طور که لرد کرزن گفته است: «نیروهای متفقین بر امواج نفت ایران شناور شده و رقص کنان خود را به ساحل پیروزی رساندند.» (۴۳)

(APOC) با دومیلیون لیره ای که دولت انگلیس به آن تزریق کرد، سهام عادی خویش را افزایش داد و دست توسعه تسهیلات، برای افزایش تولید زد تا بتواند نیاز روزافزون وزارت دربار را برآورده سازد. از طرف دیگر دولت انگلستان رسماً دو عضو از طرف خود به هیئت مدیره کمپانی افزود.

دکتر فریر مورخ نفت انگلیس می نویسد: «این امر غیر قابل انکار است که سهامدار شدن دولت، روح امتیازنامه داری را بکلی عوض کرد و اثر عظیم بر موضوع آن در روابط بین المللی گذارد. از این پس کمپانی، هر چه در تلاش می کرد که ادعای استقلال وجدایی از دولت انگلیس داشته باشد، معذالک دیگر نه به چشم یک سازمان متعلق به بخش خصوصی، بلکه به صورت یک سرمایه گذاری ملی (دولتی) در راه اجرای منویات دولت بریتانیا به آن نگریسته می شد، از این رو بسیاری از دولتهای جهان، از جمله ایران، عقاد داشتند که دست پنهان دولت بریتانیا، اگر پشت تمام فعالیت های آن نباشد، دست کم حرکت دهنده اصلی قسمت عمده

آنهاست.» (۴۴)

در مه ۱۹۱۴، وزارت دریاداری قراردادی برای خریداری سالانه ۵۰۰ هزار تن نفت سوخت به مدت ۲۰ سال با (APOC) منعقد کرد. قیمت خرید در ۳۰ شلینگ برای هر تن FOB آبادان (تحویل در روی کشتی هنگام بارگیری) توافق شد، به شرط آنکه اگر منافع کمپانی بیش از ۱۰ درصد در سال، به هر سهم عادی تعلق گیرد، برای وزارت دریاداری تخفیفی نیز منظور شود.

با وجود این، حداقل قیمت، کمتر از یک لیره در هر تن تمام میشد. همچنین توافق شد در تمام مدت جنگ، وزارت دریاداری بتواند برای به دست آوردن کل نیازمندیهای نفتی خود به هر میزان نسبت به مشتریان دیگر اولویت داشته باشد، و نفت اضافی مورد نیاز نیز با همان قیمت ذکر شده در قرارداد خرید ۵۰۰ هزار تن در سال، بآن وزارتخانه حساب شود.

با شروع جنگ اول جهانی، نیازمندیهای نفتی وزارت دریاداری بشدت بالا رفت و به همین دلیل تصفیه خانه آبادان قدرت تولید خود را بالا برد، تا بتواند بیشترین درصد ممکن از محصولات خود را به تهیه نفت سوخت اختصاص دهد و این رقم به ۶۵ درصد کل تولیدات تصفیه خانه رسید. این نفت تقریباً رایگان ایران بود که در تمام مدت چهار ساله جنگ ماشین جنگی بریتانیا را به حرکت درآورد.

چرچیل برآورد کرد ظرف ۸ سال از طریق مابه التفاوت قیمت خریداری شده نفت توسط وزارت دریاداری با قیمت واقعی آن، وزارتخانه وی ۷/۵ میلیون لیره استرلینگ صرفه جویی خالص داشته است. به این مبلغ باید ۳ رقم عمده دیگر را نیز افزود.

۱- ۱۶ میلیون لیره بابت افزایش فوق العاده بهای سهام، نسبت به ارزش اسمی آن، که توسط دولت انگلیس خریداری شده بود.

۲- ۵/۶ میلیون لیره بابت دریافت سود این سهام و بهره و مالیات آن و ۱۰ میلیون لیره هم از طریق عوامل دیگر از جمله تخفیف هایی که دیگر کمپانیها برای رقابت با (APOC) میلیون لیره هم از طریق عوامل دیگر از جمله تخفیف هایی که دیگری کمپانیها برای رقابت با (APOC) به آن وزارتخانه می دادند.

۳- ۱۰ میلیون لیره هم از طریق عوامل دیگر از جمله تخفیف هایی که دیگر کمپانیها برای رقابت با (APOC) به آن وزارتخانه می دادند.

به طور خلاصه، چرچیل حساب کرد در مدتی کوتاه فقط دولت بریتانیا از نفت ایران ۴۰ میلیون لیره به جیب زده است. چرچیل از برآوردهای خود چنین نتیجه گرفت

که سود مشخص و بالقوه دولت بریتانیا از سرمایه گذاری در (APOC) چنان بوده است که ما، نه بدون منطق، بلکه کاملاً مستدل ... می توانیم مدعی بشویم ناوگان دریایی نیرومندی در سالهای ۱۴ و ۱۳ و ۱۹۱۲، بزرگتر از هر ناوگانی که قدرتی در تاریخ توانسته باشد در چنین مدتی ایجاد کند، بر قدرت نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا افزوده ایم، بدون آنکه یک پنی به مالیات دهنده انگلیسی از این بابت تحمیل کرده باشم.

از این رو تعجب آور نیست که ببینیم چرچیل شادمانه چنین بانگ برمی آورد که: اقبال بر این از سرزمین افسانه ای پریان» پاداشی آورده است که فراتر از درخشانترین و بلند پرئانه ترین آرزویمان بوده است.» اما سهم ایران از این ثروت سرزمین افسانه ای خویش چه بود؟ (۴۶)

کل مبلغی که ایران بابت حق الامتیاز از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۲۴ به دست آورد، در مجموع بالغ بر ۷/۳ میلیون لیره می شد. (به نمودار شماره ۱ نگاه کنید) رقم به این دلیل تا چنین حدی پایین و نازل است که (APOC) تمام کوشش خود را به کاربرد که هر چه می تواند با ترفندهای مختلف سهم ایران را کمتر به حساب آورد تا قادر به تحصیل حداکثر بهره برداری و منفعت و توسعه عملیات خود در سراسر جهان شود.

گام مهمی که (APOC) برای توسعه عملیات ماورای بحار خود به عمل آورد، تملک کمپانی بریتیش پترولیوم با مسئولیت محدود (BP) بود که از کمپانیهای فرعی اتحادیه نفتی اروپائی برمن محسوب میشد و کارش توزیع محصولات نفتی کمپانی شل در بریتانیا بود. با شروع جنگ جهانی اول BP و شرکتهای تابعه آن، به علت آنکه سرمایه های آلمانی در آن وجود داشت، از طرف دولت بریتانیا جزو کمپانیهای «دشمن» طبقه بندی شد و این امر به (APOC) کمک کرد تا با قیمت نازل ۲ میلیون لیره، که عمده آن نیز به صورت اقساط پرداخت شد، BP را بخرد. مایملک شرکت شامل ۷ تانکر - ۱۵ واحد اقیانوسی و صدها وسیله زمینی از قبیل دپو ها و واگنهای نفتی خط آهن نیز میشد. تملک BP به همراه تشکیل کمپانی تانکر بریتانیا، با سرمایه سه میلیون لیره (APOC) را قادر ساخت که ناوگان دریایی متعلق به خود را داشته و استراتژی بازاریابی جهانی اش را شخصاً طرح ریزی کند. (۴۷) به این صورت (APOC) مالک اتحادی بزرگ از کمپانیهای نفتی، بهی همراه ۲ کمپانی بزرگ دیگر شل و استاندارد اویل الف نیوجرسی شد و تشکیلات توزیع آن بزودی به سراسر اروپا، هند استرالیا و آفریقای جنوبی

و غربی گسترده شد، و اندکی بعد سراسر جهان را زیر پوشش قرار داد. توسعه کمپانی در ماورای بحار منحصربه‌بازاریابی و تسهیلات حمل و نقل نبود. در سال ۱۹۲۱ «شرکت ملی تصفیه خانه لاندراسی در ایالت ولز و گرنگ ماوث در اسکاتلند کرد. و بدنبال آن، تملک تصفیه خانه های فرانسه، بلژیک، ایتالیا و استرالیا آمد.

دارییهای ثابت (APOC) جملگی در ایران بودولی وقتی از داخل کشور پولها به سوی آن سرازیر شد، وبه مصرف ساختن تانکرها، ناوگانهای نفت کش و تصفیه خانه ها رسید، شرایط بسرعت تغییر کرد. (۴۸)

آنچه این تغییرات عظیم را امکان پذیر ساخت، این واقعیت بودکه ثابت شد چاههای نفت ایران بصورتی خارق العاده غنی هستند. در گزارش سال ۱۹۱۷ به مجمع (APOC)، رئیس کمپانی باغور تمام اظهار می دارد، بهره برداری سالانه ۴ میلیون تن نفت از چاههای مسجد سلیمان فقط با ۴ میلیون لیره سرمایه گذاری صورت گرفته، در حالی که قبل از جنگ ۲۰۰۰ چاه در میدانهای نفتی رومانی و گالیسی، با صرف سرمایه ای معادل ۴۰ میلیون لیره، کمتر از این میزان تولید داشته است.

نمودار ۱. تولید نفت ایران، منافع (APOC) و حق امتیازی که از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۱ به ایران پرداخت شده است

سال (ب)	تولید نفت به هزار تن (۱)	منافع (APOC) به هزار لیبره (الف) (۲)	حق امتیاز سالانه به ایران (۳)
۱۹۱۲-۱۳	۸۰	۲۷	۱۰
۱۹۱۳-۱۴	۲۴۷	۶۲	صفر
۱۹۱۴-۱۵	۳۷۶	۵۵	صفر
۱۹۱۵-۱۶	۴۵۹	۴۵۸	صفر
۱۹۱۶-۱۷	۶۲۲	۲۱۱۲	صفر
۱۹۱۷-۱۸	۸۹۷	۲۶۵۲	۳۲۵ (ج)
۱۹۱۸-۱۹	۱۱۰۶	۱۸۲۹	۴۶۹
۱۹۱۹-۲۰	۱۳۸۶	۳۲۶۴	۵۸۵ (د)
۱۹۲۰-۲۱	۱۷۲۲	۳۷۷۹	۵۹۳
۱۹۲۱-۲۲	۲۳۲۷	۳۳۳۱	۵۳۳
۱۹۲۲-۲۳	۲۹۵۹	۳۵۱۷	۴۱۱
۱۹۲۳-۲۴	۳۷۱۲	۴۰۶۷	۸۳۱
۱۹۲۴-۲۵	۴۳۳۴	۴۳۹۷	۱۰۵۴
۱۹۲۵-۲۶	۴۸۳۲	۴۸۰۰	۱۴۰۰
۱۹۲۷-۲۸	۵۳۵۸	۴۱۰۶	۵۰۲
۱ آوریل تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۸	۴۲۹۰	۳۶۸۹	۵۲۹
۱۹۲۹	۵۴۶۱	۴۲۷۲	۱۳۲۷
۱۹۳۰	۵۹۳۹	۳۷۸۶	۱۲۸۸
۱۹۳۰	۵۹۳۹	۳۷۸۶	۱۲۸۸
۱۹۳۱	۵۷۵۰	۲۴۱۲	۳۷۰ (هـ)

منابع: ستون ۱: - فاتح . ۵۰ سال نفت ایران- صفحه ۲۴۷. ستونهای ۲ و ۳ : گزارشهای سالانه (APOC) و : امتیازات نفت در خاورمیانه، مکداشی ، صفحات ۴۶ - ۴۵.

الف: منافع خالص پس از کسر هزینه ها، پرداخت اسناد و اوراق قرضه، اضافه پرداختی به سهام ممتاز و حق الامتیاز ایران حساب شده است.

ب : از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۸ سال مالی ۳۱ مارس تمام می شد. در ۱۹۲۸ پایان سال مالی ۳۱ دسامبر تعیین شد.

ج: مبلغ ۳۲۵ لیره پرداختی بابت کل حق الامتیاز ایران ۶ ساله (از ۱۴ - ۱۹۱۳ تا ۱۹ - ۱۹۱۴ است).

د: این مبلغ شامل یک میلیون لیره پرداختی به عنوان پرداخت بخشی از دعاوی ایران بابت گذشته نیست.

ه: طبق قرارداد ۱۹۱۳- این مبلغ به یک میلیون و ۳۳۹ هزار و ۱۳۲ لیره مصالحه و تفریح حساب شد.

با وجود این، (APOC) از به کار بستن هرگونه ترفندی برای کم کردن هرچه بیشتر از حق الامتیاز ناچیز ایران خودداری نمی کرد. طی جنگ جهانی در فوریه ۱۹۱۵ بختیاری ها (که ظاهراً توسط عوامل آلمانی تحریک شده بودند) لوله ای که میدانهای نفتی را به آبادان منتقل می کرد. منفجر کردند. (APOC) بلافاصله اعلام کرد تا حل نهایی مسئله پرداخت غرامت از دادن هرگونه وجهی به ایران بابت حق الامتیاز خود داری خواهد کرد. البته کمپانی با تنظیم صورت غرامتی که در آن علاوه بر لیره، حساب شلینگ و حتی یک پنی آخر هم شده بود، می خواست به رخ دولت ایران بکشد که تا چه حد در محاسبه زیانهای وارده دقیق بوده و به اصطلاح حساب تا شاهی آخر را نیز داشته است؛ اما چنانچه بعداً ثابت شد، هم مبلغ مورد مطالبه و هم اصل دعوی، بی اساس از آب درآمد (۴۹)

طبق مفاد امتیازداری در سال ۱۹۰۱، دولت ایران درخواست کرد موضوع به حکمیت ارجاع شود. وزیر مختار انگلیس در تهران به اطلاع دولت رساند که (APOC) هرگز به هیچ کس اجازه نخواهد داد، نه حقی را که بابت خسارت وارده دارد مورد سؤال قرار دارد، نه حقی را که در مورد عدم پرداخت حق الامتیاز دارد و خود (APOC) نیز حق الامتیازهای سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ را که جمعاً ۴۴۳۴۴۷ لیره می شد توقیف کرد و به ایران نپرداخت. با در نظر گرفتن مبلغ

هنگفتی که به عنوان تعمیرات و خسارت ادعا شده بود، به نظر می رسید که (APOC)، با پشتیبانی دولت انگلیس، خیال دارد دست دست کم به مدت ده سال، یا شاید بیشتر، هیچگونه حق الامتیازی به ایران ندهد و دولت ایران ناگزیر شد پس از پایان جنگ به معاوضه با دعاوی کمپانی بپردازد. از این رو، در اواخر سال ۱۹۱۹ از سیدنی آرمیتاژ اسمیت مستشار مالی انگلیسی خود خواست مسئله را مورد مطالعه قرار دهد.

آرمیتاژ اسمیت که قبلاً معاون خزانه داری انگلیس بوده به موجب توافقی که ماه اوت سال ۱۹۱۹ به دست آمده بود (به فصل دوم همین کتاب نگاه کنید) ویلیام مک این تاک، حسابدار قسم خورده را استخدام کرد و از او خواست به حسابهای کمپانی رسیدگی کند. گزارش مک این تاک که در فوریه ۱۹۲۰ تکمیل شد، حاکی از آن بود که زیانهای وارده به خطه لوله، که کمپانی رقم ۲۸۸۷۰۴ لیره را برای آن جعل کرده بود، کلاً بیش از ۲۰ هزار لیره نبوده است.

از این مهم تر، وی استدلال کرد مسئول خسارات وارده، نه دولت ایران، که خود را جنگی که طی آن خودش هم مورد تهاجم انگلیس ها قرار گرفته نبوده، بلکه کار دشمنان بریتانیا است که به اهمیت وجود این لوله نفت از نظر وزارت دریاداری آن کشور و قوف کامل داشته اند. مک این تاک لوله نفت از نظر وزارت دریاداری آن کشور و قوف کامل داشته اند. مک این تاک طی حسابرسیهای خود همچنین متوجه شد در حالی که (APOC) از دولت ایران مطالبه غرامت برای خسارات وارده می کرد، در همان حال سالانه ۱۰ هزار لیره برای انجام این تعمیرات به حساب هزینه های عملیاتی کمپانی می گذارد، و به این ترتیب، از یک طرف درآمد اسمی خود را پائین می آورد و از طرف دیگر موجب پایین آمدن حق الامتیازی میشد که بر اساس ۱۶ درصد از کل درآمد خالص سالانه بایستی به ایران پرداخت می کرد. (۵۰)

وظیفه مل این تاک همچنین رسیدگی به این مسئله بود که آیا کمپانی واقعاً سالانه ۱۶ درصد از کل سود خالص خود را، که در امتیاز داری به سال به سال ۱۹۰۱، صریحاً قرار شده بود به ایران پرداخت شود می پردازد یا نه؟ وی در حسابرسیهای خود به بی ترتیبی ها و بی نظمی های متعددی در سیستم نگاهداری حسابهای (APOC) برخورد، از جمله آنکه هر ساله مبلغی از سود خالص کمپانی به عنوان «وجوه استهلاکی» کم میکرد، و چون ایران به موجب امتیاز نامه، بابت شرکت در این کاهش به عنوان «وجوه استهلاکی»، هیچگونه تعهدی نداشت، از این رو با پایین

نشان دادن کل میزان سود ناخالص سالانه، که براساس آن ۱۶ درصد به ایران پرداخت می شد نیز، کسری قابل ملاحظه ای منظوری گردید. همچنین کمپانی هر سال مبلغی از کل سود خالص خود را، به عنوان بهره اوراق و اسناد قرضه ای که توسط کمپانیهای تابعه آن صادر شده بود، کم می کرد، درحالی که از طرف دیگر مدعی بود که ایران در منافع کمپانیهای تابعه هیچگونه سهمی ندارد، از این رو باز هم بدون دلیل از کل مبلغ حق الامتیاز ایران مبالغ قابل توجهی کاسته می گردید. این رویه کمپانی مغایرت کامل با ماده ۱۰ امتیازنامه ۱۹۰۱ داشت که در آن به صراحت گفته شده بود مبلغی معادل ۱۶ درصد از سود حاصله خالص سالانه هریک از شرکتهای فرعی یا تابع کمپانی که ممکن است در آینده تشکیل شود، به ایران تعلق می گیرد.»

همچنین برخلاف قانون از حق الامتیاز متعلقه به ایران، مبالغی را که (APOC) به خانهای بختیاری برای حفاظت از لوله های نفت می پرداخت، باضافه ۳ درصدی که قرار بود از محل عایدات حاصله از بهره برداری در آن مناطق به دست آید، کسری می کرد. راه دیگری که (APOC) برای کاستن از حق الامتیاز ایران پیدا کرد، آن بود که نرخ فروش نفت خود را، در مبلغ ۳۰ شلینگ در تن که با وزارت دریاداری انگلیس قرارداد بسته، و برای آن وزارتخانه تخفیف فاحشی در نظر گرفته بود، با ایران حساب می کرد. (۵۱)

گزارش مک لین تاک که از شیوه های غیرواقعی در سیستم نگاهداری حسابهای (APOC) پرده برمی داشت، کمپانی را بشدت برآشفته. این گزارش نه تنها دعاوی کمپانی را علیه ایران را رد می کرد بلکه حاکی از خطاهای مسلم و بی تردید (APOC) و بی نظمی های فراوان در سیستم نگاهداری حسابهای آن کمپانی بود که به قول آرمیتاژ اسمیت موجب شده بود مبالغ هنگفتی از درآمد دولت ایران برحق الامتیاز خود در این سالها کاسته شود. نکته بسیار مهمی که در گزارش مک لین تاک وجود داشت آن بود که ایران محق است ۱۶ درصد از منافع تمام کمپانیهای فرعی و تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران را که در خارج از ایران فعالیت داشتند، دریافت نماید.

رئیس (APOC) که می دید با اصطلاح قاتل با دست خون آلود در محل جنایت به دام افتاده است، در پاسخ گزارش مشروح و مستدل مک لین تاک و مسائلی که مطرح کرده بود فقط سکوت اختیار کرد و به جای پاسخ دادن به آن نامه ای مستقیماً به نصرت الدوله (شاهزاده فیروز میرزا) وزیر خارجه ایران نوشت و علاوه

برآنکه ادعای غرامت را پس گرفت پیشنهاد کرد دعوی ایران را با پرداخت ۵۰۰ هزار لیره استرلینگ تا تاریخ ماه مارس ۱۹۱۹ تسویه کند این مبلغ با مذاکرات بعدی به یک میلیون لیره افزایش یافت. وی همچنین دستور داد که پرداخت حق الامتیاز به ایران دوباره از سر گرفته شود. (با آنکه (APOC) با این راه حل در حقیقت برسوء رفتار و حسابهای کمپانی به طور ضمنی مهر تأیید گذارده بود، اما قضیه مهم ۱۶ درصد سهم ایران در کمپانیهای فرعی (APOC) را اصلاً به روی خود نیاورده و به سکوت برگزار کرد. (۵۲)

وقتی فشار ایران در این مورد روبشدد گذارد، (APOC) استدلال کرد مواد امتیاز نامه ای که بیست سال قبل شده، با شرایط و مقتضیات امروزین، که تفاوت زیاد پیدا کرده، تطابق ندارد و تهدید کرد اگر ایران به مطالعه سهم خود از کمپانیهای فرعی اصرار ورزد (APOC) این کمپانیهای را از «کمپانی مادر» یعنی خود (APOC) کنار می گذارد. با این ترتیب دعوی ایران خود بخود منتفی می شد. گرچه عملی کردن این تهدید بسیار بعید و غیر محتمل بود، معذک به پیدا شدن راهی برای مصالحه کمک کرد. در دسامبر ۱۹۲۰ آرمیتاژ اسمیت و (APOC) پیش نویس قراردادی را تهیه کردند که در واقع تجدید نظر مهمی در امتیاز نامه داری محسوب می شد.

طبق قرارداد جدید، ایران مستحق شناخته شد که ۱۶ درصد حق الامتیاز خود را از کلیه فعالیت های (APOC) در ایران بگیرد، ولی در مورد فعالیت شرکتهای فرعی و تابعه در خارج از ایران، مقرر گردید سهم ایران بر اساس محاسبه های «مشخص و کاملاً حساب شده» از آن قسمت از منافع این کمپانیهای مشخص شود، که مستقیماً در ارتباط با نفت ایران به دست می آید و این محاسبه را (APOC) خود مستقلاً انجام دهد.

این ترتیب نه تنها موجب می شد که همه چیز را ایران به انصاف (APOC) واگذار کند، بلکه این مسئله مهم را بکلی نادیده می گرفت که این شرکتهای فرعی و تابع، جملگی با منافع حاصله از نفت ایران به وجود آمده اند.

از این هم بدتر، اختیارات وسیعی که به کمپانی برای محاسبه سهم ایران از کمپانیهای تابعه داده شده بود (APOC) را ترغیب می کرد تصفیه خانه های جدید نفت را در خارج از این کشور تأسیس کند، تا از این راه باز هم سهم ایران را کاهش دهد. (۵۳) به هر حال در تاریخ ۲۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ آرمیتاژ اسمیت که خود را دارای اختیارات کامل نمایندگی از طرف دولت ایران می دانست قرارداد جدید را با (APOC)

امضا کرد.

وقتی متن قرارداد در اختیار یک مؤسسه مشاوره حقوقی در لندن قرار گرفت که آنرا مطالعه کرده و نظر بدهند، آنها در پاسخ خود به دولت ایران نوشتند: آرمیتاژ اسمیت با امتیاز دادن به (APOC) برای نقض شرایط امتیاز نامه اصلی، که در آن صریحاً ذکر شده سهم ایران ۱۶ درصد از سود خالص (APOC) و کلیه شرکتهای فرعی و تابعه آن، که برای استفاده از امتیاز نامه یا قسمتی از آن تشکیل می شود، می باشد از تعلیماتی که دولت ایران در این باره به او داده فراتر رفته است. (۵۴)

از آنجا که قرارداد جدید متضمن جرح و تعدیل های اساسی در امتیاز نامه سال ۱۹۰۱ بود، با وجود این (APOC) بدون آنکه به نظریات ایران در مورد تصویب قرارداد در مجلس وقعی گذارد، قرارداد جدید را معتبر تلقی کرده و پرداخت حق الامتیاز خود را بر اساس آن تنظیم کرد. ایران بزحمت می توانست راه دیگری پیدا کند. گذشته از همه حرفها، کمپانی از دولت ایران بسیار نیرومند تر بود. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱- مصطفی علم «نفت، قدرت و اصول» ترجمه غلامحسین صالحیار - انتشارات چاپخش - ۱۳۷۷، صص ۵۰- ۱۹

پی نوشت ها:

- ۱- ا. تیموری «عصر بی خبری»، ص ۱۰۶.
- ۲- ف. کاظم زاده «ر.سیه و بریتانیا در ایران»، ص ۱۳.
- ۳- س. گوپال «سیاست بریتانیا در هند»، ص ۲۴۳.
- ۴- ر.ل. کریوز «ایران و دفاع هند»، ص ۲۵.
- ۵- ر.و. فریر «تاریخ شرکت نفت انگلیس»، جلد اول، ص ۲۸
- ۶- کاظم زاده «روسیه و بریتانیا»، ص ۱۰۸
- ۷- جی.ان. کرزن «ایران و مسئله ایران» جلد اول، ص ۴۸۰.
- ۸- کاظم زاده «روسیه و بریتانیا»، ص ۱۳.
- ۹- ا. تیموری «عصر بی خبری»، ص ص ۱۰۷.
- ۱۰- جونز «بانکداری»، صص ۲۳ - ۲۲
- ۱۱- روز نامه - خاطرات اعتماد السلطنه»، ص ۶۱۶.
- ۱۲- ای. جی. براون «انقلاب ایران ۱۹۰۹ - ۱۹۰۵» ص ۳۳.
- ۱۳- ن.ر. کدی «شخصیت سید جمال الدین افغانی»، ص ۴۵.
- ۱۴- براون «انقلاب ایران» صص ۱۹ - ۱۸
- ۱۵- همان، ص ۵۷.
- ۱۶- جونز «بانکداری»، ص ۵۳
- ۱۷- براون «انقلاب ایران»، ص ۶۶.
- ۱۸- مصطفی فاتح «۵۰ سال نفت ایران»، ص ۲۴۹. تیموری «عصر بی خبری»، ص ۲۱۱.
- ۱۹- ل. پ. ال. ساتن «نفت ایران»، صص ۲۵۱ - ۲۵۰.
- ۲۰- فریر «بریتش پترولیوم کمپانی»، ص ۲۵۲.

- ۲۱ - نامه هاردینگ وزیر مختار انگلیس در ایران به وزارت خارجه . سند شماره ۶۴۰ / ۶۰ بتاریخ ۱۲ مه ۱۹۰۱ .
- ۲۲ - مصطفی فاتح « ۵۰ سال نفت ایران » ، ص ۲۴۵ .
- ۲۳ - همان ، به نقل از فریر ، « اسناد بریتیش پترولیوم » ، شماره ۴۷ / ۱۷ .
- ۲۴ - همان ، به ص ۶۴۰ و سند شماره ۴۳ .
- ۲۵ - سند شماره ۴۸ وزارت خارجه انگلیس - نامه هاردینگ وزیر مختار انگلیس در تهران به لئسداون وزیر خارجه ، ۲۷ ژوئن ۱۹۰۱ .
- ۲۶ - سخنانی ن. سیف پور فاطمی در باره دیپلماسی نفت « نیویورک ۱۹۵۴
- ۲۷ - دبلویو - مینو « شیطانهای رفتنی » ص ۲۱ .
- ۲۸ - فاتح « ۵۰ سال نفت ایران » ، ص ۲۵۴ .
- ۲۹ - مینو « شیطانهای رفتنی » ص ۳۲ .
- ۳۰ - اطلاعات مشروح درباره این سندیکادر کتاب « بریتیش پترولیوم » صص ۷۰ و ۷۱ داده شده است .
- ۳۱ - سند شماره ۷۱۵ / ۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس ، نامه سر جی. بارکلی به سر ادوارد گری ، ۲۵ اکتبر ۱۹۰۹ .
- ۳۲ - براون « انقلاب ایران » ۱۳۳
- ۳۳ - همان ، ص ۱۵۰ و کاظم زاده « روسیه و بریتانیا » ، ص ۴۹۹
- ۳۴ - مینو « شیطانهای رفتنی » صص ۴۷ - ۳۹ .
- ۳۵ - فریر « بریتیش پترولیوم کمپانی » ، صص ۱۰۴ - ۱۰۳ .
- ۳۶ - همان ، ص ۱۰۷
- ۳۷ - الول ساتن « نفت ایران » ، صص ۲۰ - ۱۹
- ۳۸ - براون « انقلاب ایران » ، ص ۱۳۳ ، ا. آبراهامیان « ایران بین دو انقلاب » صص ۳۲۶ - ۳۲۱
- ۳۹ - ج. بزرگمهر « تقریرات مصداق در زندان » صص ۱۲ - ۱۱ .
- ۴۰ - براون « انقلاب ایران » ، ص ۳۲۶ - ۳۲۱
- ۴۱ - الول ساتن « نفت ایران » ، صص ۳۲۶ - ۳۲۱ .
- ۴۲ - فاتح « پنجاه سال نفت ایران » ، صص ۶۲ - ۲۵۹ . مینو « شیطانهای رفتنی » صص ۲۱ - ۲۰ .
- ۴۳ - روزنامه تایمز ، چاپ لندن ، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۸ .
- ۴۴ - B.P. فریر ، ص ۲۰۲ .

- ۴۵ سند شماره اف. او. ۹۱۶۲ / ۳۷۱ از وزارت درياداری به کنت یانگر ۱۶ ژوئن ۱۸۵۱.
- ۴۶ - وینستون چرچیل «بحران جهانی ۱۸ - ۱۹۱۱» ، جلد اول، چاپ لندن، صص ۱۰۵ - ۱۰۲.
- ۴۷ - فریر B.P. صص ۱۹ - ۲۱۷ و ۹۴ - ۲۹۱.
- همان منبع، ص ۲۰۲
- ۴۸ - الول ساتن «نفت ایران»، صص ۲۳۰ و ۶۳۷.
- ۵۰ - فاتح «۵۰ سال نفت ایران» صص ۲۷ - ۲۶.
- ۵۱ - مکداشی «تحلیل مالی از امتیازات نفت خاورمیانه» صص ۱۸ ، ۱۹ ، ۳۷ و ۳۸ ، الول ساتن «نفت ایران»، صص ۳۳ - ۲۸.
- ۵۲ - همان منبع.
- ۵۳ - همان منبع.
- ۵۴ - همان منبع.

امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم)

محمد علی زندی زندگینامه اتابک راینگونه به نوشته آورده است: میرزا علی اصغر خان، دومین پسر آقا ابراهیم امین السلطان (اول) می باشد که در سال ۱۲۷۴ هـ ق در تهران متولد گردید. [۱] تحصیلات خود را در تهران شروع کرد و مقدمات صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی را فراگرفت و مدتی هم به آموختن زبان فرانسه روی آورد. [۲] خاندان او اصالتاً گرجی و ارمنی بودند. آقا ابراهیم فرزند زال خان و خواهرزاده‌ی لاجین خان سردار گرجی می باشد که در دوره‌ی جنگ‌های ایران و روسیه با اقوام خود به ایران مهاجرت نمود. [۳] آقا ابراهیم امین السلطان سواد چندانی نداشت، اما چون هوش و استعداد فراوان و صداقت داشت مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و از درباریان مقرب ناصرالدین شاه شد. [۴] و به همین سبب میرزا علی اصغر خان توانست زیر دست پدر با رموز کارهای اداری آن زمان آشنایی پیدا کند و وارد دربار ناصرالدین شاه بشود. [۵]

مناصب علی اصغر خان قبل از صدارت

علی اصغر خان در زمان حیات پدر خود مقلب به صاحب جمع شد (متصدی

شترخانه و قاطرخانه) و پس از آن که میرزا علی خان امین‌الممالک رئیس دارالشوری کبری در سال ۱۲۹۹ هـ ق ملقب به امین‌الدوله شد، میرزا علی اصغر خان لقب قبلی او را گرفته و ملقب به امین‌الملک شد و مدت ۱۴ ماه ملقب به این لقب بود. پدرش میرزا ابراهیم، در سال ۱۳۰۰ هـ ق به هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به مشهد فوت نمود و ناصرالدین شاه پس از فوت او تمام مشاغل پدر از قبیل بیوتات سلطنتی، انبار غله‌ی مرکزی، ضرابخانه، وزارت گمرک و خزانه به انضمام وزارت دربار و لقب امین‌السلطانی را به پسرش میرزا علی اصغر خان که در آن هنگام جوانی ۲۶ ساله بود منتقل نمود. [۶]

امین‌السلطان با توجه به هوش و زیرکی و حافظه خاصی که داشت، به خوبی رشد و ترقی نمود. به طوری که در اواخر حیات میرزا یوسف (صدراعظم) محور قدرت و گرداننده‌ی چرخ مملکت بود و رجال دولت برای رسیدن به جاه و مقام، به او متوسل می‌شدند. [۷] امین‌السلطان توانست در زمان سلطنت سه پادشاه قاجار، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه، صدراعظم شود.

صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان

پس از درگذشت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۰۳ هـ ق، امین‌السلطان با همان مقام وزارت دربار نزدیک به دو سال بر کلیه‌ی امور وزارتخانه‌ها نظارت داشت تا این که در سال ۱۳۰۵ هـ ق ناصرالدین شاه رسماً امور کشور را به او سپرد و وی را وزیر اعظم نمود. تا این که در سال ۱۳۱۰ هـ ق رسماً عنوان صدراعظمی گرفت. [۸]

با شروع به کار امین‌السلطان با عنوان وزیر اعظمی، رقابت روس و انگلیس در ایران به شدت رو به افزایش بود و سفرای هر دو کشور سعی می‌کردند تا نظر شاه و امین‌السلطان را به کشور خود جلب نمایند. بعد از این که سیاست امین‌السلطان به نفع انگلیسی‌ها چرخش نمود، ناصرالدین شاه مجدداً برای سومین بار در سال ۱۳۰۶ عازم سفر اروپا شد. و همراه با امین‌السلطان و تنی چند از درباریان از روسیه، لهستان، آلمان، هلند، بلژیک و انگلستان دیدار نمود. [۹] این سفر شاه سرآغاز امتیازات گسترده به خارجی‌ان گردید. شاه و صدراعظم به قدری در اعطای امتیازات با دست و دلبازی رفتار کردند که هر کس سرمایه‌ای داشت و می‌خواست آن را به کار اندازد به تهران روی می‌آورد. [۱۰]



میرزا علی اصغر خان اتابک (امین السلطان)

در این مسافرت میرزا ملکمخان وزیر مختار ایران در انگلیس، توانست با تقدیم هدایایی به شاه و همراهان وی امتیاز بخت‌آزمایی (لاتاری) را از ایران گرفته و آن را به مبلغ ۴۰ هزار لیره به یک موسسه‌ی انگلیسی به نام شرکت سرمایه‌گذاری در ایران بفروشد. [۱۱] با مخالفت برخی از رجال ایران و علمای مذهبی، ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر امتیاز را ملغی نمود [۱۲] که باعث اختلاف بین امین‌السلطان و میرزا ملکمخان و عزل ملکمخان از وزیر مختاری بود که وی بر علیه آنها روزنامه قانون را منتشر نمود. [۱۳]

مهم‌ترین رویدادی که در جریان این سفر اتفاق افتاد و جرقه‌ی آن شعله‌های آتش مشروطیت را در ایران شعله‌ور ساخت، اعطای امتیاز انحصاری دخانیات به یک شرکت انگلیسی به نام تالبوت بود. [۱۴] در زمانی که شاه در لندن حضور داشت، یک نفر انگلیسی به نام تالبوت که شرکتی تشکیل داده بود، با شاه تماس گرفت و تقاضای امتیاز خرید و فروش انحصاری توتون و تنباکوی ایران را کرد. [۱۵] تقاضای تالبوت در لندن چندان مورد توجه قرار نگرفت، [۱۶] اما بعد از مراجعت شاه به کشور چون خزانه‌ی مملکت خالی بود شاه و امین‌السلطان در صدد برآمدند تا با اعطای امتیاز به تالبوت موافقت نمایند، [۱۷] لذا در رجب سال ۱۳۰۷ (مارس ۱۸۹۰م) قراردادی در ۱۵ فصل بین دولت ایران و شرکت صاحب امتیاز به مدت ۵۰ سال به امضا رسید که به امتیاز رژی مشهور است. [۱۸]

پانزده فصل امتیازنامه همه به صرفه و نفع صاحب امتیاز بود [۱۹] و دولت ایران حق خرید و فروش تنباکو و توتون سراسر ایران را به مدت ۵۰ سال و در مقابل سالی پانزده هزار لیره اعم از این‌که نفع ببرد یا ضرر به شرکت انگلیسی واگذار کرده بود. [۲۰]

تالبوت و شرکایش بعد از امضای قرارداد در صدد جمع‌آوری سرمایه برای شرکت برآمد و در انگلستان و برخی دیگر از کشورهای اعلامیه‌هایی در جراید منتشر ساخته و وعده‌ی سود فراوان به مردم دادند و پس از جمع‌آوری سرمایه‌ی لازم، شرکتی به نام رژی تشکیل دادند. این شرکت از سال بعد (۱۳۰۸ هـ.ق) در ایران شروع به فعالیت نمود و مقدمات انحصار خرید و فروش و صدور دخانیات ایران را در دست عمال شرکت فراهم آورد. [۲۱] بدیهی است ایرانیان حاضر نبودند محصولی را که با زحمت در خاک خود به دست می‌آوردند، به یک شرکت بیگانه واگذار کنند و خودشان مجبور باشند برای مصرف داخلی از آن شرکت خریداری کنند. [۲۲] لذا زمزمه‌ی مخالفت با این امتیاز از هر سو برخاست و وعده‌ای از میهن‌پرستان با

همکاری عده‌ای از علمای دینی برای اولین بار در تاریخ ایران یک نهضت مقاومت ملی علیه امتیازات داخلی تشکیل دادند. روس‌ها هم که از اعطای این امتیاز ناراضی بودند شروع به کمک و تحریک ایرانیان نمودند. [۲۳]

علمای مذهبی در پاییز ۱۸۹۱م به رهبری میرزای شیرازی حکم تحریم تنباکو صادر نمودند. در این حکم آمده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است عج الله فرج.» [۲۴]

کلّیهی افراد ملت بدون استثنا از آن پیروی نمودند. علی‌رغم تهدیدها و مذاکرات شاه و امین‌السلطان با مردم و علمای مذهبی، و درگیری‌هایی که اتفاق افتاد، [۲۵]

ناصرالدین شاه امتیاز را لغو نمود [۲۶] و به دلیل مخالفت انگلیسی‌ها، قرار گردید برای جبران خسارت، مبلغ ۵۰۰ هزار لیره به شرکت پرداخت گردد ولی چون پولی در خزانه نبود، در مقابل گرو گذاشتن عواید گمرکات بنادر خلیج جنوب، از بانک شاهنشاهی پولی به بهره‌ی ۶ درصد قرض شد و امتیاز در آوریل ۱۸۹۲م لغو شد. [۲۷]

انگلیسی‌ها که از شکست این امتیاز ناراحت بودند از طریق روزنامه‌های قانون و حبل‌المتین دست به تحریکاتی علیه شاه و امین‌السلطان زدند.

لغو امتیاز رژی اثرات مثبت و منفی در جامعه‌ی ایران به جای گذاشت. بزرگترین اثر مثبت این اقدام آن بود که ثابت نمود ملت ایران توانایی ایستادن و مقابله در برابر رژیم استبدادی شاه را دار می‌باشند و این مقدمه‌ای برای مقابله با اقدامات بعدی رژیم در اعطای امتیاز به بیگانگان. اثر منفی لغو این امتیاز، دریافت وام ۵۰۰ هزار لیره‌ای با بهره‌ی ۶ درصد از بانک شاهنشاهی انگلستان بود که این اولین قرضه‌ی خارجی دولت ایران به شمار می‌رفت و مقدمه‌ای گردید برای دریافت قرضه‌های بعدی. در سال ۱۳۰۶ هـ ق (۱۸۸۸م)، امتیاز کشتیرانی در حوضه‌ی سفلی رود کارون به کمپانی برادران لینچ واگذار گردید. همچنین امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی در سال ۱۳۰۷ هـ ق (۱۸۸۹م) به رویتر واگذار شد. [۲۸]

مدت این امتیاز ۶۰ سال بود که به موجب آن حق انحصاری چاپ و انتشار اسکناس و همچنین اجازه استخراج نفت به رویتر واگذار گردیده بود. رویتر با دریافت این امتیاز در واقع امتیاز قبلی خود را که لغو گردیده بود جبران نمود. [۲۹]

امین‌السلطان بعد از لغو امتیاز رژی به خاطر عصبانیت انگلیسی‌ها، در تغییر خط مشی سیاسی خود سیاست نزدیکی به روس‌ها را در پیش گرفت که باعث شد روس‌ها در برابر ایران نفوذ پیدا کنند، و امتیازاتی را بگیردند. در ۸ ژوئن ۱۸۹۳م (۱۳۱۰ هـ ق) قراردادی در ۶ فصل بین امین‌السلطان و بوتروف منعقد شد که به موجب آن

قریه‌ی فیروزه واقع در شمال قوچان به خاک روسیه منضم گردید و در مقابل قطعه زمینی در ساحل راست رود ارس واقع در مقابل قلعه‌ی عباس‌آباد (دهکده‌ای به نام حصار) به ایران واگذار شد. [۳۰]

همچنین در ۳۱ آوریل ۱۸۹۰م (۱۳۰۷ هـ ق) یک سرمایه‌دار روسی به نام پلیاکوف امتیاز تأسیس بانکی به نام بانک استقراضی روس را به مدت ۷۵ سال از دولت ایران گرفت. این بانک، یک موسسه‌ی ظاهراً تجارتی و در حقیقت وسیله‌ی بسط و استقرار نفوذ مالی و سیاسی روسیه تزاری در ایران بود. این بانک به همه‌ی پیشه‌وران و بازرگانان وام می‌داد و دادن وام به متقاضیان در ازای گرفتن کالا یعنی اموال منقول اوراق بهادار و حتی اشیاء قیمتی بود. در سال ۱۸۹۱ م حکومت روسیه جمیع سهام آن بانک را به انحصار خود درآورد و بانک مزبور از آن پس شعبه بانک دولتی روسیه شد. [۳۱]

صدراعظمی امین‌السلطان در زمان سلطنت مظفرالدین شاه

در ذیقعدهِ ۱۳۱۳، ناصرالدین شاه به دلایل متعدد در آستانه‌ی برگزاری پنجاهمین سال سلطنت خود به دست میرزا رضای کرمانی به قتل رسید. [۳۲] بعد از ترور ناصرالدین شاه، امین‌السلطان با زیرکی خاصی جنازه‌ی وی را به تهران منتقل نمود و مقدمات جلوس به سلطنت مظفرالدین شاه را که سال‌ها در منصب ولیعهدی در تبریز اقامت داشت، فراهم ساخت. مظفرالدین شاه قبل از عزیمت به تهران طی تلگرافی حضوری از تبریز، امین‌السلطان را به حفظ مقام خود در دستگاه حکومت امیدوار ساخت و به وی دستور داد تا ورود وی به تهران، پای از کاخ گلستان بیرون ننهد. مظفرالدین شاه در اواخر سال ۱۳۱۳ هـ ق از تبریز عازم تهران گردید و به مجرد رسیدن به تهران مجدداً امین‌السلطان را به صدراعظمی انتخاب نمود. [۳۳]

امین‌السلطان از یک سو مشغول تحکیم پایه‌های قدرت شاه جدید شد و از سوی دیگر با توجه به خالی بودن خزانه‌ی مملکت در صدد تهیه وام برآمد. اولین حکمی که بعد از انتخاب شدن به صدارت شاه جدید توسط وی صادر گردید، دستور اعدام سه تن از اهالی کرمان بود که از اسلامبول محبوساً به تبریز آورده بودند. این سه تن به بهانه‌ی این‌که با میرزا رضای کرمانی همدست بوده‌اند، به دار آویخته شدند. [۳۴] شاه جدید پس از تاجگذاری طی فرمانی محمدعلی میرزا فرزند خود را به

سمت ولیعهدی منصوب و میرزا علی‌خان امین‌الدوله را که از رقبای امین‌السلطان بود به پیشکاری او تعیین و روانه آذربایجان نمود. [۳۵]

صدارت امین‌السلطان در ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه چندان به طول نینجامید. از آنجا که سوطن انگلیسی‌ها به امین‌السلطان کماکان ادامه داشت و دولت روسیه نیز چندان حمایتی از وی ننمود، توفیقی نیز در کسب وام از بانک شاهنشاهی و یا سایر مؤسسات اعتباری خارجی به دست نیاورد و در داخل کشور هم هیچ‌کس حاضر به اعطای وام به وی نگردید، به علاوه از آنجا که رقبای داخلی او از قبیل عبدالحسین میرزا فرمانفرما و عبدالمجید میرزا عین‌الدوله که هر دو داماد مظفرالدین شاه بودند و همچنین علی‌خان امین‌الدوله که پیشکار محمدعلی میرزای ولیعهد بود، با او سر مخالفت داشتند و مظفرالدین شاه هم رضایت چندان‌ی از او نداشت، زمینه لازم جهت برکناری وی از صدارت فراهم گردید. روی هم رفته شکست در سیاست داخلی و خارجی امین‌السلطان، موجب برکناری وی در جمادی‌الاول سال ۱۳۱۴ از طرف مظفرالدین شاه گردید [۳۶] و علی‌خان امین‌الدوله، که به طرفداری از انگلیسی‌ها معروف بود، به صدارت انتخاب شد. بنابراین برخی از عوامل برکناری امین‌السلطان عبارتند از:

۱. امین‌السلطان در بدو سلطنت مظفرالدین شاه مجبور بود تا سوء ظنی را که دولت انگلستان نسبت به او پیدا کرده بود، رفع و نظر مساعد آن دولت را بدون دادن امتیاز قابل توجهی که موجب رنجش روسیه شود جلب نماید.
 ۲. روسیه را کاملاً با خود مساعد و موافق سازد و با اتکای به آن دولت قدرت خود را حفظ نماید.
 ۳. به وضع مالی اسفبار ایران سر و سامان دهد.
 ۴. نظر مساعد شاه را بیش از پیش به خود جلب نماید. [۳۷]
- به صدارت رسیدن مجدد امین‌السلطان از طرف مظفرالدین شاه امین‌السلطان بعد از برکناری به حالت تبعید به قم رفت. بستگان و منسوبان وی نیز از کار برکنار گردیدند و ده قزاق و یک افسر روسی به حفاظت از وی در قم پرداختند. اما مظفرالدین شاه بعد از یک سال و نیم مجدداً امین‌السلطان را به صدراعظمی منصوب نمود. [۳۸]
- امین‌السلطان بعد از انتخاب مجدد به صدراعظمی، دست به اقدامات متعددی زد. نخست به بهانه‌های مختلف مخالفان خود را از تهران دور نمود. دیگر این‌که چون از نیاز شاه به پول جهت رفتن به خارج آگاه بود، درصدد تهیهی پول برآمد. ابتدا از

انگلستان تقاضای وام نمود، اما چون انگلیسی‌ها گمرک جنوب را گرو می‌خواستند با آن موافقت ننمود. وی همچنین با مخالفت، سر مور تیمو دوراند، وزیرمختار انگلستان عوض و به جایش سر آرتور هادرنیک انتخاب شد. [۳۹] امین‌السلطان برای دریافت وام متوجه کشورهای آلمان و فرانسه و بلژیک شد ولی سرانجام از دولت روسیه وامی به مبلغ ۲۲ میلیون منات طلا با گرو گذاشتن گمرک شمال دریافت نمود. که با بخشی از آن قرض بانک شاهنشاهی و سود عقب‌مانده آن را داد و با بخشی دیگر آن در سال ۱۳۱۷ (۱۹۰۰ م) عازم فرنگ شد. [۴۰] و چون در فرانسه به شاه سو قصد شد و در این حادثه امین‌السلطان از خود جسارت نشان داده بود، بعد از بازگشت به ایران، از طرف شاه، لقب اتابک اعظم را گرفت. [۴۱] سیاست نزدیکی شاه و صدراعظم به روسیه همچنان ادامه داشت تا این‌که بیماری شاه در سال ۱۳۱۸ هـ ق مجدداً عود نمود که برای رفتن به خارج، با دریافت وام دیگری از روس‌ها در سال ۱۳۱۹ هـ ق صورت گرفت. در برابر این وام در سال ۱۳۱۸ هـ ق (۱۹۱۰ م) قراردادی بین دو کشور منعقد شد که به موجب آن تعرفه‌ی گمرکی جدیدی برای کالاهای وارداتی از روسیه در نظر گرفته شد و بر عکس بر تعرفه گمرکی کالاهای انگلیسی افزوده گردید. [۴۲] اتابک اعظم برای این‌که انگلیسی‌ها ناراحت نشوند و ترس از آنها، امتیازی به داری انگلیسی داد. به موجب آن امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت در سراسر ایران به استثنای ۵ ایالت آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد (گلستان فعلی) و خراسان به مدت ۶۰ سال به داری و اگذار گردید که به نام امتیاز داری معروف است و در ۲۸ مه ۱۹۰۱ (۱۳۱۹ هـ ق) مظفردالدین شاه آن را امضا نمود. [۴۳] عنوان رسمی این امتیاز، امتیازنامه‌ی نفت و موم طبیعی معدنی بود که شامل یک مقدمه و ۱۸ فصل بود. در مقابل داری متعهد شد سالی ۲۰ هزار لیره وجه نقد و معادل همین مبلغ سهام شرکت و شانزده درصد از منافع خالص سالیانه‌اش را به دولت ایران بپردازد. [۴۴] بعد از انعقاد امتیازنامه‌ی داری، انگلیسی‌ها درصدد نزدیکی شاه و صدراعظم برآمده و نشان "بند جوراب" را که عالی‌ترین نشان انگلستان بود به شاه و نشان "حمام" را به اتابک اعظم دادند و قراردادی نیز بین دو کشور منعقد شد که به موجب آن انگلیسی‌ها نیز از تخفیفات گمرکی همانند روس‌ها برخوردار می‌شدند. انعقاد این قرارداد، موجب اعتراض میلیون ایرانی و همچنین روس‌ها گردید. متعاقب انعقاد این قرارداد، امین‌السلطان وامی از روس‌ها به مبلغ ده میلیون منات طلا دریافت نمود و در عوض امتیاز خط آهن جلفا به قزوین، به بانک استقراضی

روس داده شد و گمرک شمال هم به نفع روس‌ها تغییر نمود. [۴۵]

به خاطر سیاست دو پهلوی اتابک اعظم، هر دو کشور روسیه و انگلیس درصدد برکناری او برآمدند. امین‌السلطان، برای این‌که با این اقدام مقابله نماید، تلاش نمود تا کلیه‌ی افرادی را که احتمال می‌رفت به جای وی انتخاب گردند از مرکز دور نماید حتی با پافشاری امین‌السلطان، شاه حکیم‌الملک را که از جمله افراد مقرب خود بود از مرکز دور نموده، به حکومت گیلان فرستاد که پس از مدت کوتاهی به وضع مشکوکی به قتل رسید و به شاه گزارش دادند که امین‌السلطان دستور داده تا او را مسموم نمایند. چون شاه از فوت حکیم‌الملک بسیار متأثر گردیده، نسبت به امین‌السلطان بدبین شده بود. به علاوه چون روس و انگلیس از امین‌السلطان رضایت نداشتند و افراد موثر و متنفذ هم از اقدامات او به جان آمده و از عکس‌العمل وی می‌ترسیدند، سرانجام شاه اتابک اعظم را در رجب ۱۳۲۱ از صدارت برکنار و عبدالمجید میرزای عین‌الدوله را انتخاب نمود. [۴۶] گفته می‌شود که قبل از عزل وی از صدارت علمای مذهبی حکم ارتداد او را صادر کرده و عزل او را از شاه خواسته بودند. [۴۷]

نخست‌وزیری (صدارت) امین‌السلطان در زمان محمدعلی شاه

اتابک اعظم پس از برکناری عازم چین و ژاپن شد. سپس به امریکا رفت و بعد از طریق مصر و مدیترانه به مکه رفت و در مناسک حج شرکت نمود. پس از آن از طریق سوریه و لبنان و تونس و مراکش به فرانسه رفت و آنگاه در سوئیس مقیم شد. اقامت وی در خارج از کشور نزدیک به ۴ سال به طول انجامید و طی این مدت با ملکم‌خان رابطه نزدیکی برقرار ساخت و با توصیه وی به عضویت لژ فراماسونری درآمد. [۴۸]

از آنجا که با برقراری مشروطیت، حیطة اختیارات محمدعلی شاه محدود گردیده بود، و در اندیشه از بین بردن مقاومت طرفداران مشروطه و برچیدن بساط آنان بود، طی سه تلگراف از اتابک اعظم خواست به ایران مراجعت نماید. [۴۹] به خاطر حرکت اتابک به ایران مخالفت‌هایی با این اقدام صورت گرفت. [۵۰] هنگامی که کشتی حامل اتابک در ۳۱ فروردین ۱۲۸۶ با حمایت روس‌ها در بندر انزلی پهلو گرفت مجاهدین گیلانی مانع حرکت وی به سمت تهران شدند. انجمن ملی انزلی طی تلگرامی به تهران کسب تکلیف نمود که مجلس اجازه حرکت او به تهران را

صادر کرد. [۵۱] یک هفته بعد از ورود اتابک به تهران، محمدعلی شاه بدون اعتنا به مجلس در ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۶ (۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) وی را رسماً به عنوان نخست‌وزیر ایران معرفی نمود. از آنجا که اتابک از سابقه‌ی سیاسی خوبی برخوردار نبود و شاه نیز اعتنایی به مجلس نمی‌نمود، ملیون و مردم ایران از بازگشت مجدداً اتابک به ایران ناراضی بودند. اتابک از یک سو تلاش خود را برای آشتی بین مجلس و شاه گذاشت و از سوی دیگر درصدد ایجاد تفرقه بین نمایندگان مجلس شورای ملی و جلب اعتماد آنان نسبت به خود برآمد. هدف وی این بود که نمایندگان میان‌رو مجلس را برای کسب وام از خارج با خود همراه سازد. [۵۲]

اتابک در همان روز انتصابش به نخست‌وزیری، در مجلس حاضر شد و طی نطقی بر ضرورت جد و جهد در انجام امور کشور و پایبندی به اصول مشروطه تأکید به عمل آورد. اما از ارائه برنامه‌ی خاصی برای دولت خودداری نمود و سپس اعضای کابینه را به شرح زیر معرفی نمود:

۱. اتابک امین‌السلطنه، نخست‌وزیر و وزیر داخله؛

۲. کامران میرزای نایب‌السلطنه، وزیر جنگ؛

۳. محمدعلی علاء‌السلطنه، وزیر خارجه؛

۴. ابوالقاسم‌خان ناصر‌الملک همدانی، وزیر مالیه؛

۵. مهدی‌قلی‌خان مخبر‌السلطنه، وزیر معارف و علوم؛

۶. میرزا محمدخان وزیر همایون، وزیر تجارت؛

۷. نظام‌الدین مهندس‌الملک، وزیر فواید عامه؛

۸. فرمانفرما، وزیر عدلیه. [۵۳]

در ابتدا اتابک درصدد رفع گرفتاری‌ها برآمد، ابتدا با خواسته‌ی اهالی شیراز برای برکناری قوام‌الملک موافقت نمود، سپس جهت دفع فتنه‌ی سالارالدوله برادر محمدعلی شاه، نیرویی تهیه دید و سپاهیان وی را در اطراف نهاوند شکست داد و اقداماتی بر ضد اسماعیل آقا سمکو (سمیتقو) و کردهای شورشی اتخاذ کرد. اما هنوز از این گرفتاری‌ها رهایی نیافته بود که درگیری بین طرفداران مشروطه و مشروعه که در برخی از شهرها به شدت ادامه داشت مشکل دیگری برای دولت او به وجود آورد به گونه‌ای که سعدالسلطنه حاکم زنجان که پسر دایی اتابک بود به دست طرفداران حاج ملاقربان‌علی مجتهد با نفوذ این شهر ترور گردید. [۵۴]

علاوه بر مشکلات، محمدعلی شاه هم بدون مشورت با اتابک، برخی مشاغل حساس

را برای اجرای نقشه‌های خود در اختیار افراد موردنظر خویش قرار می‌داد. [۵۵] اتفاق دیگر عزل کامران میرزا عمو و پدربزرگ محمدعلی شاه توسط مجلس از پست وزارت جنگ با رضایت اتابک بود. چون کامران میرزا حاضر شدن در مجلس را برای خود کسر شأن می‌دانست. برکناری کامران میرزا بر شدت خصومت محمدعلی شاه با مجلس افزود و سوء نیت وی را نسبت به عملکرد اتابک برانگیخت. [۵۶] اما دلخوری شاه از موضع اتابک در قبال قیام مردم شهر تبریز به خاطر مانع شدن آنها از انتقال سلاح‌های محمدعلی شاه از تبریز به تهران بود، که اتابک از خواسته اهالی تبریز جانب‌داری می‌کرد. همچنین اتابک از حمایت شاه نسبت به مشروعه خواهان موافق نبود. [۵۷]

از آنجا که وزیر جنگ کابینه‌ی اتابک به دلیل رأی عدم اعتماد نمایندگان مجلس از کار برکنار شد و وزیر عدلیه هم از ابتدای شروع به کار دولت او معرفی نشده بود، اتابک درصدد تکمیل کابینه خود برآمد. به همین منظور در تاریخ ۸ شهریور ۱۲۸۶ (۲۱ رجب ۱۳۲۶) جهت معرفی علاءالملک به عنوان وزیر عدلیه و میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک وزیر جنگ عازم مجلس شد. او طی سخنانی مفصل، بر ضرورت اجرای قانون و تکمیل نمودن قانون اساسی تأکید نمود و دست خط محمدعلی شاه مبنی بر حمایت از اجرای قوانین را که خطاب به خود او صادر شده بود به اطلاع نمایندگان رساند. اما نمایندگان از مشکلات موجود در کشور به‌ویژه ناامنی حاکم بر شهرها اظهار گلایه نمودند و اتابک ضمن پاسخ‌گویی، علت آن را نبودن قانون ذکر می‌کند و می‌گوید: «پس از نوشته شدن قوانین و تصویب آن به وسیله مجلس، همه‌ی مشکلات از میان خواهد رفت». [۵۸] پس از خاتمه‌ی جلسه‌ی مجلس، اتابک به اتفاق سید عبدالله بهبانی که از دیرباز با یکدیگر دوست بودند، مدتی در داخل مجلس توقف نمودند و سپس قصد خروج از مجلس را نمودند که در این هنگام گدایی به بهانه دریافت پول از بهبهانی میان اتابک و بهبهانی فاصله انداخت. ناگهان جوانی به نام عباس آقا صراف تبریزی خود را به اتابک رساند و با ششلولی که در دست داشت سه گلوله به سوی او شلیک کرد. هر سه گلوله به بدن اتابک خورد و پس از کوتاه زمانی درگذشت، عباس آقا صراف تبریزی در همان روز به قتل رسید. [۵۹]

جنازه‌ی اتابک برای خاک‌سپاری به قم منتقل شد اما به علت ترس از واکنش مردم، از برگزاری مجلس ترحیم علنی خودداری گردید. اما جنازه‌ی عباس آقا صراف، ابتدا به دستور جلال‌السلطنه در محل نامعلومی دفن گردیده بود. پس از اعتراضات

مردمی از آن محل خارج و با تشریفات خاصی در گورستان عمومی تهران دفن شد. در مراسم شب هفت وی جمعیت فراوانی شرکت نمودند و بهاءالواعظین و ملک‌المتکلمین ضمن ایراد سخنان پرشوری از اقدامات قاتل دفاع کردند و در این روز لقب منجی ایران به عباس‌آقا داده شد. [۶۰] روزنامه‌ی روح‌القدس گلوله‌ی عباس‌آقا را به ضربت حضرت علی (ع) در روز جنگ خندق تشبیه کرد. [۶۱] نظرات مختلفی درباره‌ی علت ترور اتابک گفته شده است. عده‌ای محمدعلی شاه و عده‌ای دیگر حیدرعمو او غلو را ذکر کرده‌اند. عده‌ای دشمنی او با مشروطه را علت ترور او ذکر کرده‌اند. و عده‌ای ترور او را توافق بین روسیه و انگلستان می‌دانند. [۶۲]

محمد علی زندی «امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم)» سایت پژوهش - ۲۴ آبان ۱۳۹۳

منابع:

- [۱]. صفایی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه، اتابک، تهران، چاپ شرقی، ۱۳۴۵، چاپ اول، ص ۵.
- [۲]. معاونت خدمات مدیریت و اطلاع رسانی اداره‌ی کل آرشیو، اسناد و موزه، دولت‌های ایران از میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ اول، ص ۱۱.
- [۳]. ساسانی، خان‌ملک؛ سیاست‌گران دوره‌ی قاجار، تهران، بابک، بی‌تا، چاپ اول، جلد دوم، صص ۱۴۱/۱۴۳.
- [۴]. صفایی، ابراهیم؛ پیشین، صص ۸-۷.
- [۵]. افشاری، پرویز؛ صدر اعظم‌های سلسله‌ی قاجاریه، تهران، موسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، چاپ دوم، ص ۱۸۹.
- [۶]. بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران، تهران، چاپخانه‌ی بانک بازرگانی، ۱۳۴۷، چاپ اول، جلد دوم، ص ۳۸۹.
- [۷]. صفایی، ابراهیم؛ پیشین، ص ۱۱.
- [۸]. همان، ص ۲۷.

- [۹]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۱۹۲.
- [۱۰]. خواجهنوری، محمود؛ تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، انتشارات دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۱۸.
- [۱۱]. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، چاپخانه‌ی سپهر، ۱۳۴۹، چاپ اول، ص ۱۷۱.
- [۱۲]. پیرنیا، حسن؛ اقبال آشتیانی، عباس؛ دوره‌ی تاریخ ایران، تهران، کتابخانه‌ی قیام، بی‌تا، چاپ اول، ص ۸۴۶.
- [۱۳]. صفایی، ابراهیم؛ پیشین، ص ۱۴.
- [۱۴]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۱۹۳.
- [۱۵]. امینی، علی‌رضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران از قاجاریه تا سقوط رضا شاه، تهران، خط سوم، ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۱۳۹.
- [۱۶]. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ پیشین، ص ۳۰۷.
- [۱۷]. امینی، علی‌رضا؛ و ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله؛ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضا شاه، تهران، قوس، ۱۳۸۲، چاپ اول، صص ۱۴۱-۱۳۸.
- [۱۸]. مدنی، سید جلال‌الدین؛ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶، چاپ چهارم، ص ۴۱۳.
- [۱۹]. بینا، علی‌اکبر؛ تاریخ روابط سیاسی و دیپلماسی ایران و انگلستان، تهران، موسسه‌ی عالی علوم سیاسی و امور حزبی، ۱۳۵۲، چاپ اول، صص ۲۵۷-۲۵۴.
- [۲۰]. کرمانی، ناظم‌الاسلام؛ تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، چاپخانه‌ی سپهر، ۱۳۶۳، چاپ سوم، جلد اول، صص ۳۸-۴۰.
- [۲۱]. فوزیه، سه سال در دربار ایران، ترجمه‌ی اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۴۶.
- [۲۲]. براون، ادوارد؛ انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه‌ی مهدی قزوینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۶۳.
- [۲۳]. نصر، سیدتقی؛ ایران در برخورد با استعمارگران از آغاز قاجاریه تا مشروطیت، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳، چاپ اول، صص ۳۶۰.
- [۲۴]. کرمانی، ناظم‌الاسلام؛ پیشین، ص ۱۲.

- [۲۵]. کدی، نیکی؛ تحریم تنباکو در ایران، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۵، چاپ اول، ص ۹۷.
- [۲۶]. ورهرام، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، معین، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص ۲۷۷.
- [۲۷]. خواجه‌نوری، محمود؛ پیشین، ص ۲۲۶.
- [۲۸]. شمیم، علی‌اصغر؛ ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، تهران، علمی، ۱۳۷۰، چاپ چهارم، ص ۲۴۵.
- [۲۹]. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ پیشین، ص ۱۷۲.
- [۳۰]. شمیم، علی‌اصغر؛ پیشین، ص ۲۵۱.
- [۳۱]. امینی، علی‌رضا؛ پیشین، ص ۱۳۹. ۱۳۸.
- [۳۲]. امین‌الدوله، میرزا علی‌خان؛ خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، چاپ اول، ص ۲۱۷ و امیری، مهرباب؛ زندگی سیاسی اتابک اعظم، تهران، چاپ شرقی، بی‌تا، چاپ اول، ص ۳۲۴.
- [۳۳]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۱۹۷.
- [۳۴]. امین‌الدوله، میرزا علی‌خان؛ پیشین، ص ۲۲۴.
- [۳۵]. امیری، مهرباب؛ پیشین، ص ۳۳۷.
- [۳۶]. خواجه‌نوری، محمود؛ پیشین، صص ۲۴۳. ۲۴۱ و صفایی، ابراهیم؛ پیشین، ص ۳۳.
- [۳۷]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۱۹۸.
- [۳۸]. همان، ص ۱۹۹.
- [۳۹]. امیری، مهرباب؛ پیشین، ص ۳۵۶ و خواجه‌نوری، محمود؛ پیشین، ص ۲۴۷.
- [۴۰]. بامداد، مهدی؛ پیشین، ص ۴۱۳ و صفایی، ابراهیم؛ پیشین، ص ۳۶.
- [۴۱]. شمیم، علی‌اصغر؛ پیشین، ص ۳۱۶.
- [۴۲]. خواجه‌نوری، محمود؛ پیشین، ص ۲۵۲.
- [۴۳]. امینی، غلامرضا؛ و موسوی، میرطیب؛ نفت سیاست و اقتصاد، تهران، خط سوم، ۱۳۷۹، چاپ اول، صص ۴۰-۴۴.
- [۴۴]. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ پیشین، ص ۱۷۵.
- [۴۵]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۲۰۱.

- [۴۶]. صفایی، ابراهیم؛ پیشین، ص ۴۰ و خواجهنوری، محمود؛ پیشین، ص ۲۶۲.
- [۴۷]. شمیم، علی اصغر؛ پیشین، ص ۲۸۳ و امیری، مهرباب؛ پیشین، ص ۴۱۲.
- [۴۸]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۲۰۳.
- [۴۹]. ساسانی، خان ملک؛ پیشین، ص ۳۰۹.
- [۵۰]. هدایت، مخبرالسلطنه؛ خاطرات و خطرات، تهران، گلشن، ۱۳۶۱، چاپ سوم، ص ۱۵۲.
- [۵۱]. محیط مافی، هاشم؛ مقدمات مشروطیت، تهران، فردوسی، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۲۴۱.
- [۵۲]. بامداد، مهدی؛ پیشین، ص ۴۲۱.
- [۵۳]. عبداللهپور، احمد؛ نخست وزیران ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص ۳۵ و ملکی، حسین؛ دولت‌ها و دولت‌مردان ایران در عصر مشروطیت و ساختار نهادها، تهران، اشاره، ۱۳۸۹، چاپ دوم، جلد اول، ص ۶۶.
- [۵۴]. افشاری، پرویز؛ نخست وزیران سلسله‌ی قاجاریه، تهران، موسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، چاپ دوم، ص ۵۸.
- [۵۵]. محیط مافی، هاشم؛ پیشین، ص ۲۱۶.
- [۵۶]. عاقلی، باقر؛ نخست وزیران ایران از مشیروالدوله تا بختیار، تهران، جاویدان، ۱۳۷۰، چاپ اول، ص ۴۶.
- [۵۷]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۶۱.
- [۵۸]. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه‌ی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، چاپ پانزدهم، ص ۴۴۶.
- [۵۹]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۶۱.
- [۶۰]. عاقلی، باقر؛ پیشین، ص ۵۳.
- [۶۱]. هدایت، مخبرالسلطنه؛ پیشین، ص ۱۶۰.
- [۶۲]. افشاری، پرویز؛ پیشین، ص ۶۲.

فصل دهم

اقتصاد سیاسی ایران و نفت در دوره دوم مشروطه

حسین آبدیان در کتاب «بحران مشروطیت در ایران» اقتصاد سیاسی و موضوع نفت در ایران را مورد بررسی قرار داده که بخشی از آن پژوهش را در اینجا می آورم:

برای ریشه یابی شرایط اقتصادی کشور و پی بردن به رقابت های محافل سرمایه سالار اروپا و بعدها امریکا برای تسلط بر منابع کشور، پرداختن بیشتر به بحث اقتصاد سیاسی ایران در دوره دوم مشروطه، یعنی دوره ای که مصادف با رقابت های عظیم شرکت های سرمایه داری اروپا و امریکا برای صدور سرمایه به ایران بود، ضروری است. همچنین این بحث مجال لازم را برای تأمل در این مفهوم به دست می دهد که چرا بریتانیا از گروههایی از مشروطه طلب های ایرانی حمایت می کرد و نیز چه محافلی از سرمایه سالاران بیگانه با تحولات ایران مرتبط بودند و علت العلل این ارتباط چه بود؟ پیش از همه باید یادآور شد در دوره قاجار به دلیل هجوم سرمایه خارجی و پیوندهای ناگزیر تجار ایرانی با آن، شرایط برای رشد سرمایه داری ملی فراهم نبود. تجار ایرانی بعضاً در امر کشاورزی سرمایه گذاری کردند زیرا محصولاتی مثل پنبه، تریاک و امثالهم در بازارهای جهانی طرفداران زیادی داشت. بانک های خارجی و برخی تجار نوظهور ایران، ترجیح می دادند در تولید مواد خام کشاورزی مشارکت کنند؛ همان چیزی که مورد نیاز کشورهای خارجی بود. به تدریج بانک های خارجی با استقراض دولت های ایران که از جنبش تنباکو آغاز شد، بر مقدرات مالی ایران مسلط شدند. این مسئله باعث شد تأثیرات اسف انگیزی برای انباشت ابتدایی سرمایه حاصل شود. در طول دوره مشروطه روند تسلط مالی انگلیس بر ایران تشدید و به دلیل بحران های عدیده داخلی، روند انباشت سرمایه بیشتر در معرض تهدید قرار گرفت.

امتیازات، عمده ترین راه رخنه سرمایه خارجی به ایران بود و این امر از طریق تحمیل نظام کاپیتولاسیون انجام می گرفت. ازسویی تجار محلی مالیات های

متعددی می پرداختند، این امر نه تنها مانع از تشکیل سرمایه ملی می شد، بلکه روند صدور سرمایه را هم به ایران شدت می بخشید. موضوع دیگر عوارض زیاد راهداری بود. مثلاً بین انزلی و اصفهان شش نوبت راهداری در رشت، قزوین، تهران، قم، کاشان و اصفهان وجود داشت که همه از مردم مالیات می ستانددند. مالیات های دیگری هم به عنوان قبانرداری وصول می شد. اما کالای خارجی از هر نوع مالیات معاف بود و بی حد و اندازه وارد شهرها می شد. این مسئله باعث تحکیم تسلط سرمایه و کالای خارجی بر بازار ایران شد. سرنوشت محصولات مثل پنبه، کتیرا، برنج، پنبه ابریشم، تریاک، خشکبار و قالی به تدریج در انحصار شرکت های خارجی قرار گرفت، سرمایه محلی نقش بسیار ناچیزی در صادرات داشت (۱). میزان رشد اقتصادی ایران در دوره مشروطه تا اولتیماتوم و پس از آن روندی معکوس داشت و به افلاس و ورشکستگی منجر شد. این روند از سالها پیش آغاز گردیده بود.

منافع انگلستان در جنوب ایران

در اواخر قرن نوزدهم با وجود سیطره زمین داران، شرایط برای ایجاد بازاری برای سرمایه گذاری خارجی مهیا شده بود و دهقانان در این روند فقیرتر می شدند. مولدین خرده پا نابود می گردیدند و در ازای آن مناسبات پولی در ایران هر روز تقویت می شد. یعنی الیگارشی مالی اروپا هر روز در ایران در حال صعود بود. امور تجار از راه واردات کالا اداره می شد، اقتصاد معیشتی روستا، ضعف صنعت و فقدان قالب های تولید سرمایه داری، شدیداً مانع از تشکیل سرمایه ملی می شد. روند ادغام ایران در نظام سرمایه داری جهانی هم این مشکل را تشدید می کرد. با وجود رخنه سرمایه خارجی تمرکز سرمایه ملی بر صنایع و تولیدات غیرممکن بود. این روند محصول شرکت سرمایه داری جهانی در بازار ایران بود، اگرچه تجار ایران مثل معین التجار زیاد بودند، لیکن اینها هم زانده و دلال سرمایه جهانی بودند.

در چنین شرایطی به گزارش بالیوز انگلیس در بوشهر، تجارت خارجی در خلیج فارس روز به روز بهتر می شد، میزان مال التجاره هایی که به بنادر جنوب می آمد از آمار زیر قابل فهم است:

مال التجاره به لیره	مال التجاره به لیره
سال ۱۸۹۹	سال ۱۸۹۸
هندوستان: ۲۳۰/۵۲۲	انگلیس: ۴۰۲/۶۳۷
آلمان: ۹/۷۸۶	فرانسه: ۳۳/۶۷۵
روس: ۳/۷۱۹	اتریش: ۸/۰۰۹
ایتالیا: ۱۸	عثمانی: ۳۶/۹۳۵
۲۳۴/۸۶۰	۴۴۱/۹۲۲
۵/۳۶۹	۵/۳۶۹
۱/۵۰۰	۱۶۰/۸۰۸
۹۱۶/۵۱۸	۲۴/۱۳۳

۷۶۴۰۴۲	جمع: ۷۲۳۳۰۱

بالیوز نتیجه گرفت میزان مال التجاره تجارت که سال ۱۸۹۹ وارد بنادر ایران شده است نسبت به سال مالی گذشته ۷۳/۰۵۶ لیره ترقی داشته است. از این مبلغ باید ۲۳۰ هزار تومان به گمرک های ایران می رسید و بقیه از آن واردکنندگان کالاها بود. (۲)

در این وضعیت تجار بزرگ با سرمایه داری جهانی در پیوند بودند، لیکن تجار کوچک و کسبه خرده پا با تجارت های بسیار کوچک سر و کار داشتند. آنها خود نمی توانستند در تجارت های بزرگ شرکت جویند، مگر اینکه با یک محفل مالی ارتباط برقرار می کردند. غیر از این امر مهم ترین عامل، امنیت سرمایه بود. به دلیل فقدان آن مقوله، پول نقد بر هم انباشته می شد و همان را ثروت تلقی می کردند، درحالی که پول صرفاً وسیله مبادله است. بین مفاهیم ذخیره و پس انداز تفاوتی دیده نمی شد. پس انداز بطور طبیعی منجر به تشکیل سرمایه می شود، اما در ایران چنین نبود. ثروت زیادی در دست متمولین بود، لیکن بی مصرف می ماند. مبالغ زیادی پول نقد، جواهرات، طلا و نقره در سردابه های تاریک برای سال ها نگهداری می شد و از انظار پنهان بود. اینها نه به درد تجارت می خورد و نه مشکلی از کشور حل می کرد، مثل اینکه اساساً چیزی وجود ندارد. علت مخفی کردن سرمایه این بود که متمولین از همسایه ها یا اطرافیان یا دولتمردان و حتی

فرزندان خود می ترسیدند. به همین علت دارایی ها مخفی نگه داشته می شد تا کسی از آن بویی نبرد. بیهوده نیست در جاهایی دارایی ها خرج تجملات، قالیچه، رواج زرگری، نقره سازی، گلدوزی و قلاب دوزی می شد که حتی مایحتاج اولیه پیدا نمی شد. راه های به کار انداختن سرمایه مسدود بود و سرمایه ها تلف می گردید. در این شرایط نزولخواری رواجی تام داشت و از پانزده تا صد در صد نزول گرفته می شد؛ حال آنکه در شریعت اسلام نزولخواری حرام است. عملیات نزولخواری عمدتاً توسط یهودیان انجام می گرفت.

عملیات بانکی ایران در ابتدای قرن بیستم از طریق بانک شاهی، بانک استقراضی، کمپانی زیگلر و کمپانی هوتز انجام می شد. سروالنتین چیرول از صاحب منصبان انگلیسی مقیم هندوستان طرفدار گسترش مناسبات اقتصادی و مالی انگلیس با ایران از طریق بانک شاهی بود. مثلاً وقتی قرار شد ایران بدون رضایت روسیه از دولتی دیگر قرض نکند، عده ای معتقد بودند این مسئله نافی انجام عملیات مالی و تجاری از طریق مؤسسات خصوصی اقتصادی نیست، به همین دلیل از بانک شاهنشاهی قرض کردند. بانک شاهنشاهی مهم ترین ابزار تسلط سرمایه سالاران خارجی من جمله انگلیسی ها بر مقدرات امور کشور بود که متأسفانه هرگز حساسیتی به وجود نیاورد، حال آنکه با حق نشر اسکناس در واقع این مؤسسه بیگانه بود که بر مقدرات امور اقتصادی کشور چنگ انداخته بود.

از مدافعین منافع بریتانیا در جنوب ایران باید از تعدادی از خوانین بختیاری نام برد. نخستین کسی که پنجاه سال پیش از مشروطه، پیشنهاد ساختن راه اهواز به اصفهان را داده بود سر هنری آستین لایارد بود. بین لایارد و محمدتقی خان بختیاری دوستی صمیمانه وجود داشت. در ۱۸۷۵ قشون انگلیس نواحی کارون، خرمشهر و اهواز را به تصرف خود درآوردند. این حادثه همزمان با شورش هندوستان بود. بیست سال بعد سر جورج مککنزی (Sir George McKenzie) به نمایندگی از طرف کمپانی گری و پائول (Gray, Paul Co) به بوشهر آمد، اما نتوانست امتیاز کشتیرانی کارون را بگیرد. در سال ۱۸۸۸ وقتی سر هنری دراموند ولف همنشین پرنس ادوارد هفتم و تیم یهودیان اطراف او که در زمره رهبران سرمایه داری بریتانیا بودند، به ایران آمد، این طرح به نتیجه رسید. برادران لینچ که نزدیک به پنجاه سال در دجله کشتیرانی می کردند، یکی از کشتی های خود را در کارون به آب انداختند. خود لینچ با مسافرت به جنوب ایران، امکان احداث راه اهواز به اصفهان را مطالعه کرد و پیشنهاد داد آن را کاروان رو کند. همین برادران لینچ به

طوری که خواهیم دید همراه با شرکای خود در بانک شاهنشاهی بعدها از جدی ترین مدافعان مشروطه ایران شدند و طرفه اینکه از تندروترین جناحها که طرفدار گسترش روابط اقتصادی با محافل تحت رهبری آنان بودند، گردیدند و به عبارتی به اسم مشروطه از منافع خود جانبداری کردند. در ۱۸۹۰ روابط لینچ با برخی رؤسای بختیاری برقرار گردید و نهایتاً با همکاری آنها ساختن جاده معروف به لینچ را آغاز کرد. تأمل در مناسبات بریتانیا با تعدادی از رؤسای بختیاری از آن روست که بعدها در جریان مشروطه رهبران این ایل با محافل تندرو مورد حمایت آنان به همگرایی رسیدند. (Preece).

مأمور گفتگو با مقامات بختیاری کنسول انگلیس در اصفهان مستر پرایس بود. او با اسفندیار خان و حاجی علی قلی خان مذاکراتی انجام داد که آنها نسبت به احداث جاده اصفهان- شوشتر ابراز علاقه کردند و مشکل عمده را احداث یک پل در مسیر جاده دانستند. به آنها اعلام مساعدت شد تا پل را احداث کنند، زیرا در آن صورت مردم باید مالیات بیشتری می پرداختند. پرایس به دلیل ضرورت ایجاد پل در مسیر جاده بختیاری حمایت دولت متبوع خود را طلبید(۳).

اهمیت برخی خوانین بختیاری در این بود که آنها حاضر بودند خواسته های بریتانیا را بدون هیچ گونه بحثی به مورد اجرا گذارند. آنها به اندازه کافی قوی بودند تا بتوانند اصفهان را هر لحظه که اراده کنند تصرف نمایند و تا هر زمان که انگلستان بخواهد در تصرف خود نگاه دارند، امری که در مشروطه روی داد و ایل بختیاری با تصرف اصفهان و تمرکز از فرامین دولت مرکزی به سوی تهران لشکرکشی کرد و در احیای مشروطه مؤثر بود. سر مورتیمر دوراند (Sir Mortimer Durand)، وزیرمختار بریتانیا بعد از لسزلز، خاطر نشان می کرد آنها به قاجارها وفادار نیستند، زیرا شاه تا آنجا که می تواند از آنها مالیات می ستاند، اما در اندیشه بهبودی زندگی ایشان نیست(۴).

شرکت برادران لینچ، کاروانی در مسیر اصفهان و شوشتر برای حمل کالاهای تجاری خود به راه انداخت. آنها می خواستند اطلاعات دست اولی در نقل و انتقال کالا به دست آورند. در این زمینه کنسول اصفهان همکاری های لازم را با آنها انجام داد و اطلاعات جامعی در مورد ایجاد سهولت برای گسترش تجارت در اختیار آنان گذاشت(۵). برادران لینچ علناً وارد گود نشدند تا مبادا زودتر از موعد حساسیت روس ها را برانگیزند.

در نتیجه اصل امتیاز به بختیاری ها داده شد، آنها هم به عنوان بهره برداری از

سرمایه خارجی برادران لینیچ را به همکاری دعوت کردند و ایشان را شریک خود قرار دادند. نخستین صدای اعتراض نه از روس ها بلکه از بانک شاهی بلند شد، زیرا بانک پیش تر امتیاز جاده تهران به خلیج فارس را گرفته بود (۶).

بین سرمایه سالاران برای تسلط بر ایران رقابتی عجیب در گرفته بود. در مارس ۱۸۹۸ بالاخره قراردادی منعقد شد که طبق آن بختیاری ها صاحب امتیاز به حساب آمدند. آنها هم برادران لینیچ را به مشارکت دعوت کردند. لینیچ به دارندگان امتیاز یا وارثان آنها ۵۵۰۰ پوند قرض داد (۷)، بهره آن شش درصد بود و می بایست در ۲۵ سال مستهلک می شد. امتیاز احداث پل فلزی بر کارون و تأسیس کاروانسرا برای استراحت کارگران در اختیار لینیچ قرار داده شد. بختیاری ها بدون دستمزد از کارگران حفاظت می کردند و زمین رایگان در اختیار لینیچ قرار می دادند.

ابزاری که وارد قلمرو بختیاری می شد مشمول مالیات نبود و عوارض راهداری سالی یک بار گرفته می شد. دیدیم که در برخی موارد از خود ایرانیان در طول مسیر گاهی شش بار مالیات وصول می گردید. با این وجود اگر در پرداخت قسط تعویق می افتاد، لینیچ می توانست عوارض راهداری را در اختیار گیرد (۸). دولت ایران هم تعهد کرد اگر خوانین بختیاری اقساط خود را به لینیچ نپردازند، خود وجوه را جمع آوری کند و به لینیچ پرداخت نماید (۹).

لرد کرزن که در این زمان نایب السلطنه هند بود، سیاست ها و علایق بریتانیا را در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او احداث یک راه یا راه آهن را در منطقه شمالی کارون که محل اصلی بختیاری ها بود، ضروری می دانست و روی خوانین حساب می کرد. هدف او یافتن جای پایی در منطقه از نظر سیاسی بود. راه لینیچ که منحصراً تجارت بریتانیا را با مرکز ایران گسترش می داد، از این حیث دارای اهمیت بود. کرزن به سیاست ادامه نفوذ بین بختیاری ها و اعراب تأکید می کرد و می گفت در این زمینه نباید حس رقابت آنها را تحریک نمود. دوران وزیرمختار هم معتقد بود باید قوای چریکی از عشایر محلی زیر نظر افسران انگلیسی تشکیل گردد. او پیشنهاد می کرد یک کنسولگری در حوالی کارون تأسیس شود که کرزن هم با آن موافق بود (۱۰). به این شکل نفوذ بریتانیا در منطقه تحکیم شد. به دنبال قرارداد احداث جاده لینیچ در ۱۸۹۸، به سال ۱۹۰۱ امتیاز داری گرفته شد، در منطقه خلیج فارس پیشروی می کرد. چهار سال بعد انگلیسی ها رسماً از خزل و بختیاری ها حمایت کردند و قبل از جنگ اول جهانی قراردادی در زمینه حفاظت از میدان های نفتی با سران بختیاری امضا شد. به این ترتیب انگلیس آرام آرام از

طریق شرکتهای تجاری و محافل سرمایه دار خود، در منطقه خلیج فارس پیشروی می کرد.

اگرچه انگلیسی ها، برخی خوانین بختیاری را زیر چتر حمایتی خود قرار داده بودند، لیکن مشخصاً اسفندیار خان و محسن خان سپهدار با دابیزا کنسول روس در اصفهان، روابط خوبی داشتند. اگر این دوستی ادامه پیدا می کرد معضلاتی برای جاده اهواز - اصفهان پیش می آمد. پیشنهاد پرایس برای کمک های مالی به منظور احداث کاروانسرا در مسیر جاده به همین دلیل صورت گرفت. در این ایام دولت محافظه کار در لندن قدرت را در دست داشت، با توجه به جهان بینی و سیاست های منطقه ای آنها سرچارلز هاردینگ وزیرمختار انگلیس بعد از دوران به این نتیجه رسید که باید به بختیاری ها بیشتر نزدیک شد تا اگر روزی حکومت ایران متلاشی شد یا سلسله قاجار «منقرض» گردید، امکانات ضروری برای استقلال آنها در برابر روسیه وجود داشته باشد و بتوان با نفوذ دولت مرکزی مقابله کرد (۱۱).

این دیدگاه زمانی مطرح می شود که کوچکترین حرکتی ضدحکومت در ایران مشاهده نمی شد و یا حداقل علنی نبود.

غیر از اینها اقدامات اساسی دیگری هم در راستای منافع بریتانیا انجام گرفت. مثلاً چیرول اعتقاد داشت باید در سفارت انگلیس در تهران عناصر تربیت شده ای برای سمت های منشی گری و کنسولگری وجود داشته باشد تا «کارهای مخصوص» (Special Works) انجام دهند و از آنها گزارش خواسته شود. او گسترش شبکه راههای ایران را عمده ترین وسیله برای رقابت تجار انگلیسی با روس ها می دانست، مرکز عملیات سیاسی و اقتصادی منطقه از دید او خلیج فارس بود. از طرفی به بهانه مطالعات زمین شناسی اطلاعات جغرافیایی ذی قیمتی تهیه می شد. مثلاً در سال ۱۹۰۳ هنگامی که مک ماهون سرگرم تحدید حدود خوزستان بود، فردی به نام السورث هانتینگتون از طرف مؤسسه کارنگی در واشنگتن، سرگرم تحقیقاتی در سیستان بود. مقصود این بود که تاریخ اولیه نژاد آریایی و موضوعات مهم دیگری را کشف کند. او درمباحث تاریخ ترکستان و ماورای خزر هم تبحر داشت و تاریخ و جغرافیای طبیعی قسمت اعظم آسیای مرکزی را می دانست. هانتینگتون از روی سواحل ریگ زارهای قدیمی و نیز آثار سطح قدیمی آب، اعتقاد پیدا کرد تغییرات سطح آب نتیجه تغییرات اقلیمی است و زمانی در این منطقه یخ بندان وجود داشته است. مهمترین وجه همت انگلیسی ها دفاع از هندوستان در برابر دشمنانی مثل روسیه بود. مشروطیت بهترین بهانه را برای دخالت انگلیسی

ها در کشور برای این منظور مهیا ساخت. ماجرا از آنجا آغاز شد که بین صمصام السلطنه و شهاب السلطنه ایلخانان بختیاری، درگیری مسلحانه روی داد. صمصام السلطنه دستور داد بختیاری ها محدوده های اکتشاف نفت را ترک کنند و سپس طرفین دعوا با وزیرمختار انگلیس اسپرینگ رایس تماس گرفتند و نسبت به تهدیدات علیه منافع بریتانیا هشدار دادند. به موازات رقابت خوانین بختیاری با یکدیگر، سرقت و راهزنی درحوزه های اکتشاف نفت شدت پیدا کرد. به همین دلیل و به منظور حفاظت از این حدود، در نوامبر ۱۹۰۷، بیست سرباز از هنگ هجدهم نیزه دار در بنگال به فرماندهی آرنولد ویلسون، ظاهراً برای حفاظت از کنسولگری اهواز ولی در حقیقت برای حفاظت از محدوده اکتشافات نفتی به خوزستان اعزام شدند.

اختلاف سران بختیاری تا بعد از قرارداد اوت ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد تعیین مناطق نفوذ در ایران ادامه داشت، این اختلافات در پاییز و زمستان آن سال اوج گرفت. خوزستان و قلمرو بختیاری در نقطه بی طرف واقع شده بود و قدرت ها می خواستند با انعقاد قراردادی جدید وضعیت خود را در آن حدود روشن سازند. زیرا هر دو منافع زیادی در آنجا داشتند. ویلسون متولد ۱۸۸۴ و تحصیل کرده دانشگاه سن هرست بود. او در ۱۹ سالگی وارد ارتش انگلیس شد و در طول خدمت خود مأموریت های مهمی در ایران انجام داد. در ۱۹۱۴ نماینده دولت خود در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بود، در ۱۹۱۸ نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و از ۱۹۲۱ به مدت ده سال از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران بود (۱۲).

مشروطیت و موقعیت اقتصادی انگلیس

در دوره مشروطه به دلیل برخی راهزنی ها و ناامنی ها تجار انگلیسی در این اندیشه بودند که جانب کدام دسته- طرفداران شاه یا مشروطه خواهان- را بگیرند تا در آینده دچار زحمت نشوند، «زیرا هنوز بعضی از اشخاص به خوبی نمی توانند پیش بینی نمایند که درآئیه موفقیت با کدام دسته و پیروزی نصیب کدامیک از طرفین می باشد». (۱۳)

وقتی امین السلطان صدراعظم اسبق ایران می خواست به ایران باز گردد و به فرمان محمدعلیشاه قدرت را مجدداً به دست گیرد، در وین با گاسچن سفیرکبیر

انگلیس در اتریش ملاقات کرد. او پرسید اگر پست صدراعظمی را بپذیرد آیا انگلیس به وی کمک خواهد کرد یا نه؟ یعنی اینکه آیا دولت آن کشور وامی به او پرداخت می کند تا جلو هر ج و مرج را بگیرد و امنیت برقرار کند؟ پاسخ شنید براساس روش وزارت خارجه دولت متبوعش، بدون همکاری روسیه و موافقت مجلس ایران کاری از دست آنها ساخته نیست. منظور انگلیسی ها از طرفداری از مشروطه ایران حفظ امنیت مالی تجار انگلیس بود. انگلیسی ها همزمان دو سیاست را تعقیب می کردند. سیاست دولت لیبرال پرداخت وام به ایران با مشارکت روسیه بود، بنابراین جلب رضایت تزار برای انگلیسی ها بیشتر اهمیت داشت تا مشروطه خواهان ایران (۱۴).

از آن طرف رایس اعتقاد داشت منافع انگلیس در ایران بالاخص درباره قرارداد دارسی، هنگامی تأمین خواهد شد که از آن قراردادها «حمایت کامل سیاسی» انجام گیرد. خطوط تلگراف که با سرمایه سرمایه داران انگلیسی اداره می شد در این زمره بود. نکته دیگری که برای سرمایه های انگلیسی اهمیت اساسی و حیاتی داشت، این بود که باید از انحصار ورود نقره برای ضرب سکه توسط بانک استقراضی که از چند سال قبل تقاضا شده بود، جلوگیری می شد؛ زیرا این موضوع، انحصاربانک شاهنشاهی برای چاپ اسکناس را بی ارزش می کرد (۱۵). در دوره مجلس دوم با حمایت فراکسیون دمکرات بود که سرانجام این کار انجام گرفت.

از طرف دیگر انگلیسی ها حیات اقتصادی خود را در ایران، در رقابت با روسیه معنی می کردند. مثلاً دولت لیبرال نمی خواست شعب بانک استقراضی در سیستان تعطیل گردد، زیرا این کار بیشتر ضرر داشت تا منفعت. اگر شعب بانک استقراضی منحل می شد، شعب بانک شاهنشاهی در منطقه نفوذ روسیه هم تعطیل می گردید. دلیل امر واضح بود، روسیه بیشتر متکی بر ماشین جنگی خود بود، لیکن بریتانیا با اتکا بر اقتصاد و تجارت حریف را قدم به قدم عقب می راند. شعب بانک روس در منطقه نفوذ بریتانیا اهمیتی نداشت و نمی توانست با حریف انگلیسی رقابت کند، حال آنکه بانک شاهنشاهی در منطقه نفوذ روسیه بالاخص در رشت ابزار مالی مناسبی برای جلوگیری از تحکیم نفوذ اقتصادی روسیه بود، به ویژه اینکه در آنجا خاندان آل امشه از منافع بریتانیا پشتیبانی می کرد. نمایندگان ایرانی بانک شاهی در رشت کاملاً مورد اعتماد بودند. یکی از آنها ابراهیم خان ابتهاج الملک بود که بهایی بود و بعدها در شورش جنگلی ها کشته شد. اکنون شاید راز این قضیه بر ملا شده باشد که چرا اردوی مشروطه خواهان درست از انگلیس و اصفهان یعنی دقیقاً

نقاطی که خاندان آل امشه و برخی رهبران بختیاری از منافع اقتصادی بریتانیا حمایت می کردند به حرکت درآمدند.

بانک ملی هم که در دوره مجلس اول لایحه تأسیس آن مطرح گردید (۱۶)، مغایر با منافع انگلیسی ها نبود. زیرا بنیادگذاران آن مثل جمشیدیان و جهانیان از پارسیان هند بودند و سرمایه های آنان در پیوند با سرمایه های فراملیتی بود. از آن مهم تر اینکه سرمایه آنها به اندازه ای نبود که بتوانند با بانک شاهی رقابت کنند. صنایع الدوله که مدتی ریاست مجلس اول را برعهده داشت، می خواست با سرمایه آلمانی بانک ملی ایران را تأسیس کند، منظور از سرمایه آلمان ها در جای دیگری از این دفتر طرح شده که عبارت است از همان سرمایه های شرکت های فراملیتی. وزیرمختار روس که این تحولات را زیر نظر داشت خاطرنشان کرد اگر آلمان ها موفق به این کار شدند، خواهند خواست امتیازاتی در ایران به دست آورند. او پیشنهاد کرد روس و انگلیس سرمایه لازم را برای تأسیس بانک به ایران بدهند. مدیرعامل بانک شاهنشاهی در ایران اظهارات وزیرمختار روس را تأیید کرد؛ اما گفت تصمیمات باید در لندن گرفته شود. ذخایر فلزی ایران در انحصار بانک شاهنشاهی بود و البته ناچیز. اگر بنا بود این ذخایر در اختیار بانک ملی قرار گیرد، بانک مزبور می توانست با توجه به اینکه اسکناس فقط توسط بانک شاهی منتشر می شد، زیان های هنگفتی به آن وارد سازد (۱۷).

رایس که سیاست رسمی دولت متبوع خود را نمایندگی می کرد، نامه ای به دولت ایران نوشت و برخی مواد آیین نامه تشکیل بانک ملی را با حقوق بانک شاهنشاهی مغایر دانست. او در ملاقات با صنایع الدوله رئیس مجلس، وی را تهدید کرد اگر روند مزبور ادامه یابد، نارضایتی انگلیس را در پی خواهد داشت. صنایع الدوله توضیح داد دولت ایران با حق انحصاری ضرب سکه مخالفت کرده است و به جای آن اجازه داده تا دولت نقره وارد کند. اما رایس از بابت همین امر هم صنایع الدوله را تهدید کرد. همین تهدیدات نیز در حق وزیر مالیه انجام گرفت. او از مسئله سررسید بهره وام بانک شاهنشاهی که ۲۶ هزار لیره و موعد آن پنجم آوریل بود استفاده کرد. ایرانی ها تقاضا کرده بودند به دلیل وضع بد مالی کشور تاریخ پرداخت عقب انداخته شود. رایس به علاءالسلطنه وزیر مالیه اطلاع داد با این پیشنهاد مخالف نیست، اما دولت ایران هم باید در برابر دولت انگلیس رفتار بهتری داشته باشد. چند هفته بعد رایس بار دیگر تهدید کرد دست به اقداماتی خواهد زد و دولت ایران در موقعیت بدی قرار خواهد گرفت (۱۸). این موضوع نشان می داد

بریتانیا با همراهی روسیه بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی مردم ایران مسلط است. ایران آن زمان کشوری شناخته می شد که ظاهراً از نظر سیاسی و اقتصادی مستقل بود، لیکن در دام های وابستگی اقتصادی و سیاسی گرفتار بود (۱۹) و راهی برای برون رفت از وضعیت موجود پیش رو نداشت. رقابتی شدید بین بخش خصوصی سرمایه داری مالی بریتانیا و دولت آن کشور درگرفته بود و بهانه هر دو برای تسلط بر مقدرات امور ایران مسئله مشروطه بود.

این زمان برخی شرکت های اروپایی علناً به مشروطیت ایران کمک می کردند. دربندر لنگه مستر براون رئیس کمپانی ونکهاوس و شرکا (Woenhouse Co) وعده داد بابت هر محموله ای که وارد می کند، مبلغی به انجمنی که از مشروطه حمایت می کرد، بپردازد. یکی از اعضای برجسته این انجمن سدیدالسلطنه نماینده کنسولی روس بود. براون با بانک ملی هند در عدن هماهنگی کرده بود تا حوالات و بروات را دریافت و پرداخت کند. پیوند یک شرکت خصوصی با امپراتوری مالی هند و حمایت آن از مشروطه امری است که در سراسر این دوره به چشم می خورد و البته این تنها نمونه نبود. دولت انگلیس هم علیرغم همسویی ظاهری با روسیه در جریان قرارداد ۱۹۰۷، شرط پرداخت وام به ایران را، عدم استفاده از آن علیه جریان مشروطه ذکر می کرد؛ حتی پرداخت آن باید به گونه ای انجام می شد که در مسیر حمایت از این جنبش باشد. با این وصف دولت انگلیس ترجیح می داد وامی در اختیار ایران قرار ندهد (۲۰)، به این دلیل که استفاده کنندگان از آن می توانستند درباریان باشند و نه مشروطه طلبان. علت اینکه دولت انگلیس چنین موضعی گرفته بود، بیم از قدرت یافتن مجدد محمدعلیشاه بود.

در این حال محمدعلیشاه مجلس را منحل کرده بود و حتی نمی توانست حقوق سپاهیان خود را تأمین کند؛ در حالی که در تیریز زد و خورد جریان داشت. مشیرالسلطنه صدراعظم به بیزو پیشنهاد می کرد جواهرات شخصی شاه را برای دریافت وام وثیقه قرار دهد، اما باز هم نتیجه ای گرفته نمی شد. انگلیسی ها که قصد نداشتند به دولت مشیرالسلطنه وام دهند، تا آنجایی که ممکن بود راه پرداخت آن را دشوار می کردند. تنها راه گرفتن پول، برگشت مشروطه بود (۲۱). شاه هم وعده انتخابات می داد. بالاخره به دلیل امتناع دولتین از پرداخت وام به ایران، عین الدوله دستور داد اموال بانک شاهی ضبط شود. در برابر از سوی سفارت انگلیس دستور داده شد خانه عین الدوله در تهران توقیف گردد (۲۲). کش و قوس مزبور تا سال ۱۹۰۹ که اردوی بختیاری و گیلان، تهران را اشغال کردند ادامه داشت. اما قبل از این ماجرا

خبر رسید آنتوان کتابچی خان و یک تبعه انگلیس به نام ریچارد برای خرید جواهرات شاه به شکلی سری مشغول مذاکره هستند. کتابچی خان از عوامل اصلی انعقاد قرارداد داری بود و عده ای می گفتند اینک برای مؤسسه جواهر فروشی کارتیه در فرانسه کار میکند. انتقال پول به تهران جز از طریق بانک های شاهنشاهی یا استقراضی غیر ممکن بود. بانک شاهی برای انتقال پول به حواله کتابچی خان یا دوستش نرخ گزافی مطالبه می کرد که مانع از انجام معامله شد. بانک استقراضی هم روش مشابهی را در پیش گرفت (۲۳).

درست چهار روز بعد از این گزارش شرکت نفت انگلیس و ایران تأسیس شد. سرمایه شرکت دو میلیون پوند بود. روز بعد، ۳۸۰/۲۵۰ پوند به سه تن صاحبان امتیاز داده شد و در برابر کلیه حقوق امتیاز داری و بختیاری ها و شرکت بهره برداری اولیه به شرکت جدیدالتأسیس واگذار گردید. پنجاه هزار سهم متعلق به شاه و وزرایش بود که بعد از فتح تهران و تجدید مشروطه کلیه آنها توسط شرکت خریداری گردید. غیر از شاه، امین السلطان صدراعظم مقتول، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و مهندس الممالک غفاری (یمین نظام) سهامی در شرکت داشتند. ورثه اتابک بعد از قتل او سهامش را به شرکت فروختند. غفاری هم همین کار را کرد؛ اما حسن مشیرالدوله و حسین مؤتمن الملک فرزندان میرزا نصرالله خان تا پایان عمر از سهام خود استفاده کردند (۲۴). دو ماه بعد از تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران بود که حمله به تهران انجام گرفت. در این موقع سردار اسعد که از پاریس به ایران آمده بود با خزع ملقات کرد و وامی از او دریافت نمود. فعالیت انگلیسی ها در خوزستان و مصالحه دادن بین خزع و بختیاری ها این گونه نتیجه داد. بدیهی است وام مزبور از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت شده بود؛ ضمن اینکه از تأسیس شرکت نفت بختیاری نیز مدت زیادی نمی گذشت. قرار بود سی هزار تومان دیگر هم از استانبول برسد (۲۵). این مبلغ از طرف انجمن سعادت استانبول پرداخت می شد که روابط مالی آن بر ما مشخص نیست؛ اما می دانیم در همین ایام سر ارنست کاسل در عثمانی سرمایه گذاری وسیعی کرده بود. او از محشوران و نزدیکان ادوارد هفتم و گروه سرمایه سالاران یهودی اطراف وی بود. بعد از فتح تهران باز هم مشکلات مالی ادامه داشت. دولت سپهدار نیاز مبرمی به پول داشت و از بانک شاهنشاهی خواسته شده بود مبلغی در اختیار او قرار دهد. جواهرات سلطنتی در نزد بانک اعتبارات پاریس (کردی لیونه) به رهن گذاشته شد و در حالیکه قیمت آنها پانصد هزار تومان تخمین زده می شد، فقط صد هزار تومان

به دولت ایران قرض دادند. شگفت اینکه مدیرعامل بانک شاهی این قضیه را تأیید و توصیه کرد به هیأت مدیره اداره کننده مشروطه که اکثر آنها تندرو بودند، وامی پرداخت گردد (۲۶). رهبر فکری هیأت مدیره حسینقلی خان نواب بود، که برادرش عباسقلی خان در سفارت انگلیس شاغل بود (۲۷). در بوشهر طرفداران مشروطه که شهر را به تصرف در آورده بودند بر کالاهای خارجی نوعی تعرفه گمرکی وضع کردند. این قضیه باعث شد تا ویلسون آنها را کسانی خطاب کند که «بویی از فرهنگ و مدنیت به مشامشان نرسیده»، زیرا بیم آن می رفت کالاهای انگلیسی را که در مغازه ها بود غارت کنند و «در این صورت بعید نیست که کاکس از نقطه نظر اعاده نظم و آرامش از حکومت هندوستان تقاضا نماید که موقتاً با اعزام نیروی نظامی به این آشوب و کشمکش خاتمه دهند (۲۸)».

سر پرسی کاکس نماینده حکومت هند انگلیس در خلیج فارس معتقد بود مشروطیت ایران احتمالاً باعث اختلال در امنیت می شود و پیشرفت کارهای شرکت نفت را به تأخیر می اندازد. به همین دلیل دستور داد سربازهای هندی که مأمور حفاظت از میادین نفتی بودند به هند مراجعت نکنند. ویلسون در اعتراض به روش دیپلمات های کشورش در تهران که از مشروطه جانبداری می کردند، نوشت:

متأسفانه عقاید مأمورین سیاسی انگلیس در طهران با کسانی که در جنوب انجام وظیفه می کنند فرسنگ ها فاصله دارد و گویا این آقایانی که در طهران همواره به روش سیاستمداران فرانسه، فراک پوشیده و کلاه سیلندر به سر می گذارند متوجه نیستند که رژیم پارلمانی به درد این مملکت نمی خورد و آنها به عبث از این موضوع طرفداری می کنند (۲۹).

اوایل سال ۱۹۱۰ دیوید فریزر خبرنگار مخصوص تایمز که در هندوستان، جنوب آفریقا، چین و اکثر سرزمین های آسیای میانه مأموریت داشته و صاحب تجربیات زیادی بود از میادین نفتی خوزستان دیدن کرد. ویلسون او را یک «شخصیت بزرگ (۳۰)» توصیف می کرد. در این ایام هدف حکومت هند این بود تا در ایران «یک حکومت با تمام معنی مقتدر و نیرومند بر سر کار بیاید و در صورت عدم امکان، لااقل مشرق و مغرب این مملکت کاملاً تحت نفوذ و سیطره دولت بریتانیا بوده باشد (۳۱)». امری که در دوره رضاخان جامه عمل پوشید

ایران کمربند امنیتی هندوستان

کشور وسیع هندوستان به واسطه سلسله جبال هیمالیا از شمال و شمال شرق کاملاً امن است، از ناحیه شمال غرب به افغانستان و کشمیر و نیز بلوچستان متصل است که از این نواحی چندین بار به اعماق هند لشکرکشی شده است. همچنین دشتهای وسیع مکران راه مناسبی برای ورود به هند مهیا می کرد. اسکندر مقدونی، سلطان محمود غزنوی، تیمور لنگ و نادرشاه در زمره افرادی بودند که از این معبر به هندوستان تاختند. از سال های اوایل قرن نوزدهم به بعد دولت انگلیس می خواست در مناطق مزبور، دولت های دست نشانده تشکیل دهد تا جلوی تعرضات احتمالی به هند را بگیرد. همین مسئله کلید و معمای اصلی اوضاع سیاسی ایران در دوره سلطنت فتحعلی شاه به بعد است.

در این دوره کمپانی هند شرقی بر مقدرات امور هندوستان حاکم بود. بالطبع کمپانی و مقامات آن در ایران علایقی داشتند که کاملاً تجاری بود و همین انگیزه های سیاسی جهت مداخله در امور ایران را نیز توجیه می کرد. به مرور زمان این گروه متوجه شدند برای حفظ سرمایه های خود در هند ناگزیرند راه ورود دشمن خارجی را که عمدتاً فرانسوی ها و روس ها بودند، مسدود نمایند. ایران در دروازه غربی هند در چشم کسانی که در کلکته و لندن با مسائل کمپانی سر و کار داشتند، اهمیت زایدالوصفی پیدا کرد. فرانسه و روسیه هم به نوبه خود نسبت به استیلای بریتانیا بر هند واکنش نشان دادند، و همین باعث شد از حدود اوایل قرن نوزدهم ایران عرصه کشاکش قدرت های جهانی آن روزگار گردد. هدف بریتانیا غیر از صیانت از امکانات بازرگانی خود، این بود که استقلال و تمامیت ارضی ایران حفظ گردد و این مهم را عاملی حیاتی برای دفاع از منافع بریتانیا و قلمرو امپراتوری آن می دانست (۳۱). علت امر فقط یک چیز بود؛ بریتانیا نمی توانست در برابر ماشین جنگی روسیه که ژنرال هایش دستور حملات مداوم به قفقاز و آسیای میانه را صادر می کردند مقاومت کند؛ اگر نه به محض احساس ضعف و سستی در ارکان دستگاه تزار، حتی لحظه ای در ادغام نمودن ایران در نظام جهانی سرمایه به منزله کمربند امنیتی بریتانیا کوتاهی نکردند، کاری که در دوره مشروطه انجام شد.

به مرور ایام، منافع تجاری بریتانیا در ایران افزایش یافت: شعبه های تلگراف هند و اروپا که با مساعی یک یهودی به نام سر فردریک گلد اسمید کشیده شده بود،

بانک شاهنشاهی که سهام داران آن عمدتاً خانواده های یهودی ساسون و شرودر بودند؛ تجارت دریایی خلیج فارس که لینچ امتیاز آن را داشت؛ شرکت نفت انگلیس و ایران؛ امتیاز سندیکای راه آهن ایران؛ مؤسسات مختلف بازرگانی بریتانیا و هند و کثیری از شرکت های بزرگ و کوچک در زمره این منافع و علایق بودند. بنابراین مسئله امنیت امپراتوری شرقی انگلیس نمی گذاشت آن کشور خود را از آنچه در ایران می گذرد برکنار نگه دارد. اگر ایران تنها می ماند، از شمال زیر فشار روسیه قرار می گرفت. این سیاست تا آخر دوره قاجار دنبال شد، یعنی انگلیس مهم ترین منافع خود را در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به صورت محافظی برای امپراتوری اش در هند می دید؛ گذشته از اینکه منافع اقتصادی عظیمی در ایران وجود داشت که باید از آنها حمایت می شد. (۳۲)

حداقل از آغاز دوره قاجار به شکل غیر رسمی و از دوره ناصرالدین شاه تا سالهای بعدی، به شکل رسمی نظامیان مقیم هند برای مأموریت سیاسی به ایران فرستاده می شدند. این قضیه ناشی از علایق بیشتر تجاری و نزدیکی هند به ایران بود. افراد جوان بیشتر در خدمت کمپانی هند شرقی بودند که در صورت ضرورت می توانستند در ایران مقیم باشند یا اینکه از قبل این کشور را بشناسند. در آن ایام، هنوز بخش زیادی از مردم هندوستان زبان فارسی می دانستند، پس بیشتر مقامات کمپانی در اوایل خدمت خود آن زبان را تا حدی آموخته بودند. بیشتر اعضای سفارت بریتانیا در تهران از هند اعزام می شدند و اداره سفارت انگلیس در تهران میان وزرات امور خارجه در لندن و کمپانی هند شرقی در کلکته در نوسان بود. در سال های نخست قرن نوزدهم نظارت بر سفارت انگلیس در تهران برعهده وزارت امور خارجه آن کشور بود. لیکن مقامات وزارت خارجه روابط با ایران را موضوعی نسبتاً آسیایی می دانستند. پس تصمیم گرفته شد مسئولیت هیأت های سیاسی تهران به حکومت هند واگذار شود (۳۳).

اگرچه نفع انگلیس در کنار آمدن با روسیه برای حفظ منافع خود در هند بود، لیکن بسیاری از ایرانیان اعتقاد داشتند استقلال و موجودیت کشور بسته به رقابت دولتین است. از آنجا که ایران بین این دو قدرت قرار گرفته است، اگر آنها روزی با هم کنار آیند، زیانش متوجه ایرانیان خواهد شد (۳۴).

در دومین مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا، یکی از مهم ترین مسائل نحوه فراهم آوردن پول بود. حکومت هندوستان آماده بود احتیاجات مالی شاه را در این سفر بپردازد و لرد کرزن نایب السلطنه هم خیلی عجله داشت تا این وجه را به موقع به

شاه برساند. اما شورای سیاسی هندوستان که مقرش در لندن بود، نهایتاً با این امر مخالفت می کرد. دلیل این بود که اعطای وام مغایر با مفاد آخرین پیمان قرضه ای بود که بین ایران و روسیه منعقد شده بود. طبق آن پیمان ایران حق نداشت از کشوری دیگر، بی اطلاع و تصویب قبلی روسیه وام اخذ کند. اما هاردینگ معتقد بود نباید به مفاد این پیمان وقعی نهاد و نباید گذاشت روس ها بر سیاست های مالی ایران حاکم شوند.

راه حل ساده بود؛ بدون اینکه دستاویزی برای بهانه جویی آتی روس ها وجود داشته باشد، بریتانیا باید خود را از مسئله کنار می کشید؛ اما به بانک شاهنشاهی اشاره می کرد تا وام موردنظر به شکل غیررسمی پرداخت شود. این بانک در ظاهر هیچ گونه ارتباط رسمی با دولت انگلستان نداشت و یک مؤسسه خصوصی محسوب می شد. بدیهی است وام از طرف سرمایه داران بریتانیا و به اشاره دولت آن کشور در اختیار شاه قرار می گرفت. نظر به اینکه آن مؤسسه در ایران فعال بود، ایداً نمی شد (۳۵) به آن به چشم یک بانک خارجی نگریست. پس اخذ وام از آن با روح قرارداد با روسیه تعارضی پیدا نمی کرد. وثیقه وام از دو محل معتبر بود. نخست: محصولات شیلات دریای خزر که جزو انحصارات دولتی بود و دوم: درآمد گمرک های فارس و بنادر جنوب ایران. درآمدهای این گمرک ها از عواید سایر گمرک های داخلی ایران که منحصراً به بازپرداخت وام سال ۱۹۰۰ انگلیس اختصاص داشت، مستثنی بود.

سرمایه مجاز اولیه بانک شاهی چهار میلیون لیره انگلیس بود. سرمایه اولیه بعداً به علت تنزل بهای نقره و بالا رفتن قیمت ارز، کاهش یافت و به ششصد و پنجاه هزار لیره رسید. اما این کاهش سرمایه از اعتبار مالی و معاملاتی بانک نکاست. امور تجاری و مالی بانک تحت نظر مدیری بسیار لایق و کاردان یعنی مستر رابینو اداره می شد. رابینو حسن شهرت بانک را در سطحی عالی نگه داشت. او نه تنها رضایت خاطر تجار ایرانی را فراهم می کرد، بلکه با نوز مدیرکل گمرک های ایران که فعال مایشاء بود روابطی صمیمانه پیدا کرده بود که همین امر در پیشرفت امور بانک تأثیر شگرفی داشت. پیوند نوز با بانک شاهی، ناراضی تراشی وی علیه دستگاه قاجار را برای هر کسی معنی دارتر می کند.

به هر حال اهمیت پیشنهاد هاردینگ این بود که برای نخستین بار سابقه ای بسیار مهم برای ایجاد شکاف در دیواری که روس ها گرد مسائل مالی و سیاسی ایران کشیده بودند، به وجود آورد. بعد از آنکه قرارداد منعقد شد، هاردینگ با ولاسف

وزیرمختار روسیه در تهران ملاقات کرد. این ملاقات بامداد بعد از روز انعقاد قرارداد اعطای وام به ایران از سوی بانک شاهی صورت گرفت. ولاسف هاردینگ خواست از مضمون قرارداد آگاهی کند. او در توضیحات هاردینگ چیزی را مغایر قرارداد کشورش با ایران ندید. یکی - دویز بعد هاردینگ از هیأت های نمایندگی سیاسی خارجی مقیم تهران برای یک مهمانی دعوت کرد. آن روز او متوجه شد ولاسف، اتابک اعظم را مورد حملات شدید و جدی قرار داده است. روس ها دانسته بودند با این سابقه، انگلیس هرگاه بخواهد بدون دردرس از طریق بانک شاهی اعتبارات لازم را در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد و آن بخش از گمرک های کشور را که هنوز آزاد بود وثیقه وام قرار می دهد. در غیر این صورت «منابع نفت ایالات جنوبی و باختری ایران» وثیقه وام قرار می گرفت. از آن به بعد اعتماد روس ها به اتابک متزلزل شد. یکی از مواد قرارداد، در بدو امر مورد تصویب لرد کرزن قرار نگرفت. در بخش مربوط به وثیقه وام عبارت «بنادر جنوبی ایران» عمداً قید شده بود، تا حدود و اندازه جغرافیایی این وثیقه ها گسترش یابد. به همین دلیل هاردینگ عبارتی جامع تر از «فارس و بنادر» را گنجانید تا اگر احیاناً ایران باز هم به وام احتیاج پیدا کرد بتوانند با استفاده از عنوان «بنادر جنوبی ایران» حوزه ای وسیع از خرمشهر تا جاسک و چابهار را زیر نفوذ مالی خود درآورند (۳۶).

قضاوت بالا از آن خود هاردینگ است، اما دلیل دیگری هم برای مخالفت اولیه کرزن می توان اقامه کرد. بانک شاهی ابزار سلطه اقتصادی محافل سرمایه داری و الیگارشلی مالی انگلیس بود که اساساً جز به سود خود به چیزی دیگر نمی اندیشید و مثل همه شرکت هایی از این دست چندان مقید به مصالح ملی بریتانیا نبود. این بانک ریشه ای استوار در مجامع سرمایه سالار هند داشت. بین این گروه و افرادی مثل لرد کرزن همیشه درباره مسائل ایران اختلاف دیدگاه وجود داشت و بعدها این اختلاف در جریان قرارداد وثوق الدوله شدت پیدا کرد. پس دور از انتظار نبود که کرزن نسبت به تحریکات گسترده این بانک در مناطق هم جوار هند، نگرانی هایی برای منافع آتی بریتانیا در منطقه داشته باشد.

تکاپوی انگلیسی ها در گیلان و قفقاز

تحرکات در مناطق شمالی ایران از دوره وزیرمختاری هاردینگ و جریان اخذ وام برای مسافرت سال ۱۹۰۳ مظفرالدین شاه شدت یافت. در آن زمان برای نخستین بار هاردینگ پیشنهاد کرد شیلات خزر وثیقه وام مورد نیاز شاه باشد. شمال ایران به طور سنتی حوزه نفوذ روسیه محسوب می شد و اگر پیشنهاد هاردینگ تحقق پیدا می کرد، انگلیس جاپایی در منطقه نفوذ روسیه به دست می آورد. در این زمان انگلیسی ها در خاندان های محتشم و ملاک گیلان نفوذی بی سابقه پیدا کردند. هاردینگ از یکی از اشراف گیلان که دو نشان معتبر سنت مایکل و سنت جورج داشت سخن می گوید که یا در دوره مأموریت او و یا پیش تر از حکومت بریتانیا دریافت کرده بود. نشان ها خود بهترین حلال مشکلات دارنده آن بود.

حاجب الدوله یکی اعیان گیلانی را که متعلق به خاندان اکبر یا آل امشه بود از رشت به تهران آورد و ظاهراً بدون دلیل او را در پایتخت نگه داشته بود. «دوست گیلانی» هاردینگ به او شکایت برد، راه رهایی این بود که پیش کشی به عین الدوله صدراعظم جدید بپردازد. هاردینگ به عین الدوله خاطر نشان کرد هر نوع رفتار خشن و جابرانه با مرد گیلانی، «عکس العمل بی نهایت وخیم در لندن ایجاد خواهد کرد». فرد مزبور بالاخره با وساطت هاردینگ و تقدیم مبلغی پیش کشی آزاد شد، اما پیش از مراجعت به گیلان برای سپاسگزاری به دیدار هاردینگ رفت (۳۷). این اعیان زاده ها که در منطقه نفوذ روسیه می زیستند و از حمایت بریتانیا برخوردار بودند، بعدها در جریان تحولات مشروطه و بعد از آن گام های اساسی در تضعیف حکومت قاجار و تحکیم نفوذ انگلیس برداشتند و نقش اساسی در لشکرکشی به سوی تهران ایفا کردند.

به تکاپوی آل امشه در جریان اشغال تهران در بخش دیگر این کتاب اشاره خواهد شد و در این جا خاطر نشان می کنیم یکی از مهمترین چهره های این خاندان سردار منصور فتح الله اکبر بود که در دوره دوم مشروطه وزیر پست و تلگراف شد. او همان «اشراف زاده» ای است که هاردینگ نام او را ذکر نکرده، اما داستان دستگیری و رهایی اش را در تهران شرح داده است. سردار منصور پسر حاجی خان امشه ای و برادرزاده اکبرخان رشتی (بیگلربیگی) بود. او پس از مرگ

اکبرخان به تمام ثروت و نیز لقب و منصب او دست یافت. سردار منصور از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۲ مدیر گمرک های گیلان و مازندران بود. در مه ۱۸۹۹ همراه محسن خان مشیرالدوله به اروپا رفت، در مارس ۱۹۰۴ در ارتباط با تغییرات زمان عین الدوله به تهران آمد و مدتی در خانه حاجب الدوله تحت نظر بود. دستگیری او شاید به علت تکاپوهایش در آستانه مشروطه بوده باشد. وی پس از پرداخت مبلغی کلان و البته با وساطت هاردینگ همانطور که دیدیم آزادی خود را به دست آورد. فتح الله اکبر در سال ۱۹۰۲ که مظفرالدین شاه از طریق رشت عازم سفر دوم به فرنگ بود، با تقدیم هدایا لقب سردار منصوری گرفت. او از طرفداران نهضت مشروطیت در منطقه گیلان بود. سردار منصور عموزاده میرزا کریم خان رشتی بود، او همان کسی است که در آستانه کودتای سید ضیاء - رضاخان، رئیس الوزرای ایران بود و در تسلیم تهران به کودتاچیان نقشی مؤثر داشت. قضاوتی در مورد وی بیانگر ماهیت پیچیده اوست: «من تا حال گمان می کردم این شخص مثل عموم اهل طبرستان ساده است، حالا می بینم خیلی زیرک و شیطان و مدبر است» (۳۸). خاندان اکبر در منطقه ای که ظاهراً حوزه نفوذ روسیه بود، نقش بسیار عظیمی در تخریب پایه های نفوذ آن قدرت برعهده گرفتند و تا زمان های بعد اهمیتی کلیدی در منطقه داشتند. در میزان اهمیت و نفوذ آنان همین بس که هاردینگ تهدید کرده بود برخورد با سردار منصور عواقبی ناگوار در لندن علیه دولت عین الدوله خواهد داشت. به یاد داشته باشیم با حمایت سردار منصور و پسر عموهایش بود که اردوی گیلان به تهران لشکرکشی کرد و پایتخت را همراه با اردوی بختیاری تصرف نمود و محمدعلیشاه را برافکند.

از سوی دیگر در آستانه مشروطیت ایران، آرامنه و ترکهای قفقاز در جنب و جوشی دائمی بودند، «عده زیادی از گروه اخیر با نیپیلیست ها ارتباط و همکاری سری داشتند». با اینکه آرامنه با ترکها ظاهراً به دلیل قومی و مذهبی درگیر بودند، اما هر دو گروه نفرت و انزجار شدیدی نسبت به تزار روسیه داشتند. در باکو، هاردینگ که پس از خاتمه مأموریت خود در ایران به اروپا بازمی گشت و در یکی از «مهمترین هتل های بادکوبه» اقامت داشت، به «ملاقات یکی از تجار ثروتمند انگلیسی مقیم این شهر، که سالیان متمادی با کانونهای نفت قفقاز ارتباط داشت»، رفت. خواهیم دید منابع نفت باکو در دست چه کسانی بود و آنها چه نقشی در تحولات معاصر ایران داشتند.

همان ساعتی که هاردینگ «در منزل این بازرگان انگلیسی» نشست و مشغول

صحبت بود، ناگهان در زدند. چند لحظه بعد مردی وارد شد و خود را به مهمانان معرفی کرد. او دلیل آمدن خود را این گونه عنوان نمود که مبلغی «کمک نقدی برای کمیته انقلابی باکو» می خواهد که گردانندگانش «مشغول آماده کردن زمینه برای یک شورش نیهیلیستی در بادکوبه» بودند. بازرگان انگلیسی آمادگی خود را برای کمک به «کمیته انقلابی قفقاز» اعلام کرد و «قول داد که کمک های نقدی مورد نیاز را در اسرع وقت به دستشان برساند». هاردینگ از این موضوع متعجب گردید و «احساسات محافظه کاری» اش برانگیخته شد. وی به میزبان خود گفت صحیح نیست انسان در قلمرو حکومت پادشاهی زندگی کند و «غیرمستقیم در توطئه هایی که برای سرنگون کردن همان پادشاه در جریان است، شرکت داشته باشد». یکی از حضار مجلس به کمک میزبان شتافت و اطمینان داد هیچ ضرورتی به عذاب وجدان و ناراحتی نیست، «زیرا شخصاً اطلاع موثق دارد که چندین برابر همین اعانه نقدی را، که میزبان محترم قرار است بدهد، خود فرماندار بادکوبه قول داده است به صندوق شورشیان بریزد تا آنها بتوانند با استفاده از همین کمک ها، نظام سلطنتی روسیه را، که وی عالی ترین نماینده همان نظام در بادکوبه است، سرنگون کنند(۳۹)!»

هاردینگ شخصیتی بسیار مهم بود. او با خاندانی وصلت کرده بود که سهمی مؤثر در حوادث ایران ایفا کردند و از قضا با مقامات عالی رتبه انگلیس روابط بسیار صمیمانه ای داشتند. همین قدر کافی است که بگوییم هاردینگ پس از خاتمه مأموریتش در سال ۱۹۰۵ و رفتن به لندن، «در خانه ای مرفه و راحت، واقع در خیابان برکلی پایین» سکونت گزید که متعلق به مادر خوانده همسرش «بانو ولزلی» بود. در مراسم نامگذاری دومین فرزند هاردینگ شخص ادوارد هفتم و لرد سن ژرمن به عنوان پدرخوانده های وی شرکت کردند. در همین ایام در جلسه ای با حضور ادوارد هفتم و لرد کیچنر فرمانده نظامی مصر و فاتح سودان، بالفور نخست وزیر وقت و لرد لندسوان وزیر امور خارجه و نیز هاردینگ، که در قصر سلطنتی بالمورال (Balmoral) واقع در اسکاتلند برگزار شد، «برای اولین بار به طور خصوصی» از لندسوان شنید که «قرار است مذاکرات جدی میان روسیه و انگلستان برای تعیین مناطق نفوذ طرفین در آسیا هرچه زودتر آغاز شود(۴۰)». همین جا باید یادآوری کرد که پدر همسر هاردینگ «از اعضای عالی رتبه دربار بریتانیا» بود. با وساطت او بود که بعد از شانزده سال مأموریت در شرق، هاردینگ به عنوان وزیرمختار انگلیس در بلژیک روانه بروکسل شد.

جنگ روس و ژاپن از منظر منافع انگلیس در هند

در سال ۱۹۰۲ لرد لندسوان (Lord Lansdowne) پیمان اتحادی با ژاپن بست که هدفش تقویت مواضع ژاپنی‌ها در خاور دور علیه روسیه بود. ژاپنی‌ها در این ایام بار خنه روزافزون روسیه در منچوری مواجه بودند.

نفوذ روسیه در اعماق آسیا منحصر به خاور دور نبود. سه سرزمین مهم دیگر که در آنها منافع حیاتی انگلیسی‌ها نهفته بود در معرض تهدید قرار داشت، این سرزمین‌ها عبارت بودند از ایران، افغانستان و تبت. در ایران همیشه این ترس وجود داشت که روس‌ها به خلیج فارس برسند. لرد لندسوان وزیر خارجه انگلیس تحت تأثیر سخنان کرزن نایب السلطنه جوان هند، اعلامیه شدیدالحنی علیه روسیه منتشر کرد و اعلام داشت خلیج فارس منطقه‌ای مهم و حیاتی برای اقتصاد انگلیس است و تحت هیچ شرایطی به روسیه اجازه نخواهد داد در آنجا برای خود پایگاه تجاری یا نظامی دایر کند (۴۱).

در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵ ژاپن که پشت‌گرم به حمایت‌های بی‌دریغ انگلستان بود، روسیه را شکست داد. این عامل همراه با شورش‌های گسترده داخلی منجر به تأسیس دوما‌ی دولتی روسیه شد و این کشور در زمره نظام‌های مشروطه قرار گرفت. محافظه‌کاران که در پیوند با سرمایه‌سالاران هند قرار داشتند معتقد بودند باید فشار بر روسیه تا عقب‌نشینی کامل از نیت‌های تهاجمی ادامه یابد، اما درست در چنین ایامی بود که لیبرال‌ها اکثریت را به دست آوردند و سر ادوارد گری که به جای لرد لندسوان وزیر خارجه شده بود، سیاست تفاهم با روسیه را در پیش گرفت؛ امری که منجر به قرارداد ۱۹۰۷ شد.

برخی انگلیسی‌ها معتقد بودند آسیا سرزمینی وسیع است که دولت‌های اروپایی منافع زیادی در آن دارند، بنابراین بهتر است با روس‌ها کنار آیند. از نظر عده‌ای از دولتمردان بریتانیا و البته قبل از مسئله کشف نفت، ایران به خودی خود ارزش آن را نداشت تا بخاطر آن با روسیه رو در رو شد. پس قدرت‌ها باید بر بالین این بیمار رو به مرگ بنشینند و پس از مرگ او میراث او را به طور مساوی تقسیم نمایند؛ زیرا از دید آنها ایران زودتر از دیگر ممالک آسیایی از بین خواهد رفت. (۴۲) بهترین راه کنار آمدن با روس‌ها تعیین منطقه نفوذ بود، این دیدگاه از دوره ولف وجود داشت و استدلال می‌شد که در برابر آلمان که تلاش می‌کند در

خلیج فارس نفوذ تجاری پیدا کند، باید راه مصالحه با روس ها را پیمود. به هر نحوی که بود باید جلوی نفوذ روسیه به جنوب و شرق ایران گرفته می شد، کلید تسلط بر غرب ایران، اصفهان بود و هر دولتی اصفهان را در دست داشت، نفوذی غیرقابل انکار بر بخش اعظم کشور به دست می آورد. اگر امنیت مرزهای جنوبی و شرقی حفظ نمی شد، خطر بزرگی امنیت هند را تهدید می کرد. سیاست تعیین منطقه نفوذ در ایران با مرگ لرد سالیسبوری و آغاز وزارت امور خارجه لرد لندسوان آغاز گردید. در سال ۱۹۰۳ او اعلامیه ای منتشر کرد که طبق آن دول دیگر را از تأسیس استحکامات دریایی و بندری در خلیج فارس منع می نمود، زیرا آن را تهدیدی علیه منافع بریتانیا می دانست. در همین سال لرد کرزن با یک ناوگان جنگی وارد خلیج فارس شد، و باز هم در همین سال گمرک های جنوب بار دیگر بعد از استقراض از بانک شاهی در جریان جنبش ضد رژی به ودیعه انگلیسی ها رفت. همچنین در این سال سر هنری مک ماهون مأمور تحدید حدود سیستان شد. اساساً در این زمان بین ایران و افغانستان اختلافی وجود نداشت، لیکن مک ماهون طبق ماده شش عهدنامه ۱۸۵۷ که برای تعیین خطوط مرزی مأموریت یافته بود، وارد سیستان شد.

در همین هنگام بین ژاپن با روسیه آتش اختلاف شعله ور شد. روسیه از رفتار خشن ژاپن در شگفت بود و تعجب می کرد از اینکه چرا ژاپن رابطه خود را ناگهان با آن کشور قطع کرده است. وزیر خارجه روسیه به دلکاسه وزیر خارجه فرانسه روی آورد تا اختلافات آنها را حل کند، لیکن تلاش هایش بی نتیجه ماند. پس با لرد لندسوان وارد مذاکره شد؛ اما لندسوان هم حاضر نشد بین روس و ژاپن وساطت کند (۴۳). علت امر چه بود؟ در حقیقت به سال ۱۹۰۲ بین ژاپن و انگلیس پیمانی بسته شده بود که طبق آن انگلیس کمک های نظامی و اقتصادی در اختیار ژاپن قرار می داد. اگرچه چرچیل معتقد است هدف این بود که هم دولت بلندیروز ژاپن ضعیف گردد و هم روسیه دشمن دیرین از پای درآید (۴۴). اما واقعیت این است که انگلیس، ژاپن را مهار روسیه قرار داده بود. در هشتم فوریه ۱۹۰۴ جنگ روس و ژاپن آغاز گردید. یک سال بعد در ژانویه ۱۹۰۵، روسیه در کمال ناباوری از ژاپن شکست خورد و در همین سال آشوب های سراسری در برخی نقاط روسیه بالاخص قفقاز، که عمده ترین مرکز سرمایه گذاری سرمایه داران جهان وطنی و نیز انگلیس در روسیه بود، آغاز گردید که منجر به مشروطه روسیه و تأسیس دوما

دولتی شد.

از گذشته های دور عده ای از مقامات انگلیسی از جمله مانسفیلد (W. R. Mansfield) فرمانده کل قوای بریتانیا در هندا اعتقاد داشتند نگرانی و وحشت از روس ها درباره تأثیر آنان بر مصالح انگلیس در هند بیش از حد غیرمنطقی است. او می گفت انگلیس به عنوان یک قدرت نظامی و سیاسی ترسی از روسیه ندارد، خواه این کشور در مرزهای کنونی متوقف شود یا اینکه دامنه نفوذ خود را حتی تا مرزهای هند بگستراند؛ «صدمه بزرگ را کسانی به ما می زنند که به هر علتی که باشد به تبلیغ عقیده غلط ضعیف بودن ما در هندوستان می پردازند» (۴۵).

لیبرال ها و سیاست مصالحه با روسیه

در سال ۱۹۰۶ حزب لیبرال بر حزب محافظه کار غلبه کرد و اکثریت پارلمانی را از آن خود ساخت. بحث تعیین منطقه نفوذ با روسیه به شکل جدی تری مطرح گردید. رایس وزیرمختار جدید انگلیس در تهران، معتقد بود تعیین منطقه نفوذ باید توأم با استقلال و یکپارچگی و تقسیم برابر امکانات اقتصادی و بازرگانی ایران بین دولتین باشد. رایس می گفت باید به زمامداران ایران نشان داده شود قرارداد برای حفظ تمامیت ارضی کشورشان ضروری است. اگر آن قرارداد به مثابه ابزاری برای کنترل ایران تفسیر می شد، باید حتماً از آن تفسیر جلوگیری به عمل می آمد. نگرانی رایس این بود که مبادا طرفداران انگلیس در ایران تحت تأثیر تبلیغات احتمالی روس ها تصور کنند سیاست بریتانیا مبنی بر حفظ استقلال ایران تغییر کرده است و بریتانیا می خواهد برای رفع دشمنی با روسیه، قسمت اعظم خاک ایران را واگذارد تا بخش کوچکی را که برای دفاع از هند لازم است در اختیار بگیرد (۴۶).

مأموران انگلیسی که در هند انجام وظیفه می کردند، علاقه مند بودند ایران هم چنان مستقل باشد و شخص اسپرینگ رایس با دستگاه سیاست خارجی انگلستان اختلاف جدی داشت. او بر اهمیت حوادثی که منجر به نهضت مشروطه ایران شد پای می فشرد، اما «در این میانه یک چیز کاملاً مسلم بود که خود لرد هاردینگ هم قبولش داشت و آن این بود که وزارت خارجه روسیه هیچ گونه علاقه ای به هدف های نهضت مشروطیت ایران ندارد و از نظرگاه مصالح درازمدت روسیه آن را خطرناک تلقی می کند». انگلیسی ها هم مایل نبودند علیه روسیه در ایران دست به

یک سیاست تهاجمی بزنند، به همین دلیل رسم بست نشینی در سفارت را ملغی کردند (۴۷۲).

پیش از این گری در نامه ای به رایس ضمن نوشتن اینکه چهارده هزار نفر در باغ تابستانی سفارت بریتانیا در قهلق بست نشسته اند، و با اعلام اینکه دیر یا زود شاه هم به جمع آنها خواهد پیوست بست نشینی را به تمسخر گرفت. چهار روز بعد در دوازدهم

اوت ۱۹۰۶ اطلاع داد تعداد بست نشینان به دویست نفر رسیده است و با اطلاق لغت ایهام دار Bastard که ظاهراً معنی بست نشینان داشت، اما در حقیقت حرامزاده را از آن مراد کرده بود، بار دیگر خواسته واقعی خود را در عدم حمایت از حرکات این چینی علنی کرد. گری مشروطه ایران را مسخره می کرد و با استهزا می گفت بزودی ایرانیان سر ایولین گرانت داف (Sir Evelyn Grant-Doff) کاردار سفارت را، که در غیاب رایس انجام وظیفه می کرد، به شاهی برخواهند گزید. با اشاره به اینکه بست نشینان در باغ سفارت قضای حاجت می کردند، گری نوشت:

تمام امکانات خزانه داری بریتانیا، و اگر آن نشد، تمام بودجه سری دستگاه های اطلاعاتی ما، قرار است تحت اختیار شما گذاشته شود که باغ وسیع سفارت را به حال سابقش برگردانید. تصور نمی کنم دیگر مسئله ای به نام «کمبود کود» برای سال آینده داشته باشیم. باروری درختان و گل‌های محوطه سفارت، بعد از قضایای اخیر، چنان غنی شده است که واقعا ارزش پول خرج کردن را دارد. دوست عزیزم، چه گل‌های سرخ قشنگی در عرض یکی دو سال آینده در باغ سفارت خواهی داشت (۴۸)!

رایس در سپتامبر ۱۹۰۶ وارد تهران شد، یعنی زمانی که مشروطه ایران به نخستین هدف هایش رسیده بود. گرانت داف در غیاب وزیرمختار از بست نشینان حمایت کرده بود. اما سیاست رسمی دولت لیبرال چیزی جز مصالحه با روسیه نبود. رایس که نسبت به مطامع روسیه همچنان بدبین بود، درد دل هایش را به والنٹین چیروول سردبیر مسائل خارجی روزنامه تایمز، مستر نورمن از معاونین وزارت خارجه، دوست یهودی اش رونالد فرگوسن نماینده مجلس عوام و لرد کیچنر که زمانی فاتح مصر بود می نوشت و از سیاست رسمی بریتانیا در برابر حوادث ایران انتقاد می کرد و نسبت به آینده بدبین بود.

این دوستی ها بیهوده نبود و مبنای فکری عمیقی داشت. چیروول در سال ۱۸۵۲ به

دنیا آمد و در ۱۹۲۹ درگذشت. تحصیلات او در آلمان و فرانسه انجام گرفت. از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۶ کارمند وزارت امور خارجه بود و از ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۲ مدیر بخش خارجی روزنامه تایمز. چیرول در سال ۱۹۰۲ مسافرتی به ایران و هند کرد و سال بعد کتابی به نام «مسئله شرق میانه» (The Middle Eastern Question) تألیف نمود. پیش از این در سال ۱۸۸۴، یعنی درست در زمانی که پایه های نفوذ انگلیس در ایران توسط دوست دیگر رایس، سر رونالد فرگوسن تامسون (Sir Ronald Ferguson Thomson) تحکیم می شد، به ایران آمده بود. فرگوسن تامسون از پنج سال قبل وزیرمختار بریتانیا در تهران بود و همه چیز بر وفق مراد وی بود. از آن روزها تا سال ۱۹۰۲ انگلیس آرام آرام نقاط اتکایی در ایران یافته بود، لیکن از این سال ابتکار عمل در دست روسیه قرار گرفت. تامسون پیش از این هم مدتها در ایران زندگی کرده بود، به همین دلیل با این کشور آشنایی داشت. در دوره وزیرمختاری او که از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۷ طول کشید، مقدمات قراردادهای اقتصادی و نفوذ سرمایه های اروپایی به ایران شکل گرفت.

در این دوره بندر خرمشهر به عنوان بهترین نقطه خلیج فارس شناخته شد. اهمیت منطقه در این بود که برای مقاصد تجاری و نظامی می توانست فوق العاده مثمرتر باشد. از برتریهای منطقه، وجود رود کارون بود که در آن کشتی های روسی محموله های نفت، آرد، شکر، کبریت و تخته برای ساخت صندوق خرما حمل و نقل می کردند. محصولات بین بوشهر و بصره جابجا می شد. بنابراین اهمیت امتیاز لینچ با این توضیح بهتر روشن می شود. از دیگر مناطق کلیدی، شهر یزد بود که مرکز تجارت با خراسان، سیستان، افغانستان، کرمان، بندرعباس، هند، جاوه، چین، ترکستان، بخارا و روسیه به شمار می آمد. برخی از اعضای اقلیت های زرتشتی و یهودی در یزد نقش کلیدی در گسترش روابط تجاری ایران و هند داشتند.

از دیگر مراکز تجاری مورد علاقه انگلیسی ها شرق ایران بود. امیر شوکت الملک علم حاکم بیرجند و قاننات و دوست ظل السلطان، مورد اعتماد حکومت هند قرار داشت. بیرجند از مراکز رقابت روس و انگلیس بود. در ابتدای قرن بیستم تجارت هند با سیستان به میلیون ها روپیه می رسید، به همین سیاق آنها در مشهد هم بازاری در اختیار داشتند، این بازار در دست تجار هندی بود.

در جنوب ایران خانواده قوام شیرازی مناسبات حسنه ای با مأمورین بریتانیا داشتند. مثلاً در دوره مشروطیت آرنولد ویلسون با آنها بسیار محشور بود. ویلسون نقل می کند قوام شبها با اسلحه و قطار فشنگ استراحت می کرد و هر لحظه تصور می نمود

عده ای برای قتل او به سراغش خواهند آمد. ویلسون هم کاملاً مراقب او بود «که مبادا چند نفر از مخالفین برای سوءقصد به وی از روی دیوار باغ بالا بیایند» (۴۹). ویلسون یادداشت هایی از مسافرت به نواحی جنوبی ایران تهیه کرد. او در مورد راه آهن و ضرورت احداث آن نکات و اطلاعات فراوان نوشت. در مورد ایلات و عشایر فارس هم مطالب جالب توجهی تهیه کرد که به قول خودش «بعدها برای مأمورین انتلیجنس سرویس و اعضای کنسولگری های انگلیس در ایران از هر جهت مورد استفاده واقع شد» (۵۰). این تلاش ها همه برای حفاظت از مرزهای هندوستان بود. مأمورینی که به ایران می آمدند، بالاخص از دوره ولف به بعد هر کدام با مسائل هند آشنایی داشتند؛ یا اینکه قبلاً در آنجا مأموریتی انجام داده بودند.

رایس با سیاست خارجی دولت متبوعش در قرارداد ۱۹۰۷ مخالف بود. مأمورین حکومت هند هم با هرگونه تعیین منطقه نفوذ که مانع دسترسی انگلیس به بنادر خلیج فارس باشد و بر عکس دولت نیرومندی در ایران مرزهای غربی هند و سواحل خلیج فارس را نظارت کند، مخالف بودند و اعتقاد داشتند اگر هم تمرکز قوا در ایران شکل نگیرد، حداقل حکومتی تشکیل شود که اولیای آن دارای اراده و استقلال فکری باشند و زیر بار تحمیلات روسیه نروند، نه اینکه حکومت مقتدری وجود داشته باشد که در سراسر ایران بر اوضاع مسلط باشد، اما به اختیار روس ها اداره شود (۵۱). در چنین شرایطی جنبش مشروطه آغاز گردید، در حالی که بحران های مالی کمر اقتصاد کشور را خم کرده بود. مشکلات وقتی جدی تر شد که انگلیسی ها با وصف حمایت مکرر و اولیه محمدعلیشاه از مشروطه، او را ریاکار می دانستند و می گفتند زیر نفوذ روسیه است و از آنها مدال سنت آندریو (Saint Andrew) دریافت کرده و با همان مدال در سال ۱۹۰۵ یک وام صد هزار لیره ای گرفته است. رایس، شاه را قلباً با مشروطه مخالف می دانست، به گمان او شاه مردی بود که با رسیدن به سلطنت، روس ها محصول سالیان دراز حمایت خود را از او خواهند چید و نفوذ روسیه که پیش تر متکی بر اهرم نظامی بود، این بار به شکل مسالمت آمیز روند سیاسی شتابناکی خواهد یافت. رایس نگران بود اگر مشروطه خواهان به دلیل ضعف و پراکندگی داخلی، طبق پیش بینی ها متلاشی گردند، این نفوذ سرعت بیشتری گیرد. (۵۲)

از طرفی روسیه با هرگونه تعیین منطقه نفوذ در ایران که مانع از دسترسی آن کشور به بنادر خلیج فارس شود، مخالف بود. آن دولت از احداث خطوط آهن یا هرگونه وسایل حمل و نقل که منافع تجاری و سیاسی اش را با بحران مواجه سازد،

شدیداً مخالفت می کرد. ایران باید با روسیه بیشتر کنار می آمد؛ می بایست مانع از ورود اسلحه از هند به شرق کشور می شد؛ و مهم تر اینکه مانع قرار گرفتن سیستان در کانون منافع انگلیس می گردید و نباید می گذاشت نواحی شرقی به زیر نظارت بریتانیا در آید. اگر انگلیس از حامیان ایرانی خود دفاع می کرد، اوضاع بهتر می شد، والا هدف روسیه ممانعت از قوت گرفتن متحدان بریتانیا در ایران بود. اگر بریتانیا در حوادث ایران برنده می شد، روسیه دیگر نمی توانست ایران را ببعد و سیاست هایش با شکست محتوم مواجه می شد. رایس از اینکه روسیه با تشکیلات فعلی خود به شکست در ایران رضایت دهد، ناامید بود (۵۳). با این وصف سر ادوارد گری اگرچه به وزیرمختار اجازه داد هرگونه که خود می داند، وامی برای رفع بحران های اقتصادی به شاه بدهد تا اطمینان او را جلب نماید، اما تذکر داد دولت انگلیس مایل نیست حتی الامکان کاری کند که بهانه ای به دست روس ها دهد که آن را به عنوان مداخله در امور داخلی ایران تلقی نمایند (۵۴). چیزی از صدور این دستورالعمل نگذشته بود که به دلیل بدبینی بین شاه و مجلس، درباری انگلیس، به فرماندهی کل نیروهای انگلیس مقیم هندوستان فرمان داد تا با توجه به اوضاع سیاسی ایران و احتمال مداخله روس و انگلیس در آینده ای نزدیک برای حفظ اتباع خود، ناوگان خویش را برای دفاع از منافع بریتانیا به حال آماده باش درآورند تا اگر روس ها از شمال حمله کردند، آنها فوراً به طرف بنادر جنوبی ایران حرکت کنند (۵۵).

اهداف بریتانیا در ایران از توضیحات حکومت هندوستان به وزیرامور هند در انگلیس واضح می شود. از نظر او اهمیت ایران به دلیل روابطی بود که این کشور با هند داشت و همین مهم استراتژی بریتانیا را در کشور رقم می زد. از ابتدای قرن نوزدهم که فرانسه قصد داشت از راه ایران به هند هجوم آورد، اهمیت نظامی این کشور بر دولتمردان انگلیسی بیشتر روشن شد. جدا ساختن افغانستان از ایران و تشکیل یک حکومت مستقل در چارچوب همین استراتژی قابل تبیین است. ایران به بلوچستان هند راه داشت. خلیج فارس هم به دلیل اتصال به اقیانوس هند اهمیت نظامی پیدا کرده بود. بنابراین ایران برای حفظ هند اهمیت نظامی داشت. چون ایران عرصه رقابت های دائمی روس و انگلیس بود، حکومت هند اعتقاد داشت مخاطرات عظیمی در پیش خواهد بود. گذشته از این دولت های دیگر هم از زاویه چشم و هم چشمی و رقابت به این منطقه خیره شده بودند (۵۶).

بنابراین وقتی سر ادوارد گری دشمن عمده را نه روسیه، بلکه آلمان می دید، و با

این بینش خود عملاً موانع را از سر راه روسیه برای رسیدن به هند برمی داشت، بیش از همه با مخالفت حکومت هند و در رأس همه صاحبان سرمایه مواجه می شد. کسانی که سرمایه گذاری های عظیمی در هند کرده بودند، بیم آن داشتند اگر توجه اصلی بریتانیا به غرب معطوف شود، حریف دیرین با احساس قدرت بیشتری در ایران جولان دهد و گامی دیگر به مقصد دیرینه یعنی هند نزدیک شود.

به هر حال در زمان انقلاب مشروطه ایران هجوم روس و انگلیس ضرورت پیدا نکرد؛ اما پس از علنی شدن قرارداد ۱۹۰۷ رایس نامه ای به دوست دیرینه خود ناصرالملک که اینک رئیس الوزراء شده بود نوشت و به طور خصوصی خاطرنشان کرد قراردادی بین روس و انگلیس امضاء شده است، اما قبل از اطلاع دولت ایران منتشر نخواهد شد. ادعا شد این قرارداد استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین می کند و روس و انگلیس متعهد می شوند که در منطقه نفوذ دیگری در صدد کسب امتیاز نباشند و یا اقدامی انجام ندهند که به ضرر دیگری باشد. او موافقت نامه را «کاملاً ضروری» خواند و توضیح داد که این کار پیش تر توسط ژاپن، فرانسه، روسیه و انگلیس برای ادامه وضعیت موجود در آسیا صورت گرفته است. او زمان را برای بهره برداری ایران از کمک های قدرت های بزرگ اروپایی برای توسعه منابع خود مناسب ارزیابی کرد و از ناصرالملک خواست سخنی از بانک ملی به میان نیاورد و خاطرنشان کرد روسیه هم با انتصاب یک فرانسوی به عنوان مشاور بانک ملی ایران مخالفت خواهد کرد، زیرا این عمل منجر به مداخله سیاسی فرانسه خواهد شد (۵۷). به این شکل سرنوشت سیاسی ایران با بحرانهای اقتصاد داخلی و مسئله هند گره خورده بود. (۱)

نفت و مشروطه ایران

بحث نفت ایران با فردی به نام آنتوان کتاچی خان در هم تنیده است. او فرزند مردی به نام ژاک و از اهالی گرجستان بود، ژاک به هنگام تصرف قفقاز از طرف روسیه در استانبول مقیم بود. آنتوان در لیورن (Livourne) ایتالیا تحصیل کرد و مدت بیست و دو سال در خدمت دولت ایران بود. کتاچی خان نقش عظیمی در اخذ امتیاز تنباکو و نفت توسط انگلیسی ها داشت. او در سال ۱۹۰۲ در ایتالیا درگذشت و فرزندانش ونسان، پرویز و ادوارد با دارایی پدر مثل نقدینه هایی که در بانک های اروپایی و نیز سهامی که در شرکت دارسی داشت، زندگی مرفهی را در لندن

و دیگر شهرهای اروپایی گذرانیدند (Marriott). از بین اینها ادوارد مستقیماً با شرکت نفت و سفارت انگلیس در تهران مربوط بود.

پیش‌تر سر هنری دراموند ولف که دلال شرکت‌های انگلیسی بود، عقیده داشت به احتمال قوی ذخایر فراوان نفت نه تنها در جنوب ایران بلکه در مناطق غربی کشور هم وجود دارد. این دیدگاه مورد تأیید آنتوان کتابچی خان بود. ولف نامه‌ای به هاردینگ وزیرمختار وقت انگلیس در ایران نوشت و ماریوت (۵۸) نامی را که حامل نامه بود معرفی کرد و توصیه نمود از موقعیت خود برای تحصیل امتیاز نفت به نام یک سرمایه‌دار مقیم استرالیا که همین ماریوت نماینده اش بود، استفاده کند (۵۹). این فرد ویلیام ناکس داریسی نام داشت. گرفتن امتیاز داریسی نخستین و مهم‌ترین موفقیت هاردینگ در ایران بود. ویلیام ناکس داریسی در ۲۹ مه ۱۹۰۱ امتیاز نفت ایران را به واسطه هاردینگ گرفت، در نوامبر سال بعد در چاه سرخ نزدیک مرز بین النهرین و یا عراق امروزی در غرب کرمانشاه عملیات خود را آغاز کرد که بعد از دو سال متوقف شد. از سال ۱۹۰۵ مهندسان او فعالیت‌های پی‌گیر در منطقه بختیاری آغاز کردند، در ۱۹۰۷ دامنه عملیات به نفتان در مسجدسلیمان کشیده شد و در ۲۶ مه ۱۹۰۸ نخستین چاه نفت کشف گردید. دو ماه بعد از این عملیات حمله به تهران برای ساقط کردن محمدعلیشاه از شمال و جنوب شروع شد.

در پانزدهم نوامبر ۱۹۰۵ بین صمصام السلطنه، غلامحسین خان شهاب السلطنه، حاج علیقلی خان سردار اسعد، نصیرخان صارم الملک (سردار جنگ)، پریس جنرال کنسول انگلیس در اصفهان و رینولدز سرمهندس شرکت نفت و نماینده داریسی در ایران قراردادی امضا شد. طبق این قرارداد به داریسی به مدت پنج سال اجازه فعالیت و احداث ساختمان در اراضی غیر زراعی داده می‌شد، حفاظت از تأسیسات نفتی برعهده بختیاری‌ها بود و در برابر سالی دو هزار پوند به خوانین بختیاری پرداخت می‌شد. همچنین ۳ درصد از سود سهام به خوانین تعلق می‌گرفت و ساختمان‌ها هم بعد از خاتمه قرارداد به بختیاری‌ها داده می‌شد.

در نوامبر ۱۹۰۶ خوانین بختیاری در ازای دریافت پانصد پوند بیشتر پذیرفتند که از تمام امتیازات خود در شرکت داریسی دست بردارند، ضمن اینکه هم چنان حفاظت از حوزه‌های حفاری با آنان بود. هزینه حفاظت به ۲۵۰۰ پوند رسید، اما در برابر خیال صاحب امتیاز از طرف آنها آسوده گردید. انگلیسی‌ها برای رسیدن به منافع خود، البته راه مذاکره با محمدعلیشاه را هم آزمودند. آنها شهاب السلطنه را تشویق کردند تا با محمدعلیشاه کنار آید، به این امید که به سمت ایلخانی منصوب شود.

در پنجم آوریل ۱۹۰۸ شهاب السلطنه تعهد کتبی سپرد که اگر با حمایت انگلیسی ها، ایلیخان بختیاری شد به شرکت سندیکای امتیازات یا همان شرکت داریسی اجازه می دهد مستقیماً حقوق نگهبانان را پرداخت کند و از کل وجوه مستمری او کسر نماید. سر سیسیل اسپرینگ رایس وزیرمختار بعدی این پیشنهاد را رد کرد و در عوض با خوانین بختیاری مقیم تهران گفتگو نمود. همان ماه شجاع السلطان لطفعلی خان امیرمفخم، برادر شهاب السلطنه با رایس ملاقات کرد و خبر داد برادرش با حکم شاه ایلیخان بختیاری ها شده است. مسائل نفت دیگر به او مربوط می شد و نه صمصام السلطنه ایلیخان پیشین. محمدعلیشاه با رقبا صمصام السلطنه نزدیک شده بود، به همین علت احتمال داده می شد که شاه برای تجدیدقرارداد داریسی فشار بیشتری به صاحب امتیاز وارخواهد کرد (۶۰).

در همین زمان ادوارد کتابچی خان ضمن ملاقات با رایس گزارشی در مورد شرکت نفت داریسی به او تقدیم کرد. محمدعلیشاه به درستی ایراد گرفته بود که قرارداد بین بختیاری ها و شرکت نفت می بایست پیش از امضا برای دولت ایران ارسال می شد، زیرا منطقه مزبور ملک همه ایرانیان است، نه ایل بختیاری. اگر دولت ایران قرارداد مورد بحث را تأیید می کرد، مفهومش این بود که از حق حاکمیت خود بر مناطق نفت خیز دست برداشته است. بخشی از اراضی ای که میادین نفتی در آن قرار داشت موقوفه بود و سادات شوشر می توانستند اقامه دعوی کنند. شجاع السلطنه برادر بزرگ شهاب السلطنه به شدت با قرارداد مخالف بود، او که سال های متمادی در تبریز اقامت داشت، از نزدیکان محمدعلیشاه بود و موقعیت خود را در تهران هم حفظ کرده بود. کتابچی خان توصیه کرد کمپانی نفت بیش از اندازه به مفاد قرارداد پای بندی نشان ندهد، زیرا خوانین بختیاری با قانون آشنا نیستند و به محض اینکه بین آنها اختلافی بروز کند، به همه چیز پشت پا می زنند و در حقیقت باج می ستانند. موضع محمدعلیشاه در این مقطع تاریخی با هر انگیزه ای صورت گرفته باشد، موضعی اصولی بود و نشان دهنده این بود که وی خطرات آتی ناشی از فعالیت های کمپانی انگلیسی را درک می کند. شاید یکی از دلایل فروکشیدن وی به همین دلیل باشد، بدون تردید گزارش ماه مارس ۱۹۰۷ رایس نقش تعیین کننده ای در مواضع بریتانیا علیه شاه می توانست داشته باشد.

شرکت به سفارت انگلیس متوسل گردید. کتابچی خان یادآوری کرد باید از این ضربه برای تهدیدی علیه سران بختیاری و البته آن هم در آخرین مرحله استفاده می شد. اگر دولت ایران هم با داریسی موافق بود، باز هم ابزاری برای اعمال فشار

علیه بختیاری ها در اختیار نداشت، پس بهتر بود با خود آنها کنار می آمد. پیشنهاد کتابچی خان ادامه دوستی با بختیاری ها بود. همچنین باید نماینده ای از شرکت در تهران تعیین می شد تا در مسائل مربوط به نفت با دولت ایران تماس دائم داشته باشد. داریسی ناچار شد رشوه دهد، او مبالغ هنگفتی بین کسانی که به وی کمک کرده بودند توزیع کرد. مقداری از سهام شرکت هم به آنان داده شد، کتابچی خان این روند را تأیید کرد.

آخرین پیشنهاد این بود که شرکت باید برای داریسی از طریق یک مأمور محلی اعمال نفوذ کند، او باید حامل فرمانی از طرف دولت ایران برای حل و فصل دعوی شرکت و اهالی بومی باشد. از آن طرف رایس با شجاع السلطان مخالف اصلی امتیاز وارد گفتگو شد و اعلام کرد اگر بر اثر مخالفت رؤسای بختیاری فعالیت شرکت نفت متوقف شود، خود آنها بیش از هرکسی زیان خواهند دید. هم چنین از اشتیاق کتابچی خان برای استخدام در شرکت نفت به عنوان نماینده ایران بحث و توضیح داده شد او به گونه ای کارها را انجام داده است که موضوع نفت باعث مخالفت مجلس شورای ملی نگردد، این خدمات، مهم تشخیص داده شد (۶۱). دلال شرکت داریسی نماینده دولت ایران در این تشکیلات نفتی شد بدون اینکه کوچکترین تعصبی در مورد منافع ملی، تمامیت ارضی و یا استقلال کشور داشته باشد.

برخی خوانین بختیاری جاده اصفهان- قم را در اختیار داشتند و در عین حال با کمپانی لینچ همکاری می کردند. برخی از آنان در دوره مشروطه مرسولات پستی را غارت می کردند و راه عبور کالاهای تجاری را از این راه به تهران مسدود کرده بودند. وضعیت برخی خوانین بختیاری و نسبت وفاداری آنها به دولت مرکزی ایران یا انگلیس معلوم نبود. به همین دلیل ضمن اینکه در برابر دولت مرکزی تمرمدی نمودند، شرکت نفت راهم بامشکلات عدیده مواجه می ساختند (۶۲). از آن طرف انگلیسی ها می خواستند راه خانقین- کرمانشاه- همدان- تهران بی طرف نباشد، زیرا این احتمال وجود داشت که به دلیل نزدیک شدن آلمان به غرب ایران و تمایل آنها برای اتصال راه خانقین به ایران، آن منطقه مهم در اختیار آن دولت قرار گیرد. انگلیسی ها غیر از حفاظت هند در این زمان علایق دیگری هم در خلیج فارس داشتند که عمده آن ها جلوگیری از نفوذ آلمان و عثمانی بود. میدین اکتشافات نفتی خوزستان مهمترین گلوگاه امنیتی هند بود که روز به روز بر اهمیت آن افزوده می شد. بنابراین حضور یک تهدید جدید مثل آلمان در مناطق مجاور حوزه های نفتی خلیج فارس قابل تحمل نبود.

شرکت های نفتی بین المللی و ایران عصر مشروطه

نفت ایران نقش تعیین کننده ای در سمت و سوی حوادث کشور در یکصد سال اخیر داشته است و باید در چارچوب رقابت های بین المللی کمپانی های نفتی مورد ارزیابی قرار گیرد. پیش از همه باید یادآوری کرد از سال ۱۸۸۰م، تراست استاندارد اویل که متعلق به راکفلرها بود، موقعیت بسیار مناسبی در آمریکا و بازارهای جهانی به دست آورد. این تراست بیش از همه از طرف صنعت نفت باکو که در اختیار خاندان های روچیلد و مارکوس قرار داشت مورد تهدید قرار می گرفت. نفت باکو به بازارهای اروپا و آسیا نزدیک تر بود و هزینه حمل و نقل آن نسبت به رقیب آمریکایی پایین تر، صاحبان نفت باکو موفق شدند در اواخر قرن نوزده نقش مسلط را در بازارهای بین المللی پیدا کنند.

بزرگترین رقیب تجاری استاندارد اویل، در اندونزی مستقر بود که چاه های نفت سوماترا را استحصال می کرد. مردی بنام هنری دتردینگ که هلندی بود، با رقیبان اصلی راکفلر یعنی روچیلد ها متحد شد و به سال ۱۹۰۷ کمپانی رویال داچ شل را بنیاد نهاد. بیست سال رقابت مستمر منجر به مغلوب شدن کمپانی استاندارد اویل گردید و به این شکل سرمایه یهودی انگلیسی- هلندی بر رقیب آمریکایی چیره شد، تا جایی که در سال ۱۹۱۱ منجر به انحلال کمپانی استاندارد اویل گردید. اما شل رقابت بی امان را علیه جانشین استاندارد اویل بالاخص کمپانی استاندارد اویل آو نیوجرسی با قدرت ادامه داد.

رقیب دیگر نفت باکو کمپانی نفت برمه بود، این شرکت در یکی از مهمترین بازارهای آن روز جهان یعنی هند فعالیت می کرد. کمپانی برمه سرانجام ناچار شد با کمپانی قدرتمند شل (۶۳) به توافق هایی دست یابد، باید دانست این کمپانی در امتیاز داری سرمایه گذاری کرد و در سال ۱۹۰۹م، از جمله بنیادگذاران شرکت نفت انگلیس و ایران شد. تاریخ چهار جلدی رویال داچ شل و نیز تاریخ دو جلدی شرکت استاندارد اویل آو نیوجرسی (۶۴)، صحنه های شورانگیزی از سرمایه گذاری ها و رقابت های کمپانی های عظیم نفتی به ویژه شل را به معرض نمایش می گذارند.

مهم ترین آوردگاه این شرکتهای خاورمیانه و بالاخص ایران بود، دلیل امر واضح

بود: مهم ترین منابع نفتی جهان در این منطقه قرار داشت. در این ایام نفت سفید باکو به نواحی مرکزی و جنوبی ایران راه پیدا کرد و نیز در شرق ایران مخصوصاً خراسان راه یافت. واردات نفت روسیه در دست تجار ایرانی بود که با کمپانی نوبل همراهی می کردند. برادران نوبل که یهودی و سوئدی بودند، در پیوند با بنیادهای مالی سامونل قرار داشتند، اینها به سال ۱۹۰۸م با اجاره انبار نفت در رشت کار خود را آغاز کردند، یعنی درست در زمانی که کشاکش مشروطه و استبداد به اوج خود رسیده بود. در جنوب ایران رقابت فشرده ای بین کمپانی های آمریکایی با کمپانی نفت باکو جریان داشت، عرضه نفت توسط آمریکایی ها باعث تنزل قیمت این محصول در جنوب ایران شده بود. از سال های حساس ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ محموله های نفت سفید امریکا وارد ایران شد؛ این محصول با دو سد مهاجم یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت باکو مواجه گردید، به همین دلیل یک سال بعد عرضه این محصول توسط شرکت آمریکایی به حدود نصف تنزل یافت. برادران نوبل توانستند رقیب آمریکایی را به عقب نشینی وادار کنند و هر چه بر میزان ناکامیابی رقیب افزوده می شد، آنها موفق تر می گردیدند. کیفیت نفت روسیه نسبت به نفت آمریکا پایین بود، لیکن کاهش قیمت آن بعلاوه خرابی راه های جنوب عرصه را بر حریف آمریکایی تنگ کرده بود.

از سویی جذب سرمایه و متخصصین آمریکایی به ایران از زمان ناصر الدین شاه سابقه داشت. برای نخستین بار در ۵ دسامبر ۱۸۸۷ وزیرمختار آمریکا، ادوارد اسپنسر به رضاقلی خان هدایت نوشت متخصصین آمریکایی برای کار در ایران بسیار مناسب هستند. با توضیح اینکه چینی ها هم از آمریکا مستشار جلب کرده اند، گفته شد تقاضای چند مهندس از آمریکا برای بهره برداری از معادن ایران بسیار نیکو خواهد بود. این پیشنهاد به خواست طرف ایرانی انجام می گرفت. وزیرمختار آمریکا درخواست کرد ابتدا نمونه ای از معدنیات و محصولات کشاورزی ایران را به او بدهند تا به آمریکا بفرستد و گزارشی از «تجارت و فلزات و نفت و غیره» ارسال نماید. طرح احداث راه آهن و ایجاد بانک ملی از دیگر پیشنهادهای طرف آمریکایی بود. او توصیه می کرد سرمایه آمریکایی به ایران جذب شود، «چون دولت من میل ندارد ملک خارجه را تصرف کند یا مداخله در امور داخلی آن نماید و به دلایل پلیتیکی دیگر هم آمریکا مناسبتر است».

توسعه کشت پنبه ایران برای تولید پارچه های پنبه ای و کشت نیشکر در جنوب کشور از دیگر طرح های وزیرمختار بود. هم چنین تنباکو و سرمایه گذاری در

زمینه این محصول، به علاوه وارد کردن تخم گیاهان مختلف از آمریکا مورد توجه قرار گرفته بود (۶۵). تجربه شوستر در دوره مشروطه نشان داد اوضاع غیر از آن چیزی بوده است که اسپنسر در دوره امیرکبیر تصور می کرد. این مرحله خاتمه نیافته بود که رقیب قدرتمند دیگری، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران از راه رسید. تا پیش از این آمریکایی ها در زمینه عرضه نفت سفید حداقل در خلیج فارس بلامنازع بودند؛ اما با ورود این شرکت به عرصه رقابت ها، بازار جنوب ایران از انحصار آنها درآمد. استاندارد اوایل درست قبل از ورشکستگی به دست رقیبان یهودی و انگلیسی، دیگر حتی نمی توانست سرمایه خود را بازگرداند. از این رو به بغداد روی آورد و محصول خود را به آنجا صادر کرد. شرکت نفت انگلیس و ایران به سرعت راه خود را به قلمرو نفوذ روسیه هم گشود و سنتیزی نهانی و بی امان با برادران نوبل به راه انداخت. اینک نفت ایران به بازارهای هند و مناطق خاورمیانه صادر می شد. تا این زمان به جز ایران در هیچ نقطه خلیج فارس نفتی به دست نمی آمد، در حقیقت از جنگ اول جهانی به بعد بود که انگلیسی ها استحصال نفت کشورهای عربی را آغاز کردند. ایالات متحده تا کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ش، از صنعت نفت منطقه به دور بود و در حقیقت در دوره نخست وزیری احمد قوام بود که تلاش مجددی را برای راهیابی به بازار ایران آغاز کردند که آن هم به علت دسیسه های رقبا بی نتیجه ماند.

در بین النهرین و آناتولی استاندارد اوایل، شرکت نفت انگلیس و ایران و رویال داچ شل سرمایه گذاری میکردند. آلمانی ها هم علایق خود را در منطقه تعقیب می نمودند. در حالیکه روسها برای اتصال راه آهن خانتقین به ایران با انگلیسی ها کلنجار می رفتند و در حقیقت انگلیسی ها آنها را به امری بیهوده سرگرم کرده بودند، شرکت نفت انگلیس و ایران با دویچه بانک که امتیاز کمپانی راه آهن عثمانی در آناتولی را داشت، به تفاهم رسیدند. انگلیسی ها و آلمان ها برای تشکیل کمپانی نفتی در منطقه با یکدیگر به مذاکره پرداختند و در آستانه جنگ اول جهانی شرکت انگلیسی مستقر در ایران ابتکار عمل را به دست گرفت. نفت بین النهرین با آغاز جنگ اول جهانی صحنه رقابت های شدیدی شد، آلمان از صحنه خارج گردیده بود، روسیه هم با انقلاب اکتبر از دعای امپریالیستی دست برداشته بود، دستگاه خلافت عثمانی هم در هم فرو ریخت. این بود که کشورهای سرمایه داری پیروز در جنگ یعنی فرانسه، آمریکا و انگلیس ابتکار عمل را به دست گرفتند. کمپانی فراملیتی رویال داچ شل، شرکت نفت انگلیس و ایران، شرکت نفت فرانسه و نمایندگان

شرکت های آمریکایی منابع این منطقه را بین خود تقسیم کردند و پنج درصد سهام نفت ایران به گالوست گلبنکیان تعلق گرفت.

در همین ایام معادن نفت کویت و بحرین و عربستان کشف شد. اما حقیقت این است که مهم ترین منبع نفتی در ایران بود و شرکت نفت انگلیس و ایران در کلیه اکتشافات جدید با سرمایه ای که از غارت چاه های ایران به هم زده بود در مناطق جدید سرمایه گذاری می کرد. برای دریافت ابعاد غارتگری کافی است بدانیم حق الامتیاز ایران از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴م، مجموعاً فقط ۶۵۵۴ لیبره شده بود، حال آنکه سود خالص انگلیسی ها حداقل شصت هزار لیبره بود. بعلاوه ۳۳۵۰ لیبره هم از طرف شرکت بختیاری باید به دولت ایران پرداخت می شد (۶۶). وقتی در ابتدای جنگ اول جهانی به پیشنهاد سر وینستون چرچیل ۵۱ درصد سهام شرکت برای دولت انگلیس خریداری شد، موقعیت شرکت بیش از پیش تثبیت گردید. روس ها علیه این توافق حرکتی کردند، اما دولت انگلیس وعده داد دایره نفوذ شرکت را به شمال ایران گسترش خواهد داد و برای اجتناب از هر گونه درگیری بین دولتین در شمال ایران یک شرکت نفتی با مشارکت روس و انگلیس تأسیس خواهد شد (۶۷). وقوع جنگ و فروپاشی امپراتوری تزار خیال انگلیسی ها را از هر حیث از طرف روسیه آسوده ساخت.

چارلز گرینوی از نخستین مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران، از کسانی بود که تمایل داشت این شرکت ضمن عقد قراردادی با نیروی دریایی بریتانیا، سوخت آن را تأمین کند و در این راه وساطت کرد. این مرد در یک شرکت هندی که با شرکت نفت برمه ارتباط تنگاتنگی داشت، مظهر نوعی از نظام سرمایه داری به شمار می آمد که هیچ گونه حقی برای ملل تحت سلطه قائل نبود. او پس از مرگ لرد استراتکونا به سال ۱۹۱۴م رئیس شرکت شد و به دلیل خدماتش به انگلیس، یکسال بعد از جنگ اول جهانی لقب بارون گرفت، «بارون گرینوی از استانبوریج ارلز» هشت سال بعد از این تاریخ ریاست مجلس لردها را عهده دار شد و به سال ۱۳۱۳ش درگذشت.

گرینوی به شکل بیمارگونه ای از شرکت بزرگ و فراملیتی رویال داچ شل وحشت داشت و می ترسید آن شرکت بالاخره سوخت نیروی دریایی انگلیس را تهیه کند. وقتی معلوم شد گروه رویال داچ شل می خواهد امتیاز نفت بین النهرین (عراق کنونی) را از عثمانی بگیرد، وحشت مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران مضاعف شد. شل، دویچه بانک و شرکت نفت انگلیس و ایران، برای کسب امتیاز نفت بین

النهرین رقابتی سهمگین را آغاز کردند، بالاخره در آستانه جنگ اول جهانی شرکت نفت انگلیس و ایران ۵۰ درصد، دوپچه بانک ۲۵ درصد و شل به عنوان گروه انگلوساکسون ۲۵ درصد سهام نفت بین النهرین را از آن خود کردند (۶۸).

عمده ترین رقیب شل، کمپانی نفت انگلیس و ایران بود که با مدیریت قدرتمندانه چارلز گرینوی روز به روز موفقیت بیشتری به دست می آورد. او می خواست شرکت را به «قهرمان ملی در حیات بریتانیا» تبدیل کند و «در برابر مداخلات ناخوشایند و اختناق آور رویال داچ شل مقاومت نماید». شل در ابتدای امر عرصه را بر شرکت نفت انگلیس و ایران تنگ کرد و به دلیل اینکه بازاریابی شرکت نفت انگلیس و ایران بر عهده شل بود، می خواست این شرکت را ببلعد. در نهایت وزارت درياداری بود که به فریاد شرکت رسید و آن را از ادغام در شل نجات داد. تز همیشگی گرینوی در برابر مقامات درياداری این بود که «بدون کمک دولت، کمپانی نفت انگلیس و ایران در معده شل ذوب خواهد شد و هشدار می داد اگر چنین وضعی به وقوع پیوندد شل در وضع انحصاری قرار خواهد گرفت». او برای اثبات نظر خود بر «یهودی بودن» مارکوس سامونل و «هلندی بودن» دتردینگ تکیه می کرد. گرینوی شرکت نفت انگلیس و ایران را ابزار طبیعی سیاست و استراتژی بریتانیا در منطقه تلقی می کرد که در عین حال سرمایه ای باارزش است و نباید گذاشت شرکت های فراملیتی که هیچ تعصب ملی ندارند، بر روی آن دست اندازند. هدف گرینوی حفظ شرکت «به صورت یک دارایی مطلقاً انگلیسی» بود، از طرفی برتری سیاسی انگلیس در خلیج فارس مدیون برتری و تسلط بازرگانی بود که شرکت نفت یکی از این ابزارهای تسلط به شمار می آمد. تا سال ۱۹۱۲م. سر ادوارد گری وزیر خارجه و نیز وزارت درياداری انگلیس حمایت از شرکت نفت انگلیس و ایران را از نقطه نظر دیپلماتیک و مالی مورد تأکید قرار می دادند (۶۹). کمک نقدی با خرید ۵۱ درصد سهام شرکت توسط وزارت درياداری تأمین شد و سر وینستون چرچیل نقش بسیار مؤثری در این زمینه ایفا کرد.

چرچیل نطق باشکوهی در مجلس عوام ایراد نمود تا نمایندگان را متقاعد سازد که دولت انگلیس باید بر شرکت نفت انگلیس و ایران مسلط شود. او از مؤسسه های عظیم استاندارد اوپل متعلق به راکفلر و شرکت فراملیتی رویال داچ شل سخن به میان آورد که با شعب و شاخه های فرعی خود در تمام دنیا قد برافراشته اند و عملاً کره خاک را زیر سیطره دارند. او از «چلانده شدن» نیروی دریایی انگلیس توسط

این دو کمپانی سخن گفت. ساموئل برادر مارکوس ساموئل که در تأسیس شرکت شل نقش مهمی داشت، بارها کوشید با ایجاد هیاهو چرچیل را از سخنرانی منصرف کند و اذهان را متوجه خود سازد، اما در برابر چرچیل نتوانست کاری پیش ببرد. چرچیل سیاست وزارت خارجه، وزارت دریاداری و حکومت هند را کمک به مؤسسات مستقل نفتی انگلیسی عنوان کرد تا «مانع از آن شوند که آنها توسط شرکت شل یا کمپانی جهان وطن [ی] دیگر بلعیده شوند». چرچیل خاطرنشان کرد سیاست دولت بریتانیا در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران هم ادامه همان رویه است. او بزرگترین مخالف این سیاست را کمپانی رویال داچ شل و شخص مارکوس دانست. چرچیل شل را متهم کرد به شکلی مصنوعی قیمت ها را بالا می برد و ادامه داد باید چاره ای اندیشید تا «این مسئله پست و شریرانه قیمت»، از میان برداشته شود.

ساموئل با عصبانیتی زاید الوصف خدمات شل را به وزارت دریاداری خاطرنشان کرد و «واتسون و اتر فوردر» نماینده مجلس عوام، بالا رفتن قیمت نفت را به «بازی های بعضی تراست ها یا محافل معین» بی ارتباط دانست، بلکه آن را ناشی از نیاز مردم به نفت و فرآورده های آن عنوان کرد: «به این دلیل است که قیمت ها بالا می رود، نه به خاطر نیات شیطانی آقایانی که نسبت عبری دارند- و منظور من جمله عالی جنابان جهان وطن است- و اینکه آنها دور هم نشستند، توطئه می کنند تا قیمت ها را بالا ببرند».

بالاخره مشارکت دولت انگلیس در نفت ایران با اکثریت خردکننده ۲۴۵ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف تصویب شد؛ امری که باعث شگفتی خود گریز می گردید.

چرچیل پیروزی خود را در نتیجه حملاتی می دانست که به «تراست ها و انحصار ها» کرده است (۷۰). این همه فقط به دلیل اهمیت استراتژیک نفت ایران بود و در این حال نیروهای ایرانی هنوز در کشاکش اعتدال و انقلاب بودند، تو گویی هیچ مسئله دیگری برای کشور وجود ندارد.

از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ عملیات مهمی در حوزه های نفتی ایران جریان داشت. سی حلقه چاه در مسجدسلیمان حفر شد؛ آب نوشیدنی از رود کارون با لوله آورده شد؛ تعمیرگاه، درمانگاه، بیمارستان و خانه های سازمانی در همین فاصله احداث گردید. با خط لوله ای که به آبادان کشیده شد، سالیانه چهارصد هزار تن نفت از مسجدسلیمان به آنجا حمل می گردید. مهم ترین معضل، خوانین بختیاری بودند که

برای آرام کردن آنها ابتدا سهامی در اختیارشان قرار گرفت. شرکت تابعه ای به نام شرکت نفت بختیاری تشکیل شد که حوزه عمل آن بسیار محدود بود. اما بعدها این شرکت منحل و به شرکت نفت انگلیس و ایران ضمیمه شد. امنیت شرکت و کارکنان آن هم بر عهده بختیاری ها بود. سال ۱۹۰۹ قراردادی با شیخ خزعل منعقد گردید و مقداری از اراضی او را برای احداث پالایشگاه آبادان خریداری کردند. پالایشگاه در سال ۱۹۱۲ به بهره برداری رسید، حفاظت از منطقه نفتی آبادان هم بر عهده شیخ خزعل بود (۷۱). این مهم مسئله درگیری برخی خوانین بختیاری در مشروطه ایران و حمایت آنان از افراطی ترین جناح مشروطه را توجیه می کند. بالاخره سرمایه گذاری طولانی مدت از زمان محمد شاه قاجار روی برخی خوانین ایل به نتیجه رسید و مهم ترین آن مشارکت ایل در برافکندن محمدعلیشاه بود، مردی که می خواست شرکت نفت زیر نظر دولت ایران باشد و شرکت انگلیسی، طرف قرارداد دولت ایران باشد نه شریک تجاری ایل بختیاری، زیرا به قول محمدعلیشاه اگر غیر از این می شد، قلمرو ایل بختیاری نطقه ای مستقل شناخته می شد.

کارنامه شرکت نفت انگلیس و ایران در دوره مشروطه

پس از آنکه نفت در مسجدسلیمان فوران کرد، مهم ترین اقدام کشیدن خطوط تلگراف و تلفن بود. خط تلگراف، مسجد سلیمان را به بندر خرمشهر مربوط می کرد، این عمل بدون اطلاع نمایندگان ایران در مجلس دوم و دولت انجام می گرفت. افتخار الواعظین از نواب وزیر امور خارجه پرسید چندی قبل خبر کشیدن سیم تلگراف از خرمشهر تا معادن نفت گزارش شده است. وزیر پست و تلگراف این خبر را تکذیب کرده و «فرمودند که اقدامی در کشیدن سیم تلگراف نشده». این نماینده می خواست از زبان نواب بشنود خبر فوق صحت دارد یا خیر؟ اما پاسخ درستی نشنید. روز بیست و سوم شوال ۱۳۲۸ آقا شیخ غلامحسین هم از وزیر امور خارجه پرسید طبق قرارداد داری شرکت نفت جنوب می بایست سالی دو هزار تومان بابت حق الامتیاز استحصال نفت بپردازد، سؤال این بود که اساساً آیا تاکنون چیزی پرداخت شده است یا خیر؟ وزیر خارجه پاسخ داد این سؤال مربوط به وزارت فوائد عامه است. دو هزار تومان سالیانه هم باید به وزارت مزبور داده شود و آن وزارتخانه مبلغ را به وزارت مالیه برساند؛ اما: «در این خصوص معلوم شده

است که کمپانی نفت غفلت کرده است و این وجه را از قرار تحقیقاتی که شده است تا به حال نداده است به وزارت فوائد عامه؛ و وزارت امور خارجه هم بنابر اظهارات وزارت فوائد عامه اقدامات کرده است و بالاخره کمپانی نفت راضی شده بود که ۱۱ هزار تومان از این بابت بدهد به وزارت مالیه، از قرار تحقیق و حسابی که ما کرده ایم، تقریباً ۱۸ هزار تومان باید بدهد، بواسطه اینکه ۹ سال است که سالی دو هزار تومان باید داده باشند و در این مدت، بواسطه هرج و مرج سابق یا کسی مطالبه نکرده است یا اگر مطالبه کرده اند نداده است، در هر حال دولت نگرفته است و حالا هیأت دولت درصدد گرفتن است و این بدیهی است که دولت از حق خودش نخواهد گذشت و خواهد گرفت و با اینکه کمپانی هم از دادن حق دولت نباید مضایقه داشته باشد و البته این پول را تمام و کمال به دولت خواهد داد (۷۲)».

این طلب هم البته وصول نشد.

از این به بعد شرکت نفت انگلیس و ایران به صورتی آشکار در مسائل ایران دخالت می کرد و رقابت کمپانی های رقیب با آن، مسئله را بسیار بحرانی تر می نمود. وقتی شوستر، مازور استوکس را به عنوان فرمانده ژاندارمری برگزید، چارلز گرینوی از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران به دیدار نورمن که از مسئولین عالی رتبه وزارت خارجه بود رفت و اعلام داشت این اقدام مغایر مصالح بریتانیاست. او از ارتباط استوکس با افراطی ترین محافل مشروطه خواه ایران شاهد مثال آورد و اینکه او در جلسات انجمن های آنان شرکت می کند: «او تقریباً همان قدر که ضدروسی است، ضدانگلیسی است و از هر فرصتی برای تقبیح و تخطئه سیاست انگلیس در ایران بهره می گیرد، بخصوص در مورد مشکلاتی که بر سر راه وام گرفتن ایران قرار داده است. پس در سمت جدید خود برای آسیب رساندن به موقع بریتانیای کبیر و نشر عقاید خود در میان ایرانیان هر گونه فرصتی خواهد داشت (۷۳)».

بدیهی است منظور گرینوی این بود که استوکس با محافلی مرتبط است که اینان هم به نوبه خود با محافلی دیگر در خارج ایران ارتباط دارند و این ارتباطات در درازمدت به زیان مصالح بریتانیاست. این گروه های خارجی شرکت های نفتی و مالی یهودی و فراملیتی بودند که به ارتباطات آنان با گروه های تندروی مشروطه به ویژه دمکرات ها اشارات فراوانی کردیم، گروه هایی که با دمکرات ها مرتبط بودند فقط به فکر منافع و سود آنی خود بودند و همان طور که توضیح دادیم، به مصالح ملی انگلستان هم چندان پای بند نبودند.

از سوی دیگر شوستر با کمپانی نفت استاندارد اویل آو نیوجرسی ارتباط داشت (۷۴)،

شوستر همان طور که می دانیم اختیارات تامی در امور مالی ایران پیدا کرده بود و در کلیه امور مالی و پولی، خزانه، وضع مالیات ها و عواید دولتی دخالت می کرد. هیچ خرجی بدون اجازه او صورت نمی گرفت، تنظیم بودجه و نظارت بر اجرای آن، نظارت بر قرضها و امتیازات همه در حوزه اختیار او بود. بهانه دولت ایران از اعطای این همه اختیار این بود که آمریکا خیلی دور است و نمی تواند علایق و منافع خاصی در ایران داشته باشد. عده ای آمریکا را بی طرف و وزنه ای در برابر روس و انگلیس می دیدند، با این وصف بر خلاف اظهار نظر ایوانف که معتقد بود شوستر می خواست زمینه را برای سرمایه گذاری اقتصادی آمریکا در ایران فراهم آورد (۷۵)، او نماینده بخش فراملیتی سرمایه داری جهانی در ایران بود. تکاپوی شوستر مورد حمایت رسمی دولت آمریکا نبود، زیرا آمریکا حداقل تا مقطع جنگ دوم جهانی در سرزمینی به قول آنها دورافتاده مثل ایران برای خود منافعی تصور نمی کرد. طبق دکترین جیمز مونروئه آمریکا هنوز از درون گرایی خاص خود خارج نشده بود و فقط در منطقه آمریکای جنوبی و لاتین اعمال نفوذ می کرد. حتی بعداً هم وقتی مسئله اولتیماتوم روسیه پیش آمد، دولت آمریکا از شوستر حمایت نکرد؛ زیرا شوستر نه نماینده دولت آمریکا بلکه نماینده کمپانی های فراملیتی بود که تلاش می کرد با استقرار از منابع خصوصی و نیز با ایجاد زمینه برای گسترش فعالیت های نفتی به نفع شرکت های خصوصی و فراملیتی و البته احداث خطوط آهن به سرمایه مردم ایران و توسط این شرکت ها، راه ادغام ایران را در نظام سرمایه داری فراهم کند و در این راه پشتگرم به حمایت محافلی بود که در این دفتر در مورد آنها توضیح دادیم.

درست در گیرودار دعوی اعتدال و انقلاب؛ در سال های ۱۰-۱۹۰۹، هشتاد و نه هزار تن کالا از بندر خرمشهر برای شرکت نفت انگلیس و ایران وارد شد. در همین سال ۱۷۰۰ تن کالا برای همین شرکت وارد اهواز گردید (۷۶). این قضیه به خودی خود نشان از اهمیت تجاری زاید الوصف خلیج فارس داشت. شرکت های خصوصی نمی توانستند از این موقعیت استثنایی چشم پوشند. در این مقطع زمانی مواضع شوستر دقیقاً دفاع از منافع سرمایه های بخش خصوصی بود. این تلاش ها با تکاپوی رویال داچ شل برای رقابت با کمپانی دولتی انگلیس و ایران همزمان بود و نیز در نهایت با عقب نشینی شل و کمپانی نفت باکو و تراستهای آمریکایی در برابر رقیب قدرتمند انگلیسی همزمانی داشت. این پدیده نمی توانست مورد حمایت سرمایه های جهان وطنی اروپا باشد، در حقیقت تعارضی پابرجا بین منافع شرکت

نفت انگلیس و ایران با فعالیت های شوستر دیده می شد. بنابراین بیرون کردن او از ایران نمی توانست مورد رضایت ضمنی دولت انگلیس قرار نگرفته باشد. از آن طرف نمایندگان دولت انگلستان در ایران تلاش های زیادی برای گزارش وضعیت اقتصادی ایران و چشم انداز نفت تهیه می کردند. یادداشت ها مستقیماً به حکومت هند، وزارت دریاداری و وزارت خارجه فرستاده می شد و البته بخش اندکی از آن بصورت خاطرات و سفرنامه برای آگاهی خوانندگان منتشر می گردید. همزمان با تکاپوی کمپانی های شل، نوبل و استاندارد اویل از اواخر ماه آوریل ۱۹۰۹ مقامات دولت انگلیس تلاش های بی وقفه ای را آغاز کردند. این در حالی بود که اکنون تا حدی مشخص شده بود آیا واقعاً در ایران نفت قابل ملاحظه ای وجود دارد یا خیر؟ با این وصف شرکت نفت برمه حاضر نبود بیشتر از این به امید کشف نفت سرمایه خود را در ایران به خطر اندازد. اساساً این شرکت کلیه وجوه خود را که برای نفت ایران در نظر گرفته بود، به مصرف رسانده بود و چون نتیجه ای بدست نیامد، مدیران آن شرکت لازم دانستند بی درنگ کار خود را تعطیل نمایند و کارگران را مرخص کنند. اثاثیه غیرقابل استفاده را بفروشند و بقیه را که مورد نیاز بود به انگلیس بفرستند و مهندسين شرکت نفت برمه هم بلافاصله به لندن بازگردند.

رینولدز سرمهندس شرکت دارسی از این پیشامد بسیار ناراحت بود، زیرا اطمینان داشت دیر یا زود نفت فوران خواهد کرد و از ذخایر ذی قیمت خوزستان استفاده خواهد شد. بلافاصله موضوع به سرپرسی کاکس اطلاع و توضیح داده شد اگر امروز منابع زرخیز خوزستان از دست برود «فردا یا آلمان ها یا یکی از کمپانی های وابسته به راکفلر از نفت این ناحیه منتفع خواهند شد». ویلسون ابراز شگفتی می کرد که چگونه کمپانی نفت برمه حاضر شده است، به این آسانی از چنین امتیاز مهمی که قسمتی از نقاط عمده ایران را دربر می گرفت، صرف نظر کند؟ او خشمگینانه پرسید، چرا شرکت نفت برمه بدون هماهنگی با وزارت امور خارجه یا وزیر امور هندوستان و یا شخص سرپرسی کاکس چنین تصمیم غیرعقلانه ای اتخاذ کرده است؟ او اولیای شرکت نفت برمه را به دلیل تبار اسکاتلندیشان متهم به لئامت کرد و از کاکس خواست تا دیر نشده اقدامات فوری به عمل آید: «من از دست این آقایانی که از مواهب الهی فقط به پول قناعت کرده و از عقل و شعور بهره ای نبرده اند به تنگ آمده ام».

اولیاء شرکت نفت برمه، حتی برای یکبار برخلاف شرکت های فراملیتی از لندن

به این حدود مسافرت نکرده بودند، به همین دلیل دائماً از لندن بدون آشنایی به مشکلات منطقه دستورات متناقض صادر می کردند. سیاستمداران بزرگ و کارشناسان انگلیسی برعکس به اهمیت منطقه واقف بودند، مثلاً لرد کرزن در کتاب ایران و قضیه ایران که حدود بیست سال پیش از این تاریخ تدوین کرده بود، آینده درخشانی را برای خوزستان پیش بینی می کرد. او از سوابق فعالیت هایی که قبلاً برای کشف نفت انجام گرفته بود اطلاع داشت، از کاکس هم انتظار می رفت هر گونه که خود می داند اقدامات لازم و فوری به عمل آورد (۷۷).

در حقیقت روند حوادث بر اتخاذ هر نوع تصمیم گیری پیشی گرفت، چاه های نفت مسجدسلیمان فوران کرد و دور جدیدی در تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران آغاز گردید. نخستین چیزی که اذهان را به خود مشغول می داشت، مسئله لوله کشی از مسجدسلیمان به یکی از بنادر خلیج فارس بود، اطمینان وجود داشت، این کار پس از مذاکره با خوانین بختیاری و شیخ خزعل خالی از اشکال خواهد بود. بزرگترین نگرانی این بود که: «آیا شرکت های بزرگ نفت آمریکا و هلند و همچنین روسیه تزاری در مقابل این فعالیت ها که توأم با ورود یک رقیب سرسختی در صحنه معاملات نفتی است ساکت و صامت خواهند نشست؟ آیا در راه حصول پیروزی های نهایی مقامات انگلیسی موانع ایجاد خواهند کرد؟ آیا شرکت های ذی نفع برای اینکه در قسمت بهره برداری نفت منابع خوزستان هم نظارتی داشته باشند، به تلاش و تکاپو خواهند افتاد؟ آیا شرکت نفت برمه تمام هزینه های مورد نیاز این منطقه را تأمین خواهد کرد (۷۸)؟» پاسخ سئوالات به این شکل داده شد که وزارت درباری انگلیس رأساً ابتکار عمل را در دست گرفت و با کمک های بی دریغ چرچیل دولت بریتانیا سهام عمده شرکت را از آن خود کرد.

در همین ایام دریاسالار سر ادوارد اسلید (Sir Edward Slid) «نسبت به تجارت در سواحل خلیج فارس اظهار علاقه می کرد»، ضمن اینکه عملیات شرکت نفت را پیگیری می نمود. او نسبت به پیشرفت کارهای شرکت نفت در آینده اظهار امیدواری می کرد و جالب اینکه در مورد اختلاف ایران و عثمانی بر سر مسئله شط العرب «علاقه فراوان نشان می داد» (۷۹). حال چه ربطی بین مسئله عثمانی، تجارت اسلحه در خلیج فارس و مسئله نفت وجود دارد، امری است که قطعاً بر نکته بینان پوشیده نیست، بالاخص آنگاه که درمی یابیم موفقیت سرمایه های خارجی در منطقه، مرهون اختلاف افکنی و سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است. با این سیاست هم ناامنی تولید می کردند و منطقه را بحرانی می ساختند و هم از

طریق این بحران ها سرمایه گذاری مؤثر اقتصادی می کردند و در ضمن اسلحه خود را به فروش می رساندند. در همین چارچوب طرح احداث خط آهن مورد بحث قرار می گرفت. با توجه به نفوذ انگلیس در ایلات منطقه، مشکلی در این زمینه وجود نداشت، بالاخص فردی مثل خزعل که «بهتر به اوضاع و احوال دنیا واقف می باشد و او همیشه مصالح دولت بریتانیا را در نظر گرفته و انگلیسی ها هم متقابلاً به او کمک می کنند» (۸۰).

انحصار نفتی انگلیس در جنوب ایران در زمره دهشتناک ترین حادثه های تاریخ معاصر کشور محسوب می شود. جمعیت اسکان یافته و گاهی اوقات عشایر ناحیه، عمده ترین نیروی کاری غیرحرفه ای را تشکیل می دادند. در سال ۱۹۰۳ که حفاری آغاز شده بود کارهای ساده و غیرحرفه ای به وسیله دهقانانی انجام می شد که تحت امر عزیزخان بدیلیان بودند، همان ها حفاظت و نگهبانی از تأسیسات نفتی را هم بر عهده داشتند. این عناصر مفلوک حقوقی دریافت نمی کردند، بلکه به اجبار به کار گماشته شده بودند. هیچ حقی برای این دسته افراد در نظر گرفته نمی شد، بلکه فشارهای ایلی و عشیره ای آنها را ناگزیر به بیگاری می کرد.

انگلیسی ها با بی رحمی تمام از رشد نیروهای مولد در خوزستان جلوگیری می کردند. قسمت اعظم منطقه از نیروی کار تهی شد. مردم به دنبال کار در شرکت نفت، آبادی های خود را ترک می کردند و ضربات اساسی بر پیکر تولید ملی وارد می شد. دهقانانی که در باغات کار می کردند، راهی نواحی نفت خیز شدند، تا آغاز جنگ جهانی بختیاری ها و اعراب نیروی کار شرکت نفت را در آبادان، مسجدسلیمان، اهواز و خرمشهر تشکیل می دادند (۸۱). بسیاری از کارگران آبادان از مناطقی مثل اصفهان آمده بودند، اینها از دست خان ها و رؤسای ایلات خود که با رفتار سفاکانه مانع از ادامه کشاورزی آنها می شدند، گروه گروه روانه مناطق نفت خیز می شدند. زمین ها به تصرف ملاکین درمی آمد و دهقانان روانه مناطق صنعتی می شدند. (۸۲)

اکثریت قریب به اتفاق کشاورزان اطراف اصفهان فاقد زمین بودند. همین ها بیشترین نیروی غیر متخصص شرکت نفت را تشکیل می دادند. بیش از هزار و پانصد تن از کارگران نفت از اصفهان و حوالی آمده بودند. انبوهی از مردم روستایی برای فروش نیروی کارشان به جنوب می رفتند و این بزرگترین مصیبت اجتماعی به حساب می آمد. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - حسین آبادیان - «بحران مشروطیت در ایران» نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۳. صص ۵۴۸ - ۵۱۶
 ۲ - پیشین، صص ۶۰۲ - ۵۸۴

پی نوشت ها :

- ۱- چارلز عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات گستره، تهران، ۱۳۶۳، صص ۷۰-۶۹.
 ۲- پرورش، ش ۴، دوشنبه پنجم ربیع الاول ۱۳۱۸، چهارم ژانویه ۱۹۰۰، صص ۸-۹.
 3 - Durand to Salisbury, No. 4, Tehran, January 17/1896, F.O, 539/74
 4-Ibid
 5- Lascells to Deputy Consul Aganoor, May 4/1894, F.O. 248/572
 6 - Harding to Salisbury, No. 37, Tehran, March 8/1887, F.O. 539/76
 ۷- دینرامان: بختیاری ها، عشایر کوه نشین ایرانی در پویه تاریخ، ترجمه سیدمحسن محسنیان، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷، ص ۸۹.
 8- Harding to Salisbury, No.57, enclosure No. 2, Tehran, March 28/1898, F.O. 539/78
 9- Ibid, Enclosure No. 3
 10- J. C. Hurwitz: Diplomacy in the Near and Middle East, Princeton, 1958, pp. 244-245
 11-Harding to Foreign Affairs, No. 22, Tehran, August 28/1903, F.O
 ۱۲ - سفرنامه ویلسون، ص ۴.
 ۱۳ - همان، ص ۱۰۹.
 Gaschen to Grey, Confidential, No. 27, Vienna , April , 5/1907, F.O.
 14-416/32

- 15 - Rice to Grey, No. 199, Tehran, April 11/1907, Ibid
- 16- Grey to Nicholson, Telegraph No. 169, March 8/1907, Ibid
- 17 -Rice to Grey, Telegraph No. 168, March 8/1907, Ibid
- 18 - Same to Same, Golhak, No. 209, May 18/1907, Ibid
- ۱۹- ل. ی. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۷
- 20- Marling to Grey, Golhak, No. 392, Enclosure No. 8, August 12/1908, F.O. 426/37
- 21 - Marling to Grey, No. 87, Tehran, September 29/1908, F.O. 416/38
- 22-Barclay to Grey, Telegraph, No. 427, December 26/1908, F.O. 416/39
- 23- Same to Same, Telegraph No, 65. April, 10/1909, F.O. 416/40
- ۲۴- مهرباب امیری: زندگی سیاسی اتابک اعظم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۴۶، صص ۹۵ و ۳۷۲.
- ۲۵- کتاب نارنجی، ج ۲، به کوشش احمد بشیری، نور، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲۸.
- 25 - Barclay to Grey, No. 677, Golhak, September 10/1909, F.O. 416/41
- 26 - Same to Same, No. 158, August, 13/1909, Ibid
- ۲۷- سفرنامه ویلسون، ص ۱۱۳
- ۲۸- همان، ص ۱۱۹.
- ۲۹- همان، ص ۱۴۰.
- ۳۰- همان، ص ۱۶.
- ۳۱- انگلیسیان در ایران، ص ۱۱.
- ۲۳- همان، صص ۱۷-۱۸.
- ۳۳- همان، ص ۲۴.
- 34 -Sir Henry Savage Landor: Across Coveted Lands, Vol. 1, London, 1928, p.108
- ۳۵- خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، صص ۲۶۱-۲۶۲.
- ۳۶- همان، صص ۲۶۳-۲۶۵.
- ۳۷- خاطرات سیاسی هاردینگ، صص ۲۸۵-۲۸۶.
- ۳۸- خاطرات عین السلطنه، ج ۴، ص ۲۷۴۴.

- ۳۹- خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، صص ۲۹۸-۲۹۷
- ۴۰- همان، ص ۲۹۸.
- 41-. The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring Rice, Vol. 1, p.363
- 42-. Across Coveted Lands, p.18
- 43 - R. P. Churchill: The Anglo-Russian Convention of 1907, London, 1939, p.67
- 44- Ibid, p.61
- ۴۵- روس و انگلیس در ایران، ص ۱۲.
- 46-.Rice to Grey, No. 151, Tehran, October 11/1906, F.O. 416/27
- ۴۷ - نامه های خصوصی سر سبسیل اسپرینگ رایس، ص ۱۴۴.
- ۴۸ - همان، ص ۱۳۴.
- ۴۹ - سفرنامه ویلسون، ص ۲۳۵.
- ۵۰ - همان، ص ۲۳۶.
- ۵۱ - سفرنامه ویلسون، ص ۲۶/
- 52 - Rice to Grey, No. 32, Tehran, January 3/1907, F.O. 416/27
- 53 - Same to Same, No. 34, January 3/1907, F.O. 416/31
- 54-.Grey to Rice, Telegraph No. 85, February 11/1907, Ibid
- 55- Admiralty to Chief Commander of India, Confidential, Telegraph .Enclosure No. 176, F.O. 416/32
- ۵۶ - اختناق ایران، صص ۲۹۸-۲۹۹.
- 57- Rice to Nasirolmulk, Private, September 4/1907, ق.17098
Nasirolmulks Records, No
- ۵۸ - رجال بامداد، ج ۳، صص ۱۶۳ - ۱۶۲.
- ۵۹ - خاطرات سر آرتور هاردینگ، ص ۱۸۶.
- 60 -.Rice to Grey, No.16, Tehran, April 5/1907, F.O 416/32
- 61 - .Rice to Grey; Enclosure No. 49; March 22/1907; Ibid
- 62 - .Same to Same; No. 46; Golhak; September 13/1907; F.o 416/33
- F.C.Gerreston: History of the Royal Dutch; 4 vols. Leiden. E.J. Brill; 1953-
.63 - 1957

- 64 - Ralf. W. Hidy; and Muriel E: History of Standard Oil Company (New Jersey); New York; Harper and Brothers; 1955
- ۶۵- گزارش ایران، صص ۲۹۱-۲۹۲.
- 66- Anglo- Persian Oil co. to Foreign Affairs; F.O 371/2079
- 67- Grey to Buchanan; July; 22/1914; F.O 371/2077
- 68 - Stephen H.Longrigg: Oil in Middle east: Its Discovery and .Development. London; Oxford University Press; 1968; p.p. 42- 46 and 68
- ۶۹- تاریخ جهانی نفت، ج ۱، صص ۲۸۵-۲۸۲.
- ۷۰- پیشین، صص ۲۹۱-۲۸۹/
- ۷۱- مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۳۵، صص ۲۵۶-۲۵۰.
- ۷۲- صورت جلسه مجلس شورای ملی، مورخه ۲۳ شوال ۱۳۲۸.
- ۷۳- روس و انگلیس در ایران، ص ۵۶۴.
- ۷۴- س. ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی، شبگیر و ارمغان، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹۱.
- ۷۵- پیشین، صص ۹۳-۹۲.
- ۷۶- تاریخ اقتصادی ایران، ص ۱۱۳.
- ۷۷- سفرنامه ویلسون، صص ۵۳-۵۱/
- ۷۸- پیشین، ص ۱۰۰.
- ۷۹- پیشین، ص ۲۹۰.
- ۸۰- پیشین، ص ۳۰۵/
- ۸۱- کاظم افشین: نفت و خوزستان، تهران، ۱۳۳۳، صص ۱۲۱-۱۱۷.
- ۸۲- تاریخ اقتصادی ایران، ص ۷۲.

فصل یازدهم

الول ساتن: یک قدرت جهانی متولد می شود

پروفسور لورنس پل الول ساتن (Lawrence Peter Elwell-Sutton) ،
(۱۹۸۴-۱۹۱۲ میلادی) در کتاب پژوهشی خود تحت عنوان « نفت ایران»
می نویسد: امتیاز ۱۹۰۱ داری، پنج ایالت شمالی ایران را از حوزه عملیات
خود مستثنی ساخت. اما این اقدام موجب خود داری شرکت نفت انگلیس و ایران
از پیگیری منافع خود در این ایالات نشد. استثنای ایالات فوق از یک سو، به دلیل
امتیازی بود که در سال ۱۸۹۶ / ۱۲۷۵ به شرکت نفت روسی - ایرانی اعطا شده
بود. و از سوی دیگر، به این دلیل بود که روسیه شمال ایران را جزء حوزه نفوذ خود
می دانست. شرکت نفت روسی - ایرانی بعدها به چند مورد حفاری ناموفق ،
نزدیک « ساری» - حدود صد کیلو متری شمال شرقی تهران - دست زد. در سال
۱۹۱۶ / ۱۲۹۵ آکادی مفردیویچ خوشناریا، اهل گرجستان، با حمایت دولت دولت
تزاری بار دیگر ادعای شرکت نفت روسی - ایرانی را نسبت به امتیاز یاد شده
مطرح ساخت.

در این هنگام وثوق الدوله نخست وزیر ایران بود. او بدون توجه به پیچیدگیهای
سیاسی، مخالفتی با پذیرش کمکهای بیگانه برای حل مشکلات اقتصادی ایران
نداشت. با به پایان رسیدن سومین دوره مجلس در ماه اوت/ مرداد، فرصت بیشتری
برای وی فراهم شد، زیرا هیچ مرکز رسمی دیگری وجود نداشت که بتواند جلوی
وثوق الدوله را بگیرد و البته این مسئله بدین معنی بود که امتیاز خوشناریا نمی
توانست به تصویب برسد. مجلس چهارم عملاً تا اواخر سال ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ افتتاح
نشد و در این هنگام جو سیاسی کشور، قاطعانه مخالفت مداخله بیشتر بیگانه بود.

انقلاب روسیه طرحهای خوشناریا را متوقف ساخت. او در خلال سال ۱۹۱۷ /
۱۹۲۶ تفلیس را به قصد پاریس ترک کرد و پیش از اینکه واگذاری امتیاز خود را
به مبلغ ۱۰۰,۰۰۰ پوند به شرکت نفت انگلیس و ایران پیشنهاد کند، با شرکتهای
نفت فرانسوی، هلندی و امریکایی در پاریس به مذاکره پرداخت. مذاکره با شرکت
نفت انگلیس و ایران به دراز کشید و تا زمانی که شرکت سرانجام در ۲۵

مارس ۱۹۲۰ / ۵ فرودین ۱۲۹۹، به توافق دست یافت، بیش از ۲۰۰,۰۰۰ پوند پرداخته بود. پس از آن، شرکت نفت تابعه جدیدی بنام شرکت نفت شمال ایران با سرمایه ۳۰۰,۰۰۰ پوند تشکیل داد.

دولت ایران، چنین اقدامی را که همچون ضربه ای بر وی وارد شده بود، نقض عمدی قرار داد داری و سرآغاز ایجاد مشکلاتی با روسیه خواندو در نتیجه، بی درنگ اعلام کرد که امتیاز خوشتاریا به وسیله مجلس - تنها مرجع قانونی اعطای امتیازات - تصویب نشده است. پس از ۲۶ ژانویه ۱۹۲۱ / ۶ بهمن ۱۲۹۹، این استدلال بیشتر تقویت شد. در این تاریخ، جمهوری جدید روسیه قراردادی با ایران امضا کرد که به موجب آن تمامی امتیازاتی را که به وسیله رژیم تزاری در ایران به دست آمده بود - به استثنای یک امتیاز - ملغی ساخت. علاوه بر این، قرارداد مقرر ساخته بود که در آینده، هیچ امتیازی در منطق قبلی روس ها نباید به قدرت سومی واگذار شود. این مسئله هم زمینه هایی را که دولت ایران برای رد ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت به امتیاز خوشتاریا لازم داشت فراهم ساخت.

دولت جدید سیدضیا طباطبایی رد این قرارداد را تأیید کرد. سید ضیا در نتیجه کودتایی که به وسیله سرهنگ رضا خان در ۲۲ فوریه / ۳ اسفند سازمان یافته بود به قدرت رسید. شرکت نفت انگلیس و ایران برای مدتی، ضمن پافشاری بر ادعای خود، مزورانه استدلال می کرد که خوشتاریا اهل روسیه نبوده و فردی گرجی است؛ همچنین ملیت کشوری را داراست که از سال ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ به بعد مستقل بوده است. این تزییس از گزینش شورای دولتی در ۲۱ مارس ۱۹۲۱ / اول فروردین ۱۳۰۰، جمهوری گرجستان و پیوستن آن به اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی فروریخت؛ اما شرکت نفت انگلیس و ایران در شناخت و واقعیتها و شرایط موجود به کندی پیش می رفت.

دولت ایران هنوز خواهان توسعه نفت شمال ایران بود، اما تمایلی نداشت که شرکتهای بریتانیایی با روسی را برای این کار بپذیرد. علی رغم مفاد قرارداد ایران - شوروی، به نظرمی رسید دولت ایران برای مدتی به ایده همکاری با شرکتی از ایالات متحده دامن می زد. در این زمان، ایالات متحده دامن می زد. در این زمان، ایالات متحده تمایلات غیردوستانه ای نسبت به رژیم جدید در روسیه نداشت. در خلال پاییز ۱۹۲۱/۱۳۰۰، حسین علانماینده ایران در واشنگتن، سرگرم مذاکره با شرکت نفت استاندارد نیوجرسی (Standard Oil of New Jersey) بود جنبه اغوا کننده مذاکرات این بود که شرکت فوق حاضر شده بود تا در

صورت انجام معامله، ترتیب پرداخت یک وام ۰,۰۰۰,۰۰۰, ۱۰ دلاری را برای ایران فراهم کند.

قوام السلطنه که در ماه مه / اردیبهشت به عنوان نخست وزیر جانشین سید ضیا شده بود، طرفدار جدی دریافت کمک از آمریکا به شمار می رفت. آمریکا در این زمان هوادارتر بی طرفی در امور جهانی بود. قوام السلطنه که قرارداد مستشار مالی بریتانیا را لغو و به جای او دکتر میلیسو امریکایی را گماشته بود، در یکی از جلسات محرمانه مجلس - ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ / اول آذرماه ۱۳۰۰ - که یک روز تمام به طول انجامید، اعطای امتیاز پنجاه و چهار ساله ای را به شرکت نفت استاندارد نیوجرسی از تصویب گذراند. برپایه این امتیاز که شامل ۵ ایالت شمالی ایران می شد، دولت ایران دست کم ۱۰ درصد ارزش ناخالص نفت استخراج شده را دریافت می کرد. ماده ۵ قرارداد تصریح می کرد که هیچ گونه مشارکت، انتقال حقوق یا قراری با طرف سوم نباید بدون تصویب مجلس صورت گیرد.

این مصوبه موجب پیدایش زنجیره ای از تحریکات دیپلماتیک شد. تئودور روتشتین Theodore Roth stein سفیر شوروی در ایران بی درنگ اعتراض کرد که این مسئله نقض قرارداد ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱ / ۲۶ دی ۱۲۹۹ است. روتشتین این اعتراض را به آگاهی مشیرالدوله رساند. وی در ژانویه ۱۹۲۲ / دی ۱۳۰۰، به جای قوام السلطنه که اکنون اعتبار خود را از دست داده بود به نخست وزیر برگزیده شد. شرکت نفت انگلیس و ایران هم به امتیاز جدید اعتراض کرد. حتی سرچارلز گرینوی در ۲۱ دسامبر / ۳۰ آذر در جلسه سالانه شرکت خاطرنشان ساخت که امضا کننده اصلی امتیاز ملغی شد، خوشتاریا - وثوق الدوله، برادر نخست وزیر، قوام السلطنه بوده است.

در پی این اعتراض، سفارت بریتانیا به مشیرالدوله اطلاع داد که ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت به امتیاز شمال هنوز به قوت خود باقی است و اگر با امتیاز ایران از پیشنهاد شده از سوی استاندارد نیوجرسی موافقت کند، چنین فرض خواهد شد که شرکت نفت انگلیس و ایران نیز در آن مشارکت دارد. شرکت نفت استاندارد نیوجرسی امکان چنین توافقی را تکذیب کرد. علا طمی نامه ای به نیویورک تایمز علیه کوششهای روسیه و بریتانیا برای به انحصار در آوردن منابع طبیعی ایران اعتراض کرد. وزارت خارجه ایالات متحده نیز به حمایت از حفظ سیاست «درهای باز» در ایران، موضع گرفت. شرکتهای نفتی آمریکایی پیشاپیش از سیاستهای شرکت نفت انگلیس و ایران و همکاران بریتانیایی اش که آنها را کم کم

از خاورمیانه کنارمی گذاشت به اندازه کافی رنجیده بودند. همچنان که خواهیم دید، اختلاف آمریکا و بریتانیا در خصوص نفت عراق برای چندین سال متوالی ادامه یافته بود آمریکا در نقاط دیگر جهان برنفت تسلط یافته بود، اما نفت خاورمیانه هنوز تقریباً در انحصار بریتانیا قرار داشت.

سیاست دولت بریتانیا این بود که از برخورد رودر روی دوشرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت استاندارد نیوجرسی جلوگیری کند. در همین حال، سرجان کدمن به عنوان مدیر شرکت منصوب شد. این انتصاب بدون تردید برای قدردانی از خدمات کدمن در سال ۱۹۱۳ / ۱۲۹۳، و نیز به دلیل امضای قرار داد نفت در سان رمودراوریل ۱۹۲۰ / فروردین ۱۲۹۹ صورت گرفته بود. در پی اعزام کدمن به آمریکا، وی با مدیران استاندارد نیوجرسی به توافق رسید که تولید نفت میدانهای شمال ایران بر اساس ۵۰-۵۰ بین دوشرکت تقسیم شود. این قرارداد از طرف دولت ایران، تخلف از اصل «عدم مشارکت» تلقی شد، اصلی که در امتیاز استاندارد نیوجرسی مندرج بود. قوام السلطنه در ژوئن ۱۹۲۲ / تیر ۱۳۰۱، مجدداً به قدرت رسید و با گذراندن متمم مصوبه ماه نوامبر / آبان مجلس، بن بست را شکست. این متمم به دولت اختیار می داد تا «با هر شرکت معتبر امریکایی: برای دادن امتیاز مذاکره کند. به این ترتیب، مذاکره با شرکت نفت استاندارد نیوجرسی در نیویورک از سر گرفته شد. همزمان، دولت با نماینده شرکت نفت سینکلر (Sinclair Consolidated Oil Corporation) در تهران به تبادل نظر پرداخت.

عقد قرارداد با شرکت سینکلر مورد توجه دولت شوروی نیز قرار گرفت. این شرکت نه تنها در جزیره «ساخالین» واقع در خاور دور امتیاز با ارزشی کسب کرده بود، بلکه به عنوان نماینده فروش فرآورده های نفت روسیه در خارج نیز عمل می کرد. از این رو دلایلی وجود داشت که نشان میداد، احتمالاً روس ها در برابر شرکت سینکلر کمتر از مورد استاندارد نیوجرسی به مخالفت بپردازند. به هر حال، در اوت ۱۹۲۲ / مرداد ۱۳۰۱، هر دوشرکت تحت فشار قرار گرفتند تا پیشنهاد های نهایی خود را تسلیم کنند. پیشنهادها دارای خطوط مشابهی بود. اختلاف عمده این بود که استاندارد نیوجرسی (پرداخت) در صدی از ارزش نفت خام تولیدی را پیشنهاد کرده بود، در حالی که پیشنهاد سینکلر در صدی از سودخالص را در برمی گرفت. مشکل دیگری که باید حل می شد، انحصار خطوط لوله و حمل نفت شرکت نفت انگلیس و ایران در جنوب بود. تنها راه، حمل نفت از راه روسیه بود و این خود، موافقت روس ها را برای انعقاد هر قرارداد جدیدی طلب می کرد.

در اواسط ماه سپتامبر / شهریور دولت پیش نویس موافقت نامه ای را تدارک دید که جنبه هایی از هر دو پیشنهاد در آن گنجانیده شده بود. این پیش نویس پس از تصویب مجلس در ماه نوامبر / آبان، به هر دو شرکت تسلیم شد. شرکت نفت استاندارد نیوجرسی پیشنهاد را رد کرد، سینکلاز آن را پذیرفت. به این ترتیب مذاکره با سینکلاز ادامه یافت.

پیش نویس امتیاز ۵ ایالت شمالی را برمی گرفت و برای ۵۰ سال معتبر بود. شرکت دارنده امتیاز در خلال ۸ سال باید منطقه ای را برمی گزید که بیش از ۱۵ درصد وسعت کل منطقه مورد توافق نباشد. همچنین شرکت باید از انتقال حقوق خود به هر دولت یا شرکت دیگری - جز شرکتهای تابعه - خود داری می کرد و مدیریت این شرکتهای در دست امریکایی هاباقی می ماند. در خلال این مدت، دولت و مردم ایران می توانستند ۳۰ درصد سهام منتشر شده را خریداری کنند. درصد سود خالص باید با درجه متغیری از ۱۶ تا ۲۵ درصد محاسبه یا به جای آن درصد ارزش ناخالص نفت استخراج شده پرداخت می شد. ایرانی ها باید برای اشغال پستهای تکنیکی با سرعت هر چه بیشتر آموزش می دیدند.

در متن پیش نویس، مواردی وجود داشت که در واقع حاکی از عبرتهای دولت از تجربه شرکت نفت انگلیس و ایران بود. انتخاب منطقه ویژه برای بهره برداری، شرکت قابل ملاحظه ایرانی ها رد مالکیت، کنترل، و همچنین، سطح بالاتر حق الامتیاز از جمله این موارد به شمار می رفت. ضمن اینکه بعضی از این ویژگیها هنوز باید بیشتر به سود ایران تعدیل می شد. البته روس ها اعتراضات خشم آلودی، اما اقدام مؤثری از جانب آنها در این خصوص انجام نیافت. در ژوئن ۱۹۲۳ / خرداد ۱۳۰۲، مجلس سینکلر را به عنوان نامزد برنده امتیاز تأیید کرد. متن نهائی و تغییر یافته امتیاز در ماه سپتامبر / شهریور به امضا رسید. از جمله تغییرات عمده این بود که یکی از پنج ایالت مورد توافق، در آینده برای یک شرکت ایرانی کنار گذاشته شود. درجه تغییرات در مورد سود خالص به ۲۰ تا ۲۸ درصد افزایش یافت. صاحب امتیاز متعهد شد و امی به مبلغ ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار از ایالات متحده برای ایران تدارک ببیند و اعطای امتیاز، مشروط به تأمین و پرداخت این وام شد.

شرکت ۱۰۰,۰۰۰ سهم به عنوان کمیسیون به قوام السلطنه داد و قوام نیز سخاوتمندانه آن را به مجلس واگذار کرد. در ماه مارس ۱۹۲۴ / اسفند ۱۳۰۲، مجلس بر اساس قرار قبلی، قرارداد جدید را به تصویب رسانید. اما قرارداد از عمر طولانی و پرتثمری برخوردار نشد. در اواخر ژوئیه / شهریور ماه یک جمعیت متعصب

در تهران به روبرت دبلیو. ایمبری (Robert W. Imbrie) معاون کنسول آمریکا حمله کرد و موجب مرگ وی شد. ایمبری می‌کوشید از یک اجتماع مذهبی عکس بگیرد؛ عملی که از دید مسلمانان متعصب اهانت آمیز بود. دولت ایران به دستگیریهای وسیعی دست زد و سه نفری را که به عنوان مقصر شناسایی شدند، اعدام کرد. دولت همچنین خسارت سخاوتمندانه‌ای به دولت آمریکا و خانواده مقتول پرداخت و با وجود این، نمایندگان سینکلر با طرح این موضوع که عدم امنیت کافی، مانع فعالیت اکتشافی شده است تصمیم به ترک ایران گرفتند.

این حادثه ممکن است واقعاً چیزی بیش از آنچه که بروز کرد - انفجار خود به خودی احساسات مذهبی و ضد بیگانه - نباشد. اما در نهایت، نتایج آن به شود رقبای شرکت سینکلر تغییر یافت. ضمن اینکه همراهی معاون کنسول آمریکا در زمان حادثه، بایک امریکایی که قبلاً کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران بود موجب شایعاتی شد حاکی از اینکه این حادثه، توطئه‌ای طرح ریزی شده و دقیق از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران و استاندارد نیوجرسی بوده است. حتی یک کارمند عالی رتبه ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران دستگیر شد و به استناد اینکه گفته شده بود در میان جمعیت دیده شده است به وسیله پلیس مورد بازجویی قرار گرفت.

در ماه اکتبر، شرکت سینکلر اعلام کرد که نتوانسته است وام تعهد شده ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار را راسیستم بانکی آمریکا تحصیل کند. در این میان شواهدی از فعالیت شرکت‌های رقیب وجود داشت، زیرا به گروه سینکلر، به عنوان «فرزند ناخلف» شرکت‌های بزرگ امریکایی می‌نگریستند. این گروه به تازگی در رخداد فضا «بارتی پات دم» نیز درگیر شده بود. اما ضربه نهایی کمی پس از آن وارد شد، یعنی، هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از حمایت خود دست برداشت؛ امتیاز ساختن و نمایندگی فروش نفت را ملغی کرد و همچنین حمل و نقل را از قلمرو داخلی روسیه ممنوع ساخت. این اقدام تا زمانی که شرکت نفت انگلیس و ایران انحصار خود را در حمل و نقل جنوب حفظ می‌کرد، امکان بهره برداری از نفت شمال را - جز برای روسیه - از بین می‌برد. در نهایت، اوایل سال ۱۹۲۵ / اواخر ۱۳۰۳، شرکت سینکلر امتیاز خود را در ایران لغو کرد.

خراسان که از امتیاز سینکلر مستثنی شده بود منطقه وسیعی در شمال شرقی ایران بود و - در آن واقع - دارای مرزهای معین و روشنی نبود. مدت‌ها پیش، در ژانویه ۱۸۸۰ / دی ۱۲۵۸، ناصرالدین شاه با دریافت مبلغ نسبتاً ناچیزی برابر ۷۰۰۰ تومان (معادل ۲۰۰۰ پوند) حق بهره برداری از ذخایر معدنی ده محل مشخص

در همسایگی دوشهرسمنان و دامغان را به شخصی به نام حاج علی اکبرامین معاون و اگذار کرد. در میان معادن، اشاره ای هم به ذخایر نفت «کویر خوریان» شده بود که در حدود یازده کیلومتری جنوب شرقی سمنان قرار داشت و از جمله پرسش های موجود در این زمینه این بود که آیا فقط به صرف اینکه صاحبان امتیاز آن را ثبت نکرده اند، طبق قوانین وضع شده در ۱۹۱۳ / ۱۲۹۲ و ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶، اعتبار آن از بین رفته است؟ اما در مارس ۱۹۲۴ / اسفند ۱۳۰۲، درست در زمانی که امتیاز سینکلر تصویب شد، این حقوق از طرف وزارت امور عامه به نام میرزا عبدالحسین خان امین معادن و حاج میرزا علی اکبرخان ستوده مورد تأیید قرار گرفت.

سال بعد، دولت شرکت کویر خوریان را با سرمایه ۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان تشکیل داد و ۲۵ درصد حقوق صاحبان امتیاز را خریداری کرد. شایع شده بود که رضا خان سازمان دهنده کودتای ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹ که در سال ۱۹۲۳ / ۱۳۰۲ نخست وزیر و در سامیر ۱۹۲۵ / آذر ۱۳۰۴ به عنوان شاه خوانده شده بود، منافع عمده ای در این شرکت تازه تأسیس دارد. در این موقعیت خوشناریا ترجیح داد بقیه سهام صاحبان امتیاز را خریداری کند. وی با حمایت دولت شوروی موفق ۶۵ درصد سهام شرکت کویر خوریان را به دست آورد. شرکت نفت انگلیس و ایران ادعا کرد که این منطقه در داخل حوزه امتیاز آنها قرار دارد و اما دولت به سادگی ثابت کرد که چنین چیزی صحت ندارد.

در سال ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ گروه فرانسوی پورفینا (The French Purfina Group) به این مجموعه پیوست و در خلال دو سال بعد، دو چاه در نزدیکی سمنان حفر کرد که بی نتیجه بود. فعالیت این شرکت در سال ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ بار دیگر احیاء شد. در این سال یک شرکت اکتشافی به نام انجمن محققین ایران و فرانسه (The Societe Franco-Persance de Recherches) با سرمایه ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ فرانک تشکیل شد تا به جستجوی نفت سراسر پنج ایالت شمالی بپردازد. این شرکت مورد غضب شاه قرار گرفت و فعالیتش پس از سال ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ متوقف شد. در ماه اوت ۱۹۴۱ / مرداد ۱۳۲۰، درست اندکی پیش از تهاجم متفقین به ایران شایعاتی وجود داشت که این شرکت در آستانه فعالیت مجدد است. در عین حال، احتمال داده می شد که دولت شوروی به دلیل سیهم نبودن در این شرکت مختلط فرانسوی - ایرانی با عملیات آزاد آن مخالفت کردند.

به این ترتیب کوششهای شرکت نفت انگلیس و ایران برای گسترش منافع خود

در شمال ایران پایان یافت. هدف شرکت این بود که فعالیت خود را در سراسر جهان گسترش دهد، هدفی که از سالها پیش در جریان بود.

فعالیت شرکت در سال ۱۹۱۰ / ۱۲۸۰ در ترکیه-امپراتوری عثمانی- در شرایطی آغاز شد که هنوز جوهر امتیازداری در ایران خشک نشده بود. حدود ۱۰ سال پیش از آن، "سی. اس. گل بنگیان" که در آن هنگام ۲۲ ساله بود گزارش جامعی پیرامون احتمال وجود نفت در بین النهرین ارائه داده بود. این گزارش چنان مورد توجه قرار گرفت که عبدالحمید عثمانی، مالکیت قطعات وسیعی از زمینهای متعلق به وزارت معادن را به لیست املاک شخصی خود منتقل ساخت. ظاهراً این اولین قدمی بود که برای اجاره دادن این زمینها به شرکتهای علاقه مند اروپایی برداشته می شد. اما به نظر نمی رسید سلطان عثمانی برای این اقدام شتابی داشته باشد.

اولین کسانی که در امپراتوری عثمانی حضور یافتند آلمانی ها بودند. آنها در سال ۱۸۹۰ / ۱۲۶۹ امتیاز راه آهنی را به دست آوردند که شامل حقوق بهره برداری از معادن نزدیک خطوط آهن نیز می شد. در سالهای ۱۹۰۱ / ۱۲۸۰ و ۱۹۰۳ / ۱۲۸۲، داری که در مذاکراتش با ایران به پیروزی رسیده بود، تصمیم گرفت فعالیت خود را به طرف غرب گسترش دهد. لذا نمایندگانی را برای مذاکره با مسئولین اداره املاک شخصی سلطان عثمانی اعزام کرد. نتیجه مذاکرات، دریافت وعده ای مبهم بود که با حقوق اعطا شده به آلمانی ها تصادم پیدا می کرد. در سال ۱۹۰۴ / ۱۲۸۳ پس از دیدار قیصر از عثمانی، تعلق حق اولویت به شرکت آلمانی راه آهن آناتولی (Anatolian Railway Company) از طرف سلطان مورد تأیید قرار گرفت.

این اقدام در خلال سالهای انجام پذیرفت که تهدید گسترش قدرت آلمان علیه منافع بریتانیا، در شرق از شدت بیشتری برخوردار بود. از این رو، داری که به میل خود از انجام عملیات در ایران صرف نظر کرده بود، به بحث و گفتگو با دولت عثمانی ادامه داد. تا اینکه در همان سال (۱۹۰۴ / ۱۲۸۳) به الغای امتیاز آلمان نایل شد. این بن بست چند سال ادامه یافت و هر یک از طرفین موفق شد جلوی پیشرفت طرف دیگر را بگیرد، بدون اینکه خود امتیازی به دست آورد.

در سال ۱۹۰۸ / ۱۲۸۷ داری، شرکت اکتشاف داری را به منظور انجام اکتشافات جهانی تشکیل داد و بار دیگر در مورد ادعای خود، دولت عثمانی را تحت فشار قرار داد. تلاش داری با انقلاب «ترکهای جوان» در سال ۱۹۰۹ / ۱۲۸۸ که منجر به برکناری سلطان شد به ثمر رسید. رژیم جدید از آغاز طرفدار بریتانیا بود.

تأسیس بانکی تحت مالکیت بریتانیایی ها به نام «بانک ملی ترکیه» از جمله اولین ثمره این پیشرفت‌ها بود. ریاست بانک را سرانست کاسل (Sir Ernest Cassel) مدیر «بانک انگلیس» به عهده داشت و سی. اس. گل بنگیان هم یکی از مدیران و عضو کمیته اجرایی آن بود. به زودی علاقه ویژه بانک به نفت آشکار شد. اگر چه هدف صوری بانک جدید گسترش بیشتر منافع تجاری بریتانیا در رقابت با آلمان بود، تصمیم گرفته شد که از آلمان‌ها برای همکاری دعوت به عمل آید. به این ترتیب، در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۱ / ۱۱ بهمن ۱۲۸۹، شرکتی به نام شرکت محدود امتیازات آفریقایی - شرقی (African and Eastern Concessions Ltd.) با سرمایه ۸۰,۰۰۰ پوند تشکیل شد. ۲۵ درصد سرمایه این شرکت متعلق به بانک آلمان بود که مالکیت راه آهن بغداد - آناتولی را نیز در اختیار داشت. ۳۵ درصد سرمایه شرکت به بانک ملی ترکیه تعلق داشت، ۱۵ درصد سرمایه متعلق به گل بنگیان و ۲۵ درصد دیگر متعلق به شرکت نفت انگلوساکسون (Anglo - Saxon Petroleum Company) بود. شرکت اخیر وابسته به گروه رویال داچ - شل بود که به این ترتیب، اولین تهاجم خود را به خاورمیانه آغاز می کرد. بانک آلمان که در مبارزه برای شکستن کنترل کامل شرکت نفت استاندارد نیوجرسی روی منابع تهیه نفت آلمان فعال بود آماده همکاری با شرکتهای بریتانیایی شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران که اکنون تمام سهام داری را در اختیار داشت، با توجه به وعده هایی که در خلال مذاکرات اولیه به داری داده شده و بود، طبعاً از اینکه از مشارکت در شرکت امتیازات آفریقایی - شرقی کنار گذاشته شد به شدت ناراحت بود. به این ترتیب، دولت بریتانیا که تا سال ۱۹۱۳ / ۱۲۹۲ تصمیم گرفته بود سهام کنترل کننده ای در شرکت نفت انگلیس و ایران به دست آورد، دارای انگیزه ای کافی بود تا برای افزایش سهام شرکت، به رقیب جدید فشار دپلیماتیک و تجاری وارد آورد. این رقیب از اکتبر ۱۹۱۲ / مهر ۱۲۹۱، به نام شرکت نفت ترکیه خوانده شد. در ۱۹ مارس ۱۹۱۴ / ۲۸ اسفند ۱۲۹۲، حتی پیش از اینکه دولت بریتانیا سهام خود را رسماً در شرکت نفت انگلیس و ایران به دست آورده باشد، جلسه ای متشکل از طرفین ذینفع تحت رهبری مقامات رسمی وزارت خارجه در لندن تشکیل شد. در این جلسه موافقت نامه ای به امضا رسید که به موجب آن سرمایه شرکت نفت ترکیه به دوبرابر افزایش یافت و سهام به صورتی تخصیص داده شد که شرکت نفت انگلیس و ایران ۵ / ۴۷ درصد آن را دریافت کرد. به این ترتیب، شرکت نفت انگلیس و ایران مقام دوم را پس از «بانک ملی ترکیه»

در شرکت نفت ترکیه به دست آورد. «بانک آلمان» ۲۵ درصد سهام، شرکت نفت انگلو ساکسون ۵ / ۲۲ درصد سهام و گل بنگیان ۵ درصد سهام شرکت نفت ترکیه را در اختیار گرفت. یکی از مهمترین مفاد قرارداد این بود که هیچ یک از این سه گروه نباید با یکدیگر به رقابت پرداخته یا مستقلاً در داخل مرزهای امپراتوری عثمانی تقاضای امتیازی کند. مصر و منطقه ای کوچکی در شمال بین النهرین از این قاعده مستثنی شده بود، زیرا گروه رویال داچ - شل در مصر و شرکت نفت انگلیس و ایران از قبل در بین النهرین امتیازاتی کسب کرده بودند.

تا آن هنگام، شرکت نفت ترکیه در این مناطق امتیازی نداشت. در مارس ۱۹۱۴ / اسفند ۱۲۹۲، دولت آلمان به عنوان اقدامی مقدماتی جنوب بین النهرین (و نیز مرکز و جنوب ایران) را به عنوان میدان اختصاصی عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران به رسمیت شناخت. در ۱۸ ماه مه ۱۹۱۴ / ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۳، تنها دو ماه و نیم پیش از آغاز جنگ، سفرای آلمان و بریتانیا در استانبول پیش نویس قراردادی را که مشترکاً تهیه کرده بودند و شامل حقوق نفت در بین النهرین می شد به دولت ترکیه تسلیم کردند. در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ / ۷ تیر ۱۲۹۳، هنگامی که یک دانشجوی صرب در سارایوو (Sarajevo) گلوله ای شلیک کرد و جهان را برای چهار سال درگیر جنگ ساخت، وزارت مالیه ترکیه موافقت خود را برای واگذاری ذخایر نفت به آگاهی شرکت نفت ترکیه رساند. این ذخایر در ایالات موصل و بغداد قرار داشت و جزئیات واگذاری آن طبق قراردادی مشخص می شد. البته متن قرارداد هیچ گاه تنظیم نشد و برای سالهای سال، این آخرین فرصتی بود که سه قدرت بایک دیگر همکاری می کردند.

پس از جنگ، وقتی که بین النهرین تحت قیمومت بریتانیا درآمد، دولت بریتانیا این قرارداد را دستاویزی برای مستثنی ساختن شرکتهای نفتی دیگر قرارداد. اما در عمل، شرکتهای امریکایی بودند که کنار گذاشته شدند. البته آلمان از جریان خارج شده بود. در ۲۴ آوریل ۱۹۲۱ / ۴ اردیبهشت ۱۳۰۰، سرجان کدمن رئیس دبیرخانه نفت دولت بریتانیا با فیلیپ برتلوت (Philippe Berthelot) پیرامون قرارداد سان رمو به مذاکره پرداخت. به موجب این قرارداد و در واقع به پیشنهاد گل بنگیان، سهام آلمان در شرکت نفت ترکیه به دولت فرانسه منتقل شد. در ازای این اقدام، به بریتانیا اجازه داده شد تا با استفاده از حق عبور از سرزمینهای تحت قیمومت فرانسه، خط لوله ای از ایران و بین النهرین به دریای مدیترانه بکشد. اما دستاورد واقعی بریتانیا حذف رقابت خارجی بود.

از سال ۱۹۱۹/۱۲۹۸ به بعد شرکتهای امریکایی برای گرفتن اجازه اعزام گروههای ممیزی به بین النهرین به شدت تلاش می کردند. اما با وجود اینکه از طرف وزارت خارجه ایالات متحده پشتیبانی می شدند، تا ژوئن ۱۹۲۲/ تیر ۱۳۰۱، موفق به گرفتن اجازه از مقامات نظامی بریتانیا که بین النهرین را در کنترل داشتند نشدند. در این تاریخ سرچارلز گرینوی رئیس شرکت نفت انگلیس گرفتن اجازه از مقامات نظامی بریتانیا که بین النهرین را در کنترل داشتند نشدند. در این تاریخ سرچارلز گرینوی رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران با تلگرام به شرکت نفت استاندارد نیوجرسی پیشنهاد کرد تا نماینده ای برای مذاکره با شرکت نفت ترکیه اعزام کند. مجدداً گل بنگیان برای برقراری این ارتباط بین المللی فعال شد، ضمن اینکه هفت شرکت امریکایی هم نسبت به مسئله علاقه مند بودند. این شرکتها به شرکت نفت استاندارد نیوجرسی اختیار دادند تا از طرف آنها به مذاکره بپردازد.

مذاکرات تا سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ به درازا کشید و بیشتر در سطح دولتی جریان داشت تا سطح خصوصی. وزارت خارجه ایالات متحده تصریح کرده بود که آن کشوری باید در جریان انعقاد هر قراردادی قرار گیرد. شرکت نفت انگلیس و ایران از طرف دولت بریتانیا کنترل می شد و گروه رویال داچ - شل نیز از حمایت دولتهای بریتانیا و هلند برخوردار بود، کما اینکه دولت فرانسه هم در این میان منافع مستقیم بیشتری داشت. چراکه سهام خود را از شرکت نفت ترکیه به شرکت نفت فرانسه منتقل کرده بود و در این شرکت ۳۵ درصد سهم داشت. بقیه سهام شرکت متعلق به بانکهای عمده فرانسه و شرکتهای تابعه شرکتهای بین المللی نفت در فرانسه بود که به کار تصفیه و بازاریابی اشتغال داشتند. در نتیجه، گروههای بریتانیایی و امریکایی سهم غیرمستقیم دیگری در شرکت نفت ترکیه به دست آوردند که احتمالاً بالغ بر یک سوم سهم فرانسه، یا یک دوازدهم کل سهام می شد.

مذاکرات حول چندین نکته گره خورده دور می زد. از جمله اینکه گروه امریکایی در پی حفظ سیاست « درهای باز » در عراق بود. در مقابل، گروه های دیگری بودند که تمایل داشتند در قرارداد اصلی، عبارتی ذکر شود مبنی بر اینکه هیچیک از گروههای شرکت کننده نباید در منطقه مورد نظر مستقلاً به رقابت بپردازند. امریکایی ها به تدریج از موضع خود دست برداشتند و به این ترتیب، شرکت نفت ترکیه (که بعداً شرکت نفت عراق خوانده شد) انحصار کاملی را در سراسر خاور میانه، بجز ایران، به دست آورد. انحصار در منطقه ای که در طی مذاکرات « منطقه خط قرمز » نامیده شد و به طور مشخصی روی نقشه ای تعیین شده بود صورت گرفت، که « خط

قرمز» تقریباً از مرزهای قدیمی امپراتوری عثمانی می گذشت و کشورهای عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، اردن و شبه جزیره عربستان را دربر می گرفت. مشکل دیگری که بر منافع شرکت نفت انگلیس و ایران تأثیر گذاشت تقاضای شرکتهای آمریکایی بود مبنی بر اینکه کمتر از ۲۵ درصد از سرمایه شرکت نفت ترکیه به آنها وگذار نشود. این تقاضا در واقع به این معنی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران به عنوان بزرگترین سهامدار می باید بیشتر سهام خود را واگذار می کرد. سرانجام شرکت نفت انگلیس و ایران در ازای اختصاص رایگان ۱۰ درصد از کل نفت خام استخراج شده به آن شرکت، با تقسیم یکسان مالکیت سهام بین تمام گروههای ذینفع موافقت کرد. در نتیجه، تقسیم نهایی سهام به صورت ۲۳ / ۷۵ درصد بین شرکتهای اکتشاف داری، شرکت نفت انگلوساکسون، شرکت نفت فرانسه و شرکت توسعه خاور نزدیک انجام شد شرکت توسعه خاور نزدیک به وسیله گروه شرکتهای ذینفع آمریکایی تشکیل شده بود. ۵ درصد بقیه سهام به گل بنکیان تعلق گرفت. این گونه تقسیم سهام دارای مزیت چشم گیر سیاسی نیز بود. چراکه شرکت نفت ترکیه طبق قرارداد به صورت یک شرکت غیر انتفاعی درآمد و نفت خود را با هزینه تمام شده به نسبت سهام صاحبانش به آنها می فروخت. تمام این ترتیبات در قراردادی تصریح شد و در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۸ / ۹ مرداد ۱۳۰۷، به امضا رسید.

دولت عراق که تحت قیمومت بریتانیای کبیر قرار داشت، امتیاز مورد ادعای شرکت نفت ترکیه را در مارس ۱۹۲۵ / اسفند ۱۳۰۳، معتبر شناخت و شش سال بعد با دقت بیشتری مرز منطقه ای را که امتیاز شامل آن می شد، معین کرد. شرکت نفت ترکیه برای جلوگیری از رقابت شرکتهای مستقلی که منافعی در شرکت داشتند، و کسب امتیازاتی در طول و عرض منطقه خط قرمز دست به اقداماتی زد. اما همچنان که خواهیم دید، در بعضی از مناطق مهم شبه جزیره عربستان موفقیتی به دست نیاورد. این مسئله منجر به رقابت سختی بین آن شرکتهای شد، آن هم درست وقتی که شرکت نفت انگلیس و ایران و هم پیمانانش فکر می کردند انحصار کاملی را به وجود آورده اند.

شرکت نفت انگلیس و ایران منافع مستقیم و محدودی در نفت عراق داشت. سالها پیش از جنگ اول، اختلافاتی بین عثمانی و ایران در مورد بعضی از مناطق در امتداد خط مرزی دو کشور وجود داشت. یکی از این مناطق در همسایگی ذخایر نفتی غرب ایران قرار داشت و شرکت نفت انگلیس و ایران از پیش در آنجا، دست به اکتشاف زده

بود. اگر ادعای عثمانی نسبت به این منطقه تأیید می‌شد، یک بخش حیاتی از امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران از دست می‌رفت. از این رو، دولت بریتانیا به نحوی زیرکانه و با آینده‌نگری تعهدی از دولت عثمانی به دست آورد مبنی بر اینکه حقوق شرکت نفت انگلیس و ایران در این منطقه مود احترام قرار گیرد، به خصوص اگر منطقه فوق به عثمانی واگذار شود. بریتانیا از این بابت احساس آزادی می‌کرد و با اطمینان و بی‌طرفی کامل در کمیسیون مشترک مرزی روسیه- بریتانیا شرکت کرد، کمیسیونی که صرفاً به انگیزه مقتضیات سیاسی و بدون توجه به دستاوردهای تجاری تشکیل شده بود. منطقه مورد اشاره به موقع به ترکیه منتقل شد و تعهد ۱۴ نوامبر ۱۹۱۳ / ۲۳ آبان ۱۲۹۲ ترکیه، با انعقاد قراردادی پس از جنگ در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۲۵ / ۱۲ مرداد ۱۳۰۴، بین دولت عراق و شرکت نفت انگلیس و ایران مورد تأیید قرار گرفت. مفاد قرارداد بسیار شبیه به امتیاز داری بود. این قسمت، از منطقه خط قرمز مستثنی شد تا شرکت نفت انگلیس و ایران با کسب این امتیاز کوچک در عراق، نسبت به مفاد قرارداد متخلف شناخته نشود.

در خلال سالهای اولیه، هدف کلی فعالیتهای شرکت نفت انگلیس و ایران در خارج از خاور میانه، حذف رقابت در توزیع نفت بد. برخی اقدامات اکتشافی هم در یونان انجام شد. شرکت نفت انگلیس در سال ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ یک پروانه پنج ساله عملیات اکتشافی در قسمت شرقی و غربی «مقدونیه» (Macedonia) در سال ۱۹۲۸ / ۱۲۹۷ یک سهم در شرکت بین‌المللی استوا رومانا (Seaua Romana) و یک سهم نیز در شرکت سندیکای نفت بریتانیا و برنئو (British Borneo Petroleum Syndicate) به دست آورد. در سال ۱۹۲۲ / ۱۳۰۱ عملیات اکتشافی شرکت نفت انگلیس و ایران در آرژانتین به نتیجه رسید عملیات اکتشافی دیگری نیز در ونزولا «پیوآ» (Papua)، مصر، «نیو برونزوک» (New Brunswick)، «نیوفاندلند» (New Founland) آلبانی، یوگسلاوی و مجارستان صورت گرفت. در سال ۱۹۳۴ / ۱۳۱۳ سرجان کدمن امکانات نفتی سنگهای رسی استرالیا را مورد بررسی قرارداد. شرکت نفت انگلیس و ایران از مدتها پیش، صنعت نفت سنگهای رسی اسکاتلند را بدست آورده بود.

در سال ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ شرکت چند سهم در یکی از شرکتهای تولیدی ترینیداد به دست آورد. اما انگیزه واقعی برای گسترش عملیات تولیدی تا پس از جنگ جهانی

دوم حاصل نشد. بین جنگ جهانی اول و دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ بیشترین تأکید روی کنترل بازارها بود.

جریان کنترل بازار و حذف رقابت، از اولین روزهای عمر صنعت نفت با این صنعت همراه بوده است. این اقدام از اوائل سال ۱۹۰۱ / اواخر ۱۲۷۹ در بریتانیا آغاز شد. در این سال تعدادی از شرکتها با سرمایه بریتانیایی، آلمان و فرانسوی - از جمله نوبلها (Nobels) و روچیلدها (Rothschilds) - که به طور عمده در وارد کردن نفت روسیه از طریق قفقاز کار می کردند، اقدام به تشکیل یک شرکت مختلط نفت Consolidated Petroleum Company) کردند. در سال ۱۹۰۲ / ۱۲۸۱ دو شرکت نفت رویال داچ - شل و تجارت و حمل و نقل شل که به ترتیب از سال ۱۸۹۰ / ۱۲۶۹ و ۱۸۹۶ / ۱۲۷۵ فعالیت خود را آغاز کرده بودند، با تشکیل شرکت نفت آسیایی (Asiatic Petroleum Company) و شرکت جنرال پترولیوم (General Petroleum Company) اولین قدمها را برای وحدت برداشتند. شرکت نفت آسیایی اقدامات تولیدی مشترک را داره می کرد و شرکت جنرال، کار بازاریابی را در بریتانیا به عهده داشت.

در اول ژانویه ۱۹۰۷ / ۱۱ دی ۱۲۸۵، این دو گروه رسماً به اقدام مشترک پرداختند و همزمان، کنترل شرکت مختلف نفت را به دست گرفتند تا همراه با جنرال پترولیوم یک گروه بازاریابی بین المللی را تشکیل دهند. شرکت اخبربه صورت طنز آمیزی بی. پی (شرکت نفت بریتانیا) نامیده شد. چرا که در این مرحله، مالکیت عمده آن بیشتر آلمانی و هلندی بود.

در آوریل ۱۹۰۹ / فروردین ۱۲۸۸، با انعقاد قراردادی بین شرکت نفت آسیایی و شرکت نفت برمه هماهنگی بیشتری بین شرکتهای نفت بریتانیایی به دست آمد و به جنگ گسترده قیمتها در بازارهای آسیایی خاتمه داد. این اقدام سرانجام به اختلاط شرکتهای در هندوستان و مناطق دیگر منجر شد. در تمام این مذاکرات گل بنکیان که اکنون تبعه بریتانیا شده بود، نقش عمده ای ایفا می کرد.

با شروع جنگ، شرکت نفت انگلیس و ایران نیز علاقه مند به تشکیل سازمان بازاریابی شده بود. در همین هنگام شرکت نفت بریتانیا به علت حذف سهامداران آلمانی آن می باید تجدید سازمان می یافت. در نتیجه، گروه شل سازمان بازاریابی خود را به نام شرکت بازاریابی شل تشکیل داد و شرکت نفت انگلیس و ایران نیز،

سهام شرکت نفت بریتانیا را به دست آورد. همچنین در سال ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶ شرکت نفت انگلیس و ایران کنترل شرکت نفت هم لایت (Home- Light Oil Company) را به دست گرفت که آلمانی ها مالک بیشترین سهام آن بودند. این شرکت از ستاد خود در سوئیس بیشتر مناطق اروپا را زیر پوشش داشت.

در خلال سال ۱۹۱۵ / ۱۲۹۴ شرکت نفت انگلیس و ایران، شرکت تانکر بریتانیا را تشکیل داد، در سال ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶ کنترل یک شرکت آلمانی به نام شرکت کشتیرانی حمل نفت (Petroleum Steamship Company) را بدست آورد و در خلال چند سال بعد به ساختن انبارهای نفت در «عدن» و «کلمبو» و «پورت سعید» پرداخت. فعالیت سازمان پخش شرگت نفت انگلیس و ایران به سرعت در فرانسه و سایر کشورهای اروپا، هندوستان، استرالیا و جنوب و غرب آفریقا گسترش یافت. شرکت نفت انگلیس و ایران، ۴۵ درصد سهام شرکتی را که به وسیله سرباسیل زهاروف (Sir Basil Zaharoff) نماینده مالی و تسلیحاتی بریتانیا در فرانسه بنیان گذاری شده بود، در اختیار داشت. تا پایان دهه ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ سازمان پخش شرکت نفت انگلیس و ایران به طور مؤثری تمام جهان را تحت پوشش داشت. کل سرمایه ای که در شرکتهای تابعه سرمایه گذاری شد، رقم بسیار عظمی را تشکیل میداد. البته تمام این پول از فروش نفت ایران به دست آمده بود. با این حال، شرکتهای تابعه از حوزه منافع دولت ایران مستثنی و ازارائه حسابهایشان به نمایندگان رسمی دولت ایران جلوگیری می شد. مخالفت ایران با این نوع سازمان به هم پیوسته بازاریابی از این جهت بود که به شرکت نفت و انگلیس و ایران امکان می داد تا کمترین سود خود را از عملیات تولیدی ایران به دست آورد و سود عمده ای را به شرکتهای تابعه بازاریابی اختصاص دهد که دولت ایران سهمی در آنها نداشت.

اقدام نامطلوب دیگر از نظر ایران تشکیل شرکت پالایشگاههای ملی نفت با سرمایه ۲۰۰,۰۰۰ پوند در سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ بود که تماماً به شرکت نفت انگلیس و ایران تعلق داشت. تخصص این شرکت ساختن پالایشگاه در بریتانیا بود و سرمایه آن پس از مدتی به ۳,۰۰۰,۰۰۰ پوند افزایش یافت. شرکت مزبور پالایشگاههایی در «لاندرسی» (I.Landarcy) واقع در ولز، و «گرنجموث» (Grangemouth) در اسکاتلند ساخت. پالایشگاههای دیگری نیز در فرانسه، استرالیا، بلژیک و ایتالیا خریداری یا ساخته شد. تفسیر ایرانی ها از امتیاز این بود که تمام عملیات مربوط به

آمادگی نفت برای عرضه به بازار، می باید در ایران صورت گیرد تا کشور از رشد صنعت جدید بهره‌رشد. گرچه پالایشگاه آبادان همچنان بزرگترین پالایشگاه متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران باقی مانده بود، صدور نفت خام و تصفیه آن در مناطق دیگر، تهدید اشکاری نسبت به موقعیت آبادان بود. مسئله ای که پس از جنگ جهانی دوم به صورت یک واقعیت ملموس تحقق یافت.

پس از جنگ جهانی اول، سه رقیب عمده بازارهای جهانی عبارت بودند از شرکت نفت انگلیس و ایران، رویال داچ - شل و شرکت نفت استاندارد نیوجرسی. رقابت بین دو شرکت اوبه زودی با ادغام تسهیلات بازار آنها در سراسر جهان از بین رفت و عملاً تا سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ کامل شد. این تحول، به لحاظ زمینه های سیاسی و از نظر منافی که شرکت نفت برمه از گذشته در گروه شل داشت، عملاً غیر منتظره نبود. پیش از سال ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ دلایلی برای این تصور وجود داشت که دولت بریتانیا از طریق «کمیته سلطنتی سیاست گذاری نفت» (Petroleum Imperial Policy Committee) می کوشید تا منافی شبیه به آنچه در شرکت نفت انگلیس و ایران به دست آورده بود در گروه رویال داچ - شل به دست آورد. در این کمیته سر جان کدمن، سر فردریک بلک و دیگران عضویت داشتند. البته معلوم نیست که آیا دولت در این کار موفق شد یا خیر. اما، ای. جی. پرتی من که برای آخرین بار در ژوئیه ۱۹۱۹ / تیر ۱۲۹۸، نیروی دریایی را ترک کرده بود، در ۷ مه / ۱۷ اردیبهشت همان سال اظهار داشت که دولت در آستانه به دست آوردن کنترل نیمی از ذخایر نفت جهان است. این گفته می توانست به ذخایری اشاره داشته باشد که متعلق به دو گروه بزرگ بریتانیایی، و بریتانیایی - هلندی بود.

چند سال بعد جریان تقریباً برعکس شد. در طول سال ۱۹۳۳ / ۱۳۰۲ مذاکرات موفقیت آمیزی بین دولت بریتانیا و مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران، شرکت نفت برمه و گروه رویال داچ - شل انجام شد. در نتیجه این مذاکرات، اطلاعی ای در ماه نوامبر / آبان صادر شد مبنی بر اینکه دولت تصمیم گرفته است سهام خود را در شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کند. متعاقباً افشا شد که این مسئله به این معنی است که قرار است شرکت نفت برمه سهام دولت را خریداری یکند و سپس به گروه رویال داچ - شل به پیوندد. در این هنگام، ۶۰ درصد مالکیت گروه اخیر متعلق به هلند، و ۴۰ درصد متعلق به شرکتهای بریتانیایی بود.

با پیوستن شرکت جدید بریتانیایی، بیشترین آرا متعلق به بریتانیا میشد و به این ترتیب به یجای دولت، شرکتهای خصوصی بریتانیا کنترل «نیمی از ذخایر نفت دنیا» را به دست می آوردند. سرچارلز گرینوی نسبت به اطلاعیه، اظهار بی اعتنائی کرد. در هر صورت، در ماه ژانویه / دی، دولت جدید کارگری، سیاست دولت پیشین خود را تغییر داد. این اقدام، خشم پنهانی مدیران شرکت نفت برمه را برانگیخت. مواضع دولت کارگری بریتانیا در ملی کردن شرکتهای خصوصی آن کشور، مغایرت آشکاری را با موضع سرسختانه آن دولت در برابر ملی کردن صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ نشان می دهد.

به هر حال، تا سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ دو شرکت عظیم بریتانیایی برای دستیابی به مقاصد و هدفهای خود مشترکاً در سراسر جهان عمل می کردند. مرحله بعد حذف رقابت و همسو کردن آمریکایی ها در این زمینه بود. شرکت نفت استاندارد نیوجرسی سخنگوی قسمت اعظم شرکتهای بودکه علاقه مند به منابع و بازارهای خارجی بودند. در گزارش کارتل بین المللی نفت که به وسیله کمیسیون تجارت فدرال ایالات متحده در تابستان ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ تهیه شده چنین آمده است:

لزوم کنترل بیشتر بازارهای پخش در اواسط دهه ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ احساس می شد. در آن هنگام آشکار شد که کنترل تولید، حتی در میان بزرگترین شرکتهای مبنای نارسایی برای کنترل رقابت قیمتها به وجود می آورد. زیرا ناگهان جنگ قیمت بین دو شرکت از بزرگترین شرکتهای بین المللی در آسیا آغاز شد. از آن پس در سال ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ توافق برای ایجاد یک کارتل بین المللی بین شرکتهای اصلی بین المللی شکل گرفت. هدف کارتل جلوگیری از رقابت بازار، در میان اعضا و با دیگران آن هم از طریق کنترل تولید و صادرات بود. با وجود این قرارداد، فعالیت آن دسته از شرکتهای مهم و مستقل که طرف این قرارداد نبودند، به صورت گسترده ای غیر قابل کنترل باقی می ماند. پس از آن موفقیت نامه های دیگری تنظیم می شد. در این موافقت نامه ها قرار شد که، اولاً، از رقابت طرفهای اصلی بیشتر جلوگیری شود، ثانیاً، به وسیله توافقهایی بازاریابی محلی که جداگانه تنظیم می شد، کنترل گروههای بین المللی به فعالیت شرکتهای مستقل گسترش یابد، در عین حال، این اقدامات تا آنجا که ممکن است بر اساس اصول و رویه هایی انجام یابد که از جانب طرفهای اصلی قرارداد مورد توافق قرار گرفته است.

اولین قرارداد به وسیله دیتردینگ از رویال داچ - شل، سرجان کدمن از شرکت نفت انگلیس- ایران ووالترسی . تیگل (Walter C. Teagle) از شرکت نفت استاندارد نیوجرسی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۸ / ۲۶ شهریور ۱۳۰۷، امضا شد که اصول زیر را مقرر می داشت:

- پذیرش حجم موجود کار به وسیله شرکت کنندگان، و موغفتت برای افزایش های متناسب.

- استفاده مشترک از تسهیلات موجود برای تولید، تصفیه و غیره، بر اساس هزینه تمام شده.

- پیش بینی ساخت تسهیلات اضافی که تنها برای تدارک تقاضای افزایش یافته عامه لازم است.

- تولید، برتری شرایط جغرافیایی خود را حفظ کند. به عبارت دیگر، قیمتها در محل اصلی یکسان و هزینه حمل و نقل به آنها افزوده شود. به ترتیبی که انحصار نزدیکترین بازارها را از لحاظ جغرافیایی به هر منطقه تولیدی واگذار کند. (موافقت نامه به نتیجه منطقی این قرارداد اشاره نکرده است که مصرف کنندگان در دیگر مناطق تولید مانند خاورمیانه، علی رغم هزینه تولید ارزانتر نفت خود، باید قیمت پایه سطح جهانی را بپردازند.)

- تدارکات از نزدیکترین منطقه تولیدی تأمین شود.

- «مازاد تولید» باید قطع شود و نباید برای درهم ریختن ساخت قیمت در مناطق جغرافیایی دیگر، به کار گرفته شود.

- از اقداماتی که به لحاظ مادی موجب افزایش هزینه ها می شود باید جلوگیری به عمل آید.

اگرچه این سند به شکل قرارداد مناسبی هرگز رسمیت نیافت، مبنای موافقت نامه هایی شد که در خلال هشت یا نه سال بعد بین شرکتهای مختلف مورد علاقه به امضا رسید. علاوه بر سه شرکتی که محرک اولیه این طرح بودند، سیاستهای کلی این موافقتنامه در فواصل مختلف از طرف بیشتر شرکتهای عمده نفت آمریکایی فعال در خارج از آمریکا و حتی برای مدت کوتاهی در دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۰۹ از سوی شرکت نفت روسیه (The Russian Oil Trust) پذیرفته شد. جریان جذب و دفع، تدریجاً تعداد شرکتهای درگیر را کاهش داد. تا اینکه در سال ۱۳۲۷/۱۹۴۹ کارتل بین

المللی نفت از هفت شرکت زیرتشکیل شد: شرکت نفت انگلیس و ایران، گروه رویال داچ-شل، شرکت نفت استاندارد یوجرسی، شرکت نفت استاندارد کالیفرنیا (Standard Oil Company of California)، شرکت نفت سوکونی- وکیوم (Socony - Vacuum Oil Company)، شرکت نفت گلف (Gulf Oil Corporation) و شرکت تگزاس (Texas Company).

کارتل نفت سلطه گسترده ای بر ذخایر نفتی جهان داشت. به استثنای ذخایر ایالات متحده، روسیه و مکزیک که به ترتیب، در اولی شرکتهای متعدد کوچک و بزرگ محلی به کار تدارک احتیاجات مردم امریکا پرداخته بودند، در دومی شرکت دولتی نفتی صادر نمی کرد یا صادراتش اندک بود و در سومی، تولید نفت ملی شده و روندی رو به کاهش داشت، کارتل نفت در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۸ - پیش از جدا شدن ایران- ۹۲ درصد ذخایر نفت خام جهان، ۸۸ درصد تولید جهان، ۷۷ درصد ظرفیت پالایش، ۷۰ درصد ظرفیت تانکرهای تحت مالکیت خصوصی و در بعضی نقاط، حدود ۹۹ درصد سازمانهای بازاریابی را کنترل می کرد.

به این ترتیب، هیچ بخشی بدون موافقت تمام اعضای کارتل نمی توانست صورت بگیرد. برعکس، در صورت اقتضای شرایط، تدارکات و تسهیلات می توانست با طرحهای هماهنگ افزایش یابد آنچه که برای مقاومت کارتل مصلحت نبود از هریک از اعضا سلب شود.

این شرایط، عامل عمده ای در خفه کردن تولید نفت ایران پس از ملی شدن آن در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ بود.

توضیحات و مأخذ

۱- الول ساتن « نفت ایران»، ترجمه رضا رئیس طوسی - مؤسسه انتشارات صابرین - ۱۹۷۲، صص ۷۲ - ۵۱

نگاهی به زندگینامه پروفسور لورنس پل الول

به قلم: دکتر سید حسن امین

□ زنده‌یاد پروفسور لورنس پل الول - ساتن Lawrence Peter Elwell-Sutton (1912-۱۹۸۴ میلادی)، استاد فقیذ زبان و ادبیات فارسی و رییس بخش مطالعات ایران‌شناسی دانشگاه ادینبورگ Edinburgh مرکز ایالت اسکاتلند در شمال کشور انگلیس بود که من سال‌های پایانی عمر او را در ادینبورگ دریاقتم. شهر ادینبورگ که فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها آن را ادینبورگ و عرب‌ها، ادینبورگ تلفظ و کتابت می‌کنند، یکی از زیباترین و بهترین شهرهای انگلیسی‌زبان جهان است و فستیوال هنر سالیانه آن در تابستان‌ها نیز معروفترین فستیوال هنر جهان است. دانشگاه معروف و معتبر این شهر نیز از قدیم بخش عربی و فارسی و اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی فعالی داشته است. چنان‌که هم دانشجویان ایرانی زیادی مانند مرحوم دکتر احمد طاهری عراقی (۱۳۲۲-۱۳۷۰) و خانم دکتر منصوره نظام مافی (اتحادیه) در آنجا درس خواندند و هم استادان برجسته‌ای در اسلام‌شناسی در آنجا درس گفته‌اند که نامورترین ایشان ویلیام مونتگمری وات W. Montgomery-Watt رییس پیشین بخش عربی و اسلام‌شناسی آن دانشگاه بود که من کتاب معروف او را (با عنوان آن عظمت که اسلام داشت، چاپ لندن، ۱۹۷۴) قبل از انقلاب در مجله وحید، مخصوصاً از جهت اظهار نظری که در خصوص امام دوازدهم شیعیان و نواب خاص او در آن کتاب کرده بود، نقد کردم.

هدف از مقاله‌ی حاضر، معرفی الول ساتن به مثابه‌ی یک تن از ایران‌شناسان

متأخر انگلیسی و ذکر چند نکته‌ی ناشناخته از خدمت‌های او به ایران و ایران‌شناسی است. الول ساتن پس از مونتگمری وات، به ریاست بخش ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی دانشگاه ادینبورگ رسید.

نویسنده پس از ارتباطات مستمر و مفاوضه و مناظره‌ی سالیان با او، او را انسانی معتدل و متعادل و در مسایل ایران و روابط ایران و انگلیس، پژوهشگری واقع‌بین و بی‌غرض شناختم و با آن‌که وی قبل از اشتغال به کار تمام‌وقت دانشگاهی مدتی وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بوده است، او را ایران‌شناسی ایران‌دوست یافتم. چنان‌که مسلم است، وی در دو مقطع مهم سیاسی - هم‌زمان با خدمت به دولت متبوع خود، به ایران نیز خدمت کرده است:

الف - الول ساتن و نجات آذربایجان

الول ساتن که با فارسی و ترکی آشنایی داشت، در غائله‌ی تجزیه‌ی آذربایجان از سوی شوروی سابق، با جسارت تمام، در سمت «وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت انگلیس»، ضمن خدمت مطبوعاتی بر ضد شوروی و عوامل آن در داخل ایران، شخصاً به آذربایجان و کردستان، یکه و تنها، بی‌محافظ و «بادی‌گارد» آمد و شد داشت و جویای شناسایی و ارتباط با ایرانیانی بود که آماده‌ی مبارزه و جنگ چریکی با ادامه‌ی اشغال ایران از سوی شوروی سابق و یا به هر نوع دیگر مبارزه برای فروپاشی جمهوری‌های خلق‌الساعه آذربایجان و مهاباد باشند. رحیم زهتاب‌فرد (نماینده‌ی سابق مجلس شورای ملی از بناب و سپس تبریز) که در آن سال‌ها عضو شبکه‌ی جوانان «حزب اراده‌ی ملی» سیدضیاء‌الدین طباطبایی و بعدها مدیر روزنامه‌ی اراده‌ی آذربایجان بود، در خاطرات خود تصریح می‌کند که روزی در یکی از شهرهای آذربایجان به مرد لاغر اندام چشم‌آبی سفیدپوستی با موهای خرمایی‌رنگ کم‌پشت به‌نام الول ساتن برخورد می‌کند که با آشنایی نسبی به زبان‌های فارسی و ترکی آذربایجانی در آن اوضاع سخت به آن منطقه آمده و با او به صحبت نشسته است و مهم‌تر آن‌که حتا به مجلس روضه‌ای هم رفته و در آن‌جا در برابر نقل روایتی از سوی واعظ محل، نتوانسته زبان خود را نگاه‌دارد و اعتراض خود را که هیچ‌بن‌مایه‌ی سیاسی هم نداشته است با لهجه‌ی غلیظ انگلیسی به زبان ترکی به آن واعظ وارد کرده و در عین حال از حریم اسلام و تشیع دفاع کرده است. شاید در این‌جا نقل قسمتی از این خاطرات بی‌مناسبت نباشد.

زهتاب‌فرد در ذکر خاطرات خود در زمستان ۱۳۲۳ در شهر میانه نوشته است: «یک روز، یکی از ژاندارم‌ها اطلاع داد که آقای آمده و علاقه‌مند به ملاقات با

شماست. گفتیم: بفرمایند.

شخصی لاغر اندام... ضمن ارائه‌ی کارت ویزیت، خود را با لهجہ‌ی انگلیسی - ولی به‌زبان فارسی - الول ساتن، دبیر اول سفارت انگلیس، معرفی کرد... ساتن گفت: ببخشید امشب برنامه‌ی شما را به هم زدم و مزاحم شما شدم، من برای مطالعه و آشنایی با مردم و استان آذربایجان و کردستان، چند روزی است در این منطقه هستم و در تبریز شنیدم شما و دوستان‌تان در موضوع کمبود و نامرغوبی نان، همراه مردم آذربایجان از حقوق حقه‌ی خود دفاع و به‌صورت جمعی معترض شده‌اید، از این لحاظ، علاقه‌مند دیدار شما شدم... از من پرسید: اوقات خود را چه‌گونه می‌گذرانید؟ گفتیم: این‌جا محل تفریح و گردشگاه و کلوپ و کتاب‌خانه‌ی عمومی ندارد... به مطالعه پرداخته و در واقع خود را زندانی می‌کنم. خود مردم این‌جا نیز... عده‌ای در خانه‌ها جمع‌شده به قمار و مشروب‌خواری و کشیدن تریاک و دید و بازدید خانوادگی می‌پردازند و عده‌ای دیگر نیز در روضه و مجالس و محفل‌های مذهبی شرکت می‌کنند. ضمناً یکی دو رستوران هم هست... مردم در آن‌جا به مشروب‌خواری و بازی تخت‌نردوحتا ورق می‌پردازند... می‌توانیم غذا را در رستوران بخوریم... ساتن گفت: نه، در صورت موافقت شما، غذا در همین‌جا صرف شود و بعد از شام به مجلس روضه برویم... وقتی وارد شدیم، واعظی بالای منبر بود... وقتی واعظ از منبر پایین آمد و درکنار ریش‌سفیدان مجلس نشست، اتفاقاً درست بالادست ساتن قرار گرفت. پس از تعارفات مرسومه با اطرافیان خود - بدون این‌که متوجه شود، نفر پهلو دستی‌شان اجنبی است، به‌زبان آذری پرسید: عرایضی که عرض شد ان‌شاءالله مورد قبول واقع شده است. ساتن بدون لحظه‌ای تأمل، با لهجہ‌ی غلیظ انگلیسی به ترکی گفتند: ... اگر حضرت عالی یک‌هزارم آنچه را که من کافر از علی (ع) می‌دانم، عنوان می‌فرمودید، هر کافر شنونده‌ای را مسلمان می‌کردید.»^۱

منوچهر فرمانفرمایان که من او را نیز مکرر دیده بودم، به من گفت که پس از تخلف شوروی از تخلیه‌ی آذربایجان، سفارت انگلیس بین چریک‌ها اسلحه پخش می‌کرد. البته مسلم است که الول ساتن و دیگر مأموران وظیفه‌شناس انگلیس (یا جاسوسان آلمان همچون واسموس) در ایران (محل مأموریت خود) در مرحله‌ی نخست به خدمت به کشور متبوع خودشان مشغول بوده‌اند و دل‌شان به حال ما نمی‌سوخته است، اما بی‌شک در آن مقطع منافع ایران (حفظ تمامیت ارضی کشور) با منافع دولت‌های انگلیس و ایالات متحده آمریکا (جلوگیری از نفوذ کمونیسم در

ایران) همخوانی و همسویی کامل داشته است. افزون بر آن، برای ما ایرانیان که خود در حق خود گفته‌ایم:

روزی که شیپور عدو، آواز زیر و بم کند
سردار اکرم رم کند، سردار افخم خم کند

عبرت‌آموز است که یک مأمور وظیفه‌شناس انگلیسی در مقام اطاعت از دستور دولت متبوع خود در شرایط سخت پیش از شهریور ۱۳۲۰ در کشور ما ایران با پای پیاده از این روستا به آن روستا سفر می‌کرده و از این‌که هر لحظه در آن اوضاع خطرناک از سوی کسی یا گروهی گروگان گرفته شود، یا زندانی گردد، یا کشته شود، بیمی به خود راه نمی‌داده است! در حالی‌که خود ما ایرانیان با گرفتن اضافه‌حقوق برای بدی آب و هوا و مأموریت خارج از مرکز و استفاده از مزایای خداداده‌ای همچون طبیعت دست‌نخورده یا نزدیکی به آثار باستانی، حاضر به خدمت در آن مناطق نبوده و نیستیم.

هر که نامخت از گذشت روزگار

می‌نیاموزد ز هیچ آموزگار

نیز در همان اوان بود که الول ساتن، ترجمه‌ی کتاب مزرعه‌ی حیوانات *Animal Farm* نوشته‌ی جورج اورول که انقلاب کمونیستی و وضع زندگی مردم شوروی را سخت محکوم کرده بود، برای ترجمه‌ی فارسی به علی جواهرکلام پیشنهاد کرد و البته این کار هم به‌پایان رسید. ۲.

ب - الول ساتن و نهضت ملی‌کردن نفت

دومین خدمت الول ساتن به ایران، در مقطع نهضت ملی‌شدن نفت ایران به پیشنهاد شادروان دکتر حسین فاطمی و زیرنظر زنده‌یاد دکتر محمد مصدق بود که الول ساتن در کتاب نفت ایران *Persian Oil* به‌دفاع از حقوق ایران پرداخت و در آنجا از حقوق کارگران ایرانی و بدی شرایط کاری و استخدامی و وضع محیط کار و مسکن آنان سخن گفت. الول ساتن، با نشان‌دادن آمار و ارقام، از بی‌عدالتی شرکت نفت ایران و انگلیس سخن راند و در مثل نشان داد که میزان مالیاتی که این شرکت به دولت انگلیس می‌دهد، بیست‌برابر وجه امتیازی است که به دولت ایران داده می‌شده و لذا او ایران را در ملی‌کردن نفت محق دانست و دولت انگلیس را در نپذیرفتن اصل ملی‌کردن صنعت نفت از سوی ایران به باد انتقاد گرفت و هم از جهت این‌که پس از پنجاه سال استفاده از نفت ایران، انگلیسی‌ها در تعلیم و تربیت کارگران ایرانی به عمد مسامحه روا داشته و به‌اصطلاح امروز برای «انتقال

تکنولوژی» کمترین اقدامی نکرده بودند، از کشور خود انتقاد کرد. این دفاع جانانه از موضع ایران، در حالی است که بعضی ایرانیان (همچون منوچهر فرمانفرمایان، ابراهیم صفایی، محمود طلوعی و...) ملی‌شدن نفت را اشتباه دانسته و هر کدام به‌نوعی به دکتر مصدق حمله کرده‌اند.

تألیفات الول ساتن

تألیفات الول ساتن را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

اول - تألیفاتی که با سیاست و تاریخ سیاسی ایران پیوندی دارد و آن‌ها عبارتند از:

۱- نفت ایران Persian Oil که چاپ اخیر آن در ۱۹۷۵ در امریکا در ۳۴۴ صفحه به طبع رسیده است و چاپ اول آن در ۱۹۵۵ درست پس از وقایع ۲۸ مرداد، به دفاع از حقوق از دست‌رفته‌ی ایران پرداخته است.

۲- ایران نو Modern Iran، چاپ ۱۹۴۱ در ۲۳۴ صفحه‌ی انگلیسی که به‌دست علی جواهرکلام در ۱۳۲۲ ترجمه و در روزنامه‌ی رعد به‌صورت سلسله مقاله منتشر شد. این کتاب شامل تاریخچه‌ی تلاش‌های رسمی دولت ایران در عصر رضاشاه برای نوسازی ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور به سلیقه‌ی مدرنیست‌های تجددگرای آن زمان، توأم با خلاصه‌ای از تاریخ ایران پس از اسلام است. به عقیده‌ی الول ساتن، ایران در دهساله‌ی نوسازی‌اش در عهد رضاشاه بیش از چندین قرن عوض شد. در دو کتاب بالا، الول ساتن، از سویی رضاشاه پهلوی را برای خدماتش در ساختن «ایران نوین» و از سوی دیگر دکتر مصدق را برای خدماتش در جهت احقاق حقوق ملت ایران و کارگران ایرانی می‌ستاید.

دوم - کتاب‌ها و آثار الول ساتن در آفاق زبان و ادب فارسی است که عبارتند از:

۱- راهنمای شناسایی ایران Guide to Iranian Area Study چاپ ۱۹۸۱ شامل مقالات و کتاب‌هایی که درباره‌ی ایران‌شناسی مفید تواند بود.

۲- راهنمای کتاب شناسانه ایران Bibliographical Guide to Iran این کتاب آخرین تألیفات الول ساتن است و در ۱۹۸۳ هم‌زمان در انگلستان و ایالات متحده امریکا منتشر شد. در این کتاب، بعضی از تألیفات صاحب این قلم نیز معرفی شده است. اگرچه این کتاب نه مانع است و نه جامع، باز هم برای هر ایران‌شناس ابزار مطالعه‌ی مفیدی در جهت معرفی منابع مناسب در زمینه‌های مختلف ایران‌شناسی است.

۳- اسطربلاب اسدالله میرزا؛ اسطربلابی از قرن نوزدهم میلادی

- ۱۹۷۷، چاپ The Horoscope of Asadullah
- ۴- دستور زبان فارسی ساده Persian Grammer چاپ، ۱۹۶۳
- ۵- فارسی محاوره‌ای
- ۱۹۴۱، چاپ Colloquial Persian
- ۶- اوزان شعر فارسی
- Persian Metres چاپ، ۱۹۷۶
- ۷- ضرب‌المثل‌های فارسی
- Persian Proverbs.

در این‌جا شاید بی‌مناسبت نباشد که بگوییم الول ساتن در تکمیل بخش فارسی کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه ادینبور اسیار مؤثر بود و افزون بر آن تمام نسخه‌های خطی فارسی مهم موجود در کتاب‌خانه‌های ایالت اسکاتلند را فهرست‌نگاری کرد که بخشی از آن‌ها به‌صورت مقاله در مجله راهنمای کتاب چاپ شد.

ترجمه‌ها

الول ساتن چند کتاب نثر فارسی معاصر را نیز به انگلیسی ترجمه کرده است که از جمله‌ی آن‌ها در این مقاله به سه کتاب اشاره می‌شود:

- ۱- پیامبر، تألیف زین‌العابدین رهنما.
 - ۲- دمی با خیام، تألیف علی دشتی.
 - ۳- قصه‌های مشدی گلین‌خانم.
- شاید از همه‌ی آثار الول ساتن، گردآوری یکصد و ده قصه‌ی عامیانه‌ی فارسی به روایت مشدی گلین‌خانم در تهران، از همه مهم‌تر باشد. الول ساتن به این زن سال‌خورده‌ی ایرانی که از منسوبان دور علی جواهرکلام بود، پیشنهاد کرد که داستان‌های عامیانه‌ی فارسی کهنی که سینه‌به‌سینه به او رسیده است، نقل کند تا الول ساتن آن‌ها را بنویسد، ضبط کند و بعد چاپ کند. البته الول ساتن، بسیاری از این اصطلاحات را نمی‌فهمید و فرید جواهرکلام آن‌ها را برای او ترجمه می‌کرد. اما سرانجام، این الول ساتن بود که با صرف یکسال از عمر خود در ایران، گنجینه‌ای از ادبیات کوچه و فرهنگ عامیانه‌ی فارسی را از ضیاع نجات داد و آن‌ها را با عنوان افسانه‌های ایرانی Persian Tales به‌انگلیسی ترجمه کرد. ۳

مقالات

از الول ساتن قریب یکصد مقاله‌ی مختلف نشر شده است. از جمله مقاله‌ای چند در دایره‌المعارف اسلام (چاپ دوم) و نیز در دایره‌المعارف ایرانیکا (چاپ امریکا) از او دیده می‌شود. به علاوه در کتاب‌هایی چند که به صورت «مجموعه‌ی مقالات» منتشر شده است، او نیز مقاله دارد و نمونه‌ی آن کتاب ایران و اسلام Iran & Islam چاپ ۱۹۷۱ از انتشارات دانشگاه ادینبورگ است که به عنوان یادنامه‌ی مینورسکی Vladimir Minorsky چاپ شده است. در نشریات ادواری نیز، از او مقالاتی در دست است که نمونه‌ی آن‌ها مقاله‌هایی است که در باب «تاریخ مطبوعاتی در ایران» در مجله‌ی ایران IRAN (ارگان انجمن ایران‌شناسی انگلستان) نوشته است و نیز مقالاتی چند در مجله‌ی راهنمای کتاب و غیره در ایران.

در سال‌های اخیر نشر کتاب مجعول «تحفه حافظ» (پنجاه غزل حافظ) به نام مستعار یا مفروض «فقیر صاحب علو» (?) در لندن در ۱۳۷۴ موضوع بحث مقاله‌ای چند در مجله‌های ادبی درون‌مرزی و برون‌مرزی شد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها دو مقاله‌ی زیر بود:

الف - مقاله‌ای به قلم کریم امامی در ماهنامه‌ی کلک (شماره‌ی بهمن و اسفند ۱۳۷۴)، چاپ تهران.

ب - مقاله‌ای به قلم دکتر جلال متینی در فصل‌نامه‌ی ایران‌شناسی (شماره‌ی پاییز ۱۳۵۷) چاپ امریکا. این مقالات ثابت کرده‌سی سال پیش از آن، یعنی در ۱۹۶۷ میلادی، الول ساتن در پی انتشار ترجمه‌ی انگلیسی تازه‌ای از رباعیات خیام، مجعول بودن منبع آن ترجمه‌ی جدید را برکرسی اثبات نشانده بود. ۴. چنان‌که این کشف عالمانه‌ی الول ساتن، در مقاله‌ای به قلم اسکات جرمن Scott Jer-myn (ترجمه‌ی حسن لاهوتی) تأکید و تأیید شده است. ۵.

دانشگاه ادینبورگ به منظور قدردانی از خدمات الول ساتن به مناسبت هفتاد سالگی‌اش در ۱۹۸۲ و نیز با توجه به تخصص او در زمینه‌ی تاریخ اجتماعی و ادبی عصر قاجار، مجموعه‌ی مقالاتی به انگلیسی با عنوان «ایران عصر قاجار» Qajar Iran برای او منتشر کرد. دکتر محمدابراهیم باستانی‌پاریزی نیز به دعوت آن دانشگاه، مقاله‌ی بسیار مفصل «سوداگران آب‌نوس» را به فارسی نوشت که بعدها در کتاب

هشت‌هفت خود او در ایران به‌فارسی چاپ شد. دکتر باستانی پاریزی در آن کتاب الول ساتن را «یکی از مطلعین بزرگ اوضاع اجتماعی صدساله‌ی اخیر تاریخ ایران» معرفی کرده است. ۶

ایرج افشار نیز مکرر از الول ساتن در مجله‌ی آینده به‌نیکی یاد کرده است. دیگر ایرانیانی که از الول ساتن سخن گفته‌اند، عبارتند از: بزرگ علوی و صادق چوبک که هر دو پیش از شهریور ۱۳۲۰ زیر نظر الول ساتن به سخن‌پراکنی و نگارش علیه آلمانی‌ها استخدام شده بودند و فرید جواهرکلام (فرزند مرحوم علی جواهرکلام) که از مصاحبت‌های الول ساتن و پدرش و پیشنهادهای الول ساتن برای مبارزه‌ی فرهنگی با کمونیسم در ایران طی مقالاتی در مجله‌ی بخارا سخن گفته‌اند. اما چنان‌که گفته شد مهم‌ترین کار الول ساتن گردآوری یک‌صد و ده قصه‌ی عامیانه‌ی ایرانی بود، یعنی ضبط بخش مهمی از ادبیات فولکلوریک ایران که اگر همت الول ساتن نبود، با نفوذ رسانه‌های عمومی و یک‌سان‌شدن فزاینده‌ی زبان فارسی، از شکل اصیل خود به‌کلی خارج می‌شد و از دست می‌رفت. اما الول ساتن آن‌ها را با زحمت و مرارت گردآورد، به‌انگلیسی ترجمه کرد و ما امروز تازه به فکر افتاده‌ایم که آن‌ها را از انگلیسی به فارسی ترجمه کنیم. اما دریغ که ترجمه‌ی امروزین دیگر ضبط اصیل فارسی این بخش از فرهنگ موروث ما نخواهد بود.

■ پی‌نوشت‌ها

- ۱- زهتاب‌فرد، رحیم، خاطرات در خاطرات، تهران، انتشاراتی ویستار، ۱۳۷۳، صص ۸۷- ۹۱، ۲- جواهرکلام، فرید، خاطرات علی جواهرکلام، صص ۸۳- ۸۴.
- ۳- هم‌او، همان‌جا، صص ۸۶- ۸۷. ۴- امامی، کریم، کلک، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، ص ۱۹۳، ۵- جرمین، اسکات، «معمای خیام»، ترجمه‌ی حسن لاهوتی، فصل‌نامه‌ی مترجم، بهار و تابستان ۱۳۷۴، صص ۴۸-۶۲، ص ۶۰.
- ۶- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، هشت‌هفت، تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۷، ص ۴۳۱ + امین، سیدحسین، «لورنس الول ساتن»، آینده‌ی پژوهش، شماره‌ی ۷۵، صص ۱۴۰-۱۴۲.

فصل دوازدهم

ابراهامیان: سرگذشت نفت در ایران با امتیاز پراوازه- یا در واقع ننگین داری

«هرگز شکستی این قدر نادر با این درجه از حماقت
طی زمانی به این کوتاهی وجود نداشته است»
دین آچسون (Dean Acheson) درباره شرکت نفت ایران و انگلیس

ریشه ها

پرواند آبراهامیان در کتاب «کودتا ۲۸ مرداد، سازمان سیا» در باره سرگذشت نفت اینگونه روایت می کند: سرگذشت نفت در ایران با امتیاز پراوازه- یا در واقع ننگین داری آغاز میشود. در سال ۱۹۰۱ / ۱۲۸۰ ویلیام ناکس داری (William Knox D'Arcy) اهل استرالیا و متولد بریتانیا- که بعد از سوداگری طلا سراز کار آفرینی در بخش نفت در آورده بود، حقوق انحصاری ۶۰ ساله اکتشاف، استخراج، پالایش و صادرات تمامی های نفتی از هر نقطه کشور، به استثنای استانهای هم مرز با روسیه را از شاه ایران خریداری کرد. او در مقابل این امتیازات ۵۰ هزار لیره انگلیسی را به شکل نقد به شاه میپرداخت و ۲۰ هزار لیره دیگر را به شکل سهام در اختیار سایر چهره های مهم می گذاشت و به دولت وعده میداد که ۱۶ درصد از سود خالص سالانه را پرداخت کند. ظاهر داری پیرو آن نقل قول مشهور از شاه لئوپولد بود که تاکید میکرد "معاهدات باید تا حد امکان مختصر باشند و محلی ها باید طی چند بند، همه چیز به ما عطاء کنند."^(۱)

بعدها یکی از مدیران عالی رتبه شرکت داری را در رده بزرگترین قهرمانان پادشاهی بریتانیا در تمام دوران و در کنار سیسیل رودس (Cecil Rhodes) بنجامین دیزرائیلی (Benjamin Disraeli) و ویستون چرچیل^(۲) قرار داد. در سال ۱۲۷۸ / ۱۹۰۸ نخستین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان - در استانی در جنوب شرقی ایران که در آن زمان عربستان نامیده میشد و بعدها به خوزستان تغییر

نام داد - فوران کرد. طولی نکشید که داری حقوق خود در شرکت نفت برمه را که از موفقیت اندکی در آن کشور برخوردار شده بود، فروخت و این در حالی بود که دریاسالار جان فیشر (John Fisher) سرفرمانده نیروی دریایی بریتانیا تلاش داشت این شرکت را به سهم گیری فعال در ایران ترغیب کند. فیشر که لقب "شیفته نفت" نصیبش شده بود، مصمم بود تا سوخت لازم را برای نیروی دریایی بریتانیا از ذغال سنگ به نفت تغییر دهد. (۳) یک سال بعد شرکت برمه به شرکت نفت انگلیس-پرشیا (APOC) تبدیل شد. از سوی دیگر دولت بریتانیا شیخ خزعل رئیس مهمترین قبیله عرب زبان منطقه جنوب غربی ایران ترغیب کرد تا جزیره آبادان را برای احداث یک پالایشگاه نفت اجاره دهد. آبادان گرچه جزیره ای دورافتاده بود اما از نظر استراتژیکی در راس شمالی خلیج فارس و مصب رودخانه های دجله و فرات قرار داشت. دولت بریتانیا همچنین در شرکت نفت اختیاراتی اصلی را به دست آورد که عبارت بودند: ۵۲,۵ درصد حق رای و تعیین ۲ تن از مدیران که یکی از آنها مستقیماً توسط فرماندهی نیروی دریایی بریتانیا انتخاب میشد.

چرچیل: نفت برای ما غنیمتی از سرزمین پریان بود

این دو مدیر دارای حق وتوی تصمیمات هئیت مدیره بودند. (۴) دولت [بریتانیا] همچنین حق تغییر اعضای هئیت مدیره در موقع لزوم را بطور محرمانه برای خود حفظ کرد (۵) چرچیل جانشین سرفرماندهی نیروی دریایی که فرایند تغییر سوخت ناوگان از ذغال سنگ به نفت را تکمیل کرد به اعضای پارلمان بریتانیا گفت که دولت نیازمند تضمین اما به آنان اطمینان داد که دولت عملاً در اداره جریان مالی یک کنترل بر منابع نفتی است. شرکت خصوصی مداخله نخواهد کرد.

بعدها هم با فخر فروشی گفت که: «این برای ما غنیمتی از سرزمین پریان بود چیزی بسیار فراتر از درخشانترین رویاهای ما». (۶) با شروع جنگ اول جهانی دولت بریتانیا نخست نیروهای خود را به جنوب غربی ایران و بعد به آنسوی مرز در جنوب بین النهرین اعزام کرد تا از تاسیسات نفتی در برابر ارتش عثمانی و همچنین عشایر و ایلات متحد با قدرتهای مرکزی محافظت کند. (۷)

بهمین ترتیب، علت حمله بریتانیا به ایران و عراق در جنگ جهانی دوم جهانی هم اساساً حفظ این وضعیت حیاتی بود.

کریستوفر هیل (Christopher Hil) – تاریخدان بزرگ – در سخنرانی های خود درباره تاریخ نگاری به دانشجویانش هشدار میداد که هنگام مطالعه بررسی مستندات دولتی هر چیزی را باور نکنند. مثلاً او به توضیحات سال ۱۹۴۱ بریتانیا به هجوم به ایران اشاره میکرد. به گفته او در آن توضیح هیچ اشاره ای به موضوع نفت پیدا نمی شد در حالیکه موضوع اصلی نفت بود. سوال من این است که هیل چگونه به این موضوع پی برده بود؟ علت آگاهی او این بود که خود او پیش نویس آن توضیح را در وزارت امور خارجه تهیه کرده بود. چندی بعد چرچیل در روایتش از تاریخ جنگ دوم جهانی اذعان کرد که هجوم سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ به ایران با توجه به فعالیتهای آلمان در ایران و نیز عراق که به نوعی، صنعت نفت در آبادان را نشانه میرفت، امری ضروری بوده است.^(۸)

در پایان جنگ دوم جهانی شرکت نفت انگلیس و ایران که نام خود را در سال ۱۹۵۳ برای از هماهنگی با فرمان دولت مبنی بر قرار گرفتن "ایران" به جای "پرشیا" تغییر داده بود، از جهاتی مختلف به شرکتی حیاتی برای امپراتوری بریتانیا تبدیل شد. این شرکت با داشتن ۶ میدان نفتی در نزدیکی مسجد سلیمان شامل آغاچاری، گچساران، نفت سفید، لالی قصر شیرین و هفتگل بزرگترین میدان های نفتی خارج از تگزاس را در اختیار داشت و روزانه بیش از ۳۵۷۰۰۰ بشکه نفت تولید میکرد. این شرکت در میان هفت شرکت بزرگ جهانی معروف به هفت خواهران در بازار جهانی نفت جایگاهی برای خود پیدا کرده بود. این گروه عبارت بودند از رویال داچ شل، گلف اویل تگزاس (که بعدها تگزاس اویل (استاندارد اویل نیویورک) معروف به سوکونی و سپس موبیل) استاندارد اویل نیوجرسی (بعدها با نام اکسون)، استاندارد اویل کالیفرنیا (بعدها با نام شورون) و همچنین شرکت نفت فرانسوی (CFP) که کمتر مورد توجه قرار داشت.

شرکت نفت انگلیس و ایران مبالغی مستمر را روانه خزانه داری بریتانیا میکرد که معادل چنین مبالغی بیش از ۲۴ میلیون پوند مالیات سالانه و ۹۲ میلیون پوند ارز خارجی بود. چنین مبالغی بویژه در شرایط ریاضت اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی بسیار قابل توجه بود. بر اساس محاسبه وزارت سوخت و نیروی بریتانیا، پالایشگاه آبادان به تنهایی سالانه بیش از ۳۴۷ میلیون دلار را روانه حوزه پولی استرلینگ میکرد.^(۹)

شرکت بطور مرتب سودسالانه ای بالغ بر ۳۰ درصد را به سهامداران که عمدتاً شهروندان بریتانیایی بودند، پرداخت میکرد. فعالیتهای مربوط به ایران در این شرکت افزون بر ۷۵ درصد از مجموع کل آنرا در بر میگرفت که بخش عمده آن نه تنها به سهامداران بریتانیایی به دیگر شرکتهای نفتی در سراسر جهان میرسید. شرکت نفت انگلیس و ایران خودش ۵۰ درصد از سهام شرکت نفت کویت، ۲۳ صد از شرکت نفت عراق، ۲۳ درصد شرکت نفت قطر، ۳۴ درصد از شرکت نفت انگلیس و مصر ۵۵ درصد از شرکت پالایشگاههای تلفیقی در اسرائیل را در اختیار داشت. (۱۰)

در بریتانیا فرانسه و استرالیا پالایشگاه ساخته بود و اکتشافات نفتی گسترده ای را در مناطق نفتی دوردست نظیر تریناداد، نیجریه سیسلی و پاپوا در دست اجرا است.

ایران سومین ذخیره بزرگ نفت در جهان برآورده شده بود

ذخایر نفتی شرکت در ایران، سومین ذخیره بزرگ نفت در جهان برآورد شده بود. تولید آن در ایران بیشترین تولید در خاورمیانه و چهارمین در جهان پس از آمریکا، شوروی و نروژ بود. شرکت در عرصه صادرات نفت خام پس از نروژ دومین رتبه در جهان در اختیار داشت.

پالایشگاه آبادان با ۷ / ۷ کیلومتر مربع مساحت و تولید سالانه ۲۴ میلیون تن بزرگترین پالایشگاه جهان بود. شرکت همچنین پالایشگاهی بسیار کوچک تر را برای تامین نیاز ایران در کرمانشاه احداث کرد. پالایشگاه آبادان نیازهای سوختی ناوگان دریایی و نیروی ۰ هوایی سلطنتی بریتانیا مستقر در آسیا را تامین میکرد ماهانه بیش از ۲۰۰ تانکر نفت در آبادان پهلو میگرفتند و شرکت بیش از ۳۰۰ نفت کش اقیانوس پیما در سراسر جهان داشت. نفت پالایش شده مستقیماً از آبادان صادر میشد و نفت خام از طریق حدود ۱۵۰ مایل خط لوله مستقیماً از میدین اصلی به بندر جدید معشور [ماهشهر] منتقل می شد. تعجبی نداشت که دانشمندان شرکت، زمین شناسان، مهندسان و مدیران میدین نفتی به عملکرد خود میاهات میکردند.

آنان افتخار میکردند "صحرا را شکوفا کرده اند" (۱۱)

این شرکت در عین حال بزرگترین کارفرمای صنعتی در ایران بشمار میرفت. بیش از ۶۳۰۰۰ نفر در استخدام این شرکت بودند: ۲۷۰۰ نفر پرسنل ارشد عمدتاً

بریتانیایی، ۴۷۰۰ کارکنان رده پایین که شامل ۱۵۰۰ نفر هندی، پاکستانی و "فلسطینی" هم میشد ریال و بیش از ۵۳۰۰۰ نفر پیشه ور و کارگران ماهر، نیمه ماهر و ساده در پالایشگاه میادین نفتی و لنگرگاهها. میادین نفتی به تنهایی بیش از ۲۱۰۰۰ نفر را مشغول به کار کرده بودند.

همچنین از بیش از ۱۴۰۰۰ کارگر قراردادی که تقریباً همگی آنها غیر ماهر بودند در کارهای فصلی بویژه در بخش راه سازی استفاده میشد. آبادان با بیش از ۱۱۵۰۰۰ نفر جمعیت حدود ۳۰۰۰۰ نفر از کارکنان شرکت نفت را در خود سکنی داده بود. ۱۰۰۰۰ نفر دیگر نیز زندگی خود را بطور بطور غیرمستقیم بعنوان تعمیرکار، مغازه دار و دارندگان کسب کارهای کوچک از طریق همکاری با شرکت میگذراندند.

این رشد چشمگیر لزوماً محبوبیت عمومی شرکت را در پی نداشت. برعکس فهرستی رو به افزایش از شکایات علیه شرکت رادر طی سالها بر روی هم انباشت. از آنجا که شرکت از انتشار حسابها سالانه واقعی و نیز ارائه تعریف از آنچه که اسمش را ارائه حق الامتیاز بر مبنای "سود خالص" گذاشته بود سرپیچی میکرد، زمینه سوء ظن عمومی نسبت به دفتر داری بیحساب و کتاب شرکت فراهم شده بود. شرکت در واقع حق الامتیاز را پس از کسورات مربوط به پرداخت مالیات به دولت بریتانیا و ذخیره مبالغی برای سرمایه گذاریهای آتی و به صورتی مبهم محاسبه میکرد: ۴ شلینگ به ازای هر تن نفت صادراتی (معادل ۲۰ تا ۲۵ سنت در هر بشکه) ف به اضافه ۲۰ درصد از سود سهام توزیعی برای "سهامداران عادی" وزارت امور خارجه بریتانیا نیز اذعان میکرد که شرکت "تمایلی به ارائه اطلاعات درباره میزان سود به ازای هر بشکه نفت ایران - حتی به ما ندارد، چه برسد به اینکه مبنای محاسبه آنرا اعلام کند".^(۱۲)

همچنین در ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹ وزارت امور خارجه به این موضوع اذعان کرده بود که مشخص نیست آن ۲۰ درصد اعلام شده از سود ناخالص است یا خالص یعنی بیش از کسور مالیات دیگر کسورات است یا پس از آن^(۱۳)

در هر حال بنظر میرسد که مبلغ اعلام شده غیرمنصفانه است، بویژه پس از سال ۱۳۲۲ / ۱۹۴۳ یعنی هنگامی که ونزوئلا نخستین قرارداد ۵۰ / ۵۰ را با دریافت نیمی از سود سالانه به امضاء رساند. مکزیک حتی در سالهای ۱۹۳۸ - ۴۰ گامی بیشتر نهاده بود و شرکت نفت تحت مالکیت بریتانیا و آمریکا را ملی کرده بود.

مکزیک از لحاظ زمانی بسیار خوش شانس بود زیرا آمریکا و بریتانیا در آستانه جنگ دوم جهانی بسختی میتوانستند پس بحران عمده دیگری برآیند. آنها گزینه ای دیگر بجز پذیرش "گرامت عادلانه" اصطلاحی که بعدها بسیار مورد علاقه مصدق قرار گرفت- در اختیار نداشتند.^(۱۴)

شکایات ایران علیه شرکت نفت انگلیس و ایران در ۱۳۲۹ / ۱۹۵۰ هنگامی که آرامکو- شرکت نفت آمریکایی در خلیج فارس- قرارداد ۵۰ / ۵۰ را با کویت و عربستان سعودی به امضا رساند، بیش از پیش پر سر و صدا شد. دانیل پرکین این قراردادهای ۵۰ / ۵۰ را "نقطه عطف" و حتی "انقلاب"ی در تاریخ نفت در دنیا خوانده است.^(۱۵)

در اواخر دهه ۱۳۲۰ / ۱۹۴۰ جراید ایران و حتی موسساتی مانند روزنامه اطلاعات اغلب به این نکته اشاره میکردند که شرکت نفت ایران و انگلیس طی سالهای متمادی تنها رقمی ناچیز - حدود ۱۰۵ میلیون پوند - حق امتیاز به ایران پرداخت کرده، اما در مقابل ۱۷۰ میلیون مالیات دولت بریتانیا و ۱۱۵ میلیون پوند سود سهامداران بریتانیایی پرداخته و بیش از ۵۰۰ میلیون پوند در طرحهای خارج از ایران سرمایه‌گذاری کرده است.^(۱۶)

یکی از یادداشتهای داخلی شرکت حاکی از آنست که شرکت تنها در سال ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹، ۸، ۲۲ میلیون پوند مالیات به دولت بریتانیا ۱، ۷ میلیون پوند سود سهام به سهامداران پرداخت کرده و ۴، ۱۸ میلیون پوند نیز بصورت ذخیره (انداخته) کنار گذاشته است اما تنها ۱، ۱۳ میلیون پوند حق امتیاز به ایران پرداخته است.^(۱۷)

در یادداشت داخلی دیگر آمده است که شرکت از طریق تخصیص مبالغ فراوان بصورت اندوخته عملاً از حق امتیاز ایران زده است.^(۱۸)

تمامی حق امتیازهای پرداختی به ایران پوند استرلینگ بوده و محدود بودن ایران به حوزه موجب آسیب پذیری بیشتر این کشور نسبت به نوسانات پوند بریتانیا میشده است.

در یادداشتی محرمانه از وزارت امور خارجه در ۱۳۲۸ / ۱۹۴۸ توصیه شده که از خرید کالاهای ایالات متحده آمریکا توسط ایران جلوگیری شود زیرا این خریدها به دلار نیاز دارد و موجب تضعیف استرلینگ خواهد شد: "نکته ای که باید در نظر داشت اینست که هر گونه خرید گسترده از نیمکره غربی به مثابه تخلیه ما از دلار خواهد بود و این برای ما خطرناک است که ایران میدان پیدا کند و بخواهد بیش از

دلارهای واقعا مورد نیازش خرید کند." (۱۹)

به گمان برخی شرکت برای کاهش بدهی جنگی بریتانیا به آمریکا حتی نفت را با قیمتی کمتر به آمریکا میفروخت. بی دلیل نیست که کلمه استعمار در فارسی (استعمارگری-امپریالیسم) از واژه عربی استعمار (بهره کشی اقتصادی) مشتق شده است.

اما شکایات صرفا محدود به موضوع حق امتیاز نمیشد. شرکت از بریتانیک هاوس در لندن کنترل و اداره میشد که اکتشافات زمین شناختی و حسابهای سالانه خود را اسرار دولتی قلمداد میکرد و به ویژه از فاش کردن آنها برای دولت ایران سرباز میزد. شرکت عملا فروش سوخت به مصرف کننده گان محلی را بر اساس قیمتهای جهانی انجام میداد اما فروش به ناوگان دریایی و نیروی هوایی بریتانیا با نرخ تخفیفی نامعلوم صورت میگرفت و هر پرس و جو هم صرفا با این ادعا که این مشتریان ارزشمند ممکن است بسوی عرضه کننده گان دیگر معطوف شوند خنثی میشد. (۲۰)

شرکت همچنین گاز طبیعی را بجای لوله کشی به مراکز شهری بصورت خام میسوزاند. شرکت از پرداخت عوارض گمرکی بر کالاهای وارداتی حتی در مورد محصولات خانگی نظیر یخچال ساعت مبلمان و آلات موسیقی خودداری میکرد. قطع درختان برای پیشبرد برنامه های شرکت در زمینه ساخت جاده ها و خطوط لوله منجر به آسیبهای زیست محیطی میشد. شایعه بود که چاه نفتی شرکت در منطقه مرزی در عراق نفت منطقه قصر شیرین را بسوی خود می کشد. شرکت با روسای قبایل محلی معامله میکرد، امتیازات نفتی جداگانه را با خانهای بختیاری رد و بدل میکرد و حمایت سیاسی از شیخ خزعل رئیس قبیله بنی کعب را وسعت داده بود. افزون بر این شرکت بشدت لابی میکرد تا مقامات نزدیک به خودش در تهران و نیز مناطق محلی در پستهای حساس قرار بگیرند. مقامات اجرایی شرکت با کمک کنسولهای بریتانیا در سراسر خوزستان حداکثر تلاش خود را برای انتخاب حکام ولایتی روسای پلیس شهرداران محلی و حتی سران قبایل انجام میدادند. چنین مداخلاتی با ریزه کاری شدید صورت میگرفت، بطوری که شرکت حتی تاکنون هم اسناد مربوط به آنها را محرمانه نگه داشته است. یکی از نخستین کتابهایی که درباره صنعت نفت به فارسی منتشر شد . کتابیست با عنوان با مسمای طلات سیاه یا بلای ایران. (۲۱)

حداقلش این است که برخی از ایرانیها سالها پیش از دیگران نفت را به جای نعمت

بعنوان نعمت معرفی کرده اند.

شرکت نفت از جهاتی دیگر نیز زمینه ساز ناخشنودی عمومی شده بود. این شرکت شمار ایرانیانی را که برای ارتقاء در مناصب مدیریتی قرار داشتند محدود میکرد و طی سالهای متمادی نیروی کار نیمه ماهر خود را از هند و فلسطین وارد میکرد. همچنین ترجیح میداد کارگران شرکتی موقت را - بخصوص از قبایل عرب محلی - به خدمت بگیرد و از ایجاد امنیت شغلی برای کارگران فارسی زبان تمام وقت پرهیز کند. برای کارکنان بومی هم مسکن مناسبی فراهم نمیشد: بسیار باز کارگران پالایشگاه در حلبی آباد و بسیار باز کارگران میادین نفتی هم در چادرهای صحرائی زندگی میکردند. با آبادان همانند یک شهر شرکتی برخورد میشد و کارکنان سطوح مختلف آن در محلات خاص و با امکانات خاص جای گرفته بودند. یک شایعه (البته در این مورد نادرست) پخش شده بود مبنی بر این که در مناطق مربوط به انگلیسیها تابلوهای هشدار دهنده ای با عنوان "ورود سگ و ایرانیان ممنوع" دیده میشود. در ۱۳۲۸/۱۹۴۸ گروهی از کارکنان بریتانیایی طی نامه ای محرمانه به وزارت خارجه از این موضوع شکایت کردند که مدیریت شرکت دیدگاههایی "نژاد پرستانه" دارد. مورد مسکن کارکنان تبعیض قائل میشود و در ۵۱ سال گذشته تنها شمار اندکی از ایرانیان را استخدام کرده است در حالی که شمار کارکنان اروپایی خود را به ۲ برابر رسانده است. (۲۲)

Mi6 به سفیر بریتانیا هشدار داد که شرکت بشدت مورد نفرت عمومی است زیرا تمامی افراد اهل شرق کاله (۲۳) را کاکاسیا مینید "سفیر در پاسخ اعالم کرد که چنین انتقادهایی باید خطاب به وابسته تجاری اعلام شود. (۲۴)

پروفیسور لارنس الول ساتن که پیش از ورود به وزارت امور خارجه بریتانیا در شرکت نفت کار کرده بود در اثر کلاسیک خود به نام نفت ایران نوشته است که شرکت نفت به نوعی به یک شرکت "استعماری" شباهت دارد روزنامه هایش کاملاً به کشور میزبان بی اعتناء بودند مقامات آن بغیر از تاسیسات و مناطق خودبه ندرت وارد مناطق دیگر میشدند قوانین و قواعد آن به سمت ایجاد "مانع نژادی" گرایش داشت. به نوشته او "تفکیک نژادی" تقریباً تمام و کمال اجرا میشد چه در مسائل عمده نظیر استخدام یا اسکان و چه در استفاده از اتوبوسسینما و باشگاهها:

تفکیک و تمایز حتی از طریق موارد کم اهمیت نظیر اسامی اقتباس شده از هند مورد تاکید قرار داشت و بریتانیاییها "صاحب" و همسرانشان "ممصاحب" خوانده میشدند. این اسامی آنان را حتی از پرسنل ایرانی همتر از بریتانیاییها نیز متمایز

مینمود ۰۰۰ کم پیش میامد یکی از بریتانیاییها تلاشی واقعی برای فاتی شدن با ایرانیها انجام دهد و اگر هم چنین بود با او بعنوان کسی که مغزش تاب دارد برخورد میشد. حتی ملاقات با یک ایرانی عالی رتبه [در شرکت] امری عجیب بود و ملاقات با یک ایرانی رده پایین هم اصلا اتفاق نمی افتاد. تراژیک ترین وضع را هم محدود دختران انگلیسی داشتند که در انگلستان با دانشجویان ایرانی ازدواج کرده بودند و اکنون تقریباً از سوی هموطنان بریتانیایی خود طرد شده بودند. ۰۰۰ با در نظر گرفتن این نگرش بریتانیاییها نسبت به ایرانیانی که ظاهراً از لحاظ اجتماعی با آنها همتراز (و به نظر حتی بالاتر) از آنها بالاتر بودند سخت نیست که دیدگاه غالب آنان نسبت کارگران را تصور کنیم یعنی آن ۵۰۰۰۰ نفر حقوق بگیر که در ارتباط روزمره با آنان قرار داشتند. انگار آنها متعلق به نژاد دیگری بودند. نژاد "کاکاسیا" "حرامزده ها" "شپشوها" به گفته یکی از انگلیسیها تنها راه مدیریت و کنترل آنان تشر زدن و ارباب بود. ۰۰۰ این انزجار نژادی را میتوان اینجا حتی در میان افراد آگاه و مطلع نیز مشاهده کرد. (۲۵)

به این ترتیب تعجب نداشت که مناسبات شرکت با کارکنان اغلب با دردهای همراه بود که بصورت ادواری بشکل اعتصاب های عمومی گسترده بازتاب میافت. در روز جهانی کارگرسال ۱۳۰۸ / ۱۹۲۹ ، ۱۰۰۰ نفر از کارگران پالایشگاه - با هماهنگی حزب کمونیست زیرزمینی- دست به اعتصاب زدند و خواهان کارروانه ۸ ساعت به دستمزدهای بهتر مسکن حق تشکیل اتحادیه دستمزد برابر برای کارکنان ایرانی و هندی و نیز دریافت حقوق برای تعطیلات سالانه از جمله روز جهانی کارگر شدند. (۲۶)

اعتصاب کننده گان حتی فرماندار و رئیس پلیس را تا ایستگاه آتش نشانی دنبال کردند. در این بین بریتانیاییهای قایقهای توپدار خود را با عجله به آبادان فرستادند. نظم شهرتا زمان اعلام حکومت نظامی اعزام نیروهای کمکی ارتش و بازداشت ۲۹ تن از سردمداران اعتصاب برقرار نشد. (۲۷)

۵۰۰ تن از کارگران نیز اخراج شدند. دولت بریتانیا از شاه بخاطر "مدیریت سریع و مؤثر" اوضاع تشکر کرد. (۲۸)

شرکت نیز تقصیر این جریان را به گردن کارگران دفتری و "تحریک گران ارمنی" انداخت درحالیکه اکثر دستگیرشدگان را سرکارگران تعمیرکاران و دروگران با اسامی معمول بین مسلمانان تشکیل میدادند. پنج نفر از دستگیر شده گان تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ در حبس باقی ماندند.

یک بحران اساسی تر هم در سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ و این بار با هماهنگی حزب توده بعنوان وارث حزب کمونیست روی داد. این بحران در پی راهپیمایی روز جهانی کارگر با حضور ۸۰۰۰۰ نفر در آبادان روی داد و طی آن خواسته های سال ۱۹۲۹ / ۱۳۰۸ در کنار درخواست پرداخت حقوق برای روز جمعه و اجرای دقیق قانون کاری کهزبه تازگی تصویب شده بود مطرح شد. در این راهپیمایی یک سخنران زن با اعلام اینکه هزینه شرکت برای تامین غذای سگها بیشتر از دستمزدهای پرداختی به کارکنان است خواستار در اختیار گرفتن صنعت نفت کشور شد: "ای برادران! تولید نفت در سرزمین ما مثل جواهر است باید تلاش کنیم تا این جواهر را بازپس بگیریم وگرنه واقعا افرادی بی فایده هستیم". (۲۹)

این سخنان احتمال نخستین درخواست ملی شدن نفت بود که بطور عمومی مطرح و شنیده میشد.

در ماه جوانی/تیرماه همان سال شرکت برای به حداکثر رساندن سود خود پرداخت حقوق روز جمعه را لغو کرد و بحران شدت گرفت و به اعتصابی سراسری در خوزستان انجامید.

اعتصاب کننده گان که شمارشان به پیش از ۵۶۰۰۰ نفر میرسید شامل کارگران پالایشگاه و میادین نفتی کارکنان دفتری و کارگران ساده، پیشه وران و تکنیسین ها از جمله هندیها و نیز مغازه داران، دانش آموزان، کارکنان آتش نشانی، راننده گان کامیون، کارگران اسکله و راه آهن و حتی راننده گان خدمتکاران و آشپزهای منازل انگلیسی هاست. این جریان آشکارا بزرگترین اعتصاب کارگری در خاورمیانه بشمار میامد. طبق گزارش مقامات بریتانیایی اعتصاب موجب شد تا حزب توده به "کنترل کامل مناطق صنعتی خوزستان" دست یابد و سران حزب هم عمدتا "راننده گان تعمیرکاران و متصدیان تجهیزات" بودند و میتنگ سراسری آبادان بزرگترین گردهمایی در تاریخ این شهر بشمار میرفت و افزون بر ۵۷ درصد از نیروی کار [این شهر] در اتحادیه های حزب توده عضو بودند و "روسای قبایل عرب از این هراس داشتند که حزب توده بطوری جبران ناپذیر در حال مسموم کردن اذهان افراد ناآگاه قبیله آنان باشد". (۳۰)

در پی این وقایع بریتانیا ۲ کشتی به آبادان و یک بریگاد هندی به بصره اعزام کرد. کنسول بریتانیا در اهواز مینویسد: "یکی از نکات جالب توجه در خصوص کل اعتصاب سازماندهی شگفت آور آن بود. البته بی نقص بودن سیستم ارتباطات شرکت هم کار را آسان کرده بود: حزب توده تمام و یا تقریبا تمام شبکه تلفن

راکارگرفت" (۳۱) یک مقام ارشد دروزارت سوخت [بریتانیا] به شرکت توصیه کرد تا شرایط کاری را بهبود دهد و یادآور شد که: "نمیتوانم به این موضوع بی اعتنا باشم که حزب توده برغم انقلابی بودنش، شاید حزب آینده درایرانی باشد که منافع کارگران در آن مورد توجه قرار گرفته است" (۳۲)

یکی از نماینده گان حزب کارگردر پارلمان بریتانیا پس از بازدید از مراکز نفتی ایران هشدار داد: "هنگامی که حتی از بچه های ۱۴ ساله هم می شنوید که این "طلای مایع" باید متعلق به ما باشد نه انگلیسیها، به این معناست که باید از جا برخاست و گوش فراداد" (۳۳)

او اضافه کرده بود که چنین احساساتی "دارد در خاورمیانه رسوخ میکند". اعتصاب تا زمان اعلام حکومت نظامی از سوی دولت و دستگیری های گسترده ادامه یافت اما در عین حال شرکت نیز متقاعد شد که هم پرداخت روز جمعه را بپذیرد و هم حداقل دستمزدها را بالا ببرد. مذاکره کننده گان شرکت به لندن اعلام کردند که تنها گزینه های پیش تداوم اعتصاب و یا پذیرش زیان یک میلیون پوندی برای پرداخت دستمزد روز جمعه است. (۳۴)

فلیپ نوئل- بیکروزیر امور خارجه بریتانیا محرمانه به همکارانش گفت که مجموعه این بحران به دلیل سرسختی شرکت در قضیه پرداخت حقوق روزهای جمعه ایجاد شده است. (۳۵)

بهمین ترتیب فردی افشاگر از درون شرکت به وزارت امور خارجه اطلاع داد که تقصیر وقوع این اعتصاب سراسری را باید کاملاً به گردن "ادمهای سرسخت" شرکت انداخت که به مشکلات روزمره کارگران بی توجه بوده و هیچ تجربه ای در مواجه شدن با کارگران سازمان یافته نداشته اند. او اضافه میکند که "شناخت آنان از اتحادیه های کارگری به تکرار لطیف های نخ نمایی محدود شده شرکت بعدها مدعی شد که "های نخ نمایی محدود شده که عمرشان به پایان رسیده است" (۳۶). اشراکت بعدها مدعی شد که عتصاب تنها بخاطر "تدابیر سفت و سخت دولت برای اعاده نظم" خاتمه یافت. (۳۷)

در پی بروز این اعتصاب وزارت امور خارجه آمریکا یک وابسته کارگری برای سفارت خود در تهران منصوب کرد و سفارت بریتانیا نیز وابسته کارگری خود را برای بررسی اوضاع به او درگزارش خود نوشت که کارگران بومی افرادی عمدتاً "بیسواد" و خوزستان فرستاداما "فاقد اعتماد به نفس و واکنشهای سریع" اند و مدتی طولانی در یک شغل باقی نمیمانند؛ متمایل به سرعت بالا در کار و تولید

اتوماتیک" آنها در عین حال افرادی "مشتاق یادگیری" تعمیرات و نجاری هستند و به خوبی برای قرار گرفتن در مشاغل نظیر "جوشکاری (۳۸)؛ اپراتوری ماشین" آمادگی دارند.

اوافزود که آنان شکایاتی به حق را علیه شرکت مطرح میکنند: مسکن بد امکانات درمانی ضعیف، رفتارهای گله آور سرپیچی از پذیرش اتحادیه های کارگری و برخورد با سازماندهی این اتحادیه ها. شرکت خودش افرادی را که در سازماندهی اتحادیه ها مشارکت داشتند اخراج نمیکرد بجای این کار فهرست اسامی آنان را در اختیار مقامات محلی میگذاشت و آنها فوراً باز داشت میشدند. طبق قانون کار شرکت میتواند این افراد را پس از هفت روز بخاطر غیبت بدون اجازه اخراج کند. وابسته کارگری به شکل سربسته نوشته بود: "آمار نشان میدهد که ۲۵ درصد از کارکنان سطوح بالا در دسته بندی های مهارتی غیر ایرانی هستند. ایرانیان قطعاً حسی ناخوشایند دارند وقتی درمیابند که چنین تعداد اندکی از هموطنان شان شایسته کسب مناصب ارشد ستادی تلقی میشوند." او گزارش خود را با این هشدار به پایان میبرد که "حل و فصل فعلی تنشها فقط آرامشی موقتی است همین و بس":

سازماندهی کارگری یاهر نهادنماینده مقتدر دیگری اصلا وجود ندارد. در روزهای اوج فعالیت حزب توده در خوزستان هم یک اتحادیه کارگری وجود داشت و هم نظام سازماندهی شده ای از رؤساء و سخنگویان اتحادیه ها. ساختار این سازمانها به کارگرانی که البته برای حمایت از رهبران "خود گمارده" آمادگی داشتند تحمیل شده بود. این رهبران هم تازگی و هیجان را به همراه میآوردند و هم اتفاقاً قادر به احیای اعتبار برخی از امتیازاتی بودند که شرکت به کارکنان داده بود. این رهبران اکنون یا دستگیر شده اند و یا فرار کرده اند. شرکت هم هم منکر هر گونه تعدی و اجحاف است.

از سوی دیگر جمع بندی ارائه شده توسط کمیته ای در سنای آمریکا از این قرار بود:

در جولای ۱۹۴۶ افزون بر ۵۰۰۰۰ تن از کارکنان ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان دست از کار کشیدند و بزرگترین اعتصاب تاریخ ایران را رقم زدند. موضوع اعتصاب در ظاهر مناقشه بین یک شرکت خارجی و کارگران آن بود. اما در عمل یک جنگ قدرت اساسی در گرفته بود که هم نفت و هم تا مدتی آینده ایران در آن دخیل بود. این اعتصاب مبارزه برای سازماندهی کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس را در قالب اتحادیه های کارگری تحت کنترل حزب توده به اوج

رساند. پیشینه تعطیل کردن کار در ماه جولای را باید در موارد دیگری در گذشته جست و جو کرد: اعتصاب ناموفق ۷۵۰۰ تن از کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس در ماه می ۱۹۴۵ برای حقوق بیشتر و شرایط کاری بهتر اعتصاب ۷۵۰۰ تن از کارگران میادین نفتی آغاچاری در ماه می ۱۹۴۶ که بخاطر سازماندهی مطلوبتر و مداخله دولت در واکنش به فشار و قدرت حزب توده کاملاً به نتیجه رسید و اعتصاب موفق و پرستورد کارگران تاسیسات تانکری و خدماتی تهران در ژوئن ۱۹۴۶. حزب توده در زمان اعتصاب آبادان توانسته بود کنترل مؤثری بر کارکنان شرکت و بطور کلی بر کارگران سازماندهی شده ایران برسد. (۳۹)

روابط شرکت حتی با کارکنان بریتانیایی اش نیز با گرفتاری و دردسر همراه بود. در سالهای اوج جنگ دوم جهانی گروهی از این کارکنان بدون اجازه به بریتانیا بازگشتند آنهم با این شکایت که شرایط کاری در ایران "سلامت روحی" آنها را بخطر انداخته است. دولت بریتانیا به فکر تعقیب قضایی آنان به اتهام تضعیف "تلاش های جنگی" کشور افتاد اما از آن صفتظر کرد. یک نماینده از حزب محافظه کار که از لندن فرستاده شده بود . به این گروه از کارگران گفت که آنان در مقایسه با زندانیان اردوگاههای جنگی ژاپنیها بسیار خوشبختتر هستند. برخی از آنان با کنایه پاسخ دادند که او باید سری به گورستان محلی بریتانیاییها بزند. برخی دیگر نظر افراطی تری داشتند و گفتند که باید او را در گوشه تاریکی به دام " انداخت و برخورد به شیوه ژاپنیها را نشان داد." (۴۰)

دروزارت سوخت بریتانیا در لندن هم شایعاتی باورنکردنی در مورد "دسیسه یهودی- کمونیستی برای خرابکاری" در شرکت نفت ایران و انگلیس شنیده میشد. (۴۱) شرکت پس از سالها نادیده گرفتن انتقادات در سال ۱۳۳۰ / ۱۹۵۱ بروشوری منتشر کرد که حاوی لاف زندهایی درباره "ایفای نقش شرکت در رفاه ایران و جوامع اطراف" و "تبدیل کردن بیابان شوره زار با چند عرب و چند نخل به یک مجموعه غول آسای صنعتی" بود. (۴۲)

در این بروشور شرکت به خودش می بالید که طی چند دهه فعالیت ۲۱ هزار منزل ۳۵ در مانگاه شکی با ۹۰ پرستار ش ۲ بیمارستان با ۸۵۰ تخت یک مدرسه پرستاری ، ۳۳ دبستان و ۳ دبیرستان با ۱۳۰۰۰ دانش آموز ، یک کالج فنی با ۱۲۰۰ دانشجو ، یک کارگاه با ۳۰۰۰ کآموز، ۱۹ زمین فوتبال، ۲۱ استخر شنا ، ۳۴ سینما، یک استادیوم ورزشی ، ۴۰ باشگاه و شمار زیادی پارک، کتابخانه و

حمام ساخته است. شرکت همچنین افزایش نرخ سواد آموزی بین نیروی کار و کاهش مرگ و میر ناشی از مالاریا و با تیفوئید و طاعون را به حساب خودش می‌گذاشت. همچنین تاکید میکرد که ایفای سهمش در ایران صرفاً به پرداخت حق الامتیاز محدود نبوده بلکه شامل درآمدهای گمرکی و همچنین پرداخت حقوق و دستمزد به کارکنانی میشده که مالیات خود را به دولت مرکزی کشور میپرداختند. مجموع اینها از جمله شمار استخرهای ساخته شده ظاهراً با هدف جبران ناچیز بودن حق الامتیازهای سالانه مطرح شده بودند. ال- سالتن نتوانسته بود جلوی خودش را بگیرد و این نکته را ذکر کرده بود که این " مأموریت تمدن سازی" شرکت اصلاً باعث نشده بود که بیمه اجتماعی حداقل دستمزد برای کارگران قرار دادی و مسکن برای اکثر کارگران غیرماهر فراهم شود. او افزوده بود بود مدارس که شرکت ساخت آنها را مایه مباهات خود میدانست، تنها نیازهای درصد اندکی از مردم را تأمین میکردند. (۴۳)

او همچنین میتوانست به این نکته اشاره کند که این مدارس گرچه اساساً از سوی شرکت احداث شده بودند، اما عملاً تأمین مالی و مدیریت آن از سوی وزارت فرهنگ ایران انجام می شد. بروشور یاد شده همچنین مدعی شده بود که شرکت تلاشهایی صادقانه برای میدان دادن به کارکنان ایرانی انجام داده است اما در یادداشتی محرمانه آمده بود:

گفنتی است که ایرانیان بجای در دست گرفتن مناصب تکنیکی، بیشتر به سمتهای بالای اداری منصوب شده اند، علتش این بوده که در مناصب تکنیکی اصلاً نمیتوان ریسک کرد و البته هنوز هیچ یک از پرسنل ایرانی دارای توانمندی کافی برای پذیرش مسئولیتهای سنگین تکنیکی نبوده اند و تمامی گزارشها دفاتر و غیره باید به انگلیسی تهیه شوند و تمامی سوابق تکنیکی این صنعت هم به انگلیسی است. اما در سوی دیگر در بخش اداری، برخی از کارکنان که قابلیت لازم را داشته اند بتدریج جذب شده اند و شرکت آمده پذیرش ریسک ارائه مشاغل به آن دسته از ایرانیانی است که اغلب تا حدی بالاتر از توانمندی خود ظاهر میشوند. البته ظاهراً ایرانیان اغلب نمیتوانند برای مدت زمانی طولانی از عهده مسئولیت های سنگین بر بیایند و در مواردی هم سپردن کار به آنها در نهایت موجب کناره گیری و استعفای آنان میشود. (۴۴)

نارضایتی مشخص علیه شرکت رانمیتوان از خصومت عمومی نسبت به امپراتوری

بریتانیا جدا دانست. این احساس ضد امپریالیستی از دهه ۱۸۲۰ / ۱۲۰۰ یعنی هنگامی که ایران خود را بین دوامپراتوری درحال گسترش روسیه از شمال و بریتانیا از جنوب گرفتار می دید بطور مستمر درحال رشد بود. به بیان امروزی ایران عملاً بازیچه بازی بزرگ این دو قدرت شد. روسها به سوی جنوب، یعنی قفقاز و آسیای میانه درحال پیش روی بودند و با شکست دادن ایران طی دو جنگ کوتاه نه تنها به امتیازات اقتصادی دست یافتند بلکه بخشهای بزرگی از خاک شمال ایران را در اختیار خود گرفتند. بریتانیاییها نیز پس از ایجاد جای پای محکم هند- جواهر امپراطوریشان- بسوی افغانستان و خلیج فارس حرکت کردند. ایرانیان، روسیه را همسایه و بریتانیا را "همسایه" جنوبی خود میخواندند.

سیاست موازنه مثبت یعنی از طریق بازی با این دو قدرت ژست استقلال طلبی!

در این میان شاهان ایران در تلاش بودند تا از طریق بازی با این دو قدرت ژست استقلال طلبی خود را حفظ کنند. این کار بعدها به سیاست موازنه مثبت معروف شد. آنان به هر یک از دو قدرت موازی مجموعه ای از امتیازات تجاری، اقتصادی، حقوق فرا سرزمینی و نفوذ سیاسی کاملاً آشکار- به ویژه در انتخاب وزراء، حکام ولایات و در مواردی حتی تعیین وارثان تاج و تخت - میدادند. به نظر میرسد که دیپلماتهای روس و انگلیس قدرتهای واقعی پشت تخت سلطنت هستند. کنسولهای آنان در دیگر شهرها نیروی اصلی پشت حکام ولایات بودند و مراکز تجاری آنان نیز به منزله رقبای نابرابری بودند که تاجران داخلی را تضعیف میکردند. در دهه ۱۲۳۰ / ۱۸۹۰، لرد جرج کرزن نایب السلطنه آتی انگلیس در هند طی سفر بزرگ خود به سراسر ایران، به بی اعتمادی گسترده و ریشه دار ایرانیان نسبت به دو قدرت بزرگ استعناری پی برد. او کتاب **ایران و قضیه ایران** خود را با این گفته به پایان برده است که: بنا بر تصور عموم مردم ایران، دستهای خارجی پشت اکثر تحولات اساسی کشور پنهان است. (۴۵)

سر ریدر بولارد سفیر بریتانیا در زمان جنگ دوم جهانی هم نوشته است: "در ایران آب بخوری اتهام کارکردن برای روسیه یا انگلیس به شما میزنند." او افزوده است که بریتانیا و روسیه هر دو در مشکلات کشور "مقصر" قلمداد میشدند، اما روسیه

به ندرت اسم برده میشد زیرا روسها قلچماق بودند. (۴۶)

ریشه های این سبک " دشمن پندار " یا " توطئه بین " درسیاست ایران به سده نوزدهم باز می گشت، اما در سده بیستم - بجز یک دوره فترت درسالهای ۱۹۰۵ / ۱۲۰۵ یعنی هنگامی که بریتانیا از جنبش مشروطه حمایت کرد - نیز بشدت گل کرد. این قدرت کوتاه ناگهان در ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶ با انعقاد موافقتنامه روسیه و انگلیس که ایران را به " مناطق نفوذ" خود تقسیم کرده بودند، خاتمه یافت. براساس این موافقتنامه بریتانیا منطقه جنوب غربی و روسیه منطقه شمال ایران را تحت نفوذ خود میگرفت. آنان در ۱۹۱۴ / ۱۲۹۳ نفوذ خود را گسترش دادند و بریتانیا کل منطقه جنوب از جمله مناطق نفتی را تحت کنترل خود در آورد. دولت بریتانیا چندی بعد خیلی جدی، صورتحساب مشروحو را بابت اشغال کردن منطقه جنوب به ایران ارائه کرد که مبلغ آن ۳۱۳ پوند و ۱۷ شلینگ و پنس بود. (۴۷)

پس از جنگ اول جهانی، کرزن که به منصب وزیرامور خارجه ارتقاء یافته بود نه تنها مانع از حضور ایران در کنفرانس ورسای شد بلکه با کمک مبالغ خاص اهدایی، و وثوق الدوله صدراعظم ایران را متقاعد به امضای موافقتنامه ننگین ۱۹۱۹ انگلیس و ایران کرد. این موافقتنامه عملاً ایران را به دولتی دست نشانده تبدیل میکرد. هارولد نیکسون که در آن زمان در سفارت بریتانیا فعالیت داشت، نوشت است که کرزن به دنبال ایجاد "زنجیره ای از دولتهای دست نشانده از مدیترانه تا هند" بود و همچنین باور داشت که خداوند، امپریالیسم بریتانیا و طبقه بالایی بریتانیایی را بعنوان ابزار تحقق "اراده الهی" اش خلق کرده است. (۴۸)

یکی از روزنامه های لندن با تمسخر نوشت که "ظاهراً کرزن تصور میکند خودش ایران را کشف کرده و با این کشف به شکل اسرار آمیزی مالک ایران هم شده است." (۴۹)

یک بریتانیایی که از تهران بازدید کرده بود این طور گزارش داد: "بیانیه های لرد کرزن مبنی بر اینکه اوبهترین دوست ایران است، موجب بروز خشم، تمخسر و تحقیر او در سراسر کشوری شده است که کرزن در آن بعنوان بزرگترین دشمن و تعدی گری آینده ایران شناخته میشود." (۵۰)

تعجبی نداشت که موافقتنامه ۱۹۱۹ انگلیس و ایران با اعتراضات سراسری، عرضه ها اعتصاب بازار، تظاهرات خیابانی و حتی ترور ایران روبرو شد. سفارت بریتانیا از زبانی صریح برای توصیف حال و هوای تهران استفاده کرد:

ظاهراً شدت ناخشنودی ایرانیان از موافقتنامه و شدت خصومت افکار عمومی با کابینه و وثوق (پیش از سقوط آن) اصلا در انگلیس درک نشده است. تصور عمومی بر این است که هدف واقعی این موافقتنامه نابودی استقلال کشور بوده و وثوق کشورش را به بریتانیا فروخته است. پنهان کاری در زمان عقد موافقتنامه در جریان نبودن مجلس و سپس تلاشهای انجام شده بمنظور همراه کردن مجلس با توسل به روشهای فریبکارانه..

همگی به این باور منتهی شده اند که بریتانیای کبیر به هیچ وجه بهتر از خصم دیرینه آنان یعنی روسیه نیست... این احساس رشد یافته که بریتانیا دشمنی خطرناک است که باید به هر قیمتی کشور ریشه کن شود. شورشهای انقلابی در آذربایجان و ولایات خزرناشی از همین حس و گسترش تبلیغات بلشویکها بود، چرا که تصور میشد بلشویکها نمیتوانند از انگلیسها بدتر باشند و اگر در هدفشان مبنی بر برقراری عدالت برای رنجبران و محرومان صادق باشند، حتی ممکن است بهتر از بقیه از کار در بیایند. (۵۱)

از نظرگاه بیرونی، بریتانیا عموماً بعنوان دشمن و روسیه بعنوان یک دوست احتمالی تلقی می شد. تلاشهای آشکار روسیه در زمینه اشاعه ایده های کمونیستی و تبلیغات مربوط به آن تشویش انگیز بود، اما سخاوتمندی ظاهری روسها در لغو بدهی ایران به روسیه، بازگرداندن تمامی امتیازات اکتسابی دوره تزاری، واگذاری بانک استقراری روسیه به دولت ایران و کنار گذاشتن کاپیتولاسیونها تأثیری عمیق برجای گذاشته بود روسیه سعی کرده بود این حس را به وجود بیاورد که ایران به واسطه همبستگی با روسیه ای که آتش انقلاب تطهیرش کرده، میتواند همه چیز را بدست آورد اما اگر در مقابل جاه طلبی امپریالیستی و استعماری بریتانیا کبیر تسلیم شود، همه چیز را از دست خواهد داد. محتمل بودن این وضع، برای جلب بسیاری از هواداران ایرانی کفایت میکرد... بویژه در میان آن کسانی که اعمال نادرست شان، آنان را در سالهای اشغال ایران به کشمکش با ارتش بریتانیا و دیگر قدرتها کشانده بود. (۵۲)

گذر زمان هم احساسات ضد انگلیسی را کاهش نداد. یک تاریخ نگار معاصر ایرانی به تازگی اتهامی افراط آمیز را علیه بریتانیا مطرح کرد است: این اجحاف زورگویانه بریتانیایی برای بدست آوردن غذا و برای تامین مواد غذایی ارتش این کشور بهنگام اشغال ایران در جنگ اول جهانی موجب قحطی و مرگ ۱۰ میلیون نفرویا در واقع نیمی از جمعیت ایران در آن زمان شده است. (۵۳)

او دولت بریتانیا را به "سرپوش" بر این "نسل کشی جمعی" از طریق از بین بردن روش مند گزارشهای سالانه متهم کرده است. اما واقعیت این است که طی سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۲ / ۱۲۹۲ تا ۱۳۰۱ هیچ گزارش سالانه ای درباره ایران نوشته نشد، نیروی اعزامی ۱۵۰۰۰ نفری بریتانیا به ایران هم به چنین حجمی از غلات نیاز نداشت. ممکن است حدود ۲ میلیون نفر طی سالها جان خود را از دست داده باشند، اما بخش عمده تلفات انسانی نه بخاطر اجحاف غذایی بلکه به دلیل شیوع بیماری هایی نظیر وبا تیفوس و قحطی ناشی از برداشت بد محصول و از همه مهمتر، بیماری همه گیر وجهانی آنفلونزای سالهای ۱۲۹۸ - ۹۹ / ۱۹۱۹ - ۲۰ بود. (۵۴)

با اینحال، این گونه اتهامات گسترده مورد استقبال فراوان قرار گرفت. این بدگمانی بزرگ که بریتانیا "دست پنهان" پشت تمامی تحولات است حتی با ظهور رضا شاه نیز کاهش نیافت. او کسی بود که پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و ایجاد سلسله پهلوی در سال ۱۳۰۴ تلاش زیادی برای کاهش نفوذ خارجیان بویژه بریتانیاییها در کشور صورت داد. او قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را ملغی کرد. پیمان بیطرفی با شوروی بست، مشاوران نظامی و مالی انگلیس را برکنار کرد، شمار کنسولگریهای خارجی در کشور را کاهش داد. به تمامی امتیازات فرا سرزمینی سده نوزدهم هم موسوم به کاپیتولاسیون خاتمه داد. کنترل شرکت تلگراف - که تحت مالکیت انگلیس بود - و نیز بانک شاهی را در دست گرفت و ترجیح دادم تخصصانی از فرانسه، آلمان، ایتالیا، چکسلواکی، سوئیس و خلاصه هر کشور دیگری بجز بریتانیا را بکار بگیرد.

افزون بر این رضا شاه در ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲ پس از یکسری مذاکرات طولانی و بی حاصل با شرکت نفت، امتیاز داری را با بوق و کرنای زیاد آتش بازی تعطیل ملی و جشنهای خیابانی - ملغی اعلام کرد. قبل از بحران نیز قضیه "رکود بزرگ" باعث شدید سودآوری شرکت و بنابراین کاهش میزان حق امتیاز ایران شده بود. سود شرکت که در ۱۳۰۹ / ۱۹۳۰ میزانش ۶/۵ میلیون پوند بود در سال ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ به کمتر از ۳/۱ پوند رسید. در این میان شاه ایران نارضایتی و شکایات مختلفی را پیش کشید که عبارت بودند از: ناچیز بودن مجموع حق امتیازپرداختی (بین سالهای ۱۲۸۴ / ۱۹۰۵ و ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲ شرکت در مجموع حق امتیاز پرداختی از ۱۷۱ میلیون پوند سود کسب کرده بود اما سهم ایران از حق الامتیاز کمتر از ۱۱ میلیون پوند شده بود) سقوط اخیر در میزان سودآوری و نیز سقوط ارزش

استرلینگ که نه تنها به کاهش حق امتیاز پرداختی بلکه به پیش بینی ناپذیری آن میانجامید، محرمانه بودن دفاتر و حسابهای شرکت، آموزش ندیدن ایرانیان برای مناصب و مسئولیتهای بالا و اینکه دولت ایران برخلاف بریتانیا هیچ نماینده ای در اعضای هیئت مدیره شرکت نداشت. (۵۵)

برغم این مواضع، بسیاری از ایرانیان همچنان رضا شاه را "عامل" انگلیس میدانستند. بخشی از این باورناشی از آن بود که افسران نظامی بریتانیایی تامین مالی کودتای ۱۲۹۹ رضاخان را برعهده داشتند. بخشی دیگر نیز به دلیل این بود که امتیاز نفتی جدیدی که در ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ و پس از لغو پرسروصدای داریسی اعطاء شده بود، بشدت در راستای منافع شرکت قرار گرفته بود بر اساس امتیاز جدید همچنین ۳۳ سال دیگر به مدت امتیاز جدید اضافه شد (از ۱۹۶۱ / ۱۳۴۰ در امتیاز قبلی به ۱۹۹۳ / ۱۳۷۲) در مقابل، شرکت وعده داد که به ایرانیان بیشتری آموزش دهد، از برخی اراضی فاقد نفت (که میدانست نفتی در آنها پیدا نمی شود) دست بکشد، پیش بینی هایی را برای سقوط استرلینگ در نسبت با طلا منظور کرد، پذیرفت که حق امتیاز سالانه ایران از ۷۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ کمتر نشود.

متوسط پرداختی در سالهای ۱۲۹۹ - ۱۳۰۹ / ۱۹۲۰ - حدود ۳۰ - ۸۲۵۰۰۰ پوند بود. و تعدیلهای ایران کوچک را هم در فرمول پیچیده محاسبه حق امتیاز انجام داد بر اساس فرمول جدید ایران به ازای هر تن نفت تولیدی ۴ شیلینگ به اضافه ۲۰ درصد از سود سهام توزیع شده بین سهامداران عادی رادریافت میکرد. البته در صد، همچنان مبالغ عظیمی که یا بصورت مالیات در بریتانیا پرداخت می شد و یا در ذخیره کمپانی قرار می گرفت، لحاظ نمی شدند.

عقب نشینی ناگهانی رضا شاه خوراک لازم را برای ماشین شایعه پراکنی فراهم آورد. بسیاری از ایرانیان احتمال میدادند که کل بحران ترفندی انگلیسی برای طولانی تر کردن مدت امتیاز بوده باشد. برخی گمان میبردند که تهدیدی آشکار باعث ترسیدن رضا شاه شده باشد - بخصوص به این خاطر که بریتانیا کشتیهای جنگی خود را به خلیج فارس گسیل کرده بود، از جنبش های جدایی خواهانه در قبایل عرب سوء استفاده میکرد و تهدید کرده بود که در صورت نیاز "تمامی اقدامات متناسب با موقعیت را انجام خواهد داد." (۵۶)

برخی به کنایه میگفتند مبالغی محرمانه به حساب خصوصی شاه در لندن واریز شده است. نتیجه گیری عده ای نیز این بود که چنین رویدادی یکبار دیگر نشان داده که رضاشاه صرفاً "آلت دست" انگلیسیهاست. حسن تقی زاده یکی از اعضای گروه

مذاکره کننده و سیاستمدار کهنه کاری که اغلب از قماش انگلیسی توصیف می شد، بعدها در مجلس گفت که شاه دلایل نامعلومی شخصاً در موضوع ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳ مداخله کرده و به مذاکره کنندگان دستور داده تا این مواد نامطلوب [قرارداد] را قبول کنند. (۵۷)

اودر گفتگویی خصوصی با گاردین (منچستر) اذعان کرد که از روش ناگهانی حل و فصل این مسئله توسط شاه یکه خورده بود. تنها توضیحی که توانست بدهد این بود که انعقاد این توافق یا تحت " فشار شرکت" و یا بر اساس " معامله ای خصوصی" صورت گرفته بود. (۵۸)

اینگونه بود که ناسیونالیسم ایرانی و گونه ای بی اعتمادی عمیق به بریتانیا و خاندان پهلوی را در خود تقویت کرد.

تا نیمه های سده بیستم ، تاریخدانان مشهوری مدعی کشف و شناسایی "دوست پنهان" بریتانیا پشت اکثر رویدادهای سرنوشت ساز در گذشته کشورشان شدند ، البته نه فقط در کودتای ۱۲۹۹ و انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ بلکه در قتل آکساندر گریبایدوف فرستاده روسیه در ۱۲۰۷ / ۱۸۲۹ و در قتل امیر کبیر وزیر اصلاح طلب در سال ۱۲۳۰ / ۱۸۵۲ در قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ / ۱۸۹۶ و در قتل رابرت ایمبری (Robert Imbire) معاون کنسولگری امریکا به سال ۱۳۰۳ / ۱۹۲۴ .

اوظاها را از سوی یک شرکت آمریکایی برای پیگیری امتیاز نفتی در شمال به ایران آمده بود. (۵۹) به گفته یکی از تاریخدان معاصر رویکرد پارانوئید در سیاست ایران قرن بیستم و بخصوص در تلاش برای یافتن توطئه انگلیسی ها بسیار مشهود و شاخص است. (۶۰)

احساسات ضد انگلیسی حتی پس از کناره گیری رضا شاه افزایش یافت. علتش تا حدی تهاجم متفقین بود و از سوی دیگر هم اینکه اشغال کشور توسط متفقین عملاً دخالت روزانه انگلیسیها در امور ایران را ضروری میکرد. مثلاً در انتخاب وزرا در تهران، در انتصاب حکمرانان در استانها در انتخابات مجلس در مذاکرات با روسای قبایلی محلی در خرید مواد غذایی از زمینداران در استخدام کارگران محلی و انتخاب فرماندهان نظامی روسای پلیس شهرداریان و حتی کخدایان در خوزستان بریتانیا برای نظارت بر اشغال ایران تقریباً در تمامی شهرها از جمله مشهد رشت تبریز کرمانشاه اصفهان شیراز کرمان بوشهر اهواز خرمشهر و بندرعباس کنسولگرهائی را دایر کرد. حضور بریتانیایی ها بسیار فراگیر به نظر می رسید.

شگفت آور نبود که بریتانیا بعنوان بخشی از ساختار قدرت ملی ایران شناخته می شد و سرریدرسفیر بریتانیا که معمولاً به صراحت سخن می گفت، به این موضوع اذعان کرده بود که بریتانیا بار شکایات صریح در باره محرومیت های ناشی از جنگ - تورم، کمبود مواد غذایی، نابسامانی های مربوط به مل و نقل و فروپاشی قدرت - را محتمل شد، نه شوروی. (۶۱)

او معمولاً چنین مسئله ای را با اشاره به " خصلت های ملی " شرح می داد: " باعث تأسف است اما واقعیت دارد که ایرانیان خوراک ایده آه استالین هستند. نظام شوروی مجهز به برنامه تئوریک کاملی برای هر چیزی از خدا گرفته تا [گفش] گالش است." (۶۲)

سوء ظن فراگیر نسبت به بریتانیا حتی توجه فرستاده شخصی پریزیدنت روزولت را هم جلب کرد. او برای بررسی اوضاع عمومی به ایران آمده بود زیرا که آمریکا داشت در اشغال جنوب ایران به بریتانیا می پیوست. گزارشی که او به واشنگتن فرستاد این بود:

ایرانیان به انگیزه های هر دو کشور بریتانیا و روسیه سوء ظن دارند و بر این اعتقادند که ماهیت وجودی ایران در آینده بعنوان ملتی مستقل در معرض تهدید قرار گرفته است. نگرش نسبت به بریتانیای کبیر در میان مقامات ایرانی و البته آندسته از مردم ایران که در موقعیت ارزیابی اوضاع و احوال کشور هستند، بسیار تند و تیز است. این نگرش آنقدر احساسی است. که تقریباً معنای دوستی به وقفه و ۴۰۰ ساله ایران و بریتانیای آن کاملاً یکسره به فراموشی سپرده شده است. شدت این احساس نسبت به روسیه اصلاً این قدر نیست... ایرانیان آشکارا بریتانیا را متهم کرده و بر این نظرند که رفتار بریتانیاییها در مورد ایران همانند رفتار نازیها در اروپاست. به عقیده من، ایرانیان اگر همین امروز مجبور به تصمیم گیری بین بریتانیا و روسیه شوند، بی چون و چرا روسیه را انتخاب خواهند کرد. (۶۳) (۱)

توضیحات و مأخذ

۱ - پرواند آبراهامیان «کودتا ۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه های روابط ایران و امریکا در عصر مدرن»- ترجمه محمد ابراهیم فتاحی - نشر نی - ۱۳۹۲ - صص ۳۵ - ۶۴

پرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian) (متولد ۱۳۱۹ در تهران) تاریخ‌نگار ارمنی تبار ایرانی زاده ایران است. پرواند آبراهامیان در سال ۱۳۲۹ به بریتانیا مهاجرت نمود و به سال ۱۳۴۲ درجه کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد. آبراهامیان پس از مهاجرت به آمریکا موفق به گرفتن دکترای خود، در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه کلمبیا شد. وی در دانشگاه‌های پرینستون و آکسفورد به تدریس «تاریخ ایران» و کالج باروک دانشگاه نیویورک (CUNY) به تدریس تاریخ جهان و خاورمیانه پرداخت. از او آثار متعددی در باره «تاریخ ایران معاصر» که یکی از برجسته‌ترین تاریخ‌نگاران معاصر ایران محسوب می‌شود. منتشر شده است.

پی نوشت :

- 1 -Adam Hochschild, King Leopold's Ghost (New York: Houghton Mifflin, 1999), 71.
- 2- L. P Elwell.Sutton, Persian Oil: A Study I Power Politics (London, Lawrence & Wishart, 1955), 24.
- 3- David Mitchell, "History of AIOC (1953), "Fo 371/Persia 1951/34-91525
- 4- Interfrence og HMG in Administration of AIOC," FO 371/Persia 1951/34-91621.
- 5- Persia Oil Working Party, ÄApporch to a New Persian Government (September 1951), FO 248/Persia 1529-34 / 1951

6- Elwell-Sutton. Persia of AIOC Oil, 24

7 -a. David Mitchell, "History of AIOC (1953)."

۸ - نقل از مصطفی فاتح «پنجاه سال نفت» (تهران: ۱۳۵۸) ص ۳۱۵

9- Ministry of Fuel, "Efter on the Sterling Area," BP/066896

10 - Foreign office, "Memorandum on AIOC Holdings," FO 248/Persia 1951/1526.

11- A. Badakhsahn & F. Najmabadi, "Oil Industry," Encyclopedia Iranica

12 - Foreign Office, July 30, 1951, FO 248/Persia 1951/1258

13- .Foreign Office, "Note on the Effect of UK Tax Policy on Persian Oil Royalites (April 19, 1949)," FO 371/Persian 1951/341-531.

14 - Daniel Yergin, The Prize: The Epic Quest for Oil, Money, and Power (New York: Simon & Schuster, 1991,)227

15- iblid., 448

۱۶ - مصطفی فاتح «پنجاه سال نفت» (تهران: ۱۳۵۸) ، ص ۴۱۴

17- . AIOC, "Note on Payments (July 17, 1951)," BP/00003565

18- AIOC, "Brief Review of Events Leading up to the Persian (May 195)," BP/00003565.

19 - . Foreign Office, Memorandum (August 24, 1949), FO 371/Persia 1949/34-75491

20 - Foreign Office, "Sale of Oil to the Admiralty," FO 371/Persia 1951/34-91620

۲۱ - ابوالفضل لسائی «طلای سیاه یا بلای ایران» (تهران: ۱۳۲۹).

22- British Embassy, "Letter from AIOC Employees", FO 371/Persia 1949/34-75498

۲۳ - کاله • شهر بندری و منطقه ای در شمال فرانسه • نزدیک ترین نقطه اروپا به جزیره انگلیس در کنار دریای مانش • م.

”24- The Transcript of Interview with Derbyshire on the 1953 Coup.” Interview for the television program End of Empire (Granada Channel 4 [UK] 1985).

25 - Elwell-Sutton. Persian Oil, 101-03

۲۶ - آب نفت (تهران: ۱۳۲۶) صص ۷۰-۱

27 - .British Consul in ”British Activity in the South,” FO 371/persia 1929/34-13783.

28- .British Minister in Tehran, “The Strike in Abadan,” FO 371/Persia 1929/34-13783.

29 - in the Oil Industry;” FO 371/Persia 1946/ 1. British Consul in Khorramshahr, “Report on Tudeh Activities 34-52714.

30 - British Military Attaché, July 23, 1946/Persia 1946/Persia-5246/34-52711; British Labour Attaché,

“Memorandum on Tudeh Activities against AIOC,” FO 371/Persia 1946/34-52713, Khorramshahr Consul, July 14, 1946, FO 371/Persia 1946/34-527 Khorranshahr Consul,” June Report, “FO 371/Persia 1946/34-52742.

31 - Ahwaz Consul, July Report, ”FO 371/Persian 1946/34-52742

32 - Cabinet Notes, June 26, 1946, FO 371/Persia 1946/34-52717

33 - J. H Jones, “My Visit to the Persian Oilfields,” Journal of the Royal Central, “Journal Asia Society, 34, Part 1 (January 1947), 65.

34 - Khorranshahr Consul, September 25, 1946, FO 371/Persia 1946/34-52724.

35- Philip Noel-Baker, July 31, 1946/FO 371/Persia 1946/34-52719.

36 - “Letter to the Foreign Office,” July 18, 1946/Persia 1946/34-52720

37- Mr. Glennie, “Anglo-Iranian Oil Company Position In Iran,” BP/127728

-
- 38- Labour Attaché, "Labour Conditions in AICO," FO 371/Persia 1946/34-61984.
- 39 - U.S. Congress, Committee on Foreign Relations, The Strategy and Tactics of World Communism (Washington, Dc 1946), 8
- 40- Ahwaz Consul, "British Employees Grievances," FO 371/Persia . 1944/34-40158
- 41 - Ministry of Fuel and Power, "Notes on 17 March 1944," FO . 371/Persia 1944/34-40158
42. AIOC. AIOC and Iran: A Description of the Company's Contribution to Iran's Revenue and National economy, and of its Welfare Activities for Employees in Iran (London: AIOC Publication, 1951), 1-20.
43. Elwell-Sutton, Persia Oil, 86-96.
- 44 - Foreign Office, "Notes About AIOC Activities in South Persia (February 21, 1951)" FO 371/34-91449
- 45- George Curzon, Persia and the Persian Question (London: Longmans, 1892) vol. 2, 631
- 46- Reader Bullard, Letters from Tehran (London: Tauris, 1991), 154, 270
- 47 - British Minister, "Annual Report for Persia (1922), FO 371/Persia .1923/34-10848
- 48 - Harold Nicolson, Curzon: The Last Phase (London: Constable, 1943), .3, 129
- 49- ntony Wynn, Persia in the Great Game (London: Murray, 2003), 316
- 50- James Balfour, Recent Happenings in Persia (London: Blackwood, 1922), 133.
- 51 - Gen. William R. Dickson, Documents on British Foreign Policy (London: Government Printing House, 1948) Vol. XIII, 485.
52. British Minister, "Annual Report for Persia (1922)," FO

371/Persia 1923/34-10848.

53. Mohammad Majd, The Great Famine and Genocide in Persia, 1947-1919 (London, MD, University Press of America, 1948).

54- British Minister, "Annual Report for Persia (1992)," FO 371/Persia 1923/34-10848

۵۵ – مصطفی فاتح « پنجاه سال نفت صص ۳۲۴ – ۳۰۴

56- James Bamberg, The History of British Petroleum (Cambridge : Cambridge University Press, 1944, (vol 2, 37

57- British Embassy, "Taqizadeh's Speech," FO 371/Persia 1949/34-75495

58- Foreign Office, "Correspondence Relating to Arthur Moore," FO 371/Persia 1951/34-91606

۵۹ – خان ملک ساسانی « دست چنهان سیاست انگلیس در ایران (تهران ۱۳۳۱) و ممود محمود « تاریخ روابط سیاست انگلیس در قرن نوزدهم میلادی » (تهران، ۱۳۲۸ – ۳۳) جلد ۱ – ۸.

۶۰ – احمد اشرف «تئوری توطئه در ایران» (تهران: ۱۳۷۲) ، صص ۶۹ – ۱۲۰

61- British Embassy, "Annual Political Report for 1941," India Official/L/ P&S/12-3472A

62- British Ambassador, March 19, FO 371/Persia 1946/34-52670

63- General Patrick Hurley, "Memorandum to the President, State Department," Foreign Relations of the United States: 1943 (Washington, DC: US Printing Office, 1964), vol. 4, 364-66

فصل سیزدهم

مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس

از سال ۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۶ م تا ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م (با تکیه بر امتیاز داری)

مصطفی ملایی مقاله تحت عنوان «مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس» در «دومین همایش ایران و استعمار انگلیس» ایراد نمود که بدین شرح است: گسترش نفوذ سیاسی انگلیس در ایران بعد از عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۷ م) و استقلال افغانستان، مقدمه بدست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت بود. امتیازاتی که اهداف دولت انگلیس یعنی نفوذ سیاسی هر چه بیشتر در ایران را به دنبال داشت. واگذاری امتیاز ناموفق تأسیس خط آهن و استخراج کلیه معادن ایران به مدت هفتاد سال از جانب ناصرالدین شاه به «بارون جولپوس دو رویتر» از اتباع انگلیس و سپس واگذاری امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به فرد مزبور از اینگونه موارد می باشد. اما بزرگترین و مهمترین موفقیت دولت انگلیس جهت نفوذ سیاسی هر چه بیشتر در امور داخلی ایران در دوره مظفردالدینشاه و در امتیاز نفتی داری رقم خورد. امتیازی که براساس آن قرارداد، استخراج نفت ایران به استثنای پنج استان شمالی کشور، به مدت ۶۰ سال به ویلیام ناکس داری از اتباع انگلیس واگذار شد (۱۳۱۹ ق/ ۱۹۰۱ م).

این امتیاز که واگذاری آن با حمایت دولت انگلیس انجام پذیرفت نمونه بارزی از سیاست شوم و استعماری امپریالیزم انگلیس در راستای دخالت هر چه بیشتر در امور ایران و تضعیف دولت مرکزی بود که پیامدهای خیانت بار آن در ایران در طول جنگ جهانی اول کاملاً آشکار است. در این تحقیق سعی بر آنست تا با تکیه بر امتیاز داری به بررسی مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس از سال ۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۶ م تا ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م پرداخته شود.

مقدمه

پس از عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م) که با دخالت انگلستان هرات به کلی از ایران مجزی و افغانستان هم به اسم استقلال از تحت تابعیت و حمایت پادشاهان ایران بیرون رفت، نفوذ سیاسی انگلستان در ایران آغاز شد و همین مقدمه بدست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت گردید.

ناصرالدینشاه قاجار در سال ۱۲۸۹ق/۱۸۷۲م امتیاز تأسیس خط آهن، استخراج کلیه معادن ایران (غیر از معادن فلزات قیمتی و احجار کریمه) و زغال سنگ و نفت را به مدت هفتاد سال به شخصی موسوم به «بارون جولیبوس دو رویتر» که به تابعیت بریتانیا درآمده بود واگذاشت. این اقدام شاه چنان غیرمترقبه و عجیب بود که محافل سیاسی و اقتصادی آن روز جهان را به حیرت انداخت؛ چرا که هرگز معقول نبود چنین امتیازی به شخصی که دارای هیچگونه سرمایه، تخصص، استعداد و تجهیزات فنی نبود اعطا شود. ولی وقتی به دقت به حوادث سیاسی آن ایام در دنیا بنگریم و دامنه عملیاتی را که رویتر در قرارداد تعهد کرده بود در نظر بگیریم، یقین می‌نمائیم که کمپانی از حمایت دولت انگلیس برخوردار بوده است. بلافاصله دربار روسیه عدم رضایت خود را از این امتیاز صریحاً به اطلاع شاه رساند. ناصرالدین شاه چون افکار عمومی مردم ایران را نیز با اعطای آن امتیاز مخالف دید امتیاز مزبور را لغو کرد. رویتر در برابر لغو امتیاز مزبور، امتیاز تأسیس بانک شاهی ایران (بانک شاهنشاهی) را از شاه دریافت نمود. کمی بعد شاه امتیاز استخراج کلیه معادن ایران (غیر از طلا و نقره و احجار کریمه) و از آن جمله معادن نفت را نیز برای مدت ۶۰ سال به بانک مزبور (رویتر) داد.

بانک شاهنشاهی ایران پس از کسب امتیاز استخراج معادن ایران، طبق اختیاری که بنابر مفاد امتیازنامه به او داده شده بود، حقوقی را که برای استخراج و بهره برداری معادن ایران داشت، به یک شرکت انگلیسی موسوم به «شرکت معادن ایران» واگذار کرد. شرکت مزبور تحقیقات علمی خود را برای کشف معادن ایران آغاز کرد. ضمناً کارشناسان شرکت کاوش‌های نفتی خود را در سمنان، دالکی و

جزیره قشم شروع

کردند؛ اما حفاریهای انجام شده به نفت نرسید. اقدامات شرکت تا ده سال مهلت

مقرر در امتیازنامه در مورد نفت بدون اخذ نتیجه دنبال شد و چون به مرحله بهره برداری از نفت نرسید، بر طبق مفاد امتیازنامه، حق شرکت درباره نفت خودبخود ملغی گردید.

قرارداد امتیاز داری

مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م به سلطنت ایران رسید. اولین امتیازی که در دوره سلطنت او در حوزه نفت به بیگانگان داده شد، امتیاز داری بود. این امتیاز به یک تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس داری و اگذار شد.

کسب این امتیاز توسط داری بدین ترتیب بود که پس از انتشار مقاله ای از مسیو دمرگان، باستانشناس فرانسوی، در مجله معادن چاپ پاریس که شرحی مفصل راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران نگاشته بود، شخصی به نام کتابچی خان، از ارامنه ایران، که متصدی اداره گمرکات بود، در نمایشگاه پاریس طی ملاقات خود با سرهنگری دراموندولف (Sir. H. Drummond Wolff) وزیرمختار سابق بریتانیا در ایران، ضمن اشاره به مقاله دمرگان از وی خواست تا سرمایه داران انگلیسی را به وی معرفی نماید تا او آنها را تشویق به کسب امتیاز نفت از ایران نماید. دراموندولف نیز ویلیام ناکس داری را به او معرفی کرد؛ کسی که هرگز به ایران سفر نکرد. تشویق های دراموندولف و گفتگو با کتابچی خان، داری را مصمم ساخت تا برای حصول اطمینان از وجود منابع نفت در ایران، دو نفر مهندس زمین شناس بنام های برلز و دالتون را روانه ایران کند. حاصل تحقیقات و مطالعات این کارشناسان در محل، وجود منابع نفتی را در صفحات غرب و جنوب غربی ایران مورد تأیید قرار داد. داری پس از اطمینان از وجود منابع نفت در ایران، ماریوت نماینده خود را همراه با کتابچی خان برای تحصیل امتیاز نفت به ایران فرستاد.

سر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Hardinge) وزیرمختار بریتانیا در تهران در «خاطرات سیاسی» خود می نویسد: «در هنگام مأموریتم در ایران وظیفه داشتم تا امتیاز نفت جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیس تحصیل نمایم».

ماریوت، توصیه نامه ای نیز از دراموندولف برای هاردینگ به همراه داشت که در آن به کسب امتیاز نفت برای داری سفارش شده بود. هاردینگ که به اهمیت کسب

چنین امتیازی برای یکی از اتباع انگلیسی پی برده و آنرا برای امپراطوری بریتانیا حائز اهمیت و حیاتی قلمداد می کرد، فعالیت خود را برای نیل به مقصود و تحصیل امتیاز شروع کرد و در این راه از هیچ کوششی فروگذاری نکرد. در واقع دولت بریتانیا می خواست بزرگترین بخش ایران، زیر نفوذ سیاسی آن دولت باشد و بطور مسلم یک شرکت انگلیسی هم که در همان منطقه نفوذ انگلستان فعالیت کند موجب توسعه نفوذ آن دولت می شد.

هاردینگ با تشویق و تحریک امین السلطان (اتابک اعظم) از او خواست با پیشنهاد داری مبنی بر اعطای امتیاز نفت موافقت شود. از طرف دیگر کتابچی خان نیز به علت موقعیتش در محافل درباری ایران و دوستی اش با امین السلطان به ماریوت کمک کرد. هاردینگ برای اینکه امتیاز مزبور با مخالفت روسها روبرو نشود، به ماریوت نماینده داری پیشنهاد کرد پنج استان شمالی ایران را از مناطق پیشنهادی خود حذف کند. نماینده مزبور به توصیه کتابچی خان و با کمک هاردینگ مبلغی پول به عنوان رشوه به مظفرالدین شاه و امین السلطان پرداخت کرد. سرانجام امتیازنامه داری در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ ق/ ۲۸ مه ۱۹۰۱ م برای مدت ۶۰ سال و در قبال پرداخت ۱۶ درصد سود برای ایران به عنوان حق الامتیاز امضاء شد. قلمرو امتیاز داری بالغ بر ۷۷۰/۰۰۰ کیلومتر مربع می شد. این مساحت، برابر با مجموع مساحت کشورهای فرانسه، سوئیس، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند و کمی بیشتر از مساحت تمام تگزاس می شد. امتیاز نامه به صحنه شاه، امضاء و مهر امین السلطان صدراعظم، میرزانصرالله خان مشیرالدوله و نظام الدین غفاری مهندس الممالک رسید و حوزه عمل و اختیار آن سراسر خاک ایران به استثنای ایالات خراسان، مازندران، استرآباد (گرگان کنونی) و آذربایجان بود. انگلیسی ها با این اقدام و کسب یک امتیاز مهم، از نفوذ روسها به مناطق جنوبی ایران و خلیج فارس جلوگیری کردند. به موجب فصول هشتم، نهم و شانزدهم امتیازنامه، داری تعهد کرده بود ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز، شرکتی برای بهره برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد و بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم کند. داری پس از امضای قرارداد به لرد لندساون، وزیر خارجه بریتانیا می نویسد:

... مایلم صمیمانه ترین تشکرات خویش را به حضور آن لرد معظم به خاطر

خدماتی که برایم انجام داده اید تقدیم کنم... امیدوارم این سرمایه گذاری به نفع بازرگانی بریتانیا و نفوذ بریتانیا در کشور ایران باشد... می خواهم تقاضای ادامه حمایت و مساعدت دولت اعلیحضرت را نموده...

آغاز عملیات استخراج نفت و تشکیل شرکت بهره برداری اولیه

چند ماه پس از امضای امتیازنامه، داریسی چند حفار لهستانی استخدام کرد و با مقداری لوازم و اثاثیه به چاه سرخ واقع در شمال قصرشیرین اعزام کرد. در سال ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار و متعاقب آن نفت مختصری هم بدست آمد. چاه دوم هم مدتی بعد در عمق مشابهی به نفت رسید، ولی چون مقدار نفت آنها ناچیز و ادامه عملیات اقتصادی نبود، تصمیم گرفته شد چاه سرخ را رها کرده و در نقاط جنوبی به کاوش بپردازند. طبق ماده شانزده امتیازنامه، داریسی شرکتی در سال ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م. با سرمایه ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که نام آن را «شرکت بهره برداری اولیه» گذاشت و سهامی را که تعهد کرده بود تسلیم و بیست هزار لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. پس از سه سال تلاش و کوشش بی حاصل و تحمل مخارج سنگین، داریسی درصدد فروش امتیاز خود برآمد. هر چند از طرف شرکتهای نفتی فرانسوی، آلمانی و آمریکائی پیشنهادهایی جهت خرید امتیاز داده شد، اما او علاقه زیادی به معامله با بیگانگان نداشت.

شرکت سندیکای امتیازات

در سال ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۴م انتخاب دریا سالار لرد فیشر به فرماندهی نیروی دریائی انگلیس، طرحهای داریسی و خریداران امتیاز او را در هم ریخت. لرد فیشر در طول خدمت متمادی خود در دریاداری انگلیس به این نتیجه رسیده بود که باید سوخت بحریه جنگی انگلیس از زغال سنگ به نفت تبدیل گردد. او که شنیده بود داریسی درصدد فروش امتیاز خود است، هیأتی را مأمور کرد تا امتیاز مزبور را برای دولت انگلیس خریداری نماید؛ اما این امر مخالف اصول کلی کشور و دولت بریتانیا بود؛ چرا که دخالت دولت در امور بازرگانی ممنوع بود. لرد فیشر در این ایام از موقعیت خود نهایت استفاده را کرد تا با یاری داریسی، بزرگترین خدمت را به امپراطوری کشورش بریتانیا کرده باشد. تصمیمی که گرفته شد این بود که از

سرمایه های بخش خصوصی انگلیس برای این مورد استفاده شود. بنابراین جریان امر با «لرد استراتکونا» (Lord Strathcona) یکی از سرمایه داران انگلیس و رئیس شرکت نفت انگلیسی برمه در میان گذاشته شد. در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م طی قراردادی با شرکت انگلیسی برمه، شرکت جدیدی با نام «سندیکای امتیازات» در شهر گلاسکو تشکیل گردید که تمامی سهام شرکت بهره برداری اولیه را خریداری کرد. صاحبان سهام شرکت جدید عبارت بودند از داری و شرکت نفت برمه به ریاست لرد استراتکونا. به دنبال امضای این موافقتنامه دولت انگلستان نیز آمادگی خود را برای پشتیبانی از کاوشهای نفتی در ایران به طور غیررسمی اعلام کرد. سندیکا امیدوار بود در صورتی که شاه ایران و یا دولت روسیه در جهت لغو یا مداخله در امتیاز اقدامی انجام دهند، از حمایت کشور سلطنتی انگلستان برخوردار باشد. وزارت امور خارجه انگلیس به درخواست سندیکا پاسخ استادانه و چند پهلو داد:

روشن است که برای صدور بیانیه معین و اعلام حمایت در مورد یک قرارداد فرضی وجود ندارد، اما مشتریان سندیکا و یا هر شرکت انگلیسی که در این رابطه تشکیل شود و بخواهد در اجرای امتیاز نفت اقدام کند، می تواند از حمایت دولت انگلیس برخوردار باشد و حمایت از یک تبعه انگلستان همیشه موردنظر دولت و کشور سلطنتی انگلستان بوده است.

شرکت سندیکا، کاوش نفت در ایران را از منطقه چاه سرخ به ماماتین در نزدیکی رامهرمز واقع در شمال اهواز که به ساحل خلیج فارس و دریای عمان نزدیکتر بود، منتقل کرد. در اینجا شروع به حفر دو چاه گمانه شد که هیچکدام به نفت نرسید. همین که در ماماتین نتیجه مطلوب به دست نیامد، تصمیم گرفته شد چاه های دیگری در میدان نفتون (مسجدسلیمان) حفر نمایند. مسیو دمرگان باستانشناس فرانسوی در گزارشهای خود ذکری از این نقطه که در میان تپه های خاک بختیاری واقع بود، نموده و گفته بود در سر راه بین مالمیر و شوستر جایی به نام میدان نفتون هست که علائم ظاهری نفت در آنجا هویدا و خرابه های آتشکده ای نیز در آنجا موجود است که اهالی به نام مسجدسلیمان می شناسند. عملیات مسجدسلیمان ادامه پیدا کرد؛ و پس از سه سال تلاش و حفاری، بالاخره در تاریخ ۵ خرداد ۱۲۸۷ش/ ۲۶ مه ۱۹۰۸م بنا به گفته سرآرنولد ویلسون (Sir Arnold Wilson) در سفرنامه خود، ساعت ۴ بامداد، نفت در عمق ۱۱۸۰ فوتی از چاه

فوران کرد و سر چارلز مارلینگ (Sir Charls marlink) وزیرمختار بریتانیا در تهران خبر آن را به لندن مخابره کرد.

شرکت نفت انگلیس و ایران (APOC)

در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م «شرکت نفت برمه» که از آن پس ذی نفع اصلی بود با سرمایه دو میلیون لیره استرلینگ، سازمان جدیدی به نام «شرکت نفت انگلیس و ایران» (APOC) تأسیس کرد که جانشین شرکت سندیکای امتیازات شد. به دنبال حفر چاه های متعدد در مسجدسلیمان، خط لوله ای هم از مسجدسلیمان تا آبادان، محل احداث پالایشگاه کشیده شد. طول این لوله که کار احداث آن در سال ۱۳۲۹ ق/۱۹۱۱م به پایان رسید، قریب به چهل فرسخ (۱۳۰ کیلومتر) بود و سالانه ۴۰۰ هزار تن ظرفیت انتقال نفت داشت. انگلستان، تعدادی سرباز هندی تحت فرماندهی «آرنولد ویلسون» افسر انگلیسی در ظاهر برای محافظت از کنسولگری انگلیس در اهواز، و در واقع برای حفاظت از تأسیسات شرکت نفت، به ایران اعزام کرد. بعدها شرکت مزبور برای ادامه و توسعه عملیات خود طی قراردادهائی با رؤسا و خوانین بختیاری، زمین های مورد نیاز را که متعلق به ایالات و عشایر بختیاری بود، از آنها خریداری نمود. همچنین شرکت برای حفظ تأسیسات، چاهها و لوله های نفتی یک سلسله قراردادهای دیگری هم با رؤسای بختیاری به امضاء رسانید. چون به موجب قرارداد جداگانه هر کمپانی که در داخل اراضی بختیاری برای استخراج نفت تأسیس شود باید صدی سه به خوانین بختیاری بدهد، برای تسهیل عملیات این قرارداد، یک شرکت امدادیه با سرمایه ۴۰۰ هزار لیره انگلیسی تأسیس شد موسوم به «شرکت نفت بختیاری» تا عملیات را به مابقی اراضی بختیاری توسعه دهد.

شرکت نفت انگلیس و ایران، قراردادهائی نیز در خوزستان با شیخ خزعل داشت. سر پرسى كاكس سرکنسول بریتانیا در بوشهر، مأمور مذاکره با خزعل گردید. او در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م ضمن عقد قراردادی با شیخ خزعل، یک میل مربع از اراضی آبادان را که برای ایجاد پالایشگاه مورد نیاز شرکت بود از خزعل خریداری نمود. خزعل موافقت کرد با دریافت مبلغ ۶۵۰۰ لیره در سال که برای مدت ده سال به او پیش پرداخت می شد، حفاظت از تأسیسات، لوله ها و امنیت منطقه را عهده دار شود. همچنین او مبلغ ده هزار لیره نیز از شرکت نفت انگلیس و

ایران و در واقع از دولت انگلیس به عنوان وام دریافت داشت و دولت انگلیس حقوق خزعل و جانشینان وی را بر محمره تضمین کرد.

دولت ایران اینگونه قراردادها و موافقت نامه های کمپانی نفت انگلیس و ایران با خوانین بختیاری و شیخ خزعل را عملی در جهت تضعیف حکومت مرکزی ایران قلمداد می کرد، اما از آنجایی که خود نیز عاجز از اجرای تعهدات خود جهت تأمین امنیت و حراست از تأسیسات شرکت بود، کمپانی ناگزیر از کنار آمدن با رؤسا و شیوخ مقتدر قبایل و عشایر منطقه بود.

دخالت دولت بریتانیا در سیاست کلی و خط مشی شرکت نفت انگلیس و ایران دولت انگلیس در سال ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م طرح لرد فیشر، یعنی تبدیل سوخت کشتیهای جنگی از زغال سنگ به نفت را به مرحله اجرا درآورد. اما قبل از هر چیزی دریاداری انگلیس باید اطمینان حاصل می کرد که منابع نفتی موجود، قادر به تأمین نفت مورد نیاز بحریه در زمان جنگ و صلح می باشد. به دستور سر وینستون چرچیل، لرد اول دریاداری بریتانیا، کمیسیون مخصوصی مأمور بررسی و مطالعه در این مورد شد. کمیسیون مزبور به ریاست لرد فیشر، شروع به کار کرده، هیأتی از کارشناسان را تحت ریاست دریاسالار ادmond اسیلد (Edmund Slade) به همراهی سر جان کادمن (Sir John Cadman) جهت تحقیقات لازم روانه ایران ساخت. گزارش حاصل از تحقیقات سه ماهه هیأت مزبور در ایران بدین قرار بود: اولاً منابع نفتی موجود تأمین نیازهای سوختی وزارت دریاداری انگلیس را برای مدتهای مدید کفایت خواهد کرد. ثانیاً اگر شرکت در کنترل ما باشد، خواهد توانست نیازهای نیروی دریائی ما را با قیمت مناسب تأمین کند و اگر امتیاز مزبور به دست بیگانگان بیفتد فاجعه به بار خواهد آمد. ثالثاً توصیه شده بود دولت انگلیس به شرکت نفت ایران و انگلیس جهت بهره برداری از همه منابع نفتی در منطقه ای وسیع کمک مالی نموده و شرط اعطای کمک مالی هم آن باشد که دولت بریتانیا در سیاست کلی شرکت و تعیین خط مشی آن سهیم بوده و مستقیماً دخالت نماید. پس از آن وزارت دریاداری انگلیس در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م قراردادی با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد ساخت که به موجب آن دولت انگلیس با دو میلیون و دویست هزار لیره سرمایه گذاری و تصاحب ۵۱ درصد سهام شرکت، بزرگترین سهامدار آن و دارای حق نظارت کامل بر شرکت گردید.

این مسئله با مفاد امتیازنامه مخالف و منافای با استقلال و حاکمیت ایران بود و علاوه بر آنکه موجب اعتراضات شدید رسمی دولت و مخالفت مطبوعات و مردم ایران گردید؛ حتی مخالفت حزب کارگر بریتانیا را نیز علیه دولت محافظه کار برانگیخت. دولت ایران از طریق وزارت امور خارجه به این امر اعتراض کرد؛ ولی سفارت بریتانیا در تهران جواب داد این معامله فقط ترتیبی برای فروش نفت است و به هیچ وجه دولت انگلیس نه در اداره امور شرکت و نه در روابط تجاری و سیاسی شرکت با دولت ایران دخالتی نخواهد داشت. اما حقیقت غیر از این بود.

دولت انگلیس به موجب قرارداد فوق با شرکت نفت ایران و انگلیس، دو مدیر برای شرکت انتخاب کرد تا مسئولیت حفظ و تأمین منافع دولت انگلیس را عهده دار باشند. این دو مدیر دولتی درباره مسائل مربوط به خط مشی کلی شرکت، تغییر سهام و تغییر وضعیت شرکت و مسائل مربوط به انجام و اجرای قراردادهای جاری با درياداری از حق ویژه و تو برخوردار بودند. شرکت نفت ایران و انگلیس نیز متعهد شده بود همواره به صورت یک شرکت کاملاً مستقل انگلیسی باقی مانده و مدیران آن انگلیسی و محل استقرار دفتر مرکزی آن نیز در انگلستان باشد. قرارداد بین دولت انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس به مجلس مبعوثان آن کشور تقدیم شد. چرچیل، در دفاع از قرارداد و تشریح سیاست نفتی دولت انگلیس گفت: «هدف ما اینست که منافع انگلیس در مناطق نفت خیز ایران حفظ شود و تا آنجا که ممکن است آن را توسعه دهیم». او در ادامه افزود:

سیاست نفتی ما دو هدف را تعقیب می کند، هدف نهائی و غائی آنست که وزارت دریاداری انگلیس مستقلاً مالک و تولید کننده سوخت مایع مورد نیاز خود باشد؛ ما باید مالک یا به هر قیمتی که شده کنترل کننده مایع نفتی یا حداقل قسمتی از تولیدات نفتی که مورد نیاز ما است، باشیم.

چرچیل در آخر گفت: «بدین ترتیب ما در تمام این منطقه عظیم (ایران) قدرت تنظیم و هدایت گسترش و رشد را طبق منافع ملی و منافع نیروی دریائی خود بدست می آوریم». در نهایت دفاعیات چرچیل و دیگر نمایندگان مجلس عوام مؤثر واقع شده و پارلمان انگلیس با اکثریت قاطع ۲۵۴ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف، قرارداد مزبور را تصویب کرد و به این ترتیب دولت انگلیس به صورت

عمده ترین سهامدار شرکت نفت ایران و انگلیس درآمد، و با عقد قرارداد خرید نفت از شرکت مزبور و تعیین مدیران شرکت در حقیقت سیاست عمومی شرکت و در نتیجه سیاست نفت ایران را در دست گرفت. پس از آن شرکت نفت ایران و انگلیس به صورت بازوی پر قدرت سیاسی و اقتصادی امپریالیزم انگلیس و وسیله مستمر اعمال نفوذ و مداخله بریتانیا در ایران و منطقه درآمد. تغییر و تحولات شرکت نفت نه تنها نارضایتی مردم ایران بلکه اعتراضات حزب کارگر انگلیس را نیز در پی داشت. شیخ محمد خیابانی در یکی از نطق های پرهیجان خود در تبریز چنین گفت: امتیازی که به داری داده شد نباید منتقل به دولت امپراطوری انگلستان بشود که موجب پریشانیها و نگرانیهای ایران بوده است. این معامله نادرست و خائنانه بوده زیرا دولت انگلستان هیچگاه توفیق نمی یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند و بنابراین داری را به میان آورد که او را وسیله تحصیل امتیاز قرار داده و صورت شوم امپریالیزم خود را پشت سر او پنهان دارد، این عمل خدعه آمیز و نادرست و حیله گرانه بوده است.

در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م در یکی از جلسات مجلس مبعوثان انگلیس، رمزی مک دونالد (Ramsay Mc Donald) پیشوای حزب کارگر ضمن نطقی شدید به سیاست دولت بریتانیا حمله کرد و گفت:

سیاست شرکت نفت در ایران روش استعماری دارد و به استقلال ایران لطمه وارد می آورد زیرا شرکت بوسیله پرداختهایی که به بختیارها و عربهای خوزستان می نماید تا اموال وی را حفظ نمایند قدرت حکومت مرکزی را متزلزل می سازد و حکومتهای خان خانی و ایلی را ترویج می نماید. من به دولت پیشنهاد می کنم که از چنین سیاست امپریالیستی دست بردارد و دولت مرکزی ایران را تقویت نماید تا دولت ایران مسئولیت حفظ اموال شرکت را به عهده گرفته و در آینده موافقی پیش نیاید که دخالت دولت انگلیس را در امور داخلی ایران ایجاب نماید.

اما در همان جلسه سر ادوارد گری (Sir Edward Grey)، وزیر خارجه انگلیس، به حمایت از مداخلات (سیاسی، اقتصادی و نظامی) مستقیم انگلیس در ایران پرداخته و اعلام کرد برای حفاظت از چاهها و لوله های نفت و برقراری مستمر و مداوم جریان نفت، دولت بریتانیا «در وهله اول با کمک مالی به عشایر و کمک دولت ایران سعی در حفاظت از منافع خود خواهد کرد و اگر چنانچه این اقدام نتیجه بخش

نباشد دو تیپ از نیروهای خود را به ایران اعزام خواهد کرد...».

پیش بینی های مک دونالد درست از کار درآمد؛ به طوری که بعدها مسئله نفت ایران، حفظ هندوستان را که ارجح مصالح بریتانیا محسوب می شد، تحت الشعاع قرار داد و دیگر ایران و بخصوص جنوب ایران به عنوان سپر دفاعی و منطقه حائل برای حفظ هندوستان مطرح نبود، بلکه حفظ و حراست از جنوب ایران حتی با دخالت نظامی مستقیم سربازان انگلیسی هدف اصلی سیاست دولت انگلستان بود. اینگونه مداخلات دولت انگلیس در ایران در جریان جنگ جهانی اول باعث تقسیم ایران بین روس و انگلیس و جلوگیری از پرداخت حق الامتیاز نفت به دولت ایران شد. بطوریکه هنگامی که نیروهای انگلیسی قسمت عمده ای از ایران را اشغال کرده و خسارات فراوان به این کشور و ملت ایران وارد می ساختند، در برابر اعتراض ایران به شرکت نفت مبنی بر تخلف از پرداخت حق الامتیاز، این شرکت مدعی شد چون دولت ایران نتوانسته است امنیت را در خوزستان برقرار سازد شرکت متضرر شده و نمی تواند حق الامتیاز بپردازد. اما حقیقت امر این بود که شرکت، یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا، به جای آنکه در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد و از آنان نیروئی در برابر نیروی حکومت ملی مشروطه ایران بوجود آورد تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه نفت در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف و انمود کند؛ اما حساب سازی شرکت نفت انگلیس برای دولت ایران، خاصه پیش کشیدن مسئله خسارت ناشی از عدم امنیت که آن نیز ناشی از جنگ جهانی اول و نقض بیطرفی ایران از جانب انگلیس بود به قدری بی شرمانه و دور از مروت و جوانمردی است که نمی توان حدی بر آن تصور کرد.

توضیحات و مأخذ

مصطفی ملایی «مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس» به نقل از کتاب «دومین همایش ایران و استعمار انگلیس - جلد ۲»، مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۱ - صص ۵۳۸ - ۵۲۳

فهرست منابع و مأخذ

- اسناد بایگانی وزارت امور خارجه، سند نمره ۶ و ۷، پوشه ۸. کارتن ۲۲، ۱۳۲۴ ق.
- جمالزاده، محمدعلی، (۱۳۷۶)، گنج شایگان، اوضاع اقتصادی ایران، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
- دولونه، ژاک و شارلیه، ژان میشل، (۱۳۶۹)، اسرار نفت، ترجمه ژاله عالیخانی، تهران، نشر خامه.
- شرکت ملی نفت ایران، (۱۳۴۴)، کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، بی جا، شرکت ملی نفت ایران.
- شوادران، بنجامین، (۱۳۵۲)، خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- عباسی شهنی، دانش، (۱۳۷۴)، تاریخ مسجدسلیمان، تهران، نشر هیرمند.
- علم، مصطفی، (۱۳۷۱)، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات.
- فاتح، مصطفی، (۱۳۳۵)، پنجاه سال نفت ایران، تهران، نشر چهر.
- کاظم زاده، فیروز، (۱۳۵۴)، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴-۱۸۶۴م) ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لسانی، ابوالفضل، (۱۳۲۹)، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، بی نا.
- موحد، محمدعلی، (۱۳۵۷)، نفت ما و مسائل حقوقی آن، تهران، انتشارات خوارزمی.
- نایبیان، جلیل، (۱۳۷۸)، پژوهشی در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران،

- تهران، انتشارات ثارالله.
- ویلسون، آرنولد، (۱۳۶۳)، سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه سعادت نوری، تهران، نشر وحید.
 - هاردینگ، سر آرتور، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات کیهان.
 - همیلتون، آدرین، (۱۳۷۳)، نفت پاداش قدرت، ترجمه محمود طلوع مکانیک، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
 - یرگین، دانیل، (۱۳۸۰)، غنیمت، داستان پرماجرای نفت از آغاز تا امروز، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
 - یعقوبی نژاد، علی (۱۳۷۳)، رئیس نفت، تهران، انتشارات یادواره کتاب.

Ferrier, P.W. (1982). The history of the British Petroleum Company, -
.Cambridge, University Press

پانوشت ها

مصطفی ملای: کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه تهران.

- ۱- فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۴۵؛ نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، صص ۳۹
- ۲- لسانی، ۱۳۲۹ ش، ص ۷
- ۳-؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۲ - ۳. موحد، ۱۳۵۷ ش، صص ۳۰ - ۲۹
- ۴- نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۴۸؛ لسانی، ۱۳۲۹ ش، صص ۴۰ - ۳۹
- ۵- فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۴۹
- ۶- کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۳۴۴ ش، ص ۲
- ۷- یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۹
- ۸- یرگین، ۱۳۸۰ ش، صص ۱۴۳ - ۱۴۲
- ۹- یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۴۳ - ۴۲
- ۱۰- هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۸۶
- ۱۱- هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۸۹ - ۱۸۸

- ۱۲ - نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۳
- ۱۳ - هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۸۷؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۶
- ۱۴ - کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۲؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۶
- ۱۵ - دولونه، ژاک و شارلیه، ژان میشل، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۰
- ۱۶ - جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰
- ۱۷ - کاظم زاده، ۱۳۵۴ ش، ص ۲
- ۱۸ - کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۵؛ پرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۵
- ۱۹ - علم، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۰
- ۲۰ - عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۷۳
- ۲۱ - جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰؛ نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۴
- ۲۲ - همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۷؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۶-۱۵
- ۲۳ - همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۷؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۵۹-۵۸
- ۲۴ - 1982, V1. P67- 1324, Ferrier. ق؛ ۷۰، ۲۴. سند نمره ۷
- ۲۵ - نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ص ۷۷
- ۲۶ - یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۶۰-۵۹
- ۲۷ - ۱۳۲۴ ق. ۲۷. سند نمره ۶
- ۲۸ - عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۱۰۰
- ۲۹ - ویلسون، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۵؛ پرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۵۶
- ۳۰ - نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۹؛ لسانی، ۱۳۲۹ ش، ص ۵۶
- ۳۱ - جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۱؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۳۸
- ۳۲ - ویلسون، ۱۳۶۳ ش، صص ۳۷ - ۳۶
- ۳۳ - ۱۰۸-۱۰۷، ۸۱-۳۳. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۶۷؛ عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۸۶
- ۳۴ - جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰
- ۳۵ - نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۱۶۳؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۸
- ۳۶ - شوادران، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۷-۱۶

- ۳۷- برگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۳؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱
 ۳۸ - نایبیان؛ ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۲
 Ferrier, 1982. V1 , PP170-172. -۳۲-
 ۳۹ - جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۱؛ موحد، ۱۳۵۷ ش، صص ۳۳
 ۴۰ - همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱؛ برگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۴
 ۴۱ - نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۳
 ۴۲ - نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۳
 ۴۳ - فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۶۴
 ۴۴ - برگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۷ - ۱۷۵
 ۴۵ - برگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۷ - ۱۷۵
 ۴۶ - فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۶۵
 ۴۷ . فاتح، ۱۳۳۵ ش، صص ۲۶۷- ۲۶۶
 ۴۸ . فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲

فصل چهاردهم

استفانی کرونین: سیاستهای قرضه: شرکت نفت ایران و انگلیس و خانهای بختیاری

از منظر استفانی کرونین : ازدست دادن استقلال سیاسی در اثر بدهکاریهای فرآینده، پدیده‌ای آشنا در تاریخ خاورمیانه جدید است. هرچند بدهکاری به عنوان ابتلای دولت‌ها و حکومت‌ها شناخته شده است، اما آثار ناتوان‌کننده‌اش را بر طبقات وسیع‌تری از جامعه اعمال می‌سازد. به عنوان نمونه، در مورد خانهای بختیاری، بدهکاری دلیل اصلی فروپاشی پیکره منسجم آنان و نابودی‌شان حائز اهمیت ملی بوده است. تسلیم بدهکاری شدن، خواه توسط دولت و حکومت باشد یا توسط گروه‌های اجتماعی یا افراد، پیامد سوء مدیریت، نقطه ضعف‌های گوناگون، اولویت‌های تحریف شده یا حتی فساد محسوب می‌شود و درحالی که طرف وام‌دهنده معادله نقشی کاملاً منفعل را بازی می‌کند، تنها به پیشنهادهای مصرانه و دائمی از جانب وامداران بالقوه پاسخ می‌دهد و بیس اما در مورد خانهای بختیاری و شرکت نفت ایران و انگلیس برخلاف آنچه گفته شد، طرف به اصطلاح وام‌دهنده، یعنی شرکت نفت، خطمشی حساب شده و فعالی را دنبال کرده است که هدف آن ایجاد وابستگی مالی خان‌ها به طور قطعی بوده است و برای تحقق این هدف، از ترفندهایی استفاده کرده که از نظر اخلاقی و حتی قانونی مورد تردید بوده‌اند. کارگزاران این شرکت، در راه متقاعد کردن خان‌ها برای گرفتن وام‌های متوالی، همانگونه که خود خوب می‌دانستند، خان‌ها هیچ گاه توان بازپرداخت این وام‌ها را نداشتند، با درگیر کردن خان‌ها در قراردادهای مالی پیچیده، آنان را اغوا می‌کردند و خان‌ها اغلب مجذوب این ترتیبات شده، اختیار از کف می‌دادند. خان‌ها به سهم خود اغلب درگیر رفتاری احمقانه، توأم با ولخرجی و حرص و طمع می‌شدند و این دقیقاً همان چیزی بود که شرکت می‌خواست و خان‌ها را بدان تشویق می‌کرد و برای آن توطئه کرده بود. در قمار باج سبیل و تهدید که کارگزاران شرکت و خان‌ها طی دهه ۱۹۲۰ در آن درگیر شده بودند، شرکت، قدرتمندتر و ماهرتر عمل کرده بود و

در پایان نیز به عنوان طرف برنده این بازی ظاهر شد. تلاش برای تعیین خطمشی روابط بین شرکت نفت ایران و انگلیس، مشتریان محلی‌اش در جنوب کشور و رژیم جدید تهران نشان می‌دهد که طرف ایرانی این رابطه، درباره عملکرد واقعی این شرکت تا چه حد کم اطلاع است. با این که فعالیت این شرکت، بزرگترین اقدام صنعتی در ایران بود و این شرکت عظیم، از بخش وسیعی از منابع ملی بهره‌برداری می‌کرد، اما عملکرد روزمره این شرکت در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در پرده‌ای از ابهام مخفی مانده است.^(۱) به رغم درگیری شدیدکارگزاران محلی انگلیسی در فعالیت‌های شرکت، اطلاعات یامذاکرات بسیار کمی درباره معاملات این شرکت با مشتریان محلی‌اش، به مناظرات سیاسی بین کنسول‌های جنوب و تهران و لندن، راه پیدا کرد. بنابراین جای تعجب نیست که درباره ماهیت رابطه شرکت با خان‌های بختیاری داستان‌هایی سرزبان‌هایبفتند. در آن زمان و بعدها، از دیدگاه ناسیونالیستی، این رابطه، صرفاً، رابطه بین خارجی‌ان مشوق فساد و مرتجعان خودخواه و خرده‌پای محلی بود. انگلیسی‌ها تا آنجا که به آنان مربوط می‌شد، به شکلی سترون به معاملات شرکت و بختیاری‌ها ادامه می‌دادند و حداقل در ملاء عام این روابط را سخاوتمندانه وانمود می‌کردند که در آن شرکت به خان‌ها پاداش‌های مالی می‌داد، اما آنها بدون استحقاق لازم، کار کمی انجام می‌دادند و در عوض خان‌ها بی‌رحمانه از عملکرد تجاری صادقانه، سوء استفاده می‌کردند.^(۲)

درواقع روایتی که می‌توان از بایگانی‌های شرکت نفت ایران و انگلیس و بانک شاهنشاهی ایران بازسازی کرد، نشان می‌دهد که روابط شرکت با خان‌های بختیاری دستخوش تغییرات دائمی فراوانی بود و هماهنگی لازم را نداشت و تنها زمانی می‌توانست به طور صحیح بررسی شود که در بافت ویژه به سرعت در حال تغییر ایران اوایل قرن بیستم قرار بگیرد. بررسی این روابط علاوه بر اینها، پیچیدگی‌ها و کنش و واکنش‌های بین خان‌ها و رژیم تازه تاسیس در تهران (۱۹۲۱) و همچنین بین خود خان‌ها را آشکار می‌سازد. این تصور متداول که کنفدراسیون بختیاری یا حتی خان‌ها به عنوان یک پیکره، منافع مشترک داشتند و رژیم نیز منافع دیگری، درگیری‌های اصلی و حقیقی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ درگیری‌هایی چون طبقه، نسل و جاه‌طلبی‌های شخصی که با نفوذ در هرم ایلی بر خطوط خارجی روابط ایل و حکومت تأثیر سرنوشت‌سازی گذاشته بود.^(۳)

روابط تیره رضاشاه با خان‌های بختیاری

روابط بین رژیم تازه تاسیس در ۱۹۲۱ در تهران و خان‌های بختیاری کاملاً برخلاف پیشینه رابطه خان‌ها با شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب شکل می‌گرفت. شاید هیچ عاملی بیش از رابطه نزدیک اما مبهم بین خان‌ها و شرکت، موجب تیره کردن روابط بین خان‌ها، به ویژه بین خان‌های بزرگ و کوچک و خصمانه ساختن نگاه رضاشاه نبود. اگر چه این ارتباط در آغاز به خان‌ها نوید ثروت فراوان و حمایت بی‌دریغ می‌داد، اما در حقیقت آنها را به دام بدهکاری‌های دیرپای انداخت و آنان را به نماد دخالت خارجی تبدیل کرد و آماج انتقادات استقلال‌طلبان قرارشان داد. دولت ایران همیشه حتی به هنگام حسیض قدرت، قانونی بودن توافق بین خان‌ها و شرکت را رد می‌کرد و نمی‌پذیرفت. در شرایط جدید دهه ۱۹۲۰، این توافق ناهنجار موجب خشم و رنجش طبقات وسیعی از استقلال‌طلبان می‌شد. در اواخر این دهه، وضعیت خان‌ها برای شاه جدید غیرقابل تحمل بود و زمین‌ها و سهام نفتی‌شان برای شاه تبدیل به وسوسه‌ای مقاوم‌ناپذیر شده بود. در ضمن، وجود خان‌ها نیز برای شرکت بی‌مورد و اسباب زحمت شده بود. اگر چه ارتباط بین شرکت و خان‌ها بسیار دیرین و صمیمانه بود و در آغاز تا آن حد برای شرکت ضروری و برای خان‌ها پرمنفعت بود، اما هیچ‌گاه تناسب و توازن لازم را نداشت. به‌زودی شرکت دریافت که خان‌ها سرکش، بی‌مسئولیت و غیرقابل اعتمادند و مطالبات آنان بیشتر تبدیل به باج سبیل می‌شود و این در حالی بود که خان‌ها در مراحل اولیه، بر نظریه‌ای پای می‌فشرده بودند مبنی بر اینکه شرکت قصد کلاهبرداری از آنان را دارد. سرانجام هنگامی که دولت علیه خان‌ها اقدام کرد، شرکت بلافاصله دست از حمایت خان‌ها برداشت و بسیار خوشحال بود که بدین ترتیب از شر مشتریان محلی دست و پاگیرش خلاص خواهد شد.

در ۱۹۰۹ خان‌ها با مشارکت در اعاده حکومت مشروطه اهمیت ملی یافتند و پس از توافق با شرکت نفت، درآمد نخبگان بختیاری به‌طور چشمگیری فزونی یافت. اگر چه مبالغ دریافتی خان‌ها از شرکت، از طریق حق‌العمل‌های نگهداری، خریداری زمین و امتیازات نفتی و نیز درآمدهای آن‌ها از منابع غیرنفتی، به‌عنوان مالکان زمین و دارندگان مناصب عالی دولتی، بسیار چشمگیر بود، اما خان‌ها خود را در مشکلات

و گرفتاری‌های مالی فزاینده یافتند. ثروت ناگهانی آنها، مشوق روی‌آوری به اسراف و افراط تحمل‌ناپذیری در زندگی شد و این در حالی بود که تعداد و جمعیت آنان نیز افزایش یافت و در نتیجه، این منابع باید بین افراد بیشتری تقسیم می‌شد. در هر حال، آغاز دهه ۱۹۲۰، به همان اندازه بداقبالی ناگهانی به همراه داشت. با شروع این دهه و استقرار دولت جدید، منابع قدیمی درآمد خان‌ها همچون سهم اربابی، عوارض جاده‌ای و حکمرانی ولایات به تدریج کم شد و سرانجام کاملاً از بین رفت. به علاوه خان‌ها مجبور بودند برای بهره‌ام‌هایی که با شوق و ذوق از شرکت و بانک می‌گرفتند مقادیر هنگفتی بپردازند. از آن جمله مالیات بر دیون معوقه، غرامت حمله بختیاری به ارتش در ۱۹۲۳ در منطقه شلیل و پیشکش به شاه برای حفظ مناصب به عنوان ایلخانی و ایل‌بگی^(۴) و خاتمه فروش زمین به شرکت نفت ایران و انگلیس که می‌بایست به وزارت دارایی می‌پرداختند. بنابراین درآمد آنان از شرکت اهمیت بیشتری یافت و این درآمد برای خان‌های کوچک کاملاً حیاتی شده بود. اگرچه طی دهه ۱۹۲۰ بر مبالغ سود این حق‌الامتیاها، ولو به طور نامنظم، افزوده شد و شرکت سودهای کلانی به دست آورد، اما خان‌ها همچنان خود را دچار کمبود نقدینگی می‌دیدند.^(۵)

خان‌ها برای رفع مشکلات مالی‌شان، وام‌های بیشتر و بیشتری از شرکت و بانک گرفتند که با رغبت زیاد به آنان ارائه می‌شد و سهام نفتی‌شان را در ازای این وام‌ها به وثیقه گذاشتند، آنگاه خان‌ها دریافتند که از عهده پرداخت بهره بر نمی‌آیند و با ناامیدی در بدهکاری فرو رفتند. میزان بدهکاری خان‌ها و به خصوص بدهکاری برجسته‌ترین فرد آنان یعنی سردار اسعد نیز از آن‌گونه بود. اگرچه سودی که آنها از سهام نفتی‌شان دریافت می‌کردند به‌طور تصاعدی بالا می‌رفت، اما آنان هنوز نمی‌توانستند از عهده تعهدات کمرشکن‌شان برآیند. با عبور از دهه ۱۹۲۰ و ورود به دهه ۱۹۳۰ این حکایت که آیا این وام‌ها را می‌توان پس داد یا آیا قرار بوده که اصلاً این وام‌ها پس داده شوند، حکایتی که شرکت و خان‌ها هر دو از بر بودند، دیگر به حکایتی نخنما تبدیل شده بود.

خان‌ها و شرکت نفت انگلیسی

در روزهای آغازین اکتشاف نفت در جنوب ایران، رابطه‌ای ویژه بین خان‌های بزرگ و شرکت شکل گرفته بود. حفاری برای نفت به سال ۱۹۰۲ نزدیک مرز

ایران و عراق در غرب کرمانشاه آغاز شده بود، اما در سال ۱۹۰۵ پس از اینکه شرکت در این منطقه موفق به تولید نفت در مقادیر تجاری نشد، جست‌وجوی نفت به جنوب و مراتع زمستانی بختیاری منتقل گردید. از آنجایی که خان‌های بختیاری قدرت حقیقی و برتر این منطقه بودند و تاکنون (با قدرت خود) از اختیارات دولت مرکزی کاسته بودند، پس قبل از اقدام به حفاری، جلب موافقت آنان ضروری بود. خان‌ها خود را دارای حق قانونی و سیاسی و صاحبان زمین‌ها معرفی می‌کردند و اتحادیه امتیاز داری نیز به آسانی این ادعا را پذیرفت. با این حال کارگزاران انگلیسی مستقر در منطقه هیچ اقدامی برای رد این ادعاها نکردند و پریس، کنسول انگلیس در اصفهان، مسوولیت انجام مذاکره با خان‌ها را به عهده گرفت.^(۶) در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵ طبق مقررات، قراردادی بین اتحادیه داری و خان‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی امضا شد که طبق آن در برابر امتیاز حفاری به داری، هر شرکتی که در قلمرو بختیاری تاسیس می‌شد، می‌بایست سه درصد سود سهام به خان‌ها می‌داد؛ و این مبلغ برای حفاظت از مایملک و پرسنل شرکت برای اکتساب زمین بختیاری‌ها توسط شرکت و برای بازگرداندن تمامی زمین‌ها، ساختمان‌ها و غیره به خان‌ها پس از خاتمه امتیاز داری به آنها داده می‌شد.^(۷) خان‌ها چهار تن از بزرگترین اعضای خود، یعنی ازهر شاخه اصلی خانواده دو نفر، را به عنوان «امضاکننده» انتخاب کردند تا به عنوان نمایندگان رسمی آنان در تمامی معاملات با شرکت حضور یابند و از جانب همه خان‌ها، تمامی سهامی را در اختیار گیرند که به آنها اختصاص داده شده است. امضاکنندگان ایلخانی، صمصام‌السلطنه و سردار اسعد و امضاکنندگان حاجی ایلخانی، سردار محتشم و سردار جنگ بودند. در ۲۶ می ۱۹۰۸، داری، در منطقه بختیاری به نفت رسید. هنگامی که از میزان زیاد نفت در منطقه مطمئن شدند برای عمل کردن به شرایط قرارداد بین شرکت و خان‌ها، تصویب‌نامه‌های پیچیده تجاری و مالی جدیدی روی صحنه آمد. در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران و انگلیس تاسیس شد. روز قبل از آن، یعنی ۱۳ آوریل شرکت نفت بختیاری تشکیل شده بود و همچنین یک شرکت دیگر با عنوان شرکت بهره‌برداری اولیه، برای تسهیل معاملات شرکت نفت ایران و انگلیس با خان‌ها آغاز به کار کرده بود. این شرکت‌ها در ظاهر با هدف کاملاً فنی و ویژه فراهم کردن عواید برای خان‌ها تاسیس شده بود.^(۸) شرکت بهره‌برداری اولیه، نفت خود را زیر قیمت به شرکت نفت بختیاری می‌فروخت و تنها وظیفه شرکت نفت بختیاری فروش دوباره این نفت به قیمت متعارف به شرکت نفت ایران و انگلیس

بود. ^(۹) طبق قرارداد ۱۹۰۵، سه درصد سهام شرکت نفت بختیاری به خانواده‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی داده شد و شرکت نفت ایران و انگلیس نیز ۹۷ درصد باقی مانده سهام شرکت نفت بختیاری و تمام سهام شرکت بهره‌برداری اولیه را دریافت کرد. در سال‌های بعد، با کسب سهام بیشتر، مجموع سهام متصرفی خان‌ها در شرکت بهره‌برداری اولیه و شرکت نفت بختیاری به ۳۷ هزار و ۳۲۰ سهم رسید. ^(۱۰)

حکومت ایران از همان اوایل به هیچ‌وجه تعهدات شرکت نسبت به خان‌ها را قانونی نمی‌دانست. با این حال حکومت برابر امتیازنامه داری که در ۱۹۰۱ امضا شده بود، در ازای بعضی شرایط معین که مهم‌ترینش دریافت ۱۶ درصد از سود خالص شرکت داری بود، حق اکتشاف و استخراج نفت در جنوب ایران را به ویلیام ناکس داری داده بود. در هر صورت کنسول انگلیس مذاکراتی با خان‌ها ترتیب داد و سندیکا قراردادی با آنها امضا کرد که در آن ظاهراً هیچ اشاره‌ای به دولت ایران یا حقوق ناشی از امتیاز داری نشده بود. سفارت انگلیس مصرانه تلاش می‌کرد تا دولت ایران قرارداد با خان‌ها را قانونی اعلام کند، اما دولت ایران همچنان بر عقیده خود ماند و تاکید داشت که خان‌ها حق نداشتند قراردادی امضا کنند و اینکه دولت، تنها به شرایط امتیاز داری مقید است. ^(۱۱) در هر صورت، به جز اعتراضات قانونی، دولت قادر نبود اقدام دیگری انجام دهد.

با این همه، دولت ایران، علاوه بر مخالفت با اصل این موضوع، مکرراً به برخی پیامدهای عملی ناشی از توافق شرکت با خان‌ها اشاره می‌کرد. دولت به غیر از اعتراض به شکستن اقتدار حکومت که این قرارداد در بر داشت، همچنین به صراحت اعتراض داشت که با این توافق، برخی از حقوق دولت تحت امتیاز داری نادیده گرفته می‌شود.

حق‌العمل یا رشوه به خان‌ها

شرکت نفت ایران و انگلیس با نفوذ در میان خان‌های بختیاری تلاش می‌کرد تا بتواند سلطه بیشتری در این منطقه به دست آورد. چنانچه هنگام روبه‌رو شدن با استقرار قدرت حکومت مرکزی در مناطق جنوبی ایران، مبادرت به توسعه خرید زمین‌های ایل بختیاری کرد تا به این صورت از مذاکره مستقیم با دستگاه حکومتی فاصله گرفته و به سیاست‌های پنهانی خود در رابطه با خان‌های بختیاری دست یابد. دولت در آن زمان متقاعد شده بود که شرکت با این توافق متقابلانه از حق‌الامتیازهایی

می‌کاهد که طبق امتیاز داری به دولت تعلق می‌گرفت. بنابراین دولت اعلام کرد که خان‌ها مالک نفت نیستند و تحت هیچ عنوان حقی در برابر امتیازات نفتی ندارند و توافق شرکت با خان‌ها مبنی بر پرداخت سه‌درصد سود سهام، غیرقانونی است و دولت آن را تایید نمی‌کند و این مبلغ نباید از سهم ۱۶ درصدی دولت کسر شود.^(۱۲) اینکه سه درصد شرکت بهربرداری اولیه که به خان‌های بختیاری پرداخت می‌شد، تا سال ۱۹۲۰، از امتیازات نفتی دولت کسر می‌شد، یکی از دلایل نارضایتی دائمی و شدید دولت بود. بنا به ادعای دولت خان‌ها قانوناً مجاز به فروش زمین‌ها به شرکت نبودند و ادعای خان‌ها مبنی بر مالکیت زمین‌ها را نپذیرفت. دولت به خصوص به یکی از شرایط قرارداد اعتراض شدید داشت که طبق آن، تمامی زمین‌ها و ساختمان‌هایی که در مدت امتیاز داری بر روی آن تاسیس می‌شد، می‌بایست پس از پایان قرارداد به خان‌ها مسترد می‌شد و دولت معتقد بود که طبق ماده ۱۵ این قرارداد، این حق هم‌اکنون به دولت تعلق دارد.^(۱۳) دولت اگرچه برای مخالفت آشکار با شرکت قدرت کافی نداشت، اما می‌کوشید تا به تدریج قرارداد شرکت باخان‌ها را کم‌رنگ کند و تا حدودی هم موفق شده بود. در ۱۹۲۰ دولت هنگامی به اولین موفقیتش دست یافت که شرکت، در بخشی از مذاکره مجدد بر سر امتیازی که سیدنی آرمیتاژ اسمیت آن را به عهده گرفته بود، به روند کسر کردن سود سهام بختیاری‌ها از امتیازات نفتی دولت خاتمه داد.^(۱۴)

در ۱۹۲۱ پس از روی کار آمدن رژیم جدید در تهران، دولت ایران با انرژی بیشتری اقدام به مخالفت با قرارداد شرکت با خان‌ها کرد.^(۱۵) به تدریج، با سپری شدن این دهه و ایجاد توازن بین دولت مرکزی و عناصر محلی، از جمله خان‌های بختیاری که به ضرر روزیان خان‌ها انجامید، شرکت نیز کانون توجهش را تغییر داد. شرکت با حمایت سفارت در تهران، روز به روز بیشتر پذیرای رژیم جدید به عنوان قدرت حقیقی در جنوب و همچنین در امور ملی بود. نه شرکت و نه دولت هنوز نمی‌خواستند مستقیماً با خان‌ها مقابله کنند، اما با وجود این، شرکت اقداماتی را آغاز کرد تا به برخی از شکایات حل نشده دولت رسیدگی کند. به عنوان مثال، در اواسط دهه، شرط مبنی بر عودت دادن ملک به خان‌ها را در قراردادشان با خان‌ها لغو کرد.

تقسیم‌بندی سود مالی بختیاری‌ها با شرکت انگلیسی

طبق شرایط قرارداد خان‌ها با شرکت، سود مالی خان‌ها به سه دسته تقسیم می‌شد: حق‌العمل نگهداری؛ فروش زمین؛ و امتیازاتی که به سهامشان تعلق می‌گرفت. حق‌العمل نگهداری مبلغ سالانه‌ای بود که به ظاهر در مقابل خدماتی خاص پرداخت می‌شد. فروش زمین، به هر صورت، در متن مصوب قانون زمین حکومت در اواخر دهه ۱۹۲۰، در حال تبدیل به درگیری جدی بود، در حالی که سهام نفتی تحت تملک خان‌ها نیز آنان و به خصوص سردار اسعد را به دهکاری‌های ویران کننده و درگیری‌های ایلی مصیبت‌باری سوق می‌داد.

مطابق قرارداد تازه، خان‌ها در ازای نگهداری از پرسنل، تجهیزات و عملیات شرکت، مقرری سالانه‌ای به مبلغ ۲۰۰۰ لیره دریافت می‌کردند که این مبلغ پس از کشف نفت و جریان یافتن آن در خطوط لوله، به ۳۰۰۰ لیره در سال افزایش یافت. طبق توافق بین خان‌ها، این وجوه پرداختی به روسای روز، یعنی ایلخانی و ایل‌بیگی و اگذار می‌شد که قرار بود با انتخاب یک سرنگهبان (نماینده تحت اختیار خود)، مسوول ترتیبات امنیتی در حوزه‌های نفتی باشد.^(۱۶) انگلستان در جنوب، این مبالغ را در مقابل هزینه‌هایی که متحمل می‌شد، از جمله هزینه‌های نگهداری حدود هشتاد نگهبان ایل‌بیتی، بسیار زیاد می‌دانست و طبق نظریه آرنولد ویلسون این مبالغ به نوعی، باج سبیل بود. کارگزاران شرکت موارد فراوانی را ذکر می‌کردند که طرفداران خان‌ها می‌توانند به همان سادگی که از آشوب‌ها، ایجاد اختلاف و آشوب جلوگیری کنند، به همان سادگی به آنها دامن بزنند.^(۱۷) به علاوه، نقش خانها نه تنها به عنوان فراهم‌کنندگان نگهبان‌ها بلکه همچنین به عنوان فراهم‌کنندگان نیروی کار انسانی برای حوزه‌های نفتی عاملی بود که شرکت نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. در این زمان، بیش از ۵۰۰۰ کارگر توسط شرکت استخدام شده بودند که حدود ۴۵۰۰ نفر از آنها بختیاری بودند. کارگزاران شرکت می‌دانستند که بدون رضایت جدی خان‌ها، به دست آوردن نیروی کار محلی برای شرکت غیرممکن است.^(۱۸) با این وجود، در اوایل دهه ۱۹۲۰ روشن شده بود که دولت جدید قصد دارد کنترل نظامی انحصاری خود را در سراسر جنوب ایران تا خلیج فارس اعمال کند و خود مسوولیت تقسیم حفاظت از حوزه‌های نفتی را به عهده بگیرد. در چنین زمینه‌ای، پس از سرکوبی شیخ محمدره، از مشتریان محلی مهم دیگر شرکت، آینده

نگهبانان بختیاری کمکم زیر سوال می‌رفت. در هر حال، بیشتر حق‌العمل‌های نگهبانی اگرچه به عنوان دستمزد نگهبانان در نظر گرفته شده بود، اما در حقیقت، همیشه توسط خان‌ها ضبط و نگهداری می‌شد. در ۱۹۲۶، پس از آگاهی از واقعیات جدید قدرت در جنوب ایران، حق‌العمل‌های نگهبانی به صورت آشکارتری شکل رشوه به خود گرفت و این زمانی بود که شرکت، در قبال لغو ماده برگشت ملک، با ادامه پرداخت حق‌العمل‌های ۳۰۰۰ لیره‌ای سالانه به خان‌ها حتی در شرایطی که حکومت مرکزی مسوولیت مستقیم حفاظت از فعالیت‌های شرکت را به عهده گرفته بود،^(۱۹) موافقت کرد.

اگر حق‌العمل‌های نگهبانی کمی بیش از رشوه به خان‌ها بود، اما فروش زمین حتی سودمندتر از آن بود. شرکت طی یک سری معاملات مهم، زمین را از خان‌ها می‌خرید. طبق قرارداد ۱۹۰۵، ابتدا شرکت می‌بایست زمین را از خان‌ها می‌گرفت؛ هر چند چانه‌زنی‌هایی که بین دکتر موریس یانگ (دکتر شرکت که در اصل مسوول معامله با بختیاری‌ها بود) و خان‌ها بر سر قیمت زمین انجام می‌شد، تا سال ۱۹۱۱ طول کشید و حسن نیت را در هر دو طرف معامله کاهش داد. پس از جنگ جهانی اول شرکت تصمیم گرفت حوزه عملکردش را تا مسجد سلیمان توسعه دهد و بنابراین به زمین‌های بیشتری از مراتع بختیاری نیاز داشت. در آوریل ۱۹۱۹ دکتر یانگ، ظاهراً به نیابت از طرف شرکت نفت بختیاری، بر سر تملک ۱۱۸۰ جریب از زمین‌های بین مسجد سلیمان و تمبی با ایلخانی و ایل‌بیگی به توافق رسید. با توسعه مداوم عملیات، خریدهای بیشتری صورت گرفت. در ۱۹۲۱ شرکت نفت بختیاری و شرکت بهره‌برداری اولیه، ۱۵۷۱ جریب زمین خرید که بیشتر در کلگه و نفتک واقع بود. پس از آن، روند خریداری زمین تقریباً سالانه شد. در ۱۹۲۸ مجموع زمین‌های خریداری شده از خان‌ها توسط شرکت به ۶۷۵۰ جریب رسیده بود.

درآمد حاصله از فروش زمین برای خان‌های بزرگ بسیار مهم بود. در حقیقت از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۲۰، فروش زمین، تنها فعالیت درآمد ساز بود که هنوز برای حکام ایللیاتی باقی مانده بود، زیرا دیگر منافع خان‌ها، مثل عوارض پل‌ها و غیره یا به کلی از دست آنها خارج شده بود یا از منافع وزارت دارایی به حساب می‌آمد.^(۲۰) در هر حال، ایلخانی و ایل‌بیگی مسوولیت و کنترل کامل بر فروش زمین را حفظ کرده بودند و پول هنگفتی که به دست آنها می‌رسید، ظاهراً فقط نزد خان‌های بزرگ می‌ماند و خان‌های کوچک و مردم ایل از تمامی مزایا به

طور کامل محروم بودند. این موضوع برخلاف قرارداد شرکت با خان‌ها بود که مشخصاً در آن شرط شده بود. ایلخانی و ایل‌بیگی باید به مردم، چه ساکن و چه چادرنشین، غرامت بدهند. (۲۱) طبق نظر شرکت، شرکت نفت بختیاری و شرکت بهره‌برداری اولیه، درازای دریافت زمین به خان‌ها پول می‌پرداختند، اما این دیگر به خان‌ها بستگی داشت که این پول را به مردم محروم ایل تحویل دهند یا در جای دیگری به همین میزان برای آنها سرمایه‌گذاری کنند. طرزتلقی خان‌های بزرگ از مراتع به گونه‌ای بود که انگار مراتع جزو مایملک خصوصی و شخصی آنان بود این طرز برخورد باعث خشم شدید در کنفدراسیون شد و عملاً به بروز شورش‌های ایلپاتی در سال ۱۹۲۹ انجامید. نظارت بر فروش زمین‌ها و پولی که از آنها حاصل می‌شد به رقابتی خطرناک در بین خان‌ها انجامید. نظارت بر فروش برسرانصباب روسای این و پیشکش‌های عظیمی که از طرف خان‌ها به شاه اهدا شده بود تا مناصب آنها پابرجا بماند. هر جا که زمینی فروخته می‌شد، همین داستان نیز در می‌گرفت. (۲۲) خان‌های بزرگ برای مهار کردن اختلافات بین خود توافقاتی در مورد تقسیم‌بندی عواید حاصل از حکمرانی ایلپاتی و فروش زمین را مورد بحث قرار دادند، اما به نظر نمی‌رسید که هیچ‌یک از این توافقات دوامی داشته باشد. (۲۳)

از همان روزهای نخست مشاجرات کینه‌توزانه بر سر پول، حقوق و مسوولیت‌ها، به رابطه بین خان‌ها و شرکت ضربه وارد می‌ساخت هم‌حق‌العمل‌های نگهبانی و هم فروش زمین، مشاجرات و سوء نیت را در هر دو طرف در پی داشت.

وحشت انگلیسی‌ها از دوستی رضاخان و آمریکایی‌ها

تشدید اختلاف بین حکومت مرکزی با خان‌ها از یکسو و سیاست‌های نفوذی انگلستان برای خرید بیشتر زمین‌های بختیاری‌ها از سوی دیگر، اما پای بازیگر خارجی دوم دیگری را هم به بازی شرکت نفت ایران و انگلیس باز کرد. چنانچه مرادوات شخص رضاخان با شرکت‌های نفتی آمریکایی از یک سو و همچنین سروسری که خان‌های بختیاری برای دریافت سهام‌شان با شرکت‌های آمریکایی پیدا کرده بودند به شدت باعث وحشت انگلیس شد و این امر تا جایی تداوم یافت که شرکت نفت ایران و انگلیس مجبور به مذاکره با خان‌ها شد. در هر صورت، به وضوح جدی‌ترین علت تیره شدن روابط میان خان‌ها و شرکت که باعث تندی مصیبت‌باری از طرف مدیران شرکت نسبت به خان‌ها می‌شد، بر سر توزیع سهام

خان‌ها در شرکت نفت بختیاری و شرکت بهره‌برداری اولیه روی داد. نارضایتی بر سر لزوم فرونشاندن خشم خان‌ها از سودهای واقعی شرکت، به سرعت در بین کارگزاران شرکت گسترش یافت. حوالی ژوئن ۱۹۲۱ آنها از حق‌الامتیاز سه‌درصدی شکایت می‌کردند که در ۱۹۰۵ به آنها تحمیل شده بود.^(۲۴) در حالی که شرکت در مورد توافقات نگهبانی، از خان‌ها ناراضی بود و از درخواست‌های مصرانه آنان برای دریافت پول خشمگین بود، خان‌ها نیز به سهم خود، به شدت به شرکت و هم دستش یعنی بانک شاهنشاهی ایران، بدگمان شده، متقاعد شده بودند که هر دوی اینها قصد فریب آنها را دارند. طبق قرارداد ۱۹۰۵، سهام خان‌ها به نام چهارتن از خان‌های بزرگ ثبت شده بود؛ نصف این سهام مشترکا به نام دو خان از طایفه ایلخانی یعنی صمصام‌السلطنه و سردار اسعد و نیمی دیگر نیز مشترکا به نام دو تن از خان‌های طایفه حاجی ایلخانی، یعنی سردار محتشم و سردار جنگ، ثبت شده بود. تقریباً به محض دریافت سهام توسط خان‌ها، آنها شروع به قرض کردن پول از وام‌دهندگان انگلیسی و غیرانگلیسی بلافاصله و آشکارا سبب به وجود آمدن مشکلاتی برای خان‌ها شده بود و این مساله نگرانی شدید شرکت را در پی داشت، زیرا کارگزاران شرکت نگران سرنوشت این سهام بودند. حوالی سال ۱۹۲۰ بخش وسیعی از سهام خان‌ها گروه گذاشته شده بود. از ۲۱ هزار سهم متعلق به خان‌ها، در شرکت نفت بختیاری، ۹۳۳۰ سهم در تملک آنها بود و ۱۱۶۷۰ سهم دیگر به عنوان وثیقه وام‌ها نزد بانک شاهنشاهی ایران نگهداری می‌شد. خان‌ها از سهام شرکت بهره‌برداری اولیه، هنوز ۷۸۰ سهم را در تملک داشتند، اما ۱۵۵۴۰ سهم به عنوان وثیقه وام‌هایشان گرو گذاشته شده بود.^(۲۵)

شرکت و بانک از ناامنی ناشی از سهام نفتی، به ستوه آمده بودند. اینکه خان‌ها نیاز سیری‌ناپذیری به پول داشتند و ممکن بود سهامشان به دست دشمن بیفتد، بر توافقات شرکت با خان‌ها تاثیر می‌گذاشت، بنابراین به نظر می‌رسید که کارگزاران انگلیسی در سفارتخانه، شرکت و بانک شاهنشاهی ایران تصمیم گرفته‌اند تا از مشکلات مالی خان‌ها و نیاز دائمی آنها به وام‌های نقدی به عنوان وسیله‌ای برای اعمال بر کنترل آنها استفاده کنند و بدین ترتیب این سهام را تحت کنترل انگلیس نگه دارند.

تاثیر جنگ جهانی اول بر درگیری های محلی

در بجنوبه بی‌ثباتی‌های به وجود آمده در ایران پس از جنگ جهانی اول، درگیری‌های محلی بین شرکت، بانک و خان‌ها به اوج خود رسیده بود. پیوسته مذاکرات بین خان‌ها و کارگزاران انگلیسی مختلف از جمله نورمن، کاردار انگلیس در تهران، کاپیتان پیل، معاون کنسول در اهواز، میجر نوئل، مشاور ویژه بختیاری و آرمیتاژ اسمیت، مشاور مالی منصوب شده طبق شرایط مندرج در قراردادی انجام می‌شد که هنوز به تصویب ایران و انگلیس نرسیده بود و روابط بین کارگزاران شرکت و بانک و خان‌ها که هیچ وقت خوب نبود، به تدریج بدتر شد. مکموری، مدیرکل بانک شاهنشاهی ایران قصد گول زدن آنها را دارند.^(۲۶) به گفته وی آنها درک نمی‌کنند که چگونه بانک می‌تواند این همه سهام آنها را در اختیار بگیرد. آنها نگرانند که بانک با این سهام چه خواهد کرد و پیاپی خواستار بازگرداندن اسناد سهامشان هستند. مک موری با نگرانی نوشت: «به هر حال خان‌ها می‌خواهند که رسید سهامشان را در دستشان بگیرند تا هر وقت و هر جا که تشخیص می‌دهند پولشان را افزایش دهند، یعنی از طریق آمریکایی‌ها به این هدف برسند؛ آمریکایی‌هایی که مدتی با آنها سروسری پیدا کرده بودند.»^(۲۷) این احتمال که سود سهام شرکت نفت ایران و انگلیس ممکن است به دست آمریکایی‌ها بیفتد انگلیس را به وحشت می‌انداخت، به ویژه با توجه به مراودت‌های شخص رضاخان با شرکت‌های نفتی آمریکایی.^(۲۸) مک موری درباره خان‌ها نتیجه می‌گیرد که در این دنیای جدید و غیرقابل پیش‌بینی پس از جنگ، برای تمام افراد ذی‌نفع، نکته بسیار مهم، حفظ تسلط ما بر فراز این مردم است و این که شرکت باید حتی‌المقدور خان‌ها را راضی نگه دارد.^(۲۹)

مکموری مترصد فرصتی برای بانک و شرکت بود تا بتوانند کنترلشان را بر خان‌ها مستحکم کنند. وی در اوت ۱۹۲۱ نوشت: «در حالی که مذاکرات بین خان‌ها و کارگزاران انگلیسی به سختی پیش می‌رود، بهتر خواهد بود اگر اشراف‌زادگان را در دستان خود داشته باشیم.» و تلاشی هماهنگ انجام داد تا از بانک برای این منظور استفاده کند.^(۳۰) مک موری مستقیماً بین خان‌ها تفرقه انداخت و تلاش کرد تا پیوند یکی از این دو گروه را با انگلستان مستحکم‌تر کند و بدین وسیله جناح مردد

مانده و پشت سر بگذارد. مکموری، پس از مباحثاتی با پیل و نوئل و با کسب اجازه رسمی از شخص سفیر انگلستان در تهران برای انجام مکاتبات، ترتیبی داد که به سردار اسعد و برادرش، سردار ظفر، مبلغ ۷۰ هزار تومان (حدود ۱۳۷۲۵ لیره) وام بدهد و سهام نفتی آنها را به عنوان وثیقه در اختیار بگیرد. (۳۱) مک موری به خوبی می‌دانست که این دو خان یکی از جناح‌ها را در درگیری‌های دائمی ایل بختیاری تشکیل می‌دهند و صمصام‌السلطنه جناح دیگر را هدایت می‌کند. کارگزاران انگلیسی درباره صمصام و مخالفتش با وام انگلیس و نزدیکی‌اش به آمریکایی‌ها نگران بودند، اما مکموری به درستی عقیده داشت هنگامی که بفهمد آن پول بر خلاف تصور او، بخشی از سهام به دست آمده است، مجبور به ترک جناح مخالف خواهد شد. کارگزاران انگلیسی بانک و شرکت، به همراه کادر سفارت و کنسول‌گری، با اعطای وام به یک جناح از خان‌ها بر خلاف میل دیگر امضاکنندگان و بدون آگاهی و موافقت خان‌های ذی‌نفع، هم متن و هم روح قرارداد سال ۱۹۰۵ را زیر پا گذاشتند. طبق این قرارداد، سهام نفتی به عنوان امانت نزد چهار خان امضاکننده از جانب تمامی خان‌های ذی‌نفع خاندان ایلخانی و حاجی ایلخانی نگهداری می‌شد. همچنین بانک حاضر بود تا از شرایط متعارف و معمول دادن وام صرف‌نظر کند و آن را بیشتر به یک بخشش شبیه سازد تا یک وام معتبر. طبق نظر مکموری، بانک در اصل سند وام را برای مدت یک سال آماده کرد، اما سردار اسعد و سردار ظفر از امضا کردن این سند اجتناب و اعلام نمودند تنها در صورتی قرارداد را امضا می‌کنند که بانک این مدت را به پنج سال افزایش دهد. مکموری، بلافاصله سند دیگری آماده کرد و این سند طبق مقررات توسط طرفین امضا شد. مکموری از انعقاد این قرارداد فوق‌العاده راضی بود. پیش‌بینی می‌کرد که در طول زمان مناسب، شرکت تصدی وام را قبول خواهد کرد و خود، اسناد سهام در اختیار بانک را به دست خواهد گرفت. بنا به گفته مکموری ما به اندازه کافی خاطر جمع هستیم و ... مایه خشنودی ماست که می‌دانیم حداقل یک‌پنجم سهام، از خطر انتقال یافتن به دستان دیگران، در امان خواهد ماند. (۳۲)

اما با تمام اینها از نگرانی بانک و شرکت کاسته نشد و سال بعد یعنی در ۱۹۲۲، انگلیس کوشید تا خان‌ها را از دیگر وام‌دهندگان دور کند و با جلوه دادن شرکت به عنوان تنها منبع وام‌ها، وابستگی و نیز بدهکاری خان‌ها را به خود بیشتر کند. روابط بین خان‌ها و شرکت هنوز در حد پایینی بود و بسیاری از مسائل هنوز برطرف نشده بود. موضوع اسناد سهام نیز هنوز مساله بزرگی به نظر می‌رسید.

بانک و شرکت از ترس افتادن این سهام به دست بیگانه، آشکارا تمامی اسناد سهام خان‌ها، چه سهام گروه گذاشته و چه گرو نگذاشته را در تصرفشان نگاه داشته بودند. خان‌ها نیز به اندازه شرکت نگران اسناد سهامشان بودند و سال‌ها درخواست می‌کردند این اسناد به آنها تحویل داده شود، اما این درخواست مدام رد شده بود. انگلیس اصرار داشت که خان‌ها تا به نتیجه رسیدن مذاکرات ظاهرا بی‌پایان تهران و لندن منتظر بمانند. یکی دیگر از علل عمده نارضایتی خان‌ها از کسر مالیات بر درآمد انگلیس از سود سهام خان‌ها بود. خان‌ها این مساله را نقض حق سه‌درصدی کاملشان می‌دانستند و خود را مشمول معافیت از مالیات می‌دانستند.

خان‌های خشمگین، با سخنان پرطمطراق اما توخالی خود و بدون زیرکی لازم، بحران تازه‌ای را طرح‌ریزی کردند. به گفته آنها، سودی که آنان طبق قراردادشان با شرکت دریافت می‌کنند، در مقایسه با مسوولیت‌هایشان ناکافی است. حتی عایدی دریافتی‌شان از شرکت برای برآورده کردن احتیاجات رو به رشدشان کافی نیست. آنها همچنین اعلام کردند که فکر می‌کنند به جای این که موجبات تنفر دولت و دشمنی خان‌های کوچکی را فراهم آورند که دائما برای پول به آنها فشار می‌آورند، بهتر است ارتباطشان را با شرکت قطع کنند. خان‌ها در نشستی با دکتر یانگ در مال امیر در اواخر مارس ۱۹۲۲، اظهار کردند که ضمن حذف کارگران‌شان از حوزه‌های نفتی از حفاظت این حوزه‌ها نیز دست می‌کشند و ارتباطشان را با شرکت قطع می‌کنند، اما با این حال، مطالبات زیر را به عنوان موضوعاتی برای چانه‌زنی مطرح کردند: کاستن از مالیات بر درآمد در آینده، واگذاری چهل هزار لیره به خان‌ها که شامل مالیات بر درآمد کسر شده در سال‌های قبل باشد، و یک وام از قرار ۲ لیره به ازای هر سهم در عوض آنها پذیرفتند که شرکت تمامی اسناد سهام آنها را به امانت نگه دارد.^(۳۳)

مذاکره وزیر مختار انگلستان با خان‌ها

تمامی افراد ذی‌نفع، این قول و قرار خان‌ها را ناشیانه و برای بالا بردن موقعیتشان در مذاکرات دانستند و لورین، وزیر مختار جدید انگلستان پذیرفت که طرز برخورد آنها خصومت‌آمیز نبوده است. با این حال، پاسخ قاطع و سرسخت انگلیس، حساسیت موضوع را آشکار کرد. لورین در تهران با جدیت و قدرت از جانب شرکت به میان آمد. وی «خیلی روشن و واضح» با خان‌های امضاکننده مقیم پایتخت یعنی

صمصام‌السلطنه و سردار جنگ سخن گفت و تاکید کرد که «در نهایت تعجب» از «تهدید» صورت گرفته و در زمینه قطع رابطه‌شان با شرکت آگاهی یافته است؛ و افزود که او «از چنین تهدیدهایی باکی ندارد» و اینکه اگر روندی که در مال امیر بدان اشاره شد ادامه یابد، دوستی و ارتباط دیرین بین سفارت و آنان پایان خواهد یافت. لورین «با صراحت محض و بدون هیچ گونه گزافه‌گویی دیپلماتیک با آنان سخن گفت.» وی می‌خواست بداند آیا خان‌های تهران «تهدید» علیه دکتر یانگ را منکر می‌شوند و خبر این انکار را به ایلخانی و ایل‌بیگی تلگراف می‌کنند یا خیر. وی اعلام کرد که اگر خان‌ها این کار را انجام ندهند وی از انجام هر گونه مذاکره دیگری با آنان خودداری خواهد کرد. همزمان با این، وی در جواب نگرانی خاص خان‌ها درباره سهام نفتی‌شان، آنها را با حيله از سر خود باز کرد و گفت که این موضوع در لندن در حال بررسی است و آنها باید در مورد این موضوع صبور باشند.^(۳۴)

خان‌ها آشکارا از حمله سخت لورین جا خورده بودند و با صدای بلند اعتراض کردند که در مال امیر هیچ «تهدیدی» به طور ضمنی صورت نگرفته است. صمصام‌السلطنه بلافاصله مطابق خواست لورین با فرستادن تلگرامی به ایلخانی و ایل‌بیگی، موافقت کرد. این تلگراف با تلگراف دیگری از جانب خود لورین تایید شد. لورن در زهر چشم گرفتن از خان‌ها موفق شده بود. مذاکرات با دکتر یانگ در جنوب ادامه یافت و حوالی ماه مه، قراردادی منعقد شد.^(۳۵) این قرارداد ظاهراً به خان‌ها همه چیزهایی را که خواسته بودند اعطا می‌کرد، اما در واقع تمامی اهداف اصلی شرکت را تجسم می‌بخشید. این قرارداد شامل سه اصل می‌شد:

۱- شرکت یک وام ۸۴ هزار لیره‌ای به خان‌ها بخشید، در ازای به وثیقه گذاشتن تمامی سهام‌شان، چه سهام حال و چه آینده، تا این سهام همچنان در توقیف شرکت باقی بماند. این وام به خان‌ها داده می‌شد تا آنها را قادر به تسویه تمامی وام‌های گذشته‌شان سازد. به علاوه، به شرکت اختیار می‌داد تا در صورت تمایل خان‌ها برای واگذاری سهام‌شان به افرادی غیر از افراد ایل، سهام‌شان را از آنها خریداری کند.

۲- شرکت موافقت کرد که به یک شکایت دیرین خان‌ها رسیدگی کند و ترتیبی داد که خان‌ها از پرداخت مالیات بر درآمد انگلیسی معاف شوند و شرکت خسارت مالیات‌هایی را بپردازد که خان‌ها تاکنون داده‌اند.

۳- شرکت موافقت کرد که به خان‌ها مبلغ سی هزار لیره ببخشد که ظاهراً این مبلغ

برای جبران مالیات بر درآمد گذشته و نیز برآورده کردن احتیاجات کنونی خان‌ها پرداخت می‌شد. این پیشکشی می‌بایست اکیدا مخفی می‌ماند. شرکت طبق قرارداد، تمامی بدهکاری‌های فعلی خان‌ها را از طریق این وام تسویه کرد، از جمله بدهکاری‌های خان‌ها به بانک و تمامی حدود ۲۷ هزار سهام خان‌ها که در زمان‌های مختلف در گذشته به عنوان وثیقه وام‌ها به نمایندگان بانک واگذار شده بود، به عنوان وثیقه وام ۸۴ هزار لیره‌ای به نمایندگان شرکت واگذار شد. پیشکشی سی هزار لیره، پنهانی به چهار خان امضاکننده داده شد، اما بین افراد خانواده‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی که قانوناً حق بهره‌برداری از درآمدهای نفتی را داشتند، توزیع نشد. انگلیس با این روش، یعنی دادن رشوه، نه تنها رضایت خان‌های بزرگ را به دست آورد، بلکه به علاوه، خان‌های امضاکننده را در تله‌ای ناشی از فریبکاری سازمان یافته نسبت به قوم و قبیله‌شان، به دام انداخت؛ تله‌ای که نخست شرکت نفت بر آن تبنای کرده بود، سپس از آن به عنوان وسیله‌ای برای گرفتن حق‌السکوت استفاده کرد. اگرچه موضوع وام ۸۴ هزار لیره‌ای برملا شد و بین خان‌های بزرگ و کوچک توزیع شد، اما باز هم این وام بیشتر به شیوه رشوه داده شده بود تا وام حقیقی، زیرا در دستورالعمل اداره مرکزی شرکت در لندن، نه مدت مشخصی برای وام تعیین شد، نه برای بازپرداخت آن قرار و مداری گذاشته شد. (۳۶)

دکتر یانگ، سرکرده مذاکره‌کنندگان با خان‌ها آمادگی شرکت را برای تقدیم چنین مشوق‌های مالی، تا اندازه‌ای روشن ساخت. یانگ که می‌دانست خان‌ها واقعا نمی‌خواهند به ارتباطشان با شرکت پایان دهند و تنها چانه می‌زنند، دلیل واقعی نگرانی انگلیس را آشکار کرد. وی نوشت اگر مذاکرات جاری با شکست مواجه شود و خان‌ها سهام‌شان را پس بگیرند، «در تهران حداقل دو دسته حاضر و آماده‌اند تا به خان‌ها وام‌هایی با شرایط مطلوب ارائه کنند... تا جایی که به سهام مربوط می‌شود نتیجه این امر آشفستگی و بی‌سامانی خواهد بود و اثر آن ممکن است بسیار برخلاف جهت عملکرد ما باشد. (۳۷) خان‌های امضاکننده از معامله پیشنهاد شده، فوق‌العاده خوشحال بودند و به تبریک‌گویی متقابل با لورین پرداختند. هنگامی که صمصام‌السلطنه و سردار جنگ به ملاقات لورین رفتند، سردار جنگ مجالی یافت تا خاطر نشان کند با پایان خوش مذاکرات، دلیل استواری بر دوستی صادقانه و حسن نیت شرکت فراهم آمده است. صمصام‌السلطنه و سردار جنگ بدون

شگفتنی و تعجب نهایت رضایت‌شان را ابراز داشتند. همچنین خان‌های جنوب برای لورین پیامی فرستادند که در آن به او اطمینان می‌دادند به رابطه‌شان با انگلیس وفادار می‌مانند و اظهار کردند که طرز تلقی آنها از سیاست به طور کلی و نسبت به دولت ایران، جوری تنظیم خواهد شد که موافق با خطمشی و دیدگاه‌های سفارت انگلیس باشد.^(۳۸)

اما در حقیقت، شرکت موفق نشد از تأثیرات بیرونی بر سهام خان‌ها جلوگیری کند. درگیری شرکت با خان‌ها ادامه پیدا کرد. خان‌ها بر سر درخواست‌های مکرر شرکت از آنها مبنی بر رعایت کردن شرایط قرارداد ۱۹۲۲ و انتقال سهام باقی مانده به شرکت، امروز و فردا می‌کردند و شرکت برای تشویق خان‌ها به انجام شرایط قرارداد، وام‌های بیشتری ارائه کرد. شرکت همچنین علاوه بر وام‌های قانونی، پرداخت‌های بسیار زیادی نیز، ظاهراً به عنوان پیشکش به خان‌ها داد تا آنها بتوانند در برابر بحران‌های پیاپی دوام بیاورند. بحران‌هایی که در نتیجه اقتدار روزافزون رژیم تهران، دستخوش آن می‌شدند. در ۲۳ مه ۱۹۲۳، مبلغ سی هزار لیره که مخفیانه توسط شرکت تهیه شده بود، به عنوان غرامت حمله بختیاری‌ها به ارتش یا همان حادثه شلیل به نیابت از خان‌ها، مستقیماً از یک بانک شاهنشاهی به وزارت جنگ پرداخت شد.^(۳۹)

در حالی که خان‌های بزرگ بختیاری برای نخستین بار در اواخر دهه ۱۹۲۰ مفهوم دارای خصوصی مطلق را که برای آنان شامل زمین و سهام نفتی بود، مثل سایر رجال و خان‌های دیگر بسیار جالب یافته بودند، اما نگرانی شرکت نفت ایران و انگلیس از واگذاری سهام به خان‌ها که می‌توانستند آن را با یک طرف سوم معامله کنند؛ باعث تنش‌ها و چالش‌های فراوانی در مذاکرات بین آنان شده بود. تا جایی که جکز، رییس شرکت نفت ایران و انگلستان به این نتیجه رسیده بود که شرکت باید با تهدید خان‌های امضاکننده قرارداد، مبنی بر فریبکاری و تبنانی، آنها را مجبور به واگذاری سهام‌شان کند. به خصوص اینکه رضاخان نیز دوستی نزدیکتری با شرکت‌های نفتی آمریکایی داشت.

در اوت همان سال خان‌ها برای گرفتن یک وام برای پرداخت مالیات‌های معوقه به دکتر میلیسپو، دوباره روی شرکت حساب کردند.^(۴۰)

در اواسط همان دهه، با وجود تعهدات الزام‌آور خان‌ها طبق قرارداد ۱۹۲۲، هنوز از واگذاری مانده سهام‌شان به شرکت اجتناب می‌ورزیدند. در واقع، هنگامی که خان‌ها تلاشی ناموفق برای فروختن سهام‌شان در بازار بورس لندن داشتند، انگلیس

اطلاعات ناخوشایندی درباره خطر چنین وضعیتی دریافت کرد. شرکت از این موضوع که خان‌ها ده‌هزار سهم مانده تحت تملک خود را به نمایندگان شرکت واگذار می‌کنند، بیش از پیش ناامید می‌شد و کارگزاران شرکت برای حل این مساله دو راه را امتحان کردند. روش نخست، ذیل این استدلال که اصرار آنها برای انتقال سهام، فقط رهایی از گرفتاری‌هایی مثل گواهی انحصار وراثت و مالیات بر ارث انگلیس برای سهامی که در تملک خان‌ها است باقی می‌ماند (۴۱) دوم، شرکت با نیت فشار بیشتر به خان‌ها، وام‌های دیگری، با شرایطی تقریباً نامشخص به خان‌ها داد. در ۱۹۲۶ درحالی که خان‌های بزرگ در لندن بودند، درباره یک توافق مالی مهم مذاکره شد.

خان‌ها دوباره قول دادند که در عوض یک وام دیگر به مبلغ سی‌هزار لیره که وثیقه‌اش سهام‌شان بود، خواهند کوشید سهام باقی‌مانده را به نمایندگان شرکت واگذار کنند. قرار بود پرداخت این وام هم مخفی بماند. این پول هم، مانند پیشکش سی‌هزار لیره‌ای سال ۱۹۲۲ قرار بود فقط توسط خان‌های امضاکننده دریافت شود و آن گونه که مقتضای تعهدات‌شان بود، در بین اعضای ایل‌شان توزیع نشود. البته شرکت، به خوبی از نیرنگ نهفته در دل این قرارداد آگاه بود و بدان تبانی کرده بود. در هر صورت این بار شرکت برای خان‌ها دام نهاده بود. کارگزاران شرکت با فشار به خان‌ها برای تسویه وام‌هایی که با وثیقه قرار دادن سهام‌شان گرفته و روی هم انباشته کرده‌اند، تاکید کرده بود که تمامی سود سهام‌شان در آینده باید برای بازپرداخت این وام‌ها در نظر گرفته شود. خان‌هایی که به ایران بازگشتند، باز هم از واگذاری سهام‌شان اجتناب ورزیدند و اول ژانویه ۱۹۲۸، شرکت سود سهام خان‌ها را به بازپرداخت وام اختصاص داد و خان‌های امضاکننده، دیگر پولی از سود سهام نداشتند تا به تعهدات‌شان در برابر خویشاوندانشان عمل کنند. شرکت به وضوح آماده نبرد نهایی بود. (۴۲)

تشدید اختلاف خان‌ها

حوالی سال ۱۹۲۸ از همه طرف به خان‌ها فشار می‌آمد. از یک طرف دولت ارتباط خان‌ها با شرکت را آشکارا نمی‌پسندید و از طرف دیگر خشم و رنجش خان‌های کوچک فزونی می‌گرفت و بی‌پرده‌تر ابراز می‌شد. بازپرداخت کوهی از بدهکاری که خان‌های امضاکننده آن را ساخته بودند، کم‌کم ناممکن می‌شد و این

گرفتاری وقتی بزرگتر و خطرناکتر شد که معلوم گردید بهره و بازپرداخت وام سری سال ۱۹۲۶ که همه آن را خان‌های امضاکننده دریافت کرده بودند، باید از محل دارایی‌های عمومی بازپرداخت شود. این امر، مخفی نگه داشتن این راز را ناممکن می‌ساخت. در هر حال، سکوت و رضایت خان‌های امضاکننده در برابر این شرط مربوط به وام سال ۱۹۲۶ بود که تمامی سود سهام در آینده برای استرداد عمومی وام پرداخت شود، زیرا رویارویی با خان‌های کوچکی که درباره این تصمیمات با آنها مشورتی نشده اما از این تصمیمات صدمات بدی دیده بودند، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

خان‌های امضاکننده در ابتدا سعی کردند باز هم منکر وام ۱۹۲۶ شوند که طبق تعهداتشان باید آن را بین اعضای ایل‌شان توزیع می‌کردند و این کار را نکرده بودند. آنها فقط ابراز کردند که شرکت از پرداخت سود سهام سال‌جاری به آنها خودداری می‌کند تا آنها (خان‌های امضاکننده) را مجبور و آگذاری ۱۰۱۱۰ سهم باقی مانده به نمایندگان شرکت کند.^(۴۳)

اگرچه توضیحات خان‌ها همه حقیقت نبود، اما اصل مطلب را روشن می‌ساخت. به گفته کارگزاران شرکت اگر خان‌های امضاکننده درباره و آگذاری سهام‌شان معقول و منطقی عمل کنند، از موضوع استرداد وام سال ۱۹۲۶ صرف‌نظر خواهند کرد.^(۴۴)

خان‌های کوچک که بر سر شماری از جریان‌ها با خان‌های بزرگ اختلافاتی داشتند، روزبه روزاز معاملات چهار خان امضاکننده با شرکت، نگران‌تر می‌شدند، به ویژه اطلاعات کمی از معاملات آنها داشتند و همه چیز را به ضرر خود می‌دانستند.^(۴۵) آنها می‌دانستند که چهار خان امضاکننده طی مدت بازدیدشان از لندن در سال ۱۹۲۶، مقدار زیادی پول قرض کرده‌اند، بدون اینکه با آنها مشورت کنند یا حتی به آنان اطلاع دهند.^(۴۶) در حقیقت آنها نگران وضعیت‌شان بودند و به چهار خان امضاکننده فشار می‌آوردند تا بلکه بر آنها تأثیر بگذارند، حتی تهدید کردند اگر رضایت‌شان فراهم نشود، آنها را به دادگاه می‌کشاند یا مساله را مستقیماً با شاه در میان می‌گذارند.^(۴۷)

در ۲۷ فوریه ۱۹۲۸، هفت تن از خان‌های کوچک؛ سردار ظفر، امیرمجاهد، سردار اقبال، سردار فاتح، شهاب‌السلطنه، علی‌اصغر بختیار و عبدالرضا بختیار،

در نامه‌ای برای شرکت^(۴۸) اظهار داشتند که دو ماه از موعد پرداخت حق‌الامتیازهای نفتی‌شان گذشته است، اما آنها هنوز چیزی دریافت نکرده‌اند و خان‌های بزرگ این تاخیر در پرداخت را به گردن شرکت انداخته‌اند. از این رو آنها علت این تاخیر را مستقیماً از شرکت جویا می‌شدند و نارضایتی‌شان را از چهار نماینده خود به شرکت ابراز می‌کردند. خان‌های کوچک در این فرصت مکرراً اعلام می‌کردند که طبق قراردادشان با شرکت و طبق شرایط وام قبلی (۱۹۲۲)، تمامی سهام، چه آنهایی که هم‌اکنون به نام نمایندگان شرکت شده است (۲۷ هزار سهم) و چه سهامی که هنوز به خان‌ها تعلق دارد (ده هزار سهم) باید به عنوان ودیعه نزد شرکت نگهداری شود و هرگونه واگذاری سهام یا گرفتن وام توسط چهار نماینده به واسطه این سهام یا بهره این سهام، باید با اطلاع آنان (خان‌های کوچک) صورت گیرد. به گفته آنها در غیر این صورت، هرگونه واگذاری سهام بی‌اعتبار خواهد بود.^(۴۹)

اکنون طرز برخورد کارگزاران شرکت نسبت به خان‌ها به نقطه عطفی رسیده بود. آنها از دست خان‌های امضاکننده و به خصوص سردار اسعد بر سر موضوع واگذاری سهام بسیار عصبانی بودند و بیش از پیش آنها را عناصری در دسر ساز و بی‌مصرف می‌دیدند و وجود آنها را گرفتاری غیرضروری بر سر راه روابطشان با دولت ایران می‌دانستند. دکتر موریس یانگ، کارشناس امور بختیاری شرکت، با اطلاع از اینکه جنجال بین خان‌های بزرگ و کوچک ممکن است مورد توجه شاه قرار بگیرد، با ذکر این مطلب که «من در عجبم آیا عاقلانه است که حداقل برای یک بار به این چهار امضاکننده اجازه دهیم تا مشکلات‌شان را از طریق دولت ایران حل کنند». این موضوع را به میان کارگزاران شرکت برد.^(۵۰) کارگزاران شرکت اکنون مطمئن بودند که دولت قصد دارد علیه خان‌ها اقدامات مشخصی انجام دهد. در ۱۷ مارس، جکز، رییس شرکت نفت ایران و انگلیس خطاب به یانگ نوشت که چنین اقدامی «خیلی به تاخیر نخواهد افتاد. به عقیده ما با حمایت کردن از خان‌ها و حتی در مورد سهام و زمین‌های آنان چیزی به دست نمی‌آوریم یا چیز خیلی کمی به دست می‌آوریم و در حقیقت با این کار ما تنها رضایت خاطر دولت ایران نسبت به خود را به مخاطره می‌اندازیم. در کشوری مثل ایران، ما فقط می‌توانیم با شرایط و زمانه حرکت کنیم و آنچه دیروز در مورد خان‌ها برای ما ضروری و لازم‌الاجرا بود، امروز در مورد دولت مرکزی چین است.»^(۵۱)

در هر صورت، چهار خان امضاکننده تحت فشارهای شدید وارده از سوی

خان‌های کوچک، دست به حمله متقابل زدند. آنها با تحریک سردار اسعد، موضوع واگذاری ۲۷۲۱۰ سهام گرو گذاشته‌شان به نمایندگان شرکت با اطلاع و موافقت آنها را انکار کردند و با قاطعیت بسیار از واگذاری ۱۰۱۱۰ سهم باقی‌مانده‌شان به نمایندگان شرکت سرپیچی کردند.^(۵۲) سپس در ملاقات خصوصی سردار اسعد و جکز ابتدا اتهامات متقابل و تهدیدهایی بین‌شان رد و بدل شد و سپس جکز عملاً به خان‌ها اولتیماتوم داد.

در این جلسه ابتدا سردار اسعد، ضمن تشریح «موقعیت بسیار دشوار» چهار خان امضاکننده که خود را رو در روی دیگر اعضای ایل‌شان یافته بودند با استناد به روابط گذشته شرکت با خان‌ها از او کمک خواست،^(۵۳) اما جکز بدون تعارف موضع شرکت را دوباره تکرار کرد که ۲۷۲۱۰ سهم، ابتدا به عنوان وثیقه وام ۸۴۰۰۰ لیره‌ای سال ۱۹۲۲ که شرکت به خان‌ها داده بود، به نمایندگان شرکت واگذار شده است. جکز دوباره تاکید کرد که شرکت خواهان انتقال ۱۰۱۱۰ سهم باقی‌مانده به عنوان یک وثیقه دیگر برای وام‌های کنونی نیست، بلکه قصد دارد از خان‌ها در برابر ضرورت ارائه گواهی انحصار وراثت و پرداخت مالیات بر ارث انگلیسی به دنبال مرگ هر یک از خان‌های امضاکننده محافظت کند. جکز همچنین قول خان‌ها در لندن مبنی بر واگذاری سهام را به سردار اسعد یادآوری کرد. وی سپس پیشنهاد کرد در صورتی که خان‌ها «با واگذاری سهام، آنگونه که پیشنهاد شده بود، موافقت کنند»، شرکت نیز ممکن است قبول کند که سود سهام سال‌جاری را به طور کامل بپردازد. سردار اسعد، این پیشنهاد را بی‌درنگ رد کرد و خواسته‌اش را به آسانی تکرار کرد که شرکت سود سهام را به طور کامل بپردازد و موضوع واگذاری سهام را موقوف به بررسی‌های بیشتر کند. جکز این پیشنهاد را «یک جوک به حساب» آورد و در پرده سردار اسعد را تهدید کرد که اگرچه شرکت تنها مسوولیت این چهار خان را در ارتباط با امور بختیاری پذیرفته است، اما با این وجود این چهار خان را امانت‌دار خانواده‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی به حساب می‌آورد. جکز این بار با تزویر حیرت‌آوری به سردار اسعد گفت باید درک کند که شرکت «هم‌دست فریب و حیل‌های نخواهد بود که چهار خان امضاکننده به وضوح بر خانواده‌های‌شان اعمال می‌کنند».^(۵۴)

این دیدار بدون نتیجه پایان یافت، اماجر و بحث‌ها با جلسه پرتنش دیگری بین کارگزاران شرکت و خان‌های امضاکننده ادامه یافت. این بار جکز یک کپی از اصل قرارداد واگذاری سهام به نمایندگان بانک متضمن امضای چهار خان را تهیه

کرد، اما سردار جنگ در پاسخ، این واگذاری را دائمی ندانست و خود او تعهد نامه‌ای از بانک گرفت مبنی بر اینکه وقتی بدهی‌های خان‌ها تسویه بشود، سهام‌شان را به آنها پس خواهد داد. در حقیقت این استدلالی بود که خان‌ها مکرر از آن استفاده کرده بودند و جکز با نگاهی بدبینانه ناشی از ماهیت خان‌ها و آگاهی از دسیسه‌های‌شان که می‌دانست خان‌ها حتی قادر به نجات خودشان هم نیستند، ابراز کرد که شرکت حاضر است نامه دیگری با همان قول و تعهد به خان‌ها بدهد. سپس دلیل اصلی حساسیت شرکت نسبت به واگذاری سهام از دهان جکز در رفت. وقتی سردار اسعد گفت که خان‌ها مکرر خواستار بازگرداندن سهام‌شان هستند، جکز پاسخ داد که شرکت تاکنون به بهترین وجهی در جهت منافع خان‌ها عمل کرده است، اما اگر سهام به خان‌ها تحویل داده شده بود، خان‌ها تاکنون آن سهام را با یک طرف سوم معامله کرده بودند. سردار اسعد پیشنهادهای بی‌فایده‌ای ارائه داد؛ از جمله اینکه بدون قبول خواسته‌های شرکت، وام ۱۹۲۶ را به افراد ذی‌نفع نخواهد داد. اما جکز نیز بی‌درنگ تمامی این پیشنهادات را رد کرد.^(۵۵)

سردار اسعد و دیگر امضاکنندگان روش دیگری در پیش گرفتند و سعی کردند ثابت کنند که این سهام در حقیقت دارایی شخصی آنها محسوب می‌شود. در نتیجه تحولات سریع این سال‌ها، اوضاع خان‌های بزرگ دچار دگرگونی می‌شد، همانند دیگر رجال، خان‌ها نیز مفهوم دارایی خصوصی مطلق را بسیار جذاب یافتند و اواخر دهه ۱۹۲۰؛ خان‌های بزرگ بیش از پیش می‌کوشیدند تا نسبت به دارایی‌هایی که تا آن زمان مشترک بود، به خصوص زمین و سهام نفتی، ادعای مالکیت شخصی کنند. خان‌های بزرگ چنان زمین‌ها را در اختیار شرکت قرار داده بودند که گویا این زمین‌ها به طور مسلم دارایی شخصی آنها بوده است، اما سهام نفتی آنها، طبق قرارداد اولیه‌شان با شرکت به نمایندگی از طرف تمامی اعضای خانواده‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی به عنوان ودیعه در اختیار شرکت قرار داده شده بود و خان‌های کوچک مدارکی در اختیار داشتند. اگرچه طبق این توافق بیشتر اعضای کنفدراسیون از هرگونه سهمی از درآمدهای ناشی از نفت محروم می‌شدند، اما شکی نیست که این قرارداد مشخصاً سود خان‌های کوچک را تضمین می‌کرد. به هر حال، در ۱۹۲۸ خان‌های امضاکننده، در مورد این سهام نیز ادعای مالکیت شخصی و خصوصی کردند. سردار اسعد، حین بحث و جدل با جکز بر سر سود سهام و وام‌ها، ادعا کرد که این سهام در حقیقت به چهارخان امضاکننده تعلق دارد

و هرگونه وجهی که سابقا به دیگر اعضای ایل پرداخت شده صرفا توجهاتی در جهت حفظ منافع آنها در شرکت بوده است. هنگامی که جکز با ارائه مدرک و سند مبنی بر نگهداری سهام به عنوان ودیعه به رویارویی با سردار اسعد پرداخت، وی از ادعایش عقب‌نشینی کرد و پذیرفت که او و دیگر امضاکننده ایلخانی، یعنی صمصام‌السلطنه، نماینده خویشاوندان‌شان بودند، اما تاکید کرد که امضاکنندگان حاجی ایلخانی، یعنی سردار جنگ و سردار محتشم، بر این باورند که ۵۰ درصد سهم‌شان از کل سهام، دارایی شخصی‌شان است و برادران و برادرزاده‌های‌شان سهمی از آن ندارند.^(۵۶) اما در هر حال، شرکت این تعبیر جدید از وضعیت قانونی سهام را با جدیت و به طور مصمم رد کرد.

جکز به این نتیجه رسیده که شرکت باید با تهدید خان‌های امضاکننده مبنی بر فریبکاری و تبانی، آنها را مجبور به واگذاری سهام‌شان کند. وی برای دکتر یانگ چنین نوشت: «وضعیت کنونی امور روی هم رفته از لحاظ خان‌ها به نفع ما نیست و به نظر من اگر به خود اجازه دهیم که هم دست توطئه آنها باشیم، در جایی که ما فقط می‌توانیم خان‌های امضاکننده را به رسمیت بشناسیم، این یعنی اینکه، کمترین چیزی که می‌توان گفت این است که ما داریم روی یخ بسیار نازکی حرکت می‌کنیم. دیر یا زود موضوع برای همه آشکار می‌گردد و اگر پای شاه به این مساله کشانده شود... در آن صورت حداقل چیزی که به سر ما می‌آید این است که تنها به خاطر حمایت از چهار خان امضاکننده، در بازی کثیفی که آنها بر سر برادران‌شان اعمال کردند، مورد انتقاد واقع خواهیم شد.»^(۵۷) جکز طرحی را برای یانگ شرح داد که در حقیقت به مثابه حق‌السکوت بود. وی نوشت که قصد دارد به سردار ظفر و دیگر خان‌های کوچک بگوید که سود سهام‌شان دقیقا بر طبق خواسته‌های خان‌های امضاکننده پرداخت شده است و خواسته شرکت مبنی بر انتقال حدود ده هزار سهم صرفا به منظور حفاظت از سود خان‌ها در برابر مالیات بر ارث انگلیس است و الا خود واگذاری سهام برای شرکت هیچ ارزشی ندارد، زیرا شرکت پیش از این به اندازه کافی وثیقه در اختیار گرفته است.

در هر حال، جکز در اظهار عقیده پایانه‌اش به یانگ بیان داشت که «اگر خان‌ها کمترین تلاشی برای معقول و منطقی بودن از خود نشان دهند، وی نیز افزایش اقدامات آنها را به تعویق خواهد انداخت.»^(۵۸)

باخت بختیاری‌ها در قمار با شاه

فشار شرکت نفت ایران و انگلیس به خان‌های بختیاری برای واگذاری سهامشان به شرکت تا جایی افزایش یافت و کار به جایی رسید که سردار ظفر شکایت خود را از طرف خان‌های کوچک به شاه مطرح کرد. با طرح شکایت خان‌های کوچک بختیاری به شاه درباره دریافت نکردن سود سهام از خان‌های ذی‌نفع، نه تنها زمین‌های بختیاری به تملک کامل حکومت مرکزی درآمد، بلکه بدهی‌های سرسام‌آور سردار اسعد باعث شد در میان بازی کسب ثروت از طریق دریافت سهام نفت شرکت ایران انگلیس، زمینه سقوطش را به نفع انگلستان فراهم کند. ورود شاه به اختلافات شرکت و خان‌ها سال ۱۹۲۸، خان‌های ذی‌نفع هنوز سود سهامشان را دریافت نکرده بودند. سرانجام یکی از خان‌های کوچک تهدیدی را که پیش‌تر عنوان شده بود، عملی کرد و نامیدانه قدم خطرناکی برداشت و آن تقاضا کردن از شاه برای موضع گرفتن در مورد این موضوع بود. سردار ظفر با شکایت به شاه گفت که شرکت سود سهامی را که به خان‌ها تعلق می‌گرفته، از آنها دریغ داشته است و شاه به وزیر دربارش، تیمور تاش، دستور داد که موضوع را بررسی کند.^(۵۹) این رخداد دقیقاً مصادف شد با گشوده شدن باب مذاکرات بین دولت ایران و دفتر مرکزی شرکت در لندن بر سر مفاد جدید امتیاز. تیمور تاش فرصت یافت اطلاعات صحیح را از کارگزاران شرکت در آبادان در مورد روابط خان‌ها با شرکت، دارایی‌هایشان، بدهکاری‌هایشان و مستمری‌شان به دست آورد.^(۶۰)

اگرچه جکر، با فرستادن نامه‌ای به دفتر مرکزی شرکت در لندن اعتراف کرد که معاملات شرکت با چهار خان امضاکننده «به‌طور طبیعی» می‌بایست کاملاً محرمانه می‌ماند، اما با این وجود، «فکر می‌کرد که شرایط و اوضاع» پاسخگویی او به سوالات تیمور تاش را ضروری می‌سازد.^(۶۱) وی برای تحمیل خواسته‌اش بر خان‌های امضاکننده، در بد جلوه دادن آنها تردید نکرد. جکر به تیمور تاش گفت که خان‌های امضاکننده وام ۱۹۲۶ را دریافت کرده‌اند، اما هیچ سهمی از آن را به خویشاوندان‌شان نداده‌اند؛ خویشاوندانی که خان‌ها سهام آنها را به‌عنوان وثیقه، گرو گذاشته‌اند و همچنین خان‌ها برای به دست آوردن پول، توافق کرده‌اند که سود سهام خویشاوندان‌شان را برای استهلاک بدهی‌هایشان صرف کنند. تیمور تاش با این اطلاعات اظهار داشت که به عقیده او خان‌ها حقی نسبت به سهام ندارند و واضح است که سهام نباید در دست آنها باقی بماند. تیمور تاش، با وجود معاشرت نزدیک

سیاسی و شخصی با سردار اسعد، افزود که در مدت دو یا سه سال آینده آنها دیگر سهمی نخواهند داشت. به گفته وی، به نظر می‌رسد حل اختلافات خان‌ها از طریق میانجیگری‌های دوستانه امکان‌پذیر نیست و یا باید آنها را برای حل اختلاف به دادگاه کشاند یا شاه باید دستور بدهد آنهایی که پول دریافت کرده‌اند، باقی بدهی خود را بپردازند. (۶۲)

وضعیت سردار اسعد و دیگر امضاکنندگان ناامید کننده بود. اواسط اوت سال ۱۹۲۸، آنها دریافتند که راهی جز موافقت با واگذاری سهام به نمایندگان شرکت ندارند. شرکت که اکنون به هدف دور و درازش رسیده بود، بی‌درنگ سیاست استرداد وام را که سابقاً بر آن پای می‌فشرد، رها ساخت. تمامی بدهی حق‌الامتياز هایش را پرداخت و به سیاست پیشین خود یعنی حمایت از خان‌های امضاکننده در مقابل خانواده‌هایشان و کارشکنی‌های آنان، روی آورد. اما در هر حال این بازگشت آشکارا هم فریبنده و هم زودگذر بود.

کارگزاران شرکت وقتی مطلع شدند که حکومت مرکزی در حال نزدیک شدن به ایل بختیاری است، بیشتر در تصمیم‌شان برای از رو بردن خان‌ها ترغیب شدند. به دنبال استقرار سلسله جدید در ۱۹۲۶-۷، حکومت به یک سری اقدامات اساسی دست زد و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی قانونی بسیاری را به اجرا گذاشت.^(۶۳) بختیاری‌ها خود را از سه جهت مورد تهاجم یافتند. نخست اینکه هم خان‌ها و هم عشایر شدیداً تحت تأثیر تصمیم رژیم، مبنی بر سرکوب هرگونه تهدید احتمالی از جانب رهبران ایلیاتی قرار گرفتند. رژیم علاوه بر این تصمیم داشت عشایر را خلع سلاح کرده، آنها را اسکان دهد. دوم اینکه، مصوبه سال ۱۹۲۸ مبنی بر ثبت سند مالکیت دارایی‌های ملکی و تعیین صاحبان حقیقی املاک که در ابتدا مورد استقبال خان‌های بزرگ قرار گرفته بود و آن را فرصتی مناسب برای خود می‌دانستند، در عمل، به تهدید و خطری برای آنان تبدیل شد و جنجال‌هایی در ارتباط با مالکیت زمین شروع شد که از جمله آن مجادله بر سر حقوق معمول و هواداری از تملک قانونی تام و شروع زمین‌ریایی‌هایی عظیم بود که خود شاه رهبری آن را برعهده داشت. سرانجام در همان سال، تیمور تاش، وزیر دربار، باب مذاکراتی را با شرکت نفت ایران و انگلیس گشود. این مذاکرات بر سر امتیازات جدیدی بود که منافع ایران را منصفانه‌تر نشان می‌داد. در این مذاکرات هیچ امتیازی برای خان‌های بختیاری در نظر گرفته نشده بود. همان‌گونه که سهام نفتی بختیاری توجه دولت را به خود جلب کرد، فروش زمین‌ها به شرکت نیز توجه شاه جدید را به خود جلب

کرد. دولت ایران همیشه بر سر حق مالکیت زمین‌هایی که خان‌ها تقریباً همه ساله به شرکت می‌فروختند، بحث داشت. در سال ۱۹۲۶، تسلیم فشارهای دولت شد و آن بند از قراردادشان با بختیاری‌ها را لغو کرد که طبق آن تمامی زمین‌های خریداری شده از خان‌ها، در نهایت، پس از پایان امتیاز، باید به خان‌ها پس داده می‌شد. دولت، طبق ماده ۱۵ امتیازنامه داری، خواهان حقی بود که پیش‌تر نیز به دولت تعلق داشت و از طرح آشکار موضوع مالکیت خان‌ها بر زمین‌های موردنظر ناراضی بود.

بند مربوط به بازگرداندن زمین را بیشتر می‌توان موضوعی نظری فرض کرد یا در نهایت آن را فقط مربوط به آینده دور دانست. در هر حال، خود موضوع فروش زمین‌ها، مسأله‌ای فوری و جدی بود. اگرچه خان‌ها زمین‌های مورد بحث را فروخته و شرکت آن را خریداری کرده بود، اما با این حال مالک حقیقی زمین به هیچ‌وجه مشخص نبود و دولت همواره اساساً به مالکیت زمین‌های واقع در مراتع زمستانی بختیاری که در جریان فروش به شرکت قرار داشته و خان‌ها مدعی مالکیت آنها بودند، اعتراض داشت.^(۶۴) هنگامی که دولت سعی کرد از طریق وضع قوانین، حقوق مالکیت را مشخص سازد و به خصوص وقتی که قانون ثبت دارایی و سند مالکیت را به سال ۱۹۲۸ تصویب کرد، این مشاجرات به اوج خود رسید. ادعای خان‌ها مبنی بر حق مالکیت زمین‌هایی که مالکیت حقیقی‌شان مبهم و مورد تردید بود، شاه را برانگیخت. او که شیفتگی‌اش نسبت به تصاحب زمین، بیشتر از پیش شده بود، شروع به دست‌اندازی به این زمین‌ها کرد.^(۶۵) در مارس سال ۱۹۲۸، تیمورتاش بنا به درخواست شاه، مباحثاتی درباره این موضوع با شرکت به راه انداخت. وی با صراحت به جکز گفت که قرارداد زمین بختیاری باید تکه و پاره شده، دور انداخته شود، زیرا این زمین‌ها متعلق به دولت ایران است و در حقیقت تمامی مراتع به دولت تعلق دارد. وی به جکز اطلاع داد که از این به بعد، شرکت برای خریداری زمین باید فقط با دولت مذاکره کند.^(۶۶) شرکت هیچ مخالفتی با این قضیه نکرد و در واقع خیلی هم خوشحال بود که از شر کلنجار رفتن با خان‌ها حداقل بر سر این مسأله، خلاص می‌شود. در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۰ فرماندار کل خوزستان طی نامه‌ای به شرکت اطلاع داد که طبق تصمیم دولت، از این به بعد، تمامی مذاکرات شرکت درباره تملک زمین، باید مستقیماً با دولت ایران انجام شود و نه با ایلخانی و ایل‌بیگی یا دیگر روسای ایلیاتی. از آن تاریخ به بعد نیز شرکت تمامی معاملات خرید زمین را فقط از طریق دولت انجام داد.

در متن این تغییرات عمومی و مشخص شدن حقوق و اختیارات دولت و به ویژه پس از درخواست سردار ظفر از شاه برای مداخله کردن در اختلافات ایل بختیاری بر سر سود سهام نفتی‌شان، علاقه دولت نسبت به دانستن ماهیت دقیق ارتباط بختیاری‌ها با شرکت افزایش یافت.

در آغاز سال ۱۹۲۹، عیسی خان از طرف فیروز میرزا، وزیر دارایی، مستقیماً از شرکت سوال کرد: خان‌ها چه تعداد سهام در شرکت دارند؟ سالانه چه میزان سود سهام به آنها پرداخت می‌شود؟ این سهام در ازای چه مبلغی و از چه تاریخی گرو گذاشته شده و خان‌ها برای خارج ساختن سهام‌شان از گرو شرکت، چه مبالغ دیگری را برای نگهداری و غیره به خان‌ها پرداخت کرده است؟ اگرچه این اطلاعات باید محرمانه نگاه داشته می‌شد، اما شرکت به طور کامل به این سوالات پاسخ داد و تعداد سهام، سود سالانه سهام از سال ۱۹۱۳، حق‌العمل‌های نگهداری و بدهی‌ها را در فهرستی به وی ارائه کرد.^(۶۷)

اگرچه شرکت یک بار دیگر درصدد حمایت از خان‌های بزرگ برآمده بود، اما موقعیت سردار اسعد و دیگر خان‌های امضاکننده رو به فروپاشی بود. هنگام توافق بر سر کسر بهره وام ۱۹۲۶ از سهام شخصی آنها (خان‌های امضاکننده) مشکلات مالی سردار اسعد تازه آغاز شده بود. بدهی‌های تلنبار شده او به خصوص بدهی‌های ناشی از قمار اکنون مبالغ بسیار هنگفتی شده بود. اگرچه شرکت حق‌الامتیازهای ۱۹۲۸ را پس از کسر بهره وام‌ها و استهلاک، پرداخت کرده بود، اما باز هم سردار اسعد به اندازه کافی پول نداشت تا از پس تعهداتش نسبت به اعضای ایل خود برآید. سال بعد وضعی حتی بدتر هم شد. سردار اسعد در ژانویه ۱۹۲۹ سود سهامش را که بیش از سی‌هزار لیره حق‌الامتیاز بختیاری‌ها بود، پس از کسر بدهی‌های سنگین‌اش دریافت کرده بود، اما باز هم پول بسیار کمی داشت و قادر نبود حق خویشاوندانش را بپردازد. پس از مذاکره‌ای سراسیمه با جکز در تهران، یک وام کوچک دیگر از بانک شاهنشاهی ایران بالغ بر پنج‌هزار تومان (حدود ۸۶۲ لیره) برای او ترتیب داده شد.^(۶۸) در ژوئن ۱۹۳۰، سردار اسعد سود سهامش در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ را از بانک مطالبه کرد و در اکتبر، خان‌های امضاکننده از شرکت تقاضای وام دیگری به مبلغ ۲۴ هزار لیره کردند و بنا به تاکید سردار اسعد موضوع این وام باید بین شرکت و خان‌های امضاکننده کاملاً محرمانه بماند.^(۶۹)

تلاش‌های تیمورتاش، وزیر دربار و قدرتمندترین شخص کشور پس از شاه، برای دست و پا کردن این وام، بسیار موثر بود. شرکت از تیمورتاش پرسید آیا این وام از

تایید کامل دولت برخوردار است یا خیر. تیمورتاش نسبت به پرداخت این وام ابراز تمایل کرد و افزود که با سردار اسعد در مورد مطلع‌نشدن افراد ذی‌نفع هم عقیده است.^(۷۰) اکنون یک بار دیگر شرکت مایل بود ضمن حمایت از خان‌های امضاکننده به آنها کمک کند که مسائل‌شان به دادگاه کشانده نشود و دوستانه حل شود. شرکت معتقد بود با استعلام از وزیردربار، از انتقادات احتمالی افراد ذی‌نفع دیگر مصون خواهدماند. با این وام موافقت شد و بازپرداخت این وام باید از محل سهم شخصی خان‌های امضاکننده، از سود سالانه سهام تامین می‌شد، اما سردار اسعد در مقابل خانواده‌اش اعطای چنین وامی را به شدت تکذیب کرد.^(۷۱)

تاثیر رکود اقتصاد جهانی بر سهام شرکت انگلیسی

در سال ۱۹۳۱ مشکلات مالی سردار اسعد به طور ناگهانی بحرانی شد. در آن سال در نتیجه رکود اقتصاد جهانی و نزول نرخ جهانی نفت، سود سهام شرکت نیز کاهش یافت و در نتیجه کاهش چشم‌گیری در حق‌الامتیازهای سهم‌خان‌ها ایجاد شد. در آغاز سال ۱۹۳۲، پس از کسورات لازم، همه آن چیزی که برای سردار اسعد به عنوان سود سهامش مانده بود، کمی بیش از هزار لیره بود و وضعیت مالی او مایوس‌کننده شده بود. علاوه بر این خان‌های کوچک نیز دوباره در دسرساز شده بودند. اگر چه سود سهام سال ۱۹۳۱ زیاد بود و به بیش از ۳۶ هزار لیره می‌رسید، اما خان‌های کوچک با مشاهده مبالغی که به عنوان سهمشان دریافت کرده بودند به سختی سرخورده و مایوس شدند و اکنون یک بار دیگر، مانند دفعات پیش، خواهان صورت‌حسابی از شرکت شدند که نشانگر مبالغ واقعی پرداخت شده به خان‌های امضاکننده باشد. در هر حال، شرکت که هنوز از خان‌های امضاکننده حمایت می‌کرد، بار دیگر مهیا کردن چنین صورت‌حسابی را نپذیرفت و خان‌های کوچک را به بزرگان‌شان ارجاع داد.^(۷۲)

سردار اسعد دوباره برای گرفتن وام پنجاه‌هزارریالی (حدود ۵۵۵ لیره) از شرکت به گفت‌وگو با جکز روی آورد و موافقت شد به شرطی که بانک شاهنشاهی حاضر به دادن مساعده شود، شرکت نیز وثیقه وامی را تا مبلغ پنجاه‌هزار ریال تامین کند. به هر حال، سردار اسعد وقتی فهمید این مبلغ حلال مشکلات او نیست، دوباره با جکز وارد گفت‌وگو شد تا برای وامی به مبلغ ۱۲۰ هزارریال (حدود ۱۳۳۳ لیره) نزد بانک وثیقه بگذارد. این بار شرکت این مطلب را نپذیرفت، زیرا وضعیت مالی

سردار اسعد به قدری ناامیدکننده بود که شرکت از بازپرداخت آن پول ناامید شده بود.^(۷۳)

خان‌های ذی‌نفع با تکرار تهدیدشان مبنی بر به دادگاه کشاندن موضوع، موجب شدند که سردار اسعد از ترس این تهدید برای درخواست مجدد کمک به سراغ تیمورتاش برود.^(۷۴) تیمورتاش شخصا نزد کارگزاران شرکت رفت تا نقشه ساده‌لوحانه‌اش را به آنها بقبولاند.^(۷۵) وی با به کار گرفتن دلایلی مناسب برای تحت تاثیر قرار دادن کارگزاران شرکت، نخست یک سوال کلی درباره وضعیت کنونی خان‌های امضاکننده و به خصوص سردار اسعد مطرح کرد. وی گفت که در دسر آنها از آنجا شروع شد که اسرار مگو را برملا کردند، از جمله وام سی‌هزار لیره‌ای ۱۹۲۶ که سال‌ها تلاش می‌کردند آن را پنهان سازند یا بازپرداخت وام ۲۴ هزار لیره‌ای ۱۹۳۲ از حساب‌های مربوط به ایل‌شان. تیمورتاش تاکید کرد که خان‌های ذی‌نفع دوباره به شدت بدگمان شده‌اند و خاطرنشان ساخت که بهترین کاری که هم به نفع خان‌های امضاکننده و هم به نفع شرکت است، جلوگیری از متوسل شدن خان‌های ذی‌نفع به دادگاه می‌باشد. وی تنها راحل برای خان‌های امضاکننده را فراهم آوردن یک وام دیگر به مبلغ شصت هزار لیره به منظور تسویه وام معوقه ده‌هزار لیره‌ای سال ۱۹۲۶ و وام معوقه ۱۹۲۰۰ لیره‌ای سال ۱۹۳۲ دانست تا پس از تسویه این وام‌ها، باقی‌مانده وام به خان‌های ذی‌نفع پرداخت شود. وام جدید باید با بهره ۵ درصد و دیرکرد آن تا میزان پنج‌هزار لیره در سال باشد. خان‌های امضاکننده ذی‌نفع باید تایید کنند که ۳۰۸۰۰ لیره‌ای که اکنون دریافت می‌دارند به منظور تسویه و پرداخت کامل و نهایی سهمشان در وام‌های اولیه است که اکنون جبران می‌شود. جکز از تهران به لندن توصیه کرد که طرح تیمورتاش را بپذیرند، زیرا از دو مساله واهمه داشت؛ نخست آشکارسازی و افشای معاملاتشان در دادگاه و سپس از دست دادن احتمالی کنترلشان بر سهام و در نتیجه خراب شدن موقعیت خان‌های امضاکننده‌ای که اکنون مطیع و ملتزم بودند. وی خاطرنشان کرد: در عین حال که شرکت ممکن است بتواند در یک دادگاه ایرانی عملکردش را در اعطای این وام‌ها توجیه کند، اما با این کار نمی‌تواند از انتقادات زیاد از شرکت جلوگیری کند؛ انتقاداتی که چرا شرکت، طبق مقررات، هیچ کاری برای تضمین سود افراد ذی‌نفع انجام نداده است. در هر حال، مطمئناً شرکت دیگر قادر نخواهد بود سود افراد ذی‌نفع را به چهارخان امضاکننده منحصر کند و چه بسا دادگاه حکم

دهد که باید این سهام بین افراد ذی‌نفع حقیقی تقسیم شود. جکز متذکر شد که اکنون شرکت امیدوار است در آینده سهم خان‌ها را خریداری کند و تاکید کرد به نظر می‌رسد که در مورد منافع شرکت هیچ چیزی رخ نخواهد داد که کنترل کنونی بر چهارخان امضاکننده را مختل سازد و وی امیدوار است که لندن با اغتنام از این فرصت «وضعیت کنونی را که دیرزمانی است هم برای شما و هم برای ما ناخوشایندترین وضعیت بود، اصلاح سازد»^(۷۶) در مورد این مساله که خان‌های امضاکننده به خصوص سردار اسعد چطور می‌خواهند برای بازپرداخت این وام جدید پول تهیه کنند یا حتی از عهده بهره‌اش برآیند نه تیمور تاش و نه شرکت، عقیده‌ای ابراز نکردند و شرکت نیز پیش‌تر درخواست وام سردار اسعد را به دلیل وضعیت مالی اسفبارش رد کرده بود. با این حال، این نقشه طبق مقررات به اجرا گذاشته شد. در سال ۱۹۳۳، یک وام جدید به مبلغ شصت هزار لیره فراهم شد که با آن، دو وام محرمانه سابق تسویه می‌شد و حق‌الامتیازهای نفتی، بین افراد ذی‌نفع توزیع می‌گردید.

انگلیسی‌ها زوال قدرت بختیاری‌ها را رقم زدند

تیمور تاش، وزیر دربار رضاخان که از طرف شاه برای رسیدگی به شکایت خان‌های کوچک، در خصوص دریافت نکردن سهامشان از شرکت نفت ایران و انگلیس توسط خان‌های بزرگ بختیاری، مامور رسیدگی شده بود، اما پایان خوشی را برای خود رقم نزد و به دلیل روابط دوستانه‌اش با سردار اسعد به زندان انفرادی افتاد. با سقوط تیمور تاش، تقدیر سردار اسعد نیز به حبس در زندان و کشته شدن منتهی شد. تمامی این جریان‌ها که از نفوذ شرکت نفت ایران و انگلیس در میان خان‌های بختیاری آغاز شده بود، در پایان تنها نتیجه‌ای را که برای ایل بختیاری رقم زد، آغاز افول قدرت خان‌های بختیاری بود که در بازی میان رضاخان و شرکت نفت ایران و انگلیس بازنده کامل محسوب شدند.

به هر حال، حوالی سال ۱۹۳۳ آسمان برای خان‌ها تیره و تار شد. پیش‌بینی تیمور تاش مبنی بر اینکه آنها باید همچنان مالکیت سهام نفتی‌شان را حفظ کنند، مورد تردید جدی قرار گرفته بود.

مذاکرات بر سر امتیاز نفتی جدیدی که از سال ۱۹۲۸ آغاز شده بود، با لغو امتیاز داری در ۱۹۳۲ از جانب دولت ایران منجر به یک بحران جدی بین‌المللی شد. در

آوریل سال ۱۹۳۳ که مذاکرات بر سر امتیاز جدید نفتی با موفقیت خاتمه یافت و قرارداد امضا شد، دیگر جایی برای خان‌های بختیاری نبود. در قرارداد جدید هیچ نامی از شرکت نفت بختیاری و یا شرکت بهره‌برداری اولیه برده نشد. ادوارد ویکینسون، مدیر کل بانک، با لحنی نرم، به تقی‌زاده خاطر نشان کرد که «طبق روال، این مساله باید ذکر می‌شد.»^(۷۷)

در این بین، تیمورتاش از قدرت برکنار شده بود و طی واقعه‌ای شوم که سردار اسعد از روی سادگی شریک او بود، به اتهامات مالی دستگیر شد. وی محاکمه و مجرم شناخته شد.^(۷۸) تیمورتاش در ژانویه ۱۹۳۳ بازداشت شد و در دادگاه با دو اتهام مواجه گردید. یکی در ارتباط با وام ۲۴ هزار لیره‌ای که شرکت به خان‌های بختیاری داده بود و وی را به سوءاستفاده از بانک ملی متهم می‌کرد؛ و اتهام دیگر، رشوه گرفتن در ماجرای جدا از این مساله بود.^(۷۹)

اتهام نخست تیمورتاش، پیگیری وام برای سردار اسعد بود. به نظر می‌رسید تیمورتاش با مهارت توانسته بود در جریان تبدیل ارز، سودی کسب کند.^(۸۰) هنگامی که در نتیجه دخالت مستقیم و تحت توجهات تیمورتاش، این وام به خان‌ها داده می‌شد نرخ رسمی هر لیره استرلینگ، ۶۰ قران بود، اما ظاهراً سردار اسعد در شرف مرگش، از تیمورتاش خواسته بود اجازه دهد این تبدیل را در بازار انجام دهد تا بتواند هر لیره را بین نود تا صدقران بفروشد و سودش را به جیب بزند. تیمورتاش تمایلی به تأیید این عمل غیرقانونی نداشت، اما گفت که درباره این مساله با لیندن بلات، مدیر آلمانی بانک ملی صحبت خواهد کرد.^(۸۱) گفت‌وگوی تیمورتاش با لیندن بلات منجر به قراری شد که طبق آن، بانک ملی معادل ۲۴ هزار لیره، به ازای شصت قران در هر لیره را مساعده دهد، اما این لیره‌ها را به عنوان وثیقه در مقابل اضافه برداشت‌ها، همچنان در دست خود نگاه دارد. چهار ماه بعد، زمانی که نرخ رسمی به نود قران رسید و تبدیل این ۲۴ هزار لیره تحت تأثیر قرار گرفت، مابه‌التفاوت سی‌قران در هر لیره که جمعا ۷۲ هزار تومان می‌شد (۷۲۰ هزار قران، هشت هزار لیره مطابق نرخ رسمی مبادله) به حساب تیمورتاش در بانک ملی گذاشته شد. در حالی که با بررسی‌های به عمل آمده از حساب‌های تیمورتاش معلوم شد از این مبلغ، چکی به مبلغ هجده هزار تومان (دو هزار لیره) به حساب سردار اسعد کشیده شده و ۵۴ هزار تومان (شش هزار لیره) دیگر در حساب تیمورتاش باقی مانده است. وی درباره این مساله اظهار داشت که برخی از خان‌های بختیاری حساب‌های پرداخت نشده‌ای با او داشتند و این خان‌ها یا از او پول قرض کرده‌اند و

یا در قمار به او باخت‌اند. دادگاه توجیهات او را نپذیرفت و در مورد قضیه سوءاستفاده از طریق بانک ملی، او را مقصر شناخت. وی مطابق این اتهام، محکوم به پرداخت جریمه نقدی به مبلغ ششصد هزار ریال (حدود ۵۸۲۵ لیره)^(۸۲) و نیز سه سال زندان انفرادی شد. در اتهام دوم درباره رشومگیری، وی به دو سال زندان محکوم و مقرر شد هر دوی این اتهامات را به طور همزمان بگذراند.^(۸۳)

مدارکی که طی محاکمه تیمورتاش ارائه شد، روابط موجود بین اشخاص کلیدی اطراف شاه را کاملاً روشن کرد. با این وجود، روابط شخصی بین سردار اسعد و تیمورتاش، نزدیک و مربوط به سال‌های پیش بود و سردار اسعد ریسک تلاش برای کنار آمدن با شاه را به خاطر همقطارانش پذیرفت. البته این کار بی‌فایده بود و به نظر می‌رسید خود سردار اسعد می‌داند که سقوط وزیر دربار به تقدیر او نیز گره خورده است. در پایان سال ۱۹۳۳ سردار اسعد که از ۱۹۲۷ وزیر جنگ بود، ناگهان از قدرت ساقط شد و به همراه چند تن دیگر از خان‌های بختیاری دستگیر و روانه زندان شد. در مارس ۱۹۳۴ سردار اسعد در زندان جان سپرد و شایعاتی مبنی بر قتل او به وجود آمد که بعدها پس از کنارگیری شاه از سلطنت در ۱۹۴۱، این موضوع تایید شد.^(۸۴) بیشتر دستگیرشدگان خان‌های کوچکی بودند که در شورش سال ۱۹۲۹ شرکت داشتند و دستگیری آنها ضربه ویرانگری به نسل جوان‌تر ایل بختیاری وارد آورد. شرکت نفت ایران وانگلیس هیچ اشکی برای دستگیری سردار اسعد نیفشاند، بلکه بر عکس سرجان کدمن، رییس شرکت نفت ایران و انگلیس به نشانه دشمنی شرکت با دست‌پرورده‌های سابقش، روشی شخصی را به کار بست و جریان دستگیری بختیاری‌ها را به تیتز سرمقاله روزنامه تایمز تبدیل کرد. سرمقاله دقیقاً همان دلیل رسماً اعلام شده دستگیری‌ها را تکرار کرد؛ «بهترین توصیف برای آن، درگیری بین ... (شاه) و فنودال‌های ایران است.» در سر مقاله آمده بود: «اگر چه روش‌هایی که شاه به کار می‌بندد سخت‌گیرانه است، اما با توجه به پیامدهایش قابل‌توجیه است. مردم باید به اصلاحاتی که شاه به نفع کشور مطرح کرده است، توجه نشان دهند. وجود یک ایران قدرتمند و مستقل، به نفع انگلیس است.»^(۸۵)

سردار اسعد تنها یکی از خان‌های امضاکننده‌ای بود که قرار بود دستگیر شود و امضاکنندگان دیگر یعنی سردار جنگ، سردار محتشم و مرتضی قلی‌خان آزاد ماندند. مرتضی قلی‌خان، خان کوچکی بود که جانشین پدرش، صمصام‌السلطنه شد و در ۱۹۳۰ درگذشت. در حقیقت، مرتضی قلی‌خان مظنون به شرکت در

توطئه‌چینی برای سقوط سردار اسعد بود. مشکوک بودن وی به دست داشتن در این امر هنگامی بیشتر شد که در اوایل سال ۱۹۳۴، مسوولیت‌های ایلخانی و ایل‌بیگی منسوخ شد و به جای آنها، مرتضی قلی‌خان رسماً به عنوان رییس ایل بختیاری منصوب شد. سرنگهبان ایل بختیاری و افرادش طی تابستان سال ۱۹۳۴ حوزه‌های نفتی مسجد سلیمان را ترک کردند و پس از کنار کشیدن آنها، جهان شاه خان، پسر مرتضی قلی‌خان حفاظت از حوزه‌های نفتی را به عهده گرفت و بدین منظور یک دسته از امنیه‌ها تحت فرمان یک افسر، زیر امر او قرار گرفتند. پرداخت حق‌العمل نگهبانی طبق شرایط توافق اولیه با خان‌ها ادامه یافت، اما بلافاصله بر سر این موضوع که این مبلغ به کدام یک از خان‌ها پرداخت شود، مشاجراتی در گرفت. در گذشته این حق‌العمل‌ها همیشه به ایلخانی و ایل‌بیگی پرداخت می‌شد، اما اکنون خان‌های باقی‌مانده نمی‌خواستند این مبلغ فقط به مرتضی قلی‌خان پرداخت شود.^(۸۶) وخامت این مساله تا زمانی ادامه یافت که دولت حق‌العمل نگهبانی را به خود اختصاص داد و با این استدلال که طبق قرارداد، تمامی حقوق بختیاری‌ها در مناطق تحت نفوذ شرکت به دولت تعلق می‌گرفت. از آن به بعد، ترتیبات نگهبانی، مسوولیت انحصاری امنیه و پلیس بود.

افزایش فشار دولت بر خان‌های بختیاری

اگر چه برای دولت ایران، خان‌های بختیاری به عنوان عاملی سیاسی کاملاً تخریب شده بودند، اما هنوز کار دولت با آنها تمام نشده بود. خان‌ها، چه کوچک و چه بزرگ، چه زندانی و چه آزاد، هنوز اهدافی مهم و وسوسه‌انگیز محسوب می‌شدند. در فوریه سال ۱۹۳۶ وزارت دارایی دوباره آنان را طرف توجه قرار داد و برای پرداخت مالیات بر درآمد پنج سال گذشته سود سهام شرکت بهره‌برداری اولیه آنان را تحت فشار قرار داد و سعی کرد شرکت را وا دارد تا بدهکاری خان‌ها را به دولت از پرداختی‌های خان‌ها کسر کند. سرانجام قرار توقیف این شرکت صادر شد و در ژوئن ۱۹۳۶ این شرکت طبق مقررات، به خان‌های امضاکننده خبر این توقیف را داد و از آنها خواست تا مسائل‌شان را مستقیماً با مقامات مسوول حل و فصل کنند. در جولای ۱۹۳۶ اختاریه‌ای رسمی، پرداخت دستمزدها و حق‌العمل‌های نگهبانی تا پایان مذاکره دولت با خان‌ها را متوقف کرد. بعدها معلوم

شد که این مذاکرات در حقیقت درباره کسب تملک تمامی حقوق بختیاری‌ها بوده است.^(۸۷)

ابتدا شرکت امیدوار بود بتواند با خرید سهام خان‌ها حقوق آنها را به دست آورد و با این انگیزه، دولت ایران را مطلع کرد، اما قبل از تحقق این پیشنهادها، دولت اقدام به کسب این حقوق به نفع خود کرد. نمایندگان وزارت دارایی به تدریج مذاکراتی را درباره این سهام با تکتک خان‌های ذی‌نفع بختیاری انجام دادند و به نتیجه رساندند.^(۸۸) سپس دولت از خان‌های امضاکننده باقی مانده، یک اظهارنامه رسمی گرفت که طبق آن، خان‌ها تمامی ۳۷۳۲۰ سهام‌شان را در شرکت بهره‌برداری اولیه، به دولت واگذار کرده‌اند؛ به اضافه سود سهامی که از اول ژانویه ۱۹۳۶ طلبکار بوده‌اند و نیز حقوق سالانه سه‌هزار لیره‌ای که تحت عنوان حق‌العمل نگهبانی دریافت می‌داشتند و تمامی حقوقی که طبق قرارداد سال ۱۹۰۵ و قرارداد های بعدی با شرکت به دست آورده بودند. خان‌ها اظهارنامه رسمی دیگری امضا کردند، مبنی بر اینکه هیچ‌گونه ادعا یا حق دیگری درباره شرکت ندارند. به علاوه، خان‌ها از ادعای هرگونه مالکیت نسبت به زمین‌هایی که آنها یا پیشینیان‌شان به شرکت واگذار کرده بودند، صرف‌نظر می‌کردند.

در این اظهارنامه، همچنین ذکر شده بود «از آنجایی که سایر افراد ذی‌نفع نیز حقتشان نسبت به سهام فوق‌الذکر و حقوق سالانه سه‌هزار لیره‌ای خود را به دولت واگذار کرده‌اند، طبق اسناد رسمی مالکیت مجزا، دیگر کسی باقی نمی‌ماند که نسبت به سود سهام یا وجوه پرداختی به عنوان حق‌العمل نگهبانی، حقی داشته باشد.» علاوه بر این، قراردادهای جداگانه نیز بین دولت و تکتک بختیاری‌های ذی‌نفع در مورد سهام منعقد شد که عباراتی چون «تمامی حقوق احتمالی، حتی در مواردی که معلوم شود که یکی از طرفین فریب خورده است، توسط هر دو طرف بخشیده می‌شود و تشریفات قانونی طبق مقررات برگزار می‌شود» و ... در آنها آمده بود.^(۸۸)

شرکت به سهم خود، هیچ اعتراضی به خاطر خان‌ها نشان نداد، اما با چشمپوشی از حقتش در مورد سهام به نفع دولت در عوض از دولت حق خرید سهامی را گرفت که دولت احتمالاً قصد واگذاری آن را داشت. دیون معوقه‌ای که موعد بازپرداخت آن رسیده بود و قرار بود خان‌ها به شرکت بازپرداخت کنند، توسط دولت به شرکت بازپرداخت شد. دولت رسماً به شرکت اطلاع داد که تمامی حق و حقوق بختیاری‌ها به دولت واگذار شده است و بنابراین خان‌ها هیچ گونه حق یا امتیازی نسبت به

عملکرد شرکت ندارند. پس از کنارگیری رضاشاه از قدرت در سال ۱۹۴۱ و آزاد شدن خان‌های بختیاری از زندان، آنها تلاش کردند از طریق دادگاه خسارتشان را بگیرند و دارایی‌شان به آنها بازگردد. آنها در قبال مصادره سهام نفتی‌شان یا زمین‌های مورد ادعایشان، چیزی دریافت نکرده بودند. در واقع روشی که شاه در مورد معامله با آنها در پیش گرفت، نوعی مصادره با سرپوش قانونی بود. یعنی همان سیاستی که برای تصاحب زمین در دهه ۱۹۳۰، به طور گسترده‌ای اتخاذ می‌شد و تلاش آنها تنها بخشی از تلاش گسترده و عزمی راسخ از طرف قربانیان شاه سابق و خویشاوندان‌شان بود که خواستار جبران قانونی و استرداد دارایی‌هایشان بودند. با این حال، اگر چه سرپوش قانونی، عملاً بسیار سست بود و مورد ابهام و تردید جدی، اما بسیاری از خان‌هایی که در آن زمان در زندان به سر می‌بردند، تحت فشار بودند تا شاید از حق خود بگذرند و شرکت نیز در دوران پس از سال ۱۹۴۱، روی حرف خودایستاد و قاطعانه از تایید حتی یک مورد از ادعاهای خان‌ها سرباز زد.

در اواخر سال ۱۹۴۱ و اوایل سال ۱۹۴۲ خان‌ها در دادگاه‌های ایران، علیه شرکت اقدام کردند. برابر ادعاهای آنها: حساب سود ۳۷۳۲۰ سهم‌شان، به علاوه بهره آن؛ حق‌العمل‌های نگهبانی (سه‌هزار لیره در سال) و غرامت پرداخت نکردن این پول‌ها از تاریخ اول ژانویه ۱۹۳۶^(۹۰) شرکت تأکید داشت که اظهارنامه امضاشده توسط خان‌ها پیروزی‌شان را در اقدام قانونی علیه شرکت، ناممکن می‌سازد و حتی اگر آنها بتوانند ثابت کنند که این اظهاریه تحت اجبار از آنها کسب شده است، این موضوع تنها علیه دولت ایران است و نه شرکت. در بهار ۱۹۴۲، خان‌ها پنج اظهاریه یک جور با امضای ۲۵ نفر از آنها به شرکت ارائه کردند و در آن مدعی شدند که واگذاری سهام و حق‌العمل‌های نگهبانی‌شان به وزارت دارایی «از طریق زور و اجبار انجام شده» و هیچ مصداق قانونی ندارد و این سهام و حق‌العمل‌ها هنوز به آنها تعلق دارد و شرکت باید این مطالب را به آنها بپردازد. شرکت در چهار کلمه به آنها پاسخ داد: «**اظهاریه شما تکذیب می‌شود.**»^(۹۱) شرکت امیدوار بود که موضوع مورد بحث حتماً به بوته فراموشی سپرده شده است و سهام همچنان در دست آنها خواهد ماند.^(۹۲)

پس از خیانت انگلیس

دست کشیدن شرکت نفت ایران و انگلیس از خان‌های بختیاری و خیانتش به آنها، تغییر اساسی در نگرش انگلیس به ایران، طی دهه ۱۹۲۰ را نشان می‌دهد. طی این دگرگونی، شرکت ثابت کرد که بسیار پراگماتیک است و حتی کمتر از سفارت باین قضیه احساسی برخوردار می‌کند و درحالی که کادرسفارت به دنبال دستگیری‌های سال ۱۹۳۳ اظهار نگرانی و ناراحتی می‌کردند، این موضوع برای سرجان کادمن موضوعی کاملاً بیگانه می‌نمود. وی نه تنها قلباً از نابودی خان‌ها استقبال می‌کرد، بلکه در مطبوعات انگلیس نیز بر اقدامات رژیم علنا سرپوش می‌گذاشت. شرکت در آغاز قادر بود خان‌ها رامهار کند و در پایان می‌توانست خود را کاملاً از شر آنها خلاص کند، زیرا با این کار، شرکت با ساختار توسعه تاریخی ایران سر و کار داشت. در راس تلاش‌های کشورسازی رضاشاه، عزمی راسخ برای نابود کردن بقایای قدرت‌های ایلی وجود داشت. در هر حال، واقعیت زوال قدرت خان‌های بختیاری، به خصوص برای خود خان‌ها تا اندازه‌ای مبهم بود، چرا که سردار اسعد وزیر جنگ بود، با تیمورتاش سرسخت در ارتباط بود و در دربار جایگاهی مناسب به عنوان فرد مقرب شاه داشت. افزایش آسیب‌پذیری خان‌ها با بروز تغییراتی در بین خود آنها پیچیده‌تر شد. دلبستگی آنها به طبقه مالکان غایب از صحنه، به ناگزیر همراه شد با تضعیف دائمی رابطه آنها با مردم ایل‌هایشان و بدین ترتیب خان‌ها ترجیح دادند تا خود را به عنوان بخشی یکپارچه با نخبگان شهری بدانند؛ بخشی که حکومت جدید پایه‌های خود را بر دوش آن بنا کرده بود. خان‌ها دیگر خود را دشمن همیشگی نظام جدید با نوگرایی به شمار نمی‌آوردند و بسیاری از آنها استراتژی سازش با مقتضیات یا حتی حمایت از آن را برمی‌گزیدند. خواست همگانی آنها مبنی بر اعتماد کردن به حکومت، هنگامی به وضوح مشخص می‌شود که آمادگی خان‌های کوچک را در پناه بردن به شاه در درگیری‌هایشان با خان‌های بزرگ مشاهده می‌کنیم. در هر حال خان‌های بختیاری که هیچ‌گاه یک پیکره منسجم نداشتند، دریافتند که تغییرات سریع دهه ۱۹۲۰، به اختلافات داخلی آنها دامن زده و سرعت بیشتری به آن بخشیده است. به ویژه دلبستگی رو به رشد خان‌های بزرگ به دارایی‌های خصوصی مثل زمین و سهام نفتی، ویرانی‌های

عظیمی را در کنفدراسیون در پی داشت و در بیگانه‌سازی و آزرده‌گی‌های میان خان‌های کوچک و مردم ایل تاثیر بسیاری داشت پس از سال ۱۹۴۱، اگرچه خود رضاشاه رفته بود، اما دولتی که او ایجاد کرده بود اساساً دست نخورده باقی ماند. اگرچه بازگشت خان‌های ایلیاتی به نواحی سکونتشان و تلاش آنها برای تثبیت دوباره قدرت‌شان بر پایه وفاداری ایلی و استقلال سیاسی، نمودی از بازگشت به دوران سابق بود، اما این مسائل سطحی و بی‌دوام بود. در شرایط جدید دهه ۱۹۴۰، طبقه اشراف ایلات جنوب، به جز چند مورد استثناء، همه از طریق دستگاه‌ها و موسسات دولت مدرن به دنبال سود و منافع خود بودند و مردم ایل نیز منافع خود را از طریق نظام طبقاتی جدیدی، همچون اتحادیه کارگران ایران و انجمن مرکزی اتحادیه‌های بازرگانی متحد و از جایگاه کارگر صنعتی در حوزه‌های نفتی می‌جستند.^(۹۳) (۱)

توضیحات و مأخذ

(۱) استفانی کرونین «سیاستهای قرضه: شرکت نفت ایران و انگلیس و خان‌های بختیاری» مترجم محدثه محمدی منبع: فصلنامه مطالعات تاریخی ۱۳۸۶ شماره ۱۶ - صص ۱۶۱ - ۱۲۳

The Politics of Debt: The Anglo-Persian Oil Company and the Bakhtiari Khans, By: Stephanie Cronin
Middle Eastern studies , Vol. 40, No.4, July 2004

پانوشتها

۱ - دوحلد نخست از تاریخ رسمی بریتیش پترولیوم، به شرکت نفت ایران و انگلیس اختصاص دارد و در بردارنده گنجینه ای از اطلاعات در باره شرکت به عنوان یک شرکت تجاری بین المللی است، اما در ارتباط با معاملات سیاسی شرکت با مشتریان ایرانی اش اطلاعات کمتری در بردارد و در باب این مطلب در دوره پس از سال ۱۹۲۱ به واقع ساکت است.

R.W. Ferrier, The History of the British Petroleum Company, Vol.1. The Developing Years, 1901-1932 (Cambridge: Cambridge University Press), 1982; J.H. Bamberg, The History of the British Petroleum Company, Vol. 2. The Anglo-Iranian Years, 1928-1954 (Cambridge: Cambridge University Press), 1994

۲ - به عنوان یک نمونه بارز از چنین نگرشی نگاه کنید به:

لورن به کرزن ۱۰ می ۱۹۲۲. FO371/7823/E6587/123/34.

به نظر می رسد که لورین مخصوصا نگران بود تا وزارت امور خارجه انگلیس نیز این نظر متظاهرانه را در باره روابط خان ها و شرکت بپذیرد.

۳ - نگاه کنید به :

Stephanie Cronin, 'Riza Shah and the Disintegration of Bakhtiari Power in Iran'

در :

Stephanie Cronin (ed.), *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921–1941* (London and New York: RoutledgeCurzon, 2003), pp. 241–68

ایلخانی، رئیس ارشد کنفدراسیون بود. قبل از سال ۱۹۳۳ توافقی بین خانهای بزرگ انجام و تعیین می کردید که انتصاب توسط رضا خان انجام می شد ایل بیگی جانشین ایلخانی بود.

۵ - مبالغ خالص (لیره استرلینگ) که بعنوان سود سهام به خانهای بختیاری پرداخت می شد و به قرار زیر بود:

۱۴ - ۱۹۱۳	۱'۳۷۶
۱۵ - ۱۹۱۴	۳'۴۵۳
۱۶ - ۱۹۱۵	۴'۱۲۶
۱۷ - ۱۹۱۶	۵'۷۲۰
۱۸ - ۱۹۱۷	۶'۸۶۴
۱۹ - ۱۹۱۸	۸'۵۸۰
۲۰ - ۱۹۱۹	۱۳'۳۲۹
۲۱ - ۱۹۲۰	۱۷'۱۶۰
۲۲ - ۱۹۲۱	۱۵'۳۱۴
۲۳ - ۱۹۲۲	۱۰'۵۱۷
۲۴ - ۱۹۲۳	۱۰'۸۵۶
۲۵ - ۱۹۲۴	۱۲'۳۱۰
۲۶ - ۱۹۲۵	۱۴'۲۱۵
۲۷ - ۱۹۲۶	۶'۹۶۶
۲۸ - ۱۹۲۷	۱۴'۵۴۷
۲۹ - ۱۹۲۸	۳۰'۳۲۲

۳۱ دسامبر ۱۹۳۰ ۳۶۱۱۶

۳۱ دسامبر ۱۹۳۱ ۳۱۱۰

در دسترس نیست ۱۹۳۲

۳۱ دسامبر ۱۹۳۳ ۳۰۰۹۶

منبع: ۱۰ ژانویه ۱۹۲۹ ، BP 71680 صورتحساب شرکت بهره برداری اولیه،

- یانگ، ۱۹ مارس ۱۹۲۸ BP 71680 و همچنین نگاه کنید به پرونده BP 71680.
- ۶ - برای اطلاع بیشتر از گزارش این مذاکرات نگاه کنید به:
- Gene R. Garthwaite, *Khans and Shahs: A documentary analysis of the Bakhtiari in Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), pp.108-9
- ۷ - گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهر برداری اولیه با مسئولیت محدود ۲۲ آوریل ۱۹۴۲، BP 71722.
- 8- L.P. Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishart, 1955), p.19.
- ۹ - همان جا، ص ۲۹.
- ۱۰ - در سال ۱۹۲۵، شرکت بهره برداری اولیه و شرکت نفت بختیاری در هم ادغام شدند. هر چند با بیان کار تغییری در وضعیت خانها به وجود نیامد، اما تمامی داربیهایشان جزو سهام شرکت بهره برداری اولیه شده بود گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهره برداری اولیه با مسئولیت محدود، ۲۲ آوریل ۱۹۴۲، BP 71722.
- ۱۱ - برای نمونه، به اظهارات مشیر الدوله از طرف دولت ایران؛ نگاه کنید به: in Garthwaite, *Khans and Shahs*, pp.108-9
- ۱۲ - سرچار الزگزینوس به آرمیتاژ اسمیت، ۲۸ ژوئن ۱۹۲۱، پرونده نامه ها، مارس ۱۹۲۰ - مارس ۱۹۲۷، بانک انگلیسی خارمیانه، ۲ و ۶۱۵
- ۱۳ - گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهره برداری اولیه، با مسئولیت محدود. ۲۲ آوریل ۱۹۴۲، BP71722 (مجموعه BBME که در اختیار بایگانی گروه HSBC است لندن).
- ۱۴ - آرمیتاژ اسمیت بر طبق مفاد قرار داد ایران - انگلیس به سال ۱۹۱۹، قرار دادی که هرگز تصویب نشد، به عنوان مستشار انگلیس در امور مالی دولت ایران منصوب شده بود.
- ۱۵ - به عنوان نمونه، نگاه کنید به نامه مؤید الدوله، فرماندار کل شوشتر، به پیل، کنسول انگلیس در اهواز، که رسماً هر گونه قرار داد بین شرکت و خانها را باطل می شمرد یانگ به جکز، ۸ آوریل ۱۹۲۲، BP71724
- ۱۶ - گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهر برداری اولیه، با مسئولیت محدود، ۲۲ آوریل ۱۹۴۲، BP71722

۱۷ - ای. تی. ویلسون، پس از جنگ جهانی اول، کنسول و نایب کنسول در اهواز بودند. طی جنگ، وی به سپهبدی ارتقاء یافت و در دستگاه حکومتی پس از جنگ، مدتی به عنوان مأمور غیر نظامی در بغداد در خدمتت کرد. وی به عنوان یکی از اعضای ارشد کادر مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس به یاران بازگشت و در نیمه نخست دهه ۱۹۲۰ نیز مدیر مقیم در محل بود.

۱۸ - ای. تی. ویلسون، مدیر مقیم بوشهر به وزیر، تهران، ۱۳ می ۱۹۲۳،

BP71724

۱۹ - گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهره برداری

اثلیه، با مسئولیت محدود، ۲۲ آوریل ۱۹۴۲، BP71722

۲۰ - یانگ، ۱۹ مارس ۱۹۲۸، BP71680

۲۱ - جکز به یانگ، ۱۷ مارس ۱۹۲۸، BP71680

۲۲ - یانگ، ۱۹ مارس ۱۹۲۸، BP71680. این پیشکشها، در واقع می تانست

بسیار مهم باشد. به عنوان مثل در مارس ۱۰۲۸، امیر جنگ، از ایل بیکی به شرکت گفته بود او و نماینده ایلخانی به اهمیت «فراهم کردن یک هدیه» برای شاه به منظور حفظ منصب شان پی برده اند و آنها فکر می کنند دویست هزار قران (بیش از چهار هزار لیره) حداقل مبلغی است که از آنها انتظار می رود. (کلینگتون به لندن، ۲۵ مارس ۱۹۲۷، BP71680).

۲۳ - به عنوان نمونه نگاه کنید به اف. اس. گرین هاوس به مدیر مقیم تهران، ۱۵

فوریه ۱۹۲۸، BP71680.

۲۴ - سیر چارلز گرینوی به آرمیتاژ اسمیت، ۲۸ ژوئن ۱۹۲۱، پرونده نامه ها،

مارس ۱۹۲۷، ۱۹۲۰، بانک استقراضی خارمیانه، ۲ و ۶۱۵

۲۵ - ۳۲ سپتامبر ۱۰۲۰، بانک انگلیسی خارمیانه، ۱۱۹

۲۶ - مک موری به راجرز، ۴ اوت ۱۹۲۱، بانک انگلیسی خارمیانه، ۱۱۹.

۲۷ - همه جا،

۲۸ - با پایان جنگ اول، شرکهای نفت امریکا، بویژه شرکت استاندارد اویل

نیوجرسی و شرکت نفت سینکلر کانسولیدیتد، تمایل بیشتر و جدی تری به یاران از

خود نشان دادند. در نوامبر سال ۱۹۲۱، استاندارد اویل با کسب امتیاز پنجاه

ساله، پنج استان شمالی ایران را تحت پوشش قرار داد. هر چند بعد از اینکه

این امتیاز یک معامله مشترک بین استاندارد اویل و شرکت نفت ایران و

انگلیس شد، مجلس دائماً قانونی بودن این قرار داد را رد می کرد. پس از

خروج استاندارد اوایل از ایران، مجلس در سال ۱۹۲۲، با انجام مذاکراتی با سینکлер برای کسب امتیاز در شمال کشور موافقت کرد، اما این تلاش پس از قتل مازور رابرت ایمبری، نایب کنسول آمریکارد تهران، با شکست مواجه شد.

۲۹ - مک موری به راجرز، ۴ اوت ۱۹۲۱. بانک انگلیسی خارماینه، ۱۱۹.

۳۰ - همان جا.

۳۱ - همان جا.

۳۲ - همان جا.

۳۳ - لورین به کرزن ۱۰ می ۱۹۲۲. FO371/7823/E6587/123/34 ,

۳۴ - همان جا.

۳۵ - همان جا.

۳۶ - یانک به شرکت نفت ایران و انگلیس، ۶ می ۱۹۲۲. BP71724 .

۳۷ - همان جا.

۳۸ - لورین به کرزن ۱۰ می ۱۹۲۲. FO371/7823/E6587/123/34 ,

۳۹ - کرونین، شکل گیری ایران مدرن، ص ۲۵۱.

۴۰ - شرکت نفت ایران و انگلیس به لندن، ۱۰ اوت ۱۹۲۲. ۳۳ - لورین به

کرزن ۱۰ می ۱۹۲۲. BP71724 .

۴۱ - او. وی. یانگ، ۸ فوریه ۱۹۲۸. BP71680 .

۴۲ - مدیر مقیم تهران به مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس، لندن، ۲۸ می

۱۹۲۸

۴۳ - جکز به یانگ، ۱۷ مارس ۱۹۲۸، BP71680

۴۴ - همان جا.

۴۵ - گرین هاوس به مدیر، لندن ۲۷ ژانویه ۱۹۲۸. BP71680

۴۲ - مدیر مقیم تهران به مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس، لندن، ۶ مارس

۱۹۲۸. BP71680

۴۷ - همان جا.

۴۸ - نامه ای به تاریخ ۷ اسفند ۱۳۰۶ (۲۷ فوریه ۱۰۲۸) در BP71680

۴۹ - همان جا.

۵۰ - ام. وی. یانگ به اکلینگتون، ۲۷ ژانویه ۱۹۲۸، BP71680،

۵۱ - جکز به یانگ، ۱۷ مارس ۱۹۲۸، BP71680

- ۵۲ - مدیر مقیم تهران به مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس، لندن، ۶ مارس ۱۹۲۸. BP71680
- ۵۳ - همان جا.
- ۵۴ - همان جا.
- ۵۵ - همان جا.
- ۵۶ - همان جا.
- ۵۷ - جکز به یانگ، ۱۷ مارس ۱۹۲۸، BP71680
- ۵۸ - همان جا.
- ۵۹ - مدیر مقیم تهران به مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس، لندن، ۲۸ می ۱۹۲۸. BP71680
- ۶۰ - مدیر مقیم تهران به مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس، لندن، ۲۸ می ۱۹۲۸. BP71680
- ۶۱ - همان جا.
- ۶۲ - همان جا.
- ۶۳ - نگاه کنید به :

See Stephanie Cronin, 'Modernity, Change and Dictatorship in Iran: The New Order and its Opponents, 1927-29,' Middle Eastern Studies, Vol.39, No.2, April (2003), pp.1-36.

۶۴ - برای اطلاع بیشتر از بحث مالکیت قانونی و حقوق معمول بر مراتع، نگاه کنید به :

Ann K.S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London: Oxford University Press, 1953), pp.283-95

۶۵ - برای اطلاع از اکتساب زمین توسط رضا شاه، نگاه کنید به:

Mohammad Gholi Majd, *Resistance to the Shah: Landowners and Ulama in Iran* (Florida: Florida University Press, 2000), pp.33-71

۶۶ - جکز به یانگ، ۱۷ مارس ۱۹۲۸، BP71680

۶۷ - ۱۰ ژانویه ۱۹۲۹، BP71680

۶۸ - مدیر مقیم تهران به لندن، ۲۴ می ۱۹۲۹. BP71680

- ۶۹ - مدیرمقیم شرکت نفت ایران و انگلیس، به بانک شاهنشاهی ایران، ۲۲ ژوئن ۱۹۳۰؛ نامه فرهنگی شرکت نفت ایران و انگلیس، تهران، ش، ۱۷، ۲۱ اکتبر ۱۹۳۰، ASK BOTH H9/10
- ۷۰ - همان، ASK H9/10
- ۷۱ - همان؛ لندن به تهران، ۲۲ ژانویه ۱۹۳۱، BOTH H9/10 ASK
- ۷۲ - مدیرمقیم تهران به لندن، ۲۴ می ۱۹۲۹. BP71680
- ۷۳ - همان جا.
- ۷۴ - همان جا.
- ۷۵ - همان جا.
- ۷۶ - همان جا.
- ۷۷ - نامه ای از ای. دبلیو به الدرید، تهران، ۲ دسامبر ۱۹۳۳، بانک انگلیسی خاورمیانه ۶۶۶
- ۷۸ - معمولاً تخلفات مالی اساتذات را علیه آن دسته از صاحب منصبان شاه تشکیل میداد که به دلایل دیگری از محبوبیت افتاده بودند. برای اطلاع از زمینه سیاسی دستگیری و محاکمه تیمورتاش نگاه کنید به:
- see Miron Rezun, 'Reza Shah's Court Minister: Teimourtash', *International Journal of Middle Eastern Studies*, vol.12 (1980), pp.119-37; Cronin, 'Modernity, Change and Dictatorship,' pp.28-30
- نکته این است که اگر چه تخلفات دمالی اتهامی به تیمورتاش تأیید شده بود، اما او برای جرایم دیگری که ارتباط مستقیم تری با سیاست داشت، قرار نگرفته بود. این اتهام به خودی خود پرونده سازی نبود.
- ۷۹ - نامه به الدرید، ۲۱ مارس ۱۹۳۳، بانک انگلیسی خاورمیانه ۶۶۶
- ۸۰ - فهرستی از نرخ برابری ارز بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۵۲ باید در منبع زیر یافت شود: Geoffrey Jones, *Banking and Empire in Iran: The History of the British Bank of the Middle East* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986), Vol.1, pp.359-60
- ۸۱ - نامه به الدرید ۳۱ مارس ۱۹۳۳، بانک انگلیسی خاورمیانه ۶۶۶. خود لیندن بلات مظنون به مسکارکت در رشوه دهی و تخلفات قماری بود.
- ۸۲ - در مارس ۱۹۳۲، ریال جایگزین قران شد، که با آن برابر بود Jones, *Banking and Empire in Iran*، ج ۱، ص ۲۲۴،
- ۸۳ - نامه به الدرید، ۲۱ مارس ۱۹۳۳، بانک انگلیسی خاورمیانه ۶۶۶

۸۴ - برای اطلاعات بیشتر در باره دستگیری سردار اسعد و قتل او نگاه کنید به حمید رضا دالوند، ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری (تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، ۱۳۷۹

۸۵ - ۱۳ دسامبر ۱۹۳۳ ، FO371/16942/E7695/47/34 ،

۸۶ - پیش نویس نامه به جکسون، ۳۱ ژانویه ۱۹۴۶ ، BP71722 ،

۸۷ - گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهره برداری اولیه، با مسئولیت محدود ۲۲ آوریل ۱۹۴۲ ، BP71722 ،

۸۸ - پیش نویس نامه جکسون، ۳۱ ژانویه ۱۹۴۶ ، BP71722 ،

۸۹ - گزارشی در باره حقوق و منافع خانهای بختیاری در شرکت بهره برداری اولیه، با مسئولیت محدود ۲۲ آوریل ۱۹۴۲ ، BP71722 ،

۹۰ - همان جا.

۹۱ - پنج اظهاریه جداگانه که دقیقاً جمله بندی یکسان دارند، ۲۰ آوریل ۱۹۴۲ ، BP71722 ،

Ervand Abrahamian, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement in Iran, 1941-1953',

در:

Michael E. Bonine and Nikki Keddie (eds.), *Continuity and Change in Modern Iran* (Albany: State University of New York Press, 1981).

نشانه های از سر گرفتن تلاش توسط عناصر قبیله ای از جمله بختیاری، قشقایی و خاندان شیخ محمره دیده می شود که می خواستند دو باره طی بحران سال ۱۹۴۶ در جنوب ایران اظهار وجود کنند، اما این تلاشها کوتاه و بدون نتیجه بود.

فصل پانزدهم

خوانین بختیاری، دولت انگلیس و سیاست های نفتی

زمینه تاریخی روابط

دکتر غفار پوربختیار می نویسد: انگلیسی ها سال ها قبل از کشف نفت در مسجد سلیمان، با بختیاری ها روابط دوستانه برقرار نموده بودند. بختیاری یکی از ایلات جنوب ایران است که تابستانها را در چهار محال بختیاری و زمستانها را در خوزستان می گذرانند. این ایل در تاریخ دارای قدرت نظامی بسیاری بوده که هر از گاهی قدرت خود را به نمایش گذاشته است. فتح تهران و سرنگونی محمدعلی شاه قاجار نمونه آنهاست. به همین جهت، دول خارجی برای حفظ منافع خود علاقه مند به برقراری روابط دوستانه با ایل بختیاری بوده اند؛ به ویژه دولت انگلیس که در قرون ۱۹ و ۲۰ برای حفظ منافع خود در هندوستان به دنبال جلوگیری از ایجاد دولت مرکزی و قوی در ایران بوده است. انگلیسی ها علاقه مند بودند از رهبران محلی به ویژه رهبران ایلات و عشایر حمایت به عمل آورند و با تقویت آنها نگذارند دولت مرکزی قاجار اقتدار و استحکام زیادی بیابد. در صورت تقویت دولت مرکزی ایران، هند مستعمره گران سنگ انگلیس از سوی ایران و به ویژه روسیه تزاری به خطر می افتاد، زیرا در آن روزگار و به ویژه پس از معاهده ترکمان چای، دربار و دولت قاجار به شدت تحت حمایت و وابستگی تزارها قرار داشت. با محاصره هرات توسط محمدشاه قاجار که به تحریک دولت روسیه انجام گرفت، حساسیت دولت انگلیس را نسبت به امنیت هند دو چندان کرد. بنابراین ضمن اعزام نیروهای خود به جنوب ایران و تصرف جزیره خارک و مناطق دیگر، با رهبران محلی ایل بختیاری طرح دوستی و اتحاد بر ضد دولت قاجار ریخت. سر هنری لایارد دیپلمات انگلیسی مأمور این کار گردید و با دست آویز بازدید از آثار باستانی خوزستان به میان ایل بختیاری آمد و با محمدتقی خان چهارلنگ روابط دوستانه برقرار کرد و او را بر ضد محمدشاه قاجار تحریک نمود. در ادامه، با کمک های

راولینسون افسر انگلیسی که در سپاه قاجار فعالیت داشت محمدتقی خان ادعای استقلال بختیاری را مطرح کرد و به مبارزه با دولت مرکزی پرداخت. اما چون محمدشاه قاجار از ترس تجاوزات بیشتر قوای انگلیسی به ایران، محاصره هرات را رها کرد و به تهران بازگشت، دولت انگلیس نیز حمایت از محمدتقی خان چهارلنگ را به فراموشی سپرد و او را به حال خود گذاشت. خان بختیاری هم دستگیر گردید و تا پایان عمر در زندان قاجارها باقی ماند. تا سالها پس از این واقعه انگلیس و بختیاری ها پیوند دوستانه و مستحکمی نداشتند و منابع از حضور انگلیسی ها در میان ایل بختیاری ذکر و یا اشاره ای به عمل نمی آورند تا اینکه پس از کسب قدرت حسین قلی خان بختیاری و منصوب شدن به مقام ایلخانی کل بختیاری از جانب ناصر الدین شاه، بار دیگر انگلیسی ها رفت و آمد به میان ایل بختیاری را آغاز و با حسین قلی خان رابطه دوستانه برقرار کردند؛ کسانی چون استاک، مکزی و لینچ دیدارها و گفتگوهای با او داشتند. این روابط دوستانه که از جانب دولت قاجار نامطلوب تلقی می گردید بار دیگر خشم قاجارها را نسبت به این خان بختیاری برانگیخت و حسین قلی خان نیز همانند سلفش محمدتقی خان مغضوب و به قتل رسید. اما روابط بختیاری ها و انگلیس دیگر منقطع نگردید بلکه ادامه یافت و مدتی بعد منجر به انعقاد دو قرارداد گردید. ابتدا در ۱۳۱۴ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م قرارداد جاده بختیاری میان شرکت برادران لینچ و خوانین بختیاری بسته شد که این جاده از اهواز آغاز گردیده، از طریق کوههای بختیاری به اصفهان می رسید. بازرگانان انگلیسی از طریق این جاده کوتاه و میان بر کالاهای خود را تحت حفاظت و حراست سواران بختیاری به اصفهان، یکی از مراکز بازرگانی ایران می رساندند و از این طریق سود سرشاری به دست می آوردند. انعقاد این قرارداد باعث شد روابط دوستانه اما غیررسمی دولت انگلیس و خوانین بختیاری جنبه رسمی به خود بگیرد که سرانجام با انعقاد قرارداد نفتی میان طرفین به اوج خود رسید.

کشف نفت و قرارداد نفت بختیاری

هنری لایارد (۱) به هنگام مسافرت خود به خوزستان و حضور در میان بختیاری ها، در مشرق شوشتر با چشمه هایی مواجه گردید که از آن مایه ای تیره رنگ خارج می شد. او می نویسد: « نزدیک ظهر به محلی به نام چشمه نفت رسیدیم، از این چشمه مقداری مایه تیره رنگ به نام مومیایی تولید می گردد که معمولاً ایرانی

ها جهت درمان کوفتگی شدید و درد مفاصل به کار می‌برند. در اینجا ساختمان کوچکی احداث شده و چند نفت‌فنگچی هم از طرف محمدتقی خان از آن چشمه محافظت می‌کنند.» (۲) این دومین باری بود که یک انگلیسی از وجود نفت در خوزستان خبر می‌داد. پیش از این راولینسون (۳) در سال ۱۸۳۶ م / ۱۲۵۲ ق به هنگام همراهی با لشکرکشی دولت ایران به فرماندهی بهرام میرزاو برای سرکوبی محمدتقی خان چهار لنگ بختیاری، از وجود چشمه‌های قیر بین شوشتر و رامهرمز خبر داده بود. (۴) این نکته که فاتح می‌نویسد انگلیسی‌ها از طریق نوشته‌های و. د. مورگان باستان‌شناس فرانسوی پی به وجود نفت در این منطقه برده اند قابل تأمل و تعجب می‌باشد. (۵)

انگلیسی‌ها از مدت‌ها قبل به جستجوی نفت در ایران برآمده بودند. سرانجام ویلیام ناکس داریسی (۶) در ۲۹ مه ۱۹۰۱ / ۱۰ صفر ۱۳۱۹ امتیاز نفت را از مظفرالدین شاه به دست آورد. او ابتدا در منطقه چاه سرخ کرمانشاه نزدیک مرز ایران و عراق اقدام به جستجوی نفت نمود اما چون نفت به دست آمده در مقیاس وسیع و تجاری نبود و سود چندانی برای او نداشت کار متوقف شد. (۷) داریسی با توجه به گزارش‌های مسافران و مأموران سابق انگلیس مبنی بر وجود چشمه‌های نفت در اطراف شوشتر، کاوش نفت را در این منطقه دنبال کرد. لذا داریسی در محلی به نام مسجد سلیمان که در حوالی شوشتر قرار داشت به دنبال کشف نفت برآمد و مهندسین او در دو منطقه ماماتین و نفتون مشغول به کار شدند. این منطقه جزو قلمرو گرمسیری ایل بختیاری بود و عشایر بختیاری زمستان خود را در آنجا می‌گذرانند. اراضی و املاک آنجا تحت حاکمیت خوانین بختیاری قرار داشت. داریسی درصدد برآمد برای تسهیل کار خود با خوانین بختیاری به عنوان مالکان و حاکمان این منطقه وارد مذاکره شده، قراردادی منعقد نماید. از آنجایی که خوانین قدرت واقعی و برجسته این منطقه بودند و تا این زمان اقتدار دولت مرکزی در این نقطه همچنان ضعیف مانده بود، قبل از انجام هرگونه عملیات اکتشاف و حفاری مذاکره و توافق با آنها ضرورت داشت. داریسی در ابتدا بدون اطلاع و اجازه دولت ایران با اسفندیار خان سردار اسعد ایلخانی و محمدحسین خان سپهدار ایل بیگی بختیاری وارد مذاکره شد. سپهدار پیش نویس قراردادی را تنظیم و به انگلیسی‌ها پیشنهاد کرد. مواد مندرجه آن به نوشته اوژن بختیاری بسیار محکم، قانونی و حتی از لحاظ قوانین بین‌المللی متقن بود، اما انگلیسی‌ها زیر بار نرفتند. آنها که می‌خواستند با هزینه کم منافع بسیاری به دست آورند تنها حاضر شدند سالیانه مبلغی به عنوان حق الارض



کارگران پشمکاری در منطقه مسقط، بندرعباس



به ایلخانی و ایل بیگی بختیاری سپردانند. (۸) با مرگ اسفندیار و پس از چندی محمدحسین خان، انگلیسی ها که شرایط را مساعد دیدند تصمیم گرفتند با حاکمان جدید بختیاری وارد مذاکره شوند. ابوالفتح اوژن بختیاری حتی احتمال می دهد که مسئله نفت در مرگ مشکوک و پرسر و صدای محمدحسین سپهدار بی تأثیر نبوده باشد. او می نویسد: «بعید هم نیست که محمدحسین خان سپهدار اولین قربانی نفت در ایران شده باشد.» (۹) داری، پریس (۱۰) کنسول انگلیس در اصفهان را به عنوان نماینده ویژه و تام الاختیار خود تعیین کرده تا با خوانین بختیاری وارد مذاکره شود. او ابتدا در بهار ۱۹۰۵ م/ ۱۳۲۳ ق و بار دیگر در پاییز همان سال به منطقه بختیاری سفر کرد؛ به این امید که بتواند به یک قرار داد پرسود برسد. خوانین قبل از شروع مذاکره می خواستند از مقاصد نهایی صاحب امتیاز در قلمرو بختیاری اطلاع حاصل کنند. در این موقع نجفعلی خان صمصام السلطنه و غلامحسین خان شهاب السلطنه (سردار محتشم بعدی) به ترتیب ایل خانی و ایل بیگی بختیاری بودند. آنها در مذاکرات خود با پریس ده درصد از درآمد شرکت را مطالبه نمودند اما علیقلی خان سردار اسعد پس از نشستن پشت میز مذاکرات، آن رقم را کافی ندانسته و بیست درصد از درآمد را مطالبه کرد. سردار اسعد از هر نظر از خوانین دیگر به ویژه از ایلخانی و ایل بیگی برجسته تر بود. او از دانش و اطلاعات و هوش و ذکاوت زیادتری نسبت به دیگر خوانین برخوردار بود. سالها اقامت در تهران و دوستی اش با امین السلطان صدراعظم و مسافرت به اروپا از جمله امتیازاتی بود که دیگر خوانین فاقد آن بودند. او با شخصیت برجسته خود، نفوذ بسیاری بر همه طوایف بختیاری داشت. سردار اسعد از اینکه ایلخانی و ایل بیگی یک قبضه تفنگ و یک عدد ساعت به عنوان هدیه از طرف دولت انگلستان قبول کرده بودند، بسیار عصبانی بود. (۱۱) او در مقابل پریس، برای کسب امتیازات بیشتر و حفظ منافع بیشتر خوانین تلاش نمود. با وجود مقاومت سردار اسعد، ایلخانی و ایل بیگی بختیاری مواد قراردادی را که پریس بر اساس سه درصد درآمد سهام برای خوانین تنظیم کرده بود، امضا کردند و پس از دو روز با چانه زنی بسیار و تلاش زیاد، سردار اسعد نیز قرارداد را امضا نمود. (۱۲) این پیروزی بزرگی برای پریس بود که توانسته بود امتیازات ارزانی از خوانین کسب نماید.

نکته عجیب این است که خوانین و به ویژه سردار اسعد که حتی به بیست درصد از درآمد نیز راضی نمی شدند، چگونه تنها به سه درصد راضی شدند. به گفته اوژن،

خوانین بختیاری می توانستند از موقعیت فراهم آمده در خصوص نفت استفاده ببرند اما چون سیاستمدار نبودند به همان سه درصد تن دادند. آنها به آسانی مغلوب مکر و حيله پریس گردیدند. (۱۳)

در ۱۷ رمضان ۱۳۲۳ مطابق با ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵ قراردادی متشکل از شش فصل میان چهار تن از خوانین بختیاری، دو تن از اولاد ایلخانی به نام های نجفقلی خان صمصام السلطنه و علیقلی خان سردار اسعد و دو تن از اولاد حاجی ایلخانی به نام غلامحسین شهاب السلطنه (سردار محتشم بعدی) و نصیر خان صارم الملک (سردار جنگ بعدی)، به نمایندگی از جانب خود و خانواده هایشان از یک طرف و پریس سرکنسول انگلیس در اصفهان و نماینده ویلیام ناکس داری و شرکاء از طرف دیگر امضاء گردید.

دولت ایران نه تنها نقشی در این قرارداد نداشت بلکه بدون اطلاع و اجازه آن صورت گرفته بود. محمدتقی امین الشریعه منشی اول پریس ورینولدن (۱۴) سر مهندس منطقه عملیات حفاری مسجد سلیمان نیز به عنوان شهود آن را امضا نمودند. (۱۵) ماده اول قرارداد درباره زمان پنج ساله عملیات و اقدامات داری به اکتشاف نفت در قلمرو بختیاری، احداث راهها و خطوط لوله و منازل مسکونی و غیره بود. برای این کار خوانین بختیاری می باید زمین لازم را به داری می دادند؛ زمین های غیر زراعی، رایگام، و زمین زراعی را به قیمت عادلانه روز می فروختند و در صورت اختلاف بر سر قیمت زمین، نایب کنسول انگلیس در خرمشهر و رئیس نگهبانان که بختیاری ها تعیین کرده اند میانجی شده، مشکل را حل می نمودند. حفاظت و حراست خانه های مسکونی، راهها و سایر تأسیسات و ابنیه مناطق عملیات حفاری و امنیت تمام کارکنان و مسئولیت هرگونه خسارت و یا ضرری که به کارکنان و یا منازل و تأسیسات نفتی وارد آید، با خوانین بختیاری بود، و در مقابل سالی دو هزار لیبره استرلینگ در چهار قسط دریافت می داشتند. خوانین بختیاری موظف شدند دو دسته نگهبانان در دو نقطه ای که عملیات حفاری آغاز شده بود در اختیار داری قرار دهند و هنگامی که نفت کشف شد و عملیات حفاری در چند نقطه گسترش یافت، خوانین بختیاری می بایست چند دسته نگهبان در نقاط مختلف جهت حفاظت از منطقه عملیات به محل اعزام بدارند. در ماده دوم قرارداد ذکر شده بود که در صورت کشف و تولید نفت در قلمرو بختیاری به اندازه ای که داری بتواند آن را تصفیه و صادر کند، پس از احداث خط لوله و ورود نفت به پالایشگاه، داری هر ساله مبلغ یک هزار لیبره دیگر (جمعا سه هزار لیبره)

جهت حفاظت خط لوله، منازل و تأسیسات نفتی به خوانین بپردازد. همچنین داری متعهد شد که پس از تشکیل یک یا چند شرکت جهت کشف نفت در بختیاری، سه درصد از همه سهام عمومی را به خوانین بختیاری واگذار کرده، قیمت آن را از آنها بگیرد. ماده سوم در این باره بود که در صورت خسارت و صدمه احتمالی چشمه های نفت توسط کارکنان داری، داری به خوانین خسارت بپردازد و در صورت ایجاد اختلاف، کنسول انگلیس در اصفهان میانجی شده، مسئله را حل و فصل نمایند. ماده چهارم باز هم درباره حفاظت میدین و تأسیسات نفتی بود که مطابق آن خوانین متعهد شدند یکی از میان خود را به ریاست امور نگهبانی منصوب کنند تا او بتواند هم مأمورین حفاظتی و هم کارگران ایرانی را که در استخدام داری هستند به انجام وظیفه وادارد تا وظایف خود را صادقانه انجام داده، موجب کسب رضایت داری شوند. در ماده پنجم ذکر شده بود مبلغی را که خوانین بختیاری بابت اقدامات ذکر شده در این قرارداد می گیرند، در صورت مسامحه آنها یا مأمورین شان در وظایف و کارهای محوله، شرکاء نفت حق دارند غرامت و ضرر خود را با اطلاع سرکنسول انگلیس در اصفهان از خوانین مطالبه نمایند، اما قرارداد باطل نمی شود و خوانین در مقابل هر شخص مدعی و مزاحم، ضامن و جوابگو هستند. ماده ششم یا آخرین فصل قرارداد روشن می کرد که پس از انقضاء مدت امتیاز، تمامی ابنیه، عمارت و اموال متعلق به داری در خاک بختیاری به خوانین تعلق می گرفت. (۱۶) نکته جالب توجه در این قرارداد چگونگی حل اختلاف میان خوانین بختیاری و سندیکای امتیازات داری است.

مطابق ماده اول و سوم قرارداد در صورت اختلاف میان طرفین، کنسولهای انگلیس در خرمشهر و اصفهان میانجی گری می نمودند و روشن است که این دو کنسول قطعاً جانب انگلیس را نگه می داشتند و به ضرر خوانین بختیاری مداخله می کردند.

فروش اراضی نفتی

سرانجام پس از اینکه در ۲۶ مه ۱۹۰۸ / ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۲۶ از اولین چاه در منطقه نفتون، نفت بسیاری فوران کرد، انگلیسی ها پی بردند که مقادیر فراوانی نفت در منطقه مسجد سلیمان وجود دارد، از این رو درصدد مستحکم نمودن قرارداد خود با خوانین بختیاری و حفظ رابطه خوب با آنها برآمدند. از این رو مجموعه ای از امور تجاری و مالی به جریان درآمد تا شرایط قرارداد با خوانین اجرا شود. در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ / ۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۷ شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل شد. روز قبل از آن یعنی ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ شرکت نفت بختیاری تشکیل شد. (۱۷) همچنین شرکت دیگری موسوم به شرکت بهره برداری اولیه شکل گرفت تا معاملات شرکت نفت ایران و انگلیس را با خوانین تسهیل نماید. این شرکتها علی الظاهر با هدف فراهم کردن درآمد خوانین تأسیس شدند. کشف نفت در خوزستان و در جایی که جزء قلمرو بختیاری ها به حساب می آمد، دولت انگلیس را به این باور کشاند که بایستی دوستی و اتحاد دیرینه خود را که با افتتاح جاده کاروان رو با بختیاریها گرم تر شده بود، بیش از پیش مستحکم نماید. کشف نفت در سرزمین ایل بختیاری ارزشها و فواید این ایل را برای دولت انگلیس بیش از پیش نشان داد. انگلیسی ها برای حفظ و گسترش نفوذ خود در خوزستان و به ویژه برای حفظ امنیت میدین نفتی به دوستی و همکاری خوانین بختیاری نیاز داشتند و خانها نیز برای حفظ خود در مقابل هرگونه قدرت رقیب و مخالفی چون ایلات همسایه و یا دولت مرکزی به حمایت سیاسی و مالی انگلیس نیاز داشتند. این منافع مشترک، دو طرف را به یک تفاهم متقابل رساند که دست دوستی و همکاری دراز مدت به سوی یکدیگر دراز نمایند. از زمان کشف نفت در مسجد سلیمان تا هنگامی که رضاشاه به قدرت رسید، دولت انگلیس به شدت از خوانین بختیاری حمایت مالی و سیاسی به عمل آورد؛ حقوق و پولهای زیادی به آنها پرداخت کرد و بارها در مقابل دولت مرکزی و دیگر مخالفان از آنها پشتیبانی نمود و خانها نیز به عنوان تحت الحمایه انگلیس سیاست های آن دولت را در جنوب ایران به ویژه در خوزستان نفت خیز پیش بردند.

اختلافات خوانین با شرکت نفت جنوب

اگر چه مسئله نفت باعث اتحاد و دوستی هر چه بیشتر بختیاری ها و انگلیس گردید اما در طول زمان اختلافات و حتی نارضایتی های شدیدی در میان دو طرف ایجاد شد. پس از انعقاد قرارداد میان خوانین بختیاری و نمایندگان داری و پس از کشف نفت در مقیاس تجاری در اراضی تحت تملک بختیاری ها و آغاز عملیات حفاری، خیلی زود اختلافات میان طرفین بروز کرد. این اختلافات بیشتر از همه بر سر سه مسئله متمرکز بود: فروش اراضی، تأمین امنیت و حفاظت و حراست بختیاری ها از میادین نفتی، و سهامی که خوانین در سندیکای نفت داشتند. در خصوص فروش اراضی مورد نیاز شرکت مطابق ماده اول قرارداد ۱۹۰۵، میان دو طرف کشمکش به وجود آمد. خوانین امضا کننده قرارداد، اراضی مورد نیاز شرکت را از طوایف بختیاری به قیمت ارزان خریده و به قیمت گرانتری به شرکت نفت می فروختند در حالی که قیمت پیشنهادی آنها برای شرکت بسیار ارزان و در واقع رایگان بود. این امر باعث شد تا مدتها کشمکش های طولانی میان دولت مرکزی، خوانین بختیاری و شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آید. هم خوانین بختیاری و هم دولت ایران اراضی مناطق نفتی را ملک طلق خود می دانستند و شرکت نیز هر زمانی که بر سر زیاده طلبی خوانین از آنها خشمگین می شد با توسل به ماده ۳ قرارداد داری مبنی بر اینکه دولت نباید اجازه بدهد صاحبان اراضی از قیمت عادلانه تجاوز کرده، تحمیلاتی به شرکت وارد نمایند، به آسانی و با قیمت ارزان اراضی مورد نیاز خود را از بختیاری ها خریداری می نمود. (۱۸)

حفاظت و حراست از میادین نفتی یکی دیگر از موارد اختلاف و چانه زنی خوانین با شرکت بود. مطابق ماده های اول و چهارم قرارداد خوانین با نمایندگان داری، حفاظت و حراست از کارکنان و تأسیسات مناطق نفتی بر عهده خوانین بختیاری بود. در مقابل شرکت سالیانه ۲۰۰۰ لیره انگلیسی بابت انجام این مسئولیت، هر سه ماه یک بار به آنها پرداخت می نمود که پس از شروع بهره برداری ۱۰۰۰ لیره دیگر نیز بر آن افزوده می گشت. (۱۹)

خوانین برای اجرای این تعهد، عده ای از سواران بختیاری را برای تأمین امنیت مناطق نفتی به کار گرفتند. از آنجایی که خوانین بختیاری فرمانروایان بلامنازع

مناطق نفتی بودند، می توانستند از هرگونه خرابکاری در میداین و لوله های نفتی ممانعت به عمل آورند. (۲۰) اما مسائلی چون ادعای خوانین مبنی بر کم بودن مبلغ حق الحفاظه، عدم پرداخت به موقع حق الحفاظه از سوی شرکت و و بویژه اختلاف میان خوانین دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی بر سر مسئله ایلخانی گری و ایل بیگی گری، بر کیفیت نگهداری و حفاظت از میداین نفتی تأثیر گذاشت و موجبات نارضایتی و خشم شرکت از یک سو و خوانین بختیاری را از سوی دیگر فراهم آورد. این مشکل باعث گردید در طول سالهای متمادی مذاکرات و چانه زنی های بسیاری توسط طرفین برای حل آن انجام گیرد و گاه به کشمکش های شدیدی میان خوانین و شرکت منجر شود.

هنوز چند ماهی از انعقاد قرارداد ۱۹۰۵ م/ ۱۳۲۳ ق نگذشته بود که هر دو طرف ناخشنود شدند، زیرا از یک طرف خوانین معتقد بودند شرکت، آنها را به حقوق ناچیزی قانع کرده است و بایستی حقوق واقعی آنها داده شود و از طرف دیگر شرکت ادعا داشت که حقوق و منافی که به خوانین می دهد پول زور و تقریباً چیزی شبیه حق السکوت و یا باج سبیل می باشد. (۲۱) مقامات سندیکای نفت و دیگر انگلیسی ها، حتی لوریمر کنسول انگلیس در اهواز خوانین را اشخاص طمع کار و حتی بی شرمی دانست که معامله با آنها بسیار مشکل است. (۲۲) اسپرینگ رایس (۲۳) کاردار انگلیس طی نامه ای به وزارت خارجه متبوعش نوشت: « بیشتر بحث و گفتگوی خوانین نادرست و سفسطه آمیز است. ظاهراً آنها تصمیم گرفته اند تا آنجا که ممکن است پول بیشتری دریافت کنند و احتمالاً تنها در برابر زور تسلیم خواهند بود.» (۲۴) در فوریه ۱۹۰۶ / ذیحجه ۱۳۲۳ خوانین بختیاری علانمی از نگماردن نگهداران در ماماتین و میدان نفت نشان دادند. ادعای آنها این بود که ۲۰۰۰ لیبره ای که مطابق قرارداد ۱۹۰۵ جهت حفاظت از مناطق نفتی در نظر گرفته شده است برای تهیه یک نیروی مناسب ناکافی است. آنها از سندیکای نفت تقاضا کردند که یک فوق العاده سالیانه به مبلغ ۵۰۰ لیبره به یکی از رؤسای برجسته بختیاری پرداخته شود تا او به عنوان سرپرست محلی نگهداران منصوب گردد. خوانین یکی دو ماه بعد اظهار تمایل کردند که اصلاحاتی در بعضی مواد قرارداد به ویژه مواد مربوط به مسئولیت نگهداری صورت گیرد. (۲۵)

در اواسط ۱۹۰۶ م/ ۱۳۲۴ ق حکومت هند از دولت انگلیس تقاضا نمود امور بختیاری به جای اینکه به سفارت انگلیس در تهران محول شود، بهتر است به لوریمر (۲۶) کنسول یار انگلیس در اهواز واگذار گردد. (۲۷) این بدان جهت بود

که خوانین بختیاری به ویژه در مسئله نفت، بیشتر به دنبال کسب نظرات سفارت انگلیس در تهران بودند تا به واسطه دور بودن و ناآشنایی وزیر مختار از امور نفت بتوانند نظر موافق وی را نسبت به خود جلب نموده، امتیاز بگیرند. اما سرانجام، هم حکومت هند و هم سفارت انگلیس در تهران متوجه این نکته گردیدند که مواضع انگلیسی ها باید نسبت به امور بختیاری یکی شده و یک صدا و متحد در مقابل زیاده خواهی های آنها بایستند. در اکتبر ۱۹۰۶ / ۱۳۲۴ ق وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه متبوع خود پیشنهاد نمود که امور بختیاری تحت تصدی نایب کنسول انگلیس در اهواز قرار گیرد و او تحت نظارت و اداره سفارت، عهده دار امور بختیاری باشد. (۲۸) لوریمر مسئول جدید امور بختیاری در پاییز ۱۹۰۶ م / ۱۳۲۴ ق به منطقه بختیاری سفر کرد و به خواسته های خوانین گوش فرا داده و تقاضای آنها را درباره حفاظت از منطقه عملیات نفتی، با شرکت سندیکای امتیازات مطرح کرد، اما خوانین همچنان به دنبال آن بودند تا از اختلافات مواضع کنسول گری در اهواز و سفارت در تهران امتیازی به سود خود کسب نمایند. در نتیجه در مه ۱۹۰۷ م / ۱۳۲۵ ق سرپرستی لورین (۲۹) دبیرسفارت با حضور در منطقه بختیاری آشکارا اعلام نمود که از آن پس در تمامی کارهای سفارت و بختیاری ها بایستی از طریق لوریمرکنسول یار سیار انگلیس که هم اکنون در اهواز است، انجام شود. حتی هنگام مذاکره خوانین در تهران، سفارت بایستی پیش از دخالت در مسئله، با لوریمر در تماس باشد. (۳۰) همچنین اعلام شد که تنها لوریمر می تواند واسطه خانها و طرف انگلیسی باشد، که بدین ترتیب منافع بریتانیا با یک صدا و یک آهنگ در مناطق بختیاری افزایش می یافت. اسپرینگ رایس به هنگام دادن گزارش لورین به ادوارد گری (۳۱) وزیر امور خارجه انگلیس، کاملاً با توصیه های او موافقت کرد. او به وزارت خارجه متبوعش اطلاع داد که مایل است تا آنجا که امکان دارد امور بختیاری ها و نفت را در پس پرده نگه دارد. (۳۲) لوریمر که اکنون همه کاره امور بختیاریها شده بود به طور مکرر با خوانین بختیاری دیدار و مذاکره می نمود. همین دیدارهای مکرر از مناطق بختیاری نشین باعث گردید در زمینه فرهنگ و ادبیات بختیاری تحقیقاتی نموده، مطالبی بنویسد. (۳۳) او آنان را وادار کرد از همه تقاضاهای خود غیر از درخواست برای افزایش حق الحفاظه، صرف نظر نمایند. مصالحه طرفین تا بدانجا انجامید که با موافقت سندیکا مبلغ حق الحفاظه از ۲۰۰۰ لیره به ۲۵۰۰ لیره افزایش یافت، اما مقرر شد ۵۰۰ لیره اضافه شده به عنوان حق الزحمه، به خانی پرداخت شود که ریاست و

مسئولیت نگهداران را به عهده داشته است. شرکت، افزایش حق الزحمه را به شرطی پذیرفت که خوانین از یک طرف تقاضای دیگری نداشته باشند و از طرف دیگر ادعای لطفعلی خان شجاع السلطنه مبنی بر اینکه بعضی اراضی که شرکت در آنجا مشغول عملیات است ملک او است، خود حل و فصل نمایند. (۳۴) با اضافه شدن این مبلغ، خوانین از دیگر ادعاهای خود عقب نشینی کردند، اما زمان پرداخت حق الحفظه ها مشکل دیگری بود که باعث عدم رضایت خوانین و نگهدارها و ناآرامی و ناامنی در میادین نفتی می گردید. طی تابستان و پاییز ۱۹۰۶ م/ ۱۳۲۴ ق، با عدم پرداخت به موقع اقساط حق الحفظه اغتشاشاتی در مناطق نفتی ایجاد شد و خوانین و نگهدارها به شدت ناراضی شدند. برای جلوگیری از تکرار چنین مشکلاتی ترتیبی داده شد که اقساط از طریق سرکنسول انگلیس در اصفهان در عوض رسید امضا شده توسط ایلخانی و ایل بیگی بختیاری پرداخت شود. (۳۵) در این هنگام چون نرخ ارز بسیار تنزل کرده بود، خانها در ابتدا حاضر نبودند مبلغی را که توسط بانک یا نرخ رایج مبادله می پرداخت، بپذیرند، اما در نهایت حاضر به پذیرش آن گردیدند. (۳۶) با اضافه شدن حق الحفظه، لوریمر و شرکت سندیکای امتیازات با اتخاذ یک سیاست واحد، خوانین بختیاری را تهدید کردند که اگر تعداد نگهداران را افزایش ندهند، اقساط حق الحفظه آنها پرداخت نخواهند شد. (۳۷) در فوریه ۱۹۰۷ / محرم ۱۳۲۵ لوریمر به وزیر مختار انگلیس در تهران گزارش داد که علی رغم تلاش های وی، خوانین بختیاری هیچ ترتیبات صحیحی برای نگهداری تأسیسات سندیکای نفت نداده اند. (۳۸)

واقعیت این بود که بی نظمی و عدم ترتیب در حفاظت از مناطق نفت خیز تنها در جهت اختلافات خوانین و شرکت سندیکای امتیازات نبود بلکه خوانین بختیاری خود نیز با یکدیگر مشکل داشتند بی نظمی و ناامنی مناطق نفت خیز معلول همین اختلافات بود. اختلاف میان دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی بر سر حکومت بختیاری سالها ادامه داشت. اگر چه قرارداد ۱۹۰۵ را، ایلخانی و ایل بیگی که از هر دو طیف بودند امضا کرده بودند، اما دو جناح تلاش می کردند از مسئله نفت به سود حاکمیت خود بر بختیاری بهره ببرند. به هنگام این گونه رقابت های داخلی، خوانین بر سر گرفتن ریاست نگهداران مناطق نفتی نیز با یکدیگر رقابت می نمودند و یا تلاش می کردند حق الحفظه فقط به آنها پرداخته شود. در ماه مه ۱۹۰۶ / ربیع الاول ۱۳۲۴ گزارشی به سفارت انگلیس در تهران رسید که سالار ارفع، نگهداران اعزامی از سوی صمصام السلطنه برای حفاظت از چاههای نفت را دور رانده

است. (۳۹) گرانت دوف (۴۰) وزیر مختار انگلیس در تهران این مسئله را به صدر اعظم ایران گزارش کرد. صدر اعظم بلافاصله فرمانی برای مرتضی قلی خان و معین همایون مبنی بر جایگزینی نگهبانان دیگر صادر نمود. صدر اعظم به سردار اسعد دستور داد از ایجاد مشکل دست بردارد. (۴۱) در مورد اختلاف بر سر ۵۰۰ لییره حق الحفاظه اضافه شده، بعداً صمصام السلطنه و شهاب السلطنه بدین ترتیب توافق کردند که سندی‌کای نفت داری به هر یک از چهار خان امضا کننده، یک چهارم از ۵۰۰ لییره را پرداخت نماید. (۴۲) به نوشته گارثویت، لوریمر و شرکت سندی‌کای امتیازات در رقابت میان دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی، غلامحسین خان شهاب السلطنه از جناح حاجی ایلخانی را تشویق کردند خود را به مقام ایلخانی برساند تا مسئولیت حفاظت مناطق نفتی را بر عهده او بگذارند. شهاب السلطنه ایل بیگی بختیاری نیز به لوریمر تعهد کتبی داد که اگر ایلخانی بختیاری شود به شرکت سندی‌کای امتیازات اجازه خواهد داد مستقیماً حقوق نگهبانان منطقه عملیات نفتی را پرداخت کند و آن مبلغ از کل وجوه مستمری او کسر گردد. لوریمر تصور می‌کرد پیشنهادات شهاب السلطنه قابل پذیرش می‌باشد، اما اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس چندان تمایلی به پیش قدم شدن در این کار نداشت. او در آوریل ۱۹۰۷/ صفر ۱۳۲۵ با شجاع السلطان (امیر مخم بعدی) برادر شهاب السلطنه ملاقات کرد و در آنجا بود که پی برد شهاب السلطنه به جای صمصام السلطنه از سوی محمدعلی شاه به سمت ایلخانی بختیاری برگزیده شده است. (۴۳) بنابراین مسائل مربوط به نفت مستقیماً با او ارتباط پیدا کرد. ظاهراً سفارت بریتانیا در این انتصاب فشار مستقیمی به تهران وارد نیاورد و ترتیبی اتخاذ شد که این انتصاب صرفاً به عنوان نزدیکی شجاع السلطان با شاه قلمداد شود. با این انتصاب، شهاب السلطنه و برادرش شجاع السلطان که با سفارت انگلیس به توافق رسیده بودند به طوایف تحت فرمان خود دستور دادند نظم را در قلمرو بختیاری برقرار سازند و نگهبانان مناطق نفتی بر سر کار خود باقی بمانند. ولی در مجموع نظم و آرامش در منطقه بختیاری و به ویژه میادین نفت برقرار نگردید، زیرا میان صمصام السلطنه ایلخانی مخلوع و شهاب السلطنه ایلخانی جدید درگیری‌های مسلحانه ای رخ داد. صمصام دستور داد نگهبانان بختیاری حوزه های نفتی را ترک گویند. هر دو طرف به سر اسپرینگ رایس شکایت بردند و هر کدام سعی کردند نظر وی را به خود جلب کنند و خطرانی را که طرف مقابل می‌توانست به جان و مال اتباع انگلیس وارد آورد، به او خاطر نشان کنند. در همین ایام تفنگچی های صمصام به پیک سفارت انگلیس

حمله بردند و به احتمال زیاد به تحریک وی، راهزنان کهگیلویه ای به حوزه های عملیات نفتی دستبرد زدند. (۴۴) ناامنی و بی نظمی در مناطق نفت خیز بختیاری و بی توجهی خوانین بختیاری نسبت به حل اختلافات خودشان و عمل نکردن به تعهدات حفاظت و حراست از مناطق نفت خیز، قرارداد ۱۹۰۵ نفت را با مشکلات فراوانی مواجه ساخت تا جایی که شرکت اعلام نمود احتمال قطع عملیات حفاری وجود دارد، زیرا به قدر کافی نگهبان در اختیار ندارند و نگهبانان اعزامی از طرف خوانین نیز چنان از نظر تعداد کم هستند که نمی توانند از تأسیسات حفاظت کنند. از این رو شرکت و ادار گردید جهت حفاظت از میادین نفتی، سربازانی را از هند وارد نماید. بلوشر می نویسد: «بختیاری ها که مالک آن خطه به شمار می رفتند همه چادرنشینان راهزنی بودند که خطری دائمی برای جان و مال خارجی ها بودند. گاه کار مزاحمت و سرکشی آنان به جایی می کشید که ناگزیر می شدند برای حمایت از کارکنان شرکت، یک واحد از سربازان هندی را به خدمت بگیرند.» (۴۵) در سپتامبر ۱۹۰۷ / شعبان ۱۳۲۵ کنسول انگلیس در اهواز گزارش داد که زندگی مستخدمان اروپایی سندیکای نفت داری به علت موضع تجاوزکارانه مردان ایل بختیاری- ناشی از درگیری مربوط به خلع صمصام از ایلخانی گری- بیشتر از زمان دیگر در خطر قرار گرفته است و مسئله حفاظت مسلحانه از آنها اهمیت بیشتری یافته است. او پیشنهاد کرد که گارد کنسولگری اهواز بایستی به ۱۷ نظامی یا بیشتر افزایش یابد که دوازده نفر آنها بایستی در تأسیسات نفت و بقیه در ماماتین مستقر گردند. (۴۶) در واقع این بهانه ای بود که تعداد گارد کنسولگری خود را افزایش دهند. سیزدهم اکتبر دولت هند به چارلز مارلینگ اطلاع داد که آنها باید اعزام دو افسر انگلیسی و ۲۰ سرباز را تدارک ببینند. در بیست و هشتم اکتبر کنسول اهواز پیشنهاد کرد که گارد کنسولگری حداقل باید شامل هشت مرد مسلح باشد. دولت انگلیس در پاسخ به اصرارهای کنسولگری، افزایش نفرات گارد را پذیرفت و در بیست و یکم نوامبر از دولت هند خواستند ۲۰ سرباز و دو افسر انگلیسی را به سمت مناطق نفت خیز خوزستان اعزام نماید. دولت هند دوازده پیاده و هشت سوار را تحت نظر دو افسر انگلیسی به نام های ویلسون و رنکینگ از هنگ هجدهم نیزه دار بنگال در نوامبر ۱۹۰۷ / شوال ۱۳۲۵ به ایران اعزام نمود که نیمه دوم ماه دسامبر ۱۹۰۷ به اهواز رسیده و حفاظت از کنسولگری اهواز را بر عهده گرفتند. (۴۷)

اعزام این سربازان در صورت ظاهر برای حفاظت از کنسولگری اهواز بود، ولی

مقصود اصلی حراست از میدان های اکتشاف نفت تا زمان تولید و یا ترک کارشناسان نفتی از این مناطق بود. حضور این نیرو در مناطق نفت خیز بختیاری موجبات تکدر خوانین بختیاری را فراهم آورد و آنها از آن پس هر از چند گاه کارشکنی و اخلال در حراست و امنیت مناطق نفتی ایجاد می کردند. (۴۸) با وجود این نگهبانان بختیاری که در جانب خوانین تعیین می شدند، همچنان حفاظت و حراست از بخش اعظم مناطق نفتی را برعهده داشتند و روابط خوانین و شرکت بر سر مسئله نگهبانی تأسیسات نفتی و حق الحفاظه آنها با فراز و نشیب ادامه یافت. حتی در سال ۱۹۱۹ م زمانی که لوله های نفتی قطع گردید شرکت به شدت دولت را مسئول دانسته و ادعا کرد که از خسارت های قطع شدن لوله ها صرف نظر کرده و اگر چه مجبور است ۳۰۰۰ لیره به خوانین بختیاری بپردازد اما مطابق ماده چهارده امتیاز داری مسئولیت همه نوع حفاظت منافع کمپانی بر عهده دولت قرار دارد. (۴۹) تا اینکه پس از قدرت یابی رضاخان و افزایش اقتدار دولت مرکزی، نیروهای ارتش حفاظت از میادین نفتی را به دست گرفتند و جایگزین نگهبانان بختیاری شدند.

مسئله سهام نفتی

مسئله دیگری که در افزایش اختلافات خوانین بختیاری و شرکت نفت ایران و انگلیس نقش زیادی داشت، مسئله سهام تعلق گرفته به خوانین و سود سالیانه حاصله از آنها بود. مطابق قرارداد ۱۹۰۵، سه درصد از سهام هر شرکتی که برای کشف نفت در بختیاری تأسیس می گردید به خوانین بختیاری تعلق می گرفت، اما وقتی که شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آمد این شرکت باقی ۹۷ درصد از سهام شرکت نفت بختیاری و همه سهام شرکت بهره برداری اولیه را دریافت نمود. یعنی برخلاف قرارداد خوانین و داری تنها سه درصد از سهام و درآمد یک شرکت را به خوانین پرداخت نمودند. خوانین متوجه این فریب انگلیسی ها نشدند و به این امر اعتراض ننمودند. اگر چه از مدتها قبل روابط میان خوانین و شرکت بر اثر چشم هم چشمی های خصمانه بر سر پول، حقوق و مناصب، مشکلاتی ایجاد کرده بود و هم حق الحفاظه ها و هم فروش اراضی، سوء ظن را در میان هر دو طرف گسترده بود، اما جدی ترین علت بر هم خوردن روابط میان خوانین و شرکت، از مسئله سهام خوانین در شرکت نفت بختیاری و شرکت بهره برداری اولیه ناشی می

گردید که منجر به آسیبی مهلک به خوانین از سوی بخشی از مدیریت ارشد شرکت گردید. تا ژوئن ۱۹۲۱ م/ ۱۳۰۰ ش مقامات شرکت شکایت داشتند که سه درصد حق الامتيازهایی که آنها در ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش با آن موافقت کردند به زور بر آنها تحمیل شده است. خوانین نیز به نوبه خود به شرکت و متحدش یعنی بانک شاهنشاهی بی نهایت بدگمان بودند و فکر می کردند که هر دوی آنها خواسته اند آنها را فریب بدهند. مدت زمان زیادی از قرارداد ۱۹۰۵ نگذشته بود که خوانین دریافتند آنها تنها مغبون این قرارداد هستند. آنها از کمی سهم خود شکایت داشته، معتقد بودند که بایستی حق السهم بیشتری به آنها پرداخته شود. (۵۰) مطابق قرارداد ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش سهام خوانین به نام چهار خان بزرگ، نیمی به طور شراکتی به نام دو تن از خانواده ایلخانی یعنی صمصام السلطنه و سردار اسعد و نیمه دیگر به طور شراکتی به نام دو تن از خانواده حاجی ایلخانی یعنی سردار محتشم و سردار جنگ ثبت گردیده بود. به محض صدور سهام، خوانین تلاش کردند از وام دهندگان انگلیسی و غیر انگلیسی، در عوض سهام خود قرض بگیرند. قرضه خوانین از منابع غیر انگلیسی در مقابل تضمین سهامشان و بازپرداخت آن سبب مشکلات و نگرانی فراوان مقامات شرکت گردید. تا ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ش از ۲۱۰۰۰ سهام ثبت شده خوانین در شرکت نفت بختیاری، ۹۳۳۰ سهام در تصرف آنها بود و ۱۱۶۷۰ سهم در بانک شاهنشاهی ایران تحت عنوان تضمین قرضه ها به وثیقه گذاشته شده بود. (۵۱) شرکت و بانک از بی ثباتی ناشی از سهام خوانین در عذاب بودند. ترس شرکت از اینکه سهم خوانین ممکن است در نتیجه نیاز سیری ناپذیر خوانین به پول، سرانجام در بیرون از انگلیس و شاید در دست دشمنان انگلیس قرار گیرد، بر معاملات شرکت با خوانین سایه افکند. از این رو مقامات انگلیسی هم در سفارتخانه و هم در شرکت و بانک شاهنشاهی ایران تصمیم گرفتند از مشکلات مالی خوانین و نیاز دائمی آنها به قرضه های فردی به عنوان وسیله ای برای کنترل آنها استفاده نمایند. (۵۲) شرکت نفت ایران و انگلیس سیاسی فعال و تعمدی باهدف ایجاد وابستگی مالی خوانین اعمال نمود و تاکتیک های تهاجمی خود را که از لحاظ حقوقی ایراد داشتند، تا پایان به کار بست. مقامات شرکت در تشویق خوانین به اخذ قرضه های پی در پی، آنان را با یک رشته از موافقت نامه های پیچیده و بی اعتبار مالی، فریب دادند؛ هر چند خود به خوبی می دانستند که خوانین هرگز نخواهند توانست آنها را باز پرداخت نمایند. این گرفتاری ها باعث شکست خیلی از این خوانین گردید. خوانین نیز به نوبه خود را در

رفتارهایی که احمقانه، هرزه، آزمندانه و متقلبانانه بود، درگیر نمودند؛ رفتارهایی که برای شرکت خیلی مناسب بود و در نهایت به پیروزی آن منجر گردید. (۵۳) خوانین بختیاری حتی برای شرکت نفت ایران و انگلیس نیز در دسر آفرین شدند. اگر چه روابط میان شرکت و خوانین از ابتدای برقراری آن صمیمانه بود و اساساً این روابط برای شرکت ضروری و برای خوانین پرسود بود، اما هرگز در این روابط سازگاری پدید نیامد. شرکت پی برد که خوانین بهانه گیر، مسئولیت ناپذیر و غیر قابل اتکا می باشند خوانین از ابتدا این عقیده را داشتند که شرکت می خواهد سر آنها کلاه بگذارد. (۵۴)

هنگامی که سرانجام دولت رضاشاه بر ضد خوانین بختیاری اقدام نمود، شرکت بی درنگ از حمایت آنها عقب نشینی کرد و علاوه بر این، از اینکه می دید از دست شریکان محلی خود خلاص می گردد، بسیار خوشحال بود. دولت رضاشاه با چراغ سبز شرکت نفت ایران و انگلیس توانست خوانین بختیاری را شکست داده، هم سهام آنها را از چنگشان بر باید و هم مالیات چندین ساله سود سهامشان را به طور تمام و کمال از آنها وصول نماید. (۱)

توضیحات و مأخذ

۱- غفار پوربختیار « خوانین بختیاری، دولت انگلیس و سیاست های نفتی» منبع: فصلنامه تاریخ روابط خارجی ۱۳۸۸ شماره ۴۱

پی نوشت ها :

- ۱- Henry Layard.
- ۲- لایارد، هنری، سفرنامه لایارد، ترجمه سهراب امیری، تهران، آنزان، ج دوم، ۱۳۷۶، ص ۱۸۶.
- ۳- Rawlinson.
- ۴- راولینسون، سر هنری، سفرنامه راولینسون (گذر از زهاب به خوزستان)، ترجمه اسکندر امان اللهی بهاروند، تهران، چ اول، آگاه، ۱۳۶۲، ص ۱۰۰.
- ۵- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، چ دوم، ۱۳۸۵، ص ۲۵۰.
- ۶- William N. Darcy.
- ۷- ابطحی، علیرضا، نفت و بختیارپها، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ اول، ۱۳۸۴، صص ۳۸-۳۹.
- ۸- اوژن بختیاری، ابوالفتح، تاریخ بختیاری، تهران، وحید، چ اول، ۱۳۴۴، ص ۱۷۵.
- ۹- همان، ص ۱۷۶.
- ۱۰- J. R. Preece.
- ۱۱- گارثویت، جن راف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهراب امیری، تهران، سهند، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۰۶.
- ۱۲- تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، همان، ص ۲۰۸.
- ۱۳- تاریخ بختیاری، ص ۱۷۶.
- ۱۴- Reynolds.
- ۱۵- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۷- ۴۹/۳۹۷- ۲۴۰.
- ۱۶- همان سند.

- ۱۷

- Cronin, Stephanie, Politics of Debt: the Anglo- Persian oil company and Bakhtiyari Khans, Middle Eastern Studies, Vol. 40, No. 4, July 2004, p. 4.
۱۸. سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۳۰/۱۲۲/۲۸۰ - ۲۴۰، نامه شخصی ناشناس به وزارت خارجه در تاریخ ۷ اوت ۱۹۱۹.
۱۹. همان سند، شماره ۵۷/۴۹/۳۹۷ - ۲۴۰.
۲۰. بلوشر، وپیرت، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، چ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۶۱.
۲۱. Cronin, Politics of Debt ..., p. 261.
۲۲. Iran Political Diaries, v. 3, p. 261.
۲۳. Spring rice.
۲۴. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۷.
۲۵. Iran Political Diaries, v. 3, p. 106.
۲۶. Lorimer.
۲۷. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۶.
۲۸. Iran Political Diaries, v. 3, p. 209.
۲۹. Sir Percy Loriane.
۳۰. استرانک، تئودور، حکومت شیخ خزعل ...، ص ۱۲۹.
۳۱. Sir Edward Grey.
۳۲. حکومت شیخ خزعل ...، همان.
۳۳. مینورسکی، دوبد، ادموندز، دو سفرنامه درباره رساله لرستان و لرها، ترجمه اسکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، بابک، چ اول، ۱۳۶۲، ص ۳۰.
۳۴. Iran Political Diaries, v. 3, p. 106.
۳۵. Ibid.
۳۶. Ibid.
۳۷. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۷.
۳۸. Ibid, 482.
۳۹. Iran Political Diaries, v. 3, p. 162.
۴۰. Grant Duff.

۴۱. Iran Political Diaries, v. 3, p. 162.
۴۲. Ibid.
۴۲. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۸.
۴۴. همان، ص ۲۲۰.
۴۵. سفرنامه بلوشر، ص ۲۶۱.
۴۶. Iran Political Diaries, v. 3, p. 445.
۴۷. Ibid, p. 446.
۴۸. عباسی، دانش، تاریخ مسجد سلیمان، تهران، هیرمند، ۱۳۷۴، چ اول، صص ۱۰۱-۱۰۲.
۴۹. سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۳۰/۱۲۲/۲۸۰-۲۴۰.
۵۰. مکین روز، الیزابت، با من به سرزمین بختیاری بیایید، ترجمه مهراب امیری، تهران، آنزان، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۵۹.
۵۱. Cronin, Politics of Debt ..., p. 8.
۵۲. Ibid, p. 9.
۵۳. Ibid, p. 1.
۵۴. Ibid, p. 2.
- منبع مقاله:
- (۱۳۸۷)، ایران و استعمار انگلیس (مجموعه سخنرانیها، میزگرد و مقالات، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۸۸)

فصل شانزدهم

چگونه قرارداد نفتی میان داری و خوانین بختیاری در سال ۱۹۰۵ منعقد شد؟

بین موادهجدهگانه امتیازنامه مربوط به نفت، موادی وجود داشت که به تدریج و در گذر زمان به ایلات و عشایر بختیاری ارتباط پیدا کرد؛ به ویژه ماده سوم و نهم قرارداد که از این قرار بودند:

دولت علیه ایران کلیه اراضی غیرمزروعی واقع درحوزه امتیاز را در صورت نیازجهت اجرای عملیات بلاعوض در اختیارمهندسین صاحب امتیاز میگذارد و در صورت احتیاج به زمینهای زراعتی، صاحب امتیاز میبایست بهای عادلانهای به قیمت روزبابت چنین املاکی پرداخت کند. دولت علیه ایران به صاحب امتیاز اجازه میدهدتا هرگونه تأسیسات یا مستحدثاتی را که موردنیاز کارهای عملیاتی باشد، در منطقه عملیات دایرو ایجاد کند... دولت علیه ایران به صاحب امتیاز اجازه میدهدکه برای اجرای برنامه های عملیاتی خود بایک یا چند کمپانی دیگر مشارکت داشته باشد.

مهندسین و کارشناسان نفتی مأمور از سوی داری، ابتدا کار خود را درباب اکتشاف و تولید نفت از مناطق غرب ایران در منطقه ای به نام چاه سرخ قصرشیرین و در اواخر سال ۱۹۰۲م آغاز کردند و پس از مدتی موفق شدند تا مقداری نفت استخراج کنند. به طوری که داری بعداً در نامه ای خطاب به کتابچی خان مؤتمن حضور - کمیسر موم و نفت دولت ایران - چنین نوشت: «با ۲۵۰۰۰ لیتره مخارج ثابت و معلوم کردم که بهترین روغن [نفت] در آنجا موجود است.» ولی چون مقدار نفت تولیدشده به میزان تجاری نبود، کار متوقف شد. داری اذعان داشت که این امتیاز ملاحظات و اهمیت تجاری ندارد...، بنابراین موقع رامقتضی دید که به واسطه [داخلت] مردمان باتجربه، این کار [اکتشاف و استخراج نفت] را عملی سازد...» به همین دلیل گیرنده امتیاز، با کمپانی نفت بیرما (برمه) که شهرت و نتیجه کار آن معروف به آفاق بود، قراردادی را منعقد کرد.

به همین دلیل داری در نامه‌های کوتاه خطاب به نماینده دولت ایران و کمیسر موم و نفت، چنین نوشت:

باید به شما اطلاع بدهم که در تهیه [مقدماتی] هستم [تا] قسمتی از اراضی جزو [محدوده] امتیاز خودم را به جهت عمل نفت امتحان کنم و عنقریب در شروین [شاردین در مسجد سلیمان و در محدوده جنوب غربی ایران] به اعمال امتحانی خواهم پرداخت و احتمال دارد بعد در مسجد سلیمان دیلمکاری هم بکنم. آنگاه داری در طی نامه دیگری شرح اقدامات خود را به دولت ایران نگاشت. او خطاب به مؤتمن حضور چنین نوشت:

آقای عزیز! به هنگامی که در لندن به شرف ملاقات شما نائل شدم، از من سؤال فرمودید که آنچه در باب امتیاز نفت که شما مأمور آن هستید و تاکنون شده، اطلاع دهم. آن وقت به شما بیان کردم که تمام کار در حال تغییر است و فعلاً چیزی نمیتوانم از بابت امتیاز نفت به شما بگویم. بعدها غیر رسماً هر موقع شد، آنچه کرده شده و آنچه امید هست بشود، به شما اطلاع میدهم و مقصودم از این کاغذ این است که غیر رسمی، آنچه را ما میکنیم، به شما عرضه دارم... چنانچه به شما بیان کرده‌ام، کار قسمت شمالی امتیاز، یعنی قصر شیرین تمام شد و با ۲۵۰۰۰ لیره مخارج ثابت و معلوم کردم که بهترین روغن در آنجا موجود است.... آنگاه داری در ادامه نامه، شراکت خود را با شرکت نفت برمه توضیح داده و میافزاید:

علی‌احمال، مهندسین به جنوب ایران فرستاده شدند که مشخص کنند بهترین نقاط را برای سوراخ کردن، و از آنجا [کار] شروع شود... اگر نفت در این محل یا محل‌های دیگر در جنوب ایران از جنس خوب پیدا شود و مقدار کافی برای تجارت بیرون آید، سرمایه به جهت اولین استخراج کمپانی که اعلیحضرت شهریاری اسهام دارند، پیدا میشود و مقدار میل مربع که متعلق به این کمپانی است، شامل بهترین محل کشف شده خواهد شد و در ملکیت این کمپانی خواهد بود و....

با این دیدگاه، مهندسین و کارشناسان داری به جنوب ایران اعزام شدند و سر مهندس انگلیسی به نام جرج برنارد رینولدز (مهندسی کمرحرف، جدی، متکی به نفس و فارغ التحصیل از کالج مهندسی هند) برای بررسی وضعیت وارد مناطق جنوبی ایران شد و به نقاطی که برای کاوش و اکتشاف مدنظر داشت، سفر کرد. رینولدز در این سفر به اردوگاه خوانین بختیاری نزدیک شوشتر وارد شد و سفارشنامه‌های خود و نسخ‌های از قراردادها را به زبان فارسی ارائه کرد. در این هنگام، اسفندیارخان

سردار اسعد - پسر و فرزند ارشد حسینقلی خان ایلخانی - و محمدرحیم خان سپهدار - فرزند ارشد حاج امامقلی خان بختیاری - به ترتیب ایلخان و ایللیگ بختیاری بودند .

رینولدز در این سفر پیشنهاد کرد که در صورت کمک و همکاری با او از طرف دولت متبوعش انگلستان، همه گونه پاداشی داده خواهد شد. برای اطلاع از شرح حال و زندگینامه خوانین به بخش ضمیمه مراجعه شود.

اسفندیارخان با وجود اطلاع از مفاد قرارداد و سهم صدیق شازده متعلق به دولت ایران، در پاسخ رینولدز گفت:

مستخدم شما نمیتوانیم باشیم که پاداش دریافت کنیم. ولی اگر سهم و شریک شما شویم و لااقل صدیق ده از منافع را به ما بدهید، همه قسم همراهی و کمک خواهیم نمود و موجبات تأمین شما را فراهم خواهیم کرد .

آنگاه محمدرحیمخان سپهدار ایللیگ پیشنویس قراردادی را تنظیم و به رینولدز پیشنهاد و ارائه کرد که مواد مندرج در آن، علاوه بر صدیق - ده از منافع و سود سهام، بسیار محکم و قانونی و حتی از لحاظ بین المللی متقن بود. رینولدز پس از مشاهده درخواست خوانین بختیاری برای واگذاری ده درصد سود خالص سهام، از مناطق بختیاری بازگشت و نامه ای به شرح زیر به محمدعلیخان علاءالسلطنه - وزیر امور خارجه ایران - نگاشت:

به جناب آقای علاءالسلطنه ۱۲ صفر ۱۳۲۲/۱۶ نوامبر ۱۹۰۴ آقای عزیز وقتی که افتخار ملاقات داشتم در دوازدهم شهر حال، از من خواهش کردید که تحریراً بفرستم آنچه را زبانی عرض کردم در باب اشکالاتی که مستردارسی و اجزای او دچار میشوند در اجرای کارهایی راجع به عمل امتیازی که دارند از برای به کار آوردن معادن نفت در جنوب ایران. و حالا افتخار دارم موافق آن فرمایش رفتار نمایم. بروفق این امتیاز لازم است که چاه بکنند از برای در آوردن نفت در زمینهایی که مالک آنها رؤسای بختیاری هستند و در نقاطی که علامت × [در حاشیه نامه چاردین، مرمتین (ماماتین)، قلعه در اهید، مسجد سلیمان، سرگدار] در روی نقشه ملفوف معین شده است و در جاهای دیگر به مقصود اینکه ترتیبات لازمه را با این رؤسا انجام بدهم، آنها را به تاریخ غره ماه آوریل گذشته در اردوی ایشان نزدیک شوشتر ملاقات کردم و به آنها کاغذهای سفارشنامه خود را که به زبان فارسی بود، نشان دادم. فقط به شرط شراکت، رخصت میدادند که در زمین آنها چاه کنده شود از برای بیرون



از راست به چپ: سلطان محمد خان سردار اشجع - نصیر خان سردار جنگ - نطفعلی خان امیر مفخم - نجفعلی خان صمصام السلطنه - حاج علیقلی خان سردار اسعد - خسروخان سردار ظفر - سردار حشمت - یوسف خان امیر مجاهد - جعفرقلی خان سردار اسعد

آوردن نفت، و شرط شراکت هم این بود که صدها از منافع نفتی که در خاک ایشان پیدا میشود، به آنها بدهیم. و قرارنامه و سندی در این باب میخواستند که نوشته به آنها بدهم، پیش از اینکه اجازه کنند چاه از برای بیرون آوردن نفت در خاک خودشان بدهند. با وجودی که اظهار کردم که خواهش آنها موافق با امتیازی که ما داریم، نیست و صدها - شانزده به اعلیحضرت شاهنشاه باید برسد، گوش ندادند و نتوانستیم این قصدشان را تغییر دهیم. به نظر میآید لازم است به رؤسای بختیاری بفهمانید که اگرچه سطح زمین مال ایشان است، ولی آنچه در زیر زمین است، مال اعلیحضرت شاهنشاه هست و داخل امتیازنامه است که اعلیحضرت شاه ایران به مستردارسی مرحمت فرمودهاند و تکلیف آنها این است که به مستردارسی از برای اجرای عمل پیدا کردن نفت همه قسم حمایت و رعایت را مرعی ندارند و قطع طمع از خیر شراکت نمایند.

وقتی که رؤسای بختیاری تکلیف خودشان را به طوری که ذکر شد، قبول کردند، فقط آن وقت ممکن خواهد بود که مستردارسی ماشینهای لازم را از برای کندن چاه جهت درآوردن نفت بفرستد. وبعد از گذشتن این عمل مناسب است که یکی از رؤسای جوان بختیاری را به همراه مهندسی که مباشر کارها است، معین نمایند تا اینکه اگر اختلافی یا اشکالی یا گفت و گویی در بین وکلای مستردارسی و لرها پیش بیاید، فوراً رفع شود.

بدیهی است که اگر بنا بر این شود که گماشته های مستردارسی نتوانند در ایران به نقاطی که در آنجا کار دارند سفر کنند، و اگر بنا شود که زمیندارها با صاحب امتیاز در منافع آن مدعی شراکت شوند، وضع و حالت صاحب امتیاز خارج از قاعده و بر خلاف طبیعت امتیاز خواهد بود و از برای رفع این بیقاعدگی است که مستردارسی استدعا مینماید که مساعی جمیله خود را در موقع بودن در تهران مبذول بدارید. همانطور که شفاهاً عرض شد، حالاهم عرض میشود، در این کاغذ به هیچوجه قصد شکایت برخلاف کسی [را] ندارم؛ به خصوص خوانین بختیاری که در وقت اقامت من در مملکت ایشان خیلی اظهار محبت کردند... جرج رینولدز این نامه حکایت از آن دارد که نماینده دارسی درصدد بوده تا از طریق اعمال فشار بر دولت مرکزی، از دادن هرگونه امتیاز رسمی یا قبول تعهد در قالب یک قرارداد در برابر قدرتهای محلی و مدعیان احتمالی خودداری ورزد. با این وصف، دولت انگلیس و سفارت آن کشور در تهران به دنبال این مسئله وارد میدان شدند و آرتور هنری هاردینگ - وزیر مختار انگلیس - در نامه ای به وزارت امور خارجه ایران نسبت به

مشکلات به وجود آمده در راه اکتشاف نفت، چنین نگاهت:

نواب مستطاب اشرف امجد...

در مذاکرات اخیر، از بابت مسئله حقی که مستر داری باید از درآمد خالص امتیاز نفت خود به دولت ایران بدهد، دستدار صحبت به میان آورد و اظهار داشت که به اجازه نواب مستطاب اشرف والا در این باب مکاتبه خواهد نمود....

آنگاه هاردینگ به مواد سوم و نهم قرارداد که اجازه اکتشاف در اراضی غیر مزروع را به گیرنده امتیاز نفت میداد و همچنین به ماده دهم قرارداد که سهم دولت ایران را از منافع امتیاز شانزده درصد تعیین میکرد، استناد کرده و افزود:

حال مهندسین کمپانی میبینند که در وقت کار قبل از اینکه به آنها اجازه داده شود که در اراضی غیر مزروعه تفتیش نفت نمایند، [خوانین] آنها را مجبور میکنند که با رؤسای محلیه بعضی نقاط که اراضی مزبوره در آنجا واقع است، قراری بدهند. نیز [به واسطه] ادعای مالکیت بر بعضی نقاط که اراضی مزبوره در آنجا واقع است، قراری بدهند و از بابت ادعای مالکیت بر بعضی اراضی که از طرف دولت داده میشود، حقی هم به آنها داده شود و در این باب شرطی در امتیاز مزبور نشده است. مثلاً در حوالی شوشتر، خوانین بختیاری مطالبه صدها از منافع خالص کمپانی مینمایند که اجازه کار به آنها بدهند. بنابراین حقی که باید صاحب امتیاز بدهد، در عوض صدها - شانزده، صدها - بیست و شش خواهد بود. در این مسئله شوشتر، مستر داری حاضر بود که از قرار صد، دو و نیم برای خوانین حقوق منظور کند. ولی صدها - دهی که خودشان مطالب نمودند، طبعاً به نظر مستر داری تحمیل فوقالعاده میآید که علاوه بر آنچه به دولت ایران باید برسد، به آنها بدهد. بنابراین به نظر چنین میرسد که حقانیت این بوده باشد که درباره اراضی غیر ذبزرع که متعلق به اشخاص متفرقه نیست و نمیتوان گفت کسی به غیر از اعلیحضرت اقدس شریاری در آنها حق مالکیت دارد، طوایف را مجبور دارند که ترک ادعای خود را نمایند و هرگاه مشکل یا پرزحمت باشد که علاوه بر حقوقی که باید به دولت بدهد، به رؤسای محلیه و عشایر نیز حقی بدهد، دولت علیه آن وجه را از حق خود کسر کنند.

وزیر مختار انگلیس در این نامه ضمن پافشاری بر مجانی بودن اراضی غیر مزروع برای داری و شرکای امتیازات، سهم شانزده درصدی دولت ایران را مورد تأکید قرارداد. از دیدگاه او در اولین مرحله، مجبور کردن طوایف به ترک ادعای خود، اولویت داشت و چنانچه این امر میسر نمیشد و در مراحل بعد جوهری به طوایف داده

میشد، میبایست از میزان حق الامتیاز دولت ایران مبلغی کسر میشد؛ امری که بعداً اتفاق افتاد.

همچنین به نظر میرسد وزیرمختار انگلیس و گیرندگان امتیاز آن هراس داشتند که بنابر احتمال وجود نفت در بخشها و نقاط مختلف مرکز و جنوب ایران که محل استقرار قبایل مختلف بود، رؤسا و خوانین هر یک از این قبایل نیز همچون خوانین بختیاری، مطالبه عقد قرارداد و پرداخت سهم مشخصی از درآمد نفت را میکردند که در مجموع برای آنها قابل قبول نبود. بنابراین درصدد بودند تا با وارد کردن فشار به دولت ایران و بهره‌گیری از نفوذ و قدرت دولت مرکزی و ارائه استدلال برای پاسخگویی به خواسته‌های خوانین و رؤسای قبایل، از ادامه چنین روندی جلوگیری کنند. با وجود این آنها آماده بودند تا با راضی کردن خوانین و رؤسای قبایل از طریق واگذاری بخشی از سود سهام نفت، آن مقدار از سود سهام و اگذار شده را از سهم دولت ایران کسر کنند و مسئولیت این اقدام خود را با استناد به مواد قرارداد داری بر عهده دولت ایران بگذارند.

در این مدت رینولدز به انتظار ورود پریس - کنسول انگلیس در اصفهان - بود که میبایست بنابر خواسته داری و با موافقت وزارت خارجه انگلیس در امر مذاکره بین خوانین و نماینده داری دخالت میورزید. این امر به ویژه از آن جهت که پریس دارای سابقه طولانی و تجربیات ارزنده‌ای بود که در ایام مأموریت خویش در ایران به دست آورده بود، اهمیت داشت .

در آن ایام اتفاقاتی رخ داد که در شکل‌گیری مسیر حوادث تأثیر زیادی گذاشت؛ بدین ترتیب که اسفندیارخان بختیاری و محمدحسین خان ایل بیگ بختیاری به فاصله کوتاهی، یعنی دوماه پس از مذاکره با رینولدز از دنیا رفتند. پس از مرگ این دو تن از خوانین بختیاری و به دنبال ورود پریس که در اواخر سپتامبر ۱۹۰۵م به اصفهان بازگشته بود، بار دیگر با حضور رینولدز در ۱۳ اکتبر سال ۱۹۰۵م در شلمزار، که در کوهپایه های زاگرس قرار دارد، مذاکرات انگلیسیها و ایلخان جدید بختیاری - صمصام السلطنه - و غلامحسین خان شهاب السلطنه ایلدلیگ (سردار محتشم بعدی) در روزهای ۱۶ تا ۱۹ اکتبر صورت گرفت که در آن بین، پریس میکوشید تا با وجود مخالفت با درخواستهای علیقلی خان سردار اسعد دوم - برادر کوچکتر صمصام السلطنه - که گاهی مطالبات را تا بیست درصد از درآمد خالص سود سهام شرکت بالا میبرد، با خوانین به توافق دست یابد. به ویژه که سردار اسعد تجربه و آگاهی بیشتری توان چون و چرای زیادتری داشت .

توافق اولیه حاکی از آن بود که پنج درصد از سود سهام شرکت‌هایی که در منطقه بختیاری فعالیت می‌کنند، به اضافه مبلغی نقد به خوانین داده شود. ولی این توافق که به وسیله تلگراف به لندن مخابره شد، از سوی داری و شرکا رد شد. پیشنهاد بعدی از سوی خوانین بود که تا سقف دویست هزار پوند سود، پنج درصد به خوانین داده شود و از آن مبلغ بالاتر، ۲/۵ درصد. ولی این بار پریس مخالفت کرد. در خلال مذاکرات غلامحسین خان شهاب السلطنه با وجود نظر مساعد، به واسطه مرگ یکی از نزدیکان جلسات مذاکره را ترک کرد. پریس غیبت او را شکست بزرگی برای خود ذکر کرده است. علیقلی خان نیز با شیوه ای مؤدبانه، خوانین را از امضای قرارداد و توافق با طرف انگلیسی برحذر داشت.

پریس برای جمع‌بندی و نزدیک کردن خواسته های خوانین که تعداد آنها و به تبع آن، نظریاتشان متفاوت بود، تلاش بسیاری کرد، ولی تا این مرحله موفق نشد آنها را به پذیرش سه درصد سهام راضی کند. در این بین، سردار اسعد محل مذاکره را به سوی جایگاه استقرار خویش در جونقان ترک گفت و رینولدز نیز برای ارسال تلگراف از اصفهان و گرفتن دستور العمل حرکت کرد. سردار اسعد در گرفتن پنج درصد سهام از هر شرکتی که در آن منطقه مبادرت به کار میکرد اصرار میورزید و رینولدز و پریس نیز چاره‌هایی جز قبول نداشتند. اما به هر روی هنگامی که رینولدز در دهم نوامبر ۱۹۰۵ با اختیارات جدید به منظور عقد پیمان بازگشت، متوجه شد که پریس خوانین را به پذیرش سه درصد از سهام راضی کرده است. پریس به موافقت نسبتاً بزرگی دست یافته بود.

گارثویت به نقل از او مینویسد:

صراحتاً بایستی بگویم که بسیار متعجب شدم که چنین معامله سودآوری را با خوانین انجام دادم. وقتی آنها رقمی حدود دوازده، شانزده و بیست درصد از سود سهام را پیشنهاد میکردند، سه درصد نمیتواند رقم قابل ملاحظه ای باشد؛ بلکه تنها سه درصد.

نکته جالب آنکه پریس در ادامه میافزاید خوانین چیزی از سهام و اینطور چیزها نمیدانستند. به هر روی با توافق دو طرف، قراردادی به امضا رسید که اولین قرارداد بین صاحب امتیاز و خوانین بختیاری بود. سه درصد توافق‌شده نیز در آخر بند دوم قرارداد درج شد.

پیرامون قرارداد بین بختیارها و انگلیسی‌ها این نکات از اهمیت برخوردار است: نخست آنکه، دولت مرکزی ایران از درخواستی ای خوانین نگران بود و آنچه بر

این نگرانی میافزود، شدت گرفتن روند نزدیکی و ارتباط مستقیم بین خوانین بختیاری و انگلیسیها بود؛ امری که قبل از آن محمدتقی خان کنورسی و حسینقلی خان ایلخانی جان خود را بر سر آن گذاشته بود. اینک به فاصله کوتاهی از آن ایام، خوانین بختیاری مستقیماً و بهطور رسمی با انگلیسیها وارد مذاکره شده بودند؛ امری که آغاز آن با مذاکرات مربوط به امتیاز لاینچ بود و شاید دولت مرکزی ایران هرگز پیشبینی نمیکرد که واگذاری امتیاز احداث جاده کاروانرو بختیاری به خوانین و آزاد گذاشتن آنها برای عقد قرارداد با اتباع خارجی، راهی را گشود که دیگر بستن و بازگشت از آن به سادگی امکانپذیر نبود.

دیگر آنکه، طبق مواد قرارداد، دولت ایران و داری تعهداتی نسبت به یکدیگر داشتند که اقدام خوانین بختیاری در مطالبه سهم معینی از اسهام شرکتهای نفتی این تعهدات را خدشه دار میساخت. به طور مثال، ماده هشتم و شانزدهم داری را موظف میساخت تا حداکثر دو سال پس از عقد قرارداد مبادرت به تشکیل شرکت کند: «صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر به خرج خود [برای اجزای علمی لازم، اسباب و آلات و ادوات استخراج [را] به جهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازم بفرستد.» اما اقدام خوانین بختیاری ناقض این دو بند از قرارداد بود و مانع تراشی آنها برای جلوگیری از کار رینولدز و به تبع آن داری را باید از این زاویه نگرست.

همچنین درخواست ده درصد از سهام نیز با عطف به اینکه سهم دولت ایران شانزده درصد بیش نبود، نکته ای نبود که بتوان از آن به سادگی گذشت. ضمن آنکه طبق ماده چهاردهم قرارداد داری حفظ امنیت افراد، اسباب و منطقه عملیات اکتشافی طرف انگلیسی با دولت ایران بود و اکنون دولت مرکزی میبایست علاوه بر جلوگیری از درخواستهای ناقض قرارداد داری، امنیت مورد نیاز رانیز تأمین کند. ولی مشاهده واکنش دولت ایران در برابر خواسته های خوانین از یک سو و داری و سفارت انگلیس از سوی دیگر، ضعف و سستی دولت ایران را در کنترل اوضاع نشان میدهد. ضمن آنکه در آن ایام رقابت روس و انگلیس نیز به اوج خود رسیده بود. به علاوه، این اتهام را که دولت انگلستان درصدد بود تا قدرتهای گریز از مرکز و قبایل مرکزی را که با آنها در رابطه بود، علیه دولت مرکزی تحریک و تشویق کند، در این برهه و در این مورد خاص از ذهن دور میسازد. تأکید هاردینگ در نامه به دولت ایران، نشانگر آن است که سفارت انگلیس و به تبع آن، دولت آن کشور درصدد بودند تا به جای پاسخگویی به خوانین، دربار قاجار را درگیر پاسخگویی

کنند و البته از تهدید به کاستن سهم دولت ایران در ازای واگذاری حقی به خوانین بختیاری خودداری نشد؛ امری که به دلیل ناکامی دولت در مجاب ساختن و اعمال تعهداتش، طبعاً انگلیسیها را در عقد قرارداد با خوانین محق جلوه میداد. گزیده متن قرارداد بین خوانین بختیاری و دارسی که در ۱۷ رمضان ۱۳۲۳ق/ ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵م که از يك سو به امضای صمصام السلطنه، شهاب السلطنه، صارم الملك و علیقلی خان بختیاری و از سوی دیگر پریس، رینولدز و امین الشریعه اصفهانی رسیده، چنین است:

فصل اول: شرکای کمپانی امتیازات و دارسی در هرگونه تفحص و هرگونه جست و جو جهت یافتن نفت و احداث شوارع و راهها و استعمال وسایل لازم و احداث ابنیه مورد نظر در خاک بختیاری آزادند و اراضی مورد نیاز کمپانی نیز اگر غیر مزروعی باشد، به صورت رایگان در اختیار آنها قرار میگیرد.

پیرامون موضوع واگذاری اراضی به صورت مجانی، گرچه در متن قرارداد به زبان انگلیسی تصریح شده است که «سران قبیله بختیاری باید کلیه اراضی خود را که گروه اول (کمپانی دارسی و شرکا) جهت کاربدان احتیاج دارند، به طور رایگان در اختیارشان قرار دهند»، ولی در متن فارسی چنین آمده است: «و هر قدر زمین که لازم میشود

برای این کار و مقصود، خوانین عظام بختیاری باید [بدهند]....» بنابراین رایگان بودن زمین از متن فارسی صریحاً مستفاد نمیشود. البته زمینهای زراعی چه کشت آبی و چه دیم میبایست به قیمت مناسب و عادلانه از سوی کمپانی خریداری میشد و چنانچه اختلافی در این ارتباط پیش میآمد، میبایست کنسول بریتانیا در محمره و رئیس اردوی تعیین شده از سوی خوانین حکمیت میکردند و مادام که کمپانی به کارخویش ادامه میداد و خوانین به وظیفه حراست از افراد و وسایل کمپانی اقدام میکردند، به آنها سالیانه دو هزار لیره پرداخت میشد که ۴۱ آن بلافاصله پس از عقد قرارداد قابل پرداخت بود. البته در فصل دوم قرارداد، چنین پیشبینی شده بود که با کشف نفت و فراهم شدن مقدمات انتقال آن، هزار لیره به مبلغ قبلی اضافه شود و این سه هزار لیره، هر سه ماه یک بار به صورت پیش قسط پرداخت شود. همچنین در ادامه واگذاری سه درصد اسهام نفت به خوانین نیز پیشبینی شده بود. در این ارتباط در متن قرارداد چنین آمده است: «از هر واحد متعدد کمپانی نفت که در خاک بختیاری تشکیل یابد، از هر صد سهم شراکت عمومی متداول، سه سهم شرکت از خوانین گرفته نشود.»

این نکته از موارد ابهامبرانگیزی بود که بعدها میتوانست خوانین بختیاری را محق سازد تا از سهام شرکت‌های اکتشاف، حفاری، انتقال و غیره‌ای که به نوعی با اراضی نفتی واقع در سرزمین بختیاری کار داشتند، سه درصد مطالبه کنند؛ امری که بعدها بروز یافت و در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

در بقیه موارد ششگانه پیرامون پرداخت غرامت از سوی خوانین بختیاری در صورت عمل نکردن به تعهدات، پیشبینی‌هایی انجام گرفته بود و البته در صورت بروز اختلاف، سرکنسول دولت بریتانیا در اصفهان به عنوان حکم و واسطه رفع اختلاف تعیین شده بود همچنين، ابنیه و وسایل و تأسیسات مربوط به فعالیت شرکت در اراضی بختیاری در پایان مدت امتیاز به خوانین بختیاری تعلق پیدا میکرد.

به طور کلی، موارد ششگانه قرارداد شامل چهار قسمت بود:

اول: تعهدات خوانین بختیاری در واگذاری اراضی مورد نیاز، تأمین محافظت از افراد و اموال شرکت و پرداخت غرامت از سوی آنها در صورت بروز سرقت یا سانحه دیگری که به وظایف خوانین مربوط بود.

دوم: تعهدات شرکت در پرداخت زمانبندی شده تعهدات مالی خود و واگذاری سه درصد از سهام هر شرکتی که در سرزمین بختیاری فعالیت کند و همچنین واگذاری ابنیه و تأسیسات به خوانین در پایان امتیاز.

سوم: پرداخت پیشاپیش دو هزار لیره به طور سالیانه قبل از کشف و انتقال نفت و سه هزار لیره به صورت اقساط سه ماهه در صورت کشف و جریان نفت در خطوط انتقال.

چهارم: دخالت و حکم قرار گرفتن کنسول بریتانیا در محمره و سرکنسول آن کشور در اصفهان در صورت بروز اختلاف. (بر اساس فصل اول و سوم قرارداد). گرچه در ظاهر تعهدات طرفین مشخص و معین بود، ولی با توجه به تغییراتی که میتوانست در وضعیت خوانین بروز کند، تعهدات طرف بختیاری نمیتوانست کاملاً مستحکم و قابل اجرا باشد؛ تغییراتی که بعدها به دنبال اختلافاتی در بین خوانین بختیاری بروز کرد. نکته مهم اینکه از نظر شرکت و به تبع آن دولت انگلیس، هرگونه ثبات و آرامش در وضعیت خوانین نمیتوانست از تغییرات مورد بحث جلوگیری کند که این موضوع خود زمین‌های برای دخالت آشکار دولت بریتانیا در امور داخلی بختیاریها و خوانین آنها به حساب می‌آمد. همچنین پیشبینی قضاوت و حکمیت دو نماینده سیاسی بریتانیا در اختلافات احتمالی، نشان از میزان حساسیت و دقت دولت آن کشور در امر نفت داشت.

توضیحات و مأخذ

پا نوشتنها:

۱. William N. Darcy .
۲. شرکت ملی نفت ایران. تاریخچه و متن قراردادهای نفتی مربوط به ایران. بیجا، ۱۳۴۴. چاپ اول. ص ۲.
۳. روس و انگلیس در ایران: ۱۹۱۴-۱۸۶۴. ص ۲.
۴. همانجا.
۵. تاریخچه و متن قراردادهای نفتی مربوط به ایران. صص ۲-۴.
۶. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. نمره ۷؛ پوشه ۸- کارتن ۱۳۲۴/۲۲، ۲۱ اکتبر سال ۱۹۰۳، ۲ و ۳ همانجا.
- ۷- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. نمره ۶؛ پوشه ۸؛ کارتن ۱۳۲۴/۲۲، ۵ صفر ۱۳۲۲ق.
- ۸- همان منبع. نمره ۷؛ پوشه ۸؛ کارتن ۱۳۲۴/۲۲، ۲۱ اکتبر سال ۱۹۰۳م.
۹. همانجا.
۱۰. Georg Bernard Reynolds .
۱۱. به بخش زندگینامه ها مراجعه شود .
۸. به بخش زندگینامه ها مراجعه شود.
۱۲. دانش عباسی شهنی. تاریخ مسجد سلیمان. تهران، هیرمند، ۱۳۷۴. چاپ اول- ص ۷۷.
۱۳. همانجا.
۱۴. همان. صص ۸۰-۸۱.
۱۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. بدون نمره، پوشه ۱۷؛ کارتن ۱۳۲۲/۲۴، ۱۶ نوامبر ۱۹۰۴/۱۲ صفر ۱۳۲۲ق.

. The History of the British Petroleum Company. ۱ 16 - A.H. Harding

Vol. 1. p. 74.

17- Great Britain, Foreign Office. No 56, Inclosure 2. Preece to Grant Duff. Isfahan, 7 November 1905. F.O. 416/26.

3. Ibid. ۱'

18 - The History of the British Petroleum Company. Vol.1. p. 76.

19 - Great Britain, Foreign Office. No 54, Inclosure 2. Preece to Grant Duff. Isfahan, 7 November 1905. F.O. 416/26.

۲۰. بایگانی اسناد و تاریخ دیپلماتی وزارت امور خارجه ایران. نمره ۵۹؛ پوشه ۹؛ کارتن ۲۰/۱۳۲۳ق، ۳۰ شوال ۱۳۲۳ق.

۲۱. همانجا.

۲۲. همانجا.

23 - Great Britain, Foreign Office. No 54, Inclosure 3. Preece to Grant Duff. Isfahan, 7 November 1905. F.O. 416/26.

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

فصل هفدهم

فرجام نافرجام يك قرارداد

داستان تشکیل "شرکت نفت بختیاری"

بیگانگانی که در سال ۱۲۸۰ خورشیدی موفق شدند، امتیاز نفت ایران را از دولت مرکزی وقت دریافت کنند، با چالش‌های دیگری نیز رو به رو بودند که از جمله آنها جلب نظر اقوام و قدرت‌های صاحب نفوذ منطقه‌ای بود. مطلب حاضر نگاهی دارد به تشکیل شرکت نفت بختیاری که یکی از اقدامات انگلیسی‌ها برای گسترش و تسهیل فعالیت‌های اکتشافی‌شان در جنوب غربی ایران بود.

دریافت‌کننده امتیاز نفت ایران که در صدر "امتیاز نامه نفت و موم طبیعی و معدنی" به سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ش) تحت عنوان "ویلیام ناکس دآرسی" (William Knox D'Arcy) از انگلستان معرفی شده، هر چند طبق فصل اول از فصول هیجده‌گانه این امتیازنامه مجاز بود در تمام وسعت خاک ایران (به جز پنج استان شمالی) در مدت شصت سال به تفحص گاز، نفت، قیر و موم طبیعی بپردازد، اما چند سال پس از اخذ امتیاز از شاه قاجار و با کشیده شدن دامنه فعالیت‌های اکتشافی به کوهپایه‌های زاگرس در جنوب غربی ایران و منطقه تحت اختیار اقوام بختیاری، مجبور شد برای تسهیل در کار خود، نمایندگان‌ش را به سیاه چادرهای بختیاری بفرستد تا رضایت ایشان را نیز جلب نماید.

در حقیقت ساختار ملوک‌الطوایفی ایران عصر قاجار و ضعف حکومت مرکزی در برخورد با هسته‌های قدرتمند عشایری در ساختار اجتماعی سنتی ایران آن روزگار باعث شده بود تا امتیازگیرنده نفت در ایران، قبل و بعد از اکتشاف نفت در این سرزمین ناگزیر باشد علاوه بر کسب مجوز حکومت مرکزی، با عشایر

منطقه حوزه عملیات صنعتی خود نیز به مذاکره و عقد قرارداد تن دهد. بدین ترتیب بود که در سال ۱۹۰۵ میلادی و به فاصله تنها چهار سال از اعطای امتیاز نفت، قراردادی نیز بین نمایندگان صاحب امتیاز و سران عشایر بختیاری منعقد گردید.

البته "دارسی" که حتی برای اخذ امتیاز از شاه ایران هم زحمت مسافرت به شرق را بخود نداده بود، این بار نیز شخصا اقدامی در این زمینه انجام نداد، بلکه برای تسهیل در کار به وزارت امور خارجه انگلستان رفت و موضوع را با ایشان در میان نهاد.

نتیجه مذاکرات دارسی با وزارت امور خارجه کشورش این شد که ژنرال "جان پریس" (J.R. Preece) کنسول انگلستان در اصفهان از طرف وزارت امور خارجه ماموریت یافت تا به نمایندگی از "ویلیام ناکس دارسی" با روسای عشایر بختیاری وارد مذاکره شود. انتخاب "پریس" به این دلیل بود که او پیشتر در فاصله ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۴ میلادی و در جریان اختلافات به وجود آمده بین شرکت انگلیسی لینچ، (که در زمینه راهسازی در منطقه بختیاری فعال بود) و بختیاری ها، سوابق خوبی در حل اختلافات به نفع شرکت انگلیسی از خود بر جای گذارده بود!

اما مذاکره با بختیاری ها در خصوص نفت کار ساده ای نبود. بختیاری ها در همان زمان مذاکرات با شرکت لینچ شایعاتی در مورد اعطای امتیاز نفت شنیده بودند و بسیار کنجکاو بودند از قصد نهایی صاحب امتیاز در قلمروشان اطلاع حاصل کنند.

در آن مقطع دو منصب ایلخانی و ایل بیگی بختیاری به ترتیب در اختیار "نجفقلی خان صمصام السلطنه" و "غلامحسین خان شهاب السلطنه" بود اما خان دیگر بختیاری، "علیقلی خان سردار اسعد" بواسطه نفوذی که بر عشایر داشت به مراتب از این دو برتر بود. سال ها اقامت در تهران و دوستی اش با صدراعظم قاجار، امین السلطان و مسافرت به اروپا از جمله امتیازاتی بود که وی را از خوانین دیگر متمایز می نمود. چنین ویژگی هایی در عین حال باعث شده بود پریس در انجام ماموریت خود برای مذاکره با سردار اسعد، بیشتر جانب احتیاط را رعایت کند.

در مذاکرات فصل بهار خوانین بختیاری ده درصد (۱۰٪) از درآمد را مطالبه می

کردند ولی دو روز بعد که سردار اسعد وارد مذاکرات شد، آن رقم را کافی ندانست و مطالبه بیست درصد (۲۰٪) از درآمد را داشت. اما آنچه نهایتاً بر سر کاغذ آمد نشان داد که افراد طرف معامله "پریس" انسان‌های منعطف و کم‌توقعی بودند.

مذاکرات در پانزدهم نوامبر ۱۹۰۵ میلادی منجر به امضای قراردادی بین نماینده داری و سران بختیاری شد. در حقیقت داری با این قرار داد شش ماده‌ای، امتیازی را که از حکومت مرکزی ایران گرفته بود بیمه کرد، زیرا به خوبی می‌دانست اعتبار مهر انگشتی خوانین بختیاری در کوهپایه‌های زاگرس از مهر مظفرالدین شاه قاجار کمتر نیست.

به موجب این قرارداد، داری کلیه زمین‌هایی را که برای انجام عملیات خود نیاز داشت و البته قبلاً طبق فصل اول امتیاز نامه نفت از دولت مرکزی مجوز آنها را گرفته بود، مجدداً از بختیاری‌ها به رایگان دریافت می‌کرد و تنها مقداری پول بابت خرید اراضی زیر کشت کشاورزی که مورد نیازش بودند می‌پرداخت.

سران بختیاری در ازای دریافت سالانه دو هزار پوند متعهد شدند که از کلیه راه‌ها، تاسیسات و نیز از افراد شاغل در عملیات نفت محافظت کنند. خوانین همچنین در قبال دزدی، خسارت و یا هر نوع خرابکاری که ممکن بود در منطقه بختیاری و به وسیله افراد ایل یا دیگران نسبت به تاسیسات، ماشین‌آلات، اموال، کارگاه‌ها و اشخاص رخ دهد، مسئول شناخته شده و باید خسارت آن را می‌پرداختند.

نکته عجیب در این بین کوتاه آمدن خوانین از مطالبه ده و بیست درصدی از درآمد و رضایت تنها به سه درصد (۳٪) آن است. مسئله‌ای که "اوژن بختیاری" در خوشبینانه‌ترین حالت آنرا ناشی از عدم سیاستمداری خوانین و مکر و حيله ژنرال "پریس" می‌داند، اما مسئله‌وقتی جالبتر می‌شود که می‌خوانیم خود ژنرال پریس نیز از معامله انجام شده متعجب بوده است.

به هر حال قرارداد ۱۹۰۵ میلادی در شش ماده بین نمایندگان داری و خوانین بختیاری به امضاء رسید. نجفقلی خان صمصام‌السلطنه، غلامحسین خان شهاب‌السلطنه، علی‌قلی خان سردار اسعد و نصیر خان صارم‌الملک، در حضور محمد تقی

خان امین الشریعه، منشی اول "پریس" قرارداد را امضاء نمودند و ژنرال پریس و مهندس رینولدز، سر مهندس عملیات حفاری نفت نیز از طرف داری قرارداد را امضاء کردند تا خیال سرمایه گذار نفت در ایران پس از امتیاز اخذ شده در ۱۹۰۱ میلادی راحت تر باشد.

پریس و رینولدز همچنین از کم اطلاعی طرف مقابل شان استفاده های دیگری نیز کردند تا در آینده در دسر کمتری داشته باشند. طبق این قرارداد بختیاری ها موظف شدند روسایی در راس نیروهای محافظ خود قرار دهند. روسای مزبور کار کنترل نیروهای محافظ و کارگران را ایرانی که به وسیله شرکت استخدام می شدند، بر عهده داشتند.

همچنین در قرارداد تصریح شده بود که اگر محافظین، کارگران یا کارمندان ایرانی در کارشان تنبلی کنند، روسای نیروهای محافظ بختیاری موظفند آنها را پس از توصیه نماینده شرکت، تنبیه کرده و وادار به کار سازند و نگذارند در آینده مشکلاتی ایجاد نمایند.

متن قرارداد شرکت نفت بختیاری (Bakhtiari Oil Company Limited) مربوط به اجاره زمین، تامین امنیت و حفاظت از اموال شرکت هنگام عملیات حفاری، استخراج و انتقال نفت در قلمرو بختیاری

قرارداد در رابطه با عملیات حفاری نفت در قلمرو بختیاری است. طرف اول قرارداد آقای ویلیام ناکس داری و شرکاء در رابطه با عملیات حفاری نفت که امتیاز آن از طرف اعلی حضرت پادشاه ایران به وی (داری) اعطا گردیده است و طرف دوم قرارداد خوانین بختیاری. این قرارداد در شش ماده، به شرح زیر تدوین و تنظیم شده است:

ماده یکم

طرف اول قرارداد حق خواهد داشت که پس از عقد و امضاء این قرارداد به مدت پنج سال، کلیه عملیات حفاری، بازرسی، تحقیقات و مطالعات لازم را برای اکتشاف نفت در قلمرو بختیاری انجام دهد و به علاوه طرف اول قرارداد مجاز

خواهد بود که در ارتباط با تجارت خود چنانکه لازم بداند دست به احداث راه های اصلی، جاده ها و احداث خطوط لوله بزند. و همچنین طرف اول قرارداد می تواند در صورت لزوم خانه های مسکونی، انبارها، کارگاه ها و غیره را در جهت انجام مقاصد خود احداث و ایجاد کند.

خوانین بختیاری تقبل کرده اند، که زمین های غیرمزروعی را به طور رایگان برای چنین اقداماتی واگذار کنند، ولی زمین های زراعتی و یا زمین های مزروعی دیم را که به وسیله باران کشت و کار می شوند می بایست به وسیله طرف اول قرارداد با قیمت روز و عادلانه خریداری نماید. هر زمانی که طرف اول قرارداد تصمیم بگیرد یک قرارگاه دائم در هر محلی تاسیس کند بایستی دو برج دیده بانی جهت مأمورین حفاظتی احداث کند. و چنانچه درخصوص قیمت زمین اختلاف نظری بین طرفین به وجود آمد نهایتاً موضوع می باید به وسیله کنسول انگلیس در محمره (خرمشهر) و رئیس حفاظت که توسط طرف دوم قرارداد تعیین می شود حل و فصل گردد.

طرف دوم قرارداد با توجه به اینکه سالیانه مبلغ دو هزار لیره استرلینگ دریافت می کند متعهد می شود که از راه ها و خانه های مسکونی و سایر ساختمان ها در کلیه مناطق حفاری و همچنین از تمام کارکنانی که طرف اول قرارداد برای انجام مقاصد خود استخدام می کند حفاظت نماید. این قرارداد زمانی که طرف اول قرارداد کار خود را آغاز و تا موقعی که کار خود را در قلمرو بختیاری ترک نماید معتبر خواهد بود.

هرگاه طرف اول قرارداد قبل از پایان پنج سال، کار خود را رها کند، طرف دوم قرارداد هیچ گونه وجهی دریافت نخواهند کرد، اما اگر طرف اول قرارداد بعد از انقضای پنج سال به کار خود ادامه دهد می بایست مبلغ فوق الذکر را به طرف دوم قرارداد بپردازد، این مبلغ سالیانه به اقساط چهارگانه تقسیم می گردد. اولین قسط پس از امضاء این قرارداد پرداخت خواهد شد. در مقابل طرف دوم قرارداد مسئولیت هرگونه سرقت که اتفاق بیفتد و یا هرگونه خسارت و ضرری که از طرف طوایف بختیاری به کارکنان طرف اول قرارداد و یا خانه ها، کارگاه ها و یا دارائی و اثاثیه قرارگاه ها وارد شود به عهده می گیرد و خسارات وارده را جبران خواهد کرد. لازم است که نماینده طرف اول قرارداد تمام وجوه نقد خود را در یک

جعبه قفل کرده و در یک محل امنی بگذارد. تا زمانی که نفت کشف شود و طرف دوم قرارداد موظف است دو گروه نگهبان در دو نقطه ای که عملیات حفاری آغاز شده در اختیار طرف اول قرارداد قرار دهد، و هنگامی که نفت کشف شود و عملیات حفاری در چند نقطه گسترش یابد طرف دوم قرارداد می بایست چند گروه نگهبان در نقاط مختلف جهت حفاظت از منطقه عملیات به محل کار اعزام نماید.

ماده دوم

اگر به اندازه کافی نفت در قلمرو بختیاری کشف و تولید گردد که طرف اول قرارداد بتواند آن را تصفیه و صادر کند به استناد صفحه یک این قرارداد می تواند تعهدا به کار خود ادامه دهد و هنگامی که خط لوله احداث گردید نفت برای تصفیه وارد پالایشگاه شد طرف اول قرارداد موافقت خواهد کرد که هر ساله مبلغ یک هزار لییره استرلینگ به طرف دوم قرارداد بپردازد و به این ترتیب سالیانه سه هزار لییره استرلینگ طی چهار قسط به منظور حفاظت از خط لوله، جاده ها، خانه ها، تجهیزات و قرارگاه ها همان طوری که قبلا موافقت به عمل آمد پرداخت خواهد شد، به علاوه پس از تشکیل یک یا چند شرکت در جهت کشف نفت در سرزمین بختیاری و پس از آن که نفت در خط لوله جریان پیدا کرد. طرف اول قرارداد متعهد می شود که سه درصد از کلیه سهام معمول را که تمام بهای آن یکجا پرداخت خواهد شد به طرف دوم قرارداد بپردازد.

ماده سوم

چنانچه چشمه های نفت موجود به وسیله کارکنان طرف اول قرارداد خراب یا آسیب ببیند طرف اول قرارداد موافقت خواهد کرد به طرف دوم قرارداد خسارت بپردازد. در صورتی که در رابطه با جبران خسارت بین طرفین اختلاف نظری بروز نماید کنسول دولت امپراطوری انگلستان در اصفهان به عنوان میانجی مسئله را حل و فصل خواهد نمود.

ماده چهارم

طرف دوم قرارداد متعهد می شود که یکی از خوانین با نفوذ را به ریاست امور

حراست منصوب کند تا بتواند هر دو دسته یعنی هم مأمورین حفاظتی و هم کارگران ایرانی را که در استخدام طرف اول قرارداد هستند کنترل و سرپرستی کند و چنانچه هر کدام از نگهبانان یا کارگران ایرانی در کار خود تجاها و سستی کند پس از اخطار نماینده اول قرارداد می بایست مورد بازخواست و مجازات قرار گیرد و او را وادار به انجام وظیفه کند و اجازه ندهد که در آینده مزاحمت های دیگری بوجود آورد. در صورتی که نگهبانان وظایف خود را به طور صادقانه انجام داده و رضایت خاطر طرف اول قرارداد را فراهم کنند عمدتاً شایستگی و لیاقت آنها نشان داده خواهد شد.

ماده پنجم

پرداخت وجه نقد توسط طرف اول قرارداد به طرف دوم قرارداد صرفاً به خاطر پیشنهادات ویژه ای است که در این قرارداد مورد بحث قرار گرفته است، و چنانچه طرف دوم قرارداد در انجام وظایف خود قصور یا کوتاهی نماید، طرف اول قرارداد حق خواهد داشت که پس از تسلیم گزارش به کنسولگری دولت امپراطوری بریتانیا در اصفهان تقاضای جبران خسارت کند. طرف دوم قرارداد در مقابل افرادی که این قرارداد را به رسمیت نشاسند و مزاحمت های فراهم نمایند جوابگو خواهد بود.

ماده ششم

پس از انقضاء مدت امتیاز، اعلی حضرت شاه ایران، تمام ساختمان ها و اموال طرف اول قرارداد در منطقه به طرف دوم قرارداد تعلق خواهد گرفت.

مندرجات مواد فوق الذکر صحیح و قابل قبول است.
امضاء: صمصام السلطنه (نجفقلی)

تمام مطالب فوق الذکر صحیح و قابل قبول است.
امضاء: شهاب السلطنه (غلامحسین)
علی قلی بختیاری سردار اسعد - نصیر بختیاری صارم الملک

آقایان: صمصام السلطنه - سردار اسعد - شهاب السلطنه و صارم الملک در حضور اینجانب این قرارداد را با خط خود امضاء و به مهر خود ممهور کرده اند. امضاء محبتقی امین الشریعه. (امین الشریعه منشی اول پریس، کنسول انگلیس در اصفهان بود).

به تاریخ پانزدهم نوامبر ۱۹۰۵ میلادی برحسب وکالتی که آقای ویلیام نوکس داری و شرکاء به این جانب تفویض کردند حسب الوظیفه این سند را امضاء می کنم.
امضاء: پریس ژنرال کنسول دولت پادشاهی انگلستان در اصفهان
امضاء: رینولدز سر مهندس منطقه عملیات حفاری در منطقه مسجد سلیمان

در فاصله سه ساله قرارداد ۱۹۰۵ تا اکتشاف نفت در میدان نفتون به سال ۱۹۰۸ اتفاقاتی روی داد که موجب شد داری برای جلب حمایت مادی وزارت دریاداری بریتانیا، نیمی از سهام خود را در اختیار دولت بریتانیا قرار دهد. بنا بر این از این پس و خصوصاً با اکتشاف نفت، دیگر دولت انگلیس به طور رسمی طرف معامله بختیاری ها محسوب می شد. طی این مدت خوانینی که قرارداد ۱۹۰۵ را امضاء کرده بودند کم و بیش از مزایای اندک حق الزحمه نگاهبانی و دیگر پرداخت ها بهره مند بودند.

در سال ۱۹۰۸ میلادی زمین میدان نفتون با فوران نفت و گاز به ضربات مته حفاری "رینولدز" (George Bernard Reynolds) پاسخ داد تا شرکت نفت انگلیس و پرشیا (Anglo Persian Oil Company (A.P.O.C) و سپس (A.I.O.C) Iranian Oil Company متولد شود. از آنجا که در قرارداد داری، ایجاد شرکت های فرعی پیش بینی شده بود، کاوشگران با مطرح کردن ایجاد شرکتی برای بختیاری ها، تلاش کردند درصدی را که قرار بود با بهره برداری نفت به بختیاری ها بپردازند، به عنوان سهامی برای یک شرکت فرعی جدید سرمایه گذاری نمایند. این امر باعث شد در سال ۱۹۰۹ و به فاصله یک سال پس از تولد (A.I.O.C) شرکتی فرعی به نام شرکت نفت انگلیس و بختیاری (Anglo (A.B.O.C) - Bakhtiary Oil Company با اختصاص سهامی برای خوانین بختیاری ایجاد گردد.

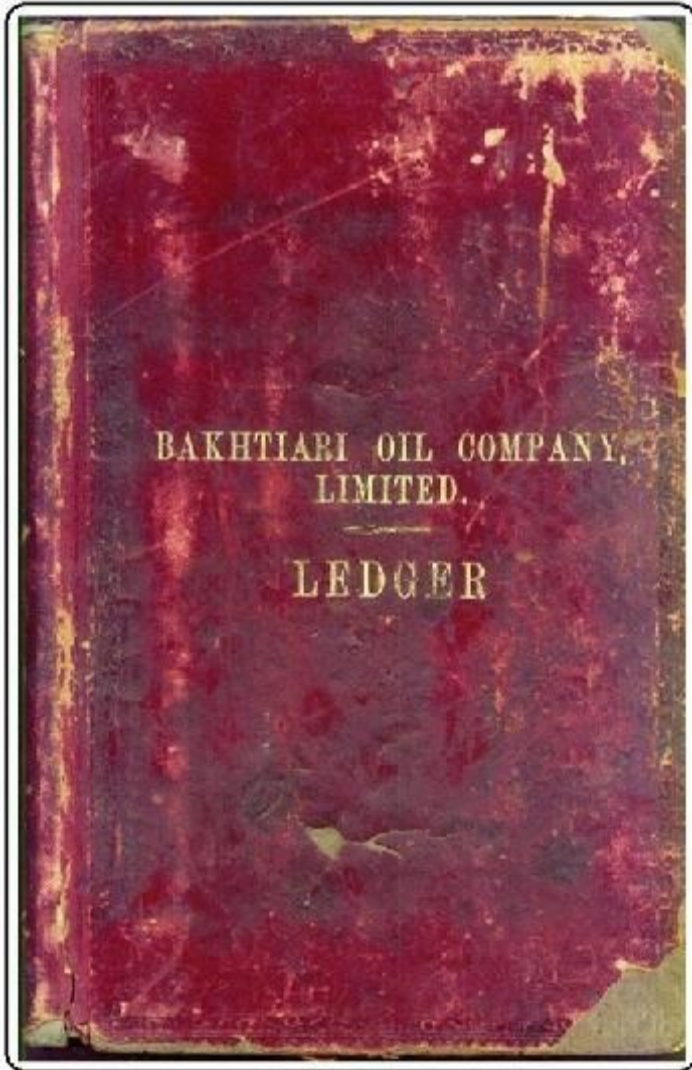
تجربه مالکیت خصوصی افراد بر چاه های نفت در ایالات متحده و بریتانیا وجود

داشت و سرمایه گذاران بریتانیایی با زرنگی خاص این نکته را به خوانین بختیاری یادآوری می کردند که در غرب اگر کسی در زمین هایش چاه نفت پیدا کند مالک آن چاه خواهد بود و شما هم حق دارید مالک چاه های نفت خودتان باشید!

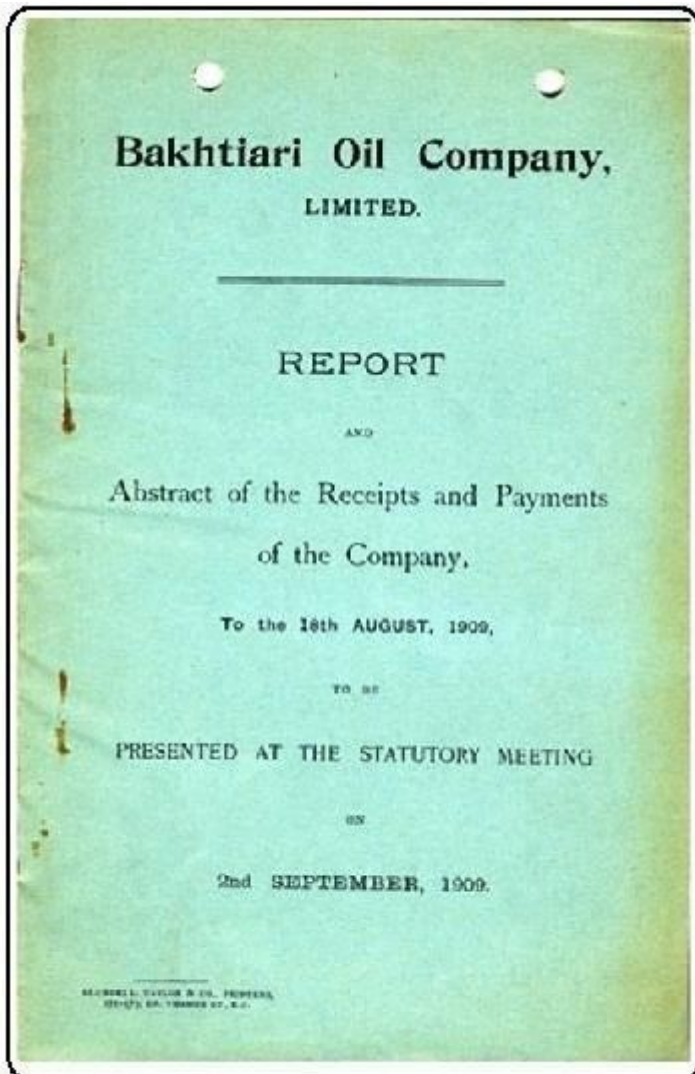
البته شرکت نفت انگلیس و بختیاری از درج روی کاغذ فراتر نرفت و محدود به پرداخت هایی محدود به خوانین بختیاری بابت حق نگاهبانی و اجاره زمین های تحت تملک شان شد و سهامی نیز در اختیار ایشان قرار گرفت که از حق تعریف شده نیز بسیار کمتر بود.

درآمد واقعی بختیاری ها از قرارداد ۱۹۰۵ و شرکت نفت انگلیس و بختیاری هیچگاه پرداخت نشد و نهایتاً در بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۱۵ خورشیدی، سهام ایشان نیز در اختیار دولت مرکزی قرار داده شد.

در ماده واحده قانون تامین اعتبار برای خریداری سهام بختیاری ها در شرکت نفت انگلیس و ایران که در تاریخ فوق به تصویب رسید، مجلس شورای ملی به ریاست حسن اسفندیاری به وزارت مالیه اجازه داد از مجموع مبلغ ۲۷ میلیون و ۷۵۷ هزار و ۹۹۳ ریال و ۶۰ شاهی، قیمت سهام بختیاری ها در شرکت نفت استخراج اولی (همان شرکت نفت انگلیس و بختیاری) از شرکت های تابعه نفت ایران و انگلیس انتقالی به دولت، هر مبلغ که در سال ۱۳۱۵ تادیه شده به پای اعتبار تاسیسات اقتصادی عام



کتاب قدیمی شرکت نفت بختیاری شامل گزارشات روزانه سالهای
۱۹۱۴ الی ۱۹۱۶ میلادی (۱۲۹۲ الی ۱۲۹۴ ش)



گزارش و چکیده ای از رسیدها و پرداخت های شرکت های تا ۱۸ آگوست ۱۹۰۹ میلادی (مرداد ۱۲۸۸ ش)

Agreement between the People and the National Bank

In the name of God the Most Gracious, the Most Merciful... The National Bank... The Government... The People...

...the National Bank... the Government... the People... the National Bank... the Government... the People...

...the National Bank... the Government... the People... the National Bank... the Government... the People...

Art

are responsible for any damage which is sustained or loss of damage... which may be incurred through the National Bank... the National Bank... the Government... the People...

...the National Bank... the Government... the People... the National Bank... the Government... the People...

...the National Bank... the Government... the People... the National Bank... the Government... the People...

متن انگلیسی قرارداد بین سران بختیاری با نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران



متن انگلیسی قرارداد بین سران بختیاری با نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران

بیوگرافی خوانین بختیاری امضاکننده قرارداد نفتی داری

۱ - حسینقلی خان ایلخانی

المنفعه منظور در بودجه ۱۳۱۵ محسوب و اعتبار بقیه را در بودجه سال ۱۳۱۶ تامین نماید.

فرجام نافرجام مشارکت حقوقی بختیاری ها در صنعت نفت دلایل متعددی داشت. دلایلی که خود به نوعی دلایل نافرجام تلاش های این قوم در احقاق حقوق خویش نیز هست. (۱)

حسینقلی خان ایلخانی پسر بزرگ جعفرقلیخان، مادرش بیبی شاهپسند دختر علی صالح خان است. حسینقلی خان در سال ۱۲۵۲ ه ق متولد شد. او بعد از کشته شدن پدرش و پس از مدتها معارضه با عمویش کلبعلی خان ناچار شد در سن بیست سالگی به خدمت منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان درآید، منوچهر خان در همان ایام جهت سرکوبی محمدتقی خان به منطقه بختیاری لشکرکشی کرده بود، او با حمایت معتمدالدوله مورد توجه میرزا تقیخان امیرکبیر قرار گرفت و این پشتیبانی باعث شد که طایفه بابادی که از طوایف رقیب بود نیز به قلمرو وی اضافه گردد و از آنان پس رئیس طایفه بابادی نیز شد حسینقلی خان در سال ۱۲۶۹ ه ق از طرف ناصرالدین شاه به لقب ناظم بختیاری مفتخر گردید و در سال ۱۲۷۶ ه ق رسماً فرمان ایلخان گری بختیاری را به دست آورد و بر تمام طوایف بختیاری مسلط شد و مدت سی سال حکمران بختیاری شد و همین باعث شد که ثروت هنگفتی به دست آورد.

او در این مدت توانست نظم و امنیت را در بختیاری ایجاد کند، و ریشه راهزنان را براندازد، و به عمران و آبادی و ساختن کاروانسرای بسیاری بپردازد و دارای قدرت و نفوذ بسیاری شود، و چون در اصفهان نیز ثروت، نفوذ، قوای نظامی و طول حکمرانی، رابطه با شرکت مکنزی باعث گردید تا نسبت به موقعیت وی سوء ظن حاصل شده؛ ظلال سلطان بارضایت ناصرالدینشاه دستورقتل وی را صادر کردند به همین دلیل در تابستان سال ۱۲۹۹ ه ق حسینقلی خان برای دیدار ظلال سلطان به اصفهان رفت و در همین سفر بود که او را به قتل رسانیدند. به این



نشسته از چپ: یوسف خان امیر مجاهد- نصیر خان سردار جنگ - حاج خسروخان سردار ظفر -
تجفقلی خان صمصام السلطنه - حاج علیقلی خان سردار اسعد - نفر اول سمت راست: جعفرقلی خان
سردار اسعد

ترتیب که ابتدا ایلخانی و پسرانش و جمعی از اعیان برای تماشا مشق سربازان دعوت شدند پس از اتمام مراسم و مراجعت ایلخانی و پسرانش، مراجعت کردند و در همان شب ایلخانی را به قتل رساندند و صبح شهرت دادند که ایلخانی سخته کرده است و نعش او را با کمال احترام در تخت فولاد در تکیه میر به خاک سپردند. حسینقلی خان در مدت زندگی هشت همسر اختیار کرد که دلیل اصلی آن ازدیاد نسل و افزایش ثروت در یک خانواده، رفع اختلافات بین طوایف و ایجاد وحدت و یکپارچگی ایلی بود و ماحصل این ازدواجها جمعاً شش پسر و دوازده دختر بود.

۲ - علیقلی خان سردار اسعد

علیقلی خان سردار اسعد، پسر سوم و چهارمین فرزند حسینقلیخان ایلخانی از تیره هفت لنگ بختیاری و نوه دختری نجف خان - نوه الیاس خان - است. در سال ۱۲۷۴ ق در چهارمحال متولد شد. سایر برادران او اسفندیارخان و نجفقلی خان (برادران بزرگتر) و خسروخان سردارظفر، یوسف خان امیرمجاهد و امیرقلیخان (برادران کوچکتر) بودند. او خواهر دلآوری به نام بی بی مریم نیز داشت که بعدها به واسطه اقداماتش در مشروطه و هواداری از آلمانها در طی جنگ جهانی اول مشهور شد.

پس از طی دوران کودکی در اوایل جوانی مشغول تحصیل شد و پس از آموختن قرآن و عربی به تحصیل علوم خارجی پرداخت. در کنار این آموزشها در سوارکاری و تیراندازی نیز مهارت یافت؛ چنانکه از لحاظ تحصیلات و سطح فکر بر برادران و سایر خاندانگان بختیاری برتری یافت. اولین بار در سن ۲۱ سالگی در سال ۱۲۹۵ ق از دواج کرد و بعدها نیز همسران دیگری برگزید.

در سال ۱۲۹۸ ق به اتفاق پدرش - حسینقلی خان - و برادرش - اسفندیارخان - به تهران احضار شد. دوبرادریه همراه صدسوار جزء کشیکخانه سلطنتی شدند، اما پس از مدتی به تقاضای ظلال سلطان حاکم بختیاری - به اصفهان بازگشتند. در سال ۱۲۹۹ ق که حسینقلی خان به دست ظلال سلطان کشته شد، علیقلی خان و اسفندیارخان در اصفهان زندانی شدند و سایر برادرانشان در کوههای بختیاری در میان ایل پنهان بودند. در این زمان عموها و عموزادگان علیقلی خان در حق آنها بی انصافی کرده و املاک و اموال آنها را به تصاحب خود درآوردند و کوششهای مادر نیز برای جلوگیری از اقدام آنها سودی نبخشید. بدین ترتیب علیقلی خان یک سال در زندان به سر برد و بعد از آزادی به امید دیدار بستگان و از سر گرفتن زندگی پیشین

عازم بختیاری شد که البته به دلیل برخورد و رفتار سرد عموها و اقوامش با پشیمانی از رفتن به بختیاری، عازم تهران شد. در آنجا مورد توجه و عنایت صدراعظم - امین السلطان - قرار گرفت و در سال ۱۳۰۸ ریاست سواران بختیاری را با درجه سرنثی بر عهده گرفت و در ۱۳۱۱ نشان و حمایل امیرتومانی را دریافت کرد.

بعد از قتل ناصرالدین شاه، علیقلی خان با سواران تحت اختیار خود به حفاظت از کاخ گلستان پرداخت. در سال ۱۳۱۸ راهی اروپا شد و دو سال بعد به ایران بازگشت. در ایام سلطنت مظفرالدین شاه به پاس وفاداری به دولت هزار تومان مقرری برای او در نظر گرفته شد. در سال ۱۳۲۱ پس از فوت اسفندیارخان سرداراسعد علیقلیخان به سرداراسعد ملقب شد. تا اینکه در سال ۱۳۲۴ اق برای معالجه چشمان خود عازم اروپا شد و در پاریس اقامت گزید. در این سفر خبر تعطیلی مجلس به او رسید و پس از ملاقات با سرآرتور هاردینگ معاون وزیر خارجه انگلیس باعزمی راسخ برای بازگرداندن مشروطیت، پس از فراهم کردن مقدمات کار به طرف ایران حرکت کرد و از طریق خوزستان وارد ایران شد. علت اینکه سرداراسعد جنوب را برای ورود خود انتخاب کرد، این بود که با خیالاتی که در سرداشت، دیگر نمیتوانست از راه روسیه یا آذربایجان وارد ایران شود و از طرف دیگر حاکم قدرتمند خوزستان، شیخ خزعل بود که واهمه ای از حکومت تهران نداشت و علیقلی خان لازم دید که برای اطمینان از پشت جبهه و اینکه در دوران انقلاب از پشت سر خطری متوجه طایفه بختیاری نشود، با شیخ خزعل قراردادهایی را امضا کند و حتی مبلغی هم به عنوان قرض از او دریافت کرد. علاوه بر این، او باخوانین قشقایی و همچنین بعضی از برادران و عموزادگانش نیز که رقیب او محسوب میشدند، قرارداد و پیمان وفاداری بست.

بعد از اینکه علیقلی خان مشغول جمع آوری قوا شد و نیرویی نزدیک به هفتصد نفر را گردآورد، به طرف اصفهان که قبلا با همکاری و راهنمایی دوردور او به دست برادرش - صمصام السلطنه - فتح شده بود، حرکت کرد.

به این ترتیب، سرداراسعد بر تصمیم خود مصمم بود. ولی تا حد امکان سعی میکرد بین نیروهای خود و نیروهای امیرمفخم بختیاری که طرفدار شاه بود، درگیری پیش نیابد. به هر حال، وی عازم تهران شد و پس از زدوخوردهای مختصری با نیروهای دولتی، درحالیکه اردوی جنوب به رهبری خودش و اردوی شمال به رهبری محمدولی خان تنکابنی به یکدیگر پیوسته بود، وارد تهران شدند و بهارستان را تصرف

کردند. پس از چند روز، خلع محمدعلیشاه و به سلطنت رسیدن احمد شاه قاجار اعلام شد.

به طور کلی در انگیزه پیوستن سردار اسعد به جریان مشروطه خواهی و باز گشایی مجدد مجلس، نظرات مختلفی ابراز شده است که برای جلوگیری از اطاله کلام به آن نمیپردازیم.

بعد از اعاده مشروطیت، سردار اسعد در پست وزارت داخله به ایفای نقش پرداخت و پس از مدتی هم به پست وزارت جنگ رسید. اما با اینحال به دلیل رقابت و دشمنی میان فاتحان تهران بعد از اعاده مشروطیت، علیقلیخان سردار اسعد نیز از این دسته بندیها در امان نماند. او ابتدا به جناح اعتدالیون و سپس به دموکراتها پیوست. کابینه مستوفی الممالک با حمایت و نفوذ او به سر کار آمد و در همین دوران به علت انجام چند ترور و کشته شدن چند تن از دو طرف، دولت در صدد خلع سلاح جناح اعتدالیون، که در آن ستارخان و باقرخان و سپهدار تنکابنی قرار داشتند، برآمد و آنها را با خشونت خلع سلاح کرد که این امر باعث نفرت عامه از دولت و به خصوص سردار اسعد شد.

در این دوران که سردار اسعد در صدد تثبیت موقعیت خود بود، عضدالمملک - نایب السلطنه احمدشاه - فوت کرد و از جناح دموکراتها مستوفی الممالک و از جناح اعتدالیون ناصرالمملک کاندیدای این مقام شدند. جناح اعتدالیون در این مبارزه پیروز شد و ناصرالمملک به مقام نیابت سلطنت رسید. به این ترتیب سردار اسعد که خود را شکست خورده میدید، با ناراحتی و به بهانه معالجه چشم عازم اروپا شد. ورود محمدعلی میرزا، شاه مخلوع به ایران برای تصرف تاج و تخت، موجب وحشت ناصرالمملک شد و به همین جهت به بختیاریها روی آورد و از سردار اسعد نیز دلجویی کرد تا به ایران بازگردد. سردار اسعد هم با تلگراف از بختیاریها خواست تا علیه محمدعلیشاه جنگیده و در این مبارزه مقاومت کنند. سردار اسعد پس از دفع حمله محمدعلیشاه توسط سواران بختیاری و مجاهدان شمال در دوران اولتیماتوم روسیه به ایران، وارد تهران شد، امور را سر و سامان بخشید و خطر روسیه را دفع کرد.

علیقلیخان سردار اسعد در زمینه های مختلف فرهنگی، علمی و نظامی خدمات مختلفی در ایران انجام داده است. از جمله خدمات فرهنگی او میتوان به تأسیس مدرسه های به سبک جدید در بختیاری و اعزام محصلان و دانشجویان این مدرسه به خارج از کشور اشاره کرد. وی کتب مختلفی را ترجمه و تألیف کرده که از جمله

تألیفات او کتاب تاریخ بختیاری و تعدادی از ترجمه های او نیز عبارتند از: مارگریت اثر الکساندر دوما و هانری سوم از زبان فرانسه. همچنین، دوره کتاب آبی به دستور و خرج او به فارسی ترجمه و سفرنامه شرقی و تاورنیه نیز به دستور او ترجمه شده است.

علیقلیخان در زمینه امور نظامی نیز اصلاحاتی را در تشکیلات ژاندارمری به وجود آورد و همچنین بازرسانی را برای سرکشی به واحدهای پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه معین کرد و یک دانشکده نظامی نیز برای تربیت افسران تأسیس کرد. او در دوران زندگی بر حسب خدمات مختلفش، نشانها و مدارج نظامی مختلفی از جمله درجات سرهنگی، سرتیپی و لقب سردار اسعد و نشان قدس به دست آورد. حتی در سال ۱۳۲۷ق مجلس شورای ملی طی جلسهای از وی به خاطر خدماتش در راه آزادی تشکر و قدردانی کرد و لوح تقدیر زرینی از طرف مجلس به او اعطا شد.

به هر ترتیب، سردار اسعد پس از گذراندن یک عمر پرحادثه و پرفراز و نشیب در کوههای بختیاری و زندگی در پاریس و میدان جنگ در سال ۱۳۳۲ق بینایی خود را به طور کامل از دست داد و در سال ۱۳۳۴ق نیز دچار سکت و فلج شد و دو سال بعد از آن در هفتم محرم سال ۱۳۳۶ق و در سن ۶۲ سالگی بدورد حیات گفت و در حالیکه جنازه اش باشکوه هرچه تمامتر بر روی توپ حمل می شد، پس از تشییع به اصفهان منتقل و در مقبره خانوادگی او در تخت پولاد به خاک سپرده شد.

در وصیتنامه سردار اسعد از شش تن اولاد ذکور او نام برده شده که عبارتند از: جعفر قلیخان سردار بهادر، محمدتقی امیر جنگ، منوچهرخان، محمد قلیخان، محمدخان سالار اعظم و خان باباخان. از میان این افراد جعفر قلیخان که بعدها ملقب به سردار اسعد سوم شد، از بقیه فرزندانش مشهورتر است که در زمان رضاخان به مقامات بالایی دولتی رسید. اما در حالی که وزیر جنگ بود، متهم به توطئه علیه امنیت کشور شد و در زندان قصر محبوس و در فروردین ۱۳۱۳ش در زندان کشته شد.

از سایر فرزندان سردار اسعد اطلاعات بسیار اندکی موجود است؛ تا آنجا که از محمد قلیخان، تنها نامی در منابع آمده است. لازم به ذکر است که سردار اسعد دخترانی هم داشته؛ ولی به طوری که معمول آن زمان بوده، اسم آنها در وصیتنامه نیامده است. بنابراین از تعداد آنها اطلاعی نداریم.

در یک جمع بندی کلی میتوان گفت که سردار اسعد از جایگاه ویژه ای در میان ایل بختیاری برخوردار بوده است. بدین ترتیب که از نظر علم و دانش و اخلاق بر آنها

برتری داشته و در کتب مربوط به ایل بختیاری به ندرت از او در دسته بندیهای خانوادگی نام برده شده است؛ تا آنجا که میتوان او را محور اتحاد ایل دانست؛ چرا که در بسیاری از موارد که تشنجات داخلی ایل میرفت تا جایی خود را به جنگ دهد، او با درایت کامل از جنگ و خونریزی جلوگیری میکرد. از طرف دیگر مثل گروهی از خوانین بختیاری نبود که به هنگام قدرت دست خود را به ظلم و اجحاف و رشوه گیری و ... آلوده میکردند؛ بلکه بسیار فهمیده و با گذشت بود.

۳ - غلامحسین خان سردار محتشم

غلامحسین خان (شجاع السلطان، شهاب السلطنه، سردار محتشم) پسر چهارم امامقلی خان حاجی ایلخانی و مادرش حاجیه بی بی زینب دختر ابدال خان و خواهر مادری صمصام السلطنه در سال ۱۲۷۵ ه ق متولد شد و برای اولین بار در سال ۱۹۰۵ م، ۱۳۲۳ ه ق و بار دیگر در سال ۱۹۰۷ م برای مدتی به عنوان ایل بیگی بختیاری انتخاب شد. در اواخر سال ۱۹۰۶ م، ۱۳۲۴ ه ق و اوایل سال ۱۹۰۷ م، ۱۳۲۵ ه ق که بین اولاد ایلخان و حاجی ایلخانی بر سر تصاحب عنوان ایلخانی اختلاف به وجود آمد، او خود را به سفارت انگلیس نزدیک کرد.

غلامحسین خان در سال ۱۳۲۵ ه ق با عنوان شهاب السلطنه به سمت ایلخان بختیاری برگزیده شد و بنابراین مسائل شرکت نفت مستقیماً به او ارتباط پیدا کرد. محمدعلیشاه نیز به او دستور داد تا دو بیست سوار بختیاری به تهران اعزام کند، نزدیکی محمدعلیشاه با شهاب السلطنه این سوء ظن را در اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در تهران به وجود آورد که مباداموقعیت جدید شهاب السلطنه او را برای وارد کردن فشار بر سندیکای امتیازات یاری کند به وجود آورد. این انتصاب چندان دوام نیاورد و در همان سال نجفقلی خان صمصام السلطنه توانست مقام ایلخانی را تصاحب کند و بعد از فتح اصفهان و مراجعت سردار اسعد دوم از اروپا؛ علیقلی خان برای یکپارچه ساختن قدرت بختیاری نیاز مبرمی به همکاری اولاد حاجی ایلخانی داشت به همین خاطر غلامحسین خان را که لقب سردار محتشم یافته بود، مطمئن کرد که هر گونه امتیاز یا درآمدي از رهگذر این تغییرات نصیب اولاد ایلخانی و حاجی ایلخانی گردد به طور مساوی بین دو خانواده تقسیم خواهد شد و بر اساس آن در سال ۱۳۲۷ ه ق، م ۱۹۰۹ مقوله نامهای بین طرفین متعقد گردید. سردار محتشم بعد از فتح تهران در بعضی از کابینه ها شرکت داشت و او در

سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ و ۱۹۱۲ سه بار ایل بیگی دوبار در سال ۱۳۲۵ هـ ق، ۱۳۲۴ هـ ق سمت ایلخانی بختیاری را به عهده داشت. سردار محتشم یکی از متمولترین خوانین بختیاری بود، به طوری که بعد از واقعه شلیل و خلع سلاح سربازان دولتی در خاک بختیاری دولت مرکزی مبلغ هشتاد هزار تومان مالیات عقب افتاده قبلی را از او دریافت کرد.

در دوره نخست وزیری سردار سپه، در سال ۱۳۰۲ با حمایت وی، سردار محتشم به ایلخانی گری منصوب شد و یک سال بعد جای خود را به سردار ظفر داد و در سال ۱۳۰۵ به منظور معالجه راهی اروپا شد و در ۱۳۰۶ درگذشت. از غلامحسین خان سردار محتشم پسران متعددی به جای ماند که میتوان از بین آنان آقاخان بختیاری، حمید بختیاری، ابدال بختیاری و مجید بختیاری را نام برد.

۴ - نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری

نجفقلی خان ملقب به صمصام السلطنه، پسر دوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری و برادر بزرگتر حاج علیقلی خان سردار اسعد است. مادرش دختر شفیع خان و نوه حبیبالله خان - جد خوانین بختیاری - است. نجفقلی خان در سال ۱۲۶۷ ق در چهارمحل متولد شد. خواندن و نوشتن را تا حد لازم فرا گرفت و تیراندازی و سواری و جنگهای چریکی و محلی را تا شانزده سالگی آموخته و از دستیاران پدر شد.

در سال ۱۲۹۹ ق که ایلخانی بر اثر سعایت فرهاد میرزا معتمدالدوله - عموی شاه - به دستور شاه و امر ظلال سلطان به قتل رسید و اسفندیار خان و علیقلی خان محبوس شدند، نجفقلی خان سرپرستی خانواده ایلخانی را به عهده گرفت و با وجود قهر و غضب دولتیان، اعتبار و شئون خاندان ایلخانی را حفظ کرد. وی پس از فوت اسفندیار خان در ۱۳۲۱ مدتی به سمت ایل بیگی و پس از درگذشت محمدحسین خان سپهدار ق ۱۳۲۲ چندین بار به طور متناوب در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و ۱۹۱۲ م به سمت ایلخانی بختیاری منصوب شد.

بعد از حمله بختیارها به اصفهان، صمصام السلطنه حکومت اصفهان را به دست گرفت. اما بعد از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه و استقرار مشروطیت و تسلط بختیارها بر اوضاع، صمصام السلطنه نیز به تهران آمد و از سال ۱۳۲۹ ق به کابینه محمدولیخان تنکابنی - سپهدار اعظم - راه یافت و وزیر جنگ شد. این کابینه به

سبب ترکیب ناموزون خود با عدم اعتماد عمومی مواجه شد. در سال ۱۲۹۰ش سپهدار تنکابنی از رئیس الوزرای عزل و صمصام السلطنه به سمت وی گماشته شد. کابینه او در ۲۷ رجب ۱۳۲۹ق تشکیل شد. از حوادث مهم کابینه اول صمصام السلطنه، دفع شورش محمدعلی میرزا و مصادره اموال شجاع السلطنه به دستور مورگان شوستر آمریکایی بود. نجفقلی خان در کابینه اول هم رئیس الوزرا بود و هم وزیر جنگ. صمصام السلطنه در کابینه دوم خود در ۷ ذیحجه ۱۳۲۹ق مقام رئیس الوزرای و وزارت داخله را به عهده داشت. در همین دوره بود که صمصام السلطنه دستور توقیف روزنامه ها و مدیران آنها را صادر کرد. از این رو، تحریکات علیه کابینه او افزایش یافت و مردم خواستار حکومت سعدالدوله شدند. صمصام السلطنه از ناصرالملک تقاضای استعفا کرد که مورد قبول واقع شد و علاء السلطنه روی کار آمد.

در سال ۱۲۹۷ش کابینه صمصام السلطنه دوباره روی کار آمد و او از طرف احمدشاه به رئیس الوزرای انتخاب شد. این کابینه را میتوان در اصل کابینه چهارم او دانست؛ چون زمانی که کابینه دوم تشکیل شد، بعد از مدتی تحولاتی در آن صورت داد که کابینه سوم نام گرفت. زمامداری او در کابینه چهارم مصادف با پایان جنگ بین الملل اول بود و آشفتگی در سراسر کشور به چشم میخورد. مردم از کابینه جدید استقبال نکردند و سوسیالیستها وعده ای از مردم پایتخت به مخالفت برخاستند. مدرس وحاج آقا جمال اصفهانی امام جمعه تهران - و جمعی دیگر از علما علیه کابینه به مخالفت برخاستند و برای عملی کردن خواسته های خود به حضرت عبدالعظیم رفته و متحصن شدند. کم کم تعداد آنها به دوهزار نفر رسید که خواهان عزل صمصام السلطنه و روی کار آمدن وثوق الدوله بودند. صمصام السلطنه بعد از آگاهی از موافقت شاه با این تصمیم در مقام معارضه و دهن کجی با شاه درآمد و اقداماتی تند علیه وی انجام داد؛ به طوری که کلیه امتیازات و معاهدات را لغو کرد. شاه پس از اطلاع از اقدامات خودسرانه او تکلیف کرد تا وی استعفا دهد، ولی او نپذیرفت و از شاه خواست تا او را عزل کند. شاه نیز این کار را کرد و بعد از او وثوق الدوله به رئیس الوزرای انتخاب شد.

در دوره چهارم انتخابات مجلس که در دوره رئیس الوزرای وثوق الدوله انجام شد، صمصام السلطنه از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد. در کودتای ۱۲۹۹ش اغلب رجال سرشناس به زندان کودتاچیان افتادند، اما صمصام السلطنه در زمره معدود افرادی بود که دولت کودتا وی را آسوده گذاشت.

صمصام السلطنه در زمان نخست وزیری قوام السلطنه به فرمانروایی ایالت خراسان و سیستان منصوب شد. او قبلاً نیز در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ ق حاکم کرمان بود. در سال ۱۳۰۸ ش که شورشی در سرزمین بختیاری اتفاق افتاد، صمصام السلطنه از طرف دولت مأمور دفع غائله بختیاری شد و مدتی با اختیارات تام در چهارمحال ماند. وی در سال ۱۳۰۹ ش در اصفهان درگذشت و در تخت فولاد به خاک سپرده شد.

صمصام السلطنه مردی ساده دل و وطنخواه بود و نسبت به مشروطه تعصب داشت. اما مشروطه را فقط در نبودن محمدعلیشاه میدانست. به همین دلیل در حکومت خود مثل یک ایلخانی رفتار میکرد، نه مثل یک رئیس الوزرای حکومت مشروطه. او مجلس دوم را بست. شاید تعطیلی مجلس دوم در شرایط آن روز به صلاح مملکت بود، اما به تعویق انداختن انتخابات دوره سوم نشانه آن است که او میخواست فقط به میل خود حکومت کند. صمصام السلطنه به آداب و رسوم ایلی علاقه مند بود و در حفظ قدرت بختیاری میکوشید. صریح اللهجه بود، دروغ نمی گفت، خانه اش به رسم ایلخانی همیشه به روی مردم گشوده و سفرهایش گسترده بود، از کمک به مردم حتی به دشمنانش دریغ نمیکرد، لری و ساده صحبت میکرد، فرایض مذهبی را به جا میآورد و....

او در پیشرفت نفوذ بختیارها سهمی بسزاداشت. در دوره حکومت او عده ای محصل بختیاری به اروپا اعزام شد و برای نخستین بار شورای بازرگانان مرکب از شش بازرگان و شش نفر از دولتیان به ریاست حاج معین التجار بوشهری تشکیل یافت. صمصام السلطنه اگرچه در مجموع، از هوش و زیرکی چندانی بهره نداشت، ولی از احترام ویژه ای برخوردار بود. البته وی مقام خویش را در بین سایر خوانین مدیون همسرباهوش و سیاستمدارش بی بی صاحب جان بود. در اثر اقدامات متهورانه بی بی صاحب جان تمام بختیارها یکدل و یکزبان از صمصام السلطنه پشتیبانی کردند. بی بی درغیاب وی به نیابت از شوهرش اوضاع را به دقت زیر نظر داشت و با ارسال نامه و تلگراف وحل و فصل مسائل ایلی موقعیت شوهرش را تثبیت میکرد. از میان فرزندان صمصام السلطنه، مرتضی قلیخان نقش برجسته ای در تاریخ کشورش بازی میکرد که آن را نیز مدیون همسرباهوش و مدبرش بیبی ماه بیگم بود. مرتضیقلی خان مدتی نماینده مردم بختیاری در مجلس شورای ملی بود و مدتی نیز حکومت لرستان به وی واگذار شد و در استقرار مشروطه دوم خدمات شایسته ای را به انجام رساند.

۵ - اسفندیار خان سردار اسعد اول (صمصام السلطنه)

اسفندیار خان در سال ۱۲۶۵ق در سرزمین بختیاری متولد شد. وی پسر حسینقلی خان ایلخانی - فرزند جعفرقلیخان - بود. جد بزرگ او معروف به حیدر کور از کدخدایان یکی از طوایف لرستان بود. ولی به دلایلی چند به سرزمین بختیاری آمده و به طایفه خدر سرخ پناهنده شده و در نزد آنها به شبانی پرداخته بود. بعد از مدتی طایفه اش به مکان اختفای وی پیبردند و برای بازگرداندن او به طایفه تلاش کردند. لیکن حیدر که چند سالی در میان بختیاریها زندگی کرده بود، رضایت به بازگشت نداد. حسینقلی خان پدر اسفندیار خان در عهد ناصری نزدیک به سیسال بر طوایف بختیاری ریاست داشته و با قاطعیت و قدرت حکومت کرده بود.

بیبی خانم - مادر اسفندیار خان - از طایفه خدر سرخ از تیره زراسوند بود. از این زن سه پسر و سه دختر متولد شدند که بزرگترین آنها اسفندیار خان بود. اسفندیار خان پنج برادر و دوازده خواهر داشت که ارشد فرزندان حسینقلیخان همین اسفندیار خان بود. برادران وی حاج علیقلی خان، نجفقلی خان، حاج خسروخان، یوسفخان (امیرمجاهد) و امیرقلیخان... تحت فرمان او بودند.

حسینقلی خان در میان فرزندان او همه بیشتر به اسفندیار خان و حاج علیقلیخان علاقه داشت و بیشتر مناصب مهم را به آن دو داده بود. اسفندیار خان سرتیپ فوج سوار بختیاری در قشون ظلال سلطان بود و وظیفه نگهداری و حفظ مخارج فوج بختیاری را بر عهده داشت. در حقیقت حسینقلی خان از پروبال دادن به اسفندیار خان قصد جانشینی او را داشت که این محبت بیاندازه خان به پسرش موجبات حسادت آموزادگان اسفندیار خان، بهویژه محمدحسین خان سپهدار شد.

در سال ۱۲۹۹ق، اسفندیار خان که به همراه پدرش از سفر قشلاقی خوزستان به اصفهان آمده بود، پس از قتل پدرش به همراه حاج علیقلی خان به زنجیر کشیده شده و به زندان افتادند. یک سال بعد ظلال سلطان حاج علیقلی خان را آزاد کرد. اما اسفندیار خان در زندان ماند. ولی پس از هفت سال در ۱۳۰۷ق به دستور ناصرالدین شاه بخشیده شد. در اصل او از زندان فرار کرد. ولی با شفاعت عمویش - رضاقلی خان میرزا - بخشیده شد و شاه از او دلجویی کرد. بعد از عزل ظلال سلطان، امین السلطان - صدراعظم - اسفندیار خان را به تهران فراخواند و او را به سمت ایلخانی

بختیاری منصوب و ملقب به سردار اسعدگرد. اما اسفندیارخان بنا به ملاحظاتی، عموی خود رضاقلی میرزا را به عنوان ایلخان و خود را به عنوان ایل بیگی معرفی کرد. ولی چون امامقلی خان حاجی ایلخانی از حکم عزل خود سرباز زد، حسینقلی خان نظام السلطنه به اتفاق ایلخانی و ایل بیگی جدید مأمور توقیف او شدند. حاجی ایلخانی به دژ ملکان در دزفول فرار کرد. قوای دولتی و بختیارها او را تعقیب کردند، اما با وساطت بعضی خوانین از او درگذشتند و او به خوزستان فرستاده شد. اسفندیارخان که در آرامش و نظم خوزستان به امین السلطان - صدر اعظم - کمک کرده بود، لقب صمصام السلطنه دریافت کرد. در ۱۸۹۰م/۱۳۰۸ق امامقلی خان به ایلخانی رسید و اسفندیارخان کماکان ایل بیگ بود. در ۱۸۹۲م/۱۳۱۰ق رابطه امین السلطان و اسفندیارخان به سردی گرایید و امامقلی خان و رضاقلی خان دستگیر و زندانی شدند و خود او نیز مستعفی شد. با درگذشت حاج امامقلی خان در ۱۳۱۷ق اسفندیارخان به ایلخانی منصوب شد.

اسفندیارخان مردی جاهطلب و قدرتمند بود که هواخواه و پیرو زیادی هم داشت. در اصفهان تریاکی شد و بسیاری از خوانین بختیاری را هم تریاکی کرد. او در ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق در سن ۵۶ سالگی فوت کرد.

۶ - محمدحسینخان سپهدار بختیاری

خاندان او از خاندانهای سرشناس و اشرافی زمان خود محسوب میشدند. مادر حسینخان بیبی زینب از طایفه کیانرسی و خواهر اصلانخان چهارلنگ و پدرش، امامقلی خان ایلخانی برادر حسینقلی خان ایلخانی و پسر دوم جعفرقلی خان دورکی بود. امامقلی خان بعد از مرگ برادرش به مقام ایلخانی رسیده بود. جد وی حیدرکور بود. سه فرزند اول امامقلی خان از بی بی زینب - همسر اول او بود. محمدحسین خان ابتدا لقب سردار اشجع داشت، بعد شهاب السلطنه شد و بعد سپهدار لقب گرفت. از زمانی که قدرت از طوایف چهارلنگ به هفتلنگ منتقل شد، قدرت در این خاندان و در خانواده حسینقلی خان ایلخانی روبه رشد نهاد و هنگامی که حسینقلی خان به دست ظلال سلطان در اصفهان کشته شد، شایع بود که تحریکاتی نیز از جانب سپهدار در قتل وی نقش داشته است. او مخالف پدرش بود؛ چون میدانست که پدرش از اسفندیارخان حمایت میکند. محمدحسین خان از سوءظن دربار قاجار به خوانین بختیاری به نفع خود استفاده کرد و بعد از مرگ حسینقلی خان

اختلافاتی در خاندان بختیاری به وجود آمد. اما اختلافات رفع شد و قدرت آنها روبه ازدیاد گذاشت؛ به گونه ای که به مقابله با ظلال سلطان پرداختند و این کشمکش میان ظلال سلطان و بختیارها تا زمان عزل ظلال سلطان (۱۳۰۵ق) ادامه یافت. یکه تاز این اختلاف محمدحسینخان شهاب السلطنه (سپهدار) بود.

بعد از عزل ظلال سلطان، نظام السلطنه مافی روی کار آمد و رضاقلی خان لقب ایل بیگی گرفت. وی اسفندیارخان - پسر حسینقلی خان - را از زندان نجات داد. ولی در این زمان میان امامقلی و فرزندان وی اختلاف افتاده بود: امامقلی خان نماینده نظام السلطنه مافی در خوزستان بود. رضاقلی خان ایلخانی و اسفندیار خان ایل بیگ شدند و اولاد حسینقلی خان نیز به علت ارتباط با امین السلطان در دربار نفوذ پیدا کردند. اما طولی نکشید که امامقلی خان بنای آشوب را در بختیاری گذاشت که در نهایت منجر به جنگ شد. او در این جنگ شکست خورد و تسلیم نظام السلطنه مافی شد. این وضعیت تا سال ۱۳۰۷ق ادامه داشت. دیری نپایید که دوستی رضاقلیخان با اسفندیارخان بر سر اختلافاتی به هم خورد و رضاقلی خان با برادرش امامقلی خان از در دوستی درآمد و امامقلی خان به مقام ایلخانی رسید و اسفندیارخان همچنان ایل بیگی باقی ماند و رضاقلی حاکم چهارمحال شد. هر سه تن برای توافق به تهران رفتند و نظر آنها قبول شد. برخلاف خاندان امامقلی خان و رضاقلی، اولاد حسینقلی خان با امین السلطان از در دوستی در آمدند.

در سال ۱۳۲۱ق، زمانی که اسفندیارخان فوت کرد، محمدحسین خان به مقام ایلخانی منصوب شد و لقب سردارمفخم لقب گرفت. صمصام السلطنه به مقام ایل بیگی رسیدند. محمدحسین خان تا سال ۱۳۲۲ق در مقام ایلخانی باقی ماند و بعد از فوت وی نجفقلی خان صمصام السلطنه مقام ایلخانی و غلامحسین خان شهاب السلطنه مقام ایل بیگی را از آن خود کردند.

محمدحسین خان لقب سپهدار را در مدتی که در تبریز در دربار مظفرالدین میرزای ولیعهد بود، از وی دریافت کرد. پس از مرگ اسفندیارخان در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳ م ، محمدحسین خان به مقام ایلخانی رسید و تا سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۵ م که از دنیا رفت، در آن مقام باقی ماند. چنین شایع شد که او توسط فرزندان حسینقلی خان مسموم شده است.

۷ - امامقلی خان

امامقلی خان حاجی ایلخانی پسر دوم جعفرقلیخان و بی بی شاه پسند و برادر تتی حسینقلی خان ایلخانی است. امامقلی خان در تهران و در سال ۱۲۴۰ق در زمان سلطنت فتحعلیشاه به دنیا آمد.

پس از محنتی خان کیانرسی که قدرت خودش را بدون هیچ پشتیبانی از طرف قاجارها، به دست آورده بود، سه نفر از خوانین معروف بختیاری، از جمله علیرضا کیانرسی، کلبعلی خان زراسوند از طایفه دورکی و جعفرقلیخان بختیاروند، جهت رسیدن به قدرت با یکدیگر به جنگ پرداختند. سرانجام برادرزاده کلبعلی خان - حسینقلی خان - با کمک سه تن از برادرهایش و حمایت والی اصفهان و تأیید قانونی حکومت مرکزی تهران به قدرت رسید. او بعد از استحکام موقعیت خود در بختیاری به لقب ایلخانی رسید. حکومت طولانی و بدون صدمه ایلخانی باعث زیاد شدن ثروت و محبوبیت وی در میان بختیارها و دربار شده بود. در نتیجه طی توطئه ای در اصفهان به قتل رسید.

پس از این واقعه، منطقه بختیاری دستخوش ناامنی شد. بعد از مرگ ایلخانی شکی نبود که رهبری ایلخانی در خانواده ایلخانی باقی میماند و ایلخان جدید میبایست از میان دو برادر با شش پسر و سیزده برادرزاده انتخاب شود. از آن زمان، فامیل ایلخانی به سه بخش تقسیم شد: خاندان ایلخانی که اعقاب و پسران خود حسینقلیان ایلخانی بودند؛ خاندان حاجی ایلخانی که اعقاب برادرش امامقلی خان را شامل میشدند؛ و خاندان ایل بیگی که فرزندان دیگر برادرش رضاقلیخان بودند.

بعد از مرگ ایلخانی، بزرگترین پسرش - اسفندیارخان - و کوچکترین پسرش - حاجی علیقلی خان - به فرمان ظلال سلطان زندانی شدند و امامقلی خان و رضاقلی خان به عنوان ایل بیگی و ایلخانی برگزیده شدند. این انتخابها که به دست ظلال سلطان صورت گرفت، موجب توسعه نفوذ او در ارتباط با ولیعهد و امین السلطان شد. ناصرالدین شاه بعد از مدتی دیدگاهها و نظرات گروه ضد ظلال سلطان را در دربار پذیرفت و ضربه مهلکی به او زد که باعث شد نفوذ او منحصر به حکومت اصفهان شود.

امام‌قلی خان پس از درگذشت برادرش در سال ۱۲۹۹ق به ایلخانی منصوب شد. این انتصاب بر اختلافات بین فرزندان دوبرادر دامن زد. ولی در سال ۱۳۰۵ق پس از عزل ضلال سلطان و آزادی اسفندیارخان از زندان، از مقام خود معزول و برادرش رضاقلی خان ایل بیگی به سمت ایلخانی و اسفندیارخان هم به عنوان ایل بیگی منصوب شدند. اسفندیارخان رابطه خیلی خوبی با امین السلطان برقرار کرد. ولی بعد از مدتی این رابطه رو به سردی گرایید. به طوری که امام‌قلی خان و رضاقلی خان دستگیر و زندانی شدند و اسفندیارخان استعفا کرد. در این حال دو خان زندانی، آقاجفی - یکی از پیشوایان مذهبی اصفهان - را واسطه قرار دادند. امین السلطان هم در جواب شفاعت آقاجفی نوشت:

در مورد رضاقلی خان و امام‌قلی خان که دستشان به استبداد و زورگویی باز شده و این در رابطه با شکایت خود شما که مایل به آزادی آنها هستید، در رکاب شاهی از تهران فرستاده خواهند شد و آنچه لازمه آسایش آنها است، انجام خواهد شد.

زمانی که امام‌قلیخان از فرمان عزل خودسریچی کرد، امین السلطان - صدراعظم - به رضاقلی خان ایل بیگی و اسفندیارخان دستور داد تا چهارصد سوار بختیاری آماده کنند تا با سیصد سوار دولتی و دو عراده توپ کوهستان به جنگ امام‌قلی خان بروند. امام‌قلی خان هم ششصد سوار آماده کرد، ولی در حین جنگ نیروهای او دچار تفرقه شدند و این امر باعث شد که اوبه دژ ملکان پناهنده شود. این جنگ معروف به چغارخور بود. بعد از چند مدتی با امین السلطان به توافق رسیدند و او به خوزستان فرستاده شد تا به عنوان دستیار در خدمت حاکم خوزستان باشد.

چیزی نگذشت که بار دیگر گردونه اقبال حاجی ایلخانی به گردش درآمد و ایلخانی بختیاری شد و اسفندیارخان به سمت ایل بیگی و رضاقلی خان به عنوان حاکم چهارمحال و بختیاری منصوب شدند. اما برای سومین بار حاجی ایلخانی توسط شهاب‌الملک - حاکم خوزستان - معزول شد و برادرزاده اش اسفندیارخان به جای او نشست. چون بعد از مدتی دوباره حکومت بختیاری به ضلال سلطان داده شد و اسفندیارخان با او عداوت و دشمنی داشت، استعفا کرد و امام‌قلی خان برای چهارمین بار به سمت ایلخانی رسید. او تا سال ۱۳۱۷ که بدرود حیات گفت، در این سمت باقی ماند. در فاصله زمانی بین سال ۱۲۹۹ق، که حسینقلی خان ایلخانی کشته شد، تا سال ۱۳۲۷ق که ابتدا اصفهان و سپس تهران به نفع انقلابیون مشروطه خواه و به دست بختیارها فتح شد، ایل بختیاری دوره پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشت. در این دوره اختلافات و دسته بندیهای داخلی به نقطه اوج خود رسید و برخوردهایی هم با

رجال دولتی پیش آمد. هر از چندگاهی يك خانواده با خانواده دیگر متحد می شد، ولی بعد از گذشت زمان این اتحادی گسست و اتحادی دیگر با خاندانی دیگر صورت می گرفت.

در هر حال، در صورتی که بخواهیم پس از آگاهی از زندگی سیاسی حسینقلی خان، از زندگی خصوصی وی نیز چیزهایی بدانیم، باید گفت که وی برادرتی امامقلی خان و پسر بی بی شاه پسند بود. اما رضاقلی خان و مصطفی خان از بی بی مهربانو از طایفه دنیارونی بودند. با این تفاسیر، امامقلی خان با برادران خود دشمنی نداشت و يك جان در چند قالب بودند که روز به روز یکدل تر میشدند و حتی دولت هم به یگانگی آنها رشک میورزید.

اولین همسر حاجی ایلخانی دختر ابوالفتح خان کیانرسی بود. محمدحسین خان - نیرومندترین پسر و همان کسی که در سالهای آخر عمر ایلخانی همیشه با او در کشمکش بود - از این زن متولد شد. این ازدواج به احتمال زیاد برای رفع اختلافات بین دو تیره هفت لنگ و چهارلنگ انجام گرفته بود زن دوم حاجی ایلخانی حاجیه بی بی زینب دختر خان یکی از بانفوذترین خانهای زمان حاجی ایلخانی بود. حاجی ایلخانی از بی بی زینب سه پسر داشت: اولی غلامحسین خان سردار محتشم که فرمانده لایق نظامی بود. دومی سلطان محمدخان سردار اشجع و سومی به علی اکبر خان سالار اشرف شهرت داشت.

حاجی بی بی یکی دیگر از زنان امامقلی است که غلامحسین خان ملقب به سردار محتشم و همچنین شهاب السلطنه از او به دنیا آمدند. حاجی ایلخانی همچنین سه همسر دیگر از طوایف مختلف بختیاری داشت که در مجموع نه پسر و هفت یا هشت دختر به دنیا آوردند. نه پسر حاجی ایلخانی جمعاً ۲۵ بار ازدواج کردند و ثمره این ازدواجها ۴۵ پسر و ۲۳ دختر بود که بیشتر به عقد عموزادگان خود درآمدند.

پروفسور گارثویت در جدولی سران حاجی ایلخانی را که به مناصب و القابی رسیده بودند، چنین معرفی کرده است:

- ۱ - محمدحسین خان ملقب به سردار مفخم و سپهدار.
- ۲ - غلامحسین خان ملقب به شجاع السلطنه، شهاب السلطنه و سردار محتشم.
- ۳ - لطفعلی خان ملقب به امیر مفخم و شجاع السلطان.
- ۴ - علی اکبرخان ملقب به سالار اشرف.
- ۵ - سلطان محمدخان ملقب به معین همایون، سردار اشجع.

۶ - نصیرخان ملقب به صارم الملك، سردار جنگ.

۷ - محمد رضا ملقب به سردار فاتح.

۸ - محمود ملقب به هژبر السلطان.

۸ - جعفر قلی خان (سردار بهادر - سردار اسعد سوم)

جعفر قلی خان پسر بزرگ حاجی علی قلی خان سردار اسعدو همسر مورد علاقه اش بی بی صنم است. جعفر قلی خان در سال ۱۹۲۷ ه. ق در چهار محال متولد شد. وی در اوان کودکی به خاطر محبوس بودن پدرش، علی قلی خان در زندان ظلال سلطان صدمات زیادی دید و به همین دلیل به تهران آمد و چند سالی را تحت حمایت میرزا علی اصغر خان امین السلطان ایام خود را گذراند. پس از طی دوران کودکی، تحصیلات ابتدایی و دروس معمول زمان تعلیمات نظامی از قبیل سوارکاری و تیراندازی را فراگرفت. در سال ۱۳۲۱ ه. ق که امین السلطان از صدارت عزل و به سفر اروپا عزیمت رفت، جعفر قلی خان نیز به ایل خود برگشت و پس از مدتی کوتاه به اروپا رفت و در آنجا مقیم شد. وی در سال ۱۳۲۳ ه. ق ملقب به سردار بهادر شد و هنگام فتح تهران توسط قوای بختیاری، جزو سواران بختیاری بود. پس از خروج محمدعلیشاه از ایران، در زنجان و اهر و سراب و قراچه داغ با کمک بیرم خان قیام طرفداران شاه مخلوع را سرکوب کرد و در سال ۱۳۲۸ ه. ق بنا بر امر مستوفی الملك مأمور خلع سلاح مجاهدین پارک اتابک شد. در سال ۱۳۳۶ ه. ق علی قلی خان سردار اسعد درگذشت و طبق فرمان احمدشاه عنوان و لقب سردار اسعد به جعفر قلی خان تعلق گرفت و عنوان سردار اسعد بختیاری یافت و در سال ۱۳۳۶ ه. ق برای اولین بار در دوره چهارم رئیس الوزرای مستوفی الممالک به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و مدت کوتاهی در این مقام باقی بود که کابینه سقوط کرد. پس از سقوط مستوفی و روی کار آمدن وثوق الدوله، جعفر قلی خان به حکومت کرمان منصوب شد. و حدود دو سال و نیم حاکم کرمان بود و بعد از آن جای خود را به عبدالحسین خان تیمورتاش داد. او در طول حیات سیاسی خود ده بار به مقام وزارت منصوب شد که مجموعاً پنج بار پست تلگراف و پنج بار وزارت جنگ را به عهده داشت. سرانجام در حالی که در کابینه فروغی سمت وزیر جنگ را عهده دار بود متهم به توطئه علیه کشور شد و هنگامی که با رضاشاه در بابل بود در آن شهر توقیف و او را به شکل و هن آوری، تهران آوردند.

سردار اسعد در روزهای اول ورود به زندان از ترس آنکه او را مسموم نکنند لب به غذا نزد، ولی در پایان پس از چهار ماه و اندی که در زندان بود در فروردین سال ۱۳۱۳ هـ. ش به وسیله پزشک احمدی با تزریق آمپول هوا مقتول گردید. در علت دستگیری و قتل وی گمانهای بسیار وجود دارد، از جمله قصد بازگرداندن محمدحسن میرزا قاجار به حکومت، سهام نفت، ارتباط با انگلیسی و خرید اسلحه، قصد ترور شاه در چالوس، دوستی با تیمورتاش، سخن چینی های آیرم رئیس نظمی، خودخواهی و بی سیاستی و اعتماد بیجا به رضاشاه.

با قتل او بسیاری از خوانین بختیاری دستگیر، زندان و یا اعدام شدند و دوران درخشش خوانین و بختیارها پایان یافت.

۹ - نصیرخان سردار جنگ

نصیرخان صارم الملك سردار جنگ پسر سوم امامقلی خان حاجی ایلخانی در ۱۲۴۳ ش متولد شد. وی در سال ۱۳۲۴ زمانی که برادرش غلامحسین خان شهاب السلطنه ایلخان بود، به سمت ایل بیگی رسید. امامقلی پدر نصیرخان در سال ۱۸۸۲ م بر مسند ایلخانی نشست و پس از عزل ظلال سلطان و آزادی اسفندیارخان از زندان از مقام خود معزول شد. پسران نصیرخان عبارتند از: غلامحسینخان اقبال السلطان، فریدون خان، جمشیدخان، شکرالدوله خان.

در این میان، هنگامی که انقلاب مشروطه در مقابل محمدعلیشاه شکست خورده بود و تبریز در حال مقاومت به سر می برد، هنوز نصیرخان و سردار اشجع در رکاب شاه بودند و شاه از حضور نصیرخان برای تقویت عین الدوله استفاده میکرد. در همین زمان بود که لقب سردار جنگ به صارم الملك داده شد.

سردار جنگ از جمله کسانی بود که به همراه دوبرادرش، سردار اشجع و امیرمفخم نسبت به محمدعلیشاه وفادار مانده بودند و توجهات شاه به آنها حس حسادت خانواده حسینقلی خان ایلخانی را تحریک میکرد. سردار اسعد در جریان فتح تهران به خانواده حاجی ایلخانی به عنوان مشکل اصلی نگاه میکرد؛ زیرا در جریان مقابله با تهاجم بختیارها به تهران، امیرمفخم در قم موضع گرفته بود و هنگامی که نصیرخان از موضوع مطلع شد، از محاصره تبریز دست کشید و به برادر خود پیوست. پس از فتح تهران به علت همراهی های سردار جنگ با شاه سابق به همراه سردار ظفر مأمور جبهه غرب شد تا تحت فرماندهی عبدالحسین میرزا فرمانفرما از

پیشروی قوای سالارالدوله جلوگیری کند. در سال ۱۳۳۷ از سوی وثوق الدوله نخست وزیر مأمور سرکوب یاغیان در منطقه چهارمحال و اطراف اصفهان شد. به همین مناسبت به حکومت اصفهان منصوب و در دوره چهارم مجلس شورای ملی به نمایندگی بختیاریها به مجلس راه یافت و در تهران منزل او محفل شعرا و نویسندگانی چون ایرج میرزا، ملک الشعرا بهار و... بود. فرخی یزدی نیز در مدح او فتح نامه ای به نظم درآورده است. با فتح تهران به دست سردار اسعد برای رفع اختلافات بین ایل بختیاری و علیرغم وفاداری نصیرخان و برادرش امیرمفخم به محمدعلیشاه قول داد که برادری را از نو تجدید کند که در این میان غلامحسین سردار محتشم در آشتی نقش زیادی ایفا کرد و بعد از فتح تهران حکومت یزد به نصیرخان داده شد.

یکی از رویدادهای مهمی که از زندگی نصیرخان در تاریخ ثبت شده، سمت ایلخانی وی با حمایت بریتانیا بود: انگلیسی ها برای حفاظت از حوزههای نفتی خود و برای جلوگیری از درگیری اولاد ایلخانی و حاجی ایلخانی به فکر افتادند که فردی را از خوانین بختیاری برای مدت پنج سال به سمت ایلخانی برگزینند. آنها برای این مقصود نصیرخان سردار جنگ را انتخاب کردند. در این زمان صمصام السلطنه نخستوزیر و سردار اسعد وزیر جنگ بودند برای اینکه سردار جنگ بتواند امنیت را در جادهها فراهم کند، برادر بزرگش امیرمفخم را به حکومت کرمان گماشت. با شروع جنگ جهانی اول و با وجود اعلام بیطرفی ایران، دو گروه متخالف در این کشور به رویارویی پرداختند که عده ای از بختیاریها به دلیل بی اعتمادی به روس و انگلیس طرفدار آلمان و عثمانی شدند. همین امر، زمینه ساز اخلاص آنان در کار شرکت نفت بود. **اما سردار جنگ در حفاظت و نظم در منطقه شرکت نفت کوشید و آرامشی نسبی را بر منطقه حاکم کرد و به پاس همین خدمت بریتانیا نشان K.C.M.C گرفت.** در فوریه ۱۹۱۵م / ۱۳۲۴ق خط لوله ای که نفت را از خاک بختیاری به پالایشگاه آبادان میرسانید به وسیله عوامل ناشناسی قطع گردید و شایعاتی منتشر شد که واسموس آلمان با کمک سردار جنگ مرتکب این اقدام شده اند، ولی دکتر یانگ رئیس بیمارسان شرکت نفت در نفت مسجد سلیمان و دوست صمیمی سردار جنگ در نامه ای به گرینوی رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس نوشت که رفتار نصیرخان قابل تأمل است زیرا در آن ایام شیخ خزعل از سردار جنگ تقاضا کرد که تعدادی سوار جهت محافظت از خط لوله نفت اهواز در اختیار او گذارد اما سردار جنگ چنین اقدامی را مغایر با بیطرفی دولت ایران در

رابطه با جنگ عثمانی وانگلیس داشت میداند و چنین مسئولیت خطیری را نپذیرفت. ولی شیخ در جواب گفت: که اولاً سردار جنگ باید با وی همکاری کند و در ثانی در جنگ و ستیز فعلی اگر دولت ایران در کنار عثمانی قرار گیرد بختیاریها باید متعهد شوند که به اردوگاه شیخ در زیر چتر حکومت بریتانیا به پیوندند. سرپرسی کاکس برای انجام این مقصود مأموریت یافت تا با سردار جنگ ایلخانی و سردار بهادر به گفت و گو بنشیند، ولی این مذاکرات بی نتیجه بود. سردار جنگ در ۱۳۰۳ش به بیماری سختی مبتلا شد و معالجات وی در اصفهان نتیجه ای نداد. به همین منظور به آلمان رفت و تا سال ۱۳۱۰ در برلن ماندگار شد. جنازه او پس از مرگ به نجف اشرف منتقل شد. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - تهیه و تنظیم: پرویز آریان فر (فرجام نافرجام يك قرارداد) - دوشنبه چهاردهم فروردین ماه ۱۳۹۶ - مرکز اسناد صنعت نفت
- ۲ - منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

منابع: فرجام نافرجام يك قرارداد

- I- سردار اسعد بختیاری، علی قلی خان «تاریخ بختیاری» چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
- II- گارثویت، جن، راف «تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری» ترجمه مهرباب امیری، تهران، انتشارات سهند، ۱۳۷۳.

منابع بیوگرافی خوانین بختیاری امضاکننده قرارداد نفتی داری

- ۱ - الیزابت مکین رز. با من به سرزمین بختیاری بیايید. ترجمه: مهرباب امیری. تهران، بیبا، ۱۳۷۳.
- ۲ - خسرو بختیاری (سردارظفر). یادداشتها و خاطرات سردارظفر. تهران، انتشارات فرهنگ سرا، ۱۳۶۲.
- ۳ - جن رالف گارثویت. بختیاریها در آینه تاریخ. ترجمه: مهرباب امیری. تهران، انتشارات آتران، ۱۳۷۵.
- ۴ - غلامرضا میرزایی. بختیاریها و قاجاریه. شهرکرد، انتشارات ایل، بیبا.
- ۵ - سراوستن هنری لایارد و دیگران. سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان. ترجمه و حواشی: مهرباب امیری. تهران، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۷۱.

فصل هیجدهم

بررسی علل تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران و پیامدهای آن

(۱۳۰۴-۱۲۹۷ش/۱۹۲۵-۱۹۱۸م)

سجاد راعی گلوچه در « بررسی علل تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران و پیامدهای آن » اینگونه آورده است :

از مجموعه مقالات ارائه شده در همایش دوم ایران و استعمار انگلیس بابخشی از سیاست‌های انگلیس در ایران، به‌ویژه در جنوب ایران، ایجاد و برقراری رابطه با رؤسای ایلات و عشایر، رهبران و متنفذین محلی بود. آنها به تدریج موفق شدند وفاداری رؤسای محلی و رهبران ایلات و عشایر را از طریق حمایت‌های سیاسی و مالی به سوی خود جلب و حتی با انعقاد قراردادهای فی‌مابین، تضمین کنند. در صورت بروز هرگونه حرکتی بر ضد منافع انگلیس از جانب روسیه و یا دولت ایران، رهبران و رؤسای محلی یاد شده با اشاره و تحریک دولت انگلیس با آن به مخالفت برخاسته و از وارد آمدن هرگونه آسیبی به منافع انگلیس تا جایی که ممکن بود جلوگیری می‌کردند. تداوم این سیاست باعث ایجاد نفوذ سنتی و پایدار انگلیس در ایران، به ویژه مناطق نفت‌خیز جنوب ایران گردید که بیش از یک قرن دوام آورد. این سیاست تا پایان جنگ جهانی اول، در ایران ادامه داشت. انگلیسی‌ها در این سال‌ها تا جایی پیش رفتند که بدون کسب اجازه و موافقت دولت مرکزی با سران ایل بختیاری قرارداد نفتی بستند؛ یا با شیخ خزعل به صورت مستقل مناسبات سیاسی و اقتصادی برقرار نمودند و با مداخله آشکار و تمام عیار در امور ایران، به تضعیف بیش از پیش حکومت مرکزی کمک کردند و به اعتراض‌های دولت در این زمینه توجهی نکردند.

اما در پایان جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه لازم بود تغییراتی در سیاست انگلیس در ایران داده شود. انگلیسی‌ها در مرحله اول مواجهه با شرایط جدید، طرح قرارداد ۱۹۱۹ را که مبنای آن برقراری نظام مستشاری در ایران بود، دنبال کردند. اما با مخالفت‌های جدی داخلی و بین‌المللی مجبور به عقب‌نشینی و لغو آن قرارداد گردیدند. در مرحله بعد، کودتای ۱۲۹۹ش را طراحی و اجرا نمودند؛ و

بالاخره در مرحله سوم، رضاخان را پله پله تا تصاحب تاج و تخت قاجاریه حمایت کردند و ایجاد دولت متمرکز و دست‌نشانده را جایگزین نظام مستشاری موردنظر در قرارداد ۱۹۱۹ نمودند.

البته امکان تشکیل دولتی فارغ از مناسبات و ملاحظات ایلی و عشایری در ایران، دست کم هفت سال به طول انجامید. این دولت بنا به ماهیت و اقتضای زمانی و مکانی خود می‌بایست قدرت را متمرکز، ایلات و عشایر را مطیع مرکز و به بحران‌های گوناگون ناشی از فروپاشی قدرتهای محلی در گوشه و کنار ایران پایان می‌داد. اجرای این سیاست مانع خارجی نداشت. مهم‌ترین مانع داخلی، مقاومت‌های منابع و کانون‌های پراکنده قدرت ایلات و عشایر و همچنین حرکت‌های آزادی‌خواهانه مرکزگرایز مثل شیخ‌محمد خیابانی، میرزا کوچک‌خان جنگلی، محمدتقی‌خان پسیان و غیره بود. برقراری نظم و امنیت عمومی و سرکوب حرکت‌های مرکزگرایز زمینه اجتماعی لازم را برای سیاست‌های بعدی فراهم ساخت؛ به طوری که در آستانه تأسیس سلطنت پهلوی افکار عمومی در شرایطی قرار گرفت که تشکیل حکومت مرکزی مقتدر را موهبتی برای رهایی از هرج و مرج، ناامنی، کشمکش قدرت، فروپاشی اجتماعی و موارد منفی نظیر آن تلقی نموده و مردم ایران از یکپارچگی ملی استقبال کردند.

راز تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران

خاطرات سر ادموند آیرونساید و وصیت‌نامه اردشیر جی ریپورتر بیش از موارد دیگر از راهبرد تمرکزگرایی در ایران پرده برمی‌دارند. آیرونساید و ریپورتر هر کدام انتخاب رضاخان را به خود نسبت می‌دهند و به مشورت یا پیش‌قدم بودن در انتخاب یا پیشنهاد وی اشاره می‌کنند. آیرونساید با ذکر این که تنها راه حل ممکن در ایران برقراری دیکتاتوری نظامی است، به انتخاب رضاخان و تأییدهای اسمایس در مورد او اشاره دارد:

... من تمام خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده‌ام. رضاخان فرمانده آتریاد تبریز بی‌تردید یکی از بهترین‌هاست. اسمایس رضاخان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می‌کند... به اسمایس گفتم که به عقیده من قزاق‌ها نمی‌توانند کار چندانی صورت دهند. در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ‌گونه دردسری کشور را ترک کنیم. گفتگوهای مفصلي با اسمایس و رضاخان انجام دادم . . .

آیرو نسیاید در ادامه می‌گوید:

با رضاخان گفت‌وگویی داشتم و او را به فرماندهی مطلق قزاق‌های ایرانی گماردم. او قویترین فردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج می‌شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند ...

آیرو نسیاید در پایان مأموریت خود در ایران، در تحلیل نهایی در مورد شرایط پیش آمده برای کشورش در ایران می‌گوید:

یک چیز برایم مسلم بود: تلاش صد ساله ما برای اعمال نفوذ در ایران از طریق زور به پایان رسیده بود .

ریپورتر نیز می‌گوید که از سال ۱۹۱۷ تماس‌های خود را با رضاخان در جاده پیربازار بین رشت و طالش آغاز کرده و ملاقات‌های بعدی با وی در قزوین و تهران ادامه یافته و بیش از یک سال به طول انجامیده است. البته ریپورتر آگاهانه و حساب‌شده سعی می‌کند بر ایران دوستی رضاخان تأکید کند تا مأموریتش از سوی انگلیسی‌ها:

قیام رضاخان زاینده و مخلوق سیاست انگلیس نبود. صحیح‌تر آنست که بگوییم در این مرحله سیاست انگلیس در مناسبات خود با ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن‌پرستانه‌ای که رضاخان مظهر آن بود همگام شود .

در ادامه وصیت‌نامه به تشریح خطرات فزاینده کمونیسم در ایران، به‌ویژه در ایالات و ولایات شمالی و تهران می‌پردازد و ترس و بی‌واکنشی احمدشاه را یادآور می‌شود. همچنین به تلاش کمونیست‌ها برای بهره‌برداری از شرایط حاکم بر ایالات و عشایر و ایجاد آشوب به نفع خود در میان آنها اشاره می‌کند :

انقلابیون نقشه دام‌نهداری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبایل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عاملشان زمام قدرت را به دست گیرند .

اردشیر ریپورتر به فعالیت‌های میرزا کوچک‌خان و شیخ محمد خیابانی اشاره می‌کند. به نظر وی در واقع امکان بهره‌برداری روس‌ها از ایالات و عشایر نتیجه سیاست عشایری خود انگلیسی‌ها در گذشته بود که بایستی به سرعت تغییر یابد. ریپورتر می‌گوید که در سال ۱۹۲۰ رضاخان را به ژنرال آیرو نسیاید انگلیسی معرفی کرده و او همان خصالی را در او می‌دید که ریپورتر دیده بود. در واقع با پیمان مودت ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ اجرای مرحله آخر طرح تمرکزگرایی در ایران برای

انگلیسی‌ها فرارسید و رضاخان از این پس پله‌های ترقی را با حمایت انگلیسی‌ها پیمود و مانع از بلعیده شدن ایران از سوی کمونیسم روسی شد:

این قرارداد، عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس‌ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد.

ریپورتر در ادامه وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

یازده سال تمام در میان عشایر و قبایل مختلفی که در محدوده جغرافیایی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه‌بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با نکر جزئیات و مو به مو برای رضاشاه گفته‌ام... در رژیم [جدید] جایی برای حکومت‌های غیررسمی و خودمختار وجود ندارد. نظر قاطع من این است که در ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مابینت دارد. این قدرت‌های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند.

تمرکزگرایی در دوره‌های قبل، باعث فروپاشی سیاسی و اجتماعی جامعه ایران شده بود و بستر مناسبی برای رسوخ ایدئولوژی کمونیسم فراهم گردیده بود. بنابراین، برای انگلیسی‌ها ضرورت تاریخی پیش آمده بود تا اگر می‌خواهند منافع خود را در ایران همچنان حفظ کنند، از سیاست حمایت از قدرت‌های محلی دست برداشته و از تشکیل دولت قوی مرکزی در ایران پشتیبانی کنند. از طرف دیگر، آنها در طول جنگ جهانی اول، به ویژه دو سال اول آن، لطمات و صدمات سنگینی از رویه تمرکزگرایی ایلات و عشایر متحمل شده و تجارت خود در منطقه نفوذ جنوب را همواره با مخاطرات ناشی از ناامنی مشاهده کرده بودند. روی آوردن به تمرکزگرایی به تأمین امنیت و توسعه تجارت آن کشور نیز کمک می‌کرد. در عین حال نظم و امنیت، مورد استقبال و مطلوب مردم نیز بود. مردم دنبال حاکمی می‌گشتند که بتواند نظم و امنیت را برقرار کند. نظم جدید در ایران با ایدئولوژی نیز آمیخته و همراه بود که از طرف اردشیر جی در فرصتی که داشته به رضاخان آموخته شده بود.

اهمیت تغییر سیاست عشایری

در اهمیت تغییر سیاست عشایری برای انگلیسی‌ها می‌توان این نکته را در نظر گرفت که آنها حتی وفادارترین متحدان و دوستان خود را نیز فدا کردند. نمونه بارز آن شیخ خزعل بود که چندین قرارداد و ضمانت‌نامه نیز در این زمینه در دست داشت. خدمات خزعل به انگلیسی‌ها به عنوان یک عنصر مورد اطمینان و مطیع، در طول بیش از یک ربع قرن، به ویژه در جریان جنگ جهانی اول که بسیاری از دوستان انگلیس مثل خوانین بختیاری بی‌وفایی یا بی‌تفاوتی نشان دادند، امری اثبات شده و مسلم بود. حفظ امنیت منطقه خوزستان و بخش‌هایی از خلیج فارس در چارچوب ایجاد مناطق حایل و حراست از هندوستان، محافظت از چاه‌های نفت، خطوط لوله و پالایشگاه نفت آبادان، تضمین امنیت صدور و یا ارسال نفت، همکاری با شیوخ منطقه مثل آل‌سعود و آل‌صباح، مقابله با جهاد عشایر جنوب و تحرکات عثمانی‌ها از طریق همدستی با انگلیسی‌ها، برپایی تشکیلات فراماسونری در خرمشهر و تشکیل لژ خزعل و اداره آن تحت ریاست وی به عنوان استاد اعظم، بخش دیگری از خدمات مسلم وی به انگلیسی‌ها بوده است. پشت پا زدن به چنان متحدی نشان از حساسیت موضوع و اهمیت تغییر سیاست عشایری داشت.

البته در ابتدای تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران، مقامات و نهادهای تصمیم‌گیر در انگلیس وحدت نظر نداشتند و در برخی موارد نظرات متفاوت و حتی متناقضی ابراز کردند. به نظر لردکرزن، سیاست دولت متمرکز رضاخان در جنوب با منافع بریتانیا مغایرت داشت. جورج چرچیل، که مسئول دایره ایران در وزارت امور خارجه انگلیس بود، کم و بیش با سیاست حکومت متمرکز رضاخان مخالف بود. او می‌خواست سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، میان رضاخان و شیوخ و خوانین تحت‌الحمایه انگلیس میانجیگری کند. در عین حال دولت بریتانیا می‌بایست از «راه‌های مالی از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس» به حمایت از خوانین بختیاری که عامل بسیار مهمی در حفظ منافع شرکت نفت بودند، ادامه دهد و به تعهدات خود در قبال شیخ خزعل عمل کند. دیدگاه وزارت امور خارجه انگلیس دست کم تا حدودی از گزارش‌های مأموران کنسولی در جنوب ایران، که از سرویس سیاسی هند به کار گرفته شده بودند و حضور انگلیس در جنوب ایران را به منزله گسترش نفوذ حکومت هند انگلیس تلقی می‌کردند، متأثر بوده است. در نظر آنان،

رؤسای عشایر جنوب، همانند راجه‌های نیمه مستقل هندی، حامی نفوذ انگلیس بودند. بر این مبنا رضاخان و اقدامات وی از دید آنان خطری برای منافع انگلیس محسوب می‌شد. علاوه بر آن، حفظ مشاغل آنان نیز به حفظ رؤسای محلی در مسند قدرت‌شان بستگی داشت. چنانچه جنوب تحت کنترل دولت مرکزی درمی‌آمد، آنها نیز تحت کنترل کامل سفارت انگلیس در تهران در می‌آمدند و به عوامل صرف سفارت تنزل می‌یافتند. بدین ترتیب واکنش انگلیسی‌ها در برابر سیاست تمرکزگرایی رضاخان درگیر دیدگاه‌ها و منافع متضاد سفارت و مأموران جنوب بود. در منازعه خزل و رضاخان نیز رویه آشکار درگیری نهان محافل بریتانیا در ایران متبلور گردید. در يك سوي این محافل کسانی قرار داشتند که در راستای شکل‌گیری حکومت نظامی قدرتمند تحت هدایت رضاخان از او حمایت می‌کردند و در سوي دیگر کسانی بودند که همچنان از ضرورت حمایت از قدرتمندان محلی سخن می‌گفتند.

حمله رضاخان به خزل به بهانه وادار کردن وی به پرداخت مالیات‌های معوقه مربوط به جنگ جهانی اول تا آن زمان، انجام شد؛ اما جرم واقعی خزل این نبود؛ بلکه جرم وی حمایتش از سلطنت احمد شاه قاجار بود و این نشان از پیروزی طیف حامی تمرکزگرایی در ایران داشت. با کنار رفتن کرزن در اوایل ۱۹۲۴/۱۳۰۳ ش، وزارت امور خارجه انگلیس که به تبعیت از نظر کرزن مخالف تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران بود، به‌تدریج، هرچند نه به صراحت، به سیاست تمرکزگرایی رضاخان نظر مساعد نشان داد.

از نظر وزارت خارجه انگلیس، ایرانی با ثبات، متحد و دارای دولت مرکزی قدرتمند، بهترین حائل در برابر رخنه بلشویسم به سمت هند و خلیج‌فارس بود. اتخاذ سیاست کشورحائل بدین معنا بود که نهایتاً انگلیس در دعوی شیخ خزل و رضاخان کنار می‌ایستد و اجازه می‌دهد رضاخان هر طور می‌خواهد با شیخ خزل رفتار کند. با این وضعیت، شیخ دیگر موجودی نامتعارف و نابه‌هنگام شمرده می‌شد که سرنوشتش تحت‌الشعاع ملاحظات مهم قرار گرفته بود؛ یعنی تجدید حیات ایرانی متحد و با ثبات به مثابه مانعی در برابر خطر شوروی برای هند و خلیج فارس. بر این اساس، زمانی که شیخ خزل در بهار ۱۳۰۴ توقیف و به تهران اعزام شد، انگلیس این اقدام را بدون کوچکترین اعتراضی پذیرفت.

علل تغییر سیاست عشایری

تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران دارای علل و دلایل گوناگونی بود که برخی از آنها اهمیت زیاد و برخی دیگر اهمیت کمتری داشت که در مجموع تصمیم‌گیران کشور مذکور را بر آن داشت تا به يك تغییر اساسی در سیاست خود در ایران دست بزنند:

۱ - ناکارآمدی سیاست عشایری انگلیس در ایران در دو سال نخست جنگ جهانی اول؛ با شروع جنگ جهانی اول، سیاست عشایری هم برای متفقین و هم برای متحدین، اهمیت زیادی یافت و دولت‌های انگلیس و آلمان در وزارت امور خارجه خود ادارات و مؤسساتی بدین منظور برای اجرای «سیاست شرقی» و مهم‌ترین بخش آن، یعنی «سیاست عشایری» به وجود آوردند. آلمانی‌ها برای تضعیف قدرت انگلیس در اروپا سعی نمودند بخشی از توان آن را در شرق و از جمله ایران درگیر کنند. عثمانی‌ها نیز که متحد آلمانی‌ها بودند و از سوی دیگر با ایران در غرب و شمال غرب هم‌مرز بودند برای اجرای سیاست آلمانی‌ها کمک‌های شایانی کردند. اوضاع وخیم ناشی از بی‌نظمی و آشوب‌های عشایری به حدی رسید که گرایش‌های قدرت‌طلبانه و خودسرانه، یا به عبارت دیگر گریز از مرکز در برابر حکومت مرکزی در ایران به اوج خود رسید.

تنفر تاریخی ایرانی‌ها از روسیه و انگلیس و همچنین عدم یکپارچگی خوانین و رؤسای ایلات و عشایر ایرانی و پیوند مخالفان انگلیسی‌ها با رهبران مقاومت‌های محلی، موقعیت انگلیسی‌ها را به شدت تضعیف و متزلزل نمود. طوری که نایب کنسول انگلیس در شیراز ترور و به جان کنسول انگلیس در اصفهان سوء قصد شد و حتی کار به جایی رسید که انگلیسی‌ها نه فقط از شیراز، بلکه از بخش عمده‌ای از مناطق مرکزی و جنوبی ایران، از جمله کرمان، اصفهان، همدان و کرمانشاه عقب رانده شدند. علاوه بر این راه‌های تجاری و مواصلاتی انگلیسی‌ها نیز با مخاطرات جدی مواجه شد. در این میان، برخی متحدان معروف انگلیس، مثل خوانین بختیاری به آلمانی‌ها گرایش نشان دادند و رؤسای وفادار نیز جرأت حمایت از انگلیس را از دست دادند. در این شرایط دشوار، دولت انگلیس که با تهدید جدی مواجه شده بود تلاش کرد به شیخ خزعل، تنها حامی و پشتیبان قابل اتکای خود، بیش از پیش نزدیک شود و ضمن تجدید ضمانت‌نامه‌های قبلی، روابط خود را با وی تحکیم بخشد. گذشت

زمان نیز قابل اعتماد و اطمینان بودن خزعل را تأیید کرد. تحکیم پیوند خزعل با انگلیسی‌ها تا جایی پیش رفت که آنها به دلیل خدمات شایانی که به سیاست انگلیسی‌ها در طول جنگ جهانی اول به وی نشان‌های شوالیه امپراتوری بریتانیا، شمشیر فرماندهی عالی ستاره هند و فرماندهی امپراتوری هند اعطا کردند. در مکاتبات نیز لقب اشرافی «سر» را در کنار نام وی به کار بردند. در دوره پس از جنگ، یکی از اولویت‌های اساسی انگلیسی‌ها، پرداختن به مسئله عشایر بود که حدود یک چهارم تا یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌داد. برخی عشایر مانند عشایر بختیاری و قشقایی در جنوب، هر یک با عشایر کوچک‌تر خود اتحادیه‌هایی تشکیل داده بودند. این کار نه تنها قدرت فوق‌العاده‌ای به آنها داده بود، بلکه ساختار سیاسی نسبتاً سازمان‌یافته‌ای هم به آنها بخشیده بود. در لرستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان، کردستان و سایر مناطق نیز وضع کم و بیش بر همین منوال بود.

انگلیسی‌ها در دو سال اول جنگ جهانی در ایران از مقاومت‌های عشایر ایرانی در جنوب آسیب‌ها و ضربات مؤثری دیدند و حتی خطوط لوله نفت و راه‌های تجاری به شدت تهدید شد و نفوذشان به پایین‌ترین حد خود در ایران رسید. آنها برای برون‌رفت از شرایط بحرانی پیش آمده اقدام به تأسیس تفنگداران جنوب ایران با عنوان پلیس جنوب نمودند و ضمن مداخله مستقیم در امور ایران، توانستند به طور موقت مقاومت‌های عشایری را در هم شکنند. به موازات آن، سیاست عشایری سنتی خود را نیز مبنی بر ایجاد تفرقه در صفوف متحد عشایر مخالف انگلیس، در پیش گرفتند و توانستند با شکست مخالفان، مجدداً استیلای خود را بر مناطق غالباً عشایری جنوب برقرار نموده و منافع خود را که بخشی از آن از طریق محافظت از مال‌التجاره‌های بازرگانان آن کشور بود، تأمین نمایند. اما در مجموع، به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند به سیاست سنتی‌شان در قبال عشایر ادامه دهند و آن سیاست در مواقع بحرانی، نظیر دو سال نخستین جنگ جهانی اول قابل اتکا نمی‌باشد.

۲ - کاهش نفوذ و تنزل موقعیت انگلیس در مقایسه با روسیه به عنوان رقیب سنتی؛ انگلیسی‌ها در شرایطی سیاست تمرکزگرایی را در پیش گرفتند که نفوذشان به صورت بی‌سابقه‌ای در حال تنزل و کاهش بود و از نظر تبلیغاتی نیز در مقایسه با رقیب دیرینه خود، روس‌ها، در وضع ضعیفی قرار داشتند. افول نفوذ انگلیس در ایران در آن شرایط، ضربه سختی بر اعتبار آن کشور در ایران محسوب می‌شد و در مجموع به معنای شکست دیپلماتیک کرزن در ایران نیز بود. رشد فزاینده ناسیونالیسم ایرانی نیز محدودیت‌های زیادی برای انگلیسی‌ها پدید آورد. بنابراین،

حمایت از تمرکزگرایی به گمان انگلیسی‌ها بهترین گزینه‌ای بود که می‌توانست تا حدود زیادی این کاستی‌ها و ضعف‌ها را جبران کند و به بازسازی و بازیابی اعتبار آن کشور در افکار عمومی ایرانیان و مهم‌تر از آن، به حفظ منافع آن کشور در ایران کمک نماید.

۳ - تغییرات مهارنشده در ساختار رهبری ایلات و عشایر و مواجهه انگلیسی‌ها با چندگانگی در رهبری آن؛ با پیدایش و تشدید اختلاف بین خوانین بزرگ و خوانین کوچک که برخی از آنها خاندانگان تحصیل کرده و آگاه به مسائل روز و متوجه زیاده‌خواهی‌های استعمار انگلیس در مورد نفت بودند، به تدریج تغییرات غیرقابل بازگشتی در ساختار رهبری ایلات و عشایر پدید آورد. این تغییرات باعث تضعیف رهبری سنتی منسجم و واحد ایلات و عشایر و ایجاد چندگانگی در مسئله رهبری شد. این موضوع در میان عشایر مناطق نفت‌خیز به دلیل میزان بهره‌مندی از سهام نفت به صورت حادثه‌تری خودنمایی کرد. همچنین برخی از خوانین جوان بختیاری اندیشه‌های آزادی‌خواهانه نیز داشتند و مخالف نفوذ روس و انگلیس بودند و برای رهایی از سلطه آن کشورها روی آوردن به کشورهای ثالث را ترجیح می‌دادند. نمود عینی آن پیوستن به آلمانی‌ها و عثمانی‌ها بر ضد روس‌ها و انگلیسی‌ها بود. شایان ذکر است رضاخان نیز از اختلاف خوانین کوچک و بزرگ برای پیشبرد اهداف قدرت‌طلبانه خود، به ویژه در میان بختیاری‌ها نهایت بهره‌برداری را کرد.

۴ - انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و پیمان مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی؛ در شرایط جدید ناشی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و پیمان مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی که به شدت برضد منافع انگلیس در ایران بود، سیاست سنتی انگلیس در ایران که ضعیف و غیرمتمرکز بودن حکومت و تماس با رؤسای ایلات و عشایر بود، دیگر کارایی نداشت و بایستی دچار تغییر اساسی می‌شد. لذا آنها با بهره‌گیری از ابزار کارساز تبلیغات، کمونیسم هراسی یا تبلیغ خطر بلشویسم را برای پیشبرد اهداف خود در پیش گرفتند. البته عده‌ای هم به جای «دولت قدرتمند» نظریه «مرد قدرتمند» را دنبال می‌کردند. طرفداران قانونمند شدن کشور از نظریه دولت مقتدر حمایت می‌کردند؛ دولتی که بر اساس قانون مشروطه باشد. اما محور سیاست بریتانیا در ایران دولت قوی نظامی بود. انگلیسی‌ها عنصر نظامی دولت آینده را هیچ‌گاه از نظر دور نداشتند؛ زیرا به زعم آنان تنها وجود یک دولت نظامی از عهده مهار هرج و مرج برمی‌آمد و می‌توانست با کمونیسم مقابله و مبارزه کند. سر پرسی کاکس نیز چنین اعتقادی داشت:

هدف کلی سیاست ما در این قسمت از خاورمیانه این است که ایران را به کشوری مقتدر که بتواند حایل میان مستعمرات آسیایی ما و روسیه بالشویک گردد، مبدل سازیم.

۵ - گسترش بحران‌های قومی و منطقه‌ای و حرکت‌های مرکزگریز؛ بحران‌های قومی و منطقه‌ای، حرکت‌های جدایی‌طلب و جنبش‌های رهایی‌بخش در کنار ساختارهای عشایری گریز از مرکز، اراده انگلیسی‌ها را برای حمایت جدی از اقدامات رضاخان و تأکید بر تمرکزگرایی تقویت کرد. نهضت جنگل به رهبری میرزاکوکچک‌خان جنگلی در گیلان؛ حرکت جدایی‌طلب و قبیله‌گرایی اسماعیل‌آقا سیمینتقو در آذربایجان غربی و کردستان که در صدد تأسیس دولت مستقل کرد بود؛ آشوب‌ها و اغتشاشات ایلات شاهسون و ترکمن؛ استقلال عمل برخی ایلات و عشایر جنوب و غرب کشور مثل بختیاری‌ها، لرها، قشقایی‌ها، ایلات خمسه؛ غائله جدایی‌طلب و قبیله‌گرایی خزل در خوزستان با تکیه بر برخی طوایف عرب آن منطقه؛ شورش خداوردی‌خان و قیام محمدتقی‌خان پسیان در خراسان؛ جریان جدایی‌طلب و قبیله‌گرایی دوست‌محمدخان بلوچ در بلوچستان و حرکت‌های گوناگون کوچک‌تر دیگر همگی از ضعف دولت مرکزی ایران حکایت می‌کرد و همه آنها زنگ خطری برای انگلیس به شمار می‌رفت که بایستی مهار می‌شدند. در غیر این صورت، خطر تجزیه‌طلبی و نفوذ روسیه شوروی در ایران و به خطر افتادن منافع انگلیسی‌ها حتمی بود و شاید هم جبران‌ناپذیر می‌شد. شایان ذکر است وقوع رخدادها و تحولات مذکور در ایالات و مناطق غالباً مرزی، حساسیت موضوع را برای انگلیسی‌ها بیشتر می‌کرد. از میان تحرکات عمده منطقه‌ای، سه جریان یعنی؛ نهضت جنگل، قیام پسیان و شورش خداوردی‌خان کاملاً ماهیت غیرقومی داشتند.

۶ - تعدد و پراکندگی منابع قدرت نظامی؛ علاوه بر تجربه تلخ انگلیسی‌ها از ضربات نظامی ایلات و عشایر مخالف آن دولت که عمدتاً در جریان جنگ جهانی اول فرصت بروز یافت، ظهور کمونیسم به زعامت شوروی ضرورت ادغام نیروهای نظامی و انتظامی متعدد و خنثی‌سازی قدرت نظامی ایلات و عشایر را مطرح کرد. رضاخان در دوره بسترسازی برای تصاحب تاج و تخت، سیاست ادغام نیروهای نظامی پراکنده را نیز با موفقیت اجرا نمود و بازسازی و تقویت ارتش در سرلوحه اقدامات وی قرار گرفت.

۷ - افزایش اهمیت نفت؛ تغییر سوخت ناوگان تجاری و نظامی انگلیس از زغال سنگ به نفت از سال ۱۹۱۴م/ ۱۳۳۳ق به بعد و جهانی شدن تدریجی این موضوع و

همچنین اکتشاف معادن و منابع جدید نفت در مناطق مختلف ایران از عمده‌ترین دلایل افزایش اهمیت نفت ایران برای انگلیس بود و دولت متمرکز حامی انگلیس بهتر از رؤسای ایلات و عشایر با خواست‌ها و دیدگاه‌های گوناگون و در برخی موارد متناقض و متضاد بود. خزعل و بختیاری‌ها همواره با افزایش اهمیت نفت، تقاضاهای خود را افزون کرده و دامنه نفوذ آنها نیز به عنوان طرفین قراردادهای نفتی و نگاهبانان نفتی افزون می‌گردید. به موازات آن نیز تبعیت آنها از دولت مرکزی کاهش می‌یافت و به تعهدات خود در قبال حکومت مرکزی ایران عمل نمی‌کردند. به تدریج مسئله بحران نفوذ روسای ایلات و عشایر حوزه‌های نفت‌خیز چشم‌انداز ناامیدکننده‌ای برای انگلیسی‌ها ترسیم می‌کرد. در این میان نفوذ و اقتدار شیخ خزعل بیشتر از دیگران خودنمایی می‌کرد. زمانی که رضاخان تضمین کرد بهتر از سران و رهبران عشایر متعدد می‌تواند امنیت نفت را به سود انگلیسی‌ها تضمین کند، آنها قانع شدند سیاست خود را در قبال عشایر به نفع رضاخان تغییر دهند و متحدان پیشین خود را رها کنند.

۸ - تثبیت موقعیت انگلیس در خلیج فارس و مناطق جنوبی ایران؛ در شرایطی که انگلیس منافع خود را در خلیج فارس و جنوب ایران محفوظ می‌دید و تهدیدهای خارجی چون آلمان و عثمانی نیز به کلی از میان رفته بود و رضاخان می‌توانست منافع موجود حتی در مناطق نفت‌خیز را محافظت کند، دیگر نیازی به متحدان محلی ایلی و عشیره‌ای همچون خزعل و دیگران نبود و به جای همه آنها عصر دولت دست‌نشانده فرا رسیده بود.

۹ - مسائل اقتصادی (مالیات، امنیت تجارت و راه‌های تجاری، استقلال اقتصادی عشایر، ...)؛ عشایر در زمان‌های ضعف دولت مرکزی مالیات نمی‌پرداختند و چون خودشان استقلال مالی و اقتصادی داشتند و نیازمند کمک دولت مرکزی نبودند موجبات تشدید ضعف دولت را فراهم می‌آوردند. رضاخان در مرحله اول اجرای سیاست عشایری با تکیه بر ارتش و اقدامات قهرآمیز، ضمن سرکوب عشایر شورشی و خلع سلاح آنان، آنها را وادار به پرداخت مالیات به عنوان نشان انقیاد و تبعیت از دولت مرکزی کرد. در اجرای بخش دیگری از سیاست عشایری با اجرای برنامه نظام وظیفه اجباری، استقلال نظامی عشایر که از عوامل اصلی کاهنده اقتدار دولت مرکزی بود به طور نسبی از میان رفت. در بخش دیگری نیز که رؤسای عشایر سر همکاری و تسلیم فرود نیاوردند به باز پس گرفتن عناوین، بازداشت، تبعید و حتی قتل مستقیم یا با واسطه و اعدام آنها اقدام نمود. در واقع هدف عمده مرحله

اول اجرای سیاست عشایری، از میان بردن ساختارهای سیاسی و نظامی عشایر بود که تا حدودی با موفقیت اجرا شد و به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آنان نیز ضرباتی وارد آمد.

رفتارها و اقدامات متناقض انگلیسی‌ها در دوره گذار از سیاست عشایری سنتی به سیاست تمرکزگرایی

انگلیسی‌ها تا زمانی که همه تمهیدات لازم برای تغییر سیاست عشایری خود در ایران را آماده نکرده بودند و افق تحولات چشم‌انداز کاملاً امیدوارکننده‌ای را ترسیم نمی‌کرد، به منظور احتیاط دست به اقدامات متناقض گوناگونی زدند تا در صورت عدم موفقیت طرح برکشیدن رضاخان به قدرت راه برگشتی پیش رو داشته باشند. بخش دیگری از سیاست‌های متناقض آنها اقدامات ظاهری برای مستقل نشان دادن رضاخان بود. گزارش‌های فراوانی نیز وجود دارد که از تحریکات انگلیسی‌ها در میان ایلات و عشایر برضد سیاست تمرکزگرایی رضاخان حکایت دارد. هدف آنها از اتخاذ این رویه ظاهراً متناقض این بود که چهره کریه نامنی و هرج و مرج را کریه‌تر کرده و در نتیجه، نیاز به امنیت و تمرکز را در افکار عمومی به یک نیاز جدی تبدیل کنند. در ادامه به مواردی از سیاست‌های متناقض انگلیسی‌ها در دوره گذار از شرایط شبه ملوک‌الطوایفی به تمرکزگرایی رضاخانی اشاره می‌شود:

1. تلاش برای تعدیل در اجرای سیاست تمرکز از سوی رضاخان؛ به گزارش چارلز موری، وزیرمختار انگلیس در ایران به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۲۴ رضاخان در مراحل مختلف اجرای سیاست عشایری انگلیس مبنی بر تمرکزگرایی همواره تحت کنترل انگلیسی‌ها بوده و همواره در برابر خواست‌های آنها سر تسلیم فرود می‌آورد.

2. حمایت همزمان از دو تحت‌الحمایه (رضاخان و خزعل) با شرایط کاملاً متفاوت؛ در برخورد با خزعل، از سویی انگلیسی‌ها نظریه تمرکزگرایی را به صورت گام به گام اجرا می‌کردند و از سوی دیگر، از رضاخان سردارسپه می‌خواستند با شیخ خزعل مدارا کند. کنسول‌های انگلیس در مسیر حرکت رضاخان برای سرکوب خزعل بارها با وی ملاقات و توصیه‌های لازم را ابلاغ کردند. انگلیسی‌ها با قرار گرفتن چاه‌ها و لوله‌های نفت در قلمرو شیخ خزعل، جنگ در آن منطقه را به مصلحت نمی‌دیدند و خواستار حل مسالمت‌آمیز اختلافات بودند. یادداشت‌های سفارت

انگلیس در تهران (۴ و ۵ قوس ۱۳۰۳) در مورد اعتراض به شدت عمل سردار سپه در مورد خزل بیش از هر چیزی گویاست. یادداشت اول:

آقای وزیر پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که راجع به وضعیت عربستان مرسله‌ای به مفاد ذیل به عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با شیخ خزل شیخ محمره به کار برند و حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء وعده داده بودند که هر گاه شیخ اظهار اطاعت و انقیاد نماید معظمله بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهد نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به وعده وفا نکرده و نصیحت دوستانه مشارالیها و وساطت مشارالیه را رد نموده‌اند و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده‌اند. بنابراین دولت پادشاه انگلستان حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به شیخ محمره و به بختیاری‌ها فشاری را که برای اسکات آنها آورده‌اند ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگذاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد دولت علیه را مستقیماً مسئول آن دانسته و عهده‌دار پرداخت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند. در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند...

یادداشت دوم:

آقای وزیر نظر به مرسله سابق خود مورخه امروز بر حسب دستورالعمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً مرسله رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در نوامبر ۱۹۱۴ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمره دادند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزه اقتدار معزیه نسبت به حقوق شناخته شده او یا نسبت به اموال و علاقہجات ایشان در ایران حاضر خواهند بود برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت‌بخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند، به

همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزیه را از هرگونه تعرضات و حملات خارجی یا تجاوزات دولتی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران حفظ و حراست خواهند نمود و اطمینانات فوق را به شیخ محمره و جانشین مشارالیه که از اعقاب ذکور او باشد، داده شده و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او از مراعات خود نسبت به دولت علیه تصور ظنی نمایند معتبر و دارای اثر است ولی مشروط به این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور او منوط باشد به مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزیه را از اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند و رویه‌ای که نسبت به دولت مشارالیه رضایت بخش باشد، داشته باشند و در مقابل دولت علیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خود را به کار خواهد برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارد. مستر چمبرلن از سر پرسبی لورن خواهش نموده‌اند که مقرر دارند قنصل ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر و یا قنصل اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبور باشند مکاتبه رسمی به مفادفوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء نمایند.

در تلگرام سر پرسبی لورن به خزل به تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۳ رفتار ظاهری و واقعی انگلیسی‌ها با خزل و وابستگی رضاخان به آنها بیشتر نمایان می‌شود: رئیس‌الوزراء دیروز شخصاً مرا ملاقات و استدعا کرد در تصمیم خود تجدیدنظر کنیم ولی من استنکاف ورزیدم. مشارالیه بیان داشت: اگر می‌دانستم اعزام قشون موجب اعتراض شما می‌شود اقدام نمی‌کردم. بازگشت قشون هم اشکال دارد؛ زیرا سبب کاهش حیثیت دولت می‌شود و در مجلس نیز مشکلاتی تولید خواهد کرد. من پاسخ دادم: اگر قبلاً با من مشورت می‌کردید نظرات مرا درک می‌نمودید. من با نقشه شما کاملاً مخالفم و بیم دارم دخول قوای تازه در ولایتی که انتظام و امنیت در آن برقرار است موجب اغتشاش گردد، بدین لحاظ مایلیم آن رامتروک بگذارید! حضرت اشرف گفت: آمادگی دارد به سردار اقدس رسماً اطمینان دهد که عزیمت نیر و هاموجب مداخله در کارهای وی نخواهد شد ...

۳ - شورش عشایر خوزستان با هدایت سرآرنولد ویلسون و سرپرسی کاکس همزمان با پیشبرد سیاست جدید؛ این شورش‌ها که از مرداد ۱۳۰۴ش شروع شد و از بصره سازماندهی و حمایت می‌شد نشان از این داشت که آن دو یا به عبارت دیگر جناحی

از انگلیسی‌ها به امکان استقرار قطعی حکومت نظامیان به رهبری رضاخان چندان خوشبین و مطمئن نبودند. لذا بر اساس دیپلماسی همیشگی انگلیس، عقلانیت سیاسی اقتضا می‌کرد تا کلیه تخم‌مرغ‌ها را در یک سبد نگذارند. «به هر دلیلی رضاخان در انجام برنامه آنها ناکام ماند، در آن صورت تکلیف چیست؟ آیا حمایت از رضاخان این قدر برای منافع بریتانیا ارزش دارد که کلیه یاران سنتی از خانواده ظل‌السلطان گرفته تا شیخ خزعل و برخی خانواده‌های بختیاری و دیگر سران ایلات و عشایر را قربانی کرد؟ نکته دیگری هم وجود داشت و آن این بود که دولت وقت از ترس واکنش‌های احتمالی داخلی، در به رسمیت شناختن علنی دولت عراق و تصدیق قیومیت انگلیس بر آن، تعلل کرده بود. علت می‌تواند بیم از احتمال واکنش منفی محافل مذهبی باشد. ضمن این که در مورد آتیه عراق و ترکیه بین محافل سیاسی انگلیس اختلاف نظر وجود داشت.» اما دلیل هرچه بود ویلسون، رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس که در این زمان در بصره اقامت داشت، شروع به تحریک عشایر برای حمله به اماکن دولتی در خوزستان کرد و بحران خوزستان را فرا گرفت. اسلحه‌ای هم که در اختیار شورشیان قرار گرفته بود شبانه با خودروهای شرکت نفت در اختیار آنها قرار گرفته بود. هدف از این تحریکات به رسمیت شناختن قیومیت انگلیس بر عراق از سوی دولت ایران بود. رضاخان آن را پذیرفت و بعد از آن شورش ویلسون نیز خوابید. رضاخان در جواب گزارش کفیل حکومت خوزستان در مورد اهداف شورش خوزستان، که یکی از آنها شناسایی قیومیت انگلیس بر عراق بود، پاسخ داد: «به حاکم محمره دستور دهید بر طبق تصویب مجمع ملل در نقاط که فاقد نماینده حکومت بین‌النهرین می‌باشد، اظهارات قونسول‌های انگلیس راجع به اتباع بین‌النهرین را مورد توجه قرار داده و بپذیرند؛ حکومت محمره این دستور را به موقع اجرا گذارد.» این به معنی پذیرش قیومیت بود.

۴ - سعی در عفو و دلجویی از برخی عشایر مخالف تمرکزگرایی و برخورد شدید با برخی دیگر از سوی رضاخان

۵ - ارتباطات انگلیسی‌ها با مخالفان تمرکزگرایی؛ اسناد موجود نشان می‌دهد انگلیسی‌ها با افرادی چون ابوالفتح میرزا سالارالدوله که درصدد اتحاد با خزعل و دیگر مخالفان تمرکزگرایی برضد رضاخان بود، مناسبات نزدیک خود را حتی بعد از به قدرت رسیدن رضاخان هم همچنان حفظ کردند. ارتباطاتی نیز با رؤسای اکراد در مرزهای ایران و عراق داشتند که همچنان تداوم داشت.

پیوند رضاخان با سیاست عشایری انگلیس و گزینش و تأیید نهایی وی

در نهایت انگلیسی‌ها در مسئله خزل نشان دادند حمایتشان حد و مرز مشخصی دارد. زمانی که آنها در مورد نتیجه‌بخش بودن اقدامات رضاخان اطمینان یافتند، رسماً و با تمام توان از وی حمایت کردند و به سران عشایر متحد سابق هم تفهیم کردند که باید تسلیم تمرکزگرایی شوند و بدیل یا انتخاب دیگری وجود ندارد.

انگلیسی‌ها در عین حال که با رضایت شاهد تحکیم قدرت رضاخان در تهران و شمال کشور بودند، با گسترش قدرت او به جنوب، که در آن جا انگلیسی‌ها هنوز روابط نزدیک خود را با برخی از رؤسای عشایر نیمه‌مستقل و نیمه‌خودمختار، به‌ویژه شیخ خزل و خوانین بختیاری، حفظ کرده بودند، دست کم تا سال ۱۳۰۲ش مخالفت می‌ورزیدند. در سال ۱۳۰۱ش اگر آنها حق انتخاب بین رضاخان و شیخ خزل را داشتند، به احتمال زیاد خزل را ترجیح می‌دادند. اما خطر رو به تزاید گسترش بلشویسم و موفقیت رضاخان در سرکوب نفوذ بلشویک‌ها در شمال ایران، این نوید را به انگلیسی‌ها داد که بتوانند به سیاست متناقض خود در جنوب پایان دهند و حکومتی متمرکز تحت ریاست رضاخان را به سیاست سنتی وابستگی به رؤسای عشایر محلی ترجیح دهند و پیوندهای خود را با رؤسای عشایر جنوب بگسلند. بر این مبنا رضاخان در مهر ماه ۱۳۰۱ از لورن پرسید که آیا انگلیس ترجیح نمی‌دهد که به جای یک مشت رؤسای محلی حریص با یک قدرت مرکزی قوی معامله کند؟ او پاسخ داد ترجیح می‌دهد به شرط این که قدرتی با ثبات و منسجم باشد. این در حالی بود که شیخ‌خزل سرگرم ایجاد اتحادیه قبیله‌ای از رؤسای عشایر جنوب بود. خزل علاوه بر برقراری روابط با برخی خوانین بختیاری و والی پشتکوه، قدرتمندترین رئیس عشایر لر، با قوام‌الملک، رئیس ایلات خمسه و صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقای هم در تماس بود. چیزی که تردید انگلیسی‌ها را در این مقطع همچنان حفظ می‌کرد این بود که رضاخان هنوز نیرو و امکانات کافی برای موفقیت در جنوب را نداشت. از طرف دیگر، انگلیسی‌ها نیک می‌دانستند که شکست رضاخان در جنوب احتمال نفوذ و حتی افتادن شمال به دامن بلشویسم را به دنبال خواهد آورد. در نهایت نیز آنها می‌ترسیدند که مسئله درگیری برای محافظت از تأسیسات نفتی پیش آید و از طرف شیخ خزل خودمختاری خوزستان مطرح شود.

در نظر رضاخان همبستگی با عشایر جایگاهی نداشت و آنان را مراکز قدرت‌های رقیب و مزاحم برای فشار به دولت مرکزی می‌دانست. رضاخان چنان بر اراده خود برای ایجاد دولت مرکزی قدرتمند اصرار ورزید که وزیرمختار انگلیس در ایران را

متقاعد به حمایت از خود نمود. لورن در شهریور ۱۳۰۲ به وزارت امور خارجه کشورش نوشت:

باید به خاطر داشت که تهران معیار نهایی روابط ما با ایران است. و این که یکپارچگی شاهنشاهی ایران به طور کلی در درازمدت برای منافع بریتانیا بسیار حیاتی‌تر از سلطه محلی یکی از تحت‌الحمایگان خاص ماست.

البته انگلیسی‌ها و به ویژه لورن در روزهای اول سال ۱۳۰۲ش هنوز از ثبات حکومت متمرکز رضاخان مطمئن نبودند و از آن جا که قشون نیز به ثبات او بستگی داشت و در صورت از میان رفتن احتمالی وی فرومی‌پاشید، لذا سیاست منطقه نفوذ در جنوب را همچنان حفظ کردند و منتظر تحولات آینده ماندند. اما از اواخر اردیبهشت لورن بر تردیدهای خود چیره شد و در گزارشی نوشت:

زمان معامله با سیاست تمرکز قدرت رضاخان اینک به هر شکل فرا رسیده است و باید تصمیم قاطعی گرفته شود. به عقیده من منافع اصلی ما حاکی از اتحاد با رضاست.

به نظر لورن، شرکت نفت انگلیس و ایران نیز می‌تواند توافق‌های خود با رؤسای محلی را زیر پا بگذارد، زیرا رضاخان کرارا خود را متعهد کرده بود که مسئولیت محافظت از حوزه‌های نفتی را بر عهده گیرد. لورن به این نتیجه رسیده بود که رضاخان موهبتی برای انگلیس است که می‌تواند جلو تحریکات، مخالفت‌ها و دسائیس احتمالی را بگیرد و او بهترین تضمین برای صیانت از منافع بریتانیا است. البته انگلیسی‌ها به طور کامل اقدامات رضاخان را تحت کنترل و نظارت خود داشتند و به صورت محرمانه او را از هرگونه اقدام خلاف منافع و مصالح خود بازداشته بودند. سر چارلز موری در ضمن گزارشی به تاریخ نوامبر ۱۹۲۴ در مورد قدرت نمایی رضاخان در جنوب می‌نویسد:

روشن است که حتی اگر رئیس‌الوزرا خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نیست که به خواست انگلیسی‌ها حرکت می‌کند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است؛ و ی‌ل‌زوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه‌های ایشان بوده است.

گزارش‌های گوناگون لورن به وزارت امور خارجه انگلیس در تأیید رضاخان برای تأمین اهداف یادشده، در نهایت مقامات لندن را متقاعد کرد که از او حمایت کنند و به سیاست تمرکز تن دهند، حتی اگر بعضی عواقب نامطلوب را در پی داشته باشد. بر

آن اساس، شیخ خزعل و سایر متحدان دیروزی خود را به دست حوادث سپردند. سرچارلز موری در مورد خیانتهای بیوفایی انگلیسیها به خزعل میگوید: «خزعل صادقانه در خدمت سیاستی بود که همراه با جنازه بنیانگذارش، لرد کرزن، به خاک سپرده شد».

واکنش‌های نیروهای سیاسی و رؤسای ایلات و عشایر به تغییر سیاست عشایری

زمانی که خطر رضاخان بر تداوم حیات ملوک‌الطوایفی و رؤسای عشایر مخالف تمرکزگرایی مسلم گردید آنها واکنش‌های گوناگون و متفاوتی از خود نشان دادند:

۱ - تلاش برای ایجاد اتحادیه عشایری بر ضد رضاخان با هدف اعاده قدرت قاجاریه؛ علاوه بر خزعل، ابوالفتح میرزا سالارالدوله غلامرضاخان والی پشتکوه و دو تن از سران بختیاری به نام‌های مرتضی‌قلی‌خان و امیرمجاهد در کنار عده‌ای دیگر از رجال سیاسی کشور، مخالفت خود را با رضاخان و موافقت‌شان را با اقلیت پارلمانی و مخالفان او اعلام نمودند. اما این تلاش به جایی نرسید. والی پشتکوه به بین‌النهرین گریخت و خزعل نیز وادار به تسلیم شد و در واقع با مداخله انگلیسی‌ها مشککش را با رضاخان به مسالمت حل کرد. نکته جالب این جا بود که شوروی نیز به تبلیغات بر ضد خزعل دست زد و این تبلیغات مستمسک مناسب تبلیغاتی برای کنار نهادن او از سوی انگلیسی‌ها شد و کار آنها را آسان‌تر کرد. در این جریان شوروی‌ها از نظر تبلیغاتی از رقیبشان فریب خوردند. بدین ترتیب که انگلیسی‌ها تبلیغات شوروی را دستاویزی کردند برای این موضوع که ضرورت دارد برای جلوگیری از نفوذ بلشویک‌ها در ایران، حکومتی قدرتمند در تهران به رهبری رضاخان تأسیس شود. در این شرایط بود که محافظه‌کاران انگلیس به این نتیجه رسیدند که شیخ خزعل موجودی مزاحم و دست و پاگیر شده است. رضاخان با کنار آمدن صوری با بختیاری‌ها مقدمات از میان برداشتن خزعل را فراهم کرد. شورش شیخ خزعل دست کم با دو هدف انگلیسی‌ها در تضاد بود: (۱) ممانعت از بروز جنگ داخلی فاجعه‌بار در همسایگی تأسیسات نفتی؛ (۲) وجود و حضور مرد قدرتمندی در رأس حکومت در تهران که نظم را برقرار سازد و خطر بلشویسم را مرتفع کند. سرپرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، در مورد ضرورت تغییر سیاست انگلیس در مورد شیخ خزعل معتقد بود تعهدات انگلیسی‌ها به خزعل مربوط به زمانی است که ایران ارتش قابل‌ذکری نداشته باشد، ولی با روی کار آمدن رضاخان

ارتش ایران نیروی قابل ملاحظه‌ای به شمار می‌رود و از طرف دیگر حکومت ایران از ماهیت و حدود تعهدات انگلیس به خزع‌ل اطلاعی ندارد و خزع‌ل را یک تبعه ساده ایران می‌داند و هیچ‌گونه استقلال داخلی رؤسای طوایف را تحمل نمی‌کند. علاوه بر آن، استقرار نظم و ثبات در ایران با یک حکومت مرکزی تأمین می‌شود و دولت انگلیس بایستی از یکپارچگی ایران حمایت نماید.

بر مبنای نظرات ذکر شده، در سال ۱۳۰۲ ش کنسول انگلیس در اهواز به خزع‌ل اطلاع داد در صورت شورش وی دولت انگلیس قادر به حمایت از وی نخواهد بود و حمایت انگلیس از او منوط به وفاداری و انجام تعهداتش نسبت به حکومت مرکزی ایران خواهد بود. اما خزع‌ل بر ضد دولت مرکزی شورید. هدف شورش قومی- قبیله‌ای وی تجزیه استان خوزستان با عنوان عربستان آزاد بود. شورش وی با تشکیل اتحادیه عشایر جنوب و پیوستن و اتحاد غلامرضاخان امیرجنگ والی پشتکوه؛ مهم‌ترین رهبر قبایل لرستان و مرتضی‌قلی‌خان بختیاری و امیر مجاهد و حاج شهاب‌الدوله از رهبران قبایل بختیاری و تعداد زیادی از طوایف عرب چون بنی‌تمیم، آلبوسوف، الدریسی، مجبوم، الراویه، بیت عمر، بیت فرج، بیت کرم، الباویه و ازکان در سال ۱۳۰۳ ش به اوج خود رسید. این غائله از جمله بحران‌هایی است که انگلیس در فراز و فرود آن نقش محوری ایفا کرده است.

در مجموع انگلیسی‌ها تا زمانی که سیاست عشایری خود را در پیوند با حمایت از خزع‌ل می‌دیدند از وی حمایت کردند، اما پس از مشاهده و تجربه ناامنی و به‌ویژه حضور روس‌ها در شمال ایران و تشدید تهدیدات کمونیستی، حمایت از تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند را از سوی رضاخان ترجیح دادند و سیاست عشایری مبنی بر برقراری رابطه با رؤسای عشایر و تضعیف حکومت مرکزی را کنار نهادند.

۲ - مقاومت و شورش در برابر اقدامات رضاخان؛ شورش محمدتقی‌خان پسیان، شورش ژاندارم‌ری تبریز بر ضد قزاق‌ها توسط ابوالقاسم لاهوتی و شورش امیر مؤید سوادکوهی از این قبیل بودند که در نهایت توسط نیروهای تحت فرماندهی سپهبد امیراحمدی و سایر فرماندهان تحت امر رضاخان قلع و قمع و سرکوب گردیدند.

۳ - تبعیت از سیاست عشایری جدید و تمکین نسبت به آن؛ بسیاری از ایلات و عشایر که توان مقاومت در برابر شرایط جدید را نداشتند یا ناامنی و هرج و مرج را به زیان خود و کشور تشخیص می‌دادند و در دایره زدویندها و بازی‌های سیاسی نبودند، تبعیت از تمرکزگرایی را در پیش گرفتند و در واقع، به قضیه صعود رضاخان به قدرت و موقعیت تسلیم خود از روی ناچاری نگر بستند.

توضیحات و مأخذ

نویسنده: سجاد راعی گلوجه
منبع: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

فهرست منابع و مأخذ

- آبادیان، حسین، بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی ۱۳۰۴-۱۲۹۹، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۹.
- همو، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۵.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران (سند شماره ۱ ضمیمه).
- آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سندهای شماره بازیابی ۲۵۲، ۲۸۴، ۴۴۲، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۰۵، ۵۳۲، ۵۳۹؛ اسناد ضمیمه، سندهای شماره ۲، ۳ و ۴.
- آقاحسینی، علیرضا، «شالوده‌شکنی درونی سیاست بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۲۹ (زمستان ۱۳۸۵).
- انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان (۱۹۲۵-۱۸۷۸) (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷.
- پوربختیار، غفار، جامعه بختیاری و تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، مسجدسلیمان، انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مسجدسلیمان، ۱۳۸۷.
- پورشالچی، محمود، قزاق؛ عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه، ترجمه محمود پورشالچی، تهران، مروارید، ۱۳۸۴.
- تنودورسترانک، ویلیام، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان؛ بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۳۰۴-۱۲۷۶ش/۱۹۲۵-۱۸۹۷م، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ دوم، ۱۳۸۷.
- حسینی، حسن، «استعمار انگلیس در منطقه خلیج فارس (سیاست دوگانه انگلیسی‌ها

در برخورد با شیخ خزعل)؛ در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج‌فارس در گستره تاریخ، به اهتمام اصغر منتظر قائم، جلد دوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.

-خاطرات سَری آبرونساید، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.

-خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

-در تکاپوی تاج و تخت؛ اسناد ابوالفتح‌میرزا سالارالدوله قاجار، به کوشش رضا آذری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸.

-راضی، منیره، پلیس جنوب ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

-رحمانیان، داریوش، چالش جمهوری و سلطنت در ایران؛ زوال قاجار. روی کار آمدن رضاشاه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

-رحیمزاده صفوی، علی‌اصغر، اسرار سقوط احمدشاه، به کوشش بهمن دهقان، تهران، فردوس، چ دوم، ۱۳۶۸.

-زرگر، علی‌اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲.

-سفرنامه خوزستان ۱۳۰۳ش/۲۴۸۳ شاهنشاهی، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی پهلوی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

-شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، تهران، اطلاعات، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۸.

-شیخ‌الاسلامی، محمدجواد، سیمای احمد شاه قاجار، جلد ۲، تهران، نشرگفتار، ۱۳۷۲.

-صباحی، هوشنگ، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.

-صفایی، ابراهیم، کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، تهران، افست، ۱۳۵۲.

-کجباف، علی‌اکبر، «سیاست شیخ‌خزعل در جنوب ایران و خلیج‌فارس در برابر انگلیس و رضاشاه»، در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج‌فارس در گستره تاریخ، به اهتمام اصغر منتظر قائم، جلد اول، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.

-کرونین، استفانی، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین؛ دولت و جامعه در زمان رضاشاه، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، جامی، ۱۳۸۳.

- گارثویت، جن راف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرا ب امیری، تهران، سهند، ۱۳۷۳.
- لنچافسکی، ژرژ، سی سال رقابت روسیه و غرب ۱۹۴۸-۱۹۱۸، ترجمه حورا یاور، تهران، روزنامه سحر، ۱۳۵۱.
- لورن، پرسی، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان؛ خاطرات سیاسی سر پرسی لورن وزیرمختار انگلیس در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، فلسفه، ۱۳۶۳.
- مجد، محمقلی، از قاجار به پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۳۰۹-۱۲۹۸ ش/ ۱۹۳۰-۱۹۱۹م، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹.
- همو، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰.
- مقصودی، مجتبی، تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰.
- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۱، تهران، نشر ناشر، چ چهارم، ۱۳۶۳.
- ملائی توانی، علیرضا، مشروطه و جمهوری؛ ریشه‌های نابسامانی نظم دمکراتیک در ایران، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۱.
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، آرشیو، اسناد روابط ایران و انگلیس.
- نقیب‌زاده، احمد، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
- نوازنی، بهرام، «نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان»، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۵، ش ۲۲ (پاییز ۱۳۸۷).
- واعظ (شهرستانی)، نفیسه، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.

پا نوشت‌ها

۱. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۰.

۲. تنودور سترانک، صص ۱۷۱-۱۴۶.

۳. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۳۴.
۴. واعظ شهرستانی، صص ۸۵-۶۵.
۵. خاطرات سری...، صص ۱۵-۱۲.
۶. همان، ص ۱۶.
۷. همان، ص ۲۳.
۸. شهبازی، ص ۱۴۷/۲.
۹. همان، صص ۱۵۰-۱۴۸.
۱۰. همان، ص ۱۵۱.
۱۱. همان، ص ۱۵۳.
۱۲. آقاحسینی، صص ۱۲۶-۱۲۳.
۱۳. مقصودی، ص ۲۵۵.
۱۴. صباحی، صص ۲۴۵-۲۴۴.
۱۵. همان، ص ۲۴۹.
۱۶. همان، ص ۲۷۰.
۱۷. کرونین، صص ۳۱۸-۳۱۷.
۱۸. مجد، انگلیس و اشغال ایران...، صص ۲۴۶-۲۳۷.
۱۹. تئودور سترانک، ص ۲۶۶.
۲۰. کجیاف، ص ۲۹۹.
۲۱. شیخ الاسلامی، صص ۱۴۵/۱-۱۴۴.
۲۲. کرونین، صص ۳۱۹-۳۱۸.
۲۳. گارثویت، ص ۲۲۹.
۲۴. راضی، صص ۱۰۵-۹۸.
۲۵. زرگر، صص ۸۳-۸۰.
۲۶. پوربختیار، جامعه بختیاری و تحولات...، صص ۲۱۷-۲۱۲.
۲۷. همان، صص ۳۰۱-۲۹۸.
۲۸. آبادیان، بسترهای تأسیس...، صص ۳۵-۳۳.
۲۹. شیخ الاسلامی، ۱/۱۶۴.
۳۰. مقصودی، ۲۴۴-۲۴۳.
۳۱. واعظ شهرستانی، ۸۶-۸۵.
۳۲. ملانی توانی، ۳۹۰-۳۸۹.

۳۳. تئودور سترانک، ۲۸۷-۲۸۵.
۳۴. کرونین، ۳۳۵-۳۳۲.
۳۵. همان، ۳۵۱.
۳۶. مجد، از قاجار به پهلوی...، صص ۳۱۴-۳۱۳.
۳۷. صفایی، کودتای ۱۲۹۹، صص ۹۳-۹۱.
۳۸. کودتای ۱۲۹۹، صص ۹۹-۹۷.
۳۹. پورشالچی، ص ۹۵.
۴۰. همان، ص ۵۱۸.
۴۱. در تکاپوی تاج و تخت...، صص ۲۶۵-۲۶۲؛ آرشیو مؤسسه...، ش ب، ۲۵۲، ۲۸۴، ۴۴۲، ۵۳۹؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۲.
۴۲. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۵۳۲ و ۵۰۵، ۴۸۱، ۴۷۳؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۱.
۴۳. صباحی، صص ۲۳۸-۲۳۶.
۴۴. همان، ص ۲۴۱.
۴۵. همان، ص ۲۴۲.
۴۶. همان، ص ۲۴۳.
۴۷. آبادیان، بسترهای تأسیس...، ص ۱۰۲.
۴۸. مجد، از قاجار به پهلوی...، ص ۳۲۲.
۴۹. صباحی، صص ۲۵۶-۲۵۵.
۵۰. مجد، از قاجار به پهلوی...، ص ۳۳۳.
۵۱. اسناد ضمیمه، سند شماره ۳.
۵۲. در تکاپوی تاج و تخت...، صص ۲۶۵-۲۵۴؛ سفرنامه خوزستان، صص ۱۸-۱۳.
۵۳. آبادیان، بسترهای تأسیس...، صص ۴۸۲-۴۸۱.
۵۴. همان، صص ۴۸۶-۴۸۳.
۵۵. صباحی، ص ۲۵۵.
۵۶. انصاری، ص ۲۲۷.
۵۷. ذوقی، ص ۵۱۰.
۵۸. مقصودی، ص ۲۵۳.
۵۹. خاطرات نخستین...، صص ۱۸۷-۱۸۳.

فصل نوزدهم

بررسی عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس در اسناد ۱۹۰۱-۱۹۱۴

۱۹۱۴

محمد حسن نیادر مقاله پژوهشی خود تحت عنوان «بررسی عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس در اسناد ۱۹۰۱-۱۹۱۴» اینگونه نظر می‌دهد:

بررسی و تحقیق سندی درباره نفت ایران در اسناد فارسی موضوعی است که در تحقیقات تاریخی کمتر به آن پرداخته شده است. و نوشته‌ها و مکتوبات لاتین نیز به عمد یا به دلیل در اختیار نداشتن این اسناد کمتر در تحقیقات خودشان در مورد نفت ایران از این اسناد بهره برده‌اند و چه بسا استفاده از این اسناد گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران را هویدا می‌سازد که در کمتر منابعی می‌توان اثری از این وقایع را یافت. مهمترین این اسناد در مورد نفت ایران و انگلیس، قرارداد داریسی، اولین قرار دادهای دولت ایران باکشورهای خارجی که در آن مفادی راجع به استخراج نفت در آن پرداخته شده است، و روند توسعه و شکل‌گیری و توسعه شرکت نفت ایران و انگلیس می‌باشد که در ادامه ابتدا مختصری از پیش‌زمینه قراردادهای نفتی در ایران می‌پردازیم و سپس موضوعی را که اسناد آورده شده در این مجموعه مورد بررسی قرار می‌دهند را به بحث می‌گذاریم.

تا پیش از تاسیس شرکت نفت ایران و انگلیس روند توسعه صنعت نفت کشور با توجه به منابع عظیم ذخایر نفتی از یک طرف و موقعیت خاورمیانه‌ای از طرف دیگر مسأله‌ای پیچیده بود. با وجود این پیش از کسب امتیاز نفت توسط شرکت هوترز و رویترز، زمین‌شناسی به نام لوفتوس انگلیسی با نقشه‌ای از پیش تعیین شده بین سالهای ۱۸۴۷-۱۸۵۰ از جنوب و جنوب غربی ایران دیدن کرد و به مطالعه زمین‌شناسی پرداخت و این فرد عضو هیات انگلیسی برای تعیین خطوط مرزی ایران و عثمانی در سال ۱۸۴۷ میلادی بود. لوفتوس و چرچیل از طرف ویلیامز مامور مطالعه تپه تاریخی شوش شدند و به منطقه مسجد سلیمان و اهواز عزیمت کردند. لوفتوس بررسی کاملی از منطقه به عمل آورد و در مسجد سلیمان با چشمه‌های قیرآلود مواجه شد و

وجود نفت را در این منطقه تشخیص داد و او اولین اروپایی است که توجه دیگران را به وجود نفت در مسجد سلیمان و پیرامون آن جلب کرد و تحقیقات خود را در انجمن زمین شناسی انگلیس به صورت هفته نامه انتشار داد. (کیا، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹-۱۸۱)

اولین قرارداد که در آن از کشف نفت سخن به میان آمده بود قرارداد رویتزر بود که در ماده یازده آن آمده است "دولت علیه ایران به حکم امتیازنامه و قرارنامه حاضره به اصحاب این امتیازحق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می دهد که در طول این امتیاز در تمام ممالک ایران معادن ذغال سنگ و آهن و مس و سرب و پترول(نفت) و غیره را و هر معدن دیگر را که ایشان مناسب بدانند کار بکنند و از آنها تمتع بر دارند بغیر از آن معادنی که ملک مردم است و صاحبان آنها در آنها کاری کنند... دولت معادن طلا و نقره و جواهر را برای خود نگاه می دارد و برای کارکردن این نوع معادن دولت میتواند با کمپانی قراردادهای مخصوص بگذارد." (ذوقی، ۱۳۷۸، ص ۴۹)

امتیاز رویتزر به خاطر اعتراضات علما، رجال ایرانی و دولت روسیه لغو شد. (فاتح، ۱۳۳۵، ص ۲۴۸) اما اولین شرکت خارجی که امتیاز استخراج نفت را در ایران دریافت کرد شرکت هلندی هوتزر در سده نوزدهم بود. مقر این شرکت در لندن بود. هوتزر در سال ۱۸۸۴ امتیاز اکتشاف و بهره برداری نفت را در منطقه دالکی بوشهر از دولت ایران کسب کرد و اقدام به حفر دو چاه در منطقه دالکی نمود، اما به بهره برداری نرسید، اما بعدها در سال ۱۸۹۰ امتیاز مذکور را به شرکت حقوق معدنی بانک ایران که در سال ۱۸۹۰ و به منظور فعالیت در زمینه نخبای معدنی تشکیل شده بود، واگذار کرد. (ذوقی، ۱۳۷۸، ص ۴۳ و ۴۴) و امتیاز بانک شاهنشاهی که به دنبال اعتراض های رویتزر به لغو قرارداد رویتزر به بارون جولیس رویتزر و پسرش جرج رویتزر در تاریخ ۱۸۸۹ واگذار شده بود، طبق ماده ۱۱ که حق بهره برداری از معادن ایران را داشت. در ماده یازدهم امتیازنامه آمده بود "از آن جایی که بانک شاهنشاهی حاضر است که برای احیا تمام وسایل استخراج ثروت های طبیعی مملکت فورا کمال فدویت را به جا آورد دولت علیه به بانک مزبور و در تمام مدت این امتیاز مانع لغیر قطعی می دهد که در تمام وسعت مملکت ایران معادن آهن و مس و سرب و زببق و ذغال سنگ و نفت و مانگانز و بورق و امیانت را که متعلق به دیوان می باشد و قبل از وقت به دیگران واگذار نشده اند دایر نماید. چون مصادف این امتیازنامه دولت علیه ایران در روز امضای این امتیازنامه به بارون ژولیس

رویتز صورت رسمی معادنی را خواهد داد که قبل از وقت به دیگران داده شده اند...تمام معادنی که بانک ده سال پس از تشکیل خود شروع در دایر نمودن آن ها نموده باشد مثل این ملاحظه خواهند شدکه بانک مزبور صرفنظر از آن هانموده است و دولت علیه خواهد توانست هر نوع تصرف در آن ها بکند بدون اینکه بانک صاحب امتیاز بتواند مانع شود" (فاتح، ۱۳۳۵، ص ۲۴۸ و ۲۴۹)

بنابراین در سال ۱۸۹۰ بانک یک گروه مهندس زمین شناس اتریشی را استخدام کرد و به منطقه دالکی اعزام داشت، همچنین بانک در جزیره قشم به حفریک حلقه چاه اقدام کرد که به نفت نرسید و در مجموع عملیات معدنی بانک شاهنشاهی با عدم موفقیت روبرو شد و از طرفی باگذشت زمان و استناد به ماده ۱۱ امتیازنامه رویتز چون کار بهره برداری پس از ده سال صورت نگرفت امتیاز خود به خود ملغی اعلام گردید (کیا، ۱۳۸۴، ص ۱۶۲-۱۸۲) اما مهمترین امتیاز نفت در ایران و خاورمیانه که منجر به کشف نفت در ایران گردید، امتیاز نفت داری بود که این امتیاز با توجه به پژوهش های صورت گرفته توسط ژاک دمورگان در ایران و چاپ حاصل تحقیقات او در مجله معادن پاریس در سال ۱۸۹۲ که به وجود احتمال نفت در ایران اشاره می کرد (وزیری، ۱۳۸۰، ص ۷۲؛ هامیلتون، ۱۳۷۳، ص ۹۶) در سال ۱۹۰۰ میلادی انتوان کتاچی، که در حکومت ایران سمت های متعددی داشت و مسئولیت هایی نیز در اداره گمرک ایران عهده دار بود، وارد پاریس شد. علت بازدید او از پاریس در ظاهر افتتاح نمایشگاهی از ایران در این شهر بود، اما کتاچی خان هدف اصلی دیگری داشت، و هدف او یافتن سرمایه گذاری اروپایی بود که مایل به تحصیل نفت در ایران باشد. بالاخره رفت و آمدهای انتوان کتاچی به معامله ای تجاری انجامید که ابعادی تاریخی یافت. با این معامله عصر نفت در خاورمیانه آغاز شد. این معامله همان قرارداد معروف داریسی است، که در سال ۱۹۰۱ به امضاء رسید و اولین قرارداد نفت در خاورمیانه بود و به واسطه آن منطقه خاورمیانه به تعارضات اقتصادی و سیاسی بین المللی دچار شد. (برگین، ۱۳۷۳، ص ۱۶۶)

داریسی شهروندی استرالیایی و متولد انگلیس بود که هرگز ایران را ندید و به ایران نیز سفر نکرد. او نمایندگان را برای انجام مذاکره بر سر تشکیل کمیسیونی زیر نظر نمایندگان سیاسی دولت انگلیس، که متمایل به ایجاد توسعه فعالیت های اقتصادی در ایران به منظور ایجاد موازنه در برابر نفوذ روس ها در شمال بودند، به ایران می فرستد و با امضای قرارداد، تمامی امتیازات اکتشاف، استخراج و صدور نفت خام در کشور، به جز در پنج ایالت شمالی تحت نفوذ روس ها، به مدت ۶۰ سال در برابر

دریافت نقدی بیست هزار پوند را به دست می‌آورد. در ضمن این معامله بیست هزار پوند سهام به دولت ایران داده می‌شود و قرار می‌شود که شانزده درصد سود خالص نیز به دولت ایران تحویل گردد. دارسی بدون تأخیر جی.بی.رینولتز، مأمور سابق شرکت خدمات عمومی هند، را به عنوان حفار به استخدام درمی‌آورد. (هامیلتون، ۱۳۷۳، ص ۹۷ و ۹۶)

بنابراین دارسی در ماه مه ۱۹۰۳ در پی امتیاز ۱۹۰۱، شرکت اولیه‌ای با مسئولیت محدود و با سرمایه ششصد هزار لیره استرلینگ، یعنی ششصد هزار سهم یک لیره‌ای، تشکیل می‌دهد و بیست هزار لیره به صورت نقد و بیست هزار سهم، که به موجب امتیاز نامه تعهد پرداخت آن را به دولت ایران کرده بود، می‌پردازد. (نایبیان، ۱۳۷۸، ص ۷۴)

در اکتبر ۱۹۰۳، یازده ماه پس از آغاز حفاری اولیه، نشانه‌های وجود نفت آشکار گردید، اما دارسی دریافت که توانایی مالی ادامه طرح را ندارد و یا نمی‌خواهد بیشتر از این سرمایه خود را به خطر بیندازد و عنوان می‌کند که هر کیسه‌ای ظرفیت محدود دارد و من از ظرفیت کیسه خود آگاهم. (یرگین، ۱۳۷۳، ص ۱۷۵)

به مرور زمان بر مقدار هزینه‌ها افزوده می‌شد و دارسی به کسی نیاز داشت که وی را از این گرفتاری مالی نجات دهد، در غیر این صورت امتیاز نفت از دست می‌رفت، در نتیجه و دارسی از نیروی دریایی بریتانیا درخواست وام کرد. او از وزارت دارایی انگلیس نیز تقاضای وام کرد که بی‌نتیجه بود و به درخواست او جواب رد داده شد. (همان) سرانجام در سال ۱۹۰۵، تقریباً چهار سال پس از امضای امتیاز نامه توسط مظفر الدین شاه، قراردادی در تهران بین دارسی و شرکت نفت برمه امضاء شد که به موجب آن شرکتی موسوم به «سندیکای امتیاز» تأسیس گردید. (Frier, 1982, p67-70)

سندیکای امتیاز تمامی سهام استخراج شرکت اولیه را خریداری کرد. صاحبان سهام شرکت جدید عبارت بودند: از ویلیام ناکس دارسی، لرد استراتکونا و شرکت نفت برمه. البته شخص دارسی و لرد استراتکونا از سهامداران شرکت نفت برمه نیز بودند. (نایبیان، ۱۳۷۸، ص ۷۷)

با تشکیل سندیکا و تلاش شبانه‌روزی رینولتز و حفاران دیگر، که سه سال به طول انجامید، ساعت چهار و سی دقیقه بامداد روز ۲۶ مه ۱۹۰۸ نفت از چاه حفاری شده در مسجد سلیمان فوران کرد و پس از هفت سال، که از کسب امتیاز نفت از سوی دارسی در ۲۸ مه ۱۹۰۱ می‌گذشت، سر چارلز مارلینگ خبر کشف نفت به مقدار

تجاری آن را در ۲۸ مه ۱۹۰۸ به لندن مخابره کرد در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ شرکت جدیدی با نام شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه دو میلیون لیره استرلینگ تشکیل شد تا امور مرتبط به امتیاز داری را به عهده بگیرد و جایگاه خود را به عنوان جانشین شرکت اتحادیه امتیازات تثبیت کند. بیشتر سهام اولیه دو میلیون لیره‌ای شرکت متعلق به شرکت نفت برمه بود. علی‌رغم تمام فعالیت‌های انجام شده صادرات نفت شرکت نفت ایران و انگلیس تا سال ۱۹۱۳ به تأخیر افتاد، چرا که برای رساندن نفت به دریا نیاز به خط لوله و پالایشگاه بود و با کشیدن خط لوله و تأسیس پالایشگاه آبادان این مشکل حل شد (هامیلتون، ۱۳۷۳، ص ۹۹).

در سال ۱۹۱۱ وینستون چرچیل به مقام لرد اول دریاداری انگلیس رسید و تصمیم‌اش بر این بود که نیروی دریایی انگلیس را تقویت کرده و آن را به سریع‌ترین و نیرومندترین ناوگان دریایی در جهان تبدیل کند. عده‌ای از دولتمردان انگلستان بر این عقیده بودند که کشتی‌های بزرگ را باید همچنان به سوخت زغال، که در خود کشور انگلستان به دست می‌آید، متکی کرد. چرچیل از نظر فنی با این نظر موافق نبود، با وجود این نمی‌توانست نیروی دریایی خود را از نظر سوخت در اختیار شرکت‌های خارجی مانند شل و استاندارد بگذارد، بنابراین تصمیم گرفت مناسبات خود را با شرکت نفت ایران و انگلیس حسنه کند و به این منظور لرد کدمن (Cadman) را در رأس هیئتی به ایران فرستاد و پس از مباحثات فراوان در مجلس انگلستان در مورد ایجاد قرارداد بین وزارت دریاداری انگلستان و شرکت نفت ایران و انگلیس این قرارداد با اکثریت ۲۵۴ رأی موافق در مقابل ۱۸ نفر مخالف در پارلمان انگلیسی رأی آورد و چند هفته بعد قراردادی بین وزارت دریاداری انگلستان و شرکت نفت ایران و انگلیس به امضاء رسید، و به موجب آن شرکت نفت ایران و انگلیس بر عهده گرفت که مقدار معینی نفت و روغن برای مدت سی سال به نیروی دریایی انگلیس تحویل دهد (لسانی، ۱۳۵۷، ص ۷۷).

همانگونه که برخی از منابع اشاره می‌کنند در سال ۱۹۱۴ و در حالی که شش روز به آغاز جنگ جهانی اول مانده بود قانونی در انگلستان به اجرا گذارده شد که به سبب آن دو میلیون سهم از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس با حق رأی ۵۱٪ از سهام به دولت انگلیس واگذار شد. به واسطه این قرارداد دولت انگلیس می‌توانست حق تعیین دو مدیر در شرکت نفت ایران و انگلیس را داشته باشد. (موحد، ۱۳۵۳، ص ۳۲/۳۱؛ Ferrier, 1982, p170-172) و خرید سهام شرکت نفت توسط دولت انگلیس مخالفان زیادی در پارلمان انگلیس داشت، که با دیپلماسی به کار برده شده

توسط چرچیل مخالفت‌ها مرتفع شد و همان‌طور که اشاره شد بالاخره مجلس با این امر موافقت کرد. با شروع جنگ جهانی نیز اهمیت نفت چند برابر شد و شرکت‌های متعدد انگلیسی تأسیس شدند؛ از جمله در آوریل ۱۹۰۶ شرکت نفت بختیاری با سرمایه ۴۰۰۰۰۰۰ لیره (هر سهم یک لیره) تأسیس شد و انگلیسی‌ها علی‌رغم اینکه سه درصد از سهام این شرکت جدید را به خان‌های بختیاری واگذار کردند، تعهد نمودند مبلغ ۲۰۰۰ لیره را در سال به حفاظت وسایل حفاری و سایر متعلقات اختصاص دهند، آن‌ها تعهد کردند ۱۰۰۰ لیره را دیگر نیز به حفاظت خط لوله‌ای که قرار بود در آینده احداث شود به خان‌های بختیاری پرداخت کنند. (یعقوبی‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۶۷) این قراردادها نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها با چه مبلغ اندکی قراردادهای بزرگی را منعقد می‌کردند، البته بیشتر از جانب خوانین بختیاری و شیخ خزعل مباحثاتی برای انعقاد این قراردادها صورت می‌گرفت، اما انگلیسی‌ها در نهایت قراردادها را به مبلغ کمتر از حق طبیعی آن منعقد می‌کردند. شرکت نفت ایران و انگلیس همواره از زمان تأسیس آن با دولت ایران، خوانین بختیاری و شیخ خزعل مناسبات پر فراز و فرود داشته است.

با آوردن مباحثی از چگونگی انعقاد قراردادها و آشنایی با مقدمات تاریخ نفت ایران، لازم به ذکر است که مسایل مرزی ایران و ترکیه و وجود نفت در این مناطق مرزی از زمان انعقاد قراردادهای نفتی به ویژه قرارداد داری، مسایل گمرکی و این که چه کالاهایی بر طبق امتیازنامه داری از پرداخت گمرکی معافند و نقش کمیسر ایران در مساله نفت ایران و انگلیس، بخشی دیگر از مسایلی است که در اسناد معرفی شده در این مجموعه به آن پرداخته می‌شود.

برخی از این اسناد نشان دهنده پی‌گیری دولت ایران در مورد پیشرفت کار معادن نفت جنوب از آقای صدیق السلطنه کمیسر ایران در معادن نفت جنوب در سال ۱۹۱۲ میلادی برابر با ۱۳۳۰ هجری قمری می‌باشد که کمیسر (صدیق السلطنه) را موظف می‌کند تا گزارش کامل کار معادن نفت جنوب را به خزانه داری کل ارسال کند. (اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۲۶۳۷، ۱۳۳۰ ه.ق.)

بیشتر اسناد این مجموعه در مورد وجود چشمه‌های نفتی یا مناطق نفت خیز مشترک بین ایران و عثمانی است که این مناطق در اطراف قصر شیرین قرار داشتند و این اسناد نشان دهنده مباحثاتی در مورد رد و بدل شدن این سرزمین‌ها و شرایط مربوط به آن، مفاد قرارداد داری در این مورد و نقش دولت انگلیس به عنوان واسطه بین

ایران و عثمانی در مورد حل اختلافات مرزی می باشد و از جمله مناطقی که بیشترین تاکید بر روی آن در این اسناد شده است، قریه سیاه سرخ در قصر شیرین و چشمه نفت آن جا می باشد. و در این مورد اسنادی بین اداره گمرکات و وزارت مالیه رد و بدل شده است که بخشی از اسناد آورده شده در این مجموعه است. (اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۴۸۲۹، ۲۴۰۰۰۴۱۳۳۰، ۱۳۳۰.ق.)

بحث در مورد گمرک قصر شیرین و گزارش های رییس این گمرک در مورد ساختن راه عراده رو در معدن نفت کرمانشاهان از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۳۳۰.ق. و تحقیق در این مورد توسط رییس گمرک، تقاضا از کمیسر ایران در معادن نفت جنوب در مورد ساختن این راه در معدن نفت کرمانشاهان، ترجمه گزارش رییس گمرک قصر شیرین و جواب به رییس گمرکات کرمانشاهان در مورد چرایی ساختن راه عراده رو به وسیله شرکت نفت ایران و انگلیس و امتداد این راه تا کرمانشاه از دیگر موارد آورده شده در این بخش از اسناد است. (اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۶۶۵۲، ۱۳۳۰.ق.)

بخش پایانی اسناد نیز در مورد اعتراض اداره گمرکات مبنی بر ساختن ساختمان هایی از طرف شرکت نفت قصر شیرین در مجاورت اداره گمرک قصر شیرین می باشد و دلیل این مخالفت نیز این بوده است که مسئولین گمرک نمی خواستند مواد اشتعال را نظیر نفت که سبب انفجار احتمالی خواهد شد در مجاورت آن ها باشد. این اعتراضات باعث نامه نگاری های مختلفی در بین وزارتخانه ها و ادارات مختلف شد که اسناد آن آورده شده است. (اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۷۲۳۰، ۱۳۲۹.ق.)

لازم به ذکر است که اسناد آورده شده در این مجموعه تماما از اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران می باشند و سال های یاد شده در عنوان مقاله را در بر می گیرند.

منابع

۱. اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۲۶۳۷، ۱۳۳۰.ق.
۲. اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۴۸۲۹، ۱۳۳۰.ق.
۳. اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۶۶۵۲، ۱۳۳۰.ق.
۴. اسناد آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۷۲۳۰، ۱۳۲۹.ق.
۵. نوقی، ایرج، مسایل سیاسی اقتصادی نفت ایران، تهران: پازنگ، ۱۳۷۸.

۶. روحانی، فواد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۲.
۷. فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۳۵.
۸. کیا، ایرج، سیراستعمار انگلیس در ایران، تهران: آبی، ۱۳۸۴.
۹. لسانی، ابوالفضل، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۱۰. موحد، محمدعلی، نفت ما و مسائل حقوقی آن، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۳.
۱۱. نایبیان، جلیل، پژوهشی در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران، انتشارات ثارالله، ۱۳۷۸.
۱۲. وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات عطایی، ۱۳۸۰.
۱۳. هامیلتون، ادرین، "نفت" پاداش قدرت، ترجمه محمودطلوع مکانیک، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.
۱۴. یعقوبی نژاد، علی، رئیس نفت، انتشارات یادواره کتاب، ۱۳۷۴.
۱۵. یرگین، دانیل، نفت، پول، قدرت، ترجمه دکتر منوچهر غیبی ارحله‌ای، ج اول، انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران، ۱۳۷۳.
۱۶. Ferrier.R.w, the history of the British Petroleam company, volume1, . cambrijgr university press, 1982

سند شماره ۱

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره کابینه

نمره ۵۰۱۴

بتاریخ ۱۸ برج اسد ۱۳۳۱

ضمیمه

اداره مرکزی گمرکات

در جواب مراسله نمره ۳۱۴۷ و نمره ۳۰۸۶ راجع به هفتاد قبضه تفنگ که کمپانی نفت با مقداری فشنگ برای رفع مخاطرات متصوره وارد کرده است اینک اشعار می‌دارد مطابق توضیحات آن اداره اجازه ورود این اسلحه متضمن اشکالی نیست در این صورت قدغن نمائید تفنگ و فشنگ مزبور اجازه عبور داده مانع نشوند و حقوق

گمرکي آن را هم هر چه هست تماماً دریافت دارند.
امضاء و مهر: وزارت مالیه ۱۳۲۸
۲۴۰۰۰۲۵۳۸

سند شماره ۲

نشان تاج و شیر و خورشید
وزارت مالیه
اداره مدیریت کل
دائره
نمره ۱۶۳۹۹

بتاریخ ۲۶ برج عقرب ۱۳۲۹
ضمیمه

اداره مرکزی گمرکات

از قرار مرقومه که از وزارت امور خارجه رسیده آقای صدیق السلطنه کمیسر معادن نفت جنوب از لندن حرکت کرده و از راه محمره برام هرمز وارد می شود چون قدری اسباب سفر و قبضه تفنگ یکی ساچمه زنی و دیگری گلوله زنی و چهارصد فشنگ ساچمه زنی و دویست فشنگ گلوله زنی همراه دارد لازم است تلگرافاً به مأمورین گمرک قدغن نمایند پس از اخذ حقوق گمرکی در سر حد مانع دو قبضه تفنگ و فشنگهای شخصی ایشان نشوند.

امضاء ناخوانا

مهر: وزارت مالیه ۱۳۲۸

No7321

۲۴۰۰۰۲۵۳۸

سند شماره ۳

نشان تاج و شیر و خورشید
وزارت مالیه
اداره مدیریت کل
دائره

نمره ۱۶۰۶۱

بتاریخ ۱۲ برج جدی ۱۳۳۰

ضمیمه

اداره مرکزی گمرکات

موازی سی قبضه موزه به انضمام سی هزار فشنگ آن بتوسط آقای مرتضی قلیخان از سرحد محمره وارد می‌شود لازم است جواز ورود آن را پس از اخذ حقوق گمرکی صادر و مدت آن را ششماهه قرار بدهید و نظر به اینکه معزی الیه عازم بختیاری است جواز مزبور را فوراً بوزارتمالیه بفرستید که بمشار الیه داده شود.

امضاء ناخوانا

مهر: وزارت مالیه ۱۳۲۸

حاشیه پایین سند:

NO 7991

JAN 1912-۶

۲۴۰۰۰۲۵۳۸

سند شماره ۴

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره مدیریت کل

دائره

نمره ۱۹۷۱۷

بتاریخ ۲۹ برج حوت ۱۳۳۰

ضمیمه

مسیومرنارد کفیل خزانه‌داری کل

درخصوص احضار آقای صدیق السلطنه کمیسر معدن نفت جنوب بمرکز برای بعضی تحقیقات مراتب به وزارت جلیله معارف اشعار و اینک جوابی رسیده که سفارش ذیلاً درج می‌شود.

(سابقاً خود معزی الیه هم در ضمن مطالب شخصی اجازه آمدن به مرکز را خواسته بود به ایشان اجازه داده شد و از قرار مذکور دوازده روز است که از عربستان حرکت کرده‌اند) محض حصول آگاهی خزانه داده کل مراتب را اظهار داشت.

امضاء: ناخوانا

مهر: وزارت مالیه

حاشیه پایین:

ادامه سند به خط لاتین

۲۴۰۰۰۲۶۳۷

سند شماره ۵

نشان تاج و شیر و خورشید

خزانه داری کل ایران

نمره ۴۶۴۵

موضوع معدن نفت عربستان

ضمیمه

طبقه‌بندی

بتاریخ ۲۳ جوزا سیچقائیل ۱۳۳۰

Jun 12 1912

وزارت جلیله امور خارجه

کارهای کمپانی نفت عربستان بطوری پیشرفت کرده است که ممکن است به همین زودی استخراج و حمل نفت شروع شود. برای حفظ منافع دولت علیه و برای اینکه بتوان در موقع استخراج و حمل نفت مزبور در آن قسمتی که از نقطه نظر حقوقی که باید به دولت برسد راجع به مالیه است نظارت و تفتیش نمود اقدامات اولیای دولت علیه نهایت اهمیت و ضرورت را دارد. مدیر کمپانی مزبور که از این قصد مستحضر شده اظهار داشته است که این مسئله قبلاً در مجلس مشاوره اداری خودشان مطرح شد. و مجلس مزبور فعلاً در اینباب با آقای صدیق السلطنه مشغول مذاکره است. چون خزانه‌داری کل یا نماینده محترم دولت علیه (آقای صدیق السلطنه) ارتباطی ندارد و تاکنون به هیچوجه اطلاعاتی راجع به این مسئله مهم حاصل ننموده است لهذا از آن وزارت جلیله مستدعی است توضیحات لازم را در اینخصوص سریعاً برای اطلاع خزانه‌داری کل مرقوم فرمایید.

خزانه‌دار کل

۲۴۰۰۰۲۶۳۷

سند شماره ۶

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت فوائد عامه

اداره

نمره ۴۶۲۴

مورخه ششم شهر رجب ۱ برج سرطان سیچقان نیل ۱۳۳۰

ضمیمه

Jun 26 1912

خزانه داری کل و گمرکات

در موضوع معاون نفت جنوب و توضیحاتی که راجع به پیشرفت اینعمل از وزارت جلیله امور خارجه خواسته بودید آقای صدیق السلطنه راپورت جامعی که حاوی تمام نکات و ترتیبات معادن مزبور است به این وزارتخانه داده اند سواد راپورت در این چند روز تهیه و برای آن اداره جلیله ارسال خواهد شد تا از ترتیبات این عمل کاملاً استحضار حاصل نمایید

مهر: وزارت پست و تلگراف، فواید عامه

[امضاء بر روی مهر: ناخوانا]

۲۴۰۰۰۲۶۳۷

سند شماره ۷

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت امور خارجه

اداره انگلیس دائره

مورخه ۱۵ رجب ۱۳۳۰

نمره ۱۴۵۵ / ۱۰۳۸۳

Jul-4-1912

خزانه داری کل

به وصول مکتوب نمره ۴۶۴۵ آن اداره محترمه راجع به پیشرفت کارهای کمپانی نفط عربستان شرح لازم به وزارت فواید عامه نوشته و سواد مکتوب مزبور ارسال شد اینک جوابی صادر شده که سواد آن را ذیلًا زحمت می دهد.

(بطوریکه در طی مرقومه محترمه نمره ۱۰۳۰۳۰ مرقوم و اشارت فرموده بودند

سواد راپورتیکه آقای صدیق السلطنه راجع به معادن نفت جنوب داده‌اند و حاوی تمام مطالب پیشرفت معادن مزبور است به خزانه‌داری کل ارسال خواهد شد که از کیفیت این عمل کاملاً مستحضر شوند)

بدیهی است که سواد راپورت آقای صدیق السلطنه را تاکنون فرستاده‌اند و از تفصیل مستحضر شده‌اید

[امضاء ناخوانا]

مهر: وزارت جلیله امور خارجه
۲۴۰۰۰۲۶۳۷

سند شماره ۸

نشان تاج و شیر و خورشید

اداره گمرکات

۴ ژوئیه ۱۹۱۴ = ۱۳ سرطان

نمره ۲۷۱۳

ورود به کابینه وزارت مالیه

بتاریخ ۱۴ سرطان ۱۳۳۲

نمره ۲۴۸۸

وزارت جلیله مالیه

بموجب اطلاعات واصله کمیسیون سرحدی عثمانی و ایران مقرر داشته است که قریه سیاه سرخ در آتیه ضمیمه خاک عثمانی خواهد بود.

البته بر آن وزارت جلیله پوشیده نیست که کمپانی نفت انگلیس و ایران امتیاز نامه از دولت ایران راجع به استشفاع چشمه نفت خیز قریه مزبوره در دست دارد و سفارت فخمیه انگلیس اخیراً اظهار داشته است در صورتی هم که چشمه منفرد قصر شیرین جزء خاک عثمانی بشود معذک این نقطه مرکز اعمال تجارت و داد و ستد کمپانی خواهد بود.

در خاتمه یادداشت خود خاطر نشان می‌کند که با وجود تغییر سرحد کمپانی کمافی السابق از حقوق صادره و وارده معاف خواهد بود این نظریه مطابق با هیچیک از فصول امتیاز نامه نیست زیرا امتیاز نامه مزبور فقط آزادی خروج مواد استخراجیه و معافیت ورود آلات و ادوات لازمه که مورد احتیاج و استعمال کمپانی است گفتگو می‌نماید حال با این ترکیب از حضور مبارک مستدعی است در مسئله فوق امعان

نظری فرموده و اداره گمرکات را از تصمیم قطعی هیئت محترم وزراء عظام مستحضر فرمایند تا این اداره نیز از عهده جواب سفارت فخمیه برآید زیاده است جسارت نمی‌ورزد.

[امضاء لاتین: ناخوانا]

۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۹

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره کابینه

دائره

نمره ۳۱۰۹

بتاریخ ۳۰ برج اسد ۱۳۳۲

ضمیمه ۱

مقام منیع هیئت وزراء عظام دامت شوکتهم

راجع به قریه سیاه سرخ واقعه در قصر شیرین و چشمه نفت آنجا که کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی قرار داده‌اند ضمیمه خاک عثمانی شود و امتیاز چشمه نفت آنجا سابقاً به کمپانی انگلیس و ایران داده شده است و از سفارت انگلیس در اینخصوص یادداشتی بداره گمرکات فرستاده شده بود. عین مشروحه اداره مزبور در آن هیئت محترم قرائت و مقرر فرمودند سواد یادداشت فرستاده شود که ملاحظه و جواب قطعی سفارت را معلوم فرمایند اینک سواد یادداشت مزبور بضمیمه سواد مراسله سابق گمرک لفاً تقدیم می‌شود تا هر طور مقرر می‌فرمایند بداره گمرک اعلام گردد.

مهر وزارت مالیه ۱۳۳۸

[امضاء روی مهر: ناخوانا]

۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۱۰

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره کابینه

نمره ۷۲۲۵

بتاریخ ۱۰ برج قوس ۱۳۳۳

مقام منبع هیئت وزراء عظام دامت شوکتهم

راجع به قریه سیاه سرخ واقعه در قصر شیرین و چشمه نطف آنجا که کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی قرار داده‌اند ضمیمه خاک عثمانی شود در تاریخ ۳۰ برج اسد بنمره ۳۱۰۹ برحسب مشروحه اداره گمرک که متضمن سواد یادداشت سفارت انگلیس بود از وزارت مالیه به آن مقام منبع شرحی عرض شده بود و تا بحال به زیارت جواب نائل نگردید و چون مجدداً از اداره گمرک مطالبه جواب و تعیین تکلیف را خواسته‌اند این است مخصوصاً استدعا می‌شود که زودتر تصمیم هیئت دولت را در اینمسئله مرقوم فرمایند که به اداره مزبور اعلام گردد.

[امضاء: ناخوانا]

مهر: وزارت مالیه ۱۳۲۸

۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۱۱

نشان تاج و شیر و خورشید

اداره گمرکات

۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ = ۳ محرم الحرام ۱۳۳۳

نمره ۶۶۵

ورود کابینه وزارت مالیه

بتاریخ ۱۳۳۳

نمره ۷۶۵۹

وزارت جلیله مالیه

در تاریخ چهارم ژوئیه در تحت نمره (۲۷۱۳) اداره گمرکات مراسله بانوزارت جلیله انفاذ داشته و تاکنون بوصول جواب آن مفتخر نگردیده است لهذا محترماً از حضور مبارک مستدعی است مقرر فرمایند جواب مراسله مزبور را که راجع بقریه سیاه سرخ و چشمه نطف آن محل است هرچه زودتر باین اداره ارسال دارند موقعراً مغتنم شمرده احترامات فایقه را تجدید می‌نماید.

امضاء: از طرف رئیس کل گمرکات

امضاء لاتین، ناخوانا

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت امور خارجه، نمره ۶

راجع بسابقه فرمایند.

۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۱۲

وزارت مالیه

نمره عمومی وارده ۷۶۵۹

نمره عمومی صادره ۷۲۲۵

کارتین ۷۸

دوسیه ۱۲

تاریخ مسوده: ۳ قوس پارس نیل، ۶ محرم ۱۳۳۳

در باب قریه سیاه سرخ واقعه در قصر شیرین و چشمه نفت آنجا

نوع مسوده: مکتوب

تاریخ ارسال: ۱۰ قوس

مقام منیع محترم هیئت وزراء عظام دامت شوکتهم

راجع به قریه سیاه سرخ واقعه در قصر شیرین و چشمه نفت آنجا که کمیسیون

سرحدی ایران و عثمانی قرار داده‌اند ضمیمه خاک عثمانی شود در تاریخ ۳۰ برج

اسد نمره ۳۱۰۹ برحسب مشروحه اداره گمرک که متضمن سواد یادداشت سفارت

انگلیس بود بآن مقام منیع شرحی عرض شده و تا بحال بزیارت جواب نایل نگردیده.

چون مجدداً در اداره گمرک مطالبه جواب و تعیین را خواسته‌اند این است مخصوصاً

تمنی می‌نمود که زودتر تصمیم هیئت دولت را در این مسئله مرقوم فرمایند که باداره

مزبور اعلام گردد.

امضاء: ناخوانا

حاشیه راست سند:

از وزارت مالیه

باداره گمرک خواب نوشته شد.

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۷
۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۱۳

وزارت مالیه

نمره عمومی وارده ۲۴۸۸

نمره عمومی صادره ۲۷۸۲

کارتین ۷۸ دوسیه ۱۲

تاریخ مسوده: ۴ شهر رمضان، ۵ اسد بارسئیل ۱۳۳۲

در جواب اداره گمرک

در باب یادداشت انگلیس راجع بقریه سیاه سرخ و چشمه نفت آنجا

نوع مسوده: مکتوب

تاریخ ارسال ۷- ۱۳۳۲ [ناخوانا]

اداره کل گمرکات

مراسله آن اداره که نمره (۲۷۱۳) و راجع به یادداشت سفارت انگلیس در باب قریه

سیاه سرخ و چشمه نفت آنجا واصل گردید و عیناً در هیئت وزراء عظام قرائت شد

مقرر گردید که یادداشت سفارت مزبور را عیناً یا سواداً ارسال دارید که در

مندرجات آن کاملاً دقت شده تکلیف اداره گمرک معین شود

[امضاء ناخوانا]

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۲

۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۱۴

نشان تاج و شیر و خورشید

اداره گمرکات

۴ اوت ۱۹۱۴ = ۱۲ اسد ۱۳۳۹

نمره ۳۵۱۵

ضمیمه: یکطغرا سواد

وزارت جلیله مالیه

در جواب مرقومه محترمه مورخه هفتم اسد جاری نمره (۲۷۸۲) مع التوقیر سوادى بفرانسه از یادداشت سفارت انگلیس که در تاریخ چهارم مه اخیر باین اداره ارسال و راجع به قریه سیاه سرخ و چشمه نفت آن محل است جوفاً حضور مبارک انفاذ میدارد زیاده جسارت نمی‌ورزد.
رئیس کل گمرکات [امضاء لاتین: ناخوانا]

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاریخ ۱۴ برج اسد ۱۳۳۲، نمره ۳۱۱۰
مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۳
مطلب را با سابقه بهیئت وزراء رجوع نمایید.
زودتر جواب اداره گمرک داده شود
با سابقه بعرض حضور مبارک برسد ۲۱/۱۳
۲۴۰۰۰۴۸۲۹

سند شماره ۱۵

وزارت مالیه

نمره عمومی وارده ۳۱۱۰

نمره عمومی صادره ۳۱۰۹

کارتین ۸۷

دوسیه ۱۲

تاریخ مسوده: ۲۱ برج اسد بارسئیل، ۲۰ رمضان ۱۳۳۲
در باب قریه سیاه سرخ واقعه در قصر شیرین و چشمه نفت آنجا
نوع مسوده: مکتوب
تاریخ ارسال: ۳۰- ۱۳۳۲

مقام منبع محترم هیئت وزراء عظام دامت شوکتهم

راجع بقریه سیاه سرخ واقعه در قصر شیرین و چشمه نفت آنجا که کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی قرار داده‌اند ضمیمه خاک عثمانی شود و امتیاز چشمه نفت آنجا سابقاً بکمپانی انگلیس و ایران داده شده است و در سفارت انگلیس در اینخصوص یادداشتی بداراره گمرکات فرستاده شده بود عین مشروحه اداره مزبور در آن هیئت محترم قرائت و مقرر فرمودند سواد یادداشت فرستاده شود ملاحظه و جواب قطعی سفارت

را معلوم فرمایید اینک سواد یادداشت مزبوره بضمیه سواد مراسله سابق گمرک لفا تقدیم می‌شود. هر طور مقرر می‌فرمایند بداره گمرک اعلام گردد.

[امضاء: ناخوانا]

۲۴۰۰۰۴۷۲۹

سند شماره ۱۶

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت امور خارجه

اداره انگلیس

سواد رقععه وزارت فواید عامه

مورخه ۲۶ شهر جمادی الاولی

نمره ۷۰۰۲

در جواب مرقومه محترمه نمره ۱۰۵/۳/۹۱۳۴ حاوی سواد راپورت رئیس گمرک قصر شیرین راجع باقدمات کمپانی نفت جنوب محترماً زحمت می‌دهد و این خصوص چند روز قبل بتوسط وزارت جلیله مالیه استحضار حاصل شده و بکمیسر نفت جنوب تأکید شد که عاجلاً در اینخصوص تحقیقات لازمه بعمل آورده و تفصیل این راهی را که شروع کرده‌اند معین نموده و چون در قرارداد اجازت راهسازی بکمپانی داده شده است توضیحات لازمه را خواسته راپورت بدهد تا تکلیف معین شود.

سواد مطابق اصل است

حاشیه بالای سند:

دفتر وزارت مالیه، نمره ۷

حاشیه راست سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاریخ ۳۱ ثور ۱۳۳۰، نمره ۱۷۹۸

۲۴۰۰۰۶۶۵۲

سند شماره ۱۷

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره کابینه

بتاریخ ۱۵ ثور ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۳۰

نوع مسوده: مکتوب

وزارت جلیله امور خارجه

راپورتی از رئیس گمرک قصر شیرین بتوسط اداره مرکزی گمرکات بوزارت مالیه رسیده که سوادش برای استحضار انوزارت جلیله تلوا ارسال می شود که ملاحظه فرموده با جاهای لازم مذاکرات مقتضیه فرمایند که معلوم شود این راهی که برای عبور عراده در معدن نفت کرمانشاهان ساخته می شود برای چه مقصودی است و چه مقصودی است و چه ترتیبی دارد و نتیجه مذاکرات را اعلام فرمایند که بداره گمرک اطلاع داده شود.

امضاء [ناخوانا]

حاشیه سمت راست:

بدون اجازه و امتیاز

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره [ناخوانا]

۲۴۰۰۰۶۶۵۲

سند شماره ۱۸

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت امور خارجه

اداره انگلیس

مورخه ۳ جمادی الثانی ۱۳۳۰

نمره ۸۹۹۸/۱۰۳۸

وزارت جلیله مالیه

مرقومه محترمه نمره ۳۰۴۴ که متضمن راپورت رئیس گمرکات قصر شیرین بود و اصل و شرحی که لازم بود به وزارت فواید عامه اشعار گردید از قرار جواب که از انوزارتخانه رسیده و سواد آن لفا ارسال می گردد بکمیسر نفت جنوب تأکید شده که عاجلاً در این خصوص تحقیقات لازمه بعمل آورده و نتیجه را اطلاع بدهند بدیهی است پس از حصول نتیجه از آن وزارتخانه مراتب بااطلاع انوزارت جلیله خواهد رسانید.

[امضاء: ناخوانا]

سجع مهر: وزارت جلیله امور خارجه

حاشیه راست سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاريخ ۳۱ ثور ۱۳۳۰ نمره ۱۷۹۸

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۶.

ضبط شود

اعلام شود

۲۴۰۰۰۶۶۵۲

سند شماره ۱۹

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره کابینه

بتاریخ ۱۵ ثور ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۳۰

نمره عمومی ۳۰۴۴

کارتون ۱۲۲

دوسیه: ۱

نوع مسوده: مکتوب

اداره مرکزی گمرکات

در تلو مراسله نمره (۹۵۴) که سواد راپورت رئیس گمرک قصر شیرین را در باب ساختن راه عراده در معدن نفت کرمانشاهان ارسال داشته بود. در تفصیل اطلاع حاصل و بجاهای لازم نوشته شد و حالا باید بر رئیس گمرک قصر شیرین بنویسند که در آتیه هم هر قسم تحقیقاتی این فقره می‌کند نتیجه اطلاعات حاصله را فوراً بمرکز اعلام دارد.

[امضاء: ناخوانا]

۱۵ ثور

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۵

۲۴۰۰۰۶۶۵۲

سند شماره ۲۰

نشان تاج و شیر و خورشید

ADMINISTRATION

DES

DOUANES DE PERSE

No ۹۵۴

۲۸ آوریل ۱۹۱۲، دهم جمادی الاولی ۱۳۳۰ Le, Tehran

وزارت جلیله مالیه

راپرتی از رئیس گمرک قصر شیرین رسیده راجع بیک راه عراده رو که کمپانی نفت انگلیس ایران در چیارسوق که معدن نفت است می‌سازد تا آنجا را با خانقین وصل نماید. ترجمه راپورت مزبور را محض استحضار خاطر مبارک لفا تقدیم می‌نماید که بهر قسم صلاح بدانند اقدام فرمایند این راه از خاک ایران عبور خواهد کرد.

از طرف مدیر [ناخوانا] امضاء لاتین ناخوانا

حاشیه بالای سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۱.

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاریخ ۱۱ ثور ۱۳۳۰، نمره ۳۰۴۴

بعرض برسد ۱۱ ثور

بوزارت خارجه و وزارت معارف هر دو نوشته سواد بفرستید جواب را به گمرک بنویسند تا برابر همین نتیجه تحقیقات را اطلاع بدهند.

فورا بوزارت خارجه پس از فرستادن حضور حضرت آقای وزیر تفصیل مطلب را اطلاع بدهید هر اقدامی را که مقتضی می‌دانند بنمایند تا بدون امتیاز مقدماتی از ساختن راه مذکور ممانعت شود.

۲۴۰۰۰۶۶۵۲

سند شماره ۲۱

نشان تاج و شیر و خورشید

اداره گمرکات

ADMINISTRATION

DES

DOVANES

ترجمه راپورت رئیس گمرک قصر شیرین بتاريخ ۳۰ مارس ۱۹۱۲ نمره ۱۵۴۸
 آقای رئیس ایالتی گمرکات کرمانشاهان
 در جواب مرقومه ۱۸ مارس نمره ۵۰۳۱ که محتوی حکم ۱۸ اکتبر بود لازم می‌دانم
 بشما اطلاع دهم که کمپانی نفت انگلیس ایران عجالاً صرف‌نظر از احداث محل
 تصفیه نفت در جنب گمرک نموده است و اداره مرکزی آن حکم داده که کارخانه
 مزبوره در محل استخراج نفت دایر گردد و مخارجی که برای تدارک آب در آنجا
 لازم است متحمل شود و بدین واسطه از تحمل مخارج گزاف که بواسطه بعد مسافت
 بین معدن نفت و کارخانه تصفیه آن مستغنی می‌شوند حالیه کمپانی مشغول است یک
 راه عراده رو از چیا سوق الی خانقین می‌سازد در این راه پل و غیره است و ممکن
 است آن را امتداد دهند تا کرمانشاهان بدون اینکه از قصر شیرین عبور کند رئیس
 کارخانه نفت آن را (راه ما می‌خواند!) برای چه؟ تصور می‌کنیم که ما باید اینمطلب
 را مقدماً کشف و اظهار داریم که در آتیه دچار زحمت نگردیم برای منافی که
 بدولت ایران نشان داده‌ایم همه ابنیه ما در اینصورت ممکن است بی‌مصرف بشود.
 امضاء ویلن

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاريخ [ناخوانا]، نمره ۳۰۴۴

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۲

۲۴۰۰۰۶۶۵۲

سند شماره ۲۲

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره کابینه

بتاریخ ۱۵ ثور ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۳۰

نمره عمومی ۳۰۴۴

نمره خصوصی

کارتون ۱۲۲

دوسیه ۱

نوع مسوده: مکتوب

وزارت جلیله معارف

راپورتی از رئیس گمرک قصر شیرین بتوسط اداره مرکزی گمرکات بوزارت مالیه رسید که سوادش را برای استحضار آنوزارت جلیله تلوا ارسال شد که ملاحظه فرموده باقتضای وظیفه و تکلیفی که دارند در مقام تحقیق برآمده معلوم دارند این راهی که برای عبور عراده در معدن نفت کرمانشاهان از طرف کمپانی نفت بدون امتیاز و اجازه دولت ساخته می شود متضمن چه مقصودی است و چه ترتیبی دارد پس از اقدامات لازمه هر طور باید دستورالعمل باداره گمرک داده شود تفصیل را مرقوم فرمایند.

امضاء: ناخوانا

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۴

۲۴۰۰۰۶۶۲

سند شماره ۲۳

نشان تاج شیر و خورشید

ADMINISTRATION DES

DOUANES DE PERSE

Le Tehran ۱۰ ۱۹ ژوئن ۱۹۱۱ مطابق ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۲۹

وزارت جلیله مالیه

بموجب اطلاعات واصله نماینده کمپانی نفت قصر شیرین در صدد است که زمین مجاور گمرک را تحصیل نموده و در آنجا بعضی ساختمانها بنا نماید و چون مجاورت بعضی امکنه ممکن است بجهت گمرک مضر و اغلب اوقات در صورتیکه در آنجا مواد مشتعل از قبیل نفت و غیره باشد خطرناک می باشد بعقیده بنده لازم است که اولیای دولت قدغن فرمایند که در آینده هرگونه پیشنهاد ساختمان یا انبار مالالتجاره در روی زمینهای مجاور را بکنند یا انبارهای گمرکی باید قبلاً بتصویب اداره گمرکات برسد در اینصورت از حضور مبارک مستدعی است هرچه زودتر حکمی در اینخصوص صادر فرمایند

مدیر کل گمرکات.

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاريخ ۲۱ جوزا ۱۳۲۹، نمره ۷۹۳۶۶۸

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۱
 اداره خط مرکز تفصیل را بعرض خواهند رساند ۲۰ جوزا
 بعد از تحقیق بهر وزلراخانه که راجع است توصیه شود که این اقدامات را موقوف
 کنیم.

۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۲۴

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره تحریرات مرکز

بتاریخ ۳۰ برج جوزا ۱۳۲۹

وزارت جلیله فواید عامه

بموجب اخباریکه بداره مرکزی گمرکات رسیده و از آن بوزارت مالیه اظهار داشته‌اند کمپانی نفت قصر شیرین درصدد است که اراضی مجاور گمرک را ابتاع کرده و در آنجا بعضی ساختمان‌ها بنا نماید از آنجاییکه مجاورت بعضی آنکه در آن مواد مشغله از قبیل نفت و غیره انبار شده امکان دارد مضر بلکه باعث خطر بزرگی جهت گمرک گردد لهذا اداره مرکزی گمرکات درین مورد پیش بینی کرده و تقاضا نموده که اولیای دولت ترتیبی برای جلوگیری از این کار مقرر دارند تا در آینده هرگونه ساختمان یا انبار مال‌التجاره که در اراضی مجاور با گمرک یا انبارهای گمرکی بنا می‌شود باستحضار و تصویب اداره مرکزی گمرکات باشد سواد مراسله گمرک را که درین موضوع اشعار رفته لفا ارسال داشت که ملاحظه فرمایید در اینمورد بخصوص کمپانی قصر شیرین خیال چنین بنائی را که احتمال خطر بزرگ و ضرر عمده جهت گمرک دارد. بدل توجهی فرموده و در جلوگیری و ممانعت اینکار اقدامات مقتضیه بعمل آورند و در مورد دیگر هم بطوریکه اداره گمرک تقاضا کرده است توجه و اهتمام کافی فرموده و نتیجه اقدامات آنوزارت جلیله را هم بوزارت مالیه اعلام دارند که بداره گمرک اطلاع داده شود.

[امضاء: ناخوانا]

حاشیه راست سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۲

۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۲۵

سواد مراسله اداره گمرکات بوزارت جلیله مالیه

مورخه ۱۰ ژون نمره ۲۳۷۷

بموجب اطلاعات واصله نماینده کمپانی نطف قصر شیرین در صدد است که زمین مجاور گمرک را تحصیل نموده و در آنجا بعضی ساختمانها بنا نماید.

و چون مجاورت بعضی ساختمانها ممکن است بجهت گمرک مضر و اغلب اوقات در صورتیکه در آنجا مواد مشتعله از قبیل نفت و غیره باشد خطرناک باشد.

بعقیده بنده لازم است که اولیای دولت قدغن نمایند که در آینده هرگونه پیشنهاد ساختمان یا انبار مالالتجاره در روی زمینهای مجاور را امکانه یا انبارهای گمرکی

باید قبلاً بتصویب اداره گمرکات برسد و درینصورت از حضور مبارک مستدعی است هرچه زودتر حکمی در اینخصوص صادر فرمایند.

مدیر کل گمرکات

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، نمره ۱۰۷۰۴/۹۲۹

مهر: دفتر وزارت مالیه نمره ۴

۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۲۶

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره تحریرات مرکز

بتاریخ ۱۹ برج سرطان ۱۳۲۹

نمره عمومی ۱۰۷۰۴

نمره خصوصی ۹۲۹

کارتون ۱۲۵

دوسیه ۱۵

اداره مرکزی گمرکات

درخصوص اقدام کمپانی نطف قصر شیرین از بابت ساختمانی که خیال دارد در

اراضی مجاور گمرک بنا نماید نمره (۳۱۶۳) شرحی اظهار نموده و سواد مراسله

نمره (۲۳۷۷) را ارسال داشته و مطالبه جواب کرده‌اند ملاحظه کنید اینکه تاکنون

بابت این مسئله تاخیر شده من باب این است که درین موضوع شرحی بوزارت فواید عامه نوشته شده است و هنوز جوابی نرسیده درین موقع هم که مجدداً این اداره این فقره را متذکر و یادآور شده بود بوزارت فواید عامه شرح لازم نوشته شد که اقدامات مقتضیه بعمل آورند هر موقع جواب رسید تفصیل باداره مرکزی گمرکات اعلام شود.

[امضاء: ناخوانا]

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۵

۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۲۷

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت فواید عامه

اداره

نمره ۶۸۷

مورخه ۱۲ رجب المرجب ۱۳۲۹

ضمیمه

وزارت جلیله مالیه

مرقومه محترمه در تحت نمره (۷۹۳۵|۶۸۰) در باب اراضی قصر شیرین مجاور اداره گمرک که کمپانی قصر شیرین بنائی در آن اراضی دارد و بضمیمه سواد مشروحه اداره گمرکات عز وصول داد سابقاً در جواب مشروحه اداره گمرکات راجع به همین مسئله شرحی دستور العمل داده شده و هنوز جواب از آنجا نرسیده پس از رسیدن جواب ترتیبی که باید داده شود اقدام خواهد شد.

[سجع مهر و امضاء: ناخوانا]

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۷

ضبط شود

اداره مرکز ۲۵ سرطان

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاريخ ۲۵ سرطان ۱۳۲۹، نمره ۱۱۱۶۳/۱۰۰۱

۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۲۸

نشان تاج شیر و خورشید

وزارت فواید عامه

اداره

نمره ۷۸۸

وزارت جلیله مالیه

مرقومه محترمه بنمره (۹۲۹/۱۰۷۰۴) در باب اراضی مجاور گمرک و اقدام کمپانی قصر شیرین عز وصول داده سابقاً در ذیل نمره (۶۸۷) جواب عرض شد باز هم محض توضیح شرحی که در اینباب در جواب اداره گمرکات نوشته شده و جواب هنوز نداده اند لفا ارسال می شود. که از طرف آنوزارتخانه محترمه تحقیقات لازم شده و جواب مرقوم دارند تا از روی بصیرت قرار آن داده شود.

[سجع مهر و امضاء: ناخوانا]

حاشیه پایین سند:

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۸

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه بتاریخ ۷ اسد ۱۳۲۹ نمره ۱۱۹۰

۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۲۹

نشان تاج و شیر و خورشید

وزارت فواید عامه

سواد رقعہ بوزارت جلیله فواید عامه

مورخه ۲۱ جمادی الثانیه ۱۳۲۹

نمره ۷۸۸

اداره محترم گمرکات

در طی مراسله شریفه نمره ۲۳۷۷ مرقوم شده بود اراضی مجاور گمرک کرمانشاهان را کمپانی نفط خیال دارد تحصیل نموده بنا بسازد اگر این اراضی همان سی هزار زرع زمین دولتی معروف به باغ شاهزاده است که در جمادی الاخر در طی نمره ۲۳۴۳ بوزارت جلیله مالیه اظهار شد که بداره گمرکات قدغن و اداره گمرکات را ملزم نمایند که درحفظ و نگهداری آن مسئول بوده نگذارد کسی از آن

اراضي غضب نمايد و موافق جوابي كه رسیده بود بهمین ترتیب اداره گمرکات اخطار فرموده‌اند در اینصورت بدیهی است حفظ و نگهداری آن اراضي بعهده آن اداره جلیله است و از طرف اینوزارتخانه هم بکمپانی نفت جنوب اجازتی داده نشده است البته نگذارید احدي بدون اجازت وزارت فواید عامه در آن اراضي مداخله نماید چنانچه این اراضي را كه مرقوم داشته‌اید غیر از باغ شاهزاده است توضیحاً مرقوم دارید کدام اراضي از طرف کدام اداره این اجازه بوکیل کمپانی داده شده تا از روی اطلاع اقدام مقتضی بشود.

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، تاریخ ناخوانا، نمره ۱۱۹۰۸
سواد مطابق اصل است
رئیس دفتر فواید عامه
امضاء ناخوانا
مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۹
۲۴۰۰۰۷۲۳۰

سند شماره ۳۰

نشان تاج و شیر و خورشید
وزارت فواید عامه
اداره ۱۱۳۹
مورخه شوال المکرم ۱۳۲۹
ضمیمه
وزارت جلیله مالیه

مرقومه محترمه نمره (۱۵۱۲۲) حاوی سواد مشروحه رئیس گمرک کرمانشاهان در باب اراضي همجوار گمرک شرف وصول یافت در همین چند روزه اداره گمرکات مستقیماً سواد مشروحه مزبوره را بوزارت فواید ارسال داشته بودند و جواب نوشته شد که تا بحال اجازت ساختمان بکمپانی نفت در آن اراضي داده نشده در آتیه هم بطوریکه خواسته‌اید بدون اطلاع اداره گمرکات بکسی اجازت داده نمی‌شود علی ای حال همینطور معین شده است که تا بحال از طرف کمپانی در اراضي همجوار گمرک ساختمانی نکرده‌اند که اسباب مخاطره برای گمرک باشد در آتیه هم وزارت فواید بدون اطلاع اداره گمرکات در مورد این اراضي بکسی اجازت نخواهد داد ولی

بطوریکه سابقاً در طی نمره (۵۷۹) اداره گمرکات نوشته شده بود که توضیحاتاً اطلاع بدهند که آیا این اراضی همان سی هزار زرع زمین معروف به باغ شاهزاده است که در جنب گمرک کرمانشاهان واقع شده است یا اراضی دیگر و با گمرکات قصر همجوار است مقرر فرمایید اداره گمرکات در اینخصوص توضیحات لازمه بدهند

سجع مهر وزارت فواید عامه

[امضاء بر روی مهر: ناخوانا]

حاشیه پایین سند:

مهر: ورود بکابینه وزارت مالیه، بتاريخ ۲۸ میزان، ۱۳۲۹، نمره ۱۵۵۱۲

مهر: دفتر وزارت مالیه، نمره ۱۶

بگمرک نوشته شود(۱)

۱- محمد حسن نیا «بررسی عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس در اسناد ۱۹۰۱-

۱۹۱۴»، پاییز ۱۳۸۹، دوره دوم، سال دوم - شماره ۹، ۲۸۲ - ۲۶۴

«تاریخچه روابط ایران و انگلستان طولانی تر از آن است که بخواهیم در اینجا به تفصیل آن را بیان کنیم. همین قدر باید بگویم که در قرن نوزدهم، ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. جنبدی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را به دو منطقه تقسیم نمودند. سپس هنگامی که امپراتوری تراری و انگلین کردید و اتحاد جابگیر شوروی که قمار انقلاب داخلی شد، بریتانیای کبیر که از میدان جنگ فاجح بیرون آمده بود و در خاور میانه بلامنازع و بی رقیب بود، از فرصت استفاده نمود و خواست با اتحاد قرارداد ۱۹۱۹ که عثمان امور شوروی و لنگری را به دست امیران و کارشناسان انگلیسی می سپرد، ایران را منحصراً در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرارداد هم با مقاومت شدید آزادی خواهان و وطن پرستان مواجه گردید، دپلماتی انگلیس برای این که نیت خود را به صورت دیگری عملی سازد، رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت نمود، بر سر کار آورد. منظور اقتصادی سیاست انگلیس از تسخیر این وسایل این بود که بالاخص، نفت کشور ما را تصاحب نماید. به این ترتیب، آن چه که می بایست موجب ثروت ملی ما بشود، تثا بلبات گوناگون و مصیبات طاقت فرسای ما گردید. این سطله به وسیله کیمانی صاحب امتیاز عملی می گردید، یعنی علاوه بر این که نفت ما را به سوی انگلستان می کشاند، به ضرر ایران و فواید کیمیر مالی علیه انگلستان می ساخت.»

«ملت ایران از این وضع به تنه آمده بود، در یک جنبش مردانه، با ملی ساختن صنایع نفت و قبول پرداخت غرامت، یک باره به سلطه بیگانگان خاتمه داد. در آن موقع، دولت انگلیس به یک سلسله عملیات تهدید و ارعاب متوسل شده چترایان خود را به مجاورت سرحدات ایران و نادهای جنگی را به نزدیکی آب های ساحلی با فرستاد. سپس دست به کار محاصره می اقتصادی شد و خواست این منظور را با فشار اقتصادی و توقیف ارزهایی که در انگلستان داشتیم، عملی سازد. در داخله ایران، به کمک عمال و

امادی خود، دسیله علیه دولت و نهضت ملی برانمود و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ماکارکنی را تثبوت کرد. در خارج تبلیغاتی به راه انداخت تا در کشورهای دیگر و محافل بین المللی، موجات بدنامی ما را فراهم سازد. در پایان، چون از این فعالیت های شوم نتیجه ای به دست نیاورد، قافیه می مطلوبان به خود گرفت و به دستگاه های ملل متحد از قبیل دیوان بین المللی دادگستری و شورای امنیت شجارت نمود. شاید جدول دولت انگلستان از رویه های سابق و توسل به موسسات بین المللی به صورت ظاهریه مشرخی به نظر آید، ولی با سوابق ناکواری که از سیاست انگلیس در ایران وجود داشت، تاثیر این تغییر رویه در اذهان ملت ایران چنین شد که منظور انگلستان از عمل مزبور آن است با جلدی توسل به وسایل قضایی و مسالمت آمیز دوباره همان رقت سیاسی و اقتصادی را که به آن خاتمه داده بودیم، بر ما تحمیل کند و حال آن که ملت ایران به احیای وضع سابق حرکتی در نخواهد داد.»

«دکتر مصدق در دادگاه لایحه (۱۸ خرداد ۱۳۳۱)»